لوئیس هچت اپنهایم
نوذر نظری

سیاست در شیلی

سوسیالیسم، اقتدارگرایی و دموکراسی بازار

بسم الله الرحمن الرحیم

سیاست در شیلی

سوسیالیسم، اقتدارگرایی و دموکراسی بازار

لوئیس هِچت اپنهایم
دانشگاه جودائیسم

ترجمه: نوذر نظری

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
تهران ـ تابستان ۱۳۸۸

فهرستنویسی پیش از انتشار

سرشناسه: اپنهایم، لوئیس هچت Oppenheim, Lois Hecht
عنوان و نام پدیدآور: سیاست در شیلی: سوسیالیسم، اقتدارگرایی و دموکراسی بازار / لوئیس هچت اپنهایم؛ ترجمه نوذر نظری؛ [به سفارش] دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
مشخصات نشر: تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری: ٤٧٨ ص.
شابک: 978-964-361-509-3
بها: ۵۶۰۰۰ ریال
وضعیت فهرستنویسی: فیپا.
عنوان اصلی: Politics in Chile: socialism, authoritarianism, and markrt democracy, c2007
موضوع: شیلی ـ سیاست و حکومت ـ ۱۹۷۰-۱۹۷۳ م.
موضوع: شیلی ـ سیاست و حکومت ـ ۱۹۷۳- ۱۹۸۸ م.
موضوع: شیلی ـ سیاست و حکومت ـ ۱۹۸۸ ـ م.
موضوع: شیلی ـ اوضاع اقتصادی ـ ۱۹۷۰-۱۹۷۳ م.
موضوع: شیلی ـ اوضاع اقتصادی ـ ۱۹۷۳- ۱۹۸۸ م.
موضوع: شیلی ـ اوضاع اقتصادی ـ ۱۹۸۸ ـ م.
شناسه افزوده: نظری، نوذر، ١٣٥٤ ـ ، مترجم.
شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸ ۹ س ۸ الف / F ۳۱۰۰
رده‌بندی دیویی: ۰۶۴۶ / ۹۸۳
شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۹٥٦۱۸

سیاست در شیلی: سوسیالیسم، اقتدارگرایی و دموکراسی بازار

لوئیس هچت اپنهایم
ترجمه: نوذر نظری
چاپ اول: تابستان ۱۳۸۸
تعداد: ۵۰۰ جلد
طرح روی جلد: شهرزاد تهرانی
صفحه‌آرایی، طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: میتی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه
تلفن: ۵-۲۲۴۷۲۷۳۲، دورنگار: ۲۲۴۷۲۷۳۶
فروشگاه مرکزی: میدان انقلاب، اول کارگر شمالی، پاساژ البرز، شماره ۱۱، تلفن: ۹-۶۶۴۲۹۰۲۸
فروشگاه شماره ۲: خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی
صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲
فروشگاه شماره ۳: انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۷۱-۲۲۲۹۲۲۷۰
فروشگاه اینترنتی: www.mofa.ir

فهرست مطالب

درآمدی بر ویرایش سوم

یادداشت نویسنده

کسانی که امروزه از شیلی دیدن می‌کنند، این کشور را کشوری مدرن، مکانی امن و راحت برای گردش، نماد موفقیت اقتصادی و یک دموکراسی باثبات خواهند یافت. با این حال برای کسانی که با تاریخ آشفته این کشور به عنوان یک آزمایشگاه اجتماعی آشنایی دارند شیلی دیگر آن شیلی گذشته نیست. چاپ سوم کتاب «سیاست در شیلی» در صدد بررسی تغییرات چشمگیری است که در طول ۴۰ سال گذشته در این کشور اتفاق افتاده‌اند و نیز بررسی راههایی است که در آن آزمونهای متضاد اقتصادی و سیاسی با سوسیالیسم مجدد، نئولیبرالیسم اقتصادی تحت لوای اقتدارگرایی نظامی و همچنین استرداد حکومت دموکراتیک و اقتصاد بازار در کنار وجدان اجتماعی از تب و تاب و نفوذ افتاده اند. شیلی هم به واسطه تاریخ آزمونهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی‌اش و هم به واسطه نتیجه حاصله از این روند - یک دمکراسی باثبات در کنار رشد اقتصادی متداوم- در منطقه آمریکای لاتین موردی منحصر به فرد است.

ویرایش سوم کتاب حاضر نسبت به دو چاپ قبلی تمرکز متفاوتی به مسایل دارد. وقتی که من ویرایش اول این کتاب را در اوایل دهه ۱۹۹۰ می‌نوشتم، شیلی هنوز در سالهای اولیه احیای تمرینات مردم سالارانه خود تقریباً پس از ۱۷ سال حکومت نظامیان بود.

زمانی که من ویرایش دوم را به انجام رساندم، یعنی در سالهای پایانی این دهه، دموکراسی شیلی بیشتر استقرار یافته بود و به پیوستگی خود با بازار آزاد ادامه می داد. همچنین اتخاذ رویکرد اقتصاد آزاد به توسعه موجب تبدیل این کشور به یک شبه مدل برای منطقه آمریکای لاتین شده بود. ویرایش دوم قبل از دستگیری ژنرال پینوشه[1] در سال ۱۹۹۸ در لندن و ضایع شدن شهرت او که به طور چشمگیری محیط سیاسی شیلی را تغییر داد، نوشته شد. وقتی که من تصمیم گرفتم ویرایش سوم را بنویسم

[1] Doherty Foundation

دریافتم که کتاب نسبت به ویرایشهای قبلی تمرکز متفاوتی به مسایل خواهد داشت. امروزه دیگر دوره حکومت نظامی سرکوبگر به سر آمده است. ائتلاف مدنی چپ میانه یا [ائتلاف] کنسرتاسیون[1]، بارای مدت طولانی تری از پینوشه در رأس قدرت قرار گرفته است و در این دوره، دو رئیس جمهور سوسیالیست بر سرکار آمده‌اند. این کتاب در صدد است که تاریخ سیاسی شیلی را از رویکرد هزاره جدید وقتی که بسیاری از منازعات قرن گذشته ویژگیهای دوره ای به نحو متزاید دوری به نظر می رسند ارزیابی کند. بعد از چند دهه رنج بردن از قطب‌بندی سیاسی وآشفتگی اجتماعی اکنون شیلی تغییرات خود را در مسیری متفاوت به پیش می‌برد.

برای من نوشتن درباره شیلی ناشی از عشقم به این کشور و برگرفته از پیوندهای عمیقی است که با این کشور داشته‌ام. من اولین بار در سالهای پرآشوب زمامداری آلنده به سانتیاگو پا گذاشتم. من می‌دانستم که شاهد یک لحظه تاریخی سرنوشت ساز در حیات این کشور هستم و بنابراین تصمیم گرفتم که بعد از کودتای نظامی ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ آنجا بمانم و در نتیجه مثل بسیاری دیگر از افراد به دلیل حوادث وحشیانه‌ای که همچون تراژدی یونانی در اطرافم رخ می‌داد مورد رنجیده خاطر شدم. بعد از اینکه در ژانویه ۱۹۷۴ این کشور را ترک کردم، تا مارس ۱۹۸۶ برای حمایت از روز بین‌المللی زنان و احیای دمکراسی به آنجا باز نگشتم. من فوراً متوجه فضای سیاسی تغییر یافته و مملو از احساس این کشور شدم. از آن زمان به بعد به طور منظم به شیلی بر می گشتم و شاهد بودم که این کشور در تلاش برای احیای دموکراسی و حکومت قانون بوده است. با توجه بر این سابقه شخصی من ادعای بیطرفی ندارم گرچه ادعای [اتخاذ] رویکردی تاریخی و همنوایی با آنچه مردم شیلی که در طول ۴ دهه گذشته در این کشور به تلخی تجربه کرده اند، را دارم.

ویرایش جدید با اضافه کردن یک بخش در مورد انتخاب دمکراتیک دولتهای حزب اقدام هماهنگ از دهه ۱۹۹۰ تاکنون، به طور ساده روز آمد کردن ویرایش قبلی نیست. این ویرایش همچنین حاوی نظرات من در این رابطه است که چگونه تاریخ سیاسی شیلی منجر به ایجاد یک کشور متفاوت شده و این برای آینده این کشور حاوی چه معنا و مفهومی خواهد بود. من می‌خواهم از تمام کسانی که از تحقیق من در شیلی

---

[1] Concertation

در طول این چند دهه حمایت کردند از جمله از بنیاد دوئرتی[1]، کالج وایتیر[2]، کمیسیون فولبرایت[3]، بنیاد جامعه جهانی[4]، دانشگاه جودائیسم[5] و کمیسیون اقتصادی آمریکای لاتین و کارائیب[6]، تقدیر ویژه نمایم. همچنین از شیلیائی‌هایی که با آنها مصاحبه داشتم و آنهایی که با من در طول این سالها تشریک عقیده داشته‌اند تشکر ویژه دارم. من حمایت و دوستی آنها را گرانبها یافتم. هرچند که آنها گاهی با نظرات من موافق نباشند لیکن صمیمانه تجربه خود را با من در میان گذاشتند.

در پایان هم از پسرم "بن"[7] که کتاب را خوانده و بر بخشهای اصلی دست نوشته‌هایم نظرات تکمیلی خود را ارائه داد و از دوستم "دیوید"[8] که بی شک اگر حمایت بی‌دریغش نمی‌بود من نمی‌توانستم این کتاب را به پایان برسانم تشکر ویژه دارم.

لوئیس هچت اپنهایم
لس آنجلس آگوست ۲۰۰۶

---

[1] Doherty Foundation
[2] Whittier College
[3] Fulbright Commission
[4] World Society Foundation
[5] University of Judaism
[6] Fulbright Commission
[7] Ben
[8] David

بخش ۱

فصل اول
مروری بر سیاست شیلی

در روز یازدهم سپتامبر ۱۹۷۳ در حدود ساعت ۹/۳۰ بامداد از آپارتمانم در سانتیاگو صدای پی در پی انفجار از برنامه رادیویی را شنیدم که در آن سالوادور آلنده گوسنس[1] خطاب به ملت پیامی فرستاد. متن این سخنرانی غیر عادی به این مضمون بود:

"مطمئناً این آخرین پیام من به شما خواهد بود. سخنانم را در فضایی تلخ و تند نخواهم گفت. من زندگی‌ام را فدای وفاداری خلق می کنم. بذری که با هوشیاری ارزشمند هزاران هزار شیلیایی افشاندیم برای همیشه در زمین نخواهد ماند. آنها توانایی و اراده به اسارت کشیدن ما را دارند لیکن نخواهند توانست پیشرفت های اجتماعی جهان را با جنایت و زور اسلحه متوقف سازند. تاریخ از آن ماست و خلق جهان این را گواهی خواهد داد."

سخنرانی آلنده خیلی زود جایش را به موزیک نظامی داد. قوانین حکومت نظامی از جمله منع رفت و آمد شبانه تا ساعت ۳ بعد از ظهر آن روز اعلام شد و این روند تا دو روز ادامه داشت. بعد از آن از رادیو لیست بلند بالایی از اسامی مقامات برجسته دولتی و رهبران احزاب قرائت شد که به آنان تذکر داده می‌شد از افکار خود دست بردارند. بعد از آن بود که شنیدم سروصدای کامیون های ارتشی در کنار صدای تیراندازی خیابان را پرکرده است. غروب شاهد آن بودم که ۴ عضو جوخه نظامی در بیان دلایل عملکردشان و اتفاقات آینده بر صفحه تلویزیون ظاهر شدند. ژنرال گوستاو لی گوزمن[2] فرمانده نیروی هوایی که نیروهایش، موندا[3]، کاخ ریاست جمهوری را بمباران کرده بودند به نمایندگی

---

[1] Salvador Allende Gossens
[2] General Gustavo Leigh Guzman
[3] Moneda

از آنان گفت: "ما درصدد آنیم که ریشه سرطان مارکسیسم را از شیلی برکنیم". ژنرال سزار مندوزا[1] فرمانده پلیس ملی هم ادامه داد: «ما نمی‌خواهیم کسانی را که از آینده حمایت کرده‌اند به زیر تیغ انتقام بفرستیم، مجلس تا اطلاع ثانوی تعطیل است». ژنرال آگوستو پینوشه اوگارته[2] فرمانده ارتش و نیروهای مسلح که با عصبانیت و تاکید دستش را به روی میز می‌کوبید گفت: «فعالیت احزاب سیاسی تا اطلاع ثانوی معلق خواهد بود»[۱]. تصاویر ثابت بودند لیکن آنچه که من و یازده میلیون شیلیایی توانستیم بفهمیم این بود که پس از شانزده سال یک شهروند منتخب مجدداً منصب ریاست جمهوری شیلی را کسب کرده است. در خلال این سالها شیلی در عرصه‌های گوناگون تغییر کرده بود. شیلی کشوری کوچک، دور از ایالات متحده، با جغرافیایی نامنظم است که به صورت خطی باریک به طول هزاران مایل در طول خط ساحلی اقیانوس آرام در جنوب آمریکا از صحرای آتاکاما[3] در شمال تا قاره قطب جنوب در جنوب کشیده شده که فارغ از اندازه جغرافیایی‌اش، اهمیت سیاسی وزین و برجسته‌ای داشته است. این خود ناشی از سهم عمده شیلی در استثناگرایی است که این کشور را تبدیل به محل آزمون های کاملاً متفاوت سیاسی در طول تاریخ نموده و نیز ناشی از عوامل دیگری چون نظام فراگیر و دمکراتیک نابهنجار و سیستم ظاهراً چند حزبی با ثبات این کشور است که بین طیف‌های سیاسی از محافظه‌کاران تا کمونیست‌ها و مارکسیت‌های سوسیالیست از دهه ۱۹۳۰ تا اوایل دهه ۱۹۷۰، دست به دست شده است.

همچنین تجربه سوسیالیسم کوتاه مدت این کشور با (برنامه) «مسیر صلح آمیز سوسیالیسم»[4] بعد از انتخاب سالوادور آلنده مارکسیت- سوسیالیست به عنوان رئیس جمهور در سال ۱۹۷۰ و نیز تجربه بعدی ژنرال آگوستو پینوشه در اتخاذ الگوی سخت و سفت نئولیبرالسیم در فردای کودتای نظامی یازدهم سپتامبر ۱۹۷۳، عواملی هستند که اهمیت شیلی را برجسته می‌سازند. در واپسین سالهای دهه ۱۹۹۰ شیلی شاهد چرخشی به سوی دمکراسی در کنار رشد پایدار اقتصاد کلان در سایه ائتلاف حاکم

---

[1] General Cezar Mendoza
[2] General Augusto Pinochet Ugarte
[3] Atacama Desert
[4] Peaceful Road to Socialism

حزب چپ میانه[1]، کنسرتاسیون یا ائتلاف اقدام هماهنگ، بوده که توانسته لقب یوزپلنگ اقتصادی آمریکای لاتین را در این راه کسب کند.

امروزه شیلی خود را کشوری نظام مند می‌بیند که از نظر اقتصادی و سیاسی با ثبات و دمکراتیک بوده و این برخلاف تعداد زیادی از دولت های منطقه است که در حال مبارزه برای کسب نظام سیاسی و مشروعیت پایدار می‌باشند و نیز در تقابل با منازعه سیاسی رو به گسترش دولت های ناکارآمدی است که قادر به تامین خواسته‌های مردمانشان نیستند. در عوض در این کشورها رهبران ملی‌گرا و عوام‌گرا ظهور کرده‌اند. به‌طور شگفت‌آوری موفقیت اقتصادی شیلی و نزدیکی و همنوایی با استراتژی اقتصاد بازار آزاد جهانی، آن را به صورت اعجوبه ای در میان دولتهای منطقه درآورده که وضعیت شبهه‌آمیزی را در مقابل حرکت به سوی انحصار جهانی به رهبری ایالات متحده به وجود آورده است. فرایند آزمودن رویکردهای اقتصادی و سیاسی مختلف توسعه توسط شیلی، در یک بستر متغیر بین‌المللی از جنگ سرد تا دوره بعد از آن و از دوره بعد از جنگ سرد تا عصر مبارزه با ترور[2]صورت گرفته است. یک نکته بین‌المللی در این محیط متغیر نقش ایالات متحده در تاثیر گذاری بر روی حوادث شیلی بوده است. اما آنچه که برای این تاریخ مبنا به حساب می‌آید و شیلی را هم در زیر ذره‌بین بین‌المللی قرار داده و آن را به صورت یک مورد منحصر به فرد در منطقه در آورده چیست؟ در این راستا چندین سوال برای پرسیدن وجود دارند از جمله اینکه: چرا در سال ۱۹۷۳ چنین خشونتهایی رخ دادند؟ چه چیزی به یکباره و افسار گسیخته یکی از قدیمی‌ترین دمکراسی‌های نیمکره غربی را تهدید به نابودی کرد؟ چرا سبوعیت وخشونت با این حجم عظیم علیه طرفداران ائتلاف سیاسی آلنده، حزب اتحاد خلق، (UP)[3] در کشوری که تا آن زمان به تساهل سیاسی مشهور بود به راه افتاد؟ چگونه یک ژنرال ارتش، آگوستو پینوشه، بعد از تسخیر قدرت در یک عملکرد نظامی هماهنگ در راس قدرت قرار گرفت و تبدیل به یک دیکتاتور واقعی شد که تا همه‌پرسی ۱۹۸۸ دوام آورد و تمام قدرت دولت پشتوانه او بود؟ چگونه یک دیکتاتوی نظامی از طریق صندوق‌های رای سقوط کرد؟ چگونه دموکراسی جدید در کنار پینوشه به عنوان فرمانده

---

[1] Central-Left
[2] War on Terror
[3] Popular Unity

ارتش باقی ماند؟ چگونه حکومتهای داخلی حزب چپ میانه توانستند فقر را به صورت فاحشی کاهش دهند و در کنار آن در خط مقدم الگوی بازار آزاد که ذاتاً از ارتش به ارث برده بودند باقی بمانند؟ کتاب حاضر با جستجو و کشف خصوصیات اقتصاد متمایز شیلی و آزمون‌های سیاسی این کشور در صدد پاسخگویی به این سؤالات می‌باشد.

نوشته حاضر با ارزیابی مسیرهایی که در آنها منافع طبقه و دیگر گروهها با احزاب و رهبران سیاسی درتعامل قرار گرفته سعی در بازتاب تغییرات سیاسی دارد که در شیلی اتفاق افتاده‌اند. به علاوه این کتاب انعکاس دهنده فرایندی است که تحت آن شیلی در طول ۴ دهه گذشته دستخوش چنین تغییرات سیاسی رادیکالی شده است.

بستر سیاست

قبل از آنکه به ارزیابی سیاست شیلی بپردازم فهم بستری که سیاست این کشور در آن شکل گرفته، امری الزامی است. جامعه شیلی از منظر تاریخی یک جامعه طبقه‌ای و تقسیم شده بوده است. گروههائی که در این جامعه با یکدیگر منازعه داشته‌اند، ممکن است طبقات اجتماعی، گروه های ذینفع اقتصادی و انشعابات طبقه‌ای، دیگر بازیگران سیاسی و اجتماعی، مانند زنان، جوانان، یا کلیسای کاتولیک یا ارتش باشند. به طور کلی ساختار اجتماعی پیچیده شیلی از چندین بخش عمومی بزرگ یا طبقه پایین دهقانان، شهرنشینان، کارگران روستایی و ساکنان حاشیه‌نشین شهرها و یک طبقه متوسط نامتجانس شامل معلمان و اساتید دانشگاهی و تجار تشکیل شده است. این نیروهای اجتماعی ممکن است در کنار هم یا جدا از هم اقدام کرده یا منافع مشترک و مشخصی داشته باشند. آنها اغلب از درون منشعب شده و وفاداری خود را به احزاب سیاسی متفاوت ثابت کرده‌اند. با وجود تقسیمات درون طبقه‌ای، این نیروهای اجتماعی در مورد مسائل بنیادی تقسیم ثروت و درآمد، کنترل منابع اقتصادی- برای مثال زمین- و در نهایت تصاحب قدرت سیاسی همیشه با یکدیگر در منازعه بوده‌اند[۲].

برخلاف این حقیقت که شیلی قرن بیستم یک کشور توسعه نیافته اقتصادی بوده است، سیاست این کشور را می‌توان با مشارکت فعال مردمی باز شناخت. در بعضی مواقع انشعابات طبقه‌ای - برای مثال کارآفرینان کوچک- نقش رهبری مخالف را در مقابل دولت ائتلافی بازی کرده‌اند. در مواقعی دیگر گروهها و نیروهای اجتماعی همانند زنان، جنبش اجتماعی را رهبری کرده‌اند. زنان در هر دو جریان ضد جنبش ائتلافی در

اوایل دهه ۱۹۷۰ و نیز جنبش‌های عمومی علیه دیکتاتوری پینوشه در سالهای ۱۹۸۰ نقش رهبری را ایفا کرده‌اند. در سایر موارد زنان بر طبقه و تفاوت های طبقاتی و حزبی به منظور همکاری با یکدیگر برای نیل به هدف سیاسی مشترک فایق آمده‌اند. طبقات فقیر یا عامه با وجود اینکه اغلب جزء بخش های محروم جامعه طبقه‌بندی شده اند، همواره در عرصه سیاسی بازیگران فعالی بوده‌اند. همچنان که جانیس پرلمان[1] در مطالعه بر روی ساکنان حاشیه‌نشین برزیل خاطر نشان می‌سازد، فقرا بر خلاف شرایط فرومایه زیستی خود، حاشیه‌نشینهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیستند بلکه برعکس آنها از نظر سیاسی بازیگران آگاهی هستند که قادر به تهییج و بسیج خود برای نیل به اهداف مشخص می‌باشند[۳].

ادبیات جنبش‌های اجتماعی جدید در آمریکای لاتین، همچنین طبقات عامه‌ای را که در میان مردم سازماندهی شده‌اند به عنوان یک نیروی اقتصادی مهم در اقتصاد غیررسمی و نیز به عنوان عوامل بالقوه نیرومند سیاسی و اجتماعی همواره مد نظر داشته است[۴]. ما می‌بینیم که چگونه فقرا در شیلی در کنار دیگر نیروهای سیاسی و اجتماعی برای دفاع از منافع خود سازماندهی شده و در عرصه سیاسی مشارکت نموده‌اند. به عنوان بخش گسترده‌ای از تاریخ شیلی، می توان رد منازعات طبقه‌ای و گروهی را که در سازوکارهای انتخاباتی و نهادی، سازماندهی و هدف مند شده‌اند مشاهده کرد. برای فهم این مساله که چرا این فرایند با چنان سرعتی فروریخت نیازمند آنیم که رابطه بین مسایل اقتصادی و سیاسی از جمله انواع سیاستهای توسعه اقتصادی که در دسترس رهبران سیاسی بوده‌اند و نیز فشارهایی که بر جامعه و سیستم قانون اساسی وارد شده‌اند را مورد بازبینی قرار دهیم.

رویکرد اقتصاد سیاسی به سیاست شیلی

موضوعات اقتصادی و سیاسی در ارتباط متقابل با همدیگر بوده و بستری ایجاد می‌کنند که در آن سیاستهای حکومتی شکل می‌گیرند. به هم تنیدگی ابعاد اقتصادی و سیاسی با همدیگر اصلی بدیهی در تمام جهان می‌باشد لیکن این امر در کشورهای کمتر توسعه یافته یعنی جایی که ابعاد سیاسی عمده بر مسایل توسعه اقتصادی در کنار

---

[1] Janice Perlman

گروههای اجتماعی تاثیر شگرف می‌گذارند، مشهودتر است. با این حال اغلب در مورد اتخاذ استراتژی واحدی برای نیل به توسعه اقتصادی و به طور اصولی‌تر اجماع کلی در مورد مفهوم توسعه، یک اتفاق نظر کلی وجود ندارد.

بنیادی‌ترین مساله توسعه از نظر فرناندو هنریکه کاردوسو[1] این است که توسعه برای چه کسانی باشد و هدف از آن چیست؟ آیا رشد اقتصادی به معنی توسعه است؟ یا به معنی محل تلاقی نیازهای اساسی است؟ یا صنعتی شدن؟ و یا نیل به خودکفایی؟ در کنار این ابعاد مجزا اهداف و دیدگاه های جایگزینی برای جامعه وجود دارند. برای مثال اگر رشد کلی اقتصادی به عنوان هدفی اولیه اتخاذ شود چه اتفاقی برای توزیع مجدد سرمایه و در نهایت تقسیم قدرت در جامعه خواهد افتاد؟ اگر این مدل اتخاذ شود ثروت و قدرت متمرکزتر می‌شود در این صورت باید با آن چه کرد؟ برای مثال آیا رهبران سیاسی باید تلاش های تقسیم ثروت را تا زمانی که در آینده ثروت بیشتری برای توزیع به دست آید به تعویق بیندازند؟ آیا آنها باید به باز توزیع ثروت از ابتدا توجه کنند یا فرض را بر این بگذارند که ثروت بیشتر به صورت خودکار به سمت طیف گسترده جمعیت ریزش خواهد کرد؟ در یک جامعه با اتخاذ مدل صنعتی شدن به جای انتخاب [مدل تامین] نیازهای اصلی، می توان اهداف اصلی و اقتصادی کاملاً متفاوت را محقق ساخت. همچنین در اینجا سؤالاتی تاکتیکی با مفاهیم گسترده‌تر به عرصه می‌آیند. برای مثال دولت چه نقش فعالی در اشاعه توسعه اتخاذ کند و چه مقدار از این روند باید به عهده نیروهای بازار گذاشته شود؟ رابطه بین کشورهای کمتر توسعه یافته با جهان اقتصاد و سرمایه خارجی چگونه باید باشد؟ در اینجا فقط مساله تاکتیک‌ها نیست که ظاهر می شود بلکه مساله ارتباط نهایی آنها با دیدگاههای رقابتی توسعه و ادراکات متفاوت در مورد ریشه‌های توسعه نیافتگی است که خودنمایی می‌کند. تصمیمات توسعه‌ای تنها تصمیمات فنی یا اقتصادی نیستند. منافع همه حوزه‌های مورد نظر برای توسعه وقتی که مسایل مربوط به توسعه به عرصه می‌آیند، وارد نقش آفرینی می‌شوند. انتخاب استراتژی توسعه در اصل از مهمترین انتخاب‌های سیاسی است که می تواند گروه های زیستی و تمام گروه های اجتماع را تحت الشعاع قرار دهد.

---

[1] Fernando Henrique Cardoso

آمریکای لاتین در طول تاریخ خود از استراتژی‌های توسعه‌ای متنوعی بهره برده است. اولین رویکرد کلی در این مورد بر اساس مدل اقتصاد مبتنی بر صادرات اتخاذ شد که بر اصل محصولات نقدی [محصولاتی از قبیل گندم، جو، ذرت، نیشکر و ...] و دیگر محصولات اولیه‌ای که در بازارهای بین‌المللی فروخته می‌شوند مبتنی بود. این رویکرد، استراتژی بود که پس از کسب استقلال از اسپانیا اتخاذ شد لیکن ریشه‌هایش در عصر استعماری قرار داشتند. در قرن بیستم تفسیر مجدد از توسعه به منظور تاکید بر صنعتی شدن و نیز برنامه رشد اقتصادی که مستقیماً امری داخلی باشد صورت گرفت. با این تغییر رویکرد از یک اقتصاد مبتنی بر صادرات به سوی یک صنعت داخلی تشویقی، نقش دولت هم از یک بازیگر ضعیف به بازیگر متمرکزتر به نقشی فعال‌تر تغییر یافت. همچنین صنعتی شدن موجبات تغییر بیشتر جامعه و سیاست را نیز فراهم آورد. دهقانان به منظور یافتن کار به شهرها مهاجرت کردند و در نتیجه طبقه کارگر جدیدی شکل گرفت. رهبران ملی‌گرا در بعضی از کشورها به صحنه آمدند، برای مثال گیتولیو وارگاس[1] در برزیل و خوان پرون[2] در آرژانتین از دسته این رهبران بودند. این رهبران بخش مهمی از بستر عمومی حمایت از خود را در میان طبقه کارگر صنعتی یافته بودند که به نوبه خود به تقویت موضع آنان کمک می‌کرد.

از اوایل دهه ۱۹۵۰ طیف مختلفی از استراتژی‌ها به منظور تقویت و تشویق، صنعتی‌سازی و تنوع بخشی اقتصادی و ایجاد توسعه به کار گرفته شدند. بعضی‌ها هم مدل ارتدوکسی اقتصاد سرمایه‌داری را پیشنهاد کردند. در این رویکرد تاکید اصلی بر خلق یک اقتصاد مدرن و باثبات با تکیه بر سیاست پولی و تشویق سرمایه‌گذاری و تجارت خصوصی بود. در این مدل، توسعه در اصل به معنی رشد کلی اقتصاد بود. به طور نمونه در آمریکای لاتین تورم شاخص برجسته‌ای بود که نشان دهنده رشد اقتصادی تلقی می‌شد و سیاست پولی راهکاری برای تعدیل آن به حساب می‌آمد. از طرفی دولت هم قصد ایفای سیاست فعال را نداشت و عقیده‌بر این بود که سرمایه‌گذاری خصوصی، در هر دو بخش داخلی و خارجی، در رشد اقتصادی نقشی حیاتی ایفا می‌کند. از دهه ۱۹۷۰ حکومت های نظامی در آمریکای لاتین نسخه بسیار

---

[1] Getulio Vargas
[2] Juan Peron

سفت و سخت این رویکرد را به کار برده و آن را مدل نئولیبرال سیاست کنترل پولی نامیدند[۵] .

دیدگاه متفاوتی که از تحلیل رائول پربیش[1]، اقتصاددان آرژانتینی که برای کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای آمریکای لاتین (اکلا)[2] کار می‌کرد، پیروی می‌کرد بر تغییرات ساختاری در اقتصاد تاکید می‌کرد. پربیش معتقد بود که اصلاحات به منظور غلبه بر آنچه که او آنها را تنگناهای ساختاری توسعه می‌نامید امری ضروری است. یکی از تنگناهای توسعه‌ای الگوی نابرابر زمینداری موسوم به لاتیفوندیوس[3]، که شامل مالکیت مزارع بسیار وسیع می‌شد و نیز مینی فوندیوس[4] بود که شامل مالکیت زمینهای معیشتی می‌شد. پربیش معتقد بود این سیستم منسوخ زمینداری منجر به ایجاد کشاورزی نامناسب، ممانعت از خودکفایی در محصولات غذایی، و تداوم سیستم دهقانی فقیرانه و بی‌درآمد خواهد شد. و در نهایت تمام اینها باعث می شوند که فرایند توسعه به تعویق بیفتد..

دومین مانع برجسته توسعه، مدل نابرابر تجارت بود که کشورهای کمتر توسعه یافته را به صورت دولتهای مقروض در می آورد. زیرا ارزش محصولات اولیه‌ای که این کشورها می‌فروختند خیلی کمتر از طیف محصولات غذایی و مونتاژی بود که به خرید آن از کشورهای صنعتی توسعه یافته‌تر نیاز داشتند. پربیش معتقد بود این مدل تجارت، مدلی ناخواسته است، با این حال از میزان مضرات اقتصادی برای کشورهای فقیر نمی‌کاهد.

سومین مانع توسعه، فقدان نظام های مالیاتی بود که منجر به افزایش میزان درآمد به منظور تحقق برنامه‌های توسعه‌ای دولت می‌شد. پربیش اصلاحات ساختاری را به منظور حذف این تنگناها پیشنهاد کرد که بر طبق آن می توان الگوی نابرابر اجاره‌داری زمینها را از طریق تقسیم مجدد زمین از بین برد. در این راه وجود یک دولت بسیار متمرکز برای هدایت پروسه تغییر ساختاری امری الزامی بود. اگرچه این رویکرد شامل حذف نسخه دولتی توسعه صنعتی از جمله حذف قوانین حمایتی و نیز تلاشهای کنترل یا خرید سهام خارجی منابع عمده می‌شد با این حال فرایند توسعه الزاماً درصدد

---

[1] Raul Prebisch
[2] United Nations Economic Commission for Latin America (ECLA)
[3] Latifundios
[4] Minifundios

رد و انکار سرمایه‌داری نبود. بعضی از الگوهای اصلاحات ساختاری نیازمند این بودند که در درون یک سیستم سرمایه‌داری تحقق یابند. آنها به این اصلاحات به عنوان عامل کارآوری و مدرن سازی اقتصاد خود نگاه می‌کردند.

براساس تفسیر سوم، مساله اصلی برای آمریکای لاتینی که همواره دستخوش یک فرایند تاریخی توسعه وابسته بوده است این بود که فرایند توسعه برای این منطقه چگونه قابل پیش‌بینی است. از این منظر اقتصادهای آمریکای لاتین پس از فایق آمدن بر نیازهای ملت های مجزا، به جای خود این ملتها تغیر یافته و متحول شده اند. برای مثال تغییر موضع به جانب نقدینگی یکی از این برنامه‌ها بود. آنهایی که رویکردی وابسته [رویکرد وابستگی] را اتخاذ می‌کردند اغلب بر رویکرد انقلابی، سوسیالیستی یا مارکسیستی تاکید می‌کردند. این افراد بر لزوم ایجاد تغییرات ساختاری از نوع مدلی که پربیش رئوس آن را ترسیم کرده بود تاکید می‌کردند. آنان همچنین بر غلبه دولت بر ابزارهای اصلی تولید، حمایت از تولیدات و صنایع مادر در مقابل رقابت و سرمایه خارجی و انجام اصلاحات ارضی توسط آن تاکید می‌کردند. هدف اصلی این رویکرد پایان دادن به رابطه بین اقتصاد کشورهای وابسته با کشورهای توسعه یافته صنعتی و نقطه پایان گذاشتن بر آن چیزی است که استعمار نو یا امپریالیسم خوانده می‌شود. در این راستا دولت باید به منظور گسستن روابط وابستگی نقش فعالی را ایفا می کرد. در اتخاذ این موضع ساختاری رادیکال هر چند که رشد اقتصادی امری مهم بود، لیکن تاکید اصلی باید بر تغییر اقتصادی و تغییر روابط قدرت سیاسی می بود. این استراتژی‌های متنوع توسعه‌ای در طول تاریخ شیلی اعمال شده‌اند. کشمکش اصلی بر سر این است که کدام الگو باید برای حل منازعه سیاسی این کشور به کار برده شود.

تبعات سیاسی استراتژی‌های توسعه

خروج جسد بی جان سالوادور آلنده از کاخ سوخته مونداکه با یک بارانی بولیویایی پوشیده شده بوده به منزله مرگ تمام تلاش‌هایی بود که صرف ایجاد یک مدل سوسیالیستی انقلابی برای ایجاد تغییر و تحمیل یک مدل کاملاً متفاوت توسعه شده بود. ریشه‌های این تلاش های متنوع به ابتدای تاریخ شیلی برمی‌گردد.

از دوره استعمار تا قرن بیستم

دوره استعماری در شیلی به طور کلی یک دوره اسپانیایی- آمریکایی است که بنیادهای اقتصادی و اجتماعی این کشور را تشکیل می دهد. طی دوران حاکمیت استعمار، اقتصاد آمریکای لاتین صرف خدمات رسانی به نیازهای اسپانیا شد. براساس تئوری مرکانتلیستی مستعمرات به سرزمین مادر یعنی اسپانیا که بر کشتیرانی کنترل کامل داشته و نظام تولید را سازماندهی می‌کند مرتبط بودند. اساساً پادشاهی اسپانیا اشتیاق فراوانی به بهره برداری و استخراج کامل معادن گرانبهای طلا و نقره دراین منطقه داشت. بعدها نیز مستعمرات به تولید محصولات نقدی برای صدور به اسپانیا و توزیع در دیگر مناطق اروپا اقدام نمودند. محصولات نقدی کشاورزی مانند گندم جو، ذرت، شکر، کائوچو، کنف، پنبه، کاکائو و حنا به جای مواد غذایی بومی تولید می‌شدند. رشد شهرها وتوسعه زیر ساخت های حمل و نقل، اغلب به معنی فراهم سازی نیازهای صادرکنندگان محصولات کشاورزی به هزینه جمعیت‌های بومی می‌باشد. در کنار این، برنامه صادرات محصولات کشاورزی بعضی از اقتصادهای آمریکای لاتین شکل گرفت. اگرچه شیلی یک سرزمین دور افتاده استعماری بود لیکن این کشور هم یک اقتصاد مبتنی بر صدور محصولات کشاورزی داشت[۶] . اقتصاد این کشور در طول دوره استعماری، اقتصادی کشاورزی بود که به وسیله نظام لاتیفوندیوس[مالکیت زمینهای بسیار وسیع] که بیشتر در دره مرکزی این کشور یعنی جایی که امروزه نیمی از جمعیت آن زندگی می‌کنند تسخیر شده بود، هدایت می شد. تعجبی ندارد که اسپانیایی‌ها ثروت خود را براساس مالکیت زمین قرار می‌دادند و بنابراین برخلاف منویات و تلاش های پادشاهی این کشور توانستند نظام لاتیفوندیوس[مالکیت زمین‌های بسیار وسیع] را ایجاد کنند. این فرایند با تکنیک فاتحان که خواستار نظام انکومینداس[1] [اعطای زمینهایی] که به آنان توانایی کنترل کامل و مفید بر زمین های وسیع جمعیت‌های بومی را می‌داد، شروع شد. این جریان هم موجب خلق سیستم نابرابر توزیع زمین و هم موجب ایجاد ساختار اجتماعی به شدت طبقه‌ای برای آنانی می‌شد که در برابر عصر مدرن مقاومت می‌کردند. مطالعات اخیر در مورد تقسیم زمین نشان می دهد که در اواسط دهه ۱۹۶۰ نظام لاتیفوندیوس ۸۰ درصد زمین های کشاورزی را

---

[1] Encomiendas

دربرمی‌گرفت در حالی که این زمینها ۷ درصد مزارع را تشکیل می‌دادند. از طرفی نظام مینی فوندیوس[مالکیت زمین های معیشتی] کـه ۳۷ درصـد از زمینهـای کـشاورزی را تشکیل می‌داد، تنها ۰/۲ درصد کل مزارع را در بر می گرفت [۷].

جرقه جنبش استقلال در شیلی و بقیـه مـستعمرات آمریکـایی اسـپانیا از شـروع جنگ های ناپلئون در اوایل قرن نوزدهم زده شـد. اسـتقلال سیاسـی از اسـپانیا نتیجـه دموکراسی‌های گسترده نبود بلکه نتیجه نظام های نخبه‌گرایی بود که به وسیله احـزاب مرکب از نژادهای مختلط یا سفیدپوستان بومی رهبری می‌شد. احزاب نژادهای مخـتلط در رویکرد خود نسبت به نحوه اداره کـشورهای اسـتقلال یافتـه، بـه دو گـروه لیبـرال و محافظه کار تقسیم می‌شدند. منازعه بین دو گروه که حول مسایلی چون روابط دولـت-کلیسا و نبود یک سیستم متمرکز سیاسی فدرال بود منجر به وقوع دهها مـورد جنـگ، آشوب سیاسی و دیکتاتوری شد. هر چند که شیلی درگیر جنگ داخلی بود لـیکن ایـن کشور بهتر از دیگر کشورهای همسایه توانست از نتایج زیانبار منازعـه احـزاب لیبـرال و محافظه کار به در آید. سالهای اولیه استقلال این کشور در ۱۸۱۸ بسیار سخت بـود. بـه دنبال خلع ید رهبر انقلابی خودکامه، برناردو اهیگینز[1]، که در سـال ۱۸۲۳ مجبـور بـه استعفا شد و حذف گروه های مختلط نژادی از قدرت ، ده سال بی‌ثباتی در این کشور به وجود آمد. دیگر رهبر قدرتمند، دیاگو پورتالز[2] بود که بعدها ظهور کرد. گرچـه او هرگـز سکان ریاست جمهوری را به دست نگرفت لیکن عامـل تـرویج قـانون اساسـی جدیـدی گردید که در ۱۸۳۳ به اجرا در آمد.

قانون اساسی ۱۸۳۳ سیستم متمرکزی را اشاعه داد و بـه رئـیس جمهـور قـدرت گسترده‌ای اعطا کرد. این جمهوری اولیه که به وسیله یـک قـوه مجریـه قـوی حمایـت می‌شد، از ۱۸۳۳ تا ۱۸۹۱ تداوم داشت. کاربرد واژه دموکراسی برای بیان وضعیت شیلی در این دوران کاری ناصواب است. برای مثال این سیستم سیاسی با محدود کـردن حـق رأی‌گیری و انتخاب غیرمستقیم ریاست جمهوری، فرایند مشارکت را محدود کرده بـود. در حقیقـت دوره سـال هـای ۱۸۳۰ تـا ۱۸۷۱ را مـی‌تـوان دوره جمهـوری خودکامـه نامید[۸]. هر چند که شیلی در مقایسه با دیگر همسایگانش کشوری باثبات‌تر بود لیکن منازعه مداومی مابین لیبرالها و محافظه کاران در اثنای سالهای ۱۸۳۳ تـا ۱۸۹۱ حـول

---

[1] Bernardo O' Higgins
[2] Diago Portales

رابطه مابین دولت و کلیسا و ساختار قانون اساسی حکومت در جریان بود. برای مثال می‌توان به جنگ داخلی ۱۸۵۹ اشاره کرد. از دیگر احزاب سیاسی که در طول این دوران متولد شدند می‌توان به حزب رادیکال ضد حکومت کشیشان در ۱۸۶۳ که نتیجه رشد طبقه متوسط در شیلی بود اشاره کرد [۹]. جنگ داخلی دیگری که در ۱۸۹۱ به وقوع پیوست چارچوب سیستم سیاسی را تغییر داد. دلایل اصلی این جنگ داخلی هنوز مورد مناقشه مورخین می‌باشد. مسلم است که مجموعه‌ای پیچیده از عوامل دخالت داشتند نه تنها منافع حاصل از کشاورزی و معدن در بستر یک اقتصاد سیاسی متغیر، بلکه نقش رشد سرمایه‌داری خارجی و تلاشهای ملی گرایانه رئیس جمهور خوزه بالماسدا[1] برای کنترل آن در پیدایش این جنگ موثر بودند[۱۰] . همچنین مابین بخش قضایی و بخش اجرایی دولت درگیری مستمر وجود داشت و ریشه‌های این منازعه بر گرفته از تفاوتهای حزبی مابین لیبرالها و محافظه‌کاران در مورد شکل حکومتداری بود که محافظه‌کاران خواستار حکومت متمرکز و لیبرال ها خواستار حکومت تمرکززدایی شده بودند. منازعه ۱۸۹۱ با به چالش کشیدن قدرت رئیس جمهور خوزه بالماسدا توسط کنگره شروع شد. بالماسدا سعی داشت مالیات ها را در صنعت نیترات، و در کل کنترل بر اقتصاد را افزایش دهد. هم کنگره و هم رئیس جمهور هر کدام توسط بخشی از ارتش یعنی نیروی زمینی و دریائی حمایت می‌شدند در نتیجه جنگ داخلی شروع شد. نتیجه جنگ پیروزی محافظه‌کاری به کمک قوای کنگره بود. پیروزی حاصله منجر به بازسازی ساختار سیاسی سیستم ریاست جمهوری و تغییر آن در قالب سیستم پارلمانی گردید.

پیامد برجسته منازعه ۱۸۹۱ ایجاد سیستم ریاست جمهوری تضعیف شده و یک پارلمان قوی بود که این رابطه تا سال ۱۹۲۰ تداوم یافت. نتیجه دیگر آن تغییر سیستم سیاسی در نتیجه آشفتگی سیاسی به وجود آمده در اثر جنگ بود. بر حسب توسعه اقتصادی در طول قرن نوزدهم، اقتصاد شیلی یک اقتصاد صادرات مدار [مبتنی بر صادرات] بود. یکی از بزرگترین تغییراتی که رخ داد رشد متزلزل بخش معدن در این کشور بود. پیروزی شیلی در مقابل پرو و بولیوی در « جنگ اقیانوس»[2] در ۱۸۷۹ - ۱۸۸۳ منجر به استیلای این کشور بر منابع معدنی غنی در زمین های نوار ساحل شمالی گردید. زمین های جدید به دست آمده که از نظر منابع نیترات بسیار غنی

---

[1] Jose Balmaceda

[2] War of th Pacific

بودند، به بخش معدن اقتصاد شیلی که قبلاً فقط بر منابع نقره و مس تکیه کرده بود، الحاق شدند. کشور در عرصه تولید نیترات دچار جهش چشمگیری شد که منجر به ارتقای درآمد ناشی از تولید مس و محصولات کشاورزی گردید. این جهش تا اثنای جنگ اول جهانی یعنی زمانی که آلیاژهای نیترات توسعه یافتند ادامه داشت. جهش در بخش معدن موجب ارتقای جایگاه جهانی اقتصاد شیلی گردید. سرمایه‌گذاری خارجی در بخش معدن این کشور بسیار گسترش یافت. به طوری که تا سال ۱۸۸۴ در حدود دو سوم معادن نیترات توسط اروپایی‌ها تصاحب شده بود [۱۱]. بریتانیا و بعدها ایالات متحده عمده‌ترین سرمایه‌گذاران خارجی در بخش معادن مس و نیترات شیلی بودند. به علاوه اقتصاد شیلی بیش از پیش هم به عنوان یک تولیدکننده محصولات اولیه، و یک اقتصاد صادراتی و هم به عنوان یک اقتصاد تسخیر شده توسط سرمایه‌گذاری خارجی، به درون نظام جهانی کشیده شد. این استراتژی بیرونی رشد محور، بر اصل رشد اقتصادی متمرکز بود. این اقتصاد همچنین نماد برخی از مشکلاتی بود که به نظام تولید مواد اولیه و نظام صادرات مدار مربوط می‌شدند. به طوری که آن را به صورت الگویی برای تصورات و خیالپردازی‌های بازار بین‌المللی در آورده بود. به این ترتیب بود که اقتصاد شیلی از یک سیکل ترکیبی پیشرفت- تنزل رنج می‌برد. جنگ داخلی سال ۱۸۹۱ جهت‌گیری مبتنی بر صادرات، اقتصاد شیلی را به این دلیل که پیروزی محافظه‌کاری به اصل باز گذاشتن دست سرمایه‌گذاری خارجی تاکید می‌کرد، تقویت نمود. در قرن بیستم صادرات مس که به وسیله سرمایه خارجی کنترل می‌شد از نظر اهمیت جای استخراج نیترات را گرفت. در اوایل قرن بیستم شرکت های آمریکایی شروع به سرمایه‌گذاری عظیم در صنعت مس شیلی نمودند. در دهه ۱۹۲۰ دو شرکت آمریکایی، سه شرکت بزرگ استخراج مس شیلی را تصاحب نمودند. شرکت آناکوندا[۱] شرکت‌های آندس کوپر[۲] و شرکت استخراج مس شیلی[۳] را به همراه معدن چوکیکاماتا[۴] تصاحب کرد و شرکت کنکوت[۵] هم صاحب شرکت برادن کوپر[۶] و نیز معدن ال‌تنیت[۷]

---

[1] Anaconda
[2] Andes Copper
[3] Chile Exploration Company
[4] Chuquicamata
[5] Kennecott
[6] Braden Copper
[7] El Teniente

گردید. شرکت آندس کوپر بعد از سقوط بازار بین‌المللی این محصول بعد از جنگ اول جهانی تولید و صدور نیترات را مد نظر قرار داده و آن را به عنوان اولین منبع کسب درآمد صادراتی شیلی تبدیل نمود [۱۲]. در این زمان ساختار اجتماعی شیلی هم تغییر یافت و تبدیل به یک ساختار پیچیده شد و بعضی از مشخصات بنیادی را که به عنوان نمادهای اهمیت سیاسی در قرن بیستم شناخته می‌شدند به خود گرفت. در پایین‌ترین سطح ساختار اجتماعی، دهقانان قرار داشتند که با مالکان زمین در سیستم روابط سنتی ارباب- حامی در ارتباط بودند. همچنین یک طبقه متوسط بورژوا هم پا به عرصه گذاشت که نماینده آن حزبی بود که در ۱۸۸۷ تشکیل شد و حزب دموکراتیک، (PD)، نام گرفت. در کنار اینها تجار و صنعت گرانی بودند که از توسعه صادرات نفع می‌بردند. در کنار رشد طبقه کارگر که نقطه مرکزی صنعت معدنکاوی بود و نیز رشد سریع شهرها، منازعات طبقه‌ای نیز در درون آنها رشد فزاینده ای یافت. هر اندازه که کارگران خواستار دستیابی به حقوقشان می‌شدند، منازعات سیاسی تلخ تر و حوادث خشونت‌بار بیشتری به وقوع می‌پیوستند. یکی از فجایع بسیار زننده، قتل عام معدنچیان غیر مسلح و خانواده‌های آنان در میدان عمومی شمال شهر ایکویک در سال ۱۹۰۷ بود. کارگران معدن از شهر ایکویک تا منزل خود در شهر معدنی در بخش شمالی آتاکاما دیزرت[1] [صحرای آتاکاما] به امید ارائه شکایاتشان به مقامات راهپیمایی می‌کردند که مورد حمله قرار گرفتند. آنان به محض ورود به میدان عمومی شهر به جای مشاهده مذاکره‌کنندگان، با گلوله‌های ارتشیان مواجه شدند. کارگران از طریق حزب رادیکال (RP)[2]بود که خواسته های سیاسی خود را بنا نهادند و بعدها در حزب کارگران سوسیالیست[3] که در ۱۹۱۲ به وسیله لوئیس ایمیلیو ریکابارن[4] تاسیس شد و طلایه‌دار حزب کمونیست[5] بود عرض اندام کردند.

---

[1] Atacama Desert
[2] Radical Party
[3] Socialist Workers' Party
[4] Luis Emilio Recabarren
[5] Communist Party

بحران دهه ۱۹۲۰

این تغییرات در اقتصاد و ساختار اجتماعی، منجر بـه ایجـاد بـستری بـرای یـک بحران سیاسی گردید. نتیجه بحران ایجاد دولتی قوی‌تر بود. نقطه آغاز اغتشاش سیاسی انتخابات ریاست جمهوری سـال ۱۹۲۰، انتخـاب آرتـور آلـساندرای[1] موسـوم بـه شـیر تاراپاکا، یک اصلاح طلب فره ایزدی از شمال بود. انتخـاب آلـساندرای موقعیـت اقتـصاد سنتی و نخبگان سیاسی را به چالش کشید چرا که پیروزی او به منزله به قدرت رسیدن طبقه متوسط بود. آلساندرای در زمان بی‌ثباتی اقتصادی قـدرت را بـه دسـت گرفـت. او مجبور بود با چندین مرحله سقوط اقتصادی که بـه وسـیله سـقوط صـنعت نیتـرات در اثنای چندین نزاع کارگری ایجاد شده بود دست و پنجه نرم کند. تلاش های آلساندرای به وسیله محدودیت های ناشی از ضعف قدرت ریاست جمهوری محدود می‌شدند. او بـر وضع و ایجاد اصلاحات اجتماعی به خصوص ایجاد امنیت اجتماعی و قـانون کـار تأکیـد می‌کرد لیکن قانون اساسی محافظه کار مانع تحقق اهدافش می‌شد. و در نهایت وی بـه این نتیجه رسید که می بایستی رئیس جمهور قـدرت‌هـای قانونگـذاری را در سـه دهـه گذشته و بعد از جنگ داخلی ۱۸۹۱ تسخیر می‌کرد. هر چند کـه آلـساندرای نهایتـاً در بازگردادن قدرت به رئیس جمهوری از طریق اجرای قانون اساسی جدید موفق شد لیکن ایجاد تغییرات در قانون اساسـی سـال ۱۹۲۵ فقـط از طریـق دخالـت نظـامی در رونـد سیاسی صورت گرفت. ارتش در سال ۱۹۲۴ از آلساندرای حمایت کرد. نظامیان با تکیه بر شمشیرهای خود از بسته اصلاحی و قانون اساسی پیشنهاد ریاست جمهوری حمایـت کرده و قدرت خود را بر رخ کنگره و آرای آن کشیدند. با وجود اینکـه آلـساندرای نبـرد پارلمانی را برده بود احساس کرد که نبرد سیاسی را با مصالحه در مورد استقلال خود و واگذاری آن به ارتش باخته است، بنابراین استعفا کرد. بعد از آن بود که شیلی وارد یـک بی‌ثباتی ۷ ساله شد. سرکار آمدن یک دولت نظامی، فراخـوان آلـساندرای بـرای کـسب مجدد قدرت در ۱۹۲۵، وضع قانون اساسی جدید در سـپتامبر ۱۹۲۵، انتخـاب امیلیـانو فیگه روا لارائین[2] به ریاست جمهوری در سـال ۱۹۲۵ و سـه مـاه بعـد از اسـتعفای دوم

---

[1] Arturo Alessandri
[2] Emiliano Figueroa Larrain

آلسانداری، و نیز پیروزی ژنرال کارلوس ایبانز[1] بر لارائین پس از انتخابات ۱۹۲۵، همگی تحولات این دوره می‌باشند.

ایبانز همانند یک دیکتاتور از سال ۱۹۲۷ تا بحران سقوط بازار بورس نیویورک در سال ۱۹۲۹ و تا زمانی که با فشار ارتش از قدرت بر کنار شد، حکومت کرد. هر چند که او سعی کرد حمایت عمومی را کسب کند و اقتصاد را با ایجاد پروژه‌های بزرگ عمومی سرپا نگه دارد لیکن او نیز به لیست رهبران آمریکای لاتینی پیوست که بدشانس‌تر از آن بودند که در طول دوره سقوط اقتصاد جهانی به صندلی کاخ ریاست جمهوری تکیه زنند. سال ۱۹۳۱ را می‌توان سال تغییر موضع حکومت ها نامید. در این سال بود که دولت ۱۲ روزه سوسیالیستی به رهبری ژنرال مارمادوک گرو[2] به سرکار آمد. بعد از این دوره است که می‌بینیم نظام سیاسی که از جنگ داخلی[3] سال ۱۸۹۱ سر بر آورده بود بر اثر اغتشاشات دهه ۱۹۲۰، تغییر شکل داد. بحران سیاسی به وسیله بحران اقتصادی برآمده از صنعت نیترات و رکود جهانی اقتصاد که هر دو منافع ملی را نیز تحت‌الشعاع قرار داده بودند باز تولید شد. مشخصه بارز سیستم سیاسی که از این بحران سر بر آورد قدرت اجرایی قوی و نیز فرایند باز سیاسی بود. با این حال نظام اقتصادی هنوز دچار چالش بود. قبل از آنکه به منازعات سیاسی ناشی از مسایل توسعه در طول دوره پس از ۱۹۲۵ بپردازیم اجازه دهید که به صورت خلاصه ماهیت این سیستم سیاسی متغیر را ارزیابی کنیم.

نهادها و شیوه‌های جدید سیاسی: ۱۹۷۳- ۱۹۳۲

در سال ۱۹۳۲ حکومت قانون، به روال قانون اساسی ۱۹۲۵ احیا گردید. انتخابات برگزار شد و آرتورو آلساندری یکبار دیگر به مسند ریاست جمهوری تکیه داد. از ۱۹۳۲ تا ۱۹۷۳ شیلی از دموکراسی قانونی و باثبات برخوردار بود و طی این دوره بود که احزاب چپ، میانه و راست این کشور برای کسب مناصب انتخاباتی با یکدیگر رقابت کردند.

---

[1] General Carlos Ibanez
[2] General Marmaduke Grove
[3] Civil War

قانون اساسی سال ۱۹۲۵

قانون اساسی سال ۱۹۲۵، قوانین زیربنایی را وضع کرده بود که بر طبق آن منازعه سیاسی امری الزامی بود. این قانون قدرت ریاست جمهوری را گسترش داد و نهاد قانونگزاری را دو مجلسی کرد: مجلس سنا با ۵۰ عضو و مجلس نمایندگان[1] با ۱۰۰ عضو. هر دو مجلس به وسیله نمایندگی نسبی که به احزاب سیاسی بی‌شمار فرصت نمایندگی در کنگره شیلی[2] را می‌داد انتخاب می‌شدند. بقای سیستم چند حزبی مهمترین عاملی بود که سیستم سیاسی شیلی را برجسته می‌ساخت. وجود یک نظام چند حزبی که در آن هیچ حزبی نتواند اکثریت انتخاباتی را به دست آورد و در کنار آن تقسیم سه گانه، احزاب به راست، میانه و چپ منجر به ایجاد سیاست ائتلافی حتی برای انتخابات ریاست جمهوری می‌شد. این سیستم همچنین منجر به کسب حمایت روسای جمهور منتخب از جانب جمعیت‌ها و احزاب چندگانه به جای حمایت اکثریت شد. نظام سیاسی، مشارکت سیاسی را حداقل از طریق مکانیسم رای‌گیری تشویق و تقویت کرد. انتخابات ریاست جمهوری، شهرداری‌ها و نمایندگی مجلس چند مرحله‌ای شدند. به این ترتیب بود که منازعات انتخاباتی مجدد تکرار می‌شدند[۱۳] . برای مثال ۴ سال قبل از کودتای سپتامبر ۱۹۷۳، چهار دسته انتخابات وجود داشت: انتخابات کنگره در ۱۹۶۹ و ۱۹۷۳، انتخابات ریاست جمهوری در ۱۹۷۰، و نیز انتخابات سراسری شهرداری‌ها در ۱۹۷۱. همچنین قانون اساسی شیلی در این زمان خواهان ایجاد دفتر بازرسی کل بود که نماینده آن را رئیس جمهور انتخاب می‌کرد[۱۴]. وظیفه بازرس کل نظارت بر بودجه فدرال برای اطمینان از این مساله بود که نظام بودجه‌ای مصوب از هیچ یک از اصول قانون اساسی سرپیچی نخواهد کرد. قانون اساسی سال ۱۹۲۵ به رئیس جمهور قدرت بالائی بخشیده بود. این مساله با توجه به منازعه موجود میان قوه مجریه و مقننه که بر مساله پذیرش قانون اساسی تقدم داشت و تاریخ بسیار قوی قوه مجریه در طول قرن نوزدهم در آمریکای لاتین و شیلی، در کنار فرایند زمامداری رهبران قوی ملی‌گرا در مواجهه با رکود بزرگ[3] [۱۹۲۹] مساله ای قابل درک است. بر اساس اظهارات فدریکو گیل[4] عملکردهای یک رئیس جمهور شیلیایی آنچنان از نظر سیاسی، اجرائی،

---

[1] Chamber of Deputies
[2] Chilean Congress
[3] Great Depression
[4] Federico Gil

مدیریتی، قانونگذاری و حتی بر طبق موقعیت قضایی گسترده‌اند که سیستم [حکومتی] بایستی به صورت یک نظام خودکامه قانون طرح‌ریزی شود[۱۵]. از میان امتیازات ویژه رئیس جمهوری می‌توان به قدرت او برای انتشار قوانین قضایی اشاره کرد که بـه منزلـه احکام اجرایی بودند که قدرت قانونی داشتند. چنین احکامی اولین بار به وسـیله رئـیس جمهور و وزرای کابینه مربوطه امضا مـی شـدند سـپس آنهـا را بـه بازرسـی کـل ارائـه می‌دادند که او نیز قدرت رد یا قبول آنها را در صورتی که تشخیص داد بر خلاف قـانون اساسی می‌باشند، داشت. اگر چنین وضعیت نادری پیش می آمد رئیس جمهـور قـدرت این را داشت که با اجبار کابینه خود به امضای احکام مربوطه و خوردن سوگند وفاداری به قانون، آن احکام را به تصویب اجباری برساند. همچنین رئیس جمهور شـیلی اختیـار انتصاب وزرای کابینه و نیز عـزل آنهـا را بـه اراده خـود داشـت، اعـضای کابینـه را نیـز می‌توانست در صورت اتهام سوء استفاده از قدرت با رای مجلـس نماینـدگان و محاکمـه آنان در مجلس سنا، از قدرت بر کنار کند. برای این کار کسب اکثریت سـاده در هـر دو مجلس الزامی بود. همچنین بر طبق این قانون این امکان وجود داشت که رئیس جمهور را با اعلام جرم علیه او و احضارش به دادگاه از کار بر کنار کـرد امـا ایـن امـر فقـط در صورتی ممکن بود که اتهام مربوطه در هر دو مجلس نمایندگان و سنا اکثریت دو سـوم آرا را کسب کند. یکی از محدودیت های مهمی که بر قدرت رئیس جمهوری اعمال شده بود این است که دوره زمامداری او ۶ ساله بوده و حق انتخاب مجدد در دوره‌های متوالی را نداشت، مجلس نیز قدرتهای ثابتی داشت. به علاوه این موارد، کنگره حق قـانونگزاری و لغو وتوی رئیس جمهوری و نیز حق انتخاب رئیس جمهور بـین رای دو جنـاح بـا رای بالا را که در هیچ کدام نامزد ریاست جمهوری اکثریت مطلق را کسب نکرده بود، داشت. به دلیل سیستم چند حزبی این امر یک امر غیرعادی نبود.

سیستم حزبی

سیستم چند حزبی شیلی با جلوگیری از سلطه احزاب منفرد بر سیستم سیاسـی از طریق انتخابـات، چـارچوب حکومـت ایـدئولوژیک را مهـار کـرده اسـت. در حقیقـت مشخصه ویژه سیاست شیلی پس از جنگ جهانی دوم، سه جناحی بـودن آن اسـت کـه

شامل احزاب راست[1]، میانه[2] و چپ[3] بود و هر کدام یک سوم آراء را کسب می‌کردند[۱۶]. این روند درست بود ولو اینکه اندازه حوزه انتخابیه در طول دوره انتخاباتی هم از نظر جمعیتی و هم از نظر قوانین انتخاباتی مانند حق رای زنان در ۱۹۴۹، کاهش سن رای دهندگان از ۲۱ سال به ۱۸ سال در ۱۹۷۰ و حق رای بیسوادان در ۱۹۷۰ بزرگتر شده باشد. در کنار اینها نظام چند حزبی را می‌توان به وسیله ماهیت ایدئولوژیک احزاب سیاسی و ماهیت طبقه‌ای سیاست آنها مشخص ساخت. اگر چه نظام چند حزبی دچار آفت تقسیمات حزبی شد و به وسیله ائتلاف های انتخاباتی و مجلس به هم ریخت، لیکن اصول کلی که هر یک از احزاب برجسته چپ، میانه و راست در شکل‌بندی طبقه‌ای متفاوت خود با دیگران مورد استناد قرار می‌دادند، دست نخورده باقی ماندند. در کنار اینها ائتلاف‌های حزبی محلی هم وجود داشتند، لیکن سر و کار آنها بیشتر با فعالیت‌های اولیه اقتصاد منطقه مربوطه بود. سیاست های حزبی شیلی تحت تاثیر عوامل خارجی نیز بودند.

ظهور فاشیسم اروپایی و جنگ سرد میان شرق و غرب دو واقعه مهم جهانی هستند که نشان می‌دهند چگونه عوامل بیرونی می‌توانند بر سیاست‌های داخلی تاثیر بگذارند. در پاسخ به ظهور فاشیسم در ایتالیا و آلمان، جنبش بین‌المللی کمونیسم خواستار تشکیل ائتلاف‌های ضد فاشیستی شد. سه جبهه عمومی که حاصل ائتلاف بین احزاب سوسیالیست و کمونیست و دیگر نیروهای سیاسی چپ بود تشکیل شدند. دو مورد آنها در اروپا - در فرانسه در سال ۱۹۳۶ و اسپانیا در سال ۱۹۳۶- بودند. اما سومین مورد آن در شیلی در سال ۱۹۳۸ بود که هزاران مایل از پان فاشیسم اروپایی دورتر بود. سیاست شیلی همچنین به وسیله جریان جنگ سرد تحت تاثیر قرار گرفت. در سال ۱۹۴۸ دولت شیلی قانونی را مبنی بر غیرقانونی بودن فعالیت احزاب کمونیست به تصویب رساند. این قانون حاوی تغییراتی شگرف در عرصه دولت بود که در آن زمان کمونیست‌ها کابینه آن را در دست داشتند. به علاوه کمونیست‌ها در این زمان طی چندین دهه در درون سیاست‌های انتخاباتی فعالیت داشتند.

---

[1] Right
[2] Center
[3] Left

سیستم چند حزبی معاصر شیلی ریشه در تاریخ سیاسی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم این کشور دارد. اولین احزاب با دوامی که بعد از استقلال از اسپانیا پا به عرصه گذاشتند حزب لیبرال و حزب محافظه کار بودند. اعضای این دو حزب نخبه‌گرا که تحت عنوان پیپیولوس[۱] یا عوام و پلوکونس[۲] یا نخبگان بودند در مورد نقش کلیسا در سیاست و دامنه تمرکزگرایی سیاسی با دیگر احزاب اختلاف نظر داشتند. ابتدا محافظه‌کاران[۳] منصب ریاست جمهوری را غصب کردند، لیکن بعد از سال ۱۸۷۱ این لیبرالها[۴] بودند که تا جنگ داخلی ۱۸۹۱ به درون سیاست نفوذ کردند. هرچند که دو حزب مذکور رقیب همدیگر بودند لیکن از آغاز قرن بیستم هر دو حزب به عنوان احزاب چپ شروع به یافتن و تکیه بر نقاط مشترک نمودند. اساساً هر دو حزب گروه‌بندی‌های سیاسی عمده‌ای را علیه جناح راست ترتیب دادند و در سال ۱۹۶۷ تصمیم به تشکیل حزب ملی، (PN)[۵] گرفتند: حزب ملی، (PN)، متشکل از کشاورزان بزرگ، تجار و سرمایه‌داران مالی بود. این حزب همچنین از حمایت بخش‌های طبقه متوسط بخصوص کارآفرینان کوچک و نیز دهقانان ساکن مناطق روستایی که به وسیله مالکان بزرگ اداره می‌شدند، برخوردار گردید. موضع ایدئولوژیک بنیادی این حزب طوری بود که از نظام سرمایه‌داری یعنی اقتصاد آزاد و تداوم سرمایه‌گذاری خارجی در شیلی حمایت می‌کرد [۱۷]. این حزب جسورانه مخالف هرگونه اصلاح ساختاری در شیلی بود و به صورت آشتی ناپذیری ضد مارکسیست بود. از نظر تاریخی نماینده طبقه متوسط در شیلی حزب رادیکال[۶] (PR) بود که در سال ۱۸۳۳ به وسیله اعضای حزب لیبرال[۷] که منتقد دولت بودند تاسیس شده بود. رادیکالها خواستار ورود طبقه متوسط به عرصه قدرت بودند. جهت‌گیری اولیه رادیکالهای شیلی برخلاف همتایان اروپایی خود به شدت بر ضد دولت مرکزی[ضد سرمایه‌دارانه و ضد تمرکزگرایانه] و نیز بر ضد حاکمیت کشیشان بود. مالکان زمین در جنوب شیلی به منظور پیروی از حزب، از این دیدگاه ضد کلان شهرگرایانه [ضدیت با مرکز حکومت] پیروی می کردند. از لحاظی دیگر،

---

[1] Pipiolos
[2] Pelucones
[3] Conservatives
[4] Liberals
[5] National Party
[6] Radical party
[7] Liberal Party

لاتیفوندیستاها[1]، [بزرگ مالکان] دیدگاه مشترکی با اعضای حزب محافظه کار در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم داشتند. حزب رادیکال همچنین در اواخر قرن نوزدهم مورد استقبال کارگران معادن نیترات در نواحی شمالی قرار گرفت[۱۸]. بعدها حمایت از حزب رادیکال به صورت امری غیر یکنواخت درآمد. هرچند که بخش زیادی از آرای عمومی این حزب از طبقه متوسط [بخصوص خرده تجار، صنعتگران و پیشه‌وران ماهر] به دست آمده بود لیکن زمین داران و حتی بعضی از کارگران نیز به جرگه حامیان وفادار این حزب پیوسته بودند. این ناهماهنگی در حمایت از حزب به طور عمده بیانگر تغییر جهت دوباره حزب از چپ به راست و سپس دوباره از راست به چپ در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ است. از دهه ۱۹۳۰ به بعد حزب رادیکال این نوع رفتار ایدئولوژیک نوسانی را از خود بروز داده است. اولین پیروزی انتخاباتی این حزب در ۱۹۲۰ با انتخاب آرتورو آلساندری به ریاست جمهوری به دست آمد. پیروزی او مژده دهنده ظهور طبقه متوسط به عنوان یک نیروی سیاسی رقیب برای دیگر طبقات بالا بود[۱۹]. اوج کامیابی این حزب در طول سال های دهه ۱۹۴۰ بود که بر منصب ریاست جمهوری کنترل داشت. حزب تا دهه ۱۹۵۰ که نقش آن به عنوان نماینده طبقه متوسط به وسیله یک حزب جدید، - حزب دموکرات مسیحی - به چالش کشیده شد، به اعمال قدرت پرداخت. در دهه ۱۹۷۰ این حزب در قالب چند گروه حزبی منشعب شده و به صورت نیروئی کوچکتر در سیاست‌های انتخاباتی درآمد.

حزب دموکرات مسیحی[2] (PDC) در دهه ۱۹۳۰ به صورت شعبه‌ای از حزب محافظه‌کار متولد شد. مردانی که حزب مذکور را سازماندهی کردند در اصل رهبران جنبش جوانان حزب محافظه‌کار بودند که برای تشکیل حزب فالانژ ناسیونال از آن جدا شده بودند. در سال ۱۹۵۷ آنان با چندین گروه دیگر ادغام شده و نام حزب را به منظور تغییر دیدگاه آن و کسب حمایت هرچه بیشتر به نام کنونی آن تغییر دادند. بعدها حزب خیلی زود رشد کرد در ۱۹۵۸ نامزد این حزب برای انتخابات ریاست جمهوری، ادواردو فری مونتالوا، در حدود ۲۱ درصد آرای ملی را کسب کرد. او در سال ۱۹۶۴ به ریاست جمهوری انتخاب شد. از دهه ۱۹۶۰ حزب دموکرات مسیحی تبدیل به بزرگترین حزب منفرد شیلی شد و نزدیک به یک سوم آرای عمومی را در انتخابات کنگره کسب کرد.

---

[1] Latifundistas
[2] Christian Democratic Party

این حزب ایدئولوژی مسیحی خود را به صورت کاملاً مجزا از سلف سیاسی خود بیرون داد. مؤسسین این حزب از جمله ادواردو فری مونتالوا، برناردو لیتون و دیگران با الهام از اندیشه‌های انسان گرایانه مسیحی فیلسوف فرانسوی ژاک ماریتین، مفهومی از جامعه‌گرایی را به عنوان جایگزینی برای تئوری‌های سرمایه‌داری از یک طرف و مارکسیسم از طرف دیگر توسعه دادند. آنها مفهوم تقدیرگرایی در مذهب کاتولیک سنتی را در قالب رویکرد این جهانی درآوردند[۲۰]. ایده‌ها و رویکرد مدرن آنها در کنار چشم‌انداز مسیحی شان در میان طبقه متوسط بخصوص در میان متخصصین، روشنفکران، دانشجویان، دیوانسالاران، فن سالاران و کارمندان یقه سفید (که خود طبقه متوسط جدیدی بودند) و نیز در میان زنان و کاتولیک‌های عملگرا برایشان محبوبیت عمومی فراوانی به ارمغان آورده بود. تخمین زده می‌شود که در دهه ۱۹۶۰ اکثریت قاطع افراد حرفه‌ای [متخصصین] از این حزب حمایت می‌کردند[۲۱]. در کنار اینها تفاسیر مختلفی از آنچه که حزب دموکرات مسیحی عرضه کرده، ارائه شده اند. برای بعضی ها همچون ژاک کونکول[۱] و خولیو سیلوا سولار[۲] جامعه گرایی در رابطه با سوسیالیسم قرار داشت. آنها بر سیستم سرمایه‌داری به عنوان عاملی ناتوان در خلق یک جامعه صِرف ایراد می‌گرفتند. برای بعضی‌های دیگر چون ادواردو فری[۳] لازم نبود که برای رسیدن به عدالت سرمایه‌داری کنار گذاشته شود. در عوض این رشد اقتصادی و بهره‌وری بیشتر بود که مورد نیاز بود. بعدها میان تمام نیروهای اجتماعی از جمله کاپیتالیست‌ها تشریک مساعی به وجود آمد[۲۲]. به عنوان پیامد نامزدی ریاست جمهوری، انتقاد فری از وضع موجود اقتصاد، وعده او درباره رشد اقتصادی و تلاش او برای حمایت از همه طبقات از آغاز دهه ۱۹۵۰ منجر به کسب حمایت طبقات پایین‌تر از حزب دموکرات مسیحی گردید و به طور ویژه این حزب حمایت گروه های حاشیه‌نشین شهری را به دست آورد. این گروه که در پناهگاه های سریع ساخته شده حواشی سانتیاگو سکنی گزیده بودند، هرچند که به طور بالقوه بخش مهمی از حمایت انتخاباتی را به خود اختصاص داده بودند، لیکن توسط احزاب سیاسی چپ سنتی بسیج نشده بودند. احزاب دموکرات مسیحی در تدوین خط مشی انتخاباتی ریاست جمهوری

---

[1] Jacque Chonchol
[2] Julio Silva Solar
[3] Edvardo Frei

خود در سال ۱۹۶۴ برای اجرای برنامه توسعه عمومی[1] خود مستقیماً به این گروه توسل جستند. احزاب مذکور همچنین حمایت‌هایی را در مناطق روستایی از طرف دهقانانی که طی برنامه‌های اصلاحات ارضی رئیس جمهور فری صاحب زمین شده بودند کسب نمودند. در مجموع احزاب دموکرات مسیحی از حمایت گسترده طبقات مختلف اجتماعی برخوردار بودند. از دیگر احزاب سیاسی بزرگ می‌توان به حزب سوسیالیست و حزب کمونیست که بخش عمده نیروهای چپ سیاسی را تشکیل می‌دادند اشاره کرد. حزب کمونیست اولین حزبی بود که در سال ۱۹۱۲ تحت نام حزب کارگران سوسیالیست متولد شد. هسته اولیه تشکیل دهنده این حزب، حزب دموکرات[2] (PD) بود که در سال ۱۸۸۷ به منظور رساندن تقاضاهای عمومی به گوش یک نظام سیاسی بازتر تشکیل شده بود. در سال ۱۹۲۱ حزب کارگران سوسیالیست به بین‌الملل سوم[3] پیوست و به حزب کمونیست[4] (PC) تغییر نام داد.

هسته اولیه تشکیل حزب کمونیست طبقه کارگر بود. بیشترین حمایت از آن از جانب کارگران صنعتی شهری بود که در شهرهای بزرگی چون سانتیاگو[5]، والپارائیزو[6] و کونسپسیون[7] و نیز در مناطق معدنی شمال ساکن بودند. تمام این مناطق، نواحی صنایع سنگینی همچون، فولاد، مس، نیترات، زغال سنگ، منسوجات و نیز فعالیت های تولیدی و مونتاژی بودند. تخمین زده می‌شود که در حدود ۷۰ تا ۷۵ درصد اعضای حزب کمونیست از کارگران بوده‌اند [۲۳]. این حمایت گسترده را می‌توان در کنترل این حزب بر بخش اعظم جنبش اتحادیه تجاری بخصوص بر واحدهایی که بیشترین مشارکت تجاری را داشتند از جمله کنفدراسیون مرکزی کارگران[8] (CUT) مشاهده کرد. در طول دهه ۱۹۲۰حزب کمونیست دارای ایدئولوژی رادیکال بود و مرتباً از جانب دولت مورد حمله قرار می‌گرفت. ژنرال کارلوس ایبانز دیکتاتور فعالیت این حزب را مسدود کرد. در دهه ۱۹۳۰، این حزب اهداف خود را تعدیل کرد لیکن در عرصه

---

[1] Popular Promotion Programme
[2] Democratic Party
[3] Third International
[4] Communist Party
[5] Santiago
[6] Valparaiso
[7] Concepcion
[8] Central Workers' Foundation

انتخاباتی دارای وزنه اندکی بود. برای مثال در انتخابات سال ۱۹۳۲ حزب مذکور کمتر از ۲درصد آرا را کسب کرد و در انتخابات کنگره در ۱۹۳۷ فقط ۴ درصد آرا را کسب نمود و فقط ۶ نماینده داشت[۲۴]. هرچند که این حزب کوچک بود لیکن به حیات خود ادامه داد. احزاب کمونیست منظم بوده و از مساله تقسیمات داخلی که خصوصیت احزاب سوسیالیست بود رنج نمی‌بردند. این امر تا حدی درست بود چرا که احزاب کمونیست، اتحاد شوروی را به عنوان رهبر دنیای سوسیالیست پذیرفته بودند. این احزاب سعی داشتند موقعیت خود را با تکیه بر بعضی مسایل، بخصوص مسایل بین‌المللی که احزاب کمونیست اتحاد شوروی هم بر آنها تکیه کردند، تحکیم کنند. این حزب بر تمرکزگرایی دموکراتیک که به این معنا بود که مخالفت ها هنوز در درون حزب وجود دارند تکیه کرده بود. اگر تصمیمی در داخل حزب گرفته می‌شد از تمام اعضا انتظار می رفت که از آن حمایت کنند.

استراتژی بنیادی احزاب کمونیست برای نیل به تغییرات انقلابی در شیلی که در سالهای دهه ۱۹۳۰ اتخاذ شد براساس مفهوم تشکیل ائتلاف میان تمام احزاب و گروههای اجتماعی که در گیر مساله تغییر اجتماعی بودند قرار داشت. کمونیست‌ها به این روند معتقد بودند زیرا که در مقابل منافع اقتصادی عمده‌ای که مخالف اصلاحات بودند بخصوص منافع طیف زمینداران بزرگ و تجار که بخش کوچکی از جامعه را تشکیل می‌دادند، بخش بزرگی از جمعیت شیلی بایستی بر نهضت تغییر تکیه می‌کرد. آماده سازی چنین اکثریتی به این معنا بود که آنها می‌توانستند از طریق سیستم انتخاباتی به عرصه قدرت وارد شوند. کمونیست‌ها حتی زمانی هم که از جانب جناح چپ به وسیله رفقای انقلابی شان یعنی سوسیالیست‌ها مورد حمله قرار می‌گرفتند بر این موضع خود پافشاری می‌کردند.

اگر چه حزب سوسیالیست[1] (PS) در جناح چپ طیف سیاسی با احزاب کمونیست تشریک مساعی کرده بود لیکن با این حزب در منابع حمایتی، ریشه‌ها و زمینه‌های ایدئولوژیک تفاوت داشت. این حزب در سال ۱۹۳۲ درپی سرکار آمدن دوازده روزه جمهوری سوسیالیستی توسط ژنرال مارمادوک گراو[2] که توسط پدرش تأیید شده بود و رئیس حزب در سالهای قبل بود، تاسیس شد[۲۵]. او عقیده داشت که یک حزب

---

[1] Socialist Party
[2] General Marmaduke Grove

سوسیالیست می‌تواند به صورت یک نیروی مهم در درون سیستم سیاسی گسترده در آید. فراگیر شدن آنی محبوبیت حزب در انتخابات کنگره و ریاست جمهوری در دهه ۱۹۳۰، درستی باور گراو را تأیید کرد[۲۶].

حزب پایگاه نامتجانس حامیان خود را از میان روستاییان و طبقه کارگران فقیر شهری و بخش های طبقه متوسط از جمله شمار قابل توجهی از منتخبین، دانشجویان، کارگران یقه‌سفید و نیز روشنفکرانی که اغلب از طبقه متوسط ایالتی بودند ترسیم کرد. به علاوه سوسیالیست‌ها حمایت قابل توجهی را از جانب طبقه متوسط به پایین در داخل ایالت‌ها کسب کرده و بر دهقانان تأثیرات شگرفی گذاشتند. این حزب از بدو تولد از نظر ایدئولوژیک خود را از حزب کمونیست مجزا ساخت و سعی داشت به جای تکیه بر تبدیل شدن به یک حزب پیرو اتحاد جماهیر شوروی، با تکیه بر آرمانها و نیازهای ملی شیلی تبدیل به حزب ملی این کشور گردد. بنابراین از آن انتظار می رفت که وابستگی فکری و حمایتی به جنبش‌ها و نیروهای سیاسی خارجی غیر از آمریکای لاتین را انکار کند. یکی از شعارهای این حزب از اولین روزهای تاسیس آن، شعار ناسیونالیسم بود[۲۷]. سوسیالیست ها همچنین برای الهام بخشی به احزاب کشورهای دیگر با تکیه بر این عقیده که شیلی با مزیت فرهنگ و تاریخ می‌تواند با قاره جنوبی تشریک مساعی کند نظری به جانب دیگر کشورهای آمریکای جنوبی داشتند. آنان همچنین در ابتدای کار خود از جنبش انقلابی مردمی آمریکا[1] (APRA) در پرو تاثیر گرفتند. این جنبش (APRA)، بر رویکرد قاره‌ای و ضد امپریالیستی خود با تاکید بر ارزش های آندو-آمریکن [سرخپوستی- آمریکائی] تاکید می کرد. شعار آنان این بود: "تبر سرخپوستی که بر روی نقشه آمریکای جنوبی قرار گرفته دلیل این موضع‌گیری است" [۲۸]. گرچه هم سوسیالیست‌ها و هم کمونیست‌ها به سنت سوسیالیسم معتقد بودند لیکن بین این دو شماری از تفاوت‌های ایدئولوژیکی برجسته وجود داشتند که ناشی از فهم متفاوت هر یک از آنها در مسیر نیل به این هدف بود. هرچند که هر دو حزب در این کلیت که تغییر باید به وسیله مکانیسم‌های انتخاباتی ایجاد شود، توافق داشتند اما کمونیست‌ها نسبت به سوسیالیست‌ها در اعتقاد به این اصل کم ثبات تر بودند. مساله بعدی که پیش می‌آید محدودیتهای این استراتژی و ملاحظه ضروری استراتژی شورش بخصوص پس از

[1] American Popular Revolutionary Alliance (APRA)

انقلاب کوبا[1] در سال ۱۹۵۹ است. در کنار اینها مساله تفسیر استراتژی انتخاباتی، خود مورد مناقشه است. هر دو حزب، مخالف بهترین نوع ائتلاف برای اجرای استراتژی انتخاباتی بودند. همانطور که قبلاً هم ذکر شد کمونیست‌ها همواره بر این دیدگاه که یک ائتلاف وسیع از تمام نیروهای حقوقی و ضد امپریالیسیتی امری الزامی است پافشاری می‌کردند. به این منظور سالها برای ایجاد ائتلاف با رادیکالها و احزاب دموکرات مسیحی تلاش کردند. کمونیست‌ها این موضع‌گیری را براساس تفسیرشان از مفهوم دشمنان بزرگ جناح چپ که به نیروهای راست از جمله- زمینداران بزرگ، سرمایه‌داران و صاحبان صنایع و نیز نیروهای امپریالیستی و در راس آنها ایالات متحده- اطلاق می‌کردند اتخاذ کرده بودند. آنها این گروه ها را مسئول وضعیت توسعه نیافتگی شیلی تلقی می‌کردند و برای مبارزه با آنها اتحادی از تمام نیروهای مخالف را امری ضروری می‌دانستند. سوسیالیست‌ها معتقد بودند یک ائتلاف طبقه‌ای کوچکتر می‌تواند در انتخابات و ایجاد انقلاب سوسیالیستی در شیلی موفق‌تر باشد. احزاب میانه‌رو بخصوص حزب دموکرات مسیحی و رادیکالها تنها اصلاح طلبانی بودند که از اقدامات و معیارهای انقلابی درست پشتیبانی می‌کردند. در حقیقت تعدادی از سوسیالیست‌هایی که دمکرات مسیحی‌ها را به عنوان دشمنان اصلی جناح چپ تلقی می‌کردند، فقط آنها را به عنوان جناح راست می‌شناختند. موضع‌گیری‌های ایدئولوژیک هر دو حزب تحت الشعاع عامل سیاست بین‌الملل بخصوص دیدگاه آنان در مورد جنبش‌های بین‌المللی کمونیستی و سوسیالیستی قرار داشت. برای مثال می‌توان به رویکرد بسیار متفاوت هر دو حزب در مورد نقش اتحاد جماهیر شوروی در جنبش بین‌المللی کمونیسم و نیز رابطه مناسب جنبش چپ شیلی با این جنبش اشاره کرد. هر چند که کمونیست‌ها، اتحاد جماهیر شوروی را به عنوان رهبر جنبش بین‌المللی کمونیسم شناخته و از سیاست خارجی آن حمایت می‌کردند لیکن سوسیالیست‌ها معتقد بودند که جنبش شیلی نباید دنباله رو هیچ جنبش خارجی گردد.

حوادثی چون جنبش استالین زدایی، پیمان ۱۹۳۹ آلمان و شوروی و جنبش همبستگی ۱۹۵۶ لهستان و جریان ۱۹۶۸ چکسلواکی[بهار پراگ] بر جنبش چپ شیلی تاثیر شگرف داشت و موجب عمیق تر شدن اختلافات میان کمونیست ها و

---

[1] Cuban Revolution

سوسیالیست‌ها گردید. حزب سوسیالیست همچنین بر حسب روندهای داخلی‌اش بخصوص در نحوه حل و فصل اختلافات ایدئولوژیکی با کمونیست‌ها تفاوت داشت. همچنین حزب به دلیل وجود اختلافات ایدئولوژیک داخلی در کنار منازعات شخصی و بنیاد اجتماعی ناسازگارش دچار انشعاب شده بود. حزب سوسیالیست در آغاز از نظر ریشه‌های ایدئولوژیکی‌اش با بنیادهای اجتماعی‌اش تفاوت داشت. در سالهای دهه ۱۹۳۰ حزب، حتی زمانی که رهبری آن به عهده ژنرال مارمادوک گراو که یک غیر کمونیست بود قرار داشت، تمایلات آنارشیستی و تروتسکیستی[1] داشت [۲۹]. در سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ حزب دچار فرقه‌گرایی و انشعابات کاملاً پیچیده ای گردید. در دوره بعد از ۱۹۷۳ انشعاب مجدد حزب در یک زمان منجر به تشکیل هفت یا هشت گروه‌بندی سوسیالیستی گردید [۳۰]. فقط در دسامبر ۱۹۸۹ بعد از پیروزی پاتریشیو آیلوین در انتخابات ریاست جمهوری بود که دو شعبه حزب مجدداً متحد شدند. در طول قرن بیستم در شیلی احزاب کوچک سیاسی دیگری نیز وجود داشتند. این احزاب که دو دسته بودند و از حزب رادیکال منفک شده و به صف مخالفان آلنده پیوسته بودند، یکی حزب رادیکال دموکراتیک[2] (PDR) و دیگری چپ رادیکال[3] (PIR) بود. دو گروه که از حزب دموکرات مسیحی بریده بودند و به نیروهای آلنده پیوسته بودند یکی جنبش برای اقدام اتحاد مردمی[4] (MAPU)، و دیگری چپ مسیحی[5] (LC) بود. و سه گروه دیگر در کنار اینها قرار داشتند که عبارت بودند از حزب اتحادیه سوسیالیست مردمی[6] (USOPO)، حزب دموکراتیک ملی[7] (PADENA) و نیز جنبش مستقل مردمی[8] (API).

دو گروه مهم سیاسی دیگر که جنبش‌هایی غیر انتخاباتی بودند عبارت بودند از جنبش چپ انقلابی[9] (MIR) و جنبش میهن و آزادی. جنبش چپ انقلابی در دهه ۱۹۶۰ تاسیس شد و جنبش ۲۶ ژوئیه سازمان چریکی فیدل کاسترو را الگوی خود قرار

---

[1] Trotskyite
[2] Democrats Radical Party
[3] Left Radical Party
[4] Movement for United Popular Action
[5] Christian Left
[6] Popular Socialist Union Party
[7] National Democrat Party
[8] Independent Popular Action
[9] Movement of the Revolutionary left

داد. جنبش میهن و آزادی[1] بعد از پیروزی آلنده در سپتامبر ۱۹۷۰ به منظور کسب جایگاه او تاسیس شد. وقتی آلنده به قدرت رسید این جنبش تلاش کرد او را از طریق خشونت سرنگون سازد. هر دو جنبش درصدد جذب جوانان بودند و در میان جنبش چپ انقلابی افراد رادیکالی از حزب سوسیالیست وجود داشتند. در میان اعضای جنبش میهن و آزادی هم بعضی از ستیزه جویان حزب ملی حضور داشتند. اعضای تمام احزاب سیاسی موقعیت ملی خود را در طول دوره حکومت قانون اساسی بعد از ۱۹۳۲ حفظ کردند. در این حال اغلب احزاب از طریق مکانیسم‌های ائتلاف‌های انتخاباتی با دیگر احزاب سیاسی توانایی حکومتداری را در خود حس می کردند. بعد از کودتای نظامی ۱۹۷۳ فعالیت احزاب سیاسی که با آلنده ائتلاف داشتند ممنوع گردید و دیگر احزاب توسط جنبش نظامی دچار رکود شده یا موقتاً تعطیل شدند. چهار سال بعد یعنی در ۱۹۷۷ بقیه احزاب به وسیله ارتش منحل شدند. اگر چه این امر، کاری غیرقانونی بود، لیکن احزاب سیاسی در سال ۱۹۸۳ وقتی که اعتراضات عمده مردمی بر ضد حکومت نظامیان شروع شد، فعالیت خود را آغاز کرده و مجدداً ظهور یافتند. طی سالهای آخر حکومت پینوشه قانونی در مورد احزاب سیاسی به تصویب رسید و باعث شد که احزاب به طور قانونی شروع به رشد کنند [۳۱]. با توجه به چارچوب‌بندی‌های بنیادی سیستم سیاسی و ساختار حزبی می‌توانیم به دولتهایی که قبل از زمامداری آلنده یعنی دوره دموکراتیک ۱۹۷۰- ۱۹۳۲ حکومت می‌کردند و نیز به سیاست های توسعه‌ای مورد حمایت آنها نظری بیندازیم. بخش بعد به طور خلاصه به بررسی این سیاستها می‌پردازد.

پذیرش مدل درونی رشد

اگر چه از ۱۹۳۲ به بعد شیلی شاهد ثبات و سیستم سیاسی حکومت قانون بود لیکن رهبران آن هنوز با وضعیت دشواری که سایر کشورهای لاتین هم با آن مواجه بودند و ناشی از صدمات رکود بزرگ بود دست و پنجه نرم می‌کردند. اما چگونه آنها می‌توانستند در مبارزه با دشمنانشان خود را به ساحل امن برسانند؟

برای بعضی‌ها که در جناح چپ میانه‌رو بودند مساله نیل به رشد اقتصادی شامل مساله نیل به برابری اجتماعی نیز بود. در آغاز دهه ۱۹۳۰ کشور از الگوی خارجی

---

[1] Fatherland and Liberty

مبتنی بر توسعه صادرات یا الگوی مبتنی بر رشد، تغییر موضع داده و استراتژی جدید
توسعه‌ای با نام الگوی داخلی مبتنی بر رشد [استراتژی جانشینی واردات] را در پیش
گرفت. این رویکرد رشد اقتصادی بر صنعتی شدن از طریق جانشینی واردات تاکید
می‌کند. بر این اساس محصولاتی که قبلاً وارد می‌شدند اکنون باید در داخل تولید
می‌شدند که این کار خود منجر به ایجاد صنایع بومی و ایجاد شغل برای بیکاران می‌شد.
این استراتژی همچنین به تعدیل کسر بودجه و توزان تجاری کمک می‌کرد زیرا
محصولات، به جای وارد شدن در داخل تولید می‌شدند. استراتژی رشد مبتنی بر تولید
داخلی [استراتژی جانشینی واردات] بر صنعتی شدن بخشی تأکید می‌کرد زیرا این
الگویی بود که دولتهای پیشرفته از طریق آن به شکوفایی رسیده بودند. به علاوه رهبران
معتقد بودند صنعتی شدن منجر به ایجاد جامعه شکوفا و مدرن خواهد شد. برنامه‌های
صنعتی شدن جامعه شیلی را تغییر داد. دهقانان برای یافتن کار به شهرها مهاجرت
کردند و یک طبقه کارگر رشد نمود. به علاوه استراتژی صنعتی شدن نیازمند وجو
دولت فعالی بود که پروسه صنعتی شدن را هدایت کند.

دولت جبهه مردمی ۱۹۳۸

اجرای این استراتژی با روی کار آمدن یک ائتلاف جدید با نام جبهه مردمی ک
یک ائتلاف چپ میانه مرکب از احزاب رادیکال، سوسیالست و کمونیست بود دست
دست پیش رفت. نامزد ریاست جمهوری حزب جبهه مردمی پدرو آگیره سردا
رادیکال، برنده انتخابات سال ۱۹۳۸ شد. دولت جدید که وزرای رادیکال و سوسیالی
داشت حامی دخالت بیشتر دولت در فرایند صنعتی شدن بود. در سال ۱۹۳۹ دو
آژانس همکاری برای ارتقای توسعه[2] (CORFO) را تأسیس کرد که هدف آن تو
بنیان صنعتی اقتصاد از طریق به مالکیت عامه در آوردن کارخانجات صنعتی بود [
بعضی از این طرحها در صنعت الکتریسیته، آهن، فولاد و معدن بودند. در ابتدا
طرح‌ها باید در دست دولت می بودند هرچند که ممکن بود بعدها به تجار ب
خصوصی واگذار شوند. آژانس همکاری برای ارتقای توسعه به عنوان ارگانی م
تحت نظر وزرات اقتصاد عمل می‌کرد. با این حال دولت جبهه مردمی به هیچ

Aguirre Cerda
ration to Promote Development

دولتی انقلابی نبود. برای مثال از ایجاد تغییرات ارضی حمایت نمی‌کرد. این امری شگفت‌آور نبود زیرا رادیکا لها و در رأس آنها خود رئیس جمهور جزء زمینداران بزرگ بودند. در حقیقت برخلاف تلاش های سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها در روزهای اولیه تأسیس «جبهه مردمی» و در حمایت و تایید تلاش های دهقانان برای تشکیل اتحادیه ، احزاب چپ خواستار تعلیق فعالیت این جبهه بودند. ولی در نهایت تلاش دهقانان برای تشکیل اتحادیه با سرکوب جبهه مردمی مواجه شد و حزب برنده شد [۳۳]. تجربه جبهه مردمی در شیلی با مرگ ناگهانی آگیرا سردا در سال ۱۹۴۱ به پایان رسید. ده سال پس از این جریان، رادیکال ها با حمایت کمونیست‌ها به تلاش خود برای تسخیر یاست جمهوری ادامه دادند. بعد از آن بود که طلسم سوسیالیست‌ها هم شکست زیرا ر ائتلاف خود با کم‌کاری‌هایی مواجه شدند. موفقیت دولتهای رادیکال بعدی در ارتباط ایجاد تغییرات اجتماعی حتی از موفقیت رادیکالهایی که در طول دوره زمامداری بهه مردمی سرکار بودند، کمتر بود.

دولت خوان آنتونیوریوس (۱۹۴۶-۱۹۴۲) حکومتی بود که از تشکیل اتحادیه‌های ستائی جلوگیری کرد. در ۱۹۴۸ تحت تأثیر موقعیت ایالات متحده در جنگ سرد س جمهوری رادیکال به نام گابریل گونزالس ویدلا[1] (۱۹۵۲-۱۹۴۶)، از قانون دفاع از دموکراسی[2] که حزب کمونیست را غیر قانونی اعلام می‌کرد حمایت به عمل . قانون دفاع دایم از دموکراسی بر جریان ائتلاف چپ با رادیکال ها که نقطه امید د اصلاحات ساختاری تحت لوای دولت های رادیکال بود نقطه پایان گذاشت.

ت جمهوری کارلوس ایبانز[3]

انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۵۲، که منجر به پیروزی یک دیکتاتور با ، کارلوس ایبانز گردید، نشانه تغییراتی در سیاست شیلی بود. ایبانز این بار تحت یک عوامگرای صاحب سبک با شعار ایجاد تغییرات سیاسی به عرصه آمده بود. ه او در با اتخاذ یک موضعگیری انتخاباتی عوام گرایانه ادعای نمایندگی طبقه داشت و حتی حمایت همه جانبه‌ای نیز از طرف حزب سوسیالیست منشعب

[1] Gabriel Gonzalez Videla
[2] Law for the Permanent Defense of Democracy
[3] Carlos Ibanez

شده برای چند سال به دست آورد، لیکن در طول دوره تصدی ریاست جمهوری اقدامات اندکی را در این راستا انجام داد. ایبانز بر خلاف ناکارآمدیش در ۱۹۵۷ در تحقق قولش برای قانونی کردن حزب کمونیست به موفقیت رسید. حکومت او مرحله جدیدی را در ائتلاف در جناح چپ آغاز نمود. احزاب کمونیست که اکنون قانونی شده بودند و نیز حزب سوسیالیست که مجددا تشکیل ائتلاف داده بود و درصدد موفقیت در انتخابا ریاست جمهوری در سال بعد بودند به تشکیل ائتلاف های انتخاباتی روی آوردند.

سیاست سه حزبی و مسایل توسعه‌ای

قبل از دهه ۱۹۵۰ حزب رادیکال بین راست و چپ سیاسی در نوسان بود و میانه‌رو را تسخیر کرد. در ۱۹۵۸ موقعیت برجسته این حزب توسط حزب دمو مسیحی که در آن زمان بزرگترین حزب منفرد شیلی بود تسخیر شد. این سه سیاسی از لحاظ حمایت انتخاباتی به هم نزدیک بودند. بدین معنا که کمترین تغ در اولویت‌های انتخاباتی به طور شگرف منجر به تغییرات عمیق در فرصتهای می شد. در نتیجه جریانات سال ۱۹۵۸ در طول سال ۱۹۷۰، جناح‌های راست چپ یکی پس از دیگری کنترل کاخ ریاست جمهوری را به دست گرفتند.

نقطه مرکزی کشمکش میان این نیروهای سیاسی مخالف مساله نق دولت در نیل به عدالت اجتماعی و نیز مفهوم توسعه بود. مسایل به روشنی بودند. در یک طرف حمایت از اصلاحات ساختاری بخصوص اصلاحات ارضی منابع مس، افزایش نقش دولت، و تغییر منابع قدرت به نفع طبقه فقیر ج شبکه سرمایه‌داری یا به عنوان بخشی از گذار به سوسیالیسم وجود داش دیگر از تداوم سیاست های اقتصادی پولی، بازار آزاد و اقتصاد مبتنی بر می‌شد. به دلیل تقسیم سه حزبی تحت نظرات رهبران دموکرات، از ۱۹۷۰ سه مدل توسعه متفاوت که از جانب ائتلاف‌های طبقه‌ای می‌شدند اعمال شدند[۳۴] .

دولت جورج آلساندرای

جناح راست که احزاب لیبرال و محافظه کار نماینده آن بودند و توسط حزب
برال حمایت می‌شد، با انتخاب جورج آلساندرای[1] به منصب رئیس جمهوری در ۱۹۵۸
پیروزی رسید. در این سال آلساندرای، فرزند رئیس جمهور سابق، آرتورو آلساندرای از
وادور آلنده نفر دوم رقابتها که از جناح چپ بود، ۳۰ هزار رای بیشتر کسب کرد. او
وره تصدی خودش (۱۹۶۴-۱۹۵۸)، یک الگوی سرمایه داری ارتدوکسی از توسعه را
را درآورد. وی از دستورالعمل ترغیب سرمایه خصوصی و سرمایه‌گذاری خارجی با
ش فرض که سیستم بازار، توسعه را تسریع خواهد کرد و منافع آن به سمت طبقه
م سرازیر خواهد شد حمایت همه جانبه نمود. به علاوه او در استراتژی توسعه
ی خود که اساساً از سیاست پولی پیروی می‌کرد سیاستهای مالی را به منظور
رضه پول و کاهش تورم اعمال کرد. او به تشویق بخش خصوصی، سرمایه‌گذاری
بازار آزاد پرداخت زیرا معتقد بود این روند، توسعه اقتصادی را تسریع
جناح راست تجلی منافع تجاری و زمینداری و نیز منافع کارآفرینان کوچک،
طبقه متوسطی بود که از تغییرات اجتماع بیم داشتند. علیرغم این
سیاسی، آلساندرای حداقل به طور ظاهری مجبور به پذیرش جنبه‌ای از
ختاری یعنی اصلاحات ارضی شد. محرک این تغییر نیروی خارجی بود.
ی[2] که در ۱۹۶۰ به ریاست جمهوری رسید استراتژی جدیدی به نام "اتحاد
ت"[3] را برای آمریکای لاتین تدوین کرده بود. یکی از بخش های
ن برنامه نیاز به پذیرش اصلاحات ساختاری بخصوص اصلاحات ارضی
ک دانشگاهیان آمریکایی دریافت که تنها راه حذف تهدید کمونیسم در
توسط انقلاب ۱۹۵۹ کوبا ایجاد شده بود حذف ریشه انقلاب یعنی فقر
رد کمیسیون اقتصادی آمریکای لاتین (اکلا) را مبنی بر اینکه
برای تحقق واقعی توسعه اقتصادی امری الزامی است پذیرفت.

کمک های خارجی به آمریکای لاتین، ایجاد اصلاحات ساختاری
دموکراسی بود. هر چند که برنامه کندی بخصوص فرضیه او مبنی

[1] Jorge Alessandri
[2] John F. Kennedy
[3] Alliance for Progress

بر اینکه نخبگان راهبر، منابع ثروت خود را قانونمند کنند، به عناوین مختلف ساده‌انگارانه بود، لیکن حداقل این فرضیه نیروی محرک تدوین چنین قانونی در آمریکای لاتین شد. به علاوه در دوره تصدی جورج آلساندرای در ۱۹۶۲ بود که قانون اصلاحات ارضی در شیلی از تصویب گذشت. به عنوان بخشی از تدوین این قانون، آژانس اجرایی به نام موسسه اصلاحات ارضی[1] (CORA)، که بخشی از وزارت کشاورزی بو مسئول اجرای آن شد. با این حال قانون اصلاحات ارضی ۱۹۶۲، تمایلی به تغییر ماهی روابط طبقه‌ای در روستاها و حاشیه شهرها نداشت.

یکی از دلایل اثبات این ادعا این حقیقت بود که جناح مخالف برنامه اصلاح ارضی را برنامه‌ای گلدانی[سطحی و سلیقه ای] [2] می‌خوانند [۳۵]. در دوره تص آلساندرای این قانون به جای تقسیم دوباره زمینهای حاصلخیز که در دست بخ خصوصی بود از زمینهای دولتی به منظور استقرار ساکنین نواحی پراکنده استفاده قانون اصلاحات ارضی به احزاب سیاسی مخالف در قضیه اصلاحات در زم کشاورزی کمک کرد که یک قدم جلوتر بیایند.

دولت ادواردو فری[3]

در سالهای دهه ۱۹۶۰ مفهوم اصلاحات ساختاری تمام آمریکای لات نوردیده بود. نامزدهایی که شعار اصلاحات ساختاری بخصوص اصلاحات سرلوحه پیکار انتخاباتی خود قرار داده بودند در بسیاری از کشورها به قدرت شیلی هم دو رئیس جمهور یعنی ادواردو فری، (۱۹۶۴-۱۹۷۰) و سا (۱۹۷۰-۱۹۷۳) به کمک دیدگاه های اقتصاددان ECLA، رائول پربی برآمدند که اصلاحات ساختاری را به اجرا درآورند.

فری به بقای یک سیستم سرمایه‌داری در کنار اجرای تغییرات س اصلاحات ارضی و خارج ساختن بخش اعظم برنامه صنعتی از دست مالک بزرگترین وارد کننده مس شیلی بودند معتقد بود، در حالی که آلنده گذاشتن سرمایه‌داری به منظور گذار به سوسیالیسم بود. مجریان اصلاح

Corporation
ms

در دهـه ۱۹۶۰ سیستم سرمایه‌داری را پذیرفتـه بودنـد توسط برنامـه "اتحـاد بـرای پیشرفت" کندی و مستقیماً توسط دولت ایالات متحده مورد حمایت قـرار گرفتنـد. در ین رابطه شیلی مورد ویژه‌ای بود. فری به عنوان کاندیـدای ریاسـت جمهـوری و رهبـر زب دمکرات مسیحی کـه از حـزب رادیکـال پیـشی جـسته بـود و اکنـون بـه عنـوان گترین منادی طبقه متوسط به شدت از جانب ایالات متحده حمایت می‌شد، قول داد در شیلی تغییرات دموکراتیک ایجاد کند. پیکار انتخاباتی سپتامبر ۱۹۶۴ با دوره‌های و بعد از خودش در شیلی تفاوت داشت زیرا در میان سه حزب رقیب فقط دو حزب جدی معرفی کردند.

در ماه مارس همان سال در کوریسو توسط جناح چپ یک سیستم انتخابات سه مجلس تدوین شد. این ناحیه روستایی یکی از حامیان قوی حزب محافظـه کـار خاطر ترس از تکرار چنین وضعی در سطح ملی جناح راسـت تـصمیم گرفـت از امزد خود چشم پوشی کند و حمایت خود را از فری نـامزد میانـه‌رو، بـه عنـوان یطان کوچکتر از میان دو شیطان اعلام داشت. تصمیم جناح راست مبنـی بـر یاوردن یک کاندیدا و نیز حمایت از جناح دموکرات مسیحی به این معنی بود ر اصل مابین جناح دموکرات مسیحی به رهبری فری و کاندیدای جناح چپ، ده بود. در سال ۱۹۵۸ آلنده نامزد ائتلاف کمونیسـت‌هـا و سوسیالیسـت‌هـا «جبهه انقلابی جنبش عمومی»[1] شد که در ۱۹۵۷ تأسیس شده بود.

ه از طرف ایالات متحده حمایت می‌شد، پیکاری بـه راه انـداخت کـه هـم اری را تعدیل کـرد و هـم شـدیداً صـبغه ضدکمونیـستی داشـت. احـزاب ی خود را به عنوان حامیان گزینـه سـوم در مقابـل سـرمایه‌داری لجـام راست از یک طـرف، و مارکسیـسم جنـاح چـپ از طـرف دیگـر معرفـی وضع‌گیری خود را یک موضع گیری اجتماع گرایانه قلمـداد مـی‌کردنـد ای غیر فردگرایانه و جمعی به مسایل اقتصادی و اجتماعی بـود. شـعار نوان «انقلاب در آزادی» به منظور یادآوری این مساله به مردم شیلی بار در قدرت قرار گیرد ممکن است دموکراسی مشروطه این کـشور حالیکه او خواهان چنـین چیـزی نیـست. در مجلـس سـنای ایـالات

---

1. l Revolutionary Front of Popular Action / FRAP

سوسیالیست‌ها گردید. حزب سوسیالیست همچنین بر حسب روندهای داخلی‌اش بخصوص در نحوه حل و فصل اختلافات ایدئولوژیکی با کمونیست‌ها تفاوت داشت. همچنین حزب به دلیل وجود اختلافات ایدئولوژیک داخلی در کنار منازعات شخصی و بنیاد اجتماعی ناسازگارش دچار انشعاب شده بود. حزب سوسیالیست در آغاز از نظر ریشه‌های ایدئولوژیکی‌اش با بنیادهای اجتماعی‌اش تفاوت داشت. در سالهای دهه ۱۹۳۰ حزب، حتی زمانی که رهبری آن به عهده ژنرال مارمادوک گراو که یک غیر کمونیست بود قرار داشت، تمایلات آنارشیستی و تروتسکیستی[۱] داشت [۲۹]. در سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ حزب دچار فرقه‌گرایی و انشعابات کاملاً پیچیده ای گردید. در دوره بعد از ۱۹۷۳ انشعاب مجدد حزب در یک زمان منجر به تشکیل هفت یا هشت گروه‌بندی سوسیالیستی گردید [۳۰]. فقط در دسامبر ۱۹۸۹ بعد از پیروزی پاتریشیو آیلوین در انتخابات ریاست جمهوری بود که دو شعبه حزب مجدداً متحد شدند. در طول قرن بیستم در شیلی احزاب کوچک سیاسی دیگری نیز وجود داشتند. این احزاب که دو دسته بودند و از حزب رادیکال منفک شده و به صف مخالفان آلنده پیوسته بودند، یکی حزب رادیکال دموکراتیک[۲] (PDR) و دیگری چپ رادیکال[۳] (PIR) بود. دو گروه که از حزب دموکرات مسیحی بریده بودند و به نیروهای آلنده پیوسته بودند یکی جنبش برای اقدام اتحاد مردمی[۴] (MAPU)، و دیگری چپ مسیحی[۵] (LC) بود. و سه گروه دیگر در کنار اینها قرار داشتند که عبارت بودند از حزب اتحادیه سوسیالیست مردمی[۶] (USOPO)، حزب دموکراتیک ملی[۷] (PADENA) و نیز جنبش مستقل مردمی[۸] (API).

دو گروه مهم سیاسی دیگر که جنبش‌هایی غیر انتخاباتی بودند عبارت بودند از جنبش چپ انقلابی[۹] (MIR) و جنبش میهن و آزادی . جنبش چپ انقلابی در دهه ۱۹۶۰ تاسیس شد و جنبش ۲۶ ژوئیه سازمان چریکی فیدل کاسترو را الگوی خود قرار

---

[1] Trotskyite
[2] Democrats Radical Party
[3] Left Radical Party
[4] Movement for United Popular Action
[5] Christian Left
[6] Popular Socialist Union Party
[7] National Democrat Party
[8] Independent Popular Action
[9] Movement of the Revolutionary left

داد. جنبش میهن و آزادی[1] بعد از پیروزی آلنده در سپتامبر ۱۹۷۰ به منظور کسب جایگاه او تاسیس شد. وقتی آلنده به قدرت رسید این جنبش تلاش کرد او را از طریق خشونت سرنگون سازد. هر دو جنبش درصدد جذب جوانان بودند و در میان جنبش چپ انقلابی افراد رادیکالی از حزب سوسیالیست وجود داشتند. در میان اعضای جنبش میهن و آزادی هم بعضی از ستیزه جویان حزب ملی حضور داشتند. اعضای تمام احزاب سیاسی موقعیت ملی خود را در طول دوره حکومت قانون اساسی بعد از ۱۹۳۲ حفظ کردند. در این حال اغلب احزاب از طریق مکانیسم‌های ائتلاف‌های انتخاباتی با دیگر احزاب سیاسی توانایی حکومتداری را در خود حس می کردند. بعد از کودتای نظامی ۱۹۷۳ فعالیت احزاب سیاسی که با آلنده ائتلاف داشتند ممنوع گردید و دیگر احزاب توسط جنبش نظامی دچار رکود شده یا موقتاً تعطیل شدند. چهار سال بعد یعنی در ۱۹۷۷ بقیه احزاب به وسیله ارتش منحل شدند. اگر چه این امر، کاری غیرقانونی بود، لیکن احزاب سیاسی در سال ۱۹۸۳ وقتی که اعتراضات عمده مردمی بر ضد حکومت نظامیان شروع شد، فعالیت خود را آغاز کرده و مجدداً ظهور یافتند. طی سالهای آخر حکومت پینوشه قانونی در مورد احزاب سیاسی به تصویب رسید و باعث شد که احزاب به طور قانونی شروع به رشد کنند [۳۱]. با توجه به چارچوب‌بندی‌های بنیادی سیستم سیاسی و ساختار حزبی می‌توانیم به دولتهایی که قبل از زمامداری آلنده یعنی دوره دموکراتیک ۱۹۷۰- ۱۹۳۲ حکومت می‌کردند و نیز به سیاست های توسعه‌ای مورد حمایت آنها نظری بیندازیم. بخش بعد به طور خلاصه به بررسی این سیاستها می‌پردازد.

پذیرش مدل درونی رشد

اگر چه از ۱۹۳۲ به بعد شیلی شاهد ثبات و سیستم سیاسی حکومت قانون بود لیکن رهبران آن هنوز با وضعیت دشواری که سایر کشورهای لاتین هم با آن مواجه بودند و ناشی از صدمات رکود بزرگ بود دست و پنجه نرم می‌کردند. اما چگونه آنها می‌توانستند در مبارزه با دشمنانشان خود را به ساحل امن برسانند؟

برای بعضی‌ها که در جناح چپ میانه‌رو بودند مساله نیل به رشد اقتصادی شامل مساله نیل به برابری اجتماعی نیز بود. در آغاز دهه ۱۹۳۰ کشور از الگوی خارجی

[1] Fatherland and Liberty

مبتنی بر توسعه صادرات یا الگوی مبتنی بر رشد، تغییر موضع داده و استراتژی جدید توسعه‌ای با نام الگوی داخلی مبتنی بر رشد [استراتژی جانشینی واردات] را در پیش گرفت. این رویکرد رشد اقتصادی بر صنعتی شدن از طریق جانشینی واردات تاکید می‌کند. بر این اساس محصولاتی که قبلاً وارد می‌شدند اکنون باید در داخل تولید می‌شدند که این کار خود منجر به ایجاد صنایع بومی و ایجاد شغل برای بیکاران می‌شد. این استراتژی همچنین به تعدیل کسر بودجه و توزان تجاری کمک می‌کرد زیرا محصولات، به جای وارد شدن در داخل تولید می‌شدند. استراتژی رشد مبتنی بر تولید داخلی [استراتژی جانشینی واردات] بر صنعتی شدن بخشی تأکید می‌کرد زیرا این الگویی بود که دولتهای پیشرفته از طریق آن به شکوفایی رسیده بودند. به علاوه رهبران معتقد بودند صنعتی شدن منجر به ایجاد جامعه شکوفا و مدرن خواهد شد. برنامه‌های صنعتی شدن جامعه شیلی را تغییر داد. دهقانان برای یافتن کار به شهرها مهاجرت کردند و یک طبقه کارگر رشد نمود. به علاوه استراتژی صنعتی شدن نیازمند وجود دولت فعالی بود که پروسه صنعتی شدن را هدایت کند.

دولت جبهه مردمی ۱۹۳۸

اجرای این استراتژی با روی کار آمدن یک ائتلاف جدید با نام جبهه مردمی که یک ائتلاف چپ میانه مرکب از احزاب رادیکال، سوسیالست و کمونیست بود دست به دست پیش رفت. نامزد ریاست جمهوری حزب جبهه مردمی پدرو آگیره سردای[۱] رادیکال، برنده انتخابات سال ۱۹۳۸ شد. دولت جدید که وزرای رادیکال و سوسیالیست داشت حامی دخالت بیشتر دولت در فرایند صنعتی شدن بود. در سال ۱۹۳۹ دولت آژانس همکاری برای ارتقای توسعه[۲] (CORFO) را تأسیس کرد که هدف آن توسعه بنیان صنعتی اقتصاد از طریق به مالکیت عامه در آوردن کارخانجات صنعتی بود [۳۲]. بعضی از این طرحها در صنعت الکتریسیته، آهن، فولاد و معدن بودند. در ابتدا این طرح‌ها باید در دست دولت می بودند هرچند که ممکن بود بعدها به تجار بخش خصوصی واگذار شوند. آژانس همکاری برای ارتقای توسعه به عنوان ارگانی مستقل تحت نظر وزرات اقتصاد عمل می‌کرد. با این حال دولت جبهه مردمی به هیچ وجه

---

[1] Pedro Aguirre Cerda
[2] Corporation to Promote Development

دولتی انقلابی نبود. برای مثال از ایجاد تغییرات ارضی حمایت نمی‌کرد. این امری شگفت‌آور نبود زیرا رادیکا لها و در رأس آنها خود رئیس جمهور جزء زمینداران بزرگ بودند. در حقیقت برخلاف تلاش های سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها در روزهای اولیه تأسیس «جبهه مردمی» و در حمایت و تایید تلاش های دهقانان برای تشکیل اتحادیه ، احزاب چپ خواستار تعلیق فعالیت این جبهه بودند. ولی در نهایت تلاش دهقانان برای تشکیل اتحادیه با سرکوب جبهه مردمی مواجه شد و حزب برنده شد [۳۳]. تجربه جبهه مردمی در شیلی با مرگ ناگهانی آگیرا سردا در سال ۱۹۴۱ به پایان رسید. ده سال پس از این جریان، رادیکال ها با حمایت کمونیست‌ها به تلاش خود برای تسخیر ریاست جمهوری ادامه دادند. بعد از آن بود که طلسم سوسیالیست‌ها هم شکست زیرا در ائتلاف خود با کم‌کاری‌هایی مواجه شدند. موفقیت دولتهای رادیکال بعدی در ارتباط با ایجاد تغییرات اجتماعی حتی از موفقیت رادیکالهایی که در طول دوره زمامداری جبهه مردمی سرکار بودند، کمتر بود.

دولت خوان آنتونیوریوس (۱۹۴۶-۱۹۴۲) حکومتی بود که از تشکیل اتحادیه‌های روستائی جلوگیری کرد. در ۱۹۴۸ تحت تأثیر موقعیت ایالات متحده در جنگ سرد رئیس جمهوری رادیکال به نام گابریل گونزالس ویدلا[1] (۱۹۵۲-۱۹۴۶)، از قانون دفاع دائم از دموکراسی[2] که حزب کمونیست را غیر قانونی اعلام می‌کرد حمایت به عمل آورد. قانون دفاع دایم از دموکراسی بر جریان ائتلاف چپ با رادیکال ها که نقطه امید ایجاد اصلاحات ساختاری تحت لوای دولت های رادیکال بود نقطه پایان گذاشت.

ریاست جمهوری کارلوس ایبانز[3]

انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۵۲، که منجر به پیروزی یک دیکتاتور با سابقه، کارلوس ایبانز گردید، نشانه تغییراتی در سیاست شیلی بود. ایبانز این بار تحت عنوان یک عوامگرای صاحب سبک با شعار ایجاد تغییرات سیاسی به عرصه آمده بود. اگر چه او در با اتخاذ یک موضعگیری انتخاباتی عوام گرایانه ادعای نمایندگی طبقه فقیر را داشت و حتی حمایت همه جانبه‌ای نیز از طرف حزب سوسیالیست منشعب

---

[1] Gabriel Gonzalez Videla
[2] Law for the Permanent Defense of Democracy
[3] Carlos Ibanez

شده برای چند سال به دست آورد، لیکن در طول دوره تصدی ریاست جمهوری اقدامات اندکی را در این راستا انجام داد. ایبانز بر خلاف ناکارآمدیش در ۱۹۵۷ در تحقق قولش برای قانونی کردن حزب کمونیست به موفقیت رسید. حکومت او مرحلـه جدیـدی را در ائتلاف در جناح چپ آغاز نمود. احزاب کمونیست که اکنون قـانونی شـده بودنـد و نیـز حزب سوسیالیست که مجددا تشکیل ائتلاف داده بود و درصـدد موفقیـت در انتخابـات ریاست جمهوری در سال بعد بودند به تشکیل ائتلاف های انتخاباتی روی آوردند.

سیاست سه حزبی و مسایل توسعه‌ای

قبل از دهه ۱۹۵۰ حزب رادیکال بین راست و چپ سیاسی در نوسان بود و جناح میانه‌رو را تسخیر کرد. در ۱۹۵۸ موقعیت برجسته ایـن حـزب توسـط حـزب دمـوکرات مسیحی که در آن زمان بزرگترین حزب منفرد شیلی بود تسخیر شد. ایـن سـه نیـروی سیاسی از لحاظ حمایت انتخاباتی به هم نزدیک بودند. بدین معنا که کمترین تغییـرات در اولویت‌های انتخاباتی به طور شگرف منجر به تغییرات عمیـق در فرصـتهای سیاسـی می شد. در نتیجه جریانات سال ۱۹۵۸ در طول سال ۱۹۷۰، جناح‌های راسـت، میانـه و چپ یکی پس از دیگری کنترل کاخ ریاست جمهوری را به دست گرفتند.

نقطه مرکزی کشمکش میان این نیروهای سیاسی مخـالف مـساله نقـش درسـت دولت در نیل به عدالت اجتماعی و نیز مفهوم توسعه بود. مسایل به روشنی ترسیم شده بودند. در یک طرف حمایت از اصلاحات ساختاری بخصوص اصلاحات ارضی و کنترل بر منابع مس، افزایش نقش دولت، و تغییر منابع قدرت به نفع طبقـه فقیـر چـه در داخـل شبکه سرمایه‌داری یا به عنوان بخشی از گذار به سوسیالیسم وجود داشـت و در سـمتی دیگر از تداوم سیاست های اقتصادی پولی، بازار آزاد و اقتصاد مبتنی بـر رشـد حمایـت می‌شد. به دلیل تقسیم سه حزبی تحـت نظـرات رهبـران دمـوکرات، از سـال ۱۹۵۸ تـا ۱۹۷۰ سه مدل توسعه متفـاوت کـه از جانـب ائـتلاف‌هـای طبقـه‌ای متفـاوت حمایـت می‌شدند اعمال شدند[۳۴] .

دولت جورج آلساندرای

جناح راست که احزاب لیبرال و محافظه کار نماینده آن بودند و توسط حزب لیبرال حمایت می‌شد، با انتخاب جورج آلساندرای[1] به منصب رئیس جمهوری در ۱۹۵۸ به پیروزی رسید. در این سال آلساندرای، فرزند رئیس جمهور سابق، آرتورو آلساندرای از سالوادور آلنده نفر دوم رقابتها که از جناح چپ بود، ۳۰ هزار رای بیشتر کسب کرد. او در دوره تصدی خودش (۱۹۶۴-۱۹۵۸)، یک الگوی سرمایه داری ارتدوکسی از توسعه را به اجرا درآورد. وی از دستورالعمل ترغیب سرمایه خصوصی و سرمایه‌گذاری خارجی با این پیش فرض که سیستم بازار، توسعه را تسریع خواهد کرد و منافع آن به سمت طبقه فقیر هم سرازیر خواهد شد حمایت همه جانبه نمود. به علاوه او در استراتژی توسعه اقتصادی خود که اساساً از سیاست پولی پیروی می‌کرد سیاستهای مالی را به منظور کنترل عرضه پول و کاهش تورم اعمال کرد. او به تشویق بخش خصوصی، سرمایه‌گذاری خارجی و بازار آزاد پرداخت زیرا معتقد بود این روند، توسعه اقتصادی را تسریع خواهدکرد. جناح راست تجلی منافع تجاری و زمینداری و نیز منافع کارآفرینان کوچک، بازرگانان و طبقه متوسطی بود که از تغییرات اجتماع بیم داشتند. علیرغم این جهت‌گیری سیاسی، آلساندرای حداقل به طور ظاهری مجبور به پذیرش جنبه‌ای از اصلاحات ساختاری یعنی اصلاحات ارضی شد. محرک این تغییر نیروی خارجی بود. جان اف کندی[2] که در ۱۹۶۰ به ریاست جمهوری رسید استراتژی جدیدی به نام "اتحاد برای پیشرفت"[3] را برای آمریکای لاتین تدوین کرده بود. یکی از بخش های جدایی‌ناپذیر این برنامه نیاز به پذیرش اصلاحات ساختاری بخصوص اصلاحات ارضی بود. کندی با کمک دانشگاهیان آمریکایی دریافت که تنها راه حذف تهدید کمونیسم در نیمکره غربی، که توسط انقلاب ۱۹۵۹ کوبا ایجاد شده بود حذف ریشه انقلاب یعنی فقر است. او ذاتاً رویکرد کمیسیون اقتصادی آمریکای لاتین (اکلا) را مبنی بر اینکه اصلاحات ساختاری برای تحقق واقعی توسعه اقتصادی امری الزامی است پذیرفت.

شرایط اعطای کمک های خارجی به آمریکای لاتین، ایجاد اصلاحات ساختاری داخلی در کنار ابقای دموکراسی بود. هر چند که برنامه کندی بخصوص فرضیه او مبنی

---

[1] Jorge Alessandri
[2] John F. Kennedy
[3] Alliance for Progress

بر اینکه نخبگان راهبر، منابع ثروت خود را قانونمند کنند، به عناوین مختلف ساده‌انگارانه بود، لیکن حداقل این فرضیه نیروی محرک تدوین چنین قانونی در آمریکای لاتین شد. به علاوه در دوره تصدی جورج آلساندرای در ۱۹۶۲ بود که قانون اصلاحات ارضی در شیلی از تصویب گذشت. به عنوان بخشی از تدوین این قانون، آژانس اجرایی به نام موسسه اصلاحات ارضی[1] (CORA)، که بخشی از وزارت کشاورزی بود مسئول اجرای آن شد. با این حال قانون اصلاحات ارضی ۱۹۶۲، تمایلی به تغییر ماهیت روابط طبقه‌ای در روستاها و حاشیه شهرها نداشت.

یکی از دلایل اثبات این ادعا این حقیقت بود که جناح مخالف برنامه اصلاحات ارضی را برنامه‌ای گلدانی[سطحی و سلیقه ای] [2] می‌خواند [۳۵]. در دوره تصدی آلساندرای این قانون به جای تقسیم دوباره زمینهای حاصلخیز که در دست بخش خصوصی بود از زمینهای دولتی به منظور استقرار ساکنین نواحی پراکنده استفاده کرد. قانون اصلاحات ارضی به احزاب سیاسی مخالف در قضیه اصلاحات در زمینهای کشاورزی کمک کرد که یک قدم جلوتر بیایند.

دولت ادواردو فری[3]

در سالهای دهه ۱۹۶۰ مفهوم اصلاحات ساختاری تمام آمریکای لاتین را در نوردیده بود. نامزدهایی که شعار اصلاحات ساختاری بخصوص اصلاحات ارضی را سرلوحه پیکار انتخاباتی خود قرار داده بودند در بسیاری از کشورها به قدرت رسیدند. در شیلی هم دو رئیس جمهور یعنی ادواردو فری، (۱۹۷۰-۱۹۶۴) و سالوادور آلنده (۱۹۷۳-۱۹۷۰) به کمک دیدگاه های اقتصاددان ECLA، رائول پربیش[4] درصدد برآمدند که اصلاحات ساختاری را به اجرا درآورند.

فری به بقای یک سیستم سرمایه‌داری در کنار اجرای تغییرات ساختاری مانند اصلاحات ارضی و خارج ساختن بخش اعظم برنامه صنعتی از دست مالکان آمریکایی که بزرگترین وارد کننده مس شیلی بودند معتقد بود، در حالی که آلنده خواستار کنار گذاشتن سرمایه‌داری به منظور گذار به سوسیالیسم بود. مجریان اصلاحات ساختاری که

---

[1] Agrarian Reform Corporation
[2] Flowerpot Reforms
[3] Eduardo Frei
[4] Raul Prebisch

در دهه ۱۹۶۰ سیستم سرمایه‌داری را پذیرفته بودند توسط برنامه "اتحاد برای پیشرفت" کندی و مستقیماً توسط دولت ایالات متحده مورد حمایت قرار گرفتند. در این رابطه شیلی مورد ویژه‌ای بود. فری به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری و رهبر حزب دمکرات مسیحی که از حزب رادیکال پیشی جسته بود و اکنون به عنوان بزرگترین منادی طبقه متوسط به شدت از جانب ایالات متحده حمایت می‌شد، قول داد که در شیلی تغییرات دموکراتیک ایجاد کند. پیکار انتخاباتی سپتامبر ۱۹۶۴ با دوره‌های قبل و بعد از خودش در شیلی تفاوت داشت زیرا در میان سه حزب رقیب فقط دو حزب نامزد جدی معرفی کردند.

در ماه مارس همان سال در کوریسو توسط جناح چپ یک سیستم انتخابات سه بخشی مجلس تدوین شد. این ناحیه روستایی یکی از حامیان قوی حزب محافظه کار بود. به خاطر ترس از تکرار چنین وضعی در سطح ملی جناح راست تصمیم گرفت از معرفی نامزد خود چشم پوشی کند و حمایت خود را از فری نامزد میانه‌رو، به عنوان انتخاب شیطان کوچکتر از میان دو شیطان اعلام داشت. تصمیم جناح راست مبنی بر به میدان نیاوردن یک کاندیدا و نیز حمایت از جناح دموکرات مسیحی به این معنی بود که رقابت در اصل مابین جناح دموکرات مسیحی به رهبری فری و کاندیدای جناح چپ، سالوادور آلنده بود. در سال ۱۹۵۸ آلنده نامزد ائتلاف کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها تحت عنوان «جبهه انقلابی جنبش عمومی»[1] شد که در ۱۹۵۷ تأسیس شده بود.

فری که از طرف ایالات متحده حمایت می‌شد، پیکاری به راه انداخت که هم تغییرات ساختاری را تعدیل کرد و هم شدیداً صبغه ضدکمونیستی داشت. احزاب دموکرات مسیحی خود را به عنوان حامیان گزینه سوم در مقابل سرمایه‌داری لجام گسیخته جناح راست از یک طرف، و مارکسیسم جناح چپ از طرف دیگر معرفی می‌کردند. آنان موضع‌گیری خود را یک موضع گیری اجتماع گرایانه قلمداد می‌کردند که حاوی پاسخ های غیر فردگرایانه و جمعی به مسایل اقتصادی و اجتماعی بود. شعار انتخاباتی فری با عنوان «انقلاب در آزادی» به منظور یادآوری این مساله به مردم شیلی بود که اگر چپ یک بار در قدرت قرار گیرد ممکن است دموکراسی مشروطه این کشور را تخریب کند در حالیکه او خواهان چنین چیزی نیست. در مجلس سنای ایالات

---

[1] Revolutionary Front of Popular Action / FRAP

متحده سناتور فرانک چرچ[1] از ایالت آیداهو علیه اقدامات سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا[2]، (CIA)، در اوایل دهه ۱۹۷۰، و تأمین بودجه عملیات ترور علیه جناح چپ در شیلی در ۱۹۶۴ توسط این کشور اقامه دعوا کرد.

برای ایالات متحده همچون جناح راست شیلی، فری بهترین گزینه از میان دو گزینه موجود بود. فری نه تنها برنده انتخابات سال ۱۹۶۴ شد- چرا که فقط دو نامزد عمده وجود داشتند- بلکه اکثریت ۵۶ درصدی آرا را در مقابل آرای ۳۶ درصدی آلنده کسب کرد. فری به وضوح این پیروزی اساسی را کسب کرد زیرا جناح چپ وزنه خود را بر دوش حزب دموکرات مسیحی انداخته بود. در حالی که وجود چنین اکثریت انتخاباتی لزوماً امری دائمی برای اوضاع موجود نبود. مردمی که به فری رای داده بودند دارای منافع اقتصادی و سیاسی بسیار متنوعی بودند. در نهایت برای فری غیر ممکن بود که بتواند همه آنها را راضی کند. اگر او تغییرات سریع را برمی‌گزید خطر انزوای جناح راست را به همراه داشت از طرفی اگر او از اجرای اصلاحات سرباز می‌زد یا سرعت آنها را کم می‌کرد، می‌توانست عصبانیت اعضای حزبش- حزب دموکرات مسیحی- که به خاطر ایجاد اصلاحات اجتماعی از او حمایت کرده بودند را برای خود بخرد. در نهایت اگر چه فری توانست اکثریت مطلق آرا را کسب کند لیکن حزبش نتوانست کنترل کنگره را به دست گیرد.

با وجود قدرت گسترده بخش اجرائی دولت، حزب دموکرات مسیحی قدرت اندکی داشت. برای تصویب یک قانون این حزب نیازمند حمایت یکی از دو جناح چپ یا راست بود. اگر چه در روزهای اولیه به نظر می‌رسید که جناح راست در مسیر ائتلافی غیر رسمی با حزب دموکرات مسیحی قرار داشت لیکن معروف است که دست راستی‌ها از هیچ قانونی که هدفش ایجاد تغییر در توازن اقتصادی و تعادل قدرت در شیلی بود حمایت نمی‌کردند. جناح چپ هم باید متقاعد می‌شد که با اجازه دادن به حزب دموکرات مسیحی برای ایجاد تغییرات اجتماعی به بنیان های اجتماعی خود ضربه نمی‌زند. فری یکبار در زمان قدرت از برنامه اصلاحات ساختاری ملایم در کنار بسیج طبقه فقرا حمایت کرد. قبل از همه حزب دموکرات مسیحی به منظور سلب مالکیت از زمینداران بزرگ و تقسیم دوباره زمین‌هایی که بیش از ۸۰ هکتار (دویست جریب)

---

[1] Senator Frank church
[2] Central Intelligence Agency

مساحت داشتند، در صدد اصلاح "قانون اصلاحات ارضی سال ۱۹۶۴ آلساندرای"[1] برآمد[۳۶]. قانون جدید به زمین داران اجازه حفظ زمین هایی را که تا ۸۰ هکتار بودند می‌داد. آنان همچنین می‌توانستند ۸۰ هکتار دیگر را در کنار احشام و ماشین‌آلات انتخاب کنند. باقی مانده مزرعه باید سلب مالکیت شده و بین دهقانان برای ۳ تا ۵ سال متوالی به طور اشتراکی تقسیم می‌شد. بعد از اتمام این دوره زمانی، آنها می‌توانستند یا مالکیت مزرعه را به صورت اشتراکی برای خود حفظ کنند یا اینکه آن را بین خود تقسیم کرده و هر یک سهم مالکیت خود را دریافت کنند.

به شرکت‌های تعاونی «اسنتامینتوس»[2] می‌گفتند. به زمینداری هم که زمینش تقسیم شده بود خسارت زمینش پرداخت می‌شد. پرداخت خسارت براساس ارزیابی نرخ اهداف مالیاتی در کنار پرداخت درصدی تضمینی به صورت نقدی (معمولاً تا ۱۰ درصد) صورت می‌گرفت. باقی مانده قیمت زمین هم در یک برنامه ۲۵ تا ۳۰ ساله با در نظر گرفتن مقدار تورم پرداخت می‌شد [۳۷]. یکی از اهداف اصلی برنامه اصلاحات ارضی فری مدرنیزه کردن بخش کشاورزی بود. بعد از مباحثات بسیار، این لایحه در سال ۱۹۶۷ به تصویب رسید. فری قول داد این برنامه، زندگی یکصد هزار دهقان را تغییر دهد، لیکن در پایان این دوره فقط بیست هزار دهقان و پانزده درصد از کل زمین های کشاورزی کشور از این طرح بهره‌مند شدند[۳۸]. برنامه اصلاحات ارضی خیلی کندتر از آنچه که بعضی‌ها پیش‌بینی کرده بودند پیش می‌رفت چرا که زمینداران با آن مخالفت کرده و در مقابل برنامه سلب مالکیت زمین ها ایستادند.

برنامه اصلاحات ارضی فری به صورت زنگ خطری برای هر نوع ائتلاف حزب ملی و حزب دموکرات مسیحی در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۷۰ درآمد. دیگر برنامه اصلاح ساختاری که به وسیله حزب دموکرات مسیحی حمایت می‌شد، در ارتباط با صنعت مس بود. این حزب پیشنهاد ملی کردن صنعت مس را داد چرا که موجب سلب مالکیت معادن مسی می‌شد که در دست خارجیان قرار داشت و در حدود ۸۵ درصد تمام درآمد صادرات شیلی را با خرید سهم ۵۱ درصدی سود آمریکا در شرکت های مس تامین می‌کرد. حزب معتقد بود که این کار کنترل موثر شیلی بر منابع معدنی را به همراه خواهد داشت. به علاوه از آنجا که دولت درصدد ارتقای تولید و صنعتی کردن

---

[1] Alessandris 1962 Agrarian Reforms Law
[2] Asentamientos

کشور بود بنا بر این شیلی نمی‌بایست به واردات خارجی متکی می‌شد. در این زمینه هم مانند اصلاحات ارضی اهداف اصلی مورد توجه قرار نگرفتند. اگر چه دولت قادر به خرید بخش عمده سهم یکی از شرکتهای بزرگ مس (لاا‌کزوتیکا)[1] بود ولی مالکیت بزرگترین آنها یعنی شرکت های (چوکی کاماتا، السالوادور و ال‌تنینته) در دست ایالات متحده باقی ماند. به علاوه شیلیائی‌ها پیش‌بینی کرده بودند که پولی که آنها برای سهیم شدن در معادن مس پرداخت می‌کنند سرمایه‌گذاری شده و تولید مس نیز اساساً افزایش خواهد یافت لیکن هیچ یک از این دو هدف محقق نشدند.

حزب دموکرات مسیحی طرحی به نام «توسعه عمومی»[2] را پیشنهاد داد که هدف از آن سازماندهی و بسیج بخش هایی از طبقه فقرایی بود که به شهرها مهاجرت کرده بودند و برخی از آنها در نواحی نامطلوب همچون حواشی سانتیاگو ساکن شده بودند را پیشنهاد داد. فقرا در سانتیاگو بر خلاف طرح مورد نظر برای بهبود زندگی‌شان نتوانستند کار ثابت و مسکن مطلوبی به دست آورند. وضعیت مسکن بسیار حاد بود و بعضی از این افراد در مکان های نامطلوب در نزدیک باراندازها یا حاشیه رودخانه‌ها بدون مجوز ساکن شدند. سکونت این افراد با مشکلاتی چون نبود برق و آب بهداشتی، یا سیستم دفع فاضلاب همراه بود.

احزاب سیاسی چپ هم که عموماً چشم به راه حمایت طبقه فقرا بودند با توجه به این شرایط نتوانستند در بسیج این قشر و کسب وفاداری آن موفق شوند. به علاوه حزب دموکرات مسیحی بر اساس حمایت ساکنان حومه شهرها یعنی بر گروهی بنا شده بود که از نظر سیاسی در دسترس بود. اینان کسانی بودند که نیازمند منافع اقتصادی در کنار مزایای اجتماعی بودند و رای خود را به حزبی می‌دادند که این نیازها را مد نظر قرار دهد. وقتی که حزب دموکرات مسیحی به قدرت رسید برنامه «توسعه عمومی» این حزب به منظور کمک‌رسانی به این افراد تدوین شده بود، تا به این طریق بتوانند خود را برای تغییر آماده ساخته و منابع مورد نیاز را از دولت به دست آورند. بخشی از این طرح ترغیب گسترش شوراهای محلی- خونتا دو ویسیانز- بود که اعضای آن به وسیله ساکنان محلی انتخاب می‌شدند.

---

[1] La Exotica
[2] Popular Promotion

بخش دیگر مربوط می‌شد به گسترش مراکز مادران- سنترو د مادره- که در آن‌ها زنان در مورد نحوه تغذیه و مراقبت از کودکان و مشاغل دستی برای افزایش درآمدشان آموزش می‌دیدند. در اصل هدف از این طرح، تشویق فعالیت های زیربنایی و به طور ویژه استفاده از این سازمان ها به عنوان گروه های فشار علیه دولت به جای برنامه‌های قیم‌مآبانه آن برای طبقه فقیر بود. لیکن این برنامه‌ها براساس انتظارات حزب پیش نرفتند و در کنار آن مخالفت و افزایش ناخشنودی درباره سرعت و هدف نهایی اصلاحات ظهور کرد. جناح راست که از فری حمایت می کرد از قانون اصلاحات ارضی ۱۹۶۷ و اجرای آن ناخشنود بود. در کنار اینها حتی قوانین خشونت علیه مقامات موسسه اصلاحات ارضی (CORA) ظاهر شدند. جناح چپ معتقد بود که هنوز کار خاصی صورت نگرفته است.

در میان عموم مردم هم انتظاراتی به وجود آمدند که قابل پیش‌بینی و تحقق نبودند. به علاوه در داخل خود حزب هم کشمکش به وجود آمد. از ۱۹۶۷ در نیمه‌های دوره تصدی ریاست جمهوری ۷ ساله فری که حزب به سه شاخه تقسیم شد، در مورد مسیری که دولت در سه سال باقی مانده باید پیش می گرفت، بحث هایی صورت گرفت.

یک گروه به رهبری ژان‌کونکول، معمار برنامه اصلاحات ارضی، خواستار اصلاحات از جانب حزب به ویژه برنامه تقسیم دوباره زمینها شدند. کونکول[1] طرحی به نام «مسیر غیر سرمایه‌داری به سوی توسعه»[2] را به این امید که دولت در دوره ۱۹۷۰-۱۹۶۷ آن را به عنوان برنامه کاری خود مدنظر قرار دهد نوشت. گروه او به گروه «شورشی ها »[3] مشهور گشت.

گروه دوم که فری هم جزء آنها بود به گروه «مقامات»[4] موسوم بود. این گروه معتقد بود که فرایند تغییر نباید سریع پیش رود اینان خواستار یک راه‌حل غیر کاپیتالیستی برای مشکلات اقتصادی شیلی نبودند. به علاوه فری از وضع موجود خوشحال نبود چرا که احساس می‌کرد که سیاست‌ها نباید از طرف حزب به او دیکته

---

[1] Chonchol
[2] A Non-Capitalist Route to Development
[3] Rebeldes
[4] Oficialistas

شوند بلکه او به عنوان رئیس جمهور باید جایگاه والایی در تعیین سیاست‌ها داشته باشد.

آخرین گروهی که خواستار ایجاد تغییرات اجتماعی سریع بود اما در پشت حزب سنگر گرفته بود، به «گروه سومی ها» یا «ترسریستاس»[1] معروف بود. این دسته‌بندی برخی چهره‌هایی را که در دوره تشکیل حزب در راس کار بودند از جمله، رادومیرو تومیک، که الگوی عملیاتی حزب در سال ۱۹۷۰ بود را هم در برمی‌گرفت. اگر چه اسباب تسریع تغییرات در ۱۹۶۷ در دست حزب مرکزی بود معهذا فری قادر به کنترل و ممانعت از پذیرش طرح کونکول بود. در نتیجه حزب در ۱۹۶۹ تقسیم شد. «گروه شورشی» به رهبری ژاک کونکول برای تشکیل «جنبش اقدام اتحاد عمومی»[2] MAPU که یک گروه سوسیالیست مسیحی ولی غیر مارکسیست بود از بدنه اصلی حزب جدا شد. در ۱۹۷۰، MAPU با احزاب کمونیست و سوسیالیست در کنار احزاب دیگر یک ائتلاف بزرگ چپ موسوم به «اتحاد عمومی»[3] UP را تشکیل دادند.

سیطره حزب دموکرات مسیحی بر منصب ریاست جمهوری منجر به ایجاد بعضی تغییرات بنیادی اقتصادی و اجتماعی در شیلی گردید. هرچند که برنامه آن نسخه تغییرات انقلابی نبود ولی نتوانست سرمایه‌داری را هم نفی کند. در عوض طرح آنها برنامه اصلاحاتی بود که منجر به کارآمدی بهتر و مدرنیزه شدن کشور در بستر یک اقتصاد سرمایه‌داری می‌گردید. آنچه که فری انجام داد اثبات این مساله بود که تغییرات ساختاری همچون اصلاحات ارضی از نظر سیاسی قابل تحقق می باشند. به منظور تحقق این اهداف، فری مجبور شد نقش نظارتی دولت بر اقتصاد و برنامه‌های اجتماعی را که در دوره تصدی خود او تصویب شده بودند بپذیرد.

حمایت فری چند لایه‌ای بوده و بخش های طبقه متوسط، بعضی دهقانان و کارگران، و به اعتقاد بعضی‌ها حتی بخش هایی از طبقه بورژوازی را که اصلاحات او را شیطانی آرامتر از مارکسیسم آلنده می‌دانستند در بر می‌گرفت [۳۹]. فری به منظور دستیابی به حمایت عمومی، طبقه فقیر شهری را با به میدان کشیدن طرح خود موسوم به «توسعه عمومی» بسیج کرده و حمایت دهقانانی را که طی برنامه اصلاحات ارضی

---

[1] Terceristas
[2] Movement for United Popular Action
[3] Popular Unity

خود او صاحب زمین شده بودند به دست آورد. دوره ۱۹۷۰-۱۹۶۴، بر حسب پیامدهایی که برسیاست داشت منجر به بیدار شدن انتظارات بزرگ بخشی از طبقه فقیر- کارگران، دهقانان و فقرای شهری- شد که انتظار داشتند دولت برنامه‌هایی را تصویب کند که به تغییرات شرایط زندگی‌شان کمک کند. با این حال آنها ناامید شدند زیرا دستاوردهای دوره تصدی‌گری فری در حوزه توزیع مجدد زمین های زراعی و کنترل منابع مس بسیار پایین‌تر از حد انتظارشان بود. با این حال انتظارات عمومی نقش مهمی را در دوره بعدی ریاست جمهوری سالوادور آلنده سوسیالیست بازی کردند.

دولت سالوادور آلنده

آلنده به عنوان رهبر منتخب ائتلاف انقلابی رویکردی کاملاً جدید ارائه داد. برنامه پیکار انتخاباتی آلنده براساس مفهوم آغاز بازسازی سوسیالیسم در شیلی استوار بود. آلنده به عنوان یک مارکسیست معتقد بود این خود سیستم سرمایه‌داری است که فقر را در جهان سوم تولید و تداوم بخشیده است زیرا ماهیتاً این سیستم بر بهره‌کشی از کارگران و دهقانان استوار است. به علاوه عقیده بر این بود که اصلاحات ساختاری همچون اصلاحات ارضی و ملی کردن صنایع با تغییر توازن قدرت اقتصادی از دست طبقه بورژوا و نخبگان اقتصادی که صاحب بیشترین مزارع و صنایع بودند و تحویل آن به توده‌ها، بستری می‌شد برای گذار از سرمایه‌داری به مرحله سوسیالیسم. بر اساس این عقیده در فرایند نظارت دولت بزرگ بر ایجاد یک بخش اشتراکی مربوط به اقتصاد، آن دولت می‌تواند به نفع طبقه فقیر اقدام کرده در نتیجه کارگران و دهقانان قدرت بیشتری کسب خواهند کرد.

حکومت نظامی: اقتدارگرایی و بازگشت به نظام بازار

ژنرال پینوشه که آلنده را سرنگون کرد این جهان‌بینی را کنار گذاشت و بر ایده دولت عملگرا تکیه کرد. او در مورد لزوم مدرنیزه کردن شیلی لیکن با انحصار آزادی‌های سیاسی سخن راند. دولت نظامی او با کمک گروهی از اقتصاددان های دانشگاه کاتولیک موسوم به پسران شیکاگو که در این دانشگاه تحقیق می‌کردند و ایدئولوژی بازار آزاد را قبول داشتند طرح یک اقتصاد نئولیبرال را به منظور ایجاد توسعه ملی و مدرنیزه کردن شیلی پایه‌ریزی کرد[۴۰]. برای پینوشه این الگوی توسعه به معنی ورود نیروهای بازار

آزاد به عرصه اقتصاد، خصوصی سازی بخش هایی از اقتصاد، و عقب نشینی دولت از نقش نظارتی سابق خود بر اقتصاد و ایجاد تغییرات اجتماعی بود. با این حال فرایند لیبرالیزه کردن اقتصاد توام با خفقان و سرکوب سیاسی بود.

سیاست بعد از پینوشه: بازسازی دموکراسی

در دسامبر ۱۹۸۹ زمانی که ائتلافی از چپ میانه به نام کنسرتاسیون یا ائتلاف اقدام هماهنگ نامزد نظامیان را در پیکار انتخابات ریاست جمهوری شکست داد. حاکمان نظامی جای خود را به چهره‌های مدنی دادند. حزب اقدام هماهنگ تاکنون چهار رئیس جمهور را از میان تمام کسانی که برای بازسازی روندها و نهادهای دموکراتیک و ایجاد برابری اقتصادی و اجتماعی بیشتر در نظر گرفته شده بودند به ریاست جمهوری برگزیده است. اگر چه این حزب به اصول بنیادی رویکرد بازار آزاد برای ایجاد رشد اقتصادی پایبند ماند لیکن از موضع جدی چارچوب نئولیبرالی خود عقب‌نشینی کرد. دولت عملکردهای مهم تنظیمی[قانونی] را بر عهده گرفته بود و در حوزه سیاست اجتماعی به جای اینکه به بازار اجازه تعیین آنها را بدهد خود اقدام به تضمین مجموعه‌ای از حداقل استانداردها نمود. به علاوه با تداوم الگوی مبتنی بر صادرات اقتصاد بازار آزاد، حزب اقدام هماهنگ تلاش کرد رویکرد بازار را با مسئولیت دولت در قبال رفاه عمومی هماهنگ و متوازن سازد.

چهار رئیس جمهور منتخب این حزب عبارتند از پاتریشیو آیلوین آزوکار[1] دموکرات مسیحی (۱۹۹۴-۱۹۹۰)، ادواردو فری رویز تاگل[2] دموکرات مسیحی (۲۰۰۰-۱۹۹۴)، ریکاردو لوگوس اسکوبار[3] سوسیالیست (۲۰۰۶-۲۰۰۰) و مایکل با چلت جریای سوسیالیست[4] (۲۰۱۰-۲۰۰۶).

اگرچه در طول دوره تصدی این چهار رئیس جمهور پروژه های اقتصادی و سیاسی عمومی زیادی ایجاد شدند لیکن هر رئیس جمهور با چالش های مخصوص به خود مواجه بود. آیلوین به عنوان اولین رئیس جمهور انتخابی بعد از تقریباً ۱۷ سال حکومت نظامیان شروع به فرایند پرالتهاب و طولانی احیای مجدد حکومت قانون در

---

[1] Patricio Aylwin Azocar
[2] Eduardo Frei Ruiz Tagle
[3] Ricardo Lagos Escobar
[4] Michelle Bachelet Jeria

شیلی نمود. فری هرچند که با نتایج یک اقتصاد کند و دستگیری پینوشه در لندن دست و پنجه نرم می‌کرد لیکن بیشترین تاکید را بر مدرن سازی دولت قرار داده بود. لوگوس اولین رئیس جمهور سوسیالیست بعد از سقوط آلنده، بر حقوق بشر و مسایل مربوط به برابری در کنار نظارت بر حل و فصل آخرین موانع بازسازی و تحکیم دموکراسی تاکید می‌کرد. باچلت اولین رئیس جمهور زن تاریخ شیلی بر اصلاح نابرابری‌های پایدار اجتماعی و بهبود مشارکت شهروندی تاکید می‌کرد.

من در فصل های بعدی کتاب به بررسی آزمون های سیاسی متنوع که شیلی را به صورت یک مورد مطالعاتی آموزنده در آورده بودند از جمله بر تلاش های سالوادور آلنده که سعی داشت شیلی را در مسیر صلح آمیز سوسیالیسم قرار دهد، بر فرایند عملی کردن نئولیبرالیسم به وسیله رژیم پینوشه تحت فضایی اقتدار گرایانه و نیز بر احیای دمکراسی که همزاد تاریخی رشد اقتصادی نابرابر تحت لوای دولت هایی بود که حزب اقدام هماهنگ با رویکرد چپ میانه آنها را اداره می‌کرد اقدام خواهم نمود. رویکرد انقلابی آلنده برای کمک به طبقه فقرا و تغییر توازن قدرت در جامعه خارج از دخالت قشر نخبه اقتصادی شیلی تدوین شده بود. رویکرد پینوشه سعی در بسیج زدایی از طبقات پایین و اجازه دادن به سرمایه‌داران بزرگ مقیاس به منظور تولید و مصرف بخش اعظم سرمایه شیلی در کنار محروم نمودن آنها از قدرت سیاسی داشت. روسای جمهور حزب اقدام هماهنگ یعنی آیلوین، فری، لاگوس و باچلت، شیلی را به دوران حاکمیت قانون اساسی برگرداندند و در چارچوب یک الگوی بازار آزاد تعدیل شده و به منظور بقای کلی ثبات و رشد اقتصادی در کنار کاهش فاحش نرخ های فقر عمل کردند. آنان چنان موفق عمل کردند که امروزه شیلی را به نام «یوزپلنگ آمریکای لاتین» می‌خوانند. وضعیتی که بعضی‌ها معتقدند می‌تواند این کشور را به صورت الگوی برای بقیه منطقه آمریکای لاتین درآورد. در همان حال حزب اقدام هماهنگ ادعایش این بود که ایجاد یک گذار صلح‌آمیز و صد البته طولانی برای تحکیم دموکراسی، امری امکان‌پذیر است.

من در فصل دوم کتاب، تجربه سوسیالیسم شیلی را مورد بحث قرار می‌دهم و بر برنامه ائتلاف «اتحاد عمومی» آلنده که در صدد شروع گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم بود نگاهی خواهم انداخت.

در فصل سوم نیز مهمترین حوادث سال های زمامداری آلنده و نیز پیامدهای سیاسی استراتژی «انقلاب مسالمت‌آمیز» را تحلیل خواهم کرد.

در فصل چهارم نیز عواملی را که منجر به سقوط دموکراسی قانونی و کودتای نظامی ۱۹۷۳ شد بررسی خواهم کرد.

یادداشت‌های فصل ۱

مروری بر سیاست شیلی

۱. از یادداشت‌های نویسنده، ۱۳ سپتامبر سال ۱۹۷۲ .

۲. برای بحث در مورد طبقات اجتماعی در آمریکای لاتین برای مثال نک به:

Politics of Latin American Development, 3rd ed. (Cambridge: Cambridge University Press. 1990), Chapters 3 and 4.

۳. نک به:

Janice Perlman, The Myth of Marginality (Berkeley: University of Califormia Press, 1976).

۴. برای مثال نک به:

David Slater, ed., New social Movements and the state in Latin America (Dordrecht: FORIS, 1985), especially the chapter by Tilman Evers, "Identity: The Hidden side of New Social Movements in Latin America," pp. 43-71.

برای شیلی هم نک به:

Jorge Chateau et al., Espacio y poder: Los pobladores (Santiago: Facultad Latinoamericana de las Ciencias Sociales [hereafter FLACSO], 1987); Teresa Valdes, "El movimiento de pobladores, 1973 – 1985: La recomposicion de las solidaridades socials," pp. 263-319, in Jordi Borga et al., Decentralizacion del estado: Movimiento social y gestion local (Santiago: FLACSO, 1987); and Philip Oxhom, "The Popular Sector Response to an Authoritarian Regime: Shantytown Organizations Since the Military Coup," Latin American Perspectives 18, no. 1 (Winter 1991): 66-91.

۵. برای مثال نک به:

Alejandro Foxley, Latin American Experiments in Noconservative Economics (Berkeley: University of California Press, 1983).

۶. نه تنها شیلی از امپراطوری‌های سرخپوستان اینکاها و آزتک‌ها دور بود بلکه بـه نظـر مـی‌رسـید کـه منابع ثروت اندکی را هم تصاحب کرده است. به علاوه به علت وجـود اقـوام خـشن ماپوچـه و آروکانهـا، سرخپوستان تصرف این قلمروها برایشان مشکل بوده است. اگرچه سـانتیاگو در اواسـط قـرن شـانزدهم میلادی بنا شده لیکن تا اواسط سده نوزدهم طول کشید که سرخپوستان ماپوچه برانداخته شدند.

۷. داده‌ها برگرفته شده‌اند از:

Celso Furtado, Economic Development in Latin America (New York: Cambridge University Press, 1970), pp. 54-55.

8. Federico Gil, The Political system of Chile (Boston: Houghton Mifflin, 1966): and Brian Loveman, Chile: the Legacy of Hispanic capitalism (New York: Oxford University Press, 1988).

9. Thomas Skidmore and peter H. Smith, Modern Latin America, 2nd ed. (New York Oxford university press, 1989.)

۱۰. برای مثال نک به:
Maurice Zeitlin, the Civil wars in chile (Princeton: Princeton university Press, 1984); Charles pregger – Roman, "The Origin and Development of the Bourgeoisie in Nineteenth – Century Chile," Latin American Perspectives 37-38 (Spring – summer 1983): 39-57: and Michael Monteon, Chile in the Nitrate Era (Madison: University of Wisconsin Press, 1982).

11. Skidmore and Smith, Modern Latin America, p. 115. Gil, political system of chile, p. 97. 15 Ibid., P. 92.

۱۲. حتی تا اواخر دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مس هنوز هم ۷۰ تا ۸۰ درصد درآمد صادراتی شیلی را به خود اختصاص می‌داد.

۱۳. در مجلس نمایندگان هر چهار سال یکبار مجدداً انتخابات برگزار می‌شد در کنار این نیمی از نمایندگان سنا هم هر چهار سال یکبار دوباره انتخاب می گردیدند. سناتورها برای هشت سال انتخاب می‌شدند. روسای جمهور برای یک دوره شش ساله بدون انتخاب مجدد، انتخاب می‌شدند. انتخابات ریاست جمهوری، مجلس و شهرداری‌ها چنان به تناوب‌جایشان را عوض می‌کردند که تا آن زمان اتفاق نیفتاده بود.

۱۴. سمت دفتر بازرس کل طی اصلاحیه صورت گرفته در سال ۱۹۴۳ به قانون اساسی اضافه شد. هرچند که از سال ۱۹۲۷ هم وجود داشت. نک به:
14. Gil, Political System of Chile, P. 97.
15. Ibid., P. 92.

۱۶. برای مثال نک به:
Joan Garces, 1970: La pugna politica por la presidencia en chile (Santiago: Editiorial Universitaria, 1972).

۱۷. حزب ملی در مجلس در حمایت از یک اصلاحیه قانون اساسی که بتواند شرکت های مس به مالکیت ایالات متحده را ملی کند درخواست رای‌گیری نمود. این امر بیانگر میزان بالای حمایت از چیزی بود که بعدها به مهمترین منبع طبیعی شیلی تبدیل شد.

۱۸. برای مثال نک به:
John Reese Stevenso, The Chilean Popular Front (Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 1942).

۱۹. تاریخ حزب رادیکال و بنیادهای مردمی آن در آثار مختلفی شرح داده شده‌اند برای مثال نک به:
Rene Leon Echaiz, Euolucion historica de los partidos politicos chilenos (Santiago: Editorial Francisco de Aguirre, 1971).

20 Michael Fleet, The Rise and Fall of Chilean Christian Democracy (Princeton: Princeton University Press, 1985), p. 44

۲۱. حمایت از حزب دموکرات مسیحی در اثر زیر شرح داده شده است: این کتاب یک اثر کاملاً زمانمند می‌باشد چرا که در سال ۱۹۶۶ منتشر شده بود. ساختار جنبش اقدام متحد مردمی، (MAPU)

شاخه‌ای از حزب دموکرات مسیحی است که در پاسخ به درخواست حرفه‌ای‌های جوان تشکیل شد و اتحادیه بعدی که به همراه جناح چپ به وجود آمد به خوبی در کتاب گیل شرح داده شده است.

21. Gil, political system of chile/ Gil's work
22. Fleet, Christian Democracy, chapter 2.

۲۳. برای مثال نک به:

Gustavo Canihuante, La revolucion chilena (Santiago: Biblioteca Popular Nascimento 1971), P. 226, and Eduardo Labarca Goddard, corvalan: 27 horas (Santiago: Editorial Quimantu, 1972).
24. German Urzua Valenzuela, Los partidos politicos chilenos, las fuerzas politicas (Santiago: Editorial Jurdica de Chile, 1968), P. 81
Direccion del registro electoral (Santiago: N.p., n.d) ; Urzua Valenzuela, Los partidos politicos chilenos; and Stevenson, popular front, p. 57.
"Trayectoria del partido Socialista de Chile, in Arauco, no. 63 (April 1965): 5-16

۲۵. قبل از سال ۱۹۳۳ سه حزب کوچک سوسیالیست وجود داشتند. از آنجا که بین سه حزب در سال ۱۹۳۳ پا به عرصه گذاشتند، این سال را سال تولد حزب سوسیالیست می‌دانند.

۲۶. در پیکارهای انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۱۹۳۳، گروه به عنوان نامزد حزب سوسیالیست، توانست ۱۸ درصد آرا را کسب کند. در انتخابات سال ۱۹۳۷ مجلس هم سوسیالیست ها ۱۱/۲ درصد آرا را کسب کردند. برگرفته از یک سند انتشار یافته از جانب دولت شیلی تحت عنوان:

Direction del registro electroral (Santiago: N.P., n.d.); Urzua Valenzuela, Loa Partidos Politicos Chilenos; and Stevenśon, Popular Front, p. 57.

۲۷. برای مثال به کاری که توسط یک نظریه پرداز برجسته سوسیالیست به نام ژولیو سزار ژوبت تحت عنوان Trayectoria del partido Socialista de Chile' in Arauco, no no. 63 (April 1955): 5 - 16 انجام شده نگاه کنید.

28. Paul Drake, Socialism and populism in chile, 1932-1952 (Urbana: University of Illionois Press, 1978).
29. Ibid, chapter 5.

۳۰. بیان یک مثال به روشن شدن قضیه کمک خواهد کرد. در سال ۱۹۴۸ سوسیالیست‌ها بر اثر قانونی که حزب کمونیست را غیرقانونی اعلام می‌کرد دچار انشعاب شدند که در فضای جنگ سرد و بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم این اتفاق رخ داد. یک فرقه که تحت عنوان حزب سوسیالیست یا PS به حیات خود ادامه داد، از قانون حمایت کرد. حزب دیگر تحت عنوان حزب سوسیالیست مردمی یا PSP که مخالف قانون بود بیشتر رهبران و اعضای حزب اصلی را در خود جای داده بود. در سالهای ۱۹۵۲-۱۹۵۱، یعنی هنگامی که آشکار شد حزب دوم PSP، از نامزدی ژنرال کارلوس ایبانز حمایت می‌کند، سالوادور آلنده که در داخل این حزب بود آن را ترک کرد چرا که مخالف این تصمیم بود. او سعی نمود کنترل دیگر حزب سوسیالیست با PS را به دست بگیرد. او در سال ۱۹۵۲ در اعتراض به نامزدی ایبانز به عنوان نامزد انتخاباتی وارد عرصه پیکار ریاست جمهوری شد. در این راه او از حمایت حزب کمونیست

برخوردار شد اگرچه این حزب سوسیالیست بود که در سال ۱۹۴۸ در مخالفت با کمونیست‌ها از احزاب رادیکال حمایت کرد. باید خاطرنشان ساخت که این ژنرال ایبانز به عنوان رئیس جمهور بود که از طریق ابزارهای قانونی بار دیگر حزب کمونیست را قانونی کرد.

۳۱. قانون احزاب سیاسی پینوشه برطبق اسلوبی نوشته شده بود که هدف آن بود که قانونی شدن احزاب مارکسیست و دیگر احزاب سیاسی را که از منابع و موجودیت‌های بین‌المللی مانند جنبش بین‌المللی سوسیالیستی کمک مالی دریافت می‌کردند سخت و غیرممکن ساخته و آنها را غیرقانونی اعلام دارد. این یکی از دلایل ایجاد حزب مردم‌سالاری یا PPD به عنوان یک حزب ابزاری بود.

32. Reinhard von Brunn, Chile: Con leyes tradicionales hacia una nueva economia? (Santiago: Instituto latinoamericano de Investigaciones socials [hereafter ILDES], 1972), pp. 16-17.

۳۳. برای بحث بیشتر در این مورد برای مثال نک به:

Brian Loveman, Struggle in the country – side. Politics and Rural labor in chile, 1919-1973 (Bloomington: Indiana University Press, 1976).

34. Babara Stallings illustrated this well in class conflict and Economic Development in Chile, 1958-1973 (Stanford: Stanford University Press, 1978).

35. Loveman, Politics and Rural Labor in Chile, p. 235.

۳۶. عبارت ۸۰ هکتار به معنی ۸۰ هکتار زمین با کیفیت از یک زمین آبیاری شده بود. اگر زمین کم کیفیت می‌بود یا آبیاری نشده بود یک مقدار زمین هم عرض و اندازه با این مقدار زمین مدنظر قرار می‌گرفت و این مقدار زمین مزرعه موردنظر را تشکیل می‌داد. به علاوه زمین های با کیفیت پایین وسیعتر از زمین های با کیفیت بودند.

37. Kyle Steenland, Agrarian Reform Under Allende: Peasont Revolt in the south (Al – buquerque: University of New Mexico Press, 1977), p. 8.

38. Ibid., p. 9.

۳۹. میخائیل فلیت مخالف نظر استالینگس در مورد ماهیت حمایت طبقه‌ای حزب دموکرات مسیحی است. او مدعی است که این حزب یک حزب کوچک بورژوایی با یک حمایت کارگری قابل توجه بود. لیکن استالینگس و دیگران این حزب را یک حزب عمده که نماینده منافع بورژوایی است برمی‌شمارند. به علاوه برای دیدن نظرات ساتالینگس و فلیت مراجعه کنید به:

Manuel Antonio Garreton and Tomas Moulian, La Unidad popular y el conficto politico en chile (Santiago Ediciones Minga, 1983): and Benny Pollack, Mobilization and Socialist Politics in Chile (Liverpool: Latin American Centre of the University of Liverpool, 1980).

۴۰. این گروه از فن سالاران جوان به این دلیل لقب پسران شیکاگو را کسب کرده بودند که تعدادی از آنها تحصیلات تکمیلی خود را در مدرسه اقتصاد دانشگاه شیکاگو گذرانده بودند. میلتون فریدمن و آرنولد هالبرگر در میان اعضای این دانشکده بودند که به عنوان حامی پروپاقرص سیاست اقتصادی نئولیبرال شناخته شده بود.

بخش ۲

فصل دوم

آزمون شیلی در سوسیالیسم و سقوط مردم سالاری

۱۹۷۰-۱۹۷۳

برنامه حزب اتحاد مردمی: گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم

انتخاب سالوادور آلنده به عنوان رئیس جمهور شیلی در سال ۱۹۷۰ از تغییرات عمده در توازن قدرت سیاسی و اقتصادی دراین کشور خبر داد. در این فصل ما ارزیابی خود در مورد دولت آلنده را با نگاهی بر پیکارهای انتخاباتی سال ۱۹۷۰ و آنچه را که در آن زمان، آلنده و همکارانش یکبار در مسند قدرت ارائه دادند و نیز محدودیت های و فشارهایی را که تحت آنها دولت آلنده عمل می‌کرد در کنار مفهوم برنامه انقلابی که حزب اتحاد مردمی(UP)[1] به شیلی و دنیا عرضه کرد، ارائه خواهیم داد. پیکارهای انتخاباتی سال ۱۹۷۰ یک مساله داغ بود. این پیکارها واکنشی بود بر تقسیمات صورت گرفته در داخل جامعه شیلی و نیز بر مسایلی که امر سیاسی را به سیطره خود در آورده بودند. اصلاحات ساختاری که در دوره تصدی ادواردو فری[2] شروع شده بودند باب مباحثه را در مورد استراتژی‌های توسعه در شیلی گشودند و انتظارات عمومی را بالا بردند. آنهایی که درگیر مساله تغییرات اجتماعی بودند، از جمله کسانی که خواستار باز تقسیم گسترده مالکیت و درآمدها بودند در کنار گروه هایی که خواهان رشد همه جانبه اقتصادی با تکیه بر بقای ساختار اصلی اجتماعی بودند به رقابت پرداختند.

---

[1] Eduardo Ferei

ائتلاف‌های انتخاباتی و نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۰

انشعاب انتخاباتی سه شاخه‌ای در پیکارهای انتخاباتی سال ۱۹۷۰ بار دیگر ظاهر شد. پر واضح است که در دوره صدارت ادواردو فری، انشعاب سه شاخه‌ای در اجتماع شیلی به دلیل آنکه برنامه اصلاحات ارضی احزاب دموکرات مسیحی[1] بستر حمایت جناح راست سیاسی از این حزب را دوباره مهیا ساخته بود بار دیگر خود را نشان داد. در کنار جناح راست که به منظور تعریف منافع اقتصادی خود تصمیم گرفته بود مستقل عمل کند، حزب ملی[2] هم کاندیدای منتخب خود را وارد بازی کرد. هر یک از جناح‌های عمده دیگر- چه چپ و چه میانه‌رو- نیز نامزد منتخب خود را وارد عرصه پیکار انتخاباتی کردند.

جدول ۲/۱ فهرست حاوی اسامی سه نامزد انتخاباتی، ائتلاف‌های انتخاباتی که از آنها حمایت کردند در کنار ترکیب حزبی و زمینه های اجتماعی که هر یک از آنها را مورد حمایت قرار می داد، می‌باشد.

جدول ۲/۱، کاندیداهای انتخاباتی ۱۹۷۰ و ائتلاف‌های حزبی آنان

	راست	میانه	چپ
کاندیداها	جورج آلساندرای	رادومیزو تومیک	سالوادور آلنده
ائتلاف‌ها	PN- POR	PDC- PIR	PS- PC- PR- MAPU- API(IC)
بنیادها و زمینه‌های اجتماعی	ساکنان زمین- تجار و بخشهای طبقه متوسط	بخشهای طبقه متوسط- برخی کارگران دهقانان و ساکنان حاشیه شهرها	کارگران- دهقانان ساکنان حاشیه شهرها بخشهای طبقه متوسط روشنفکران

API: جنبش مستقل مردمی- IC: حزب چپ مسیحی- MAPU: جنبش اقدام اتحاد مردمی- PC: حزب کمونیست- PDC: حزب دموکرات مسیحی- PDR: حزب رادیکال دموکرات- PIR: حزب چپ رادیکال- PN: حزب ملی- PR: حزب رادیکال- PS: حزب سوسیالیست- (حزب چپ رادیکال با حزب دموکرات مسیحی در ۱۹۷۲ ائتلاف کرد).

---

[1] Christian Democrats
[2] National Party

حزب چپ مسیحی در آگوست ۱۹۷۱ پس از جدا شدن از حزب دموکراتیک مسیحی، با حزب اتحاد مردمی تشکیل ائتلاف داد. انتخابات سال ۱۹۷۰ به رای دهندگان مجموعه‌ای از دیدگاههای جایگزین، برای جامعه شیلی را ارائه داد. به یک معنا اگر چه سه نامزد از دور انتخابات کنار گذاشته شدند لیکن تنها دو گزینه مهم وجود داشتند. یکی که خواستار ایجاد تغییرات اجتماعی بود و دیگری که تمایلی به آن نداشت. برنامه انتخاباتی نامزد حزب دموکراتیک مسیحی[1]، رادومیرو تومیک[2]، شبیه برنامه آلنده بود و شامل ملی کردن معادن مسی بود که در مالکیت آمریکایی ها بودند. در حقیقت بعضی‌ها بر این باور بودند که طرح تومیک از طرح آلنده رادیکالتر بود. به علاوه در جریان پیکارهای انتخاباتی سال ۱۹۷۰ و نیز قبل از آن تومیک جناح چپ را به تشکیل ائتلاف فراخوانده بود. با این حال تفاوت های برجسته‌ای که میان آلنده و تومیک وجود داشتند، تقاضای شخصی نبودند بلکه تفاوت های موجود بین دو حزب دموکرات مسیحی و چپ مارکسیست[3] بودند. تومیک نماینده جناح چپ حزبش بود، حزبی که اغلب با موضوع‌گیری‌های او مخالفت می‌کرد. برای مثال حزب دموکرات مسیحی از فراخوان تومیک برای ایجاد ائتلاف با جناح چپ، در کنار حفظ موضع سنتی حزب، و حفظ مسیر آن که همانا نفی هرگونه ائتلاف انتخاباتی با دیگر احزاب سیاسی بود حمایت کرد. به محض اینکه فری بعد از شکست تومیک کنترل مجدد خود را بر حزب اعلام کرد، اختلافات موجود میان حزب اتحاد مردمی و حزب دموکرات مسیحی بار دیگر ظاهر شدند. انتخابات سال ۱۹۷۰ به نوعی پاسخ به منازعات سال ۱۹۵۸ بود. در هر دو منازعه سالوادور آلنده و جورج آلساندرای[4] و نیز سومین نامزد مشهور حزب دموکرات مسیحی، فری، در ۱۹۵۸ و تومیک در ۱۹۷۰، نامزد پیکارها شده بودند. آلساندرای مدل ارتدوکسی بازار آزاد را توسعه و ادامه داد در حالی که هم آلنده و هم تومیک بر اصلاحات ارضی و ملی‌سازی صنعت مس که در دست خارجیان بود تأکید می‌کردند.

---

[1] Christian Democratic party
[2] Radomiro Tomic
[3] Marxist Left
[4] Jorge Alessandri

ساختار حزب اتحاد مردمی

در سال ۱۹۵۸ احزاب چپ و حزب دموکرات مسیحی شاهد تحولات عظیمی بودند در این سال سالوادور آلنده نامزد یک ائتلاف سوسیالیست- کمونیست[1]، فری نیز نامزد جنبش اقدام انقلابی برای خلق[2](FRAP)، بود. ائتلاف این حزب، (FRAP)، چپ مارکسیست را با نجات آن از انشعابات و فرقه گرایی دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰ دوباره احیا کرد. در سال ۱۹۷۰ آلنده به عنوان نامزد یک ائتلاف بزرگتر چپ با نام جنبش اتحاد مردمی(UP) وارد پیکارها شد. در حالی که برخلاف این جنبش، جنبش اقدام انقلابی برای خلق با هر دو جناح مارکسیست و غیر مارکسیست مصالحه کرد. ائتلاف حاصله به منزله ائتلافی بزرگتر از تمام احزاب و افرادی که خواستار ایجاد تغییر اجتماعی در شیلی بودند برای تحقق این هدف خواستار همکاری همه گروه ها شد.

به طور کلی حزب اتحاد مردمی از شش حزب سیاسی با قدرت انتخاباتی، زمینه-های اجتماعی و ایدئولوژی مختلف تشکیل شده بود. در این میان سه حزب عمده وجود داشتند. دو حزب از میان این سه حزب یعنی حزب سوسیالیست و حزب کمونیست، مارکسیست بودند، در حالی که حزب سوم، یعنی حزب رادیکال، غیرمارکسیست بود. این حزب در سال ۱۹۶۸ بعد از آنکه از بدنه راست جدا شد، به حزب اتحاد مردمی(UP) پیوست [۱]. هر یک از این احزاب بین ۱۲ تا ۲۰ درصد آراء را در انتخابات ملی کسب کردند. سه حزب کوچک دیگر جنبش اتحاد برای اقدام مردمی[3]،(MAPU)، حزب سوسیال دموکرات(PSD)، و نیز حزب مستقل اقدام مردمی[4](API)، بودند، جنبشِ اتحادِ اقدام، در این زمان در انتخابات غیرفعال بود و چندین نماینده مجلس و یک سناتور را در میان اعضای خود داشت لیکن این افراد در اصل به عنوان اعضای دموکرات مسیحی انتخاب شده بودند. حزب مستقل اقدام مردمی و حزب سوسیال دموکرات هم احزاب کوچک غیرمارکسیست بودند. حزب مستقل اقدام مردمی در آوریل ۱۹۶۹ تنها توسط یک نفر، سناتور رافایل تارود زمینداری که آرزوی ریاست جمهوری را در سر داشت و در دهه ۱۹۵۰ از ایبانز حمایت کرده بود و در دولت او وزیر بود، تشکیل شد. حزب دیگر، حزب سوسیال دموکرات، که شاخه جدیدی از

---

[1] Socialist Communist Coliation
[2] Revolutionary Front of popular Action
[3] Movimiento de Accion popular unitaria
[4] Independent popular Popular Action

حزب دموکراتیک مترقی بود و سابقه آن به قرن نوزدهم برمی‌گردد، روابط قوی با تارود داشت.

ائتلاف اتحاد مردمی در سال ۱۹۶۹ و اوایل سال ۱۹۷۰ بعد از یک سری مذاکرات کارگری تشکیل شد. این مذاکرات شامل رسیدن به یک برنامه عمومی و قوانین حکومتداری بود. گمراه کننده‌ترین بخش این مذاکرات انتخاب نامزد ریاست جمهوری این ائتلاف بود. این امر به نوعی درست بود زیرا که مذاکرات به سطح فردی و آرزوهای حزبی تنزل پیدا کرده بود[۲]. با توجه به ماهیت چند حزبی ائتلاف اتحاد مردمی، منصفانه خواهد بود که ادعا کنیم که از سال ۱۹۷۰ استراتژی حزب کمونیست در مورد تشکیل ائتلافی از تمام نیروهای ضد امپریالیست فقط به موقعیت یک حزب سوسیالیست طبقه کارگری به نام «جبهه کارگران»[1] خلاصه شد. جناح چپ امیدوار بود که با گسترش ائتلاف بتواند احزاب غیرمارکسیستی که مایل به ایجاد اصلاحات اجتماعی بودند را جذب کرده و در طولانی مدت به آرای فراوان مورد نیاز برای پیروزی دست یابد. بعد از همه اینها، آلنده چهارمین نامزد جناح چپ قرار داشت که در رقابت‌های سالهای ۱۹۵۲، ۱۹۵۸ و ۱۹۶۴ شکست خورده بود. پذیرش احزاب غیرمارکسیست در قالب ائتلافی بزرگتر به این معنا نبود که سوسیالیست‌ها باور ایدئولوژیک خود در ائتلاف«جبهه کارگران» را کنار گذاشته باشند.

احزاب دموکرات مسیحی

حزب دموکرات مسیحی هم از سال ۱۹۵۸ دچار تحول شد. در این زمان این حزب نه تنها بزرگترین حزب سیاسی منفرد در شیلی بلکه یک حزب اصلی با سابقه تدافعی بود. به علاوه همچنان که در فصل یک هم ذکر شد، حزب از انشعابات و اختلافات داخلی در مسیر پیشبرد اصلاحات رنج می‌برد. یکی از سه گروه، موسوم به «گروه شورشیان» برای تشکیل جنبش اقدام اتحاد مردمی(MAPU)، از بدنه حزب جدا شد. به علاوه ایده سیاسی رادومیرو تومیک که با «ترسریستاها» ائتلاف کرده بود و کمتر با سرمایه‌داری مدرن در ارتباط بود با ایده دیگر همکار موسس خود، ادواردو فری، فرق داشت. او بیشتر از فری و حزبش خواستار ایجاد اصلاحات ساختاری بود.

[1] Workers Front

در طول پیکارهای انتخاباتی سال ۱۹۷۰، تومیک سعی کرد جناح چپ را برای تشکیل یک جبهه مترقی بزرگتر با نامزدی خود همراه کند. لیکن او نه تنها در داخل حزب خود بلکه از جانب جناح چپ هم با مخالفت مواجه شد. احزاب چپ که ائتلافی بزرگتر تشکیل داده بودند و بعد از دهها سال پیروزی را لمس کردند مایل به تقسیم پست اجرایی و امتیاز مقام رئیس جمهوری کشور با حزب دموکرات مسیحی نبودند. پیامد موضع‌گیری ایدئولوژیک تومیک این بود که مرز بین خود او و جناح چپ سنتی را برای رای دهندگان تیره و تار نمود. او آن طور که فری در سال ۱۹۶۴ خود را نشان داد، برای اجرای برنامه اصلاحات آلنده، جانشین غیرکمونیست شفافی نبود. در نتیجه حزب دموکرات مسیحی در انتخابات، سوم شد.

انتخابات سال ۱۹۷۰: یک قدرت نامطمئن

سیاست تصویب پارلمانی رئیس جمهور

انتخابات سال ۱۹۷۰ این شبهه را به وجود آورد که چه کسی رئیس جمهور شیلی خواهد شد. آلنده با کسب ۳۰ هزار رای بیشتر از نفر بعد از خود، جورج آلساندرای، در انتخابات چهارم سپتامبر سال ۱۹۷۰، در راس انتخابات شوندگان قرار گرفت. در کل آلنده ۳۶/۲ درصد، آلساندرای ۳۴/۹ درصد و تومیک ۲۷/۸ درصد آرا را به دست آوردند [۳]. اگر چه آلنده با اکثریت[نسبی] آرا در راس قرار گرفت ولی از کسب اکثریت مطلق بازماند. برطبق قانون اساسی شیلی هنگامی که هیچ نامزدی نتواند اکثریت مطلق آرا را کسب کند مجلس اجازه دارد که رئیس جمهور را از بین دو نفر نامزدی که بیشترین آرا را کسب کرده‌اند انتخاب کند. اگر چه قانوناً مجلس حق انتخاب هر یک از دو نامزد را خواهد داشت لیکن همیشه بین این دو، نامزدی را انتخاب کرده که بیشترین رای را کسب کرده باشد. سالوادور آلنده یک کاندیدای معمولی نبود. او یک مارکسیست بود و کسب ۳۶ درصد آرای عمومی برای ایجاد تغییرات اساسی پشتوانه‌ای قوی نبود.

در دوره مابین انتخابات چهارم سپتامبر سال ۱۹۷۰ و انتخابات پارلمانی اکتبر همان سال تنش فزاینده‌ای وجود داشت. از یک طرف هم سعی بر این بود که تقدس و سایه همیشگی قانون اساسی حفظ شود. تومیک بعد از برنده شدن آلنده بلافاصله با او دیدار کرده و حمایت خود را از او اعلام نمود. اگر چه حمایت اعضای حزب تومیک،

حزب دموکرات مسیحی، از آلنده بسیار پر رنگ نبود لیکن آنها اغلب آرای پارلمانی خود را به او اختصاص می‌دادند. در عوض آلنده هم با مجموعه‌ای از تضمین‌های پارلمانی که تضمین می‌کردند که رئیس جمهور به قواعد دموکراتیک بازی گردن نهد، موافقت کرد. در عوض جناح راست بیشتر تلاش نموده و در این راه به ثبات سازمانی کمتر فکر می‌کرد. عده‌ای با این تاکتیک که آلساندرای بعد از انتخاب شدن استعفا کرده و انتخابات جدید را اعلام خواهد نمود، درصدد ترغیب کنگره برای انتخاب او بودند. به عنوان واکنشی خشمگینانه در انتخاب آلنده، شیلیایی های مرفه تصمیم گرفتند بخشی از سرمایه خود را از کشور خارج کنند و چنین بود که فرار سرمایه‌های داخلی و خارجی آغاز شد.

قتل اشنایدر

نقشه شیطانی دیگری که برای سرنگونی مردم سالاری طرح‌ریزی شد زمانی بود که افسران خشمگینی که در اصل با سازمان سیا ارتباط داشتند و با شهروندان راست‌گرا همکاری می کردند تلاش نمودند که رئیس مشروطه‌خواه نیروهای مسلح، ژنرال رنه اشنایدر[1] را بربایند. هدف آنها این بود که آدم‌ربایی را به حساب چپ‌های افراطی گذاشته و مداخله نیروهای مسلح در امور سیاسی را مسجل سازند. به این منظور در خیابان اتومبیل او را مورد حمله قرار دادند. او سعی کرد با هفت‌تیرش از خود دفاع کند، اما همانجا کشته شد. این توطئه پنهان نماند و نقشه براندازی شکست خورد. قتل اشنایدر در شیلی امواج شوک به راه انداخت. نه تنها این حادثه عملی وحشیانه و خشونتی سیاسی برای براندازی نظام دموکراتیک بود و مساله بی‌طرفی سیاسی نیروهای مسلح را زیر سوال برد بلکه پتانسیل دخالت‌های نظامی دیگری از این نوع و نیز میزان مداخله ایالات متحده در امور داخلی شیلی را برملا ساخت. اشنایدر یک مشروطه‌خواه راسخ بود. او در جریان اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۰ اعلام کرد شخصاً به اطاعت مطلق نیروهای نظامی از قدرت داخلی مقامات غیر نظامی متعهد است. موضع‌گیری او در این رابطه به دکترین اشنایدر[2] مشهور شد. و برخی قتل او را تلاشی برای رفع موانع دخالت نیروهای نظامی در روند مشروطه خواهی و قانونگزاری تعبیر

---

[1] General Rene Schneider
[2] Schneider Doctrin

کردند. به علاوه اسنادی که توسط روزنامه‌نگار آمریکایی، جک اندرسون[1]، برملا شدند و نقش و تمایلی که شرکت بین‌المللی تلفن و تلگراف(ITT)[2] برای پنهان ماندن نقشه‌های ضد آلنده داشت را آشکار ساخت، رفتار ایالات متحده را زیر سوال برد.

در فردای ترور سیاسی اشنایدر نهادهای سیاسی شیلی به خود آمده و عملکردشان را بهبود بخشیدند. مهمترین توطئه‌گران و خیانت‌کاران که در این قتل دست داشتند شناسایی و دستگیر شدند که در راس آنها یک ژنرال بازنشسته ارتش به نام روبرتو ویوکس[3] بود که دستگیر، محکوم و زندانی شد. مشروطه‌خواه راسخ دیگری به نام ژنرال کارلوس پراتس[4] به عنوان جانشین اشنایدر ریاست نیروهای مسلح را به عهده گرفت.

بعد از آن در بیست و چهارم اکتبر مجلس، سالواردور آلنده را به عنوان رئیس جمهور شیلی انتخاب کرد. ارگان جناح راست تندرو مجلس که تلاش زیادی را به منظور ممانعت از کسب منصب ریاست جمهوری توسط آلنده از خود نشان داده بود و در راس آنها«حزب لیبرال» و حزب«میهن و آزادی»[5] قرار داشت، اکنون روش های خود را تغییر داده بود. این جناح سعی داشت به هر وسیله ممکن از مداخله در قدرت کناره‌گیری کند. این ارگان نقش اندک لیکن مهمی در طول سه سال بعد از آن و نیز سال های اول دیکتاتوری نظامی بازی کرد.

ارزیابی نتایج انتخابات

حامیان آلنده از برنده شدن او در نوامبر سال ۱۹۷۰ بسیار خوشحال شدند. بعد از دهها سال کشمکش آنها باورشان شده بود که قدرت سیاسی را در شیلی به دست آورده‌اند. در واقع آنها فقط یک بخش از دولت را فتح کرده بودند و با این کار دشمنان خارجی و داخلی زیادی را برای خود خریده بودند. اهمیت نتایج انتخاباتی که یک مارکسیست را با اکثریت ضعیف آراء عمومی برنده ساخته بود در این است که اگر چه آلنده قانوناً رئیس جمهور شده بود ولی در اصل از پشتوانه عمومی لازم و قوی برای

---

[1] Jack Anderson
[2] International Telephone and Telegraph Company
[3] Roberto Viaux
[4] General Carle Sprats
[5] Father land and liberty

اجرای تغییرات جامع اجتماعی و اقتصادی برخوردار نبود. در نتیجه دو حقیقت مهم کم رنگ شدند: یکی اینکه تعداد اندکی از روسای جمهور شیلی در طول دوره دموکراتیک ۱۹۷۳-۱۹۳۲، اکثریت مطلق آرا را کسب کرده بودند. آخرین مورد هم ادواردو فری بود که به این امر نایل شد و آن هم به این دلیل بود که جناح راست به دلیل ترس از پیروزی آلنده حمایت موقت خود را از او اعلام داشت. هر اندازه که عظمت پیروزی انتخاباتی بیشتر می‌بود رئیس جمهور به قدرت رسیده، قدرت قانونی خود را در مقابل جناح مخالف بیشتر به کار می‌گرفت. اما چرا آلنده متفاوت از دیگران عمل کرد؟

دوماً هر چند که آلنده اکثریت مطلق آرا را کسب نکرد لیکن می‌توان گفت تمام ۶۴ درصدی که آرای خود را به آلنده و تومیک داده بودند در واقع همگی خواستار ایجاد تغییرات سیاسی بودند طرح های انتخاباتی این دو بسیار شبیه به هم بود و هر دو خواستار ایجاد اصلاحات اجتماعی و اقتصادی در شیلی بودند. به علاوه عده‌ای هم معتقدند که بحران کامل سیاسی سال ۱۹۷۳ و بعد از آنف قابل پیش‌گیری می‌بود چنانچه نقش‌های سیاسی نامزدها متفاوت می‌بود و نیز اگر نظام سیاسی نظامی پارلمانی و یا شبه ریاست جمهوری می‌بود[۴]. هر یک از این دو مورد می‌توانست مانع از به دست گرفتن قدرت اجرایی توسط آلنده بدون حمایت اکثریت مرسوم گردد.

برنامه حزب اتحاد مردمی: مسیری مسالمت‌آمیز به سوی تغییر اجتماعی خلق بنیان‌های سوسیالیسم

سالوادور آلنده تحت لوای برنامه حزب اتحاد مردمی که شش حزب ائتلافی آن را تدوین و تصویب کرده بودند، در پیکار انتخاباتی خود پیروز شد. برنامه اصلی این حزب همچنان که قبلاً هم اعلام کرده بود قول آغاز ایجاد سوسیالیسم در شیلی در طول دوره ۶ ساله ریاست جمهوری آلنده بود. اعضای ائتلاف حزب اتحاد مردمی انتظار نداشتند که گذار به سوسیالیسم در این دوره ۶ ساله به طور کامل صورت گیرد ولی با این حال این فرایند بایستی آغاز می‌شد. این برنامه بر اقدامات اقتصادی بخصوص ایجاد تغییرات در روابط مالکیتی به عنوان عنصر کلیدی تولد سوسیالیسم تاکید می‌کرد. این برنامه تاکید می‌کرد برای ایجاد توسعه، ایجاد تغییرات ساختاری رادیکال امری الزامی است. این تنها راه برای فایق آمدن بر وابستگی تاریخی اقتصاد شیلی بود که به وسیله سرمایه داری جهانی ایجاد شده بود. در کنار این امر ایجاد تغییر در روابط مالکیتی به منظور شکستن

انحصار و قدرت نخبگان اقتصادی شیلی امری حیاتی بود. اجرای این مراحل مبتنی بر دو اصل بود:

تکمیل برنامه اصلاحات ارضی و نیز افزایش سهم دولت در بخش غیرکشاورزی اقتصاد

هر چند مساله اصلاحات ارضی در دولت دموکرات مسیحی به ریاست جمهوری ادواردو فری شروع شده بود اما تا تکمیل آن گام های زیادی مانده بود. هنوز زمین‌های مناسب زیادی مانده بودند که با تکیه بر اصول قانون اصلاحات ارضی[1] مصوبه سال ۱۹۶۷ باید خلع مالکیت می شدند. حزب اتحاد مردمی قول اجرای تمام و کمال و سریع این قانون را داد. همچنین این حزب قول داد طرح مذکور را در مورد زمین های کمتر از ۸۰ هکتار در صورت امکان اجرا کند. آلنده همچنین قول تشویق و اجرای اصلاحات کشاورزی به صورت تعاونی در مورد مالکیت فردی طرحهای کوچک را نیز داد.

دومین و مهمترین عنصر جنجالی طرح مذکور پیشنهاد تاسیس یک بخش اشتراکی اقتصاد مشترک بود. و در این راستا سه بخش اقتصادی از نظر قانونی تعریف شده بودند:

اولین بخش شامل سهم دولتی یا تعاونی در حوزه مالکیت اجتماعی بود که APS[2] خوانده می شد.

بخش دوم شامل مجموع شرکتها و مالکیت‌های بخش دولتی با سهم بیشتر و بخش خصوصی با سهم کمتر بود که بخش ترکیبی بوده و APM[3] خوانده می‌شد.

بخش سوم شامل شرکت ها و مالکیت هایی بودند که به طور کامل در دست بخش خصوصی باقی مانده و اصطلاحاً APP[4] نامیده می‌شد.

حزب اتحاد مردمی تنها مفاهیم و تعاریف انواع شرکت ها و مالکیت‌ها را برای اشتراکی کردن آنها ارائه داده بود و در این راستا به عواملی چون معادن مس نیترات، آهن و زغال سنگ در تملک خارجیان، بانک ها، شرکت های تجاری خارجی،

---

[1] Agrarian Reform Law
[2] Aria de propiedad Social
[3] Aria de propiedad Mixta
[4] Aria de propiedad Privada

شرکت‌های بزرگ و انحصارهای توزیع محصولات، و دیگر عواملی که برای توسعه اقتصادی کشور الزامی‌اند ازجمله خدمات رفاهی، صنایع حمل و نقل، ارتباطات و صنایع پتروشیمی اشاره کرده بود [۵]. در آن زمان بخش صنعت شیلی در جهت انحصاری شدن پیش می‌رفت. صنایع انحصاری و در راس آنها صنایع مدرن تمایل خاصی برای جذب سرمایه‌گذاری بالای خارجی داشتند. به علاوه از ۳۰ هزار صنعتی که در سال ۱۹۶۷ در شیلی وجود داشته فقط ۲۵۰ مورد آنها در تملک بخش دولتی یا APS بودند و اینها شامل صنایع عظیمی بودند که بخش عظیم تولید و سرمایه را در اختیار داشته و اغلب در دست سرمایه‌گذاران خارجی بودند [۶]. به علاوه برنامه حزب اتحاد مردمی قول مشارکت کارگری را در بعضی بخش ها و اقدامات اشتراکی شده داد هر چند که چنین اتفاقی تا آن زمان سابقه نداشت. حامیان این حزب این دو اصل- تاسیس یک بخش بزرگ اصلاح شده مبتنی بر قانون اصلاحات ارضی سال ۱۹۶۷ و نیز تأسیس یک بخش کوچک اقتصاد اشتراکی با کارایی بالا- را به عنوان اصول بنیادی برنامه‌گذار شیلی به سوسیالیسم تلقی می‌کردند.

اهداف دیگر برنامه حزب اتحاد مردمی

برنامه حزب اتحاد مردمی علاوه بر اصول گذار به سوسیالیسم، اهداف اقتصادی دیگری را نیز در برداشت. این برنامه‌ها شامل ایجاد فرصتهای شغلی برای تمام شیلیایی‌ها با سطوح دستمزدی شایسته، تثبیت نظام پولی، کاهش تورم و نیز تسریع رشد اقتصادی و حل و فصل هر چه سریعتر مشکلات اکثریت مردم به وسیله تولید اضافی به منظور برآورده کردن نیازهای مصرف عمومی بودند [۷]. برنامه مذکور همچنین انواع مختلف اقدامات رفاه اجتماعی را در برداشت که هیچ کدام رادیکال یا سوسیالیستی نبودند. در میان این طرحها، لیستی از طرح چهل گزینه ای مشهور به اقدامات چهل‌گانه فوری وجود داشت که حزب اتحاد مردمی قول اجرای آنها را در اسرع وقت و بلافاصله پس از فتح کرسی ریاست جمهوری داده بود. یکی از این برنامه‌ها، طرح عمومی بزرگی بود که شامل دادن نیم لیتر شیر به هر بچه در طول روز بود. از دیگر طرحهای رفاهی ذکر شده در این فهرست می‌توان به توسعه خدمات بهداشتی برای طبقه فقیر از جمله تاسیس کلینیک های بهداشتی، واکسیناسیون، خدمات تنظیم خانواده و تاسیس مراکز اسکان با هزینه کم به عنوان اهداف برنامه دولت اتحاد مردمی

اشاره کرد. این برنامه همچنین به طور واضح اهداف سیاسی را مشخص کرده بود. یکی از این اهداف فراخوان تاسیس مجلس قانونگذاری واحد یا مجلس عمومی برای جایگزینی با دو مجلس کنونی بود. حزب اتحاد مردمی امیدوار بود که این تغییر حضور هر چه بیشتر طبقه کارگر در سطوح قانونگذاری را مهیا سازد.

یکی دیگر از طرحهای این حزب تاسیس سیستم یکپارچه آموزش ملی، ENU[1]، بود که جهت‌گیری‌ها و منازعات زیادی را با خود به همراه داشت. برخی از جنبه‌های آن تعدیل شده بودند از جمله می‌توان به افزایش تعداد بورس‌های تحصیلی، تاسیس مدارس بیشتر، کاهش بی‌سوادی و فراهم سازی زمینه سوادآموزی بزرگسالان و امکانات مراقبت روزانه از کودکان در این طرح اشاره کرد. مساله جنجال برانگیز در این طرح، کنترل هر چه بیشتر دولت بر مدارس خصوصی بود. طرح مذکور خاطر نشان می‌ساخت که به منظور تدوین برنامه آموزشی واقعی و نیز یکپارچه‌سازی، مردم سالار کردن و ملی کردن مدارس، دولت مراکز و موسسات خصوصی آموزشی، به ویژه آنهایی را که دانش آموزان خود را با توجه به معیارهای طبقه‌ای، تقسیم‌بندی مناطق ملی و عقاید مذهبی انتخاب می‌کند تحت مالکیت و نظارت خود در خواهد آورد»[۸]. آنهایی که به برنامه یکپارچه‌سازی آموزش ملی به دیده شک می‌نگریستند، این طرح را بر ضد مدارس خصوصی و مدارسی که در دست کلیسا بودند و نیز بر ضد مدارسی که به طبقات بالا و متوسط، خدمات آموزشی می‌دادند و نیز بر ضد آنهایی که کودکان خود را به مدارس خصوصی می‌فرستادند بر می‌شمردند.

دومین نگرانی آنها در مورد این برنامه ترس این افراد از فرایند مغزشویی کودکانشان در این مدارس و ترس از گرایش آنان به عقاید مارکسیستی بود. و نگرانی آخر این بود که برنامه حزب اتحاد مردمی آنچه را که رمز عبور و شعار آلنده به سوی سوسیالیسم بود یعنی چند حزبی شدن دولت مردمی و نیز احترام به حقوق مخالفان در چارچوب قانون را مرتباً تکرار می‌کرد. آنچه این اظهارات را جالب می‌سازد این است که این اعلان آنها هم به منزله بیعت با اصول دموکراتیک بوده و هم هشداری است به جناح راست مبنی بر اینکه باید این قوانین دموکراتیک را بپذیرد[۹]. نهایتاً برنامه حزب اتحاد مردمی بر دخالت قدرت دولت در اعاده مسیر منافع و منابع به جانب طبقه فقیر تأکید

---

1 Educacion Nacional unificada

می‌کرد. این امر شامل تکمیل و اجرای اصلاحات ارضی، توسعه بخش دولتی اقتصاد، و نیز نهادی کردن بعضی از خدمات رفاهی توسط دولت بود. لیکن این طرح به نوبه خود فقط یک تعهد مکتوب برای گذار به سوسیالیسم بود نه یک نقشه کلی و عملی.

محدودیت های حکومتداری

ایجاد رابطه با دیگر نهادهای دولتی

گرچه ائتلاف اتحاد مردمی برنده انتخابات ریاست جمهوری بود لیکن ائتلاف نامبرده فقط بخش کوچکی از قدرت را تصاحب کرد در حالی که ائتلاف اتحاد مردمی بر شاخه اجرایی دولت که یک نهاد قدرتمند سیاسی بود دست انداخته بود، در همان حال فقط اندکی بیش از یک سوم کرسی‌های قانونگذاری را تصاحب کرده بود. به علاوه سیستم قضایی که دژ نفوذ ناپذیر جناح راست بود به وسیله قضاتی تسخیر شده بود که هیچ دل خوشی از برنامه‌ی سوسیالیسم حزب اتحاد مردمی نداشتند.

مجلس: از آنجا که نمایندگان ائتلاف اتحاد مردمی در مجلس در اقلیت قرار داشتند، ائتلاف مذکور به منظور تصویب قانون برای پیشبرد برنامه مورد نظرش نیازمند مذاکره با احزاب سیاسی مخالف بود. این ائتلاف امیدوار بود که حزب دموکرات مسیحی(PDC) که از تصویب ریاست جمهوری آلنده در پارلمان حمایت می‌کرد، از این ائتلاف در مسایل بنیادی برنامه تغییرات اجتماعی و اجرای آنها هم حمایت کند. لیکن واقعیت سیاسی پیچیده‌تر از این حرفها بود.

دلایل سیاسی گریزناپذیری وجود داشتند که چرا حزب دموکرات مسیحی نمی‌خواهد حیات سیاسی دولت آلنده را آسانتر سازد. اگر چه این حزب در بعضی دیدگاهها در مورد لزوم ایجاد تغییرات اجتماعی و تقسیم مجدد ثروت با ائتلاف اتحاد مردمی موافق بود، لیکن مخالف مارکسیسم بود و تحلیل سیاسی جناح چپ در مورد ریشه‌ها و علل مسایل شیلی[انتساب آنها به امپریالیسم] را قبول نداشت. به علاوه حزب دموکرات مسیحی(PDC) رقیب انتخاباتی حزب اتحاد مردمی، (UP) ، بود. و نهایتاً اینکه این حزب یک گرایش ضدکمونیستی داشت که آن را نسبت به احزاب کمونیست و نیز هر نوع معامله و رابطه با آنها بی‌اعتماد ساخته بود. برای مثال در سال ۱۹۶۴ وقتی که احزاب دموکرات مسیحی و جناح چپ در انتخابات ریاست جمهوری رو در روی هم قرار گرفته بودند، احزاب دموکرات مسیحی باحمایت مالی ایالات متحده یک پیکار

ضدکمونیستی همراه با وحشت را به راه انداختنـد تـا رای دهنـدگان را از دادن رای بـه آلنده برحذر دارند.

سیستم قضایی و بازرسی کل: به جزء مجلس، حزب اتحـاد مردمـی از جانـب دیگر بخش های دولت با موانع بالقوه زیادی مواجه بود در این میان می‌توان به سیـستم قضایی و به ویژه دادگاه عالی شیلی اشاره کرد که مستخدمین آن، همگی توسط دولـت قبلی تعیین شده بودند. در کل این شاخه دولـت، دشـمن برنامـه حـزب اتحـاد مردمـی بود[۱۰]. به علاوه بازرس کل به عنوان کسی که باید قانونمند بودن عملکردهای حزب اتحاد مردمی را تائید می‌کرد به وسیله رئیس جمهـور دمـوکرات مـسیحی یعنـی فـری انتخاب شده بود. حزب روی او هم نمی‌توانست به عنوان حامی سرمایه‌گذاری کند.

روابط ائتلاف اتحاد مردمی با نیروهای مسلح و ایالات متحده

به علاوه حزب اتحاد مردمی به منظور رفع و تسهیل موانـع موجـود در نهادهـای سیاسی درون دولت علاوه بر محدودیت های قانونی قدرت در سر راهش هنـوز دو مـانع عمده دیگر را باید پشت سر می‌گذاشت: یکی نیروهای مـسلح شـیلی و دیگـری ایـالات متحده آمریکا. با قتل اشنایدر وفاداری نیروهای مسلح زیر سوال رفته بود. توطئه علیه او دشمنی و کینه‌ای را مجسم ساخته بود که نه تنها از جانب بخشی از جناح راسـت بلکـه از سوی ارتش هم هدایت می‌شـد و نـوک پیکـان آن بـه سـوی آلنـده بـود. یـک افـسر بازنشسته ارتش به جرم اجرای این توطئه دستگیر شد و این امر نشان داد که احساسات ضد آلنده از درون ارتش اشاعه یافته‌اند. اما ارتش تا چه حـد مـی‌توانـست مـانع اجـرای برنامه‌های حزب اتحاد مردمی گردد؟ با قتل اشنایدر سوالاتی در مورد دیـدگاه نیروهـای مسلح درباره دولت آلنده، سیاسی کردن ارتش و امکـان وقـوع یـک کودتـای نظـامی را برانگیخت. همچنین این مساله، سوالاتی را در مـورد احـزاب فراقـانونی داخلـی مخـالف آلنده و نیز نقش دولت ایالات متحده و شرکت های آمریکایی به وجود آورد.

کمپانی‌های بزرگ آمریکائی همچون ITT از دولت آلنده بیم داشتند. بعد از آنکه جک آندرسون[1] روزنامه‌نگار مشهور، یادداشت های مخفـی را کـه در آنهـا مقامـات ایـن شرکت در صورت پیروزی آلنده در انتخابات، از مقامات کاخ سفید برای اجرای توطئه‌ای

[1] Jack Anderson

علیه او کمک خواسته بودند برملا ساخت، توجه بین‌المللی به سوی این شرکت جلب شد. هر چند که ایالات متحده در راس توطئه علیه اشنایدر قرار داشت، ولی مکرراً آن را انکار می کرد. سازمان سیا با تعدادی از ربایندگان از جمله تعدادی از اعضای نیروهای مسلح شیلی در ارتباط بود و به آنان سلاح فروخته بود. به علاوه وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده، هنری کسینجر[۱] و رئیس جمهور ریچارد. ام. نیکسون[۲] به شدت مخالف آلنده بودند. در آینده اسناد از رده خارج شده ایالات متحده در این زمینه نقش فعال این کشور در جلوگیری از دستیابی آلنده به قدرت و دخالت مقامات آمریکایی از جمله نیکسون و کسینجر در این قضیه را برملا خواهد ساخت.

مجموعه مدارک بسیار مبرهن در این زمینه یک سری تلگراف‌های نوشته شده توسط سفیر وقت آمریکا در شیلی، ادوارد کوری[۳] است که او در آنها سریعاً خواستار اعمال گزینه‌هایی شده بود که از دست‌یابی و ارتقای آلنده به ریاست جمهوری جلوگیری کنند. او ارزیابی‌های بی‌پرده‌ای از اقداماتی که ممکن بود هر یک از بازیگران سیاسی از جمله رئیس جمهور فری، نیروهای مسلح، نامزد شکست خورده جورج آلساندرای، و حزب ملی که در مورد پیروزی آلنده نگران هستند اعمال کنند را بیان می‌دارد. او ادامه می‌دهد که این احتمال هم وجود دارد که حکومت آلنده اقدامات غیردوستانه‌ای را در مورد ایالات متحده اعمال نماید [۱۱]. نقطه کور این معما برای حزب اتحاد مردمی این بود که از یک طرف این حزب آرزو داشت همانند دیگر احزاب قبلی در چارچوب دولت پذیرفته شود و قوانین و استانداردهای رفتار حزبی همچون مذاکره سیاسی، مصالحه و ائتلاف سازی تداوم یابند. لیکن از طرفی دیگر این حزب خواستار ایجاد تغییرات انقلابی به ویژه تغییر بنیادی روابط و توازن قدرت در شیلی بود. در نتیجه این حزب با این خط مشی ها، منافع اقتصادی را تهدید کرده و خود را به عنوان عاملی غیر از دولت قانونی شیلی به دیگران می‌نمایاند.

---

[1] Henry Kissinger
[2] Richard M. Nixon
[3] Edward Korry

پویایی و نقش‌های داخلی ائتلاف اتحاد مردمی

ائتلاف اتحاد مردمی همچنین از مشکلات داخلی زیادی رنج می‌برد که مانع نقش‌آفرینی فعال این حزب در عرصه سیاسی می‌شد. ائتلاف مذکور که آلنده را برگزیده بود خود مجموعه غیر محکمی از احزاب سیاسی مستقل بود. در این ائتلاف، هر حزبی- برای مثال در امر تصمیم‌گیری و تبلیغات- ساختار درونی خود را حفظ کرده بود و هر حزب موضع‌گیری‌های ثابتی در مورد شماری از مسایل سیاسی داشت. برخلاف توافق مشترکی که در مورد نقش دولت میان احزاب این ائتلاف شده بود، ائتلاف مذکور در مورد مسایلی همچون فرایند تصمیم‌گیری با مشکلات جدی مواجه بود. قوانین حکومتداری و حزبی این حزب، مشکلاتی همچون روندهای کنترل اعضای نابهنجار، پنهان داشتن اختلافات عقیدتی درون حزبی از انظار عمومی و نیز رسیدن به اجماع در تصمیم‌گیری در زمانی که ائتلاف دچار انشعاب شده را در برداشتند[۱۲]. به طور رسمی احزاب موجود در ائتلاف اتحاد مردمی توافق کرده بودند روند تصمیم‌گیری رسمی را از طریق کمیته‌ای به نام کمیته سیاسی حزب دنبال کنند. این کمیته مرکب از نمایندگان هر یک از احزاب و جنبشهای شرکت کرده در ائتلاف- هر حزب یک نماینده و هر نماینده یک رای- بود. بنابراین به صورت تئوریک همه احزاب در این کمیته حق برابر داشتند. اما به این دلیل که بعضی از احزاب از نظر وزنه انتخاباتی از دیگر احزاب موجود قوی‌تر بودند، فرمول یک حزب- یک رای عملاً رعایت نمی‌شد. هر کس می‌دانست توافق بر سر مسایل مربوط به حوزه سه حزب بزرگ این ائتلاف بود و این امر قطعی بود. در طول میز گردهایی که ائتلاف مذکور در سالهای ۱۹۶۹ و اوایل سال ۱۹۷۰ برگزار کرد، این نکته بسیار برجسته تر شد. همچنان که لوئیس کوروالان[1] دبیرکل حزب کمونیست نیز بیان می‌دارد: « ما نمی‌توانیم بدون حضور سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها و رادیکال ها به هیچ رای اکثریتی دست یابیم. و این بنا به دلایل سیاسی است که همه شما باید آن را دریابید»[۱۳]. مشکل رسیدن به توافق میان سه حزب بزرگتر زمانی که ائتلاف اتحاد مردمی به دو جناح راهکاری و راهبردی تقسیم شد بیشتر خود را نشان داد. جناح متعادل مرکب از حزب کمونیست، حزب رادیکال، یک بخش از MAPU، و حزب سوسیالیست جناح آلنده بود. جناح دوم که گروه رادیکالتری بود

---

[1] Luis Corvalan

شامل حزب سوسیالیست به دبیرکلی کارلوس آلتامیرانو[1]، جناح چپ مسیحی، و جناح دیگر MAPU بود. به دلیل این شکاف بود که احتمال رسیدن به رای اکثریت در مسایل حیاتی امری تقریباً محال بود[۱۴] .

در مواردی دیگر بعد احساسی یک مساله، وزنه‌اش را بر شانه‌های جناح اقلیت می‌نداخت. برای مثال حزب سوسیالیست به شدت معتقد بود که ائتلاف باید نظام آموزشی از جمله مدارس کلیسایی را باز سازی کند. در حالی که حزب رادیکال مخالف این پیشنهاد بود و کمونیست‌ها هم زیاد مشتاق به این کار نبودند. بنابراین طرح مذکور در دوره ۱۹۷۳-۱۹۷۲ به دلیل احساسات قوی سوسیالیستی به پیش رفت.

مساله دیگر، اجرای تصمیمات ائتلاف اتحاد مردمی بود. رهبران حزب هنوز به طور انفرادی می‌توانستند با نظرات رئیس جمهور چه از طریق سخنرانی‌های عمومی و یا از طریق رسانه‌های حزب مانند ایستگاه های رادیویی یا روزنامه‌ها مخالفت کنند. اتحاد مردمی به عنوان یک ارگان و آلنده هم به عنوان رئیس جمهور، هیچ کدام قدرت اعمال تحریم و مهار اعضای سرکش را بجز از طریق روندهای داخلی احزاب قانونی که ائتلاف را تشکیل داده بودند، نداشتند. به علاوه محدودیت های عملکرد مستقل رئیس جمهوری چه بودند؟ آلنده به عنوان رئیس جمهور حرف آخر را می‌زد. او این اختیار را داشت که بدون تصویب احزاب اکثریت، اقدامی را انجام دهد و براساس حکم اعضای ائتلاف و با مشورت آنان عمل کند. به علاوه همچنان که بعدها نیز می‌بینیم در برهه‌های زمانی حساس، آلنده از اتخاذ یک تصمیم راهبردی باز می ماند، چرا که دو حزب عمده یعنی سوسیالیست ها و کمونیست ها هر کدام از جانب احزاب دیگر در درون ائتلاف اتحاد مردمی حمایت می شدند، بنابراین نمی‌توانستند به توافق اصولی در مورد یک تصمیم برسند. از این رو آلنده اغلب به عنوان ریاست پارلمانی ائتلاف اتحاد مردمی عمل می‌کرد نه به عنوان یک رئیس جمهور. تقسیم پست های سازمانی و دیوانسالاری در میان اعضا هم موجب ایجاد مشکلات جدید برای فرایند تصمیم سازی ائتلاف اتحاد مردمی گردید. احزاب سیاسی تشکیل دهنده ائتلاف اتحاد مردمی با هم به مجموعه توافقاتی در مورد تقسیم شغل های اجرایی در درون شاخه اجرایی [قوه مجریه] دست یافتند. به علاوه به منظور جلوگیری از گسترش مناطق نفوذ در سیستم دیوان سالاری،

---

[1] Carlos Altamirano

ائتلاف های گوناگون جبهه اتحاد مردمی در همه بخش های اجرائی دولت حضور می‌یافتند. برای مثال اگر وزیری از حزب سوسیالیست انتخاب می شد باید معاونش از حزب دیگری انتخاب می‌شد. در واقع این یک سیستم تقسیم قدرت عمودی بود. نکته برجسته در این توافق این بود که اگر یک حزب واحد نتواند یک بخش مهم - برای مثال بخش کشاورزی - را تسخیر کند، بعد از آن است که اجماع اتحاد مردمی به جای هر حزبی بر این حوزه چیره خواهد شد [۱۵]. هر حزب برای عملکرد حزب دیگر مکانیسم کنترل بود اما سیستم حزبی موجود که برای تقسیم عادلانه قدرت در بین احزاب ائتلاف اتحاد مردمی و جلوگیری از استیلای یک جانبه یکی از احزاب بر حوزه‌های مشخص تدوین شده بود به صورت شایسته عمل نکرد. در حقیقت به دلیل ظهور منافع حزبی منفرد به جای منافع ائتلاف، این ائتلاف تقسیم قدرت میان احزاب را شروع و متداول ساخته بود. نتیجه تقسیم مناسب و شغل ها در همه وزارتخانه ها و ارگان ها در میان شش حزب موجود در UP این بود که هر حزب سیاسی پست های اجرایی و مدیریتی خود را به دیدگاه های حزبی خود تخصیص می‌داد. این بدان معنا بود که در زمانهای مختلف مقامات سیاسی شمار زیادی از مناصب حزبی متفاوت در داخل یک ارگان یا وزارتخانه یا در روندهای عملکردی دولت UP به منظور توقف عملکردهای احزاب دیگر در همان ارگان یا وزارتخانه را به کار می‌گرفتند.

پیمان سیاسی UP همچنین یک سیستم سهمیه‌بندی خاص در زمینه تخصیص پست‌ای وزارتی را به شش حزب موجود با فرمول ثابت ۳:۳:۳:۲:۲:۱ ارائه داده بود. بر طبق این فرمول سه پست کابینه به سه حزب سیاسی بزرگتر یعنی احزاب سوسیالیست، کمونیست و رادیکال اختصاص داده می‌شد، دو پست به MAPU و سه پست باقی مانده دیگر بین API, PSD تقسیم می‌شد. این سیستم سهمیه‌ای مشکلاتی به بار می‌آورد. در وهله اول فرمولی تغییر ناپذیر بود که انعطاف رئیس جمهور آلنده را در مورد انتصاب پرسنل محدود می‌ساخت. سیستم سهمیه‌ای بایستی براساس مواجهه با تغییر، مانند زمانی که در یک حزب انشعاب ایجاد می شد یا آن حزب در حزب دیگری ادغام می‌شد، یا حزب جدیدی به UP می‌پیوست، (مانند پیوستن چپ مسیحی به حزب)، یا در مواقع تغییر فرصت‌های انتخاباتی شش حزب اصلی یا زمانی که برای مثال محبوبیت حزب رادیکال در میان رای دهندگان در دولت UP سریعاً کاهش می‌یافت، مورد بازبینی قرار می‌گرفت. به علاوه اتهامات کنگره‌ای یا اتهامات علیه اعضای کابینه خسارت فراوانی به

توازن این کابینه‌ها می‌زد[۱۶]. آلنده مرتباً مساله نیاز به پرسنل آموزش دیده و آگـاه را علیه خواسته‌هایی که توسط سیستم سهمیه‌ای به طرزی سیاسـی تخـصیص داده شـده بودند ارزیابی می‌کرد. این مشکلات درون ائتلافی از جملـه فقـدان مـدیریت بـا قـوانین تصمیم‌گیری، سیستم سهمیه‌ای و ناتوانی در سـازماندهی پرسـنل ائـتلاف، بارهـا روند تصمیم‌گیری مؤثر را دچار وقفه می‌ساختند. بعضی تصمیمات به تعویق انداخته می‌شدند و به دلیل تنوع آراء موجود در ائتلاف، پیغام های مناقشه برانگیزی علیـه خواسـته‌هـای بنیادی UP عرضه می‌شدند.

ایجاد یک بخش اشتراکی برای اقتصاد

اهداف APS

آلنده باوجود محدودیت های قدرت سیاسی‌اش منصبی را تصاحب کرده بـود کـه برای تعقیب برنامه‌اش، گذار به سوسیالیسم، ضروری بود. این امر جنجـالی‌تـرین عنـصر برنامه‌اش یعنی تولد بخش اشتراکی اقتصاد را با خود به همراه داشت. همچنان که قـبلاً هم ذکر شد، این طرح- که حاوی بخش زیربنایی طرح سال ۱۹۷۰ ائتلاف اتحاد مردمی برای شروع مسیر سوسیالیسم بود، نقطه تمرکز مخالفت با آلنده بود- در اصل سرنوشـت دولت آلنده با مساله APS همزاد بود. همچنان که بزرگتـرین روزنامـه وقـت هـم بیـان می‌دارد هر نوع آزمون حوادثی در شیلی از سال ۱۹۷۰ به بعد نشان می‌دهد کـه هـسته اصـلی منازعـه بـین دولـت و دشـمنانش در پیـدایش بخـش اشـتراکی APS نهفتـه است[۱۷].این مساله ارزش بحث کردن دارد. چارچوب بندی بخش اشتراکی اقتـصاد در شیلی به معنی بازسازی بخش های غیرکشاورزی اقتصاد به منظور تشکیل یـک اقتـصاد سه بخشی بود. در این اقتصاد سه بخشی که مرکب از تعهدات تجاری و صـنعتی بخـش اشتراکی یا APS، بخش ترکیبی [تعاونی]، APM و بخش خصوصی یا APP بـود. هـر سه بخش با همدیگر همزیـستی داشـتند. بخـشهای APS و APM بـا تاسـیس تعـداد اندکی شرکت، بخش بزرگی از سیستم اقتصادی را تسخیر کرده بودند. چنین موردی در شیلی هرگز سابقه نداشت. هر چند که قبـل از سـال ۱۹۷۰ یـک بخـش دولتـی وجـود داشت ولی با آن چیزی که UP در برنامه‌اش ارائه داده بود فرق داشت. در وهله اول اگر چه مشارکت دولت در اقتصاد از سال ۱۹۷۰ برجسته بود، اما دولت کنترل بسیار اندکی بر صنایع استراتژیک و انحصاری داشـت. در نـوامبر سـال ۱۹۷۰ در حـدود ۴۳ شـرکت

دولتی وجود داشتند که ۳۰ شعبه از آنها صنعتی بودند. تا سپتامبر سال ۱۹۷۳ دولت کنترل ۳۷۰ شرکت را به دست گرفت[۱۸]. به علاوه مشارکت سرمایه خارجی و نیز تمرکز سرمایه داخلی را می‌توان از مشخصات برجسته بخش صنعتی شیلی در این زمان برشمرد. برای مثال دارایی‌های خارجی قبل از سال ۱۹۷۰ در حدود ۵۹/۵ درصد کل سرمایه‌ی بخش صنعت را تشکیل می‌دادند همچنین در این سال ده شرکت بزرگ شیلیایی ۵۰ درصد سهام را در ۸۵ درصد از ۲۷۱ شرکت صنعتی موجود [در حدود ۲۳۰ شرکت] به خود اختصاص داده بودند[۱۹].

دوماً بخش دولتی قبل از سال ۱۹۷۰ مرکب از صنایعی بود که توسط دولت طی برنامه CORFO[1](همکاری برای ارتقای تولید) در فردای تصویب استراتژی توسعه داخلی در دهه ۱۹۳۰ تاسیس شده بودند. به عبارتی دیگر این شرکت های دولتی به منظور توسعه زیر بنایی بخش صنعتی در شیلی تاسیس شده بودند. با این حال هدف این نبود که این شرکت ها جایگزین ساختار اصلی اجتماعی یا اقتصادی کشور گردند. به عبارتی دیگر دخالت دولت در بخش اقتصاد قبل از سال ۱۹۷۰ به طور ویژه به منظور پیشبرد فرایند توسعه اقتصادی از طریق تشویق صنعتی شدن صورت می‌گرفت نه خاتمه دادن به سرمایه داری. در نتیجه صنایعی که به وسیله CORFO تاسیس شده بودند در بسیاری از موارد فروخته شده و به بخش خصوصی واگذار شدند. طرح UP اهداف متفاوتی داشت.این طرح به منظور توسعه بخش دولتی و تغییر اولویتها از طریق تشویق توسعه صنعتی به سوی یک هدف سیاسی که همانا تغییر روابط اقتصادی و نهایتاً تغییر روابط سیاسی از طریق گذار به سوسیالیسم بود که تدوین شده بود. در نتیجه یک دولت فعال در دست جناح چپ تلاش زیادی به منظور تشویق صنعتی شدن از طریق توسعه صنایع نوین از خود بروز نمی‌دهد درعوض درصدد تغییر روابط مالکیتی موجود در جامعه برمی‌آید. همچنین استراتژی اجتماعی کردن پیامدهای مهمی برای روابط بین کارفرما و کارگر به همراه داشت. به واسطه این طرح کارگران حق اظهار نظر در روند مدیریتی شرکت های صنعتی را به جای اینکه فقط کارگر صرف باشند کسب می‌کردند.

---

[1] Corporation to promote production

مساله APS همچنین مستقیماً به تفسیر UP از مفهوم توسعه اقتصادی مرتبط می‌شد. برای جناح چپ، توسعه اقتصادی به مساله کنترل سیاسی بر اقتصاد مرتبط می شد. بر طبق ایده این جناح هیچ توسعه اقتصادی در شیلی رخ نخواهد داد مگر اینکه شیلی بندهای وابستگی را پاره کند و بر منابع و شرکت های تولیدی خود کنترل پیدا کند. همچنان که سرگیو بیتار[1] هم خاطرنشان می‌سازد UP رویکرد اقتصاد جهانی را اتخاذ کرده بود[۲۰]. آنها معتقد بودند گذار انقلابی جامعه مبتنی بر تغییرات اساسی در روابط مالکیت و ابزار اصلی تولید همچون مزارع بزرگ و شرکت های مالی و صنعتی بزرگ می‌باشد. به همین دلیل بود که جناح چپ تمام انرژی خود را بر تغییر روابط مالکیتی متمرکز ساخته بود.

مشکلات تاسیس بخش اشتراکی اقتصاد

برخلاف مساله اصلاحات ارضی که برای آن قانون اصلاحات ارضی وجود داشت، در بخش صنعت، قانون از پیش تعیین شده‌ای وجود نداشت که دولت UP بتواند با استناد به آن بر صنایع بخش خصوصی چنگ بیندازد. در نتیجه این دولت در خلق یک APS با مشکلات متعددی مواجه شد. یکی از مهمترین و ابتدائی‌ترین مشکلات این بود که چه الگوهایی باید در این زمینه به کار گرفته شوند. در ابتدا، ائتلاف UP استراتژی‌هایی را ابداع کرد که منجر به غلبه بر مجلسی شد که در کنترل جناح مخالف بود. برای مثال UP باید به منظور خرید سهام مالکان بخش خصوصی مستقیماً با آنها وارد مذاکره می‌شد، بخش زیادی از سهام شرکتهای خصوصی را می‌خرید، یا از احکام اجرایی به منظور ایجاد کنترل اجرایی بر صنایع این بخش استفاده می‌کرد.

چالش دوم این بود که چه شرکت هایی باید اشتراکی می‌شدند. هر چند که طرح UP بخش های معینی از اقتصاد را برای امر اشتراکی کردن مشخص ساخته بود لیکن هیچ راه تفسیری را باز نگذاشته بود. برای مثال طرح مذکور خواستار اشتراکی کردن صنایع استراتژیک و انحصاری شده بود لیکن مشخص نکرده بود کدام یک از این صنایع باید اشتراکی شوند. به علاوه دولتی که در راس قدرت قرار داشت نیازمند تشکیل فهرست سریع و جامعی از شرکت هایی بود که مشمول APS می شدند. این امر به چند

---

[1] Sergio Bitar

دلیل لازم بود. زیرا بعضی از آنها که خصوصی بودند ترس از مصادره گسترده آنها وجود داشت. از طرفی ترس از بین رفتن جو مناسب سرمایه‌گذاری صنعتی هم وجود داشت.

سومین مشکل سرعت تصمیم‌گیری در روند طرح های اشتراکی کردن بود. این امر به میزان موفقیتی بستگی داشت که UP در جلب حمایت حزب دموکرات مسیحی کسب می‌کرد. و نهایتاً مشکل چهارم مربوط به تعیین نوع مشارکت کارگری بود که در این روند باید اعمال می‌شد. با توجه به موارد بالا عامل تمام مشکلات اجرایی مهم، بستر سیاسی بود که قرار بود اشتراکی کردن اقتصاد در آن چارچوب صورت گیرد. اگر اصلاحات ارضی طبقه مالکان زمین شیلی را عصبانی می‌کرد این امر چه تأثیری بر کنترل دولت بر صنایع بومی می‌گذاشت؟ واکنش صاحبان منافع و سرمایه‌گذاری‌های خارجی و بومی به این امر چه می‌بود؟

گرفتاری های سیاسی حزب اتحاد مردمی در راس قدرت

دلایل انتخاب سالوادور آلنده به عنوان رئیس جمهور دور از دسترس بودند. پیروزی آلنده نوید دهنده‌ی الگوی جدید تغییرات اجتماعی بود که بسترساز مسیر مسالمت‌آمیز و بدون خشونت گذار به سوسیالیسم بودند. اگر چه اغلب مارکسیست‌ها معتقدند که نهایتاً طبقات کارگر از طریق اعمال زور قدرت را تصاحب خواهد کرد لیکن جلوس آلنده بر کرسی ریاست جمهوری مسیر دیگری برای گذار به سوسیالیسم را که مسیری انتخاباتی بود و در آن آراء جای گلوله‌ها را می‌گرفتند به وجود آورد. حوادث در شیلی با توجه به حوادث در دیگر نقاط جهان بخصوص در اروپای غربی یعنی در جایی که چپ‌ها در فرانسه و ایتالیا درصدد فتح مناصب اجرایی بودند و نیز در ایالات متحده و در آمریکای لاتین که منطقه نفوذ ایالات متحده بود دنبال می‌شدند.

دیدگاه ایالات متحده

مساله مهمی که باید در نظر داشت بستر جهانی است که در آن آلنده در سال ۱۹۷۰ در شیلی به قدرت رسید. در فضای تنش زدایی بزرگ که به معنی کاهش تنش‌های جنگ سرد به رهبری پرزیدنت نیکسون و مشاور امنیت ملی‌اش هنری کیسینجر و وزیر خارجه او در سال ۱۹۷۳ بود آلنده به پیروزی رسید. در این زمان روابط ایالات متحده- شوروی بهبود یافته بود. شاید مساله مهمتر این بود که ایالات

متحده روزنه سیاسی به جانب جمهوری خلق چین گشود و این کشور را پس از ۲۰ سال دشمنی و قطع روابط و تجارت با ایالات متحده بالاخره تحت تاثیر اقدامات نیکسون به رسمیت شناخت. هر چند که منافع ایالات متحده در زمینه سیاست«سه گانه بزرگ» افزایش یافته بود و تنش این کشور با اتحاد جماهیر شوروی منطقاً در روند کمونیسم جهان سوم باید کاهش می‌یافت اما چنین اتفاقی نیفتاد. جنگ علیه کمونیسم به صورت خط مشی اصلی سیاست خارجی آمریکا باقی ماند. ایالات متحده هنوز در گرداب جنگ ویتنام بود که نیروهای این کشور را با چریکهای کمونیست بومی یک کشور درگیر ساخته بود. ایالات متحده از مفهوم دتانت (تنش‌زدایی)، برای فهم سیاست در جهان سوم بخصوص در آمریکای لاتین که هنوز در قطب‌بندی شرق- غرب دست و پا می‌زد سودی نبرد. انقلاب کوبا یازده ساله شده بود و ایالات متحده هنوز نگران اشاعه کمونیسم در آمریکای لاتین بود. در آینده اسناد از رده خارج شده ایالات متحده مربوط به این دوره، نگرانی عمیق و دستپاچگی دولت وقت این کشور در مورد کاسترو را نشان خواهد داد.

دهه ۱۹۷۰ همچنین اوج خوشبختی کمونیسم اروپایی در اروپای غربی بود. احزاب کمونیست با رد انقلاب مارکسیستی، پذیرش مسیر مسالمت‌آمیز نیل به سوسیالیسم و نیز با پذیرش قوانین و نقشهای پارلمانی در بازی، ایدئولوژی خود را تعدیل نمودند. احزاب کمونیست و سوسیالیست ائتلاف های خود در چندین کشور اروپائی را شکستند و شانس فزاینده‌ای برای ائتلافهای چپ برای ورود به قدرت در اروپای غربی به وجود آمد. در سال ۱۹۷۲، در فرانسه کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها برنامه‌ای عمومی را با توجه به انتخابات بعدی مجلس و انتخابات ریاست جمهوری ارائه دادند. در ایتالیا حزب کمونیست که به اندازه کافی برای به چالش کشیدن حزب دموکرات مسیحی رشد کرده بود برای قبول مصالحه تاریخی یعنی ورود به ائتلاف حکومتی، تحت فشار قرار گرفت. هر چند که بعضی از احزاب به این وقایع تن دادند لیکن ایالات متحده نگران ورود احزاب کمونیست به کابینه در ائتلاف ناتو[1] بود. در این شرایط آلنده فقط یک رئیس جمهور منتخب با روندی دموکراتیک در آمریکای لاتین نبود، او اولین رئیس جمهور مارکسیست منتخب در نیمکره غربی بود که چیزی را ارائه

[1] North Atlantic Treaty organization

داد که ایالات متحده آن را الگوی خطرناک حرکت به سوی تغییرات اجتماعی صلح‌آمیز می‌نامید که از منظر ایدئولوژیک این کشور غیرقابل تحمل بود. دولت ایالات متحده از ناتوانی خود در جلوگیری از انتخاب آلنده بسیار خشمگین بود. کسینجر در گزارشی به نیکسون بعد از انتخاب آلنده می‌نویسد مردم شیلی به اندازه کافی احمق بودند که آلنده را انتخاب کردند لیکن دلیلی وجود ندارد که ایالات متحده به آنان اجازه دهد با پیامدهای این انتخاب زندگی کنند. نیکسون در پاسخ به او از نفرت درونی خود از آلنده می‌نویسد، چرا که انتخاب آلنده سیاست‌هایش در شیلی را تحت‌الشعاع قرار داده است[۲۱]. به علاوه ظهور مارکسیسم در شیلی تحت هر عنوانی به منزله تهدیدی بزرگ برای منافع ایالات متحده تلقی می‌شد. در فصل بعد خواهیم دید که چگونه ایالات متحده برای دفاع از منافع اقتصادی و سیاسی خود با این پدیده مبارزه کرد.

این تنها دولت ایالات متحده نبود که حکومت آلنده را به عنوان دشمنی سنگدل تلقی می‌کرد، شرکت های چند ملیتی همچون ITT و بعدها شرکت های مس«آناکوندا»[۱] و«کنکوت»[۲] هم به این باور رسیدند که برنامه دولت آلنده برای گذار مسالمت‌آمیز و قانونی به سوسیالیسم تهدیدی جدی برای منافع‌شان و نیز منافع شیلی می‌باشد. طرح دولت UP در اجرای برنامه‌گذار به سوسیالیسم، برای منافع ملی شیلی هم تهدید قلمداد می‌شد چرا که مبتنی بر اشتراکی کردن صنایع انحصاری و استراتژیک بود و این عمل بر منافع تجارت کلان داخلی و سرمایه‌گذاری خارجی تأثیر وافر می‌گذاشت. شیلی در کنار بانک های خصوصی و دیگر شرکت های تجاری داخلی، صنعت نساجی و کاغذ، صنایع داخلی زیادی داشت. مخالفت طبقه تجار محلی با دخالت دولت برای حمایت از صنایع داخلی در مقابل رقابت خارجی این مساله را به ذهن متبادر می‌سازد که هر نوع تلاشی به منظور افزایش کنترل دولت بر اقتصاد با هدف اشتراکی کردن آن امری نادرست است. این تجار بزرگ از شروع دوره تصدی آلنده به دفاع از منافع خود پرداخته بودند، چرا که حکومت او را تهدید مستقیمی برای منافع و ادامه حیات خود می‌دانستند. بخش های طبقه متوسط جامعه شیلی در آغاز دوره ریاست جمهوری آلنده دچار شکاف و انشعاب شدند. عده‌ای از جناح چپ حمایت می‌کردند در حالی که عده‌ای دیگر به حزب دموکرات مسیحی یا حزب رادیکال که از جناح راست

---

[1] Anaconda
[2] Kennecott

بودند رای دادند. هر چند که طرح UP بر این نکته تأکید می‌کرد که استراتژی دولت منحصراً بر ضد افراد بسیار ثروتمندی است که بر شرکت های صنعتی، تجاری و کشاورزی چنگ انداخته‌اند و رئیس جمهور آلنده هم مدعی بود که دولتش به هیچ طریقی شغلهای کوچک و متوسط و طبقه متوسط را تهدید نخواهد کرد، لیکن کسب رضایت این گروه‌ها امری محال بود، بخصوص کارآفرینان کوچک نگران آن بودند که به جناح چپ اعتماد کنند.

نبرد سیاسی

خطوط نبرد در شیلی ترسیم شده بودند. سه سال بعد از شروع این مناقشات، نبرد سیاسی برای تسخیر طبقات متوسط و میانه‌رو سیاسی آغاز شد. برای نیروهای آلنده، بهترین نتیجه جلب حمایت نیروهای میانه‌رو برای تشکیل اکثریت بود و در صورت شکست در جلب حمایت آنان تداوم شکاف سیاسی سه بخشی میان احزاب برای نیروهای آلنده امری مطلوب بود چرا که توانایی و فرصت مذاکره احزاب سیاسی میانه‌رو پیرامون سیاست های حساس و مهم را برای این نیروها فراهم می‌کرد. احتمال سوم که قطب‌بندی اجتماعی بود ممکن بود که نیروهای اقلیت UP را در مقابل رقیبی سرسخت و قوی تنها بگذارند. در این مانور سیاسی مجموعه‌ای از موانع پیچیده توانایی آلنده را برای سروسامان دادن به وضعیت سیاسی موجود محدود ساخته بودند. این موانع از جمله محدودیت های قانونی اعمال قدرت بود که UP بر طبق آنها عمل می‌کرد. مشکلات درون حزبی UP و نیز ماهیت انقلابی بالقوه و درون طبقه‌ای طرحهایی که برای اجرای تدوین شده بودند در کنار دشمنی جناح راست و ایالات متحده همگی مسیر پیشرفت را برای آلنده صعب‌العبور و پر از مانع ساخته بودند[۲۲] .

یادداشت های فصل ۲

برنامه حزب اعتماد مردمی: یک گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم

۱. جناح راست حزب رادیکال بعد از بیرون انداخته شدن از درون ائتلاف در سال ۱۹۶۷، حزب رادیکال دموکراتیک یا PDR را تشکیل داد و سپس در یک ائتلاف به جناح راست پیوست.

۲. برای بحث مفصل‌تری در مورد پیکره‌بندی حزب اعتماد مردمی نک به:

Lois Hecht Oppenheim, “The Quest for unity on the Left: Allende’s chile and the Socialization of the Economy”, Ph.D. diss. (St. Louis, Mo: Washington University, 1980), chap 3.

۳. اطلاعات برآمده از حکومت شیلی در اثر زیر قابل مشاهده‌اند:

Direccion del registro electoral (Santiago: N.p., n.d.); also Cesar Caviedes, The politics of Chile: A sociogeographical Assesment (Boulder, Westview Press, 1979), p. 253

۴. در طول چند دهه گذشته در میان محققان و نخبگان سیاسی، شیلیایی و خارجی در مورد منافع تغییر نظام سیاسی به یک نظام پارلمانی یا شبه پارلمانی مباحثات زیادی صورت گرفته است. این مورد مانند مورد جمهوری پنجم فرانسه است که در آن یک رئیس جمهور قوی و یک نخست وزیر قوی با مسایل روزمره سروکار داشتند نظامی را تشکیل داده بودند که مرکب از نظام های پارلمانی و ریاست جمهوری بود. این عقیده به نظر می‌رسد در سال ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ از حمایت برخوردار بود، لیکن زمانی که دولت آیلوین در راس قدرت بود استقبال از این دیدگاه در میان شیلیایی‌ها رو به کاهش گذاشت. با این حال باید اهمیت فتح پست ریاست جمهوری توسط آلنده با ۳۶ درصد آراء را خاطرنشان ساخت.

5. Unidad Popular, Programa basica de la unidad Popular (Santiago: Up, 1970), p. 24.

۶. برای مثال نک به:

Stefan de vylder, Allende’s chile: The Political Economy of the Rise and Fall of the Unidad Popular (Cambridge: Cambridge University Press, 1976), chap. 6.

7. Unidad popular, Programa basica de la unidad popular, pp. 28-30

8. Ibid, p. 37.

9. Ibid, pp. 17-18

۱۰. برای مثال نک به:

Jack Spence, search for Justice: Neighbornhood Courts in Allende’s chile (Boulder: Westview Press, 1979).

۱۱. اسناد طبقه‌بندی شده‌ای که به خوبی سازماندهی شده‌اند و به خوبی از طریق وب سایت آرشیو امنیت ملی قابل دسترسی‌اند به خوبی بیانگر دیدگاه ایالات متحده در این زمان می‌باشند. برای مثال نک به:

Peter Kornbluh, “Chile and the United States: Declassified Documents Relating to the Military coup, September 11, 1973,” National Security Archive Electronic Briefing Book No. 8.

۱۲. بحث من در مورد قوانین زمامداری مبتنی بر متون برگرفته از توافقات میزگردی حزب اتحاد مردمی در سال ۱۹۷۰ می‌باشد که در اثر زیر قابل دسترسی‌اند:
Eduardo Labarca Goddard, Chile al rojo (Santiago: Ediciones de la Universidad Tecnica del Estado, 1971); and on my personal interview material from Labarca Godard.
13. Luis Corvalan, Camino de Victoria (Santiago: Sociedad Impresa Horizante, 1971), p. 345
۱۴. پایان‌نامه دکترای من شامل تحلیل این حزب حول منازعه درون ائتلافی می‌باشد که عمیقاً در مورد بنیادهای ایدئولوژیکی این مناقشات و نتایج و سیاست‌سازی حزب اتحاد مردمی بحث می‌کند. نک به:
Oppenheim, "The Quest for Unity on the Left".
۱۵. فرقه‌گرایی در داخل جناح چپ یک مسئله مداوم بود. آلنده در یک ملاقات با اعضای دیوانسالار این جناح به این مساله اشاره کرد . نک به:
Salvador Allende, "Critica a la administracion publica,". pp.211-30, in Allende, Allende: Su pensamiento politico (Santiago: Editorial Quimantu, 1972).
۱۶. نظام سیاسی شیلی اجازه اعلام جرم علیه وزرای کابینه و نیز رئیس جمهور را می‌داد. مجلس قانونگذاری، مجلس نمایندگان، حق ایجاد تغییرات علیه یک وزیر دولت را داشت. یکبار که این امر توسط مجلس نمایندگان تصویب شد، مجلس سنا سعی کرد که از طریق قانونی اقدام کند. در هردو مجلس کسب یک اکثریت برای اعلام جرم الزامی بود. زمینه‌های اعلام جرم علیه وزرا به قرار زیر بودند: در موارد وقوع خیانت، پیمان‌شکنی، سوء استفاده از بودجه عمومی، زیر پا گذاشتن و تخلف از قانون اساسی، تخلف از قوانین یا اجرا نکردن آنها و نیز به مخاطره انداختن امنیت و عزت ملی به صورت عمده برای اطلاعات بیشتر در این مورد نک به:
(1925 Political constitution of Chile, extract from Article 42).
17. Chile hay 2, no. 55 (1973), p. 16.
18.Juan Espinosa and Andrew Zimbalist, Ecomomic Democracy: Workers' participation in Chilean Industry, 1970-1973 (New York Academic Press, 1978), p. 30.
19. de Vylder, Allende's Chile, pp. 12-19.
۲۰. مراجعه کنید به:
Sergio Bitar, Chile: Experiment in Democracy (Philadelphia: Institute for the study of Human Issues, 1986).
۲۱. نک به:
the description of president Nixon in Nathaniel Davis, The Last two Years of Salvador Allende (Ithaca: Cornell university Press, 1985).
۲۲. نک به:
Manuel Antonio Garreton and Tomas Moulian, La Unidad popular y el conflicto politico en chile (Santiago: Ediciones Minga, 1983), in which they

analyze the attitude of the Right, particularly its clear perception that it had to defend its class interests against Allende.
The Last years of Allende (Ithaca: Cornell University Press, 1985).

فصل سوم

مروری بر سالهای زمامداری آلنده (۱۹۷۳-۱۹۷۰)، موضوعات اصلی و پویایی سیاسی

دوره شش ساله ریاست جمهوری سالوادور آلنده با شور و حرارت آغاز شد و سه سال بعد با مرگ و مصیبت پایان یافت. این فصل با تمرکز بر حوادث اصلی مناقشه دوره زمامداری آلنده درصدد بازخوانی حوادث و مناقشات سیاسی است که در طول دوره زمامداری دولت ائتلاف اتحاد مردمی رخ دادند. این مسایل حول مساله الگوی توسعه سوسیالیستی است که آلنده سعی داشت پیاده کند، بخصوص تاسیس بخش اشتراکی اقتصاد که نقطه اصلی مخالفت اپوزیسیون علیه دولت UP بود.

پویایی سیاسی سال های زمامداری آلنده را می‌توان به سه دوره یکساله تقسیم کرد. در طول یک سال اول ائتلاف مردمی از محبوبیت بالایی برخوردار بود. دولت با مخالفت سازماندهی شده‌ی کمتری مواجه بود و برنامه‌های تصویبی‌اش به خوبی پیش می‌رفت هر چند که در ابتدا UP یک اقلیت ۴۲ درصدی آرا را در مجلس کسب کرده بود. در سال دوم مخالفان تجمع یافته و مخالفتهای سیاسی برانگیخته شدند. در این سال تلاش های مصالحه هم به بن بست برخوردند. در سال سوم که منجر به براندازی حکومت قانونی شیلی گردید، جامعه به دو گروه رقیب و مخالف سرسخت تقسیم شد. سطح بالای تضاد و سیاسی شدن در جامعه آن روز شیلی به جای حل و فصل اختلافات در سازمان ها و نهادهای دولتی منجر به کشیده شدن منازعات به سطح خیابان ها شد. حتی قبل از آنکه آلنده به صدارت برسد علائم روشنی از آنچه که در حال وقوع بود مشاهده می‌شد. فاصله دو ماهه بین انتخابات ریاست جمهوری چهارم سپتامبر و شروع دوره ریاست جمهوری آلنده در سوم نوامبر همان سال خود یک دوره تنش بود. جو حاکم بر کشرر در آن دو ماه، جو ترس و عدم اطمینان بود که قتل ژنرال اشنایدر هم

بیش از پیش آن را تشدید کرده بود[۱]. این ادعا با فرار سرمایه‌ها و بانکها و کاهش سرمایه‌گذاری‌های خارجی کاملاً محکمتر می‌شود. دولت UP با حزب دموکرات مسیحی برای تضمین حمایت این حزب از آلنده در انتخابات ۲۴ اکتبر مجلس به سرعت وارد مذاکره شد. حزب دموکرات مسیحی هم در مقابل حمایت آلنده از این حزب و اعطای تضمینات قانونی از جانب او قول اعطای آرای پارلمانی خود را به او داد. وقتی که آلنده در سوم نوامبر سوگند ریاست جمهوری را ادا کرد، دریافت که با ملتی خشمگین روبه‌روست. او همچنین درصدد اجرای یک رویای شخصی دیرینه بود

سال اول

در طول یک سال اول حکومت UP حامیان این دولت بسیار ذوق زده بودند. مقامات UP بعد از چندین دهه مزه غنایم پیروزی در پیکارهای انتخاباتی را چشیده بودند. برعکس جناح راست سالی همراه با شوک و انسجام‌زدائی را پشت سر گذاشت. این جناح انتظار نداشت که انتخابات ریاست جمهوری را ببازد. از طرفی خرده گیری این جناح به واسطه سرپوش گذاشتن بر روی قتل ژنرال اشنایدر هم مسکوت ماند. جناح راست واقعاً در مورد نحوه‌ی مخالفت با آلنده دچار شبهه و شک بود. انتخابات شهرداری‌ها در آوریل سال ۱۹۷۱ نشان دهنده روح حاکم بر این دوره بود. UP در حدود ۴۹ درصد آرا را فقط ۵ ماه بعد از به قدرت رسیدن آلنده در این انتخابات کسب کرد [۲]. این برای UP امتیاز بسیار بزرگی بود چرا که در سپتامبر گذشته در انتخابات ریاست جمهوری جناح چپ فقط ۳۶ درصد آرا را کسب کرده بود. به نظر می‌رسد در آن ماههای اولیه، احساسات موافق UP روز به روز سدیدتر می‌شدند [۳] .

ملی‌سازی صنعت مس

دولت UP در طول سال اول زمامداری سعی داشت که امتیاز و حمایت جنبش عمومی را برای تصویب اقدامات حیاتی کسب کند. یکی از اولین اقدامات دولت UP اصلاح قانون اساسی به منظور ملی کردن معادن بزرگ مس در مالکیت ایالات متحده موسوم به«گران می نه ریا دل کوبره»[1] بود. آلنده بلافاصله بعد از جلوس بر کرسی

---

[1] Gran Mineria del cobre

ریاست جمهوری لایحه‌ای را در این زمینه به کنگره فرستاد. سهام شرکت «گران می نه ریا دل کوبره» شامل سه معدن بزرگ «الساوادور»[1] در صحرای شمالی، «ال تنینته»[2] در جنوب سانتیاگو و نیز«چوکیکاماتا»[3] به عنوان عمیق‌ترین معدن فعال جهان در آن زمان می‌شد. صاحب شرکت های «السالوادور» و«گران می نه ریا دل کوبره» شرکت آناکوندا[4] بود و«ال تینیته» و شرکت‌های تابعه آن تحت نظر شرکت «کنکوت» بودند. در یازدهم جولای ۱۹۷۱ کنگره به صورت مخفیانه لایحه آلنده را تصویب کرد. آلنده این روز را روز وقار ملی نامید. اصلاح قانون اساسی تبدیل به یکی از معدود اقدامات UP شد که ورود این حزب در سیستم قانونگزاری را میسر کرد. م صنعت مس موردی استثنایی بود و سوال این بود که چرا لایحه ملی سازی چنین ناشناس و آسان به تصویب رسید. از سال ۱۹۷۱ یک اجماع واقعی ملی در این مورد که مس به شیلی تعلق دارد وجود داشت. مس اصلی‌ترین منبع زیرزمینی شیلی بود. این محصول بالغ بر ۸۰ درصد تمام مبادلات صادراتی شیلی را تشکیل می‌داد. سه شرکت بزرگ معدنی آمریکا: چیکویکاماتا، ال سالوادور، و ال تنینته، به تنهایی بیش از نصف درآمد صادرات شیلی را به خود اختصاص می‌دادند[۴]. با شروع دوره تصدی رئیس جمهور سابق، ادواردو فری مونتالوا، (۱۹۷۰-۱۹۶۴)، دولت شیلی تلاش کرد منابع طبیعی این کشور را به کنترل خود درآورد. فری سعی کرد با خرید سهم اعظم شرکت های بزرگ صنعت مس شیلی را ملی کند. وقتی برنامه ملی کردن صنایع فری قطع شد، جانشین پیش‌بینی شده او، کاندیدای حزب دموکرات مسیحی در سال ۱۹۷۰ یعنی رادومیرو تومیک[5] راه او را ادامه داد. از سال ۱۹۷۱ جناح راست نتوانست هیچ دلیل منطقی علیه برنامه مصادره اموال بیابد. مهمترین مشکلی که پیش روی آلنده بود مساله جبران خسارت بود. آیا خسارت سهام شرکت های آمریکایی پرداخت می‌شد؟ و اگر آری چه قدر؟ اصلاحیه قانون اساسی اجازه جبران خسارت را در طول یک دوره ۳۰ ساله با سود کمتر از ۳ درصد بعد از محاسبه سهم بدهی شیلی داده بود[۵]. اما مجلس مساله تعیین خسارت به این شرکت ها را به بازرس کل و رئیس جمهور واگذار کرد تا براساس قیمت‌های مکتوب سال ۱۹۷۰ و نیز

---

[1] Elsalvardor
[2] El Teniente
[3] Chuquicamata
[4] Acaconada
[5] Radomiro Tomic

دارایی‌ها، مالیاتهای کسری، بدهی های و نرخ افزایش بهره این سال مقدار خسارت پرداختی را برآورد کنند. در نوامبر سال ۱۹۷۱ آلنده اعلام کرد براساس این محاسبات دولت شیلی به شرکت های آناکوندا و کنکوت هیچ بدهی پولی ندارد[۶]. البته به شرکتهای کوچکتر خسارت پرداخت شد. دولت ایالات متحده و شرکت های استخراج مس به شدت از اعلام این تصمیم خشمگین شدند.

اصلاحات ارضی

دولت درصدد پیشبرد اصلاحات ارضی بود. آلنده این کار را به وزیر کشاورزی خود ژاک کنکوک[1] که یک دموکرات مسیحی بود و در دولت قبلی تحت رهبری ادواردو فری مساله اصلاحات ارضی را به شدت دنبال کرده بود، واگذار کرد. طرح UP درصدد اجرای تمام و کمال قانون اصلاحات ارضی مصوبه سال ۱۹۶۷ بود. بر طبق این قانون تمام زمین های کشاورزی با مساحت بیش از ۸۰ هکتار یا ۲۰۰ جریب مشمول مصادره و تقسیم مجدد آن میان دهقانان می‌شدند[۷]. صاحبان زمین حق نگهداشت و استفاده از ۸۰ هکتار زمین را چه به صورت مکانیزه و چه به صورت سنتی داشتند. فرایند باز تقسیم زمین ها میان دهقانان به صورت اشتراکی به مثابه یک «اسنتامینتو» یا تعاونی دهقانی به مدت ۳ تا ۵ سال صورت می‌گرفت. بعد از این مدت دهقانان می‌توانستند تصمیم بگیرند مالکیت اشتراکی زمین را ادامه بدهند یا اینکه آن را تقسیم کرده و هر یک سهم خود را بردارند. قانون اصلاحات ارضی هیچ مالک زمینی را بدون پرداخت خسارت باقی نمی‌گذاشت. آنان به خاطر مصادره زمین هایشان خسارت دریافت می-کردند. درصد اندکی از قیمت زمین به صورت یکجا پرداخت می‌شد و بقیه آن در طول یک دوره‌ی ۲۵ تا ۳۰ ساله پرداخت می‌گردید. در دوره ریاست جمهوری فری در حدود ۱۵ درصد از زمین های کشاورزی شیلی مصادره شدند. فری قول اصلاحات بیشتر و اعطای زمین به یکصد هزار دهقان را داده بود. لیکن فقط ۲۰ هزار دهقان از برنامه او بهره‌مند شدند [۸]. آلنده قول داد فرایند تقسیم مجدد زمین ها را به صورت جدی و سریع ادامه دهد در حقیقت رکورد UP در این زمینه چشمگیر است. در طول شش ماهه اول حکومت UP، تقریباً ۱/۵ میلیون هکتار از زمین ها مصادره شد و این بیش از

---

[1] Jachques Choncac

نصف زمین هایی بود که فری در طول دوره صدارتش مصادره کرد [۹]. تا ژوئن سال ۱۹۷۲، در حدود ۴۶۹۰ مزرعه با مساحت ۹ میلیون هکتار مصادره شدند. در حالی که فری در دوره تصدی‌اش فقط توانست ۱۴۰۸ مزرعه را با ۳/۵ میلیون هکتار مساحت مصادره کند[۱۰]. تا پایان سال ۱۹۷۲ ائتلاف UP تمام زمین هایی را که مشمول قانون اصلاحات ارضی سال ۱۹۶۷ می‌شدند مصادره کرد. برخلاف موضع سرسختانه UP در مصادره زمین ها که از سال ۱۹۷۱ شروع شده بود، تصرف کنندگان زمین یا «توماس دوتیرینو» وجود داشتند. یکی از گروه های تحویل گیرنده زمین گروه فقرای«ماپوچه ایندینزی»[1](سرخپوستان ماپوچه)، بودند که از زمان فتح شیلی از زمین هایشان رانده شده بودند. آنها اغلب زمین هایی را تصاحب می‌کردند که کمتر از ۸۰ هکتار وسعت داشت. UP همچنین درصدد بود جایگزین‌هایی را برای طرح زمینداری «آسنتامینتو»[2](تعاونی دهقانی) حزب دموکرات مسیحی پیدا کند. یکی از دلایل این کار این بود که حزب می‌خواست کارگران فصلی با دستمزد موقت و کارگران با دستمزد روزانه روستاها را که حزب دموکرات مسیحی از قلم انداخته بود در برنامه اصلاحات ارضی وارد کند. هر چند که UP درصدد ابداع جایگزین‌هایی برای اشکال مختلف زمینداری بود لیکن این طرح در زمان کوتاهی که ائتلاف در راس قدرت بود خیلی موفق از آب در نیامد. اولین تلاش در این زمینه تاسیس«مرکز اصلاحات ارضی»[3](CERA) بود که یک واحد تولیدی در مقیاس بزرگ مرکب از شماری از مزارعی بود که قابلیت تخصصی شدن را داشتند. طرح دوم تاسیس«مراکز تولید»[4](CEPROS) بود که همانند مزارع دولتی عمل می‌کردند. به دلیل ناآگاهی دهقانان، نظام دیوان سالاری و کمبود زمان، طرح های CERFO و CERAS به خوبی عمل نکردند. فرایند ابداع جایگزین‌هایی برای«آسنتامینتو»(تعاونی‌های دهقانی) به دلیل انشعابات و اختلاف نظراتی که در درون خود UP بر سر این مساله صورت گرفت موفق از آب در نیامد. حزب سوسیالیست خواستار تاسیس«مراکز اصلاحات ارضی» (CERA) بود در حالی که حزب کمونیست طرفدار تاسیس مراکز تولید(CEPRO) بود [۱۱].

[1] Mapuche Indians
[2] Asentamiento
[3] Agrarian Reform center
[4] Production Centers

سیاست اقتصادی

ائتلاف اتحاد مردمی می‌خواست که در همه زمینه‌ها سریعاً پیش روی کند لیکن به علت فقدان اکثریت در کنگره از این کار باز می‌ماند. بنابراین استراتژی این ائتلاف براساس تحکیم پایه‌های عمومی ائتلاف به منظور نیل به یک اکثریت قاطع در مجلس قرار گرفت. استراتژی کلی UP بعد از اینها برگزاری انتخابات و نهایتاً رسیدن به اکثریتی قاطع برای گذار به سوسیالیسم بود [۱۲]. یکی از حوزه‌هایی که مد نظر این برنامه قرار گرفت ساختن سیاست نوین اقتصادی بود.

مقامات UP یک برنامه اقتصادی را برای سال اول تدبیر کردند که هدف آن جذب حمایت عامه با تشویق فعالیت اقتصادی از طریق باز تقسیم درآمدها به سوی بخش های فقیر جامعه بود. این برنامه در طول سال های دوم و سوم حکومت UP بازتاب های گسترده‌ای داشت بنابراین جا دارد که درباره آن بحث کنیم. آلنده، پدرو ویسکویک[1] را که یک عضو مستقل بود و بعدها سوسیالیست شد به سمت اولین وزیر اقتصاد خود منصوب کرد. اقتصاد شیلی در طول سال های آخر زمامداری فری دچار رکودی ملایم شده بود. وسکویک موقعیت خود را فرصتی برای دولت جدید می‌پنداشت. طرح او با افزایش دستمزد کارگران و حذف ظرفیت صنعتی ناکارآمد از چرخه اقتصاد، درصدد تشویق اقتصاد شیلی بود. به علاوه او قصد داشت قیمت کالاهای اساسی بخصوص مواد غذایی را آنچنان پایین نگهدارد که افراد طبقه کارگر بتوانند غذا و مایحتاج عمومی خود را به راحتی بخرند. و نهایتاً مکانیسم‌های تقسیم باید تضمین می‌کردند که مایحتاج طبقه کارگر در محلات مجاور قابل دستیابی‌اند. UP معتقد بود این سیاست اقتصادی منجر به تولید اقتصادی بیشتر با استخدام کارگران بیشتر و تولید کالاهای بیشتر و در دسترس قرار گرفتن این کالاها با قیمت های مناسب برای کارگران می‌شود. این ائتلاف امیدوار بود که چشم انداز اقتصادی بزرگتر منجر به ارتقای حمایت انتخاباتی از دولت و فراهم کننده حمایت عمومی مورد نیاز ائتلاف به منظور پیشبرد دیگر سیاست ها و جهت گیری‌های مجدد اقتصادی آن و نهایتاً گذار به سوسیالیسم گردد. به علاوه دولت پیش‌بینی می‌کرد صنایعی که به بخش اشتراکی اقتصاد وارد می‌شوند سودآوری داشته باشند. این منابع به تحقق برنامه‌های اجتماعی دولت در حوزه

---

[1] Pedro Vuskovic

بهداشت، مسکن و آموزش و پرورش کمک می‌کردند. طرح وسکویک در واقع یک ریسک بود. همچنین اگر به اندازه کافی کالا تولید نمی‌شد، این طرح به طرز چشمگیری موجب افزایش تورم می شد. به علاوه اگر صنایع اشتراکی سودآور نمی‌بودند دولت دچار کسری درآمد عمده‌ای می‌شد و این مشکلات در واقع در سالهای ۱۹۷۲ - ۱۹۷۳ ظهور یافته و موجب پیدایش معضلات بزرگ اقتصادی و سیاسی برای دولت UP شدند.

ائتلاف سازی‌های سیاسی

استراتژی UP معطوف به ایجاد اکثریت برای تحقق سوسیالیسم و نیز همکاری با دیگر نیروهای سیاسی در حداقل زمان به منظور اجرا و تصویب برنامه‌اش بود. تعدادی از شرایط مانع حزب اتحاد مردمی برای انجام هر یک از این اقدامات می‌شد. اولاً به این دلیل که انتخابات مجلس تا مارس سال ۱۹۷۳ مشخص نشده بود و احتمال فوری تغییر توازن قدرت در مجلس هم وجود نداشت. در نتیجه استراتژی آنها- ساختن یک اکثریت انتخاباتی با کسب سهم نمایندگی بیشتر در کنگره- برای تقریباً سه سال معوق ماند. این لیست انتخاباتی موجب خلق ائتلاف های سیاسی و حداقل مبادلات سیاسی لازم گردید. به علاوه انتخابات شهرداری‌ها که در آوریل سال ۱۹۷۱ برگزار شد، نوع جدیدی از پیکارهای انتخاباتی بودند که از طریق UP، حزب دموکرات مسیحی و حزب ملی درصدد برجسته ساختن تفاوت های سیاسی به منظور کسب آرا بودند. چنین فرایندی به آفرینش جو مناسب برای مذاکره و مصالحه کمک نمی‌کرد.

سوماً اینکه در ژوئن سال ۱۹۷۱، ادموندو پرز زوجوویک[1]، سیاستمدار مشهور حزب دموکرات توسط یک گروه دست چپی به قتل رسید. این حادثه اعتماد PDC ، حزب دموکرات مسیحی، به UP را بیش از پیش از بین برد و مصالحه این حزب را با ائتلاف اتحاد مردمی مشکل‌تر ساخت. به علاوه مقامات UP از ظهور یک قدرت اجرایی بعد از سالها در خارج از بدنه حزب بسیار شادمان بودند. اگر چه مقامات این دولت بسیار مایل بودند که با طرح های جامع توافق کنند لیکن هرگز فکر نمی‌کردند که هر نوع

[1] Edmondo Preze Zujovic

تقسیم قدرت یا توافق گسترده که روند اجرایی برنامه‌های این دولت را تسهیل می‌کرد دست نخورده باقی بماند.

در این میان کشمکش های درون حزبی و میان حزبی در داخل حزب اتحاد مردمی منجر شد که ائتلاف مذکور دچار انشعاب مجدد شده و توافق بین جناح چپ و میانه‌رو برای حل مشکل و نیل به اهداف مطرح شده سخت‌تر گردد. برای مثال در آگوست سال ۱۹۷۱ شماری از«تریسریستاها» حزب دموکرات مسیحی را ترک کرده و به عنوان جناح چپ این حزب به ائتلاف UP پیوستند. از رویکرد حزب دموکرات مسیحی انشعاب های بیش از پیش در درون این حزب، انگیزه‌های ائتلاف UP را زیر سوال برد. آیا UP واقعاً می‌خواست با حزب دموکرات مسیحی مذاکره کند یا فقط این حزب را به عنوان یکی از حامیان خود می‌خواست؟ به علاوه تعاریف چپ مسیحی باعث گردید حزب دموکرات مسیحی از اندیشه‌های مترقی بعضی از اعضا که به شدت دنبال مصالحه سیاسی با UP بودند محروم شود. این ساختاربندی چپ مسیحی، در داخل ائتلاف اتحاد مردمی هم واکنش‌هایی را به دنبال داشت.

اتحاد جنبش برای اقدام مردمی[1](MAPU) هم که مرکب از احزاب دموکرات مسیحی با آرای متفاوت بود وقتی که شماری از اعضای آن از جناح چپ جدا شده و به جناح چپ دموکرات مسیحی پیوستند به شدت تحت تأثیر این عمل قرار گرفت. انشعاب‌های دیگر احزاب هم کمابیش چنین روندی را طی کردند[۱۳]. در نتیجه تغییرات مذکور و تغییراتی که در ساختار احزاب سیاسی دیگر رخ داد آلنده نیاز به بازخوانی و تعدیل مجدد در نظام سهمیه‌بندی را حس کرد. در این زمان از او انتظار می‌رفت مانند یک داور میان انشعابات احزاب درگیر عمل کند. به طور کلی انشعابات احزاب، تشکیل یک ائتلاف حکومتی را مشکل ساخته و شانس ایجاد ائتلاف میان جناح چپگرا و جناح میانه‌رو را از بین می‌برد.

APS در سال اول

اختلافات سیاسی حول مسایل اساسی میان UP و دیگر نیروهای سیاسی و نیز در میان جناح چپ خیلی زود خود را نشان داد. در میان تمام مشکلات سیاسی که سر

---

[1] Movimiement de Accion popular

راه آلنده قرار گرفتند، برنامه دولت برای ایجاد یک بخش اشتراکی در اقتصاد از همه برنامه‌ها مشکل آفرین‌تر بود. به علاوه برای اپوزیسیون خارج از UP و حتی در داخل خود این ائتلاف، توافق کلی بر سر ایجاد این بخش وجود نداشت. برای مثال کدام صنایع باید مشمول این طرح می‌شدند؟ چگونه و با چه سرعتی فرایند اشتراکی کردن باید انجام می‌شد؟ میزان کنترل کارگران بر بخش اشتراکی چه مقدار خواهد بود؟ [۱۴]. این مسایل هر یک طرفداران مخصوص به خود را داشتند، هر چند که شماری از گزینه‌ها برای ایجاد یک APS در دسترس بود اما همه آنها پس زده شدند. یکی از استراتژی‌های محتمل، بهره‌گیری از مسیر قانونی به منظور اصلاح قانون اساسی برای ملی کردن صنایع بخصوص مانند مورد«لاگران مینریادل کوبره»[1] و یا به طور کلی تصویب اصلاح قانون اساسی بود. بعدها دولت معیارهایی را تدوین کرد که بر طبق آنها بتواند شرکت های تجاری و صنعتی را ملی کرده و روندهای این چنین را بتواند در آینده هم ادامه دهد. این روند شامل مقایسه غیرکشاورزی این قانون با قانون اصلاحات ارضی سال ۱۹۶۷ می‌شد که معیارها و الگوهای مصادره و باز تقسیم زمین های کشاورزی را مشخص کرده بود. از آنجا که UP از حمایت اکثریت در کنگره برخوردار نبود در نتیجه حداقل به حمایت بخشی از اپوزیسیون برای تصویب و اجرای اصلاح قانون اساسی نیاز داشت. این مساله خود مشکلات زیادی را به همراه آورد. زیرا که غیرممکن بود این حزب بتواند حمایت لازم برای تدوین اصلاحات قانونی اساسی به منظور ملی کردن صنایع مشخص داخلی و خارجی را که در کار صنعت مس بودند کسب کند. به علاوه تصویب اصلاحات قانونی به منظور اشتراکی کردن تک تک صنایع، هم زمانبر بود و هم نیاز به کار و انرژی فراوان داشت. به علاوه اجرای کامل طرح UP نیاز به حمایت و موافقت مجلس با حداقل یکصد طرح داشت. کسب مصوبه لازم برای تدوین قانون عمومی که معیارهای ملموس اشتراکی کردن صنایع و روند اجراء و تداوم این طرح را مشخص کند کاری بس دشوار بود.

در نوامبر سال ۱۹۷۰ آلنده سعی کرد حمایت UP از ایده تقدیم اصلاحیه قانون APS با این اندیشه که در صورت مخالفت مجلس به همه پرسی گذاشته شود را جلب کند لیکن او در جلب حمایت کمیته سیاسی ائتلاف مذکور برای انجام این کار بازماند،

---

[1] La Gran Mineria del cobre

زیرا این کمیته در زمینه طرح او به اجماع نرسید و تصمیم UP حول یک راه حل کوتاه مدت بود[۱۵]. او از فرستادن لایحه برای تصویب به مجلس تقریباً به مدت یکسال خودداری کرد. به علاوه طرح او حاوی اندازه و میزان APS نبود، با این حال UP به طور کامل راه قانونی تدوین و اجرای APS را مسدود نساخته بود و منتظر گشودن فرصت سیاسی مناسبی برای اجرای این طرح بود. در عوض دولت طیف وسیعی از انتخابها را ارائه داد. یکی از این ایده‌ها تاسیس«شرکت افزایش تولیدات» یا(CORFO) بود که از طریق آن یک آژانس دولتی توسعه صنعتی، بخش اعظمی از شرکت های عمومی را که UP معتقد بود باید در بخش دولتی قرار گیرند خریداری می‌کرد. یکی از این محدودیتها، امکان مقاومت سهامداران شرکت های تولید کاغذ (شرکت تولید کننده کاغذ و مقوا)[1] با اسم مستعار«پاپلرا» بود که پیکاری را برای جلوگیری از خرید سهامش توسط دولت بنیاد نهاد. مخالفان سیاسی از این بیم داشتند که کنترل دولت بر کاغذ روزنامه، آزادی مطبوعات را ریشه کن کرده و آزادی بیان را محدود سازد زیرا که شرکت«پاپلرا» عهده دار تولید و فروش کاغذ روزنامه و متولی چاپ کتاب بود. مخالفان با تبلیغات در روزنامه«ال مرکوریا» به سهامداران در مورد فروش سهام خود به دولت مرتباً هشدار می‌دادند و خواستار آن بودند که سهامداران شرکت«پاپلرا» با پیشنهاد UP برای خرید سهام مخالفت کنند. یکی از دلایل دیگری که از خرید سهام توسط دولت استقبال نشد قیمت پیشنهادی دولت بود. دولت به سهامداران برای خرید سهامشان پول نقد پرداخت می‌کرد.

استراتژی دیگر، خرید سهام سهامداران خصوصی بود. این استراتژی زمانی که صاحب شرکت یک نفر یا عده‌ی اندکی از افراد بود و یا خارجیان صاحب آن شرکت بودند مورد توجه قرار می‌گرفت. مذاکره مستقیم با سهامداران یک شرکت برای خرید سهام اغلب آسانتر از مصادره یا خرید سهام آن شرکت بود زیرا که سهامداران خصوصی از دست اندازی احتمالی دولت یا کارگران که اغلب تمایل زیادی برای به هم زدن یک جامعه مطلوب داشتند، می ترسیدند. این احتمال زمانی که کارگران آن شرکت یا واحد تجاری یا صنعتی در طول مذاکرات در حالت اعتصاب بودند و روند تجارت هم به خوبی پیش نمی‌رفت یا آن شرکت نیازمند سرمایه‌بیشتر برای بقا بود، زیادتر بود. در این موارد

---

[1] Paper and cardboard Manu Fracturing company

دولت برای دستیابی به چنین شرکت هایی با قیمت مناسب، مشکلات کمتری داشت. گزینه قانونی دیگری که مد نظر آلنده قرار گرفت مساله به رفراندوم گذاشتن APS بود. در میان تغییراتی که قانون اساسی شیلی در طول یکساله اول تصدی فری به خود دید، می‌توان به قانونی که به رئیس جمهور حق فراخوان عمومی یا همه پرسی در مورد مسایلی که قوه مجریه و مقننه در مورد آن توافق نداشتند را می‌داد، اشاره کرد. البته در صورتی که طرح APS به رفراندوم گذاشته می‌شد. ائتلاف UP نیازمند کسب ۵۰ درصد آرا بود. امری که به سختی تحقق می‌یافت و این ائتلاف از دست زدن به چنین ریسکی در سال ۱۹۷۱ ابا داشت.

هر یک از این طرحها مشکلات و معایب خاص خود را داشت. آنهایی که نیازمند همکاری قانونی [همکاری در عرصه قانونگزاری] بودند بعید به نظر می‌رسید که موفق شوند. طرح های دیگری همچون خرید سهام و باز خرید شرکت ها، زمان‌گیر و هزینه بردار بوده و زمانی که سهامداران با خرید سهام توسط UP مخالفت کردند، دستیابی به این طرحها مشکل تر گردید. هر چند که دولت از این راهکارها استفاده کرد لیکن درصدد یافتن گزینه های قانونی دیگر نیز برآمد و گزینه دیگری را یافت. یکی از مشاوران آلنده به نام «ادواردونووا»[1] استراتژی استفاده از قوانین قضایی فراموش شده را به منظور کنترل بهینه بر صنایع مهم تدوین کرد. این قوانین به دولت اجازه می‌داد که مداخله، دستیابی، و مصادره در صنعت شیلی را تحت شرایط مناسب به منظور حفظ تولیدات صنعتی در مقابل تولید یا گسترش مشکلاتی همچون خرابکاری، ایجاد بازار سیاه توسط مالکان یا منازعات طولانی کارگری اعمال دارد [۱۶]. این قوانین برآمده از قانون قضایی ۵۲۰ بود که در سال ۱۹۳۲ انتشار یافته بود و بعدها توسط قانون مصوبه سال ۱۹۶۲ تقویت شده بود[۱۷]. اولین شرکتی که رئیس جمهور آلنده حکم مصادره برای آن صادر کرد، کارخانه نساجی «بلاوستاتومه»[2] در نوامبر سال ۱۹۷۰ بود. دلیل دولت برای این کار این بود که خرابکاری مالک آن به کارخانه اجازه داده است که کمتر از ظرفیت خود تولید کرده و مشکلات عدیده‌ای ایجاد کند. دولت آلنده مایل بود از قوانین قضایی مذکور استفاده کرده و قانون اساسی را دور بزند تا بتواند بر شمار اندکی از صنایع بزرگ، استراتژیک و انحصاری چنگ بیندازد. با این حال دولت احساس می‌کرد

[1] Eduardo Novoa
[2] Bellavista Tome

برای مداخله و دستیابی به شرکت های صنعتی که با معیارهای بنیادی آن برای طرح APS مطابقت نمی‌کردند باید از زور استفاده کند. موارد بسیاری وجود داشتند که در آنها مالکان خصوصی سطح تولید را حفظ نمی‌کردند و بنابراین دولت مجبور به مداخله می‌شد.«لاویستاتومه» یکی از این شرکت ها بود. در بعضی از موارد دولت خشونت کارگری را تشویق می‌کرد لیکن در بعضی موارد دیگر قصد نداشت که شرکت های تجاری و صنعتی ویژه‌ای را تحت پوشش APS قرار دهد.

کارخانه نساجی«یارور»[1] مثال بارزی در این مورد است و اولین موردی است که در آن دولت مجبور شد از قوانین قضایی مذکور به دلیل توقف ممتد کارگران در خط تولید و آن هم به دلیل خرابکاری و رها سازی کارخانه توسط مالکان استفاده کند[۱۸]. استفاده از قوانین قضایی و مداخله در کار شرکتها برای دولت راحت‌تر از مصادره مستقیم آنها بود. هر چند که دولت بر طبق قوانین قضایی مصوبه سال ۱۹۶۶ حق مصادره هر نوع شرکت صنعتی یا تجاری و یا تعطیل کردن حتی به طور موقت را داشت، لیکن این امر گزینه‌ای بسیار پرهزینه بود. برحسب قانون باید دولت تمام خسارات وارده به مالک را می‌پرداخت [۱۹]. نکته مهمی که در مساله مداخله یا اقدامات درخواستی دولت در تصاحب شرکت ها باید مد نظر قرار می گرفت این بود که این اقدامات اشتراکی کردن قطعی صنعت را با خود به همراه نداشتند. حتی اگر کارگران، کارخانه خود را به عنوان بخشی از پروژه اشتراکی کردن می‌دیدند، این خود یک حالت بی‌تکلیفی بود چرا که قوانین تصرف و مداخله قانوناً مالکیت را به دولت منتقل نمی‌کردند. این قوانین سعی داشتند خود را با منازعات موقت و منازعات کارگری یا تدارک مشکلات درگیر سازند. به طور کلی از آنجا که دولت بر طرحها و کارخانه‌های صنعتی مهم دست می‌گذاشت ولی خود مالک آنها نبود، قوانین مداخله و تصرف شرکت‌ها دقیقاً منجر به خلق APS نشد.

در جدول ۳/۱ فهرست اسامی صنایعی که دولت تصاحب کرده بود ذکر شده‌اند. جدول ۳/۲ صنایعی را که مد نظر قوانین تصاحب و مداخله بودند نشان می‌دهد.

---

[1] Yarur

داده‌های هر دو جدول نشان دهنده رشد سریع شرکت های دولت- مالک و دولت- ناظر می‌باشند. زمانی که آلنده در ۱۹۷۳ به ریاست جمهوری رسید فقط ۴۳ شرکت صنعتی تحت مالکیت دولتی بودند، اما در نیمه ۱۹۷۳ تعداد این شرکتها به ۱۶۳ شرکت رسید. آمار شرکتهای تحت تاثیر قوانین مداخله و تصرف، شناور می‌باشد برای مثال در انتهای سال ۱۹۷۲ حدود ۳۰۰ شرکت در وضعیت بلاتکلیفی قرار داشتند.

جدول ۳/۱ صنایعی که مالکیت آنها در دست دولت بود(APS)

نوع مالکیت	نوامبر ۱۹۷۰	سپتامبر ۱۹۷۱	مارس ۱۹۷۲
APS بیش از ۹۹ درصد مالکیت دولتی	۴۳	۸۱	۱۱۷
APM بیش از ۵۰ درصد مالکیت دولتی	—	۳۶	۴۷
مجموع	۴۳	۱۱۷	۱۶۴

منبع: نیرا اکونومیا. شماره ۲، (ژانویه- آوریل ۱۹۷۲)، لوسیا لیزانا، آندریا نارسیس، (ساختار اقتصادی موزه)، لاکوناما شیلینا، (سانیتاگو موسه برنامه‌ریزی اقتصادی، ODEPLAN اشتراکی) ۱۹۷۳، شیلی، آرتور مک‌کنا، دسامبر ۱۹۷۲.

جدول ۳/۲، صنایع تحت تصرف یا مداخله ۱۹۷۲-۱۹۷۰

	تعداد	در فهرست ۹۰ تایی‌ها	تحت مذاکره برای الحاق به APS	بازگشت به APS	تحت مداخله و تصرف لیکن خارج از لیست ۹۰ تایی‌ها
مداخله ۱۹۷۱-۱۹۷۰	۱۲۸	۳۶	—	۲۶	۶۶
تصرف ۱۹۷۱-۱۹۷۰	۳۹	۱۶	۲	۱	۲۰
مجموع	۱۶۷	۵۲	۲	۲۷	۸۶
مداخله ۱۹۷۲-۱۹۷۱	۶۵	۱۷	—	۲۷	۲۱
تصرف ۱۹۷۲-۱۹۷۱	۸۶	۲۳	۵	۱۱	۴۷
مجموع ۱۹۷۲	۱۵۱	۴۰	۵	۳۸	۶۸
مجموع ۱۹۷۲-۱۹۷۱	۳۱۸	۹۲	۷	۶۵	۱۵۴

لیست ۹۰تایی‌ها، لیست ۹۰ شرکت صنعتی بزرگ است که دولت UP می‌خواست آنها را به APS محلق کند.

APP: بخش خصوصی بود.

منبع: آمار از جمله لاکونومیکا شیلینا، موسسه برنامه‌ریزی اقتصادی(ODEPLAN)، یونیورساد دو شیلی، ۱۹۷۳، صفحات(۹۷-۹۶) و (۱۲۴-۱۱۶)

شاید مهمتر از مشکلاتی که مساله تصرف و مداخله در صنایع به وجود آوردند مشکل اختلافات سیاسی بود. استفاده از احکام تصرف و مداخله خشم مخالفان سیاسی را برانگیخت. صرف نظر از این مساله که جناح راست به شدت مخالف هر نوع باز تقسیم منابع عمده و ثروت بود، آنها و حزب دموکرات مسیحی از تلاش UP برای چنگ انداختن بر دیگر نهادهای دولتی بخصوص بر مجلس بسیار خشمگین بودند. آنچه که بیش از همه اپوزیسیون سیاسی را زجر می‌داد این بود که یک دولت انقلابی از قدرت‌های قانونی یک قوه مجریه قوی به منظور ایجاد تغییرات اساسی در توزیع ثروت در شیلی استفاده می‌کرد. ریاست جمهوری شیلی حتی با وجود تمام محدودیت های قانونی در حوزه قدرتش یک مقام بسیار نافذ و قدرتمند بود. با این حال حزب دموکرات مسیحی به کمک اصلاحات قانون اساسی صورت گرفته در اواخر دهه ۱۹۶۰ توانست با تکیه بر این باور که تنها حزبی است که لیاقت فتح قدرتهای موجود در دست ریاست جمهور را پس از انتخابات سال ۱۹۷۰ دارد جایگاه خود را مستحکم سازد. تنها امید جناح مخالف انعطاف ناپذیر و خشمگین، اجبار قوه مجریه برای معامله با قوه مقننه بود یعنی جایی که اکثریت آرا را داشت. با فرستادن طرح UP به مجلس، جناح مخالف باید قادر می‌بود اقدامات بیشتری را که به دستور کادر اجرایی انجام می‌گرفتند متوقف کند یا بی اثر سازد. همچنین مخالفان توانستند دولت را به اعلام همه پرسی عمومی مجبور کنند.

رشد مناقشات سیاسی در طول سال اول

از اواخر سال اول ریاست جمهوری آلنده، مناقشات سیاسی مابین UP و مخالفان سیاسی و نیز در داخل خود این ائتلاف، خود را نمایان ساختند. این مناقشات در طول ۳ سال باقی مانده ریاست جمهوری آلنده بیش از پیش از تشدید شدند.

مناقشات درون ائتلافی

به دلیل اختلافات سیاسی عمیقی که در درون ائتلاف UP در طول زمامداری آن وجود داشت اختلافات عمیق موجب ایجاد انشعابات عمیق سیاسی در داخل حزب و نیز به خطر افتادن آینده حوزه‌های سیاسی دیگر گردید. به طوری که در سال ۱۹۷۱ ائتلاف به دو حزب میانه‌رو و رادیکال تقسیم شد. شاخه میانه‌رو مرکب از حزب رادیکال، جناح

آلنده‌ای حزب سوسیالیست و حزب کمونیست بود که بعد از مارس سال ۱۹۷۳ یکی از دو انشعاب MAPU به نام ماپوگازماری[1] هم به آن پیوست. من این شاخه را میانه‌رو می‌نامم زیرا اعضای آن معتقد بودند باید به قانون وفادار بمانند زیرا این روش، مسیری الزامی برای نیل به برنامه UP بود. آنها معتقد به مذاکره با مخالفان سیاسی و ساختن اکثریت انتخاباتی برای گذار به سوسیالیسم بودند. جناح میانه‌رو معتقد به سازش سیاسی با مخالفان به ویژه با PDC به عنوان گزینه‌ای در دسترس بود. به علاوه میانه‌روها به ویژه حزب کمونیست معتقد بودند تغییر اجتماعی باید پروسه‌ای کنترلی و مدیریت شده باشد و توسط مقامات حزبی و دولتی کنترل گردد. به علاوه استراتژی جناح میانه‌رو رعایت محدودیت‌های قانون اساسی در کنار تلاش برای تشکیل ائتلاف انتخاباتی برای گذار به سوسیالیسم بود که از نظر آنان به معنی کسب اکثریت انتخاباتی یا هم‌تراز آن، در کنار تحکیم حزب بود.

جناح رادیکال معتقد بود باید سریعاً طرح UP را به اجرا گذاشت و آن را به هر قیمت ممکن به پیش برد. رادیکال ها به ائتلاف طبقات متوسط برای ایجاد تغییر اجتماعی بدگمان بودند. در عوض آنان به بسیج عمومی توده‌ها برای تسریع تغییر انقلابی معتقد بودند. برای آنان یک اکثریت برای گذار به سوسیالیسم لزوماً به معنی یک اکثریت انتخاباتی نبود، در عوض به بسیج طبقات بنیادی و توده‌های زیرین برای ایجاد تغییر از پایین معتقد بودند. رادیکالها اعتقاد داشتند اگر چنین اتفاقی بیفتد طبقات متوسط به شدت از آن حمایت خواهند کرد. رادیکالها مرکب از بخش اعظمی از حزب سوسیالیست تحت تاثیر استراتژی انتخاباتی دبیرکل جدید آن کارلوس آلتامیرانو، چپ مسیحی و جناح باقی مانده MAPU موسوم به ماپوگاراتون[2] بودند. دو جناح مذکور در مورد ایجاد APS [بخش اشتراکی اقتصاد] اختلاف نظر داشتند. آنها به مدت یکسال نتوانستند به اجماع لازم در مورد اینکه کدام شرکت ها و صنایع باید شامل APS گردند برسند. به دلیل همین اختلافات درون ائتلافی بود که UP از معرفی لایحه جامع APS به مجلس تا سال ۱۹۷۱ و تقریباً یکسال پس از به قدرت رسیدن آلنده بازماند. لایحه مذکور فهرست ۱۵۰ موردی صنایع را- که در ماه بعد به ۹۱ مورد رسید- برای انتقال به بخش اشتراکی مشخص ساخت و بعضی صنایع مشخصی را که کمتر از ۱۴ میلیون

[1] Gazmuri
[2] Mapu- Garreton

اسکادو، [واحد پول رایج آن زمان] دارایی داشتند و شامل ۳۰ هزار شرکت خصوصی در کشور می‌شدند را از فرایند اشتراکی شدن معاف کرد. معهذا زمان به ضرر دولت سپری می‌شد. یک سال تاخیر در اعلام لایحه APS و فهرست دست چین شده شرکت های مورد نظر برای اشتراکی کردن در کنار خرید سهام شرکت ها و نیز استفاده از احکام قضایی دولتی در تصرف و مداخله در این شرکتها جو بی‌اعتمادی را در میان تجار به وجود آورد. سرمایه‌گذاری کاهش یافت زیرا تجار سرمایه‌های خود را از ترس اینکه مبادا ماه آینده توسط دولت مصادره شود در شرکت ها سرمایه‌گذاری نمی‌کردند. یکی دیگر از پیامدهای تاخیر در ارائه لایحه UP به دلیل اختلافات درون ائتلافی، این بود که این تردید به گروههای مخالفان فرصت بسیج و تجهیز شدن می داد.

راهکارهای مخالفان

از اواخر سال اول زمامداری ائتلاف اتحاد مردمی، نیروهای مخالف شروع به دسته‌بندی مجدد و تشکیل جبهه قوی‌تری علیه سیاست های این ائتلاف کردند به طوری که ائتلاف مذکور با فقدان تحرک و نیروی لازم برای پیشبرد اهدافش مواجه شد. برای این امر چندین دلیل وجود داشت در وهله اول حزب دموکرات مسیحی احساس کرد که بیشتر تحت تسلط رئیس جمهور پیشین ادواردو فری است تا رادومیرو تومیک مترقی. به علاوه فقدان بعضی ترسرستاها[1] در درون حزب دموکرات مسیحی به این معنی بود که فشار کمتری از جانب این حزب برای همکاری با UP وارد می‌شد. با آغاز سال ۱۹۷۱، حزب دموکرات مسیحی همکاری‌های خود را با UP کمتر کرد.

دوماً جناح راست پس از شوک انتخاباتی خود را جمع و جورتر کرد. این جناح با مشاهده اینکه UP در مورد باز توزیع ثروت و اجرای برنامه‌اش جدی است، برای انجام اقدامات عملی مصمم‌تر شد. نه تنها حزب ملی تبدیل به یک اپوزیسیون برای جناح راست گردید بلکه گروه پارلمانی جناح راست موسوم به« میهن و آزادی» اقداماتش را آشکار ساخت. این سازمان از جوانان جناح راستی از جمله بعضی از فرزندان چهره‌های سابق حزب ملی تشکیل شده بود. این جناح که در جلوگیری از دستیابی آلنده به قدرت ناکام مانده بود اکنون سعی داشت او را از قدرت به پایین بکشد. در اولین ماه بعد از

---

[1] Tercerestas

انتخاب آلنده، اعضای حزب شروع به جذب نیروهای جدید و اجتماع در خیابان ها کردند. بعد از آن بود که سازمان مذکور زیرزمینی شد. بعد از این مرحله بود که حزب «میهن و آزادی» نماد خود را که شامل یک صلیب میان یک صلیب شکسته نازی و یک عنکبوت بود با الهام از فاشیست های اروپایی بیرون داد. در پایان سال ۱۹۷۱ جو حاکم، ترکیبی بود از فضای مواجهه و مخالفت رو به رشد و قابل رویت علیه سیاست های UP. در سطح سازمانی هم تلاش هایی برای به دادگاه کشیدن وزرای دولت UP صورت گرفتند. اولین مورد در سپتامبر سال ۱۹۷۱ زمانی رخ داد که حزب ملی اتهامی را علیه وزیر اقتصاد پدرو وسکوویک در مجلس نمایندگان وارد کرد این جریان به دلیل استفاده UP از قوانین قضایی مداخله و تصرف و احکام تقویتی بود[۲۰]. هر چند که اتهام مورد نظر رد شد لیکن موارد دیگر موفق از کار در آمده و تداوم یافتند.

در اکتبر سال ۱۹۷۱ حزب دموکرات مسیحی به کمک حزب ملی لایحه اختصاصی خود در مورد APS را در زمانی که UP هم لایحه اختصاصی خود را در مجلس نمایندگان[1] ارائه می‌داد به سنا تقدیم کرد. جای تعجب نداشت که دو نسخه مذکور تفاوت های فاحشی داشتند. لایحه حزب دموکرات مسیحی که به دلیل دو حامی پارلمانی آن به لایحه همیلتون- فونتیالبا، موسوم شده بود دولت را ملزم می‌ساخت که تمام شرکت‌های خصوصی را که بعد از ۱۴ اکتبر سال ۱۹۷۱ ملی اعلام کرده بود به صاحبان آن برگرداند. مگر اینکه این کنترل و تصرف از طریق فرایندی قانونی صورت گرفته باشد. بر طبق این لایحه هر شرکتی که دولت خواهان اشتراکی کردن آن و الحاق به APS بود باید پس از تصویب مراحل قانونی و تصویب قانون به تصرف درمی آمد. به علاوه لایحه، بخش چهارمی به نام شرکتهای کارگری را در اقتصاد ایجاد می‌کرد[۲۱]. هدف لایحه پیشنهادی جناح مخالف بسیار واضح بود: ممانعت از اقدام آلنده برای ملی کردن شرکتهای خصوصی بدون تصویب واضح مجلس. هر چه زمان می‌گذشت و تعداد شرکتهای به تصرف درآمده توسط UP افزایش می‌یافت. ظرفیت لایحه پیشنهادی جناح مخالف بیشتر و بیشتر می‌شد. اگر لایحه پیشنهادی جناح مخالف به صورت قانون در می‌آمد نه تنها فرایند اشتراکی کردن واقعاً متوقف می‌شد بلکه به جایگاه اولش برمی‌گشت.

---

[1] Chamber of Deputies

در اواخر سال ۱۹۷۱، UP با انتخابی حساس مواجه شد. یا بایستی به کمک مجلس یک لایحه قابل قبول APS را از تصویب می‌گذراند یا این لایحه را به همه پرسی عمومی می‌گذاشت. لیکن ائتلاف UP هیچ کدام را اجرا نکرد. در عوض انتخاب سریع هر یک از این گزینه‌ها به منزله تکیه مستمر برمکانیسم‌های اجرایی موجود و درگیر شدن تدریجی در یک بحران سیاسی بورژوایی بود. در اصل این به معنی به تعویق انداختن یک تصمیم و یک استراتژی اجماع اقلیتی بود که ریشه‌های آن در اختلافات درون حزبی UP درباره راهکارهایی بود که هیچ کس از آن راضی نبود. در سطح توده‌ای هم اعتراضات روبه رشد و فزاینده عمومی علیه UP شکل گرفتند. یکی از مهمترین حوادث برجسته‌ای که رخ داد زمانی بود که زنان مخالف اولین همایش قابلمه‌ها و دیگ‌های خالی را سازماندهی کردند. زنان مرفه که اغلب با دخترانشان بودند در پایین شهر سانتیاگو علیه سیاستهای اقتصادی UP تجمع کردند و از کمبود مواد غذایی شکایت کردند. هر چند که آنها واقعاً بحران غذایی نداشتند اما سیاست دولت در مورد افزایش حقوق کارگران در کنار تلاش‌های آن به منظور تضمین اینکه انبارهای فروشگاه‌ها در مناطق مجاور پر از مواد غذایی خواهد شد، موجب کاهش عرضه مواد غذایی در مناطق مرفه گردید. آنچه در مورد گردهمایی زنان برجسته بود این بود که این گردهمایی اولین بسیج عمومی بر علیه دولت آلنده بود. این گردهمایی نقطه شروع مبارزات علیه اقدامات آلنده بود که به صورت مشخصه بارز سال های دوم و سوم حکومت در آمده بودند. نکته حائز اهمیت دیگر این است که این اعتراض به وسیله زنان سازماندهی شده بود. آنها با رفتن به خیابان‌ها و اعتراض علیه سیاست های دولت آلنده نقش مهمی در تسریع مخالفت سیاسی علیه دولت UP ایفا کردند. این کار آنان در کنار نقش سنتی شان به عنوان مادر و کدبانوی خانه صورت گرفت.

ارزیابی سال اول

دولت آلنده در طول سال اول حکومت شکست‌ها و موفقیت‌های مهمی را به دست آورد. دولت UP قادر بود بخش هایی از برنامه خود را پیش ببرد و محبوبیت مردمی خود در نظرسنجی‌ها را همچنان که در انتخابات شهرداری‌های آوریل ثابت شد، ارتقا دهد. این دولت صنعت مس را ملی اعلام کرد و سریعاً قانون اصلاحات ارضی سال ۱۹۶۷ را اجرا کرد. از بعد منفی هم بعضی پیامدهای مخالفت با برنامه اقتصادی سال

اول این دولت کم کم خود را نشان دادند. همچنین به درستی مشخص نبود کـه دولـت چه قدر توانایی اجرای دیگر بخش های برنامه خود بخصوص حالا کـه رضـایت ناشـی از پیروزی هم تقلیل یافته بود، را دارد. مخالفان سیاسی در هر دو بخش توده‌ای و صـنعتی بسیج شده بودند. به علاوه رویکرد PDC در مورد برنامه UP بیش از پیش مخالفت آمیز شده بود. شاید نکته اساسی این است که UP در آستانه دسـت و پنجـه نـرم کـردن بـا پیامدهای تضاد غیرقابل انکاری بود که از مـوقعیتش ناشـی شـده بـود. انجـام تغییـرات انقلابی گزینه انتخابی دولت بود اما مجبور بود که این روند را در چارچوب هـای قـانونی سیستم سیاسی به انجام برساند کـه بـا محـدودیت هـای قـدرت سیاسـی همـراه بـود. مشکلاتی که این تضاد به وجود آورد در سال دوم افزایش زیادی یافتند.

ارزیابی سال دوم

بسیج توده‌ای زنان در همایش دیگ‌ها و قابلمه‌های خالی نمایـانگر پایـان مرحلـه اول حکومتداری UP و نیز آغاز مرحله دوم بود که از نظر سیاسی سخت‌تر از مرحله اول می‌نمود. مشخصه بارز مرحله دوم افزایش مخالفت به منظور متوقف ساختن برنامه‌هـای UP بود که در آخر سال با اعتصاب کامیون‌داران و تجـار بـه اوج خـود رسـید. بـه ایـن ترتیب بود که اختلافات سیاسی درون حزبی UP هـم اوج گرفـت. پیامـد آن سـخت‌تـر شدن موضع‌گیری‌های سیاسی بخصوص در مورد مـساله اشـتراکی کـردن اقتـصاد بـود. میانه‌روها در درون ائتلاف خواستار مصالحه با PDC در مورد مقوله حیاتی APS بودنـد در نتیجه تلاش های فراوانی از جانب حزب دموکرات مسیحی و ائـتلاف اتحـاد مردمـی، (UP- PDC)، برای دسـتیابی بـه راه‌حلـی مـذاکراتی صـورت گرفـت. در همـان زمـان مناقشات رادیکال مفهوم قدرت مردمی و اقدامات عامه برای پیـشبرد نهـضت انقـلاب را شکوهمندتر و برجسته‌تر ساخت. در طول سال ۱۹۷۲ وضعیت اقتصادی وخـیم‌تـر شـد. تولید داخلی قادر به تامین تقاضای داخلی نبود و کشور هم نمی‌توانست تمام مواد مورد نیازش را از خارج وارد کند. صنایع تحت مالکیت دولت سودآوری نداشـتند زیـرا دولـت برای بسیاری از محصولات تولیدی آنها قیمت ها را در سطح پایین نگهداشته بود. فقدان ارز خارجی برای وارد کردن کالاها یکی از پیامـدهای عمـده تـصمیم دولـت UP در بـه تاخیر انداختن باز پرداخت وامها و اعتبارات خارجی به استثنای کمک های نظامی بـود. هر چند که سیاست دیپلماتیک ایالات متحده در مورد شـیلی رسـمی و در عـین حـال

سرد بود، لیکن دولت نیکسون برنامه مخفی قطع کمک های ایالات متحده و اعتبارات و وام های خارجی به شیلی را پیشنهاد کرد. پیامد این برنامه تبدیل اقتصاد شیلی به یک فاجعه بود. بدون ارز خارجی و با درخواست عرضه داخلی پیشاپیش تورم افزایش می‌یافت. دولت آلنده هم با چاپ وسیع پول و افزایش نقدینگی اوضاع را بیش از پیش بدتر کرد. مواد غذایی و کالاهای اساسی به سرعت نایاب شدند. در پاسخ مردم هم شروع به انبار این کالاها کردند. نتیجه آن وخیم‌تر شدن وضعیت عرضه بود. در پایان سال، رکود قیمتهای مواد غذایی و کالاهای اساسی امری فراگیر شده بود. ایالات متحده امیدوار بود این سیاست منجر به بی ثباتی اقتصاد شیلی و نهایتاً بی ثباتی دولت آلنده گردد. با گذشت سال و شکست تلاشها و مصالحه سیاسی، وضعیت سیاسی در همه سطوح از جمله در درون نهادهای دولت، میان احزاب جناح راست و چپ نیز در سطح عمومی قطبی شد. پیامد این قطبی‌شدن در میان احزاب و نهادهای سیاسی و نیروهای اجتماعی، فروریختن سیستم سه حزبی کشور بود. جناح میانه‌رو سیاسی از صحنه کناره‌گیری کرد و به جای آن دو حزب سیاسی رقیب وارد صحنه شدند.

قطبی شدن سیاسی در سطح نهادی

در طول سال ۱۹۷۱، منازعه سیاسی عمدتاً محدود به نهادهای دولتی شده بود برای مثال قوه مقننه در مقابل بخش های قوه مجریه قرار گرفته بود. در طول سال ۱۹۷۲ دامنه سیاسی این منازعه از عرصه سازمان های دولتی به صحنه خیابان ها کشیده شد. در کنار این، منازعه در سطح سازمانی هم همچنان ادامه داشت. به منظور حل بن بست سیاسی در مورد مساله APS قبل از آنکه گسست مشهودی ما بین نیروهای اتحاد مردمی و نیز قبل از آنکه مخالفت سیاسی مشخصی درون این حزب به وجود آید، تلاشهای ناموفقی برای حل آن صورت گرفت.

مذاکرات APS

اولین تلاش ها برای حل بحران APS در اوایل سال ۱۹۷۲ صورت گرفت. در ۱۹ فوریه مجلس شیلی لایحه همیلتون فونتیالبا را که مورد حمایت PDC بود و چارچوب و دامنه یک بخش اشتراکی شده اقتصاد را محدود و تنظیم می‌کرد از تصویب گذراند. این لایحه برای امضا و تبدیل شدن به قانون یا وتو شدن به رئیس جمهور آلنده تقدیم شد.

در ماه مارس مذاکرات UP- PDC، به منظور پایان دادن به مواجه مابین قـوه مجریـه و قوه مقننه آغاز گردید. وزیر دادگستری مانویل سان هوزه[1] از حزب چپ رادیکال،(PIR)، که مسئول مذاکرات بود با یک کمیسیون دموکرات مسیحی ملاقات کرد. رهبران حـزب چپ رادیکال با این باور که[دو طرفه منازعات] به توافق رسیده‌انـد، وقتـی کـه در یـک جلسه اجرایی حزب اتحاد مردمی دیدند که آلنده به دلیل مخالفت حـزب سوسیالیـست تصمیم ندارد مصالحه را تصویب و امضا کند شوکه شدند. در نتیجه حزب چپ رادیکـال از حزب اتحاد مردمی جدا شده و به جناح مخالف پیوست. سهم حزب اتحـاد مردمـی از نمایندگی مجلس به طور خطرناکی به مرز ۳۷ درصد کاهش یافت[۲۲]. بعد از شکست مذاکرات، آلنده بخشی از لایحه حزب دموکرات مسیحی را وتو کرده و آن را به مجلـس باز گرداند.

حزب اتحاد مردمی به رغـم نـاتوانی‌اش در حـل منازعـه‌اش بـا حـزب دمـوکرات مسیحی در ماه مارس، باز هم درصدد مصالحه سیاسی بود. دومـین دور مـذاکرات بـین حزب اتحاد مردمی و حزب دموکرات مسیحی در ماه های ژوئن و جولای صورت گرفت. این دوره زمانی بود که رئیس جمهور آلنده از حزب دموکرات مسیحی دعـوت کـرد کـه وارد مذاکرات مستقیم با دولت شود. گفتگوها شامل مذاکرات رسمی بین یک حـزب یـا یک ائتلاف دیگر بود. هدف از مذاکرات نیل به سازش و حل اختلافات بر سر متن APS که به طور ناتمام توسط آلنده وتو شده بود و نیز نسخه اصلی آن از جانب مجلـس بـود. وزیر دادگستری، جورج تاپیا والدز[2]، یکی از اعضای حزب رادیکال، نماینده حـزب اتحـاد مردمی بود و رنان فونتیالبا[3] رئیس حزب دموکرات مسیحی و یکی از تهیه‌کنندگان متن مورد مناقشه، نماینده حزب دموکرات مسیحی بود. به عقیده من این مـذاکرات آخـرین شانس واقعی برای تحقق یک راه حل سیاسی در مورد بحران رو بـه رشـد موجـود بـود. کمیسیون های حزب دموکرات مسیحی و حزب اتحاد عمومی که به آنها مهلـت پـانزده روزه برای اتمام کارشان داده شده بود، سعی کردند لایحه‌ای عمومی را که بتوانـد مـورد رضایت دو طرف قرار گیرد تهیه کنند. آنها جنبه‌ها و ابعاد مساله APS همچون لیـستی از شرکت های صنعتی ویژه که باید اشتراکی می‌شدند، طرح پیشنهادی حزب دموکرات

---

[1] Manuel San hueza
[2] Jorge Tapia Valdes
[3] Renan Fuentralba

مسیحی در مورد شرکت های کارگری و رابطه آن با فرایند اشتراکی کردن، محدودیت‌های استفاده اجرایی حد و حدود درخواست و دستورات مداخله، و نیز سرنوشت بیش از ۱۵۰ شرکتی که تحت این قانون اشتراکی می‌شدند را مورد ملاحظه قرار دادند. بر طبق نظر مشارکت کنندگان، تا اوایل ماه جولای، دو طرف در تمام جنبه‌ها به یک توافق حقیقی رسیدند. از آنجا که مذاکرات دامنه محتوایی گسترده‌ای داشتند، مجموعه‌ای از لوایح هنوز برای آنکه در لیست حوزه‌های مورد توافق درآیند باید فهرست‌بندی و نوشته می‌شدند. در زمانی که این کار صورت می‌گرفت، مهلت پانزده روزه در تاریخ ۲۹ جولای به سر آمد [۲۳]. در پنجم جولای جناح راست حزب دموکرات مسیحی، شاید به تحریک رئیس جمهور سابق، فری، به پیشنهاد حزب چپ رادیکال با ایده PIR و دو حزب دیگر در جناح راست، با درخواست رای‌گیری برای غلبه بر وتوی نسخه اصلی لایحه توسط آلنده موافقت نمود. این پیشنهاد با اکثریت ساده به تصویب رسید[۲۴]. رای گیری مجلس موجب ایجاد بحران قانونگذاری شد. جناحهای مخالف اعلام کردند که بر وتوی رئیس جمهوری غلبه کرده‌اند. [لیکن نظر] آلنده بر سر کار ماند چرا که برای [غلبه بر نظر] او، کسب دو سوم آراء الزامی بود. این بحران از بسته اصلاحی قانون اساسی سال ۱۹۷۰ ناشی می‌شد که برطبق آن به رئیس جمهور حق فراخوان مراجعه به آرای عمومی در مواردی که اختلاف بغرنج بین دو قوه مقننه و مجریه به وجود می آمد داده می شد. عبارت مذکور حاوی بیان روشنی در مورد میزان آرای مورد نیاز مجلس برای پیروز شدن بر وتوی رئیس جمهور در اصلاحیه قانون اساسی بود. حزب اتحاد مردمی اعلام داشت که رای‌گیری مجلس برای تصویب اصلاحیه قانون اساسی همانند مراحل تصویب قانون اساسی کسب دو سوم آرا است. ولی جناح مخالف اعلام داشت که حق برگزاری همه پرسی لزوم کسب دو سوم آرا را لغو می‌کند.

APS تشدید کننده بحران سیاسی

اگرچه منازعه مربوط به قانون اساسی ممکن است امری فنی جلوه کنده، لیکن دامنه مفاهیم سیاسی گسترده بود. آلنده معتقد بود اگر جناح مخالف برنده مناقشه شود، نظام سیاسی به صورت نظامی پارلمانی تغییر شکل خواهد داد. مجلسی که در کنترل جناح مخالف قرار داشت قادر بود با اصلاح قانون اساسی، به زمامداری برسد مگر اینکه رئیس جمهور درصدد برگزاری همه پرسی مجدد برمی آمد. این ترس بی‌پایه و

اساس نبود زیرا در این زمان بود که لایحه تغییر اصلاحات ارضی به مجلس تقدیم شد. شکست گفتگوهای ژوئن سال ۱۹۷۲، باتلاقی بود برای ریاست جمهوری آلنده. موضوع انتخابات پارلمانی که نیازمند این بود که بر وتوی ریاست جمهوری غلبه کند به صورت مساله‌ای حائز اهمیت درآمده بود. به نظر می‌رسید هیچ راه گریزی از این مخمصه وجود نداشت. جناح مخالف برای انتشار کامل لایحه یا در غیر این صورت برگزاری مجدد همه پرسی، جنجالی به راه انداخت. دفتر بازرسی کل حکم آلنده برای انتشار فقط آن بخشهائی از لایحه را که در مورد آنها هیچ مخالفت مدیریتی- پارلمانی وجود نداشت، لغو کرد. شکست مذاکرات همچنین بحران دیگری را به همراه داشت. مذاکرات ژوئن سال ۱۹۷۲ احتمالاً مهمترین تلاش جناح میانه‌رو حزب اتحاد مردمی برای حل مساله ایجاد APS به کمک تدوین یک لایحه مصالحه‌آمیز بود. در حقیقت حزب اتحاد مردمی در پیش‌بینی حصول توافق با حزب دموکرات مسیحی بود که سه لایحه را که حول و حوش نگرانی های حزب دموکرات مسیحی در طول مذاکرات ماه ژوئن بود تدوین کرد. از نظر جناح رادیکال، ناتوانی حزب اتحاد مردمی در نیل به توافق با حزب دموکرات مسیحی دلیلی بر این بود که دموکرات مسیحی‌ها واقعاً نمی‌خواستند مساله APS را حل و فصل کنند. در نتیجه مناقشات درون حزبی در حزب اتحاد مردمی بالا گرفت. شکست مذاکرات ژوئن منجر به تشدید قطب‌بندی سیاسی مابین جناح چپ با جناح راست- میانه‌رو گردید. به نتیجه رسیدن توافق با حزب اتحاد مردمی، احزاب دموکرات مسیحی را برای ایجاد ائتلاف با حزب ملی[1] مصمم‌تر کرد. آنها فاصله سنتی خود با حزب ملی را در انتخابات شکستند و در یک ائتلاف انتخاباتی تحت عنوان کنفدراسیون دموکراتیک (CODE)[2]، برای انتخابات پارلمانی مارس سال ۱۹۷۳، با این حزب ائتلاف نمودند. آنچه در اینجا شایان توجه است شکلی است که کشمکش سیاسی در شیلی، حداقل در این مورد به خود می‌گیرد. عرصه منازعه و ماهیت مناقشه خود گویای ساختار سیاست شیلی است. منازعات موجود بین حزب اتحاد مردمی و نیروهای مخالف برای ما امری قانونی و فنی و به منزله استفاده صحیح از احکام قانونی تلقی شده و مناقشات حول شمار آرای لازم برای غلبه بر یک وتو و مانند اینها امری عادی می‌باشد. در چنین بستر سیاسی که در آن مناقشات صورت گرفته منعکس کننده دهها سال

---

[1] National Party
[2] Democratic Confedration

دموکراسی است، نخبه سیاسی یاد گرفته است که مناقشات سیاسی جنجال برانگیز را به صورت یک نظام قانونمدار و پارلمانی که در آن نقش قانون برجسته باشد، مدیریت و هدایت کند. در نتیجه مناقشات طبقه‌ای و منازعات دیگر به منزله اموری قانونی تلقی می‌شدند لیکن آشفتگی فرهنگی برای واگردانی کشمکش اجتماعی در قالب منازعات رسمی- قانونی به شکست منجر شد.

قطب بندی سیاسی در سطح توده‌ای: اعتصاب اکتبر[1]

قطب بندی نه تنها در بین احزاب سیاسی بلکه در درون جامعه میان طرفداران حزب اتحاد مردمی و مخالفان آن هم به وقوع پیوست. میزان و عمق این قطب بندی را که به درون جامعه شیلی رسوخ کرده بود می‌توان به خوبی در اعتصاب اکتبر سال ۱۹۷۲ مشاهده کرد. اعتصاب در اوایل اکتبر زمانی که انجمن کامیون‌داران اعلان اعتصاب سراسری نمود شروع شد. سعی آلنده در تصرف[اشتراکی کردن شرکت های] کامیون‌داران خصوصی در استان جنوبی آیسن[2]، در میان کامیون‌داران این ترس را القا کرد که حزب اتحاد مردمی درصدد ملی کردن کل صنعت شیلی می‌باشد. دیگر گروهها بخصوص مغازه‌داران کوچک با حمایت احزاب دموکرات مسیحی و حزب ملی، در حمایت از کامیون‌داران مغازه‌های خود را بستند. همچنین اعتصاب کنندگان از نظر مالی توسط سازمان جاسوسی آمریکا، سیا، حمایت می‌شدند [۲۵]. اعتصاب یک ماهه نارضایتی گسترده‌ای از دولت آلنده را به وجود آورد که عامل آن عوامل خرده بورژوازی و طبقه متوسط بودند. با این حال این جریان حامیان دولت آلنده را هم بسیج و هوشیار کرد. تاثیر اعتصاب بر زندگی روزمره هم چشمگیر بود. شیلی یک کشور باریک و دراز است و بیشتر اجناس و کالاها با کامیون حمل می‌شوند. در سانتیاگو که به تنهایی یک سوم جمعیت کشور را در خود جای داده تاثیر اعتصاب خیلی زود حس شد. کالاهای نواحی دور افتاده یا اجناسی که در بندر والپاریزو[3] قرار داشتند نمی‌توانستند به پایتخت برسند. مردم هم شروع به احتکار کالاهای اساسی و دیگر ملزوماتی کردند که در دسترس بود. دولت سعی در زدودن آثار اعتصاب نمود و از تعدادی افراد داوطلب

---

[1] October Paro
[2] Aisen
[3] Valparaiso

خواست که اعتصاب را بشکنند. جوخه‌های داوطلبان برای حمل اجناس و کالاها از بندر به شهرها و تخلیه بار کامیون‌ها در بازارها تشکیل شدند. دولت دوباره از کامیون‌داران خواست از اعتصاب دست بکشند. برخلاف تلاش های داوطلبانه، کالاهای اساسی و مواد غذایی مانند شیر، روغن، آرد، شکر، کره، کاغذ توالت و مانند اینها به سختی تهیه می‌شدند.

از طرفی دیگر اعتصاب مذکور تاثیر مخربی بر روی اقتصاد و زندگی روزمره بخصوص در نواحی شهری که مصرف کنندگان اصلی کالا با عرضه محدود اجناس مواجه بودند، داشت. کامیون‌داران از طریق انجمن کارفرمایان خود یا گرمیوها[1] مجموعه‌ای از درخواست هایی را مطرح کردند که شامل تضمین این مساله می‌شد که تجارت‌های کامیونی کوچک و خصوصی آنها توسط دولت تصرف نخواهد شد و نیز تضمین این مساله که نیازهای آنان مانند دریافت لاستیک‌های ساخت آمریکا برآورده خواهد شد. این درخواست آخری اتفاقاً نشان دهنده درجه موفقیت تحریم اقتصادی ایالات متحده علیه شیلی بود. در کنار تقاضاهای اقتصادی، اعتصاب مذکور یک عمل سیاسی هم بود. احزاب سیاسی مخالف خیلی سریع در کنار رهبران کامیون‌داران کوچک و انجمن استخدام کنندگان بازرگانان قرار گرفتند. گرمیوها خود به عنوان یک نیروی سازماندهی شده به منزله نماد عینی ترس تجار کوچک از برنامه اشتراکی کردن آلنده و نفی برنامه حزب اتحاد مردمی عمل می‌کردند. رهبران گریمیو همچون«رانایل کامیسلو»[2] رهبر گرمیوی بازرگانان به صورت عوامل برجسته مخالفت علیه دولت آلنده در آمدند. آنان خواسته‌های اقتصادی و سیاسی متنوعی داشتند. از جمله خواستار آن بودند که لایحه همیلتون- فونتیالبا[3] که در مخالفت با طرح APS بود به همان صورتی که در مجلس تصویب شده بود منتشر گردد. به علاوه فراخوان اعتصاب برای رقبای سیاسی دولت فرصتی بود که حامیان خود را بسیج کرده و به جناح چپ، قوت و شدت مخالفت خود با سوسیالیسم ایده‌آل حزب اتحاد مردمی را به اثبات برسانند.

اعتصاب اکتبر یک بسیج توده‌ای بود. این جریان نه به وسیله احزاب سیاسی مخالف بلکه توسط گریمیوهائی شروع شد که نماینده منافع کارفرمایان و کارکنان یقه

---

[1] Gremio
[2] Rafael Cunsillo
[3] Hamolton- Fuentealba

آبی بودند. هرچند که که سیاستهای حزب اتحاد مردمی علیه این گروهها نبود، ولی این گروهها از جانب دولت آلنده احساس تهدید می‌کردند [۲۶]. مخالفت جنجالی آنان علیه حزب اتحاد مردمی منجر به بسیج دیگر عوامل طبقه متوسط علیه این حزب گردید. به عناوین مختلف اعتصاب مذکور به منزله شورش طبقه متوسط و خرده بورژوازی علیه سیاست‌های حزب اتحاد مردمی بود. اگر چه احزاب میانه و راست با کسب امتیاز از بسیج عمومی و به کمک آن، به جرگه طلایه‌داران مخالف دولت آلنده پیوستند، لیکن این احزاب رهبران اصلی این اعتراضات نبودند. اعتصاب اکتبر یک جنبه طعنه‌آمیز هم داشت. این جریان، اعتصاب عمومی بود که توسط مالکانی که منافع طبقه کارگر را مطالبه می‌کردند علیه دولت سازماندهی شده بود.

از نظر تاریخی این کارگران هستند که از تنها منبع قدرت خود یعنی نیروی کارشان برای سازماندهی اعتصاب عمومی استفاده می‌کنند. اعتصاب اکتبر ثابت کرد که تنها جناح چپ نیست که می‌تواند از اعتصاب عمومی برای به رکود کشاندن کشور استفاده کند. همچنین این اعتصاب احتمال برابری سیاسی نه تنها در عرصه انتخاباتی بلکه در حوزه بسیج توده‌ای را افزایش داد[۲۷].

یکی دیگر از نتایج اعتصاب اکتبر این بود که منجر به بسیج نیروهای حزب اتحاد مردمی گردید که از تغییرات سریع اجتماعی حمایت می‌کردند. در ابتدای اعتصاب آلنده از کارگران خواست از مسدود شدن کارخانه‌هایشان توسط مالکان جلوگیری به عمل آورند و جریان تولید را ادامه دهند. در نتیجه شماری از شرکت های صنعتی در طول اعتصاب توسط کارگران تسخیر شدند. بعدها وضعیت این شرکت ها با استناد به فرمان مداخله یا مصادره مشخص شد. کارگران همچنین تشکیلات دفاع از خود و سازمان های همکاری دو جانبه را که«کوردون»[1] یا کمربندهای صنعتی نامیده می‌شدند، تشکیل دادند. کوردونها در طول بزرگراه‌های عمده صنعتی سانتیاگو همچون مناطق«آوینیدا ویکونا مک‌کنا»[2] تشکیل شدند. بعدها دولت دریافت که کارگران در این کارخانه‌ها کاملاً خوی مبارزه جویانه به خود گرفته‌اند. برای مثال آنان اغلب خواستار آن بودند که صنایعشان خواه جزء فهرست نود موردی دولت اتحاد مردمی باشد یا نباشد، به صورت بخشی از APS (طرح اشتراکی شدن صنایع) درآید. در نتیجه دولت برای غلبه مدیریتی

---

[1] Cordones
[2] Avenida Vicuna Mc Kenna

بر صنایع و کنترل نرخ رو به رشد شمار آنهـا، مجبـور شـد از قـانون مـصادره و مداخلـه استفاده کند.

ساختار کوردونها پویایی روابط کارگر- حزب را در درون جناح چـپ تغییـر داد و اغلب به عنوان بازتاب دهنده تفاوت هـای درون حزبـی در حـزب اتحـاد مردمـی جلـوه می‌کرد. از آنجا که کارگران تشکیل دهنده‌ی کوردونها اغلب انگیزه مبـارزه بـرای ایجـاد تغییرات انقلابی داشتند نه تنها خواستار الحاق کارخانه‌های خود بـه APS بودنـد بلکـه درصدد ترغیب کارگران دیگر برای به دست گرفتن کارخانه‌هایشان بودنـد. تـا حـدودی می‌توان گفت آنان همچون یک کنفدراسیون کارگری موازی در رقابت بـا کنفدراسـیون مرکزی کارگران (CUT)[1] یا اتحادیه ملی کار قرار داشتند.

احزاب کمونیست که از نظر تاریخی کنترل CUT را در دست داشـتند بـسیج توده‌ها در قالب کوردونها را تهدیدی بـرای حمایـت طبقـه کـارگر از ایـن حـزب تلقـی می‌کردند. این حزب معتقد بود که کوردنها بایستی تـابع CUT باشـند. جنـاح رادیکـال حزب اتحاد مردمی که کوردونها را حمایت و تشویق می‌کرد آنها را به منزله نیروی فشار برای تکمیل سریع فرایند اشتراکی کردن تلقی می‌کرد. جنبش چـپ انقلابـی[2] (MIR) هم از تصرف کارخانه‌ها توسط کارگران مبارز حمایت کرده اغلب به این گروهها کمـک می‌کرد.

موضعگیری MIR از باور این حزب مبنـی بـر اینکـه انقلابهـا در خیابانهـا شـکل خواهند گرفت نه در سالنهای مجلس، ناشی می‌شد. به علاوه اگر چه کوردونهـا قویـاً در جریان اعتصاب اکتبر از دولت حمایت کرده بودند لیکن آنها خود گروه های نیمـه خـود مختاری بودند که شکاف موجود میان جناح رادیکـال- میانـه‌ور در درون ائـتلاف حـزب اتحاد مردمی را تشدید می‌کردند. احزاب سیاسـی مخـالف و برخـی از [احـزاب] طبقـه متوسط، کوردونها را خطر آفرین تلقی می‌کردند. آنان فاتحان کارخانـه هـا را غیرقـانونی تلقی کرده و شعارهای نیروی کارگری یا عامه را تهدیدی برای دموکراسی قـانونی تلقـی می‌کردند. برای جناح مخالف، [پودر پوپولار][3]، یا نیروی کارگری و عامـه، پـیش قـراول دیکتاتوری پرولتار در شیلی تلقی می‌شد. در نتیجه مناقـشاتی کـه کوردونهـا را احاطـه

---

[1] Central Workers' Confederation
[2] Movement of the Revolutionary Left
[3] Poder Popular

کرده بود فقط به تقویت و اشاعه فرایند قطبی شدن در درون جامعه شیلی که در طـول سال آخر زمامداری دولت آلنده هم شدیدتر شده بود کمک کرد. پیامد سیاسی اعتصاب اکتبر این بود که برای اولین بار بعد از آشـوب هـای ۳۰ سـال گذشـته منجـر بـه ورود مستقیم ارتش به درون سیاست شیلی گردید.

در دوم نوامبر سال ۱۹۷۲ ارتش خواستار ورود سران سه شاخه نیروهـای مـسلح (هوایی، دریایی و زمینی) به درون دولت و اعطای منصب به آنهـا در کابینــه بـه منظـور مشارکت در دولت آلنده شد. تصمیم روسای نظامی برای مشارکت در دولت آلنده به این معنی نبود که آنان موافق یا مخالف سیاست های او باشند بلکه آنان بـا ورود بـه کابینـه آلنده به عنوان نمایندگان نیروهای مسلح به منزلـه یـک نهـاد، مـی‌خواسـتند همچـون تضمین کنندگان هر نوع توافقی میان دولت و احزاب مخـالف عمـل کننـد زیـرا هـر دو طرف به ارتش به عنوان یک نیروی غیر سیاسی و بی‌طرف اعتقاد داشتند. چند روز بعـد از ورود سران ارتش به کابینه، دولت با کامیون‌داران بـه توافـق رسـید و اعتـصاب پایـان یافت. نمایندگان نظامی تا زمان انتخابات سال ۱۹۷۳ مجلس در کابینه باقی ماندند.

کابینه نظامی- غیر نظامی

برخلاف موضع غیرسیاسی رسمی ارتش، افسران ارتـش خیلـی زود وارد مـسایل سیاسی شدند. در اولین مرحله، پست کلیدی وزارت کشور توسط ژنرال کارلوس پراتس[1] که فرمانده ارتش و نیروهای مسلح بود تسخیر شد. پست وزارت کشور بسیار حساس بود زیرا مسئول امنیت داخلی بود. به علاوه از آنجـا کـه در سیـستم سیاسـی شـیلی پـست معاونت رئیس جمهوری پیش‌بینی نشده بود بنابراین وزیر کـشور در زمـانی کـه رئـیس جمهور در سفر خارج به سر می‌برد یا توانایی اداره کشور را نداشت وظایف او را بر عهده می‌گرفت. بلافاصله بعد از پایان اعتصاب، آلنده یک سفر به خارج از کشور را آغاز کرد. او ابتدا برای درخواست کمک های بیشتر وارد شوروی شد. سپس برای همراهی و شـرکت در اجلاس کشورهای جنبش عدم تعهد وارد الجزایر شد. بعد از آن نیز بـرای شـرکت در اجلاس سازمان ملل وارد نیویورک شد. در این میان در غیاب او ژنرال پراتس وظـایفش را در داخل کشور انجام می‌داد. اگر چه ورود ارتش به کابینه آلنده بحران سیاسی جاری

---

[1] General Carlos Prats

و فوری حزب اتحاد مردمی یعنی مساله اعتصاب را حل کرد لیکن منجر به ایجاد مسایل جدی طولانی مدت برای این دولت گردید.

اعتقاد جناح مخالف به این حقیقت که مشارکت نظامیان در کابینـه بـرای پایـان دادن به اعتصاب و نیز تضمین انتخابات پارلمانی عادلانـه، امـری ضـروری اسـت نـشان دهنده عملکرد ضعیف حزب اتحاد مردمی بود. به عـلاوه مـشارکت نیروهـای نظـامی در کابینه آلنده به معنی ورود ارتش در سیاستگذاری روزمـره و مداخلـه در نقـش اجرایـی دولت و در مسایل حساس به ویژه مسایل مربوط به APS بود. پیامدهای سریع فرمـان مداخله و مصادره خیلی زود خود را نمایان ساختند. رئیس جمهـور آلنـده فرمـان هـای مقاومتی را که نیازمند امضای تمام اعضای کابینه‌اش بودنـد، بـه منظـور خنثـی کـردن مخالفت بازرسی کل با فرمان مداخله و مصادره مـورد بـازبینی قـرار داد. وزرای نظـامی مجبور بودند در مورد امضا یا رد فرمان مذکور تصمیم بگیرند. به علاوه مشارکت آنهـا در کابینه حزب اتحاد مردمی، نیروهای مسلح را که همیشه به عنوان نهـاد غیـر سیاسـی و تابع اقتدار دولت فرض می‌شدند در فرایندی ناسالم، بیش از پیش با خطر سیاست‌زدگی مواجه می‌ساخت. اگر چه در بخش اعظم تاریخ سیاسی شیلی، ارتش همواره بـه عنـوان یک نهاد قانونگرای غیر سیاسی ترسیم شده بود لیکن فراینـد سیاسـی شـدن ارتـش در دوره قبل از ریاست جمهوری آلنده شروع شده بود. ورود ارتش به کابینـه حـزب اتحـاد مردمی مورد توافق تمام اعضای ائتلاف این حزب نبود. در این میان حزب سوسیالیـست به طور ویژه از این تصمیم ناخرسند بود. اعضای این حزب معتقد بودند اعطـای مناصـب کابینه به ارتش به مثابه اعطای اعتبار به آنان برای خاتمه دادن به اعتصاب بـوده اسـت. سوسیالیست‌هـای رادیکـال معتقـد بودنـد اعتـصاب توسـط تـوده‌هـایی کـه از اقتـصاد کناره‌گیری کرده بودند شکست خورده بود. این گروه شامل کارگرانی بود که کارخانه‌هـا را تصرف کرده بودند، دهقانانی که مزارع را اشغال کرده بودند و نیز شیلیایی‌های عـادی که عهده‌دار کار داوطلبانه برای تضمین کالاهای اساسی بودند که از شهرهای عمـده بـه نقاط دیگر کشورتوزیع می‌شدند. موضع‌گیـری حـزب رادیکـال سوسیالیـست در مـورد مشارکت سیاسی، منشعب از رویکرد کلی این حزب به تغییـر انقلابـی مبنـی بـر اینکـه اعتقاد [به انقلاب] باید به جای نفوذ در سازمان های دولتی و بخش های جمعیتـی کـه فاقد طبقات متحد بودند در درون تـوده‌هـا، دهقانـان و کـارگران نهادینـه شـود، نـشأت می‌گرفت. رادیکالها همچنین از این می‌ترسیدند که ارتش سیاست های دولتی را تعدیل

کند که در واقع هم، چنین کرد. در طول دوره مشارکت ارتش در کابینه از نوامبر سال ۱۹۷۲ تا مارس سال ۱۹۷۳، هیچ فرمان مقاومت و اصرار به مداخله و مصادره صنایع صادر و اجرا نشد چرا که وزرای نظامی از امضای چنین فرمان هایی خودداری کردند.

محو میانه‌روی سیاسی و قطبی شدن جامعه

اعتصاب اکتبر بعضی از شیلیائی‌ها را به حاشیه راند. در اواخر سال ۱۹۷۲، تلاش حزب اتحاد مردمی برای کسب و حفظ حمایت طبقه متوسط تضعیف شده و احتمالاً محو گردید. تقسیم‌بندی سه حزبی جامعه از هم پاشید و عناصر میانه‌رو، گروه های طبقه متوسط و کارگران همانند نماینده سیاسی شان حزب دموکرات مسیحی به مخالفت علیه حزب اتحاد مردمی برخاستند.

افزایش بحران اقتصادی یکی از دلایل عمده روگردانی مردم از حزب اعتماد عمومی بود. تورم افزایش یافت و کالاهای اساسی در فروشگاه ها نایاب شدند. زنانی که عادت نداشتند در صف های طولانی خرید نان، گوشت و دیگر اقلام مایحتاج روزمره بایستند احساس سرخوردگی می‌کردند. بازار سیاه کالاهای اساسی با قیمت هایی به مراتب بیشتر از قیمت های رسمی به وجود آمد. علاوه بر اینها می‌توان به انجمن قیمت و عرضه کالاها که اصطلاحاً JAPS [1] خوانده می‌شد اشاره کرد که در تشدید بی‌اعتمادی طبقه متوسط و خرده بورژوا به حزب اتحاد مردمی، نقش مهمی ایفا کرد.

انجمن‌های قیمت و عرضه کالاها در فردای اعتصاب اکتبر به منظور تضمین دسترسی مردم به کالاهای اساسی تأسیس شد. سبدی از کالاهای اساسی مانند برنج، روغن، شکر و مانند اینها با قیمت دولتی در مجاورت انجمن‌های قیمت و عرضه کالاها یافت می شدند. بازرگانان کوچک از این بیم داشتند که انجمن های قیمت و عرضه کالا جای خواربار فروشی‌های کوچک را بگیرند. بنابراین آنانی که مخالف سوسیالیسم بودند این انجمن ها را پیش درآمد جیره‌بندی غذائی و کنترل دولتی بر نظام توزیع کالاهای مصرفی اساسی می‌پنداشتند. کارگرانی هم که در زمان اعتصاب اکتبر و بعد از آن کارخانه‌ها را تصرف کرده بودند در تشدید و احیای سخت‌گیری جناح میانه‌رو سیاسی علیه حزب اتحاد مردمی نقش اساسی داشتند. بخش های طبقه متوسط، این جریانات را

---

[1] Juntas de anastecimientoy Precio

که در طول اعتصاب اکتبر تسریع شده بودند علیه خود تهدیدی مستقیم می‌پنداشتند. اقدامات رئیس جمهور آلنده که بر خلاف سخنان صریحش بودند، اندکی از این ترس‌ها فرو کاست. او سعی نکرد که کارگران و دهقانانی را که به زور صاحب زمین شده بودند، خلع مالکیت کند چگونه می‌توانست این کار را بکند او که رئیس جمهور طبقات عامه بود؟ چگونه می‌توانست از پلیس بخواهد کارگران و دهقانان را به زور خلع ید کند بخصوص که خود او در جریان اعتصاب اکتبر آنان را به این کار تشویق کرده بود؟ در عوض آلنده به عنوان پدر معنوی کارگران، در تشویق و مجاب ساختن آنان برای بازگرداندن مالکیت ها و اموال در زمان مقرر به صاحبانشان بر قدرت شخصی خود تکیه کرد. این تلاش ها اغلب اوضاع را تغییر نمی‌داد به ویژه اینکه حزب آلنده از تصرفات کارگران حمایت هم می‌کرد. کارگرانی که چنین اقدامات مبارزه جویانه‌ای را انجام داده بودند گوش شنوایی برای بازگرداندن دوباره اموال و کارخانه‌ها به مالکان قانونی شان نداشتند. به علاوه کارگرانی که اعتقاد داشتند تصرف شرکت ها عملی مشروع بوده نمی‌توانستند دریابند چرا دولت از بعضی از تصرف کنندگان دفاع می‌کرد و از بعضی دیگر نه. به علاوه مساله برخورد با شمار زیادی از شرکت ها در دولتی که با تردید قانونی مواجه بود مساله اضافی بود که دولت اتحاد مردمی در سال ۱۹۷۳ یعنی در زمانی که سیصد شعبه از این شرکت ها وجود داشتند با آن مواجه بود. بن بست مداوم در سرنوشت این شرکت های صنعتی شبح طبقه کارگر در تصرف قدرت را عینی‌تر ساخت لیکن در کنار آن بخش های بیشتر طبقه متوسط را با هراس مواجه ساخت. امیدهای آلنده برای گذار قانونی به سوسیالیسم با تکیه بر حمایت طبقه متوسط، به سبب تمایلات مبارزه جویانه جناحهای چپ و راست در کنار افزایش ناخشنودی این طبقه در مواجه با آنچه که تغییرات شگرف اجتماعی تلقی می‌شد، نقش بر آب شد.

سال سوم

هر اندازه که فرایند قطبی شدن سیاسی در سال ۱۹۷۳ تشدید می‌شد، نتایج این قطبی شدن همچون تراژدی یونانی در طول سال مذکور آثار خود را نشان می‌داد. مردم شیلی می‌دیدند که پیامد این بن بست سیاسی متداوم، ممکن است به خشونت بیشتر و مرگ دموکراسی منجر شود. به رغم تلاش های صورت گرفته در طول این سال برای

اجتناب از چنین پیامدی، احتمال ثبات سیاسی کمتر بود. شیلی بی امان به سوی راه حلی خشونت آمیز برای حل بحران سیاسی‌اش گام برمی‌داشت.

انتخابات مارس سال ۱۹۷۳ مجلس

شیلیایی‌ها سال ۱۹۷۳ را با این امید آغاز کردند که انتخابات مجلس در ماه مارس بتواند نیروهای مربوط به مخالفان و موافقان حزب اتحاد مردمی را مشخص ساخته و راه حلی سیاسی به همراه داشته باشد. احزاب سیاسی تلاش های خود را برای انتخابات ماه مارس هماهنگ کرده بودند و بر کسب کرسی‌های بیشتر در مجلس تمرکز نموده بودند. هر جناح انتخابات را رفراندومی برای دولت آلنده می‌پنداشت. احزاب مخالف بخصوص حزب ملی و حزب دموکرات مسیحی اکنون در ائتلاف انتخاباتی(CODE)، با هم متحد شده بودند. آنها درصدد بودند که به تغییرات انقلابی که به وسیله برنامه گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم آلنده سوق داده می‌شد نقطه پایان بگذارند. از این نظر مساله مهمی که آنان را از هم جدا می‌کرد نحوه انجام این تصمیم بود. جناح چپ هنوز درصدد کسب اتحاد داخلی بزرگتری به کمک تشکیل یک حزب فدرال منفرد برای انجام این مقصود بود در حالی که خود عرصه‌ای برای پیکار و اعلام فهرست منفردی از نامزدهای انتخابات مجلس ۱۹۷۳ بود. آنها [احزاب مخالف] تحت لوای فدراسیون اتحاد مردمی[1]، فهرست منفردی از نامزدهای انتخاباتی را برای رقابت موثرتر با لیست CODE اعلام کردند.

جناح میانه- راست

پیکار انتخاباتی بسیار داغ و بی‌امان بود. جناح راست به رهبری سناتور«سرجیو اونوفره جارپا»[2] رهبر حزب ملی، با شعار انتخاباتی«نه تنها یک مجلس جدید بلکه یک دولت جدید»، که بتواند رئیس جمهوری جدید را به عرصه بیاورد وارد کارزار شد [۲۸]. جارپا امیدوار بود جناح مخالف اکثریت دو سوم آرا را به دست آورده و آلنده را که دولت و حزبش سعی در تحمیل حکومتی توتالیتر بر کشور داشت، از قدرت به پایین بکشد. حزب دموکرات مسیحی هم به شدت رقابت می‌کرد. این حزب بزرگترین حزب

---

[1] Federation of the Popular unity
[2] Sergio Onofre Jarpa

سیاسی منفرد در شیلی بود و معتقد بود نقشش برای آینده کشور بسیار حساس است. حزب بر این نکته اصرار داشت که کسب پیروزی برای CODE برای نجات مردم سالاری در شیلی امری ضروری است، مردم سالاری که به خاطر اقدامات حزب اتحاد مردمی مورد تهدید قرار گرفته بود.

حزب اتحاد مردمی

جناح چپ هم عقیده خود را داشت. این جناح از تداوم برنامه حزب اتحاد مردمی حمایت می‌کرد لیکن به چندین زبان سخن می‌گفت. چنین بود که اختلافات فاحش در طول پیکار انتخاباتی در درون ائتلاف هویدا شد. میانه‌روها و رادیکالها در درون ائتلاف حاکم هر کدام معتقد بودند برای اینکه دموکراسی شیلی و فرایند گذار به سوسیالیسم پایدار بماند باید استراتژی اش توسط دیگری مورد تأسی قرار گیرد. هر کدام امیدوار بودند که به عنوان دلیلی بر حمایت از موضعش درصد بیشتری از آراء را نسبت به دیگری کسب کند.

رادیکال های حزب اتحاد مردمی که به وسیله سوسیالیست‌ها و دبیرکل این حزب،«کارلوس آلتامیرانو»[1] رهبری می‌شدند معتقد بودند این حزب باید به شدت هر چه تمام در دفاع از فرایند اشتراکی کردن پیش برود. آنها با اعتقاد به ترغیب و تشویق عمل طبقه کارگر به عنوان بستر اولیه [اشتراکی کردن] از تصرف کارخانه‌ها و مزارع توسط آنان حمایت کرده، و از تأئید بازگرداندن شرکت ها به دست بخش خصوصی سرباز می‌زدند. رادیکالها با تکیه بر این موضع‌گیری معتقد بودند میانه‌روها در کنار دست راستی‌ها مخالف تغییرات اجتماعی انقلابی بوده و همگی دشمنان انگیزه انقلابی‌اند و کاهش سرعت فرایند انتقال تنها به تحکیم موقعیت مخالفان تغییرات انقلابی کمک خواهد کرد و تنها راه صیانت از فرایند گذار به سوسیالیسم، کنار گذاشتن نیروهای ضدانقلابی، بنیاد اقتصادی آنان و آماده شدن برای مواجهه و نبرد است. شعار انتخاباتی رادیکال ها، «پیشرفت بدون سازش» بود. آلتامیرانو در پاسخ به ایده مذاکره با حزب دموکرات مسیحی، اعلام کرد که او با خائنین مذاکره نخواهد کرد.

---

[1] Carlos Altamirano

میانه‌روها به رهبری احزاب کمونیست با شعار انتخاباتی «متحد و مداوم پیش به سوی پیشرفت» وارد پیکار انتخاباتی شدند. برخلاف رادیکال ها، میانه‌روهای حزب اتحاد مردمی در مورد مساله APS درصدد ایجاد همنوایی و سازش با احزاب میانه بوده و این کار را امری محتمل و لازم برای خروج از بن بست سیاسی و حذف خطر کودتای نظامی در شرف وقوع، می‌پنداشتند. میانه‌روها همچنان که شعار انتخاباتی آنها هم نشان می‌دهد، درصدد کاهش سرعت فرایند اشتراکی کردن بودند تا بتوانند وضعیت شماری از شرکت هایی را که در بلاتکلیفی قانونی به سر می‌بردند روشن سازند، بحران فزاینده با احزاب سیاسی مخالف حرکت شیلی را خاتمه دهند و نیز دموکراسی شیلی و مسیر حرکت این کشور به سوی سوسیالیسم را نجات دهند.

بن بست در نتایج انتخاباتی

نتایج انتخاباتی به قرار زیر بود: ائتلاف «اتحاد مردمی» تقریباً ۴۳/۵ درصد آرا عمومی و CODE، ۵۶/۵ درصد آرا را کسب کردند. هر دو جناح ادعای پیروزی داشتند. هر چند که احزاب مخالف هیچ کدام کنترل دو سوم آرای مجلس را به دست نیاوردند و هر کدام در حقیقت کرسی‌هایی را از دست داده بودند و به شدت ناراضی بودند، لیکن از آنجا که در حدود ۵۰ درصد آرای عمومی را کسب کرده بودند مدعی پیروزی بودند. حزب اتحاد مردمی مدعی بود پیروز شده چرا که نه تنها میزان آرای عمومی خود را نسبت به سال ۱۹۷۰ ارتقاء داده بود بلکه شش کرسی در مجلس نمایندگان[1] و دو کرسی را هم در مجلس سنا کسب کرده بود [۲۹]. برای یک حزب در مسند قدرت کسب چنین شرایطی در انتخابات میان دوره‌ای امری غیرعادی بود. حزب اتحاد مردمی این امتیاز را به دلیل چندین تغییر اقتصادی از جمله افزایش تورم و کمبود اجناس در کنار فضای سیاسی به شدت متورم شده به دست آورد. نتایج انتخابات معلوم ساخت که کشور واقعاً به دو بخش تقسیم شده است. برای ائتلاف راست- میانه، انتخابات نه تنها به معنی این بود که آنها نمی‌توانند آلنده را از قدرت به پایین بکشند بلکه به این معنی هم بود که نیروهای چپ از این به بعد به عنوان موید و مشاور اهداف آلنده ظاهر خواهند شد. با وجود تمام مشکلات اقتصادی که حزب اتحاد مردمی با آنها

---

[1] Chamber of Deputies

مواجه بود، بنیاد انتخاباتی این حزب ثابت و مستحکم باقی ماند. اگر آلنده دوره ۶ ساله ریاست جمهوری‌اش را تمام می‌کرد چه اتفاقی می‌افتاد؟ آیا این احتمال وجود نداشت که جناح چپ به اکثریت برسد؟ در این اثنا موازنه مناسب بین دو طرف به این معنی بود که ممکن بود هر طرف بتواند طرف دیگر را متوقف سازد لیکن نتواند بر دیگری قدرت قطعی اعمال دارد.

هر گروه سعی داشت راهی برای خروج [از بن بست] بیابد. آلنده و میانه‌روهای حزب اتحاد مردمی در جستجوی یک راه حل سیاسی برای بحران رو به رشد موجود بودند. در همان حال رادیکال های حزب اتحاد مردمی و MIR درصدد ارتقای قدرت کارگران برای پیشبرد فرایند گذار به سوسیالیسم بودند. نیروهای میانه- راست، وارد یک دوره مخالفت طاقت فرسا با آلنده شده و در جستجوی یافتن ابزارهای فرا قانونی برای خلاص نمودن خود از دولت اتحاد مردمی بودند.

راهکار جناح مخالف بعد از انتخابات ماه مارس

اقدام به کودتای نظامی

همچنان که سال ۱۹۷۳ به پیش می‌رفت عده‌ای از مخالفان به این باور رسیده بودند که بن بست سیاسی در شیلی را می‌توان فقط از طریق ابزارهای فرا قانونی شکست و این ایده به یک کودتای نظامی تقلیل یافت. در اوایل این سال دخالت ارتش هنوز یک اقدام منتفی تلقی نمی‌شد. نظامیان تا حدودی در وضعیتی ابهام آمیز قرار داشتند. آنان از نوامبر سال ۱۹۷۲ تا انتخابات مارس سال ۱۹۷۳ ، نه به عنوان حامی رسمی سیاست‌های حزب اتحاد مردمی بلکه به منظور تضمین بقای نظام مردم سالار بود که به عنوان یک نهاد در دولت آلنده مداخله کرده بودند.

اعضای نیروهای مسلح تحت فرماندهی ژنرال کارلوس پراتس[1] هنوز عموماً قانونگرا بودند. با این حال بی‌طرفی پراتس به عنوان یک قانونگرا با مشارکت او در کابینه حزب اتحاد مردمی به عنوان وزیر کشور خدشه‌دار شد. اغلب از او به عنوان مردی یاد می شد که از دولت اتحاد مردمی حمایت می‌کند نه کسی که حافظ نظم قانونی است. راهبرد جناح مخالف بر این باور بود که اگر همچنان اوضاع اقتصادی و سیاسی رو به

---

[1] Carlos Prats

وخامت بگذارد ارتش مسئول اقدام علیه دولت آلنده است. ارتش برخلاف موقعیت قانونی رسمی‌اش، در درون خود افسرانی داشت که به شدت مخالف سوسیالیسم و مارکسیسم بودند. هیچ نیروی نظامی صرف نظر از عقاید سیاسی‌اش نمی‌خواهد شاهد تضعیف سیاسی کشورش تا آن حدی باشد که نظم عمومی و امنیت ملی آن به خطر بیفتد. هر چند که احزاب در بسیاری از مسایل با هم اختلاف داشتند لیکن دو حزب عمده مخالف، نهایتاً به یک نتیجه مشابه دست یافتند. حزب ملی با شعار انتخاباتی‌اش با عنوان «نه تنها یک مجلس جدید، بلکه یک دولت جدید» صریحاً تصمیم به خروج از حزب اتحاد مردمی گرفته بود. اگر آنها نمی‌توانستند از طریق راهکارهای قانونی فرایند خلع قدرت، این کار را انجام دهند می‌توانستند، با اقناع نیروهای مسلح به مداخله و اینکه این کار منطبق با منافع والای ملی است و از طریق یک کودتای[1] نظامی به این هدف برسند. تعداد زیادی از اعضای حزب دموکرات مسیحی بعد از انتخابات ماه مارس سال ۱۹۷۳ به همان نتیجه، یعنی ضرورت اقدام به کودتا رسیدند.

دخالت ارتش اجتناب ناپذیر بود. پیکار برای بی‌اعتبارسازی حزب اتحاد مردمی و آماده سازی شرایط برای دخالت ارتش در سطوح مختلف رخ داده بود: در سطح سازمانی، در سطح توده‌ای و نیز در میان نخبگان سیاسی منتخب جناح راست. جناح راست با بی‌اعتبار سازی نتایج انتخابات، تخریب دولت آلنده را شروع کرد. آنها فریاد حقه‌بازی سر دادند و [اعلام کردند] که فقط حضور ارتش در کابینه، به ویژه کنار رفتن ژنرال پراتس از پست وزارت کشور باید تنها تضمین کافی صحت و سلامت انتخابات باشد. موضع‌گیری جناح راست چنین بود که هر زمان که لازم بود با ارائه و اشاره به مشکلات اقتصادی و سیاسی، [ادعا می‌کردند] حزب اتحاد مردمی نمی‌تواند به این خوبی از پس این مشکلات برآید مگر اینکه مرتکب تقلب انتخاباتی شده باشد. این اولین شلیک جناح مخالف در مبارزه‌اش علیه دولت اتحاد مردمی بود تا بتواند این دولت را نامشروع جلوه داده و زمینه را برای مداخله ارتش فراهم سازد. در سطح سازمانی هم جناح مخالف برای ناکام گذاشتن حزب اتحاد مردمی از قدرتش در مجلس و دادگاه ها استفاده کرد.

---

[1] golpe

اینجاست که می‌بینیم چگونه جناح مخالف با استفاده از قدرت قانونگذاری، لایحه APS دولت UP را رد کرد در حالی که لایحه مورد حمایت حزب دموکرات مسیحی(PDC) را تصویب کرد و برای غلبه بر وتوی رئیس جمهوری، رای گیری کرد. آلنده با درخواست استیناف پرونده به دادگاه قانون اساسی که صریحاً مسئول حل اختلافات بین قوای مجریه و مقننه بود، سعی نمود بحران قانونگزاری را که حول تفاسیر مناقشه برانگیز قانون اساسی ایجاد شده بود حل نماید. لیکن قضات اعلام کردند صلاحیت قانونی برای تصویب قانون در این مورد را ندارند. در اواخر آگوست سال ۱۹۷۳، زمانی که بن بست سیاسی به اندازه یک بحران رسید، مجلس قطعنامه‌ای را به رای گیری گذاشت که بر طبق ادعای آن دولت اتحاد مردمی مرتکب قانون شکنی شده بود. نمایندگان دولت اتحاد مردمی با این ادعا که این اقدام مجلس زمینه را برای دخالت ارتش فراهم می‌کند از دادن رای خودداری کردند. در نتیجه سازمان های دولتی که دست جناح مخالف بودند به عنوان ابزار پیشبرد پروژه سیاسی این جناح، به کار گرفته شدند و نهایتاً قطبی شدنی که در جامعه روز به روز بارزتر می شد، در درون نهادهای سیاسی انعکاس یافت. در حقیقت این بخشی از قضیه بود زیرا سازمان های دولتی با این روش به کار گرفته شده بودند تا کشمکش به خیابانها کشیده شود.

جناح مخالفان در خیابان

در سطح توده‌ای فعالیت شدیدی وجود داشت که فضای پرآشوب سیاسی، نابسامانی مدنی و تشتت اقتصادی را تشدید می‌کرد. این روند با راهپیمایی‌ها و تجمعات خیابانی فراوان آغاز گردید. مجموعه‌ای از راهپیمایی‌های عمومی علیه طرح دولت اتحاد مردمی مبنی بر تاسیس«سیستم آموزش و پرورش یکپارچه ملی»[1] یا ENU بود. دانش‌آموزان به منظور دفاع از مدارس خصوصی‌شان به خیابان ها ریختند. کلیسای کاتولیک که اغلب سعی کرده بود از جنجال سیاسی دور باشد، وارد معرکه شد زیرا بیم آن داشت که دولت با این طرح نظام آموزش و پرورش خصوصی کلیسای کاتولیک را به کنترل خود درآورد[۳۰]. فعالیت‌های خیابانی فراوان دیگری هم وجود داشتند. دانش‌آموزان برای شرکت در گردهمایی که در پایین شهر سانتیاگو در تلاش برای

---

[1] Education Nacional Unigicada

مرعوب ساختن مغازه‌داران و اجبار آنان به بستن مغازه‌هایشان و نیز ایجاد آشوب عمومی و به هم ریختن رفت و آمد عمومی تشکیل شده بودند از مدارس خود گریخته به خیابان‌ها ریختند. بعضی افراد در عرض بزرگراهها، سنگربندی‌هایی ایجاد کرده و آتش روشن کردند.

اعتصابها

یک سری از اعتصاب هایی به راه افتادند که اقتصاد را به هم ریختند و به فضای پرآشوب و بی‌نظم شیلی افزودند. در ماه آوریل رانندگان اتوبوس در کلان شهر سانتیاگو که به نرخ کرایه‌های دریافتی پایین خود اعتراض می‌کردند اعتصاب نمودند. همانند صنعت کامیون‌داری، سیستم اتوبوس‌رانی هم به طور خصوصی توسط کارآفرینان کوچک اداره می‌شد. این اعتصاب نماد دیگری از مخالفت خرده بورژای علیه دولت آلنده بود. در اواخر آوریل معدنچیان معادن مس که به احزاب دموکرات مسیحی[1] وفادار بودند هم در اعتراض به افزایش ناکافی دستمزدها اعتصاب کردند. اعتصاب کارگران معادن مس که نزدیک به هفتاد روز طول کشید در دولت اختلافات جدی را به همراه داشت. فروش مس که پاسخگوی بخش عظیمی از درآمدهای صادراتی شیلی بود از سال ۱۹۷۳ به طور اساسی مقدار صادرات آن کاهش یافته بود. از رویکرد سیاسی اعتصاب معدنچیان تصور حزب اتحاد مردمی از حمایت کارگران از دولت را تیره و تار کرد. این اعتصاب نشانه مخالفت چند طبقه‌ای علیه حزب اتحاد مردمی بود. رقبای سیاسی حزب اتحاد مردمی شروع به مانور دادن بر موضوع اعتصاب معدنچیان کرده و به آنها در طول اعتصاب برای ماندن در سانتیاگو کمک های غذایی می رساندند. احزاب UP به ویژه حزب کمونیست مرتباً اعتصاب را محکوم می‌کردند. آلنده از طرف ائتلافش تصمیم گرفت با ملاقات با معدنچیان بعد از آنکه آنان در شمال سانتیاگو از معدن«ال تنینته»[2] در«رانکاگوا»[3] راهپیمایی کرده و در زمین های مجموعه دانشگاه کاتولیک[4] تحصن کردند، موافقت کند. اعتصاب فقط به یک دلیل پایان یافت و آن هم به علت کودتای [نافرجامی] بود که در ۲۹ ژوئن سال ۱۹۷۳، صورت گرفته بود. دلایل سیاسی اقدام به

[1] Christian Democrats
[2] El Teniente
[3] Ran Cagua
[4] Catholic University

کودتا ظاهراً بر اهداف اعتصاب معدنچیان سایه انداخته بود. مخرب‌ترین عمل توده، یعنی دومین اعتصاب کامیون‌داران، در اوایل جولای سال ۱۹۷۳ شروع شد و تا کودتای سپتامبر ادامه داشت. برخلاف اولین اعتصاب کامیون‌داران، این بار مشارکت کنندگان در اعتصاب اعلام داشتند که به اعتصاب خود تا زمانی که آلنده استعفا ندهد، پایان نخواهند داد. کامیون‌داران از نظر مکانیکی کامیون های خود را از کار انداخته و آنها را در مجموعه‌های بزرگ در خارج سانتیاگو پارک کردند و برای دولت خطر مصادره وسایط نقلیه و برای کامیون‌داران انفرادی خطر ترک اعتصاب را به وجود آورده بودند. مغازه‌داران هم در گروههای فزاینده با بستن مغازه‌ها به اعتصاب پیوستند. انجمن های حرفه‌ای پزشکان و حقوقدانان حمایت خود را از اعتصاب اعلام داشتند اگر چه الحاق پزشکان به اعتصاب یکدست نبود. احزاب سیاسی مخالف که آشکارا از اعتصاب حمایت می‌کردند ماهیتاً یک هدف سیاسی داشتند: فشار به آلنده برای استعفا.

خرابکاری

در کنار این فعالیت های سطح توده‌ای، یک تلاش توطئه‌آمیز فعال نیز در بخشی از جناح راست وجود داشت. گروه«میهن و آزادی»[1] بخصوص بعد از آنکه اعتصاب ماه جولای آغاز گردید، اقدام به اعمال خرابکارانه نمودند. برای مثال آنها پل های راه آهن و حتی برجهای انتقال برق را بمب‌گذاری می‌کردند. یک شب که رئیس جمهور آلنده در تلویزیون ملی با مردم حرف می‌زد تصویر تلویزیون قطع شد. چرا که عوامل این گروه برج‌های انتقال برقی را که برق مرکزی پایتخت را پشتیبانی می‌کرد منفجر کرده بودند.

در میان این فعالیت های تروریستی اغتشاش برانگیز که در ماههای قبل از کودتای سپتامبر صورت می‌گرفت، قتل فرمانده نیروی دریائی آلنده، ژنرال آرتور آرایا پیترز[2] در خانه‌اش در شب ۲۶ جولای سال ۱۹۷۳ شایان توجه است. آرایا که بهترین دوست آلنده بود احتمالاً به خاطر رابطه نزدیکی که با آلنده داشت کشته شد. جسارت این عمل نیروهای حزب اتحاد مردمی را شوکه کرد و منجر به افزایش سطح قطب‌بندی شد.

---

[1] Father land and liberty
[2] Arturo Araya Peters

نقش ایالات متحده

فعالیت‌های احزاب مخالف در سطح نخبگان سیاسی، توده‌ای و نهادی از جانب سیاست ایالات متحده مورد حمایت قرار گرفت. ابتدا دولت ایالات متحده یک برنامه بی‌ثباتی اقتصادی را تدارک دید که به موجب آن شیلی نه تنها مجدانه از اعطای وام و اعتبارات از جانب این کشور، بلکه از جانب سازمان های بزرگ بین‌المللی نیز محروم شده بود. به علاوه ایالات متحده از طریق سازمان سیا به طور مخفیانه گروه های مخالف عمده‌ای همچون روزنامه«ال مرکوریو»[1] و یا گروه کامیون‌داران اعتصاب کننده در جولای و آگوست سال ۱۹۷۳ را علیه دولت آلنده بسیج کرد. وجود روزنامه‌های مخالف در شیلی با نوشته‌های تند و کلام خشونت آمیز در انتقاد از دولت آلنده امری عادی بود. در حقیقت بعضی تحلیل‌گران معتقدند روزنامه‌ها در یک پیکار دروغ پراکنی نظام مند به منظور ارعاب طبقه متوسط و ساختن جو کودتا به خدمت گرفته شده بودند [۳۱]. در سال ۱۹۷۵ کمیته تحقیق سنا به ریاست سناتور فرانک چرچ[2] که در مورد فعالیت‌های غیر قانونی سیا فعالیت می‌کرد، طرحهای مخفیانه این سازمان برای به زیر کشیدن آلنده از قدرت را برملا ساخت[۳۲]. به علاوه شرکتهای آمریکایی استخراج مس، آناکوندا[3] و کینکوت[4] که در مورد دارایی های مس‌شان ضربه خورده بودند، تلاش کردند مانع فروش و صدور مس شیلی به خارج از کشور گردند.

آنها با تکیه بر این ادعا که ملی‌سازی‌ها قانونی نبوده‌اند در کشورهای اروپای غربی شروع به پیگیری قضایی مصادره اموالشان کردند. حداقل در یک مورد کارگران بارانداز فرانسوی از ترس اینکه محصول مس شیلی توقیف گردد، با انقلاب شیلی اعلام همبستگی کرده و از تخلیه مس خودداری کردند و با این عمل خود مانع مصادره و ضبط آن شدند. تلاش برای تحریم مس شیلی یکی دیگر از اقداماتی بود که برای ایجاد خرابکاری در اقتصاد این کشور صورت گرفت.

---

[1] El Mercurio
[2] Frank Church
[3] Anaconda
[4] Kennecott

وضعیت نیروهای مسلح

نیروهای مسلح در طول ماههای قبل از کودتا ساکت نبودند. در این مدت سه واقعه مهم رخ داد: خیزش تانکها در ۲۹ ژوئن در سانتیاگو، استعفای ژنرال کارلوس پراتس رئیس ارتش و فرمانده نیروهای مسلح در ماه آگوست و اعمال شدید قانون کنترل نیروهای مسلح. در ۲۹ ژوئن یک هنگ کوچک ارتش، اعزامی از سانتیاگو به فرماندهی سرهنگ دوم، رابرتو سوپر[1]، پادگان را ترک کرده و به سوی کاخ موندا[2] با هدف آشکار دامن زدن به کودتا حرکت کرد. هیچ نیروی دیگری به آنها نپیوست و بعد از آن ژنرال پراتس شخصاً با سرهنگ«سوپر» در جلوی کاخ موندا مواجه شد و از هنگ او خواست که تسلیم شود، چنین بود که شورش پایان یافت. پنج عضو برجسته گروه میهن و آزادی که ظاهراً دست اندرکار طرح‌ریزی این شورش نظامی بودند به سفارت اکوادور گریختند و تقاضای پناهندگی سیاسی کردند [۳۳].

در فردای تلاش برای کودتا رئیس جمهور آلنده برای رویارویی با تهدید علیه دموکراسی از مجلس درخواست اختیارات فوق‌العاده نمود. جناح مخالف با این تقاضا مخالفت کرد و ادعا نمود شورش تانک (تانکازو)[3] خشمی بود که محرک آن دولت بوده که خواستار اعطای اختیارات فوق‌العاده شده بود. بدیهی به نظر می‌رسد که اقدام نظامی برخلاف ماهیت محدودش نشانه روشنی از ناخشنودی و دسیسه‌ای بود که در داخل نیروهای مسلح وجود داشت و شاید تلاشی گسترده برای یک کودتای واقعی بود.

دومین واقعه مهم مرتبط با نیروهای مسلح، استعفای اجباری ژنرال پراتس در ۲۲ آگوست سال ۱۹۷۳ بود. افسران بلند پایه ارتش احساس کرده بودند ژنرال پراتس با دولت اتحاد مردمی همکاری نزدیک دارد بنابراین ناخشنودی خود را با ابراز دیدگاه های خود از طریق اعتراض های پرهیاهو در جلو محل اقامت وی ابراز داشتند. پراتس با اعتقاد به این مساله که ماندن در سمت فرمانده ارتش تحت این شرایط فقط منجر به انشعاب و اختلاف در ارتش خواهد شد، استعفای خود را مطرح کرد و آلنده با اکراه آن را پذیرفت. ژنرال آگوستو پینوشه[4] پس از آنکه آلنده را متقاعد ساخت که شخصی قانونمند است، جایش را گرفت.

---

[1] Roberto Souper
[2] Moneda Palace
[3] Tancazo
[4] Augusto Pinochet

اقدام پراتس کاری دو پهلو بود بنابراین باعث القای احساسات کودتاچیانه به درون نیروهای مسلح گردید، آیا اگر او خودش در مقامش باقی می‌ماند بهتر نبود؟ پراتس معتقد بود که خیر. چرا که احساس کرده بود اعتبارش را از دست داده و بیش از این کارآیی موثری نخواهد داشت [۳۴]. پراتس همچنین از پست وزارت دفاع هم که در ۹ آگوست به دست گرفته بود استعفا داد.

سومین واقعه نظامی مهمی که مقدمات کودتا را فراهم کرد اجرای نظامی قانون کنترل نیروهای مسلح مصوبه سال ۱۹۷۲ مجلس بود که از اقدامات هراس‌انگیز جناح چپ بود. این قانون توسط آلنده به عنوان اقدامی مصالحه‌آمیز تصویب شد به این امید که بتواند تهدیدات جناح مخالف را آرام کرده و نیز به عنوان ابزاری علیه جناح راست از آن استفاده کند. در ماه های منجر به کودتای سپتامبر به دلیل تنش ایجاد شده توسط شورش تانک‌ها در ماه ژوئن، و نیز اعتصاب کامیون‌داران و بازرگانان، نیروهای مسلح آنچه را که مبارزات نظامی برای جستجوی اسلحه‌های غیرقانونی بود آغاز کردند، لیکن شورش ها به طور یکپارچه فقط علیه گروه های چپ بودند. کارخانه‌ها توسط نیروهای مسلح تسخیر و تفتیش شدند. ارتش حتی قبرستان هایی را حفر کرد و تابوت هایی را باز و آماده کرد. نیروهای مسلح به ویژه بر طرفداران حزب اتحاد مردمی تمرکز کردند چرا که از این بیم داشتند که کارگران خود را با پیش بینی درگیری‌های آینده مسلح کنند. این علامت دیگری بود مبنی بر اینکه ارتش نقش غیرسیاسی فرمانبردارانه خود را برای تهیه مقدمات کودتا از دست می‌داد.

اقدامات حزب اتحاد مردمی و جستجوی راه حلی سیاسی

حزب اتحاد مردمی در مواجه با مخالفت روزافزون دست به اقدامات دفاعی سیاسی زد. در سطح سازمانی دولت سعی نمود به کمک مذاکره و مصالحه در مورد مساله APS به بن بست سیاسی خاتمه دهد. در سطح توده‌ای هم به نوبه‌خود به بسیج خیابانی توده‌ها پاسخ داد.

دادگاه قانون اساسی

دولت اتحاد مردمی در سطح سازمانی بدون کسب موفقیت، از دادگاه قانون اساسی برای خاتمه دادن به بن بست قوای مجریه- مقننه در مورد لایحه اشتراکی

کردن اقتصاد درخواست استیناف نمود. بعد از آنکه دادگاه در ژوئن سال ۱۹۷۳ اعلام کرد صلاحیت رسیدگی به این مساله را ندارد احزاب سیاسی مخالف در خواست های خود از دولت را در مورد اینکه یا متن لایحه را منتشر کند یا فراخوان همه پرسی دهد افزایش دادند. آلنده از پذیرش هر یک از این گزینه‌ها کاملاً سرباز زد. او معتقد بود که انتشار لایحه به مثابه پذیرش تفسیر جناح مخالف از قانون بود که خود منجر به غلبه این جناح بر وتوی ریاست جمهوری در مورد اصلاحیه قانون اساسی با اکثریت ساده می‌شد. این اختیار رئیس جمهور را از اعمال هر نوع قدرتی بر روند قانونگذاری محروم می‌کرد بنابراین مجلس با نوشتن اصلاحیه‌های قانون اساسی می توانست سیاست‌های عمومی خود را دیکته کند.

لایحه میلاس[1]

رئیس جمهور آلنده درصدد راه حل های سیاسی دیگری برآمد. بلافاصله بعد از انتخابات مارس اورلاندو میلاس[2] وزیر اقتصاد که یک کمونیست بود، لایحه‌ای را ارائه داد که وضعیت هر نوع شرکت صنعتی مصادره یا مورد مداخله قرار گرفته را روشن می‌کرد. بر طبق این لایحه وضعیت یک شرکت باید مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گرفت و اگر مناسب به نظر می‌رسید باید به کنترل بخش خصوصی بر می‌گشت. با این حال جناح رادیکال حزب اتحاد مردمی به طور کلی و به شدت با این طرح مخالفت کرد. سوسیالیست‌ها برای اثبات ناخشنودی خود از این تصمیم از مقام مشاوره اقتصادی حزب در کابینه کنار کشیدند و این کار آنها باعث شد زیر پای رئیس جمهور خالی گردد. در این اثنا جناح مخالف خواستار انتشار لایحه همیلتون- فونتیالبا گردید. تلاش‌های میلاس در مجلس به جایی نرسید.

ارتش در کابینه

بعد از شورش تانک در ماه ژوئن، آلنده بار دیگر خواستار ورود ارتش به کابینه شد. هر چند که بعضی از ژنرالها از جمله ژنرال پراتس وزیر دفاع، به کابینه او پیوستند لیکن این کار به مقدار کمی اوضاع را آرام کرد. در این زمان تمام چهار فرمانده نیروهای

---

[1] Millas
[2] Orande Millas

مسلح وارد کابینه نشده بودند بنابراین پیامدهای ورود اعضای نظامی به کابینه آلنده بر طبق مشارکت‌های قبلی آنان با هم متفاوت بود. حضور همزمان افسران نظامی در کابینه هیچ نتیجه ای برای حل موضوع حساس جاری یعنی مساله APS به همراه نداشت.

مذاکرات حزب اتحاد مردمی و حزب دموکرات مسیحی

همزمان با شعله‌ور شدن وقایع و به بن بست خوردن راه حلها، آلنده از بلندپایه‌ترین مقام کلیسا در شیلی، کاردینال رائول سیلوا هنریکز[1]، برای هدایت مذاکرات دو حزب اتحاد مردمی و دموکرات مسیحی حول مساله APS دعوت به عمل آورد. آلنده با برگزاری مجموعه نشست هایی با رهبر حزب دموکرات مسیحی، پاتریکیو آیلوین[2] موافقت کرد. گفتگوهای ژوئیه و آگوست، تلاش عمیقی برای یافتن راه حل خروج از بن بست بود. با وجود گفتگوهای طولانی مدت هیچ توافقی حاصل نشد. به نظر می‌رسید که حزب دموکرات مسیحی تمایلی برای حل بحران ندارد. هر زمان که دو حزب به توافق نزدیک می‌شدند آلوین با طرح تقاضاهای جدید توافقات را به بن بست می کشاند. گفتگوها در اوایل آگوست به بن بست رسید. مشخص بود که حزب دموکرات مسیحی نمی‌خواست با حزب اتحاد مردمی به هیچ سازش سیاسی دست یابد. فقط می‌خواست این حزب از قدرت کناره‌گیری کند.

گزینه همه پرسی

با شکست مذاکرات حزب اتحاد مردمی و حزب دموکرات مسیحی، اوضاع حادتر شد. آن سال در شیلی زمستانی سرد و بارانی بود. در سانتیاگو به علت اعتصاب فراگیر کامیون‌داران و بازرگانان، کالاها و محصولات بیش از پیش نایاب شدند. ارتش با جستجوی سلاح های غیرقانونی حملات بیشتری بر کارگران نموده و عرصه را بر آنها تنگتر نمود. در این میان اعضای گروه میهن و آزادی اعمال تروریستی و خرابکاری را هدایت می کردند. به علاوه در ۲۲ آگوست نه تنها ژنرال پراتس مجبور به استعفا شد بلکه مجلس نمایندگان[3]، قطعنامه‌ای را در محکومیت دولت اتحاد مردمی به دلیل

[1] Raul Silver Henriquez
[2] Patricio Aylwin
[3] Chamber of Deputies

ارتکاب اقدامات غیرقانونی در حمایت از تصرف کنندگان کارخانه‌هایی که [خود] حزب اتحاد مردمی آنها را تحریم کرده بود به رای گذاشت. قطعنامه علامتی بود بـرای کودتـا. در این بستر غم‌انگیز آلنده تصمیم گرفت به آخرین گزینه کـه همانـا فراخـوان عمـومی برای مساله APS بود دست بزند. این گزینه جالبی نبود. برگزاری همه پرسی به تفـسیر جناح مخالف از قانون اساسی مشروعیت می‌بخشید. به علاوه بسیار غیرمتحمل بـود کـه حزب اتحاد مردمی در حالی که ۶ ماه قبل فقط ۴۴ درصد آرا را کسب کرده بود، در این مرحله بتواند بیش از ۵۰ درصد آرا را کسب کند.

این چنین بود که وضعیت سیاسی خطرناک‌تر شد. آلنده نهایتاً توانـست موافقـت حزب دموکرات مسیحی را برای برگزاری همـه پرسـی جلـب کنـد. اگـر چـه همچنـان نتوانسته بود موافقت حزب سوسیالیست را جلب کنـد، لـیکن تـصمیم گرفـت از کـارت همه‌پرسی استفاده کند. او قصد داشت تصمیم خود را از طریق یک برنامه تلویزیـونی در ۱۱ سپتامبر به اطلاع ملت برساند و این مساله را با رئیس ارتـش خـود ژنـرال آگوسـتو پینوشه که او را مورد اعتماد می‌پنداشت در میان گذاشـت. لـیکن تـصمیم او بـه جـای تحکیم دموکراسی روند کودتا را تسریع کرد.

حزب اتحاد مردمی در خیابانها

در طول دوره قبل از کودتـا، حـزب اتحـاد مردمـی بـا کـشاندن طرفـدارانش بـه خیابان‌ها به جناح مخالف پاسخ گفت. به نظر می‌رسید منازعه واقعـی بـین طرفـداران و مخالفان این حزب در گرفته بود. زیرا هر یک از طرفین سعی داشـت نیروهـا و حامیـان بیشتری را به خیابانها بکشاند. به علاوه میزان مشارکت این نیروها در تجمعات خیابـانی نشان دهنده این مساله بود که چگونه یک بحران سازمانی در درون جامعه فراگیر شـده بود. سازمان‌های دولتی از حل بحران سیاسی عاجز بودند. به همین دلیل این بحران هـا در خیابان‌ها نمود پیدا می‌کردند.

مناقشات درون ائتلافی

حزب اتحاد مردمی در طول این دوره قادر نبود از خود عملکـرد همـاهنگی ارائـه دهد. از طرفی در درون خود ائتلاف در مورد بقای آلنده در راس قدرت و نجات انقـلاب، اختلافات جدی و فاحش سیاسـی بـین احـزاب و افـراد وجـود داشـت. اختلافـات بـین

رادیکال‌ها و میانه‌روها خیلی فاحش بود. کارلوس آلتامیرانو[1]، دبیر کل حزب سوسیالیست مخالف هر نوع تحکیم مجدد دستاوردهای حزب اتحاد مردمی بود. در عوض او از قدرت مردمی سخن به میان می‌آورد. او معتقد بود کارگران باید مسلح شوند زیرا مناقشه سیاسی فقط با مواجه خشونت‌آمیز خاتمه خواهد یافت و اغلب مخالف تصمیم آلنده برای مذاکره با آیلوین، رهبر حزب دموکرات مسیحی بود. او این نشست‌ها را به عنوان مذاکره با خائنین به باد تمسخر می‌گرفت. رهبر حزب سوسیالیست قدم جسورانه‌ای برداشت. او برای درک آنچه که درون سازمان نیروی دریائی می‌گذشت با افسران این نیرو دیدار کرد. هدف او از این کار بازداشتن این افراد از اطاعت از دستورات کودتا بود که امکان داشت دریافت کنند. وقتی سلسله مراتب نیروی دریایی از نیات او آگاه شدند، افسرانی که با او ملاقات کرده بودند مورد بازجویی قرار گرفتند و به آسانی شکنجه شدند. آلتامیرانو اعلام داشت مذاکرات خصوصی‌اش با اعضای نیروهای مسلح امری معقول بوده است [و در دفاع از اقدام خود گفت] چگونه می‌توان جلو رشد جوانه‌های خیانت را گرفت؟ حزب اتحاد مردمی عملاً از نیات ارتش هیچ آگاهی نداشت. نیروهای مسلح نظرهای متفاوتی داشتند و آلتامیرانو را مسئول خیانت تلقی می‌کردند. مجلس مصونیت او را به عنوان یکی از اعضای سنا لغو کرد. نهایتاً میانه‌روهای درون ائتلاف حزب اتحاد مردمی امیدوار بودند بتوانند به راه حلی سیاسی برای حل بحران دست یابند. حزب کمونیست شعار«به سوی توقف کودتا» را برگزید. این حزب معتقد بود اگر آنها به آسانی در مورد احتمال کودتا صحبت کنند، و مردم به معنای واقعی آن پاسخ دهند ممکن است قادر شوند از وقوع آن جلوگیری کنند. نشانه‌هایی وجود دارد که از ماه جولای تا آگوست سال ۱۹۷۳، که کمونیست‌ها دریافته بودند که باید آمادگی [بروز] خشونت را داشته باشند، آنان نیز همچون سوسیالیست‌های رادیکال مخفیانه و خصوصی با کارگران مسلح وارد مذاکره شده بودند.

کودتای نظامی

با آغاز سپتامبر سال ۱۹۷۳ به نظر می‌رسید که راه حل سیاسی برای حل بحران وجود ندارد. جناح مخالف دولت اتحاد مردمی به شدت برای مداخله نظامی فشار وارد

---

[1] Carlos Alramirano

می‌آورد. نهادهای سیاسی به کلی فلج شده بودند. هیچ نشانه‌ای از کاهش بسیج مردمی علیه دولت آلنده وجود نداشت. دولت اتحاد مردمی هم فلج شده بود. عده‌ای که معتقد بودند در این شرایط کودتای نظامی اجتناب ناپذیر خواهد بود، امیدوار بودند با یک کودتای نرم[۱] و با اندکی خشونت همه چیز پایان یابد. آلنده به عنوان یک قانونگرا نهایتاً با مسلح کردن کارگران مخالفت نمود. او اعتقاد داشت این کار تنها منجر به خونریزی غیر ضروری خواهد شد. در این اثنا جناح مخالف مشتاقانه منتظر مداخله ارتش بود. آنها ارزیابی کرده بودند ارتش مهار قدرت را دوباره به آنها برخواهد گرداند و در این میان جناح چپ نیز در هم شکسته خواهد شد.

نهایتاً بن بست یازدهم سپتامبر سال ۱۹۷۳، یعنی زمانی که آلنده اعلام همه پرسی نمود، شکسته شد. در اوایل صبح زمانی که رئیس جمهور هنوز در اقامتگاهش بود و از نقل و انتقالات مشکوک واحدهای نظامی، بخصوص کشتی‌های نیروی دریایی شیلی که شب قبل به جای اینکه در مانور مشترک دریائی آمریکا و شیلی شرکت کنند، به بندر والپارایزو[۲] برگشته بودند آگاه شد، واحدهای نظامی را فراخواند. آلنده بعد از آنکه از وزیر خود، ارلاندولتلیر[۳] خواست که از فرماندهان مربوطه در مورد این تحرکات جستجو و سوال کند، تصمیم گرفت هر چه زودتر کاخ ریاست جمهوری را که در جنوب سانتیاگو بود ترک کند. خیلی زود مشخص شد یک کودتا در شرف وقوع است. برخلاف تلاش کودتای [نافرجام] ۲۹ ژوئن، به نظر می‌رسید که این کودتا از طرف هر چهار بخش نیروهای مسلح حمایت می‌شد. اگر چه آلنده قبل از آنکه ساکت شود سعی کرده بود دوباره از طریق رادیو با ملت صحبت کند، لیکن مراکز ارتباطی خیلی زود توسط ارتش تسخیر شدند. سخنرانی دوم او در حدود ساعت ۹ صبح هم تأیید شکستش از ارتش بود و هم اظهاری جسورانه از ذوق انقلابی و شرافت قانونی‌اش.

علیرغم تضمین های نظامی که به آلنده اجازه پرواز و خروج از شیلی را به شرط استعفا می‌داد، او از ترک کردن کاخ مونداٍ، سرباز زد. در عوض به فرماندهان ارتش یادآوری کرد که او رئیس جمهور شیلی است که به روشی دموکراتیک برای یک دوره ۶ ساله انتخاب شده است. آلنده برخلاف تهدیدهای ارتش مبنی بر اینکه اگر تا ساعت ۱۱

---

[1] Glope Blando
[2] Valparaiso
[3] Orlando Letelier

صبح استعفا ندهد و کاخ موندا را ترک نکند مورد حمله هوایی ارتش قرار خواهد گرفت به وظایف قانونی‌اش عمل می‌کرد. بلافاصله بعد از آنکه ضرب‌الاجل مذکور به اتمام رسید سه هواپیمای جت هاوکرهانتر[1] بر روی کاخ به پرواز در آمده و محموله مرگبار خود را بر سر آن فرو ریختند. آنها ضربات دقیقی وارد ساختند.

آلنده و تعداد کمی از حامیانش که به آنها اجازه داده بود با او بمانند در طول بمباران به طبقه زیرزمین کاخ عقب نشینی کردند. کاخ شروع به سوختن کرد. نهایتاً وقتی که سربازان توانستند وارد ساختمان شوند کسانی را که داخل بودند دستگیر کردند. آلنده کشته شده بود و جسد بی روحش از کاخ خارج شد [۳۵]. سرانجام خونین آلنده سرآغاز خشونتی شد که به مدت ۱۶ سال سراسر شیلی را در بر گرفت.

---

[1] Hawlker Hunter

یادداشت های فصل ۳

مروری بر سالهای زمامداری آلنده ، سالهای ۱۹۷۳ – ۱۹۷۰ موضوعات بنیادی و پویایی سیاسی

۱. حتی ناتانیل دیویس سفیر ایالات متحده در شیلی از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۳ در کتاب خود این فضا را ترسیم کرده است. نک به:
The LastTwo Years of Allende (Ithaca: Cornell University Press, 1985).

۲. این انتخابات تاحدودی متفاوت از بقیه انتخاباتها بود چرا که حزب اتحاد مردمی را در صورتی که آراء باطله در نظر گرفته می‌شد حائز اکثریت می‌کرد. با این حال آراء این حزب به طور چشمگیری اضافه شد و به یک اکثریت یا نزدیک به این میزان رسید.

۳. این نتایج برای نیروهای انتخاباتی یک رئیس جمهور جدید بسیار ایده‌آل بودند. به دلیل وجود نظام انتخاباتی متناوب چه انتخابات مجلس و یا انتخابات شهرداری‌ها یک سال بعد از انتخابات ریاست جمهوری صورت می‌گرفت و حزب رئیس جمهور طبیعتاً کاملاً موفق از کار درآمد. این امر در مورد حزب دموکرات مسیحی پس از پیروزی فری در انتخابات سال ۱۹۶۴ زمانی که انتخابات مجلس در سال ۱۹۶۵ برگزار شد صدق می‌کند. در انتخابات سال ۱۹۷۱ که برای پست‌های محلی برگزار شد، حزب اتحاد مردمی نتوانست از اکثریت رو به رشد خود مزایای لازم را کسب کند. هردو مجلس نمایندگان و سنا در دستان احزاب مخالف باقی ماندند. درنتیجه ائتلاف مذکور مجبور بود برای مدتی با یک مجلس مخالف همنوایی کند چرا که انتخابات مجلس تا مارس ۱۹۷۳ برنامه‌ریزی نشده بود.

4. Stefan de Vylder, Allende's Chile: The Political Economy of the Rise and fall of the Unidad Popular (Cambridge: Cambridge University Press, 1976), p. 116.

5. Ibid, and Davis, Last two Years of Allende, p. 24.

۶. شماری از منابعی را که درباره مساله ملی کردن صنعت مس و پرداخت غرامت ناشی از مصادره بحث می‌کند می‌توان در آثار سرجیبیتار وزیر معادن آلنده و در اثر زیر مشاهده کرد:
Chile: Experiment in Democracy (Philadelphia: Institute for Human Issues, 1986); and de Vylder, Allende's chile.

۷. تعریف یک هکتار زمین آبیاری شده اصلی چنین بود:
یک هکتار زمین با کیفیت عالی و زمینی آبیاری شده که در دره مرکزی قرار داشت. برطبق تعریف یکل استین لند، ۸۰ هکتار زمین مساوی بود با ۵۰۰ هکتار زمین در مرکز شیلی. نک به:

See kyle steenladn, Agrarian Reform under Allende: Peasant Revolt in the south (Albuquerque: University of New Mexico Press, 1977), p. 8.

۸. در حقیقت کندی اجرای برنامه اصلاحات ارضی را می‌توان به تمرد و انشعاب حزب دموکرات مسیحی از ائتلاف اتحاد مردمی در سال ۱۹۶۹ نسبت داد. این امری بود که برای جک کنکول که از کسب اهداف کوچک ناکام مانده بود اتفاق افتاد.

9. North American Congress on Latin America (NACLA), New Chile (Berkeley; Waller Press, 1972), p. 23.

10. Steenland, Agrarian Reform under Allende, p. 10.

11. Ibid, pp. 14-15.

۱۲. عبارت "اکثریت برای سوسیالیسم" در میان احزاب و اعضای جناح چپ مورد منازعه بود. اگرچه کمونیست‌ها عبارت مذکور را به معنی یک اکثریت انتخاباتی تعبیر می‌کردند که به ائتلاف اتحاد مردمی اجازه انجام برنامه مورد نظرش را از طریق سیستم قانونی می‌داد لیکن سوسیالیست‌های رادیکال که تحت رهبری دبیرکل این حزب کارلوس آلتامیرانو قرار داشت معتقد بودند این تعریف یک تعریف کافی نیست.

۱۳. MAPU درست بعد از انتخابات مارس سال ۱۹۷۳ مجلس دچار انشعاب شد. گروه های این ائتلاف به کمک اسامی رهبران آنها شناخته می‌شدند. جناح میانه‌رو را MAPUی گازموری می‌خواندند. و جناح رادیکال MAPU را MAPUی گاریتون می‌خواندند. فرقه گاریتون واقعاً مستحق نام جناح راست MAPU بود. فرقه دیگر MAPU که موسوم به فرقه دهقانان و کارگران بود به صورت مخفف MUPU – O/C خوانده می‌شد. جناح رادیکال قبلاً در آوریل سال ۱۹۷۲ به دو فرقه PR و PIR تقسیم شده بود. PIR بعدها ائتلاف UP را ترک کرد.

14. Lois Hecht Oppenheim, "The Quest for Unity on the Left: Allende's Chile and the socialization of the Ecomomy." Ph.D. diss (St. Louis: Washington University, 1980), deals in some depth with these questions.

۱۵. نک به: Joan Garces, Allende y la experiencia chilena (Barcelona: Editorial Ariel, 1976). گارسه یک اسپانیایی بدون حمایت حزبی بود که یک مشاور نزدیک به آلنده بود. تحلیلش حاوی نکات ارزشمندی در مورد رویکرد بی‌طرفی حزبی در مورد یک تحلیلگر نزدیک به آلنده می‌باشد.

۱۶. قوانینی که در مورد مصادره وجود داشت دولت را قادر به مصادره شرکت ها تحت دو دسته از شرایط می‌کرد. شرط اول شامل موارد سفته‌بازی و احتکار و تلاش برای مختل‌ساختن نیروهای عرضه و تقاضای بازار و تلاش برای دستیابی به سود اضافی می‌شد. از نمونه‌هایی از

فعالیت ها می‌توان به پنهان داشتن و انبار کردن، تخریب یا امتناع از فروش کالا اشاره کرد. در این موارد دولت می‌توانست تولید و محصول مذکور را در کنترل خود درآورد. دومین شرط زمانی بود که مشکلات عرضه افزایش می‌یابت و یا محتمل به نظر می‌رسید که احتمال ممانعت از جریان آزاد کالاهای اساسی به درون بازار به وقوع بپیوندد. در صورت مورد دومی یک آژانس دولتی با نام DIRINCO یا آژانس هدایت صنعت تجاری حق اتخاذ مسئولیتهای اجرایی در مورد شرکتهایی که تولیدشان تحت تاثیر قرار گرفته بود را داشت.

مداخله یکی دیگر از مکانیسم‌های اجرایی بود که به وزیر کار یک قدرت قانونی گسترده‌ای برای مداخله او در شرکتهایی که دچار رکود تولید و از کارافتادگی شده بودند و نیز و رفع علتهای این امر را می‌داد.

۱۷. برای توضیح بیشتر در مورد این راهبرد نک به: Eduardo Novoa, “El dificil camino de la legalidad,” Revista de la univeridad Tecnica del Estado (UTE), no. 7, April 1972: 7-37. I.

باید خاطرنشان ساخت که اختلاف عقیده‌ای هم در مورد انتشار این دستورالعمل در سال ۱۹۳۲ وجود داشت. در یک مورد قانون شماره ۵۲۰ با قوانین بعدی در تضاد قرار می‌گرفت برای مثال می‌توان به موارد اکتبر سال ۱۹۶۶ در مورد مساله مصادره و نیز مورد دسامبر سال ۱۹۶۸ در مورد مساله مداخله اشاره کرد.

۱۸. اثر پیتروین با عنوان "بافندگان انقلاب" یک تاریخ کوچک از آنچه بود که در کارخانه نساجی یارورا اتفاق افتاد.

Peter Winn, Weavers of the Revolution: The Yarur Workers and Chile’s Road to Socialism (New York: Oxford University Press, 1986),

۱۹. قوه مجریه همچنین می‌توانست تقاضا کند که مواد اولیه ساخته شده یک شرکت با توجه به تمایزات آنها از حیث کیفیت و تعداد به عنوان مواد اولیه در نظر گرفته شوند. اگر شرکت از این امر تعبیت نمی‌کرد، خود مسئول سلب مالکیتش بود. قوانین سال ۱۹۶۶ همچنین به دولت حق سلب مالکیت از شرکتی را که عامل عمده عرضه یک محصول بود در صورتی که تجارت از یک ریتم تولید عادی پیروی نمی‌کرد یا برای مثال آن شرکت محصولاتش را انبار و احتکار می‌کرد یا مسئول سفته‌بازی و عدم توازن قیمت‌ها بود که منجر به مشکلات عرضه برای جمعیت عامه می‌شد، می‌داد.

۲۰. مصادرات الزاماً بایستی توسط بازرس کل تصویب و ثبت می‌شد. اگر او مخالفت می‌کرد، که اغلب هم چنین بود دولت می‌توانست به امضای یک قانون فشار توسط تمام وزرای کابینه توسل جوید که بعدهابازرس کل مجبور می‌شد آن را قبول کند.

۲۱. این ایده براساس الگوی شرکت های تعاونی کارگری یوگسلاوی بود. حزب اتحاد مردمی به شدت مخالف این ایده بود زیرامعتقد بود چنین شرکت هایی فقط کـارگران را بـه درون طبقـه بورژوازی انتقال می‌دادند. پذیرش شرکت های کارگری امری است که تاریخی طولانی در میـان گروههای ثابت حزب دموکرات مسیحی دارد.

۲۲. بعد از سرپیچی های PIR، حزب اتحاد مردمـی فقـط ۳۶ درصـد کرسـی‌هـای سـنا و ۳۸ درصد کرسی‌های مجلس نمایندگان را در اختیار داشت که به سختی برای مبـارزه علیـه اعـلام جرم علیه اقدامات ریاست جمهوری کافی بود. ارزیابی این نشست از رویکرد من برگرفتـه از آراء اوژینو و لاسکوریکی از اعضای PIR در همان زمان بود. این عقیده بعـدها توسـط منـابع دیگـر مورد تایید قرار گرفت.

۲۳. اگرچه در مورد نشست‌های ژوئن – جولای سال ۱۹۷۲ اختلاف نظراتی وجود دارد لیکن من معتقدم ارزیابی دقیقی در مورد وضعیت مذکرات و نیز موارد اختلاف را جمع‌آوری و سرهم‌بندی کرده‌ام. منابع اصلی در این مورد عبارتند از:

Tapia Valdes, minister of justice, reprinted in Reinhard von Brunn, Chile: Con leyes tradicionales hacia una nueva economia? (Santiago: ILDES, 1972), pp. 114-126; Tapia valdes's account of the talks in chile, 1970 – 1973 (Madrid: Editorial Tecnos, 1977), pp. 229-317: Chile hoy, issues of July 1972; and the newspapers La nacion and El mercurio, July 1972, especially July 6, 1972.

۲۴. مجله شیلی هوی گزارش داد که فری از طریق یک مکالمه تلفنی با طرفدارانش در شـیلی از طریق یک سفر اروپایی آنان را به انتخاب و تائید اقدام حزب اتحاد مردمی فراخواند.

۲۵. اگرچه بعضی تحلیلگران در مورد حمایت ایالات متحده از اعتصاب‌کننـدگان اخـتلاف نظـر داشتند لیکن من معتقدم چنین حمایتی صورت گرفته بود شماری از منابع دیـدگاه مـرا تاییـد می‌کنند. برای مثال نک به :

Julio Faundez, Marxism and Democracy in Chile: From 1932 to the Fall of Allende (New Haven: Yale University Press, 1988), P. 236.

و نیز اسناد از ردهبندی خارج شده در مورد اقدامات ایالات متحده علیه شیلی.

۲۶. کارگران یقیه سفید اصولاً یک طبقه جدا از طبقه کارگران یقه آبی بودنـد و همکـاری‌هـای کارگری مخصوص به خود را داشتند. به علاوه اتحادیه‌های دیگری وجـود داشـتند کـه مخـتص کارآفرینان کوچک بودند.

۲۷. حزب اتحاد مردمی از واژه Paro برای بیان عمل مخالفان استفاده می‌کرد که در انگلیـسی می‌توان آن را به واژه ممانعت ترجمه کرد. آنها احتمالاً از اسـتفاده از واژه huelga یـا اعتـصاب

برای بیان اعمال کامیونداران خودداری می‌کردند. زیرا معمولاً این واژه ارتباط تنگاتنگی با اعمال طبقه کارگر داشت. به علاوه دولت اتحاد مردمی یک دولت کارگری بود.

۲۸. من از زبان مورد استفاده توسط جناح راست در پیکار انتخاباتی سال ۱۹۷۳ واقعاً ترسیده بودم. یادم می‌آید که به برنامه‌ای تلویزیونی نگاه می‌کردم که در آن نامزدهای جناح راست، میانه‌رو و چپگرا آزادانه و بدون هیچ هزینه شرکت جسته بودند. در این برنامه جناح راست بر دولت اتحاد مردمی به عنوان یک اقتدارگرای تحمیلی به شیلی حمله کرد. همچنان که به این برنامه نگاه می‌کردم دسترسی آزادانه جناح راست به تلویزیونی که در آن دولت up را یک دولت اقتدارگرا می‌خواندند مرا دچار تعجب کرد.

۲۹. کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها هرکدام سه کرسی سنا را به دست آوردند و این امر از دست دادن چهار کرسی توسط دیگر احزاب کوچک ائتلاف اتحاد مردمی را تاحدودی جبران می‌کرد. در مجلس نمایندگان سوسیالیست‌ها برندگان اصلی بودند چرا که تعداد کرسی‌های خود را از چهارده کرسی به بیست و هشت کرسی رسانده بودند. کمونیست‌ها هم سه کرسی کسب کرده بودند حزب رادیکال حزب چپ مسیحی تقریباً حذف شده بودند. برگرفته از:

Direccion del registro electoral (a Chilean government publication) (Santiago: N.P., n. d).

۳۰. برای تحلیل عمیق‌تر در مورد مساله ENU نک به: Joseph Farrell, The National Unified school in Allende's chile (Vancouver: University of British Columbia Press, 1986). او در ارزیابی خود از پیامدهای سیاسی ENu اظهارات تندی را علیه حزب اتحاد مردمی بخصوص گروه رادیکال این حزب ابزار داشته بود زیرا معتقد است که ENU مسئول جدایی و بیگانه شدن طبقه متوسط از این ائتلاف شده بود.

۳۱. برای مثال نک به:

Donald Freed and Fred Landis, Death in washington (Westport: Lawrence Hill, 1980)

نویسنده ازفرایند موسوم به ترور روانی نام می برد که فرایندی برنامه ریزی شده بود و حاوی گزارشات تنفرانگیز و مقالاتی درباره آلنده بود که در روزنامه‌ها ساخته و پرداخته می‌شدند. هدف از این کار ایجاد احساس ترس و همکاری ناخودآگاهانه خشونت‌آمیز و همنوایی با گزارشاتی بود که در مورد دولت آلندهنوشته می شدند. نویسندگان این گزارشات، داستان یک فرد سلب عضویت شده را بیان می‌کردند که مشاهدات او در روزنامه‌های جناح راستی شیلی بارها نقل می‌شدند.

۳۲. از ابتدای روزی که من این فصل را نوشتم. تعدادی از اسناد محرمانه ایالات متحده از رده بندی خارج شد. این اسناد قضاوت من درباره حوادث را تغییر نداد. برعکس این اسناد که حاوی

مدارک مستدلی درباره دخالت ایالات متحده و نقش این کشور در سرنگونی دولت آلنده بود که آراء مرا بیش از پیش تقویت کرد.

۳۳. نک به:

Carlos Prats, Memorias: Testimonio de in soldado (Santiago: Ediciones Pehuen, 1985).

که این اثر حاوی گزارشی درباره اقدامات ژنرال مذکور می‌باشند. کتاب مذکور توسط دختر او و بعد از مرگش منتشر شد.

۳۴. نک به همان اثر که ژنرال پراتس دلایل استعفا را در آن بیان داشته است.

۳۵. از یازدهم سپتامبر سال ۱۹۷۳ همواره بحث طولانی در این مورد وجود داشته که آیا سربازانی که در آن بعد از ظهر وارد کاخ موندا شدند آلنده را زنده یافتند و سپس به او شلیک کردند یا اینکه بر طبق گزارش ارتش با جسد مرده او درحالی که خودکشی کرده بود مواجه شدند. اگرچه ما هرگز از هیچ یک از این گزینه‌ها مطمئن نیستیم لیکن جسد آلنده در سپتامبر سال ۱۹۹۰ برای خاک‌سپاری مجدد از خاک خارج شد. بیوه آلنده هرتنسیابوسی دو آلنده از دکتر خانوادگی خود خواست که جسد او را معاینه کند تا مطمئن شود که جسد متعلق به آلنده است. در یک کنفرانس مطبوعاتی در روز بعد مدارک و شواهدی ارئه شد که تئوری خودکشی آلنده را تقویت می کرد. در هر صورت مرگ آلنده صرف نظر از اینکه چه کسی شلیک کرده ناشی از حمله و تصرف ارتش بود.

فصل ۴

فرو ریختن نظام

علت های وقوع کودتای نظامی

«من استعفا نخواهم کرد... من زندگی‌ام را فدا خواهم کرد تا وفا داریم را به مردم ثابت کنم» اینها سخنان مهمی بودند که در یازدهم سپتامبر سال ۱۹۷۳ رئیس جمهور سالوادور آلنده گوسنس تنها چند ساعت قبل از مرگش در کاخ نیمه ویران و در حال سوختن موندا بیان کرد.

مرگ او نقطه پایانی بر حکومت قانون و جایگزینی آن با یک رژیم وحشی نظامی بود. در این فصل من علت های وقوع کودتای نظامی در شیلی را بررسی خواهم کرد. به چه علت خشونت در شیلی آنقدر افسار گسیخته شده بود تا آنجا که به این کشور لقب انگلیس آمریکای جنوبی[1] دادند؟ چه اتفاقی برای فرهنگ تساهل سیاسی، تکثرگرایی و قانونگرایی این کشور افتاد؟ حکومت نظامیان چه پیامدهای دراز مدتی برای سیاست داخلی این کشور به همراه آورد؟ دلایل فرو ریختن یکی از با ثبات‌ترین دموکراسی‌های آمریکای لاتین و جایگزینی آن با یک رژیم نظامی اقتدارگرا که شانزده سال دوام آورد نامعلوم بود. دوره حکومت آلنده و پایان خشونت بار آن امروزه امری جنجال برانگیز است. در مورد ریشه‌های وقوع کودتا عقاید متفاوتی وجود دارند. بعضی از اظهارات اولیه جانبدارانه وجود دارند که اختلافات سیاسی درون جامعه شیلی را علت وقوع کودتا می‌دانند [۱]. این نتیجه‌گیری‌ها تمایل دارند که قضاوت هایشان را بر مدیریت آلنده و افرادی که سیاست شیلی را از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ به دست داشتند متمرکز سازند. امروزه در شیلی چه حامیان و چه مخالفان حکومت پینوشه تلاش می‌کنند در مباحث خود در مورد دوره حکومت آلنده یا به تصدیق و تائید دوره حکومت نظامیان بپردازند یا

---

[1] England of South America

به بی‌اعتبارسازی این دوره. یکی از مهمترین مباحث مربوط به دوره آلنده و کودتای نظامی، این بود که آیا براندازی این حکومت امری اجتناب ناپذیر بود؟ بعضی‌ها معتقدند دولت اتحاد مردمی با یک برنامه که قول گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم را داد از ابتدا محکوم به شکست بود.

مارکس و لنین به عنوان آخرین مرحله بر شورش مسلحانه به عنوان محتمل‌ترین راه تسخیر قدرت تاکید می‌کنند. در آمریکای لاتین می‌توان به انقلاب ۱۹۵۹ کوبا[1] به عنوان الگوی موفق یک انقلاب از طریق درگیری مسلحانه اشاره کرد. این به این معناست که انتخاب مسالمت‌آمیز گذار به سوسیالیسم توسط چپ شیلی[2] امری غیرقابل تحقق بود. به علاوه شیلی همچنان که خود آلنده هم متذکر شده بود [مانند] کوبا نبود. احزاب چپ در شیلی با داشتن ریشه‌های عمیق در میان بخش های طبقه متوسط و کارگر در امر مشارکت سیاسی و انتخابات و حکومت ملی، سابقه طولانی دارند. به علاوه ارزش های دموکراتیک در این کشور به خوبی اشاعه یافته‌اند و ارتباط تنگاتنگ آنها با آزادی‌های اساسی چون آزادی مطبوعات و سازمان های سیاسی امری پذیرفتنی بوده است. دنیا بسیار دقیق بر شیلی و حوادث آن تمرکز کرده بود زیرا همگان موقعیت استثنایی این کشور برای موفقیت گزینه گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم را به فال نیک گرفته بودند. با این حال عوامل داخلی و بین‌المللی فراوانی وجود داشتند که علیه موفقیت تجربه شیلی در سوسیالیسم کمر به مبارزه بسته بودند.

از عوامل داخلی می‌توان به ماهیت احزاب سیاسی چپ و کشمکش‌های درونی ائتلاف اتحاد مردمی، انشعاب سیاسی سه گانه‌ای که در درون جامعه شیلی ایجاد شده بود، و نیز به وضعیت در اقلیت بودن دولت آلنده در کنار پیکره بندی نیروهای اجتماعی، احزاب و مخالفت سازمانی که دولت در طول سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ با آن مواجه بود اشاره کرد. از جمله عوامل بین‌المللی نیز می‌توان به ماهیت نظام بین‌الملل در سال ۱۹۷۰، بخصوص رابطه بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی و رویکرد ایالات متحده به انقلاب سوسیالیستی در آمریکای لاتین به عنوان حوزه نفوذ سنتی و حیات خلوت این کشور اشاره کرد. هر نوع ارزیابی وقوع کودتا در شیلی منوط به ارزیابی رابطه متقابل این عوامل داخلی و بین‌المللی می‌باشد. این جریان یک جریان تک علتی نبود

---

[1] Choban Revolution of 1959
[2] Chilean Left

همچنان که پیامدی اجتناب‌ناپذیر هم نبود. در عوض مجموعه پیچیده‌ای از عوامل داخلی و خارجی منجر به براندازی آلنده و دموکراسی شیلی گردید[۲].

عوامل داخلی

موانع سیاسی و قانونی در عملکرد دولت اتحاد مردمی

همچنان که مشاهده کردیم قدرت رئیس جمهور آلنده به وسیله حاکمیت قانون و قواعد نانوشته بازی سیاسی محدود شده بود. اگر چه مقام ریاست جمهوری یک مقام قدرتمند بود لیکن آلنده قدرت خود را با قوه مققننه و قضاییه و دیگر نهادهای دولتی تقسیم کرده بود. قوه قضائیه دشمن سرسخت پروژه دولت اتحاد مردمی، [اشتراکی کردن] بود و بازرس کل که به وسیله رئیس جمهور سابق منسوب شده بود با این دولت همنوایی نداشت. یک ارتش سازمان یافته سنتی هم نمی‌توانست با ایده تغییر سوسیالیستی کنار بیاید.

یک ائتلاف حداقلی

یکی دیگر از موانع درونی قدرت آلنده حاصل انشعاب سیاسی سه گانه‌ای بود که در شیلی وجود داشت. حزب اتحاد مردمی از حمایت انتخاباتی یک سوم جمعیت شیلی در سال ۱۹۷۰ برخوردار بود بنابراین فرمان عمومی آلنده برای تصویب و قانونی کردن تغییر عمیق اجتماعی ابعاد نامشخصی داشت. وضعیت حداقلی ائتلاف اتحاد مردمی در مجلس زمانی که حامیان این حزب در سال ۱۹۷۰ به سختی توانستند ۴۰ درصد کرسی‌های مجلس را کسب کنند بیشتر نمود پیدا کرد. برای جناح چپ خیلی مشکل بود که مسیر انتخاباتی دیگری برای گذار به سوسیالیسم را برگزینند چرا که این راهبرد عملاً با موانع قانونی زیادی همراه بود. از آنجا که انقلابیون فقط از کنترل جزئی بر سازمان های دولتی و حمایت حداقلی در میان مردم برخوردار بودند عبور از این مسیر و ادامه آن بسیار دشوار بود.

وفاداری به سیستم

نکته عجیب تر این که رهبران اتحاد مردمی با این باور کـه اگـر بـه قواعـد بـازی گردن نهند استقلال خود را از دست خواهند داد، محدود شـده بودنـد.اسـتراتژی اتحـاد مردمی برگذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم بنا شـده بـود چـرا کـه آلنـده و تعـدادی از طرفدارانش معتقد بودند که کار در داخـل یـک سیـستم حتـی بـا وجـود شـکاف‌هـای بورژوایی‌اش امکان‌پذیر است. حزب کمونیست دهها سال برای ساختن یک ائتلاف بزرگ متشکل از طبقات مختلف که بتواند از طریق صندوق های رای قدرت را به دست بگیـرد تلاش کرده بود. تعدادی از رهبران حزب چپ هم دهه‌های متمادی در این نظام سیاسی مشارکت کرده بودند. خود آلنده هم حیات سیاسی خود را واقعاً در داخل ایـن سیـستم گذرانده بود. او سناتور مجلس ، و حتی رئیس سنا بود و چهار بار نامزد ریاست جمهوری شده بود. او همچنین به عنـوان وزیـر بهداشـت در دولـت جبهـه مردمـی[1] بـه ریاسـت جمهوری پدرو آگیره سردا[2] خدمت کرده بود و جوان ترین وزیر کابینـه در طـول تـاریخ شیلی بود. به علاوه اینها او مردی بود که عمیقاً به فرایند دموکراتیک معتقد بـود. جـای بس شگفتی است که آلنده و یارانش در حزب اتحاد مردمی با وجود حیات سیاسـی کـه داشتند از خطرات بالقوه‌ای که آنان را تهدید می‌کرد غافـل ماندنـد[۳]. ارزیـابی نـسبتاً ساده لوحانه آنها مبنی بر اینکه همه گروهها از محدودیت هـای قـانونی فراتـر نخواهنـد رفت به طور غم‌انگیزی نادرست از آب درآمد. به علاوه آلنده بـه ذکـاوت سیاسـی خـود بیش از حد ایمان داشت. او در شیلی به خاطر ید طولایی که در سیاست داشت بـه مـچ دست مشهور بود. لیکن این عنوان استعاره‌ای بود برای دانایی و توانایی سیاسی او بـرای کسب آنچه که می‌خواست. آلنده یک سیاستمدار تمام و کمال و به معنای قدیمی کلمه بود. اینها مهارت‌هایی بودند که در وضعیت سیاست به عنوان یک امر کلی، مفیـد بـودن خود را به اثبات رسانده بودند. رهبری یک ائتلاف انقلابی که خود را فدای تغییر عمیـق اجتماعی و اقتصادی کرده بود قصد نداشت به جانب سیاست عمومی حرکت کند.

---

[1] Popular Front
[2] Pedro Aguirre Cerda

اختلافات درونی ائتلاف اتحاد مردمی

عمق اختلافات درون ائتلاف اتحاد مردمی یکی از عمده‌ترین عواملی بود که بر شانس موفقیت دولت اتحاد مردمی تأثیر گذاشت. اختلافات درونی پیامد مخربی بر توانایی این حزب در امر حکومتداری به جای گذاشت.

اختلافات موجود حول تفسیر مسایلی چون مفهوم مسیر مسالمت آمیز یا آنچه که راه دوم رسیدن به سوسیالیسم نامیده می‌شد و نحوه کاربردی کردن آن در شیلی در طول سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ در درون حزب بیشتر گردید. در آغاز دوره ریاست جمهوری آلنده هم میانه‌روها و هم تندروهای حزب اتحاد مردمی بر سر این مساله توافق داشتند که برای رسیدن سوسیالیسم باید یک اکثریت ایجاد شود و از آنجا که طبقه متوسط بیشترین بخش جمعیت شیلی را تشکیل می‌داد جذب حمایت این طبقه برای به نیل به این هدف امری کلیدی است. هر اندازه که زمان جلوتر می‌رفت اختلاف درون ائتلاف جناح های میانه‌رو و تندرو حول آنچه که اکثریت مورد نیاز تحقق سوسیالیسم نامیده می‌شد، نحوه حصول به چنین اکثریتی، و اینکه چگونه و با چه کسانی باید متحد شد، بیشتر و عمیق‌تر می‌شد. فقدان اتحاد و انسجام درونی حزبی در درون حزب اتحاد مردمی مهمترین عامل پسرفت و بدتر شدن فرایند سیاسی از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ بخصوص با توجه به موانع فوق‌الذکر در آغاز کار این حزب می‌باشد. برای میانه‌روهای حزب اتحاد مردمی به رهبری کمونیست‌ها، کار اکثریت برای نیل به سوسیالیسم به معنی پیروزی در انتخابات و برنده شدن در صندوق‌های رای بود. چارچوب ائتلاف اتحاد مردمی به نوبه خود با در کنار هم قرار دادن نیروهای ضد جرگه‌گرا (که شامل ضدیت با زمین‌داران بزرگ، صاحبان صنایع و سرمایه‌داران بزرگ بود) و تشکیل یک ائتلاف در این راه به منظور ایجاد تغییرات ساختاری، تشکیل دهنده بخشی از این فرایند بود. حزب مذکور از طریق پیوستن به احزاب مارکسیست و حزب رادیکال غیرمارکسیست و نیز API [1] یا حزب اقدام مردمی مستقل، سوسیال دموکراتها و دو گروهی که از احزاب دموکرات مسیحی بریده بودند، یعنی چپ مسیحی و MAPU[2] یا جنبش اقدام اتحاد مردمی، این ائتلاف را تکمیل کرد. میانه‌روها به طور

---

[1] Independent Popular Action
[2] Morement de Accion Popular Unitraria

قاطع معتقد به طی مسیر این استراتژی مسالمت‌آمیز بودند زیرا باورشان این بود که شیلی فاقد شرایط سیاسی و حتی جغرافیایی یک شورش مسلحانه کارگری است.

از آنجا که ایجاد یک اکثریت برای سوسیالیسم فرایندی مدت‌دار بود، نیازمند راهکارهای داخلی بود. این راهکارها شامل همکاری با بخش های غیرمارکسیست طبقه متوسط بود که میانه‌روها آن را محتمل نمی‌دانستند لیکن خواستار تحقق آن بودند. نهایتاً آنها به مذاکره با دیگر احزاب سیاسی بخصوص با دموکرات مسیحی‌ها تن دادند. میانه‌روها، دموکرات مسیحی‌ها را به منزله دشمن تلقی نمی‌کردند. آنها اذعان می‌داشتند که تنها دشمنانشان زمین‌داران بزرگ، صاحبان صنایع و سرمایه‌داران بزرگ می‌باشند که جرگه‌گرایی (اولیگارشی) اقتصادی شیلی را تشکیل می‌دادند. جناح میانه‌رو همچنین معتقد بود که گذار به سوسیالیسم از طریق گذر از پنج مسیر ثابتی که به وسیله شرایط عینی معلوم می‌شوند امکان پذیر است. فرایند [سوسیالیسم در] شیلی در اولین مرحله گذار بود. حرارت انقلابی نتوانست این روند را تغییر دهد و آن را تسریع کند. میانه‌روها در صورت لزوم از ترکیب نمودن و کم کردن سرعت تغییر انقلابی برای حفظ فرایند گذار و نظام دموکراتیک حمایت می‌کردند.

تندروهای حزب اتحاد مردمی به رهبری دبیر کل حزب سوسیالیست، کارلوس آلتامیرانو مخالف این راهکار بودند. برای آنها اکثریت برای سوسیالیسم لزوماً به معنی کسب ۵۰ درصدی به علاوه یک رای در زمان انتخاب نبود. این به معنی اتحاد مجدد نیروهای طبقه کارگر بود که اگر توده‌ها قصد عمل انقلابی داشتند باید هر چه سریعتر صورت می‌گرفت. این خود نیازمند فراخوان بسیج توده‌ها بود نه محدود کردن آنها. در حقیقت تندروها سریعاً به این دیدگاه که تنها طبقه کارگر قابل اتکا می‌باشد اصرار می‌کردند چرا که از نظر آنان فقط این طبقه بود که می‌توانست پیشگام تغییر انقلابی شود. اعتقاد به توده‌ها هسته اصلی استراتژی جبهه کارگران سوسیالیست[1] را تشکیل می‌داد. به همین دلیل بود که سوسیالیست‌ها بر الحاق عناصر غیرمارکسیست به ویژه حزب رادیکال به ائتلاف انتخاباتی سوسیالیست - کمونیست قدیمی جبهه انقلابی اقدام مردمی[2] در سالهای اولیه انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۰ تاکید می‌کردند.

---

[1] Socialist Workers' front

[2] Revolutionary Front of Popular Action

آنان معتقد بودند بخش های طبقه متوسط وقتی مشاهده کردند که تغییرات انقلابی واقعاً رخ می‌دهند با آنها همنوایی خواهند کرد. به عبارتی دیگر جناح چپ خلق یک نیروی محرکه قوی را که بتواند بخش های طبقه متوسط را با جریان خود همراه کند ضروری می‌دانست. به همین دلیل بود که تندروهای حزب اتحاد مردمی تلاش می‌کردند فرایند تغییر را به وسیله سازش های سیاسی حاصله از راه مذاکره با دیگر احزاب سیاسی تعدیل کنند و درست به همین دلیل بود که به بخش های طبقه متوسط و نمایند سیاسی آنها یعنی حزب دموکرات مسیحی اعتماد نمی‌کردند. تندروها همچنین معتقد بودند جریان تغییر انقلابی به جای اینکه از مراحل ثابتی پیروی کند، باید روندی سیال داشته باشد. آنان معتقد بودند هیچ کس از قبل نمی‌تواند تصمیم بگیرد که فرایند تغییر با چه سرعتی پیش رود. فرایند تغییر باید با تعمیق شرایط آن تسریع گردد. بعضی از تندروهای حزب اتحاد مردمی به تحقق انقلاب سوسیالیستی از طریق ابزارهای مسالمت‌آمیز و راه دومی مشکوک بودند. این حزب به شدت تحت تأثیر انقلاب کوبا بود و بر احتمال کارایی و تحقق مبارزه مسلحانه در شیلی ایرادهایی داشت [۴]. این احساسات شکاکانه در جریان فراخوان عمومی متوالی حزب در طول سال های ۱۹۷۳-۱۹۷۱ در مورد مواجه احتمالی با دشمنان انقلاب و خطری که این انقلاب برای دموکراسی بورژوازی دارد، نمود پیدا کردند.

در کنار این اختلافات ایدئولوژیکی میان اعضای میانه‌رو و تندروهای حزب اتحاد مردمی، توانایی آنها برای همکاری با هم به وسیله رقابت انتخاباتی تاریخی که میان احزاب کمونیست و سوسیالیست وجود داشت و مخصوصاً جناح‌های میانه‌رو و تندرو را تسخیر کرده بود کاهش یافته بود. هر چند دو حزب مذکور از دهه ۱۹۵۰ با هم ائتلاف کرده بودند لیکن آنها رقبای انتخاباتی همدیگر هم بودند. برای مثال در طول پیکارهای انتخاباتی مجلس سال ۱۹۷۳، دو حزب در کنار هم نه تنها علیه ائتلاف راست- میانه، بلکه علیه یکدیگر رقابت کرده بودند به این امید که هر یک از آنها در جناح چپ بتواند به عنوان حزب شماره یک درآید. حزب سوسیالیست، افزایش تعداد کرسی‌هایش در مجلس نمایندگان از ۱۴ کرسی به ۲۸ کرسی را به منزله حمایت عمومی از موضع مبارزه جویانه‌اش تلقی می‌کرد [۵]. این برخوردهای درون حزبی در داخل حزب اتحاد مردمی و نیز ناتوانی آن برای حل اختلافات سیاسی، مرتباً توانایی آلنده را برای تصمیم‌گیری محدود می‌کرد. به جای موضع‌گیری واحد در درون حزب اتحاد مردمی،

دو سیاست رقیب در داخل این حزب وجود داشتند. یکی از نتایج این جریان این بود که بعضی آراء منشعب از این حزب پیغامهای مبهم و مناقشه برانگیزی را به جناح مخالف می‌فرستادند. موقعیت آلنده هم اغلب توسط اعضای حزب متزلزل می‌شد. او زمانی که می‌دید صدای مخالف از دبیر کل حزب سوسیالیست بر می خیزد، وضعیت مذکور برایش تأسف انگیز و غیرقابل تحمل می‌شد. جناح مخالف می‌توانست از فقدان شفافیت موجود در درون حزب اتحاد مردمی به نفع خود و برای تضعیف سیاسی دولت بهره‌برداری کند.

احزاب مخالف، آخرین یا غیر دوستانه‌ترین موضع را که توسط یکی از اعضای حزب اتحاد مردمی بیان می‌شد اتخاذ کرده و آن را به منزله موضع‌گیری حزب قلمداد می‌کردند و یا اعتراض می‌کردند که موضعگیری حزب برایشان معلوم نیست یا حزب موضعگیری مشخصی ندارد. نبود اتحاد در درون حزب اتحاد مردمی بر مذاکرات هم اثر می‌گذاشت زیرا جناح مخالف می‌توانست ادعا کند که آلنده حتی زمانی که مذاکره می‌کند در مورد توافق حاصله قدرت اجرایی ندارد. مثالی از این دست در زمان انجام یک سری گفتگوهای طولانی بین آلنده و رئیس حزب دموکرات مسیحی، پاتریشیو آیلوین، در جولای و آگوست ۱۹۷۳، به وقوع پیوست. اگر چه آلنده سعی کرد با راهکاری سیاسی با حزب دموکرات مسیحی بر سر مساله APS به توافق برسد، لیکن دبیر کل حزب سوسیالیست مذاکرات را تقبیح کرد و اظهار داشت حزبش به چنین توافقی اعتماد ندارد[۶].

بعضی صداهای درون حزب، به تلاش های صورت گرفته برای پایه‌ریزی انگاره دولت کارآمد ضربه زدند. جناح مخالف از شکست‌های موجود در درون حزب اتحاد مردمی برای تجسم و القای دولت به عنوان نهادی ناکارآمد و حتی بدتر از آن، بی‌لیاقت در امر حکومتداری استفاده می‌کرد. برای مثال از آنجا که هر حزب عضو ائتلاف اتحاد مردمی معتقد به سازمان درونی و مجراهای رسانه‌ای خود بود، این احزاب توانستند موضع‌گیری خود را صرف نظر از اینکه با دیدگاه های کمیته سیاسی[1] حزب مذکور هماهنگ بودند یا نه، عمومی کنند. به علاوه یکی از عوامل دیگری که به تلاش های

---

[1] Political Committee

حزب اتحاد مردمی برای ایجاد دولتی کارآمد صدمه زد سیستم افقی و عمودی سهمیه‌ای حزبی برای کسب سهمیه وزارتی و دیگر وضعیت‌های دیوانسالاری بود.

آلنده برای ایجاد توازن میان تخصص و ملاحظات سیاسی که به وسیله سیستم سهمیه‌بندی ایجاد شده بود پیوسته تحت فشار قرار داشت. بعد از این مشاهده می‌کنیم که اختلافات درونی دولت اتحاد مردمی پیامدهای منفی و مستقیمی برای روند تصمیم‌سازی و مدیریت در کنار وجهه عمومی این حزب به همراه داشت. این اختلافات بر توانایی آلنده برای اجرای موثر و کارآمد حکومتداری موانع زیادی ایجاد کرد. در طول دوره سه ساله زمامداری او، پیامدهای این چند دستگی به جناح مخالف اجازه داد که دولت را به عنوان ائتلاف ناکارآمد، ضعیف و منازعه جو و مرکب از احزابی که در تدوین و اجرای سیاست های ثابت ناتوان هستند، جلوه دهد.

مدیریت اقتصادی حزب اتحاد مردمی

یکی از عوامل درونی که مستقیماً بر چشم‌اندازهای بقای حزب اتحاد مردمی تأثیر گذاشت مدیریت اقتصادی حزب بود. برنامه اقتصادی این حزب از ابتدا با تناقض همراه بود. دولت سعی داشت از سیاست اقتصادی برای پیشبرد اهداف سیاسی‌اش بخصوص کسب اکثریت مورد نیاز برای نیل به سوسیالیسم استفاده کند. در طول پیکارهای انتخاباتی حزب اتحاد مردمی از انقلاب همراه با نان و شراب حرف می‌زد. به محض اینکه حزب مذکور به قدرت رسید، دولت سریعاً دستمزد کارگران را افزایش داد و قیمت کالاهای اساسی را در سطح پایین نگهداشت. این سیاست ها انتظارات عامه را مبنی بر اینکه تغییرات ساختاری عمده در اقتصاد را می‌توان بدون زحمت به اجرا گذاشت، بالا برد. در حقیقت ایجاد تغییرات شدید در ساختار اقتصاد مانند تغییر در مالکیت زمین و صنایع منجر به کاهش میزان تولید حداقل در کوتاه مدت می شد. به علاوه اگر چه این سیاست در کوتاه مدت اقتصاد را تشویق می کرد لیکن در دراز مدت با افزایش تورم، فقدان کالاهای اساسی و نیز رونق بازار سیاه آن را با مشکلات جدی مواجه می ساخت.

سیاست اقتصادی حزب اتحاد مردمی بر این تصور مبتنی بود که شیلیایی‌ها به منافع کوتاه مدت اقتصادی پاسخ سیاسی خواهند داد، لیکن معلوم بود که سخت در اشتباه بوده است. قبل از همه اینکه منافع درازمدت مذکور و نیز پیش زمینه‌های ایدئولوژیکی به جای اینکه اهداف و دستاوردهای اقتصادی را تسریع کنند، همچون

نیروهای محرک قوی عمل کردند. برای مثال بسیاری از مخالفان کلامی دولت آلنده، بازرگانان و کارفرمایان کوچک بودند و حتی بعضی از آنها از نظر اقتصادی پیرو دیدگاه حزب اتحاد مردمی بودند. دستاوردهای کوتاه مدت اقتصادی آنان به مقدار اندکی منجر به تغییر رویکردهای سیاسی شان در مورد دولت آلنده گردید [۷].

حامیان ثابت حزب اتحاد مردمی در سال ۱۹۷۰ از جمله در میان طبقات متوسط و عامه برخلاف هزینه اندکی که دولت برای آماده‌سازی آنان جهت مواجه با مشکلات اقتصادی صرف نموده بود، وفادارانه و صادقانه دولت را در مواجه با این مشکلات تنها نگذاشتند و حمایت خود را از آن دریغ نداشتند. بهترین مدرکی که در این مورد می‌توان به آن اشاره کرد اجتماع انتخاباتی سال ۱۹۷۳ این طبقات در حمایت از حزب اتحاد مردمی بود. با وجود پیدایش تورم بالا، فقدان کالاهای اساسی و نیز آشوب سیاسی کاندیداهای حزب اتحاد مردمی توانستند نزدیک به ۴۴ درصد آرا را کسب کنند. با این حال این حزب بلوغ سیاسی هواداران خود را دست کم گرفت. اگر بتوان گفت که برنامه مدیریت اقتصادی بر میزان حمایت سیاسی دولت اتحاد مردمی تاثیر داشته می توان گفت این تاثیر در میان بخش های طبقه متوسطی بود که در زمره حزب میانه‌رو سیاسی قرار داشتند. وضعیت فلاکت‌بار اقتصادی بخصوص فقدان کالاهای اساسی و گسترش فزاینده بازار سیاه در کنار تورم حاد، مهمترین عوامل روگردانی طبقات متوسط از حزب اتحاد مردمی در سال ۱۹۷۳ بودند. این شرایط حداقل پیامدی که داشتند این بود که زمینه‌های تبلیغات ضدکمونیستی جناح راست را فراهم کردند. یکی از دلایل [ناکارآمدی] سیاست اقتصادی حزب اتحاد مردمی این بود که رهبران آن آگاهی زیادی از جریان روزمره اقتصاد نداشتند [۸]. به دلیل فقدان آگاهی، آنان زمانی که قصد داشتند میان معیارهای سیاسی و اقتصادی صرف برای تصمیم‌سازی یکی را انتخاب کنند، معیارهای سیاسی را بدون توجه به عواقب آن بر می‌گزیدند.

سرجیو بیتار[1] اقتصاددان و یکی از همکاران اقتصادی دولت آلنده می‌گوید که جناح چپ شیلی[2] بر حسب اقتصاد واقعی در مقابله با اقتصاد پولی می‌اندیشید. [به جای اندیشیدن بر حسب اقتصاد پولی، بر اساس اقتصاد واقعی می‌اندیشید]. اقتصاد واقعی براساس ساختار تولید، سرمایه و مصرف قرار دارد که برنامه اقتصادی حزب اتحاد

[1] Sergio Bitar
[2] Chilean Left

مردمی برای ایجاد تغییر در این حوزه تدوین شده بود. اقتصاد پولی اشاره است به مسایل پولی مانند نرخ تورم، حجم عرضه پول و مانند اینها، حزب اتحاد مردمی هیچ علاقه‌ای به اقتصاد پولی نداشت زیرا این حوزه از نظر ماهیت در حوزه اقتصاد خرد و کوتاه مدت قرار می‌گیرد. بنابراین توجه خود را به مسایل ساختاری بزرگتر متمرکز ساخت [۹]. بدیهی است که از نظر این حزب موفقیت به معنی تحقق هدف تغییر اجتماعی بر حسب بازسازی اقتصادی حوزه‌های کشاورزی و صنعت از طریق تغییر مالکیت مزارع و شرکت های بزرگ بود.

همچنین تمرکز حزب اتحاد مردمی بر تغییر روابط مالکیت به عنوان مسیر گذار به سوسیالیسم به این معنی بود که انواع دیگر تغییر اجتماعی را کم اهمیت جلوه داده و نادیده گرفته بود. این خود شامل [نادیده گرفتن] ارزشهای بنیادی و پیش زمینه‌های فرهنگی همچون دیدگاه های موجود در مورد فرهنگ، اشتراکی کردن و احترام و تمکین طبقه ای بود. تلاش دولت برای ایجاد تغییر در حوزه آموزش و پرورش بر اساس الگوی واحد آموزش و پرورش ملی[1] نیز نتیجه معکوس به همراه داشت. مخالفت بخصوص از جانب کلیسای کاتولیک بسیار برجسته بود به طوری که دولت آلنده نهایتاً مجبور شد از این طرح عقب نشینی کند. خلق یک بخش بزرگ اقتصاد بدون ایجاد دیگر انواع تغییر اجتماعی لزوماً منجر به ایجاد سوسیالیسم نخواهد شد. در این زمینه حزب اتحاد مردمی دیدگاه بسیار مکانیکی و جنبی برای حصول به سوسیالیسم داشت. یک بخش از مشکلی که دولت اتحاد مردمی در تدوین یک استراتژی اقتصادی با آن مواجه بود این بود که بدون نقشه و بی‌گدار به آب زده بود. هیچ طرحی که بیان کننده نحوه کاربرد معیارهای متداول اقتصادی در طول یک دوره گذار برای عبور از یک الگوی اقتصادی به یک الگوی دیگر بخصوص از طریق غلبه بدون خونریزی و مسالمت آمیز باشد، وجود نداشت. مارکسیست‌هایی که در کشورهای دیگر قدرت را به دست گرفته بودند با شورش مسلحانه به این هدف رسیده بودند، در نتیجه آنها قدرت آن را داشتند که تغییرات سریع ساختارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشورشان همچنان که در روسیه بعد از سال ۱۹۱۷، چین بعد از ۱۹۴۸ و نیز کوبا بعد از سال ۱۹۵۹ انجام دادند را ایجاد کنند. اما چپ شیلی نتوانست چنین کاری بکند.

[1] Unified national Education proposal

دیگر نیروهای سیاسی در جامعه شیلی

تلاش های دولت آلنده برای پیشبرد برنامه‌اش در بستر سیاسی بزرگ جامعه شیلی اتفاق افتاد، که با مشخصه‌هایی چون ناسازگاری جناح راست که در مقابل هر نوع تغییر اجتماعی مقاومت می‌کرد و نیز تقسیم بندی سه بخشی این جامعه ترسیم می‌شد. این دو عامل بر میزان و احتمال موفقیت جناح چپ تاثیر عمده‌ای گذاشتند.

آشتی‌ناپذیری و فتنه‌جویی جناح راست

جناح راست در مقابل هر نوع تغییر ساختاری به شدت مقاومت می‌کرد. زمینداران مخالف برنامه اصلاحات ارضی ادواردو فری[1] بوده و از آن خشمگین بودند. بنابراین جای تعجبی ندارد که با دولت اتحاد مردمی هم مخالفت کنند. جناح راست با نمایندگی حزب ملی، پیروزی انتخاباتی آلنده را به منزله مسلح شدن در مبارزه برای بقا تفسیر می‌کرد. زمینداران بزرگ و تجار معتقد بودند برنامه اشتراکی کردن دولت اتحاد مردمی حمله‌ای بر منافع سیاسی و اقتصادی بنیادی آنان است، بنابراین از ابتدا شروع به دفاع از خود کردند در این نبرد جناح راست مایل به استفاده از ابزارهای لازم برای دفاع از منافعش حتی به قیمت ویرانی نظم دموکرات بود. لیکن آلنده کارشان را به بن بست کشاند زیرا از آنها بسیار دموکرات‌تر بود.

تمایل جناح راست به استفاده از همه ابزارهای دم دست به اشکال مختلف صورت گرفت. بعضی از اقدامات این گروه در حوزه های قانونی بودند لیکن بعضی دیگر اقداماتی فرا قانونی بودند. برای مثال قانونگزاران موضعی خصمانه اتخاذ کرده بودند. آنها به منظور ایجاد آشوب مدیریتی در دولت آلنده، اتهامات مجلسی زیادی را علیه وزرای دولت اتحاد مردمی ترتیب دادند. آنها با تصویب هر قانونی که از جانب این حزب پیشنهاد می‌شد با تمسک و اعتراض به مساله ملی کردن صنعت مس، با آنان مخالفت نموده و از تصویب آن خودداری می‌کردند. در آگوست سال ۱۹۷۳، آنها در مجلس قطعنامه‌ای را تصویب کردند که بر طبق ادعای آن، دولت اتحاد مردمی مرتکب اعمال غیرقانونی زیادی همچون درخواست مداخله نظامی گردیده بود. در طول سال های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ تجار با به چالش کشیدن قوانین مصادره و مداخله در دادگاه و نیز با امتناع از سرمایه‌گذاری

---
[1] Eduardo Ferei

در فعالیتهای تولیدی، دولت آلنده را با موانع زیادی مواجه کردند. آنها خیلی راحت پول شیلیایی خود را به دلار آمریکا تبدیل کردند. جناح راست همچنین سعی کرد فضایی از ترس ایجاد کند تا شرایط تحقق کودتای نظامی را فراهم سازد. این جناح از اعتصاب‌های کامیون‌داران و معدنچیان حمایت کرده و نافرمانی های مدنی را ترغیب می‌کرد. از اواسط سال ۱۹۷۳، سازمان «میهن و آزادی» اقدام به اعمال خرابکارانه و تروریستی از جمله بمب‌گذاری در برجهای انتقال برق و پلهای راه آهن نمود.

حذف جناح میانه‌رو سیاسی

ناسازگاری جناح راست سیاسی، پویایی مخصوصی را در درون جامعه سه بخشی شیلی ایجاد کرد. این انشعاب سه بخشی در درجه اول حزب اتحاد مردمی را در موقعیت اقلیتی قرار داد، از طرفی این امر به جناح راست هم میدانی برای مانور سیاسی داده بود. اگر چه حزب اتحاد مردمی فاقد اکثریت بود، لیکن هیچ یک از نیروهای سیاسی هم واجد این امتیاز نبودند. انشعاب سه بخشی در جامعه شیلی در طول دهها سال محیطی را فراهم ساخته بود که در آن چانه‌زنی با دیگر نیروهای سیاسی برای ایجاد یک اکثریت کارا، شیوه‌ای برای ادامه حیات سیاسی تلقی می‌شد. دگرگونی انشعاب سه گانه در قالب یک جامعه قطبی شده هم برای حزب اتحاد مردمی و هم برای نظام سیاسی به صورت یک کلیت بحران ایجاد کرده بود. در کنار اینها می‌توان به کناره‌گیری جناح میانه‌رو سیاسی هم اشاره کرد. بعضی از اعضای آن به جناح راست پیوستند. می‌توان تصور کرد که چگونه به طور ویژه گروه های طبقه متوسط، وقتی که می‌دیدند جناح رادیکال حزب اتحاد مردمی به آسانی با آنها به دشمنی برخاسته و این حزب از آنان برای انقلاب کارگری دعوت به عمل آورد، از حمایت از این ائتلاف عصبانی بودند. رفتار حزب دموکرات مسیحی به عنوان بزرگترین نیروی سیاسی میانه‌رو، انعکاس دهنده تغییر ایجاد شده در میان گروه های اجتماعی میانه‌رو در جامعه شیلی بود.

اگر چه حزب دموکرات مسیحی استعداد آن را داشت که به صورت متحد حزب اتحاد مردمی درآید، لیکن با حزب ملی که یک حزب دست راستی بود ائتلاف کرد. ائتلاف یک حزب میانه‌رو با یک حزب دست راستی از ابتدا یک نتیجه قطعی و معلوم نداشت. دولت اتحاد مردمی در طول اولین سال زمامداری اش فرصت مناسبی داشت که با احزاب دموکرات مسیحی به ائتلاف برسد. لیکن این مساله به دلیل وجود وفاداری‌های

جانبدارانه قوی در هر یک از دو طرف، اتفاق نیفتاد. به نظر می‌رسید که حزب اتحاد مردمی تمایل اندکی دارد حلاوت پیروزی انتخاباتی را که مدت‌ها در انتظارش بود به کام خود تلخ کند. از طرفی حزب دموکرات مسیحی با سنت همیشگی خود به عنوان یک حزب تکرو، آماده تشکیل ائتلاف با جناح چپ مارکسیست نبود. از اواخر سال ۱۹۷۱ فضا عوض شد [۱۰]. بعضی تحلیلگران معتقدند حتی در سال ۱۹۷۲ هم حزب اتحاد مردمی می‌توانست با حزب دموکرات مسیحی در مورد مساله حساس APS به توافقی دست یابد [۱۱]. در این میان می‌توان به تلاش‌های آشتی جویانه در حزب مذکور بخصوص مذاکرات آنان حول اشتراکی کردن اقتصاد اشاره کرد. بعد از اعتصاب اکتبر سال ۱۹۷۲، احتمال حصول یک توافق به سراشیبی سقوط کشیده شد و از سال ۱۹۷۳ هیچ شانسی برای توافق هماهنگ بین حزب اتحاد مردمی و حزب دموکرات مسیحی وجود نداشت. رادومیرو تومیک به عنوان برجسته‌ترین چهره در حزب دموکرات مسیحی در جولای ۱۹۷۳ نامه‌ای به رهبر بعدی حزب، پاتریشیو آیلوین، نوشت و در آن متذکر شد که اتحاد حزب ملی با احزاب دموکرات مسیحی احتمال هرگونه مذاکره با دولت را به بن بست کشانده و بر مواجه خشونت‌آمیز و خونین به عنوان تنها گزینه پیش‌رو مهر تأیید می‌گذارد [۱۲].

واضح است که بعد از انتخابات مجلس در ماه مارس ۱۹۷۳ حزب دموکرات مسیحی درصدد اقدام به راهکاری خشونت‌آمیز در مواجه با بحران سیاسی شیلی برآمد. حمایت از این رویکرد نتیجه جریانات داخلی این حزب بود. رادومیرو تومیک در نامه‌ای که در آگوست سال ۱۹۷۳ به رهبر این حزب، پاتریشیو آیلوین، نوشت بیان داشت که روند قطبی شدن سیاسی در حال افزایش، این باور را تقویت کرده است که برای حل بحران موجود هیچ راه حل سیاسی وجود ندارد و تنها راه هایی که به جنگ داخلی یا یک کودتای نظامی ختم می‌شوند می‌توانند این مساله را حل کنند [۱۳].

حذف جناح میانه‌رو سیاسی و جایگزینی آن با جناح مخالف یکدست و متخاصم هم طرح حزب اتحاد مردمی و هم دموکراسی شیلی را به ورطه نابودی کشاند. ماهیت گفتمان سیاسی در تخریب جناح میانه‌رو سیاسی، خود یک عامل بنیادی بود. قدرت فصاحت و تأثیر زبان چیزی بود که جناح چپ به خوبی نتوانست آن را درک کند. اعضای این حزب نتوانستند دریابند که ادعاهای مداومشان در مورد قدرت عمومی، به آسانی باعث ترس طبقه متوسطی شد که کارگران را از خانه‌هایشان بیرون می‌کشید و

آنان را دلسرد می کرد [۱۴]. به علاوه جناح راست می‌توانست با به کارگیری و القای تصویر یک دولت کمونیست سرکوبگر در شیلی بر خلاف فقدان قرابتی که با حقیقت داشت طبقه متوسط را به ورطه ترس و نگرانی بیندازد [۱۵].

یک نبرد عقیدتی با سر و صدا و پرخاشگری خاصی از سوی هر دو طرف در جریان بود. جناح راست فاتح میدان نبرد ایدئولوژیک لاف‌زنی شد. زیرا یک امتیاز درونی داشت. از جنگ جهانی دوم شیلیایی‌ها آماج تبلیغات جنگ سرد بوده‌اند در ابتدای سال ۱۹۴۸، شیلی اثرات جنگ سرد را وقتی که رئیس جمهور گابریل گونزالز ویدلا[1] فعالیت حزب کمونیست را ممنوع کرده بود حس کرده بود. بعدها در طول پیکارهای انتخاباتی سال ۱۹۶۴ ایالات متحده به انتصاب کاندیدای حزب دموکرات مسیحی، ادواردو فری، در برنامه‌ای تحت عنوان پیکار علیه وحشت که در آن فری گروه«انقلاب در آزادی»[2] حزب دموکرات مسیحی را با وحشت مارکسیسم مفروضی که از پیروزی آلنده به وجود می‌آمد ترکیب کرد، کمک کرده بود. ترس های دولت به شدت ضدکمونیستی، خیلی وقت پیش به درون شیلی رسوخ کرده بود و عامل مهمی در مبارزه برای وفاداری طبقه متوسط در طول زمامداری حزب اتحاد مردمی بود. این یکی از دلایل پیکار علیه طرح نظام آموزش و پرورش ملی این حزب بود که خیلی زود طبقه متوسط را علیه این حزب بسیج کرد. آنها معتقد بودند حزب اتحاد مردمی اصلاحات آموزش و پرورش مذکور را برای شست و شوی مغز کودکان با مارکسیسم و در نتیجه تولد یک جامعه توتالیتر، به کار می‌برد. بازرگانان کوچک و مغازه‌داران هر چند که در حکومت آلنده وضعیت اقتصادی شان خوب شده بود، از فصاحت و صراحت انقلابی دولت آلنده بیم داشتند. این ترس همچنان که در اعتصابات سال های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ هم نشان داد آنها را به دامان جناح راست انداخت. حزب اتحاد مردمی دریافت که نه قدرت بلاغت جناح راست و نه تأثیر زبان انقلابی خودش، هیچ کدام بر اعضای خشمگین و غیرمعتمد طبقه متوسط تأثیری نخواهند داشت. بر اثر تغییر جهت جناح میانه‌رو و گرایش آن به جناح راست، انشعاب سه حزبیِ چپ، میانه و راست فسخ گردید.

برای دهه‌های متمادی انشعاب سه بخشی جامعه شیلی احساس مواجهه سیاسی را تخفیف داده بود. با حذف این انشعاب و جایگزینی آن با یک انشعاب اجتماعی دو

---

[1] Gabriel Gonzalez Videla
[2] Revolution on Liberty

بخشی، لبه تضاد و منازعه تیزتر و عریان‌تر و احتمال مصالحه خیلی کم شد. ائتلاف میانه- راست با دیدگاه به شدت کینه‌توزانه اش در مورد دولت اتحاد مردمی یکی از پیش زمینه‌های الزامی کودتای نظامی بود.

دیگر نهادهای دولت

بازرسی کل و قوه قضائیه

دیگر نهادهای دولتی نقش مهمی در بی‌ثبات کردن نظام سیاسی و قطبی کردن مناقشه سیاسی بازی کردند. بازرس کل که مسئول بازبینی قانونی بودن تدوین قانون و دستورات حکومتی بود با بعضی از احکام دولت اتحاد مردمی که خواهان مصادره و مداخله در صنایع بودند مخالفت ورزید. آلنده برای اینکه این احکام به صورت قانون درآیند با استفاده از قدرت و فشار خود از وزرای کابینه مصرانه می‌خواست که آنها را امضا کنند. با توجه به استفاده مکرر آلنده از فشار این احکام، به محض اینکه به تصویب رسیدند، دولت او را با این انتقاد مواجه کرد که می‌خواهد روح قانون را لکه‌دار کند. این کار او احزاب سیاسی مخالف را خشمگین و احتمال تشکیل ائتلاف با احزاب دموکرات مسیحی را کاهش داد. قوه قضائیه به کلی با دولت اتحاد مردمی و پروژه سیاسی آن مخالف بود. کارخانه‌دارانی که اموالشان مورد مداخله یا مصادره قرار گرفته بود، برای مراجعه و شکایت به دادگاه ترغیب شدند.

بخصوص بعد از آنکه دفتر بازرسی کل مخالفت خود را با راهکارهای مداخله و مصادره اعلام نمود این مالکان معتقد بودند که اگر این اقدامات را به چالش بکشند و به آنها اعتراض کنند از جانب نهاد قضایی مورد حمایت قرار خواهند گرفت. حزب اتحاد مردمی از ابتدا می‌دانست که بدنه قوه قضائیه مرکب از کارمندانی است که مخالفان سوسیالیسم هستند. بنابراین همچون حوزه‌های دیگر در اینجا هم محدودیت های مسیر دوم گذار به سوسیالیسم، تلاشهای این حزب را با مانع مواجه ساخت.

تلاش دولت آلنده برای تصویب قانون اصلاح سیستم قضایی که طرحی بود برای ایجاد و جایگزینی یک پارلمان یکدست با دو مجلس قانونگذاری موجود، قبل از آنکه مورد توافق مخالفان آتشین قرار بگیرد، قبل از موعد مقرر با شکست مواجه شد. بعد از این بود که دولت اتحاد مردمی هیچ توجهی به ایجاد تغییرات در سیستم قضایی موجود نکرد. فقط در میان توده‌ها و گروه بسیار کوچکی از مبارزان طبقه کارگری که در

شهرهای حاشیه‌ای فقیرنشین منطقه نیووا هابانا[1] زندگی می‌کردند، بود که تلاش هایی برای ایجاد سیستم قضایی جایگزین، تحت عنوان دادگاه های مردمی صورت گرفت[۱۶].

نیروهای مسلح

ایجاد تغییرات در درون نیروهای مسلح یکی از مهمترین عناصر اصلی نجات بخش مردم سالاری شیلی بود. ژنرال کارلوس پراتس، فرمانده ارتش، و بزرگترین شاخه نیروهای مسلح، و فرمانده نیروهای مسلح فردی به شدت مشروطه‌خواه بود. حتی قبل از آنکه آلنده بر سرکار آید، آشکار بود که نیروهای مسلح در شرف سیاست‌زدگی بودند و احتمالاً احساسات کودتاگرانه را در خود پرورش می‌دادند. در سال ۱۹۶۹ سربازان در منطقه «تاکنا ریجیمنت»[2] در سانتیاگو، در اعتراض به کمبود دستمزد و امکانات سربازخانه‌ها را تصرف کردند. رهبر آنان ژنرال«روبروتو ویاکس»[3] بود که یکی از بانیان قتل اشنایدر در سال بعد بود. رئیس جمهور فری قادر بود بحران تانکا را از طریق مسالمت‌آمیز و با اعطای دستمزدهای بالاتر، تجهیزات بهتر و استعفای وزیر دفاع حل کند[۱۷]. هر چند که بحران سریعاً پایان یافت و ژنرال ویاکس مدعی شد که اعتراض مذکور سیاسی نبوده لیکن دیگران در مورد سیاسی نبودن جریان مذکور متقاعد نشده بودند. طرح آدم‌ربایی ژنرال اشنایدر بیش از پیش توانایی کودتا را مشخص ساخت. پیامد ذهنیت ارتش شیلی در مورد پیکار ضدکمونیستی طولانی ایالات متحده، عامل مهمی بود که ذهنیت حمایت از کودتا را در میان نظامیان افزایش داد[۱۸].

بعد از انقلاب کوبا ایالات متحده به ارتش‌های آمریکای لاتین فنون ضدشورش آموزش داد. در این کشورها دغدغه و تأکید حفاظت از مرزهای کشور در مقابل دشمنان خارجی به سمت پاکسازی کشور از دشمنان داخلی تغییر جهت داد. حوادث سیاسی از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ به آهستگی جایگاه قانونگراها را در داخل نیروهای مسلح ریشه کن کرد. همچنان خواهیم دید یکی از عوامل این ریشه‌کنی اقدامات جناح راست در کنار اقدامات ایالات متحده بود.

---

1 Nueva Habana
2 Tacna Regiment
3 General Roberto Veacax

بخش هایی از جناح راست خیلی زود بعد از آنکه نتایج انتخابات ۴ مارس سال ۱۹۷۰ مشخص شد برای ایجاد کودتا تحریک شدند و این بخش ها تلاش نمودند نظر مساعد نیروهای مسلح را در داخل دولت آلنده جلب کنند. بعضی از اقدامات جناح راست از جمله اعتصاب ها و اعمال خرابکارانه برای ایجاد وضعیتی طرح‌ریزی شده بود که در آن نیروهای مسلح دخالت خود در نظم موجود را امری ضروری برای نجات ملت از هرج و مرج و فروپاشی تلقی می‌کردند. جناح چپ هنوز هم به خاطر تغییر دیدگاه‌هایش در درون ارتش مورد مواخذه است. قبل از همه تصمیم آلنده برای ایجاد یک کابینه نظامی- غیرنظامی به عنوان وسیله ختم اعتصاب اکتبر و کاری‌ترین ضربه بر پیکره دولت اتحاد مردمی نتایج ناخوشایند فراوانی به همراه داشت. اساساً این کار او فرایند سیاست‌زدگی نیروهای مسلح را تسریع بخشید. تا آن زمان ارتش مستقیماً در فرایند سیاست‌سازی دولت وارد نشده بود. به علاوه دعوت نظامیان به کابینه را می‌توان به منزله تایید آنان به عنوان بازیگران سیاسی و نیز ناتوانی اعضای غیرنظامی کابینه در حل مناقشات سیاسی تلقی کرد. تصمیم ایجاد کابینه نظامی- غیرنظامی را می‌توان به عنوان سادگی و خام دستی سیاسی حزب اتحاد مردمی در مورد نیروهای مسلح شیلی تلقی کرد. در زمان پیروزی انتخاباتی آلنده، این حزب هیچ اطلاعاتی در مورد نیروهای مسلح- برای مثال اینکه کدام یک از افسران وفا دارند یا کدام یک غیرقابل اعتمادند- نداشت.

راهبرد اصلی این حزب در مورد ارتش، احترام به سلسله مراتب سازمانی آن و تداوم کمک‌های نظامی آمریکا بود. در عوض جناح چپ از ارتش انتظار داشت از مقامات غیرنظامی اطاعت کنند. بعضی‌ها معتقدند که اگر آلنده در سال ۱۹۷۱ بعضی از ژنرال‌های ناسازگار ارتش را در زمانی که نیروی محرکه احساسات مردمی در کنار دولت و حامی آن بود بازنشسته می‌کرد، وضعیت حزبش به مراتب بهتر می‌شد. در کنار خطری که ممکن بود به کودتا منجر شود، این سوال نیز پیش می‌آمد که به راستی کدام یک از ژنرال‌ها خیانت‌پیشگی خود را ثابت می‌کنند. جناح چپ برای گریز از این مهلکه راهی نداشت. گناه بزرگ آنها حذف چیزی بود که بعدها آن را فهمیدند [۱۹] .

یکی دیگر از راه های مهم درک دیدگاه حزب اتحاد مردمی قرار دادن آن در بستر نظام سیاسی شیلی بود که رهبران این حزب از نظر تاریخی در آن اعمال مدیریت کرده‌اند. این مساله درست است که آنها با ادعای ایجاد یک انقلاب به عرصه قدرت وارد

شدند و قول دادند که به طریق قانونی این کار را انجام خواهند داد و در محیطی عمل خواهند کرد که نشان دهنده پیروی از قانون اساسی باشد و قوانین در آن اهمیت خاصی داشته باشد. به علاوه چیز شگفت‌انگیز این است که حزب اتحاد مردمی این رویکرد قانونی را برای دیگران هم به کار می‌برد. متاسفانه این حزب در وضعیت متناقض قرار گرفته بود. اگر چه این دولت، دولتی بود که با انتخابات قانونی به سر کار آمده بود و می‌خواست همانند دیگران عمل کند، لیکن دستورالعمل روزمره سیاسی نداشت. به عبارتی دیگر از حزب اتحاد مردمی انتظار می‌رفت که با هر دولتی که در شیلی به سر کار می‌آید و با نیروهای مخالف و نهادهای آن دولت هر چند که پروژه سیاسی خود حزب یک پروژه انقلابی بود با احترام رفتار کند. نهایتاً مخالفان آن هم با این دولت نه به عنوان یک دولت معمولی همچون دولت های دیگر بلکه به عنوان یک دولت انقلابی که منافع بنیادی آنها را تهدید می‌کرد، رفتار کردند.

بعضی نتیجه‌گیری‌ها درباره علت های داخلی کودتا

مجموعه پیچیده‌ای از عوامل داخلی نیروهای سیاسی را به سوی کودتای نظامی سوق داد. نهادهای قوی رفته رفته بر علیه دولت اتحاد مردمی صف‌آرایی کرده تمام مسیرها عمل سیاسی و مصالحه را مسدود کردند. این شامل نهادهایی در داخل دولت مانند مجلس، دادگاه‌ها و بازرسی کل و احزاب سیاسی مخالف و گروه های کارآفرین همچون سندیکاها می‌شد. ائتلاف اتحاد مردمی همچنین با انشعاب و منازعه سیاسی درونی شانس موفقیت خود را پایین آورد، لیکن این تنها عامل علیه موفقیت این حزب نبود. تغییرات حاصله در ماهیت جناح مخالف سیاسی و مسیرهایی که این طیف از ضعف حزب اتحاد مردمی امتیاز می‌گرفت هم در پیدایش کودتا اهمیت حیاتی داشت. تغییرات حاصله در درون بخش های طبقه متوسط و نمایندگی سیاسی آنان و حزب اتحاد مردمی و نیز مهارت جناح راست در استفاده از تبلیغات سیاسی برای واگردانی طبقه متوسط از جناح چپ از دیگر عوامل بودند. به علاوه فعالیت های گروه دست راستی و تندرو میهن و آزادی بخصوص اعمال خرابکارانه آن، احساس بی‌نظمی اجتماعی را به ویژه در طول سومین سال زمامداری دولت اتحاد مردمی تعمیق بخشید. از سال ۱۹۷۳ حزب اتحاد مردمی که دچار بیشترین انشعاب و ناتوانی و کمترین قدرت سیاسی حزبی و کمترین حمایت اقلیت مردمی شده بود با مخالفت سفت و سخت و

یکدستی مواجه شد که خواهان خروج این حزب از قدرت بود. به علاوه اینها می‌توان به اعمال فتنه جویانه جناح راست که شامل پیکار تبلیغاتی، ترور، پیکار قانونی، اشکال‌تراشی کلی و نیز دسیسه مخفی و خیانت علیه نهادهای مردم سالار که این جناح ادعا می‌کرد به عنوان دفاع به کار می‌برد، اشاره کرد. از سال ۱۹۷۳ احزاب دموکرات مسیحی که قبلاً یک نیروی سیاسی مستقل در درون جناح میانه‌رو بودند، تصمیم گرفتند با جناح راست ائتلاف کنند، زیرا معتقد بودند هیچ جایگزینی برای حمایت از براندازی دولت قانونی وجود ندارد. نهایتاً نیروهای مسلح به این نیروهای سیاسی مخالف پیوستند و با خشونت دولت آلنده را از دور خارج کردند.

عوامل خارجی

حوادث داخلی شیلی تحت تأثیر نیروها و عوامل بیرونی نیز بودند. نفوذ خارجی برای هر کشور بخصوص برای یک ملت فقیر و کوچک جهان سومی مثل شیلی که به فروش مس به عنوان اولین محصول صادراتی وابسته است و می‌خواهد فرایند تغییر اجتماعی را هم سریع طی کند بسیار مهم است. اجازه دهید تحلیل تأثیر عوامل خارجی را با ارزیابی ماهیت محیط بین‌المللی در سال ۱۹۷۰ یعنی زمانی که ائتلاف اتحاد مردمی به قدرت رسید آغاز کنیم.

محیط بین‌المللی

در اولین نگاه اجمالی وضعیت بین‌المللی برای حزب اتحاد مردمی مساعد به نظر می‌رسید. رئیس جمهور ایالات متحده، ریچارد نیکسون و مشاورش هنری کسینجر، سیاست خارجی را در پیش گرفتند که به اقرار خودشان در راستای ارتقای ثبات بین‌المللی بود. بنیان سیاست خارجی ایالات متحده که کسینجر هم آن را بیان کرده بود بر این اساس بود که رابطه بین سه قدرت بزرگ یعنی آمریکا، شوروی و چین برای ثبات جهانی امری حیاتی بود. برای ایالات متحده سیاست به این معنی بود که این کشور سعی می‌کرد روابطش با دو قدرت بزرگ کمونیستی طوری باشد که یکی را به جان دیگری بیندازد. ایالات متحده جمهوری خلق چین را در دراز مدت به عنوان یک واقعیت سیاسی شناسایی کرده بود و خود نیسکون هم برای تحکیم روابط نوپای دو کشور به این کشور سفر نمود. همزمان رابطه ایالات متحده با اتحاد جماهیر شوروی نیز بهبود یافت به طوری که نیکسون سیاست تنش‌زدایی که مبتنی بر کاهش تنش های

جنگ سرد با این کشور بود در پیش گرفت. آنچه در بقیه جهان رخ می‌داد از اهمیت کمتری برخوردار بود. آیا برای جناح چپ شیلی فرصت خوشایندی بود که در این زمان به قدرت رسید؟ در واقع خیر. اولاً به این دلیل که کیسینجر در بیان و اجرای سیاست خارجی ایالات متحده به دلیل ترس و نگرانی نسبت به تغییر سیاسی در دیگر بخش‌های جهان داشت، صادق نبود. به علاوه او و رئیس جمهور نیسکون از به قدرت رسیدن آلنده سخت آزرده بودند. بر طبق نظر مورخین زمانی که آلنده در پیکارهای انتخاباتی سال ۱۹۷۰ برنده شد نیکسون سخت خشمگین شد[۲۰].

از کیسینجر نقل است که گفته: «من نمی‌دانم چرا باید دست روی دست بگذاریم و ببینیم که یک کشور بدون اعمال مسئولیت در قبال مردمش در دامن کمونیسم می‌افتد» [۲۱]. کسینجر، آلنده را به خاطر فراخوان بین‌المللی استراتژی ایجاد تغییر سوسیالیستی مسالمت‌آمیزش خطرناکتر از فیدل کاسترو[۱] می‌دانست. او کاملاً از پیامدهای بین‌المللی سیاسی محتمل یک آزمون سوسیالیستی موفق در شیلی و بخصوص اثرات آن بر آمریکای لاتین به عنوان حیات خلوت آمریکا، نگران بود. به علاوه علیرغم این حقیقت که شیلی کشوری دور، کوچک و توسعه نیافته در گوشه جنوبی آمریکای لاتین و فاقد اهمیت استراتژیک برای ایالات متحده بود، پیروزی انتخاباتی آلنده برای دولت نیکسون به منزله شعار جنگ و مبارزه طلبی بود. پیامد واقعی اقدامات ایالات متحده بر سیاست داخلی شیلی هنوز هم مورد بحث و منازعه است. با استفاده از اسناد سری از رده بندی خارج شده ایالات متحده می‌توان دریافت که این کشور مجموعه ای از فعالیتهای ویژه را علیه دولت آلنده اعمال کرده است. آنچه هنوز جای بحث دارد اندازه و اهمیت اقدامات ایالات متحده در قبال برونداد سیاسی شیلی است.

اقدامات ایالات متحده و اهمیت آنها

ایالات متحده از ابتدا مخالف ایده رئیس جمهور شدن آلنده بود، تا آن حد که برای ممانعت از کسب قدرت توسط او از هیچ اقدامی فروگذار نکرد. این اقدامات از دهه‌های قبل شروع شده بودند، یعنی زمانی که «کمیته انتخابی سنای آمریکا برای مطالعه اقدامات دولتی با توجه به فعالیتهای اطلاعاتی»[۲] به ریاست فرانک چرچ[۱] گزارشی

---

[1] Fide Castro
[2] Us Senate Com mental operations with Respect to Intelligence Activities

را تحت عنوان «اقدام مخفی در شیلی، در سالهای ۱۹۷۳-۱۹۶۳»[2] منتشر ساخت. این گزارش نشان دهنده جزئیات اقدامات ایالات متحده بود. این اقدامات تلاش های شدید ایالات متحده در طول دوره انتخابات ریاست جمهوری ۴ سپتامبر سال ۱۹۷۰ تا زمانی که آلنده در اوایل نوامبر همان سال به پست ریاست جمهوری رسید، برای جلوگیری از برنده شدن او را در بر می‌گرفتند. این استراتژی به طور کلی جنبه‌های متفاوتی داشت که شامل مرحله I و مرحله II می‌باشد. فعالیت های ایالات متحده شامل اقدامات مخفی می‌شدند که بعضی از آنها از طریق کانالهای رسمی معمولی از جمله اطلاعات سفیر آمریکا در شیلی تهیه شده بودند [۲۲] .

اولین مرحله این اقدامات که به مرحله I شامل انواع مختلف اقداماتی می باشند که وزارت کشور و سفیر آمریکا در شیلی آنها را جمع آوری کرده بودند. همچنین این مرحله تلاش‌های لازم برای یافتن راهی به منظور ممانعت از پیروز شدن آلنده را در بر می‌گیرد. برای مثال از آنجا که هیچ یک از نامزدها نتوانستند ۵۰ درصد آراء را کسب کنند، مجلس شیلی لازم بود بین دو نامزد با بالاترین مقدار رای یکی را برای ریاست جمهوری انتخاب کند. کسینجر و نیکسون معتقد بودند باید مجلس را برای انتخاب جورج آلساندرای، کاندیدای حزب ملی، به جای آلنده متقاعد ساخت و چند روز بعد از آن او استعفا خواهد کرد و برای برگزاری انتخابات جدید فراخوان خواهد داد. ادواردو فری قانوناً نمی‌توانست دو دوره‌ی پیاپی رئیس جمهور شود، بنابراین نمی‌توانست رئیس گردد. ولی با این روش او دوباره می‌توانست در پیکارهای انتخاباتی وارد شود. هیچ کدام از این طرح ها به جایی نرسیدند، زیرا هر یک نیازمند دادن رشوه فراوان به مجلس شیلی یا همدستی با فری بودند لیکن خود نشان دهنده تمایلات ایالات متحده به مداخله در سیاست داخلی شیلی می‌باشند. اقدامات مرحله I همچنین شامل حمایت مالی از روزنامه‌های جناح راست بخصوص «ال مرکوریو»[3] برای ساخته و پرداخته کردن پیکاری هراسناک علیه کمونیسم بخصوص در طول دوره‌ای می‌باشد که از انتخابات اکتبر ۱۹۷۰ مجلس شروع می‌شد.

---

[1] Frank Church
[2] Covent Action in Chile 1963-1973
[3] El Mercurio

در مرحله دوم اقدامات علیه دولت آلنده که به مرحله II موسوم می‌باشد، سازمان اطلاعات مرکزی با فرماندهان نظامی جناح راست از جمله ژنرال رابرتو ویاکس بازنشسته برای تسهیل کودتا مذاکره کرد. این اقدام مداخله بسیار برجسته‌ای بود. نقشه ربودن ژنرال اشنایدر از فرماندهان نیروهای مسلح و قتل او در این مرحله بود. سیا با فرستادن اسلحه و پول از مجریان این طرح حمایت کرده بود. این سازمان مدعی است که از نقشه ویاکس چند هفته قبل از اجرای آن آگاه بوده و بعد از آنکه معلوم شد که ویاکس قابل اعتماد نیست از آن عقب کشیده بود. با این حال به دیگر طرح های بالقوه کمک های مالی و اسلحه رساند و اقدامات خود را ادامه داد. در کنار این مساله که سیا به ویاکس در قتل اشنایدر کمک کرده بود یا نه، مسلم بود که این سازمان به عناوین مختلف به او کمک کرده و به طرح اجرای کودتای نظامی کمک شایانی نموده است [۲۳]. همچنان که می‌دانیم پروژه ربودن اشنایدر به خطا رفت. چرا که او درصدد دفاع از خود برآمده بود و در نتیجه به قتل رسید.این توطئه بر ملا شد و ژنرال ویاکس قبل از آنکه تبعید شود سالها به زندان انداخته شد.

سومین خط مشی توسط شرکت بین‌المللی تلفن و تلگراف«ITT» که شرکت تلفن شیلی را در دست داشت ارائه شد. رئیس این شرکت «هارولد جنین»[1] از ترس اینکه مبادا اموالش توسط آلنده ملی اعلام شود، برای مقابله با به قدرت رسیدن او، از دولت ایالات متحده میلیونها دلار درخواست کمک نمود. این اقدامات توسط روزنامه‌نگار مشهوری به نام جک آندرسون[2] که به اسناد داخلی شرکت ITT دست یافته بود فاش شد. آندرسون نه تنها این اسناد را در مطبوعات آمریکا منتشر ساخت بلکه آنها را به درخواست سالوادور آلنده به شیلی هم فرستاد که در آنجا هم به دو زبان [انگلیسی و اسپانیایی] منتشر شد[۲۴]. پیکار ضد آلنده که به شدت مورد حمایت ایالات متحده بود همچنان ادامه داشت. ابتدا این برنامه با سیاست تحت فشار قرار دادن اقتصاد شیلی از طریق قطع تمام کمکها و وامها بجز کمک های نظامی به این کشور شروع شد[۲۵] .

حجم تمام کمک های غیرنظامی که به شیلی سرازیر شد از ۲۶۰ میلیون دلار در سال ۱۹۶۷ به ۳/۸ میلیون در سال ۱۹۷۳ رسید، در حالی که در همین زمان حجم کمک‌های نظامی از ۴/۱ میلیون دلار به ۱۵ میلیون دلار رسیده بود.

---

[1] Harlod Geneen
[2] Jack Anderson

دوماً اینکه ایالات متحده بر سازمان های بین‌المللی برای قطع کمک های اقتصادی به شیلی فشار وارد آورد. حجم کمک ها از منابع بین‌المللی از ۹۳/۸ میلیون دلار در سال ۱۹۶۷ به ۹/۴ میلیون دلار در سال ۱۹۷۳ کاهش پیدا کرد. بانک جهانی[1] در طول سال های ریاست جمهوری آلنده هیچ وامی به شیلی اعطا نکرد[۲۶]. (دلیل این سازمان این بود که) شیلی کشوری بدهکار بوده و سرباز زدن این کشور از پرداخت اعتبارات و وامها، مبادله خارجی را در هم خواهد شکست و از تحقق هر نوع برنامه اقتصادی معقول ممانعت خواهد کرد [۲۷]. در پایان سال ۱۹۷۲ شیلی هیچ نوع ارز خارجی برای واردات کالاهای اساسی بخصوص مواد غذایی نداشت.

سوماً ایالات متحده مخالف تمدید زمان بازپرداخت بدهی‌های عمده شیلی به هر نوع بود [۲۸]. نهایتاً در جولای و آگوست سال ۱۹۷۳ حجم عظیمی از پول به مقدار ۸ میلیون دلار را به گروههای مخالف داخلی از جمله روزنامه «ال مرکوریو» و زیر مجموعه آن، احزاب سیاسی مخالف و نیز کامیون‌داران اعتصابی اختصاص داد[۲۹].

در کل ایالات متحده امیدوار بود که اقتصاد شیلی آنچنان از هم فروپاشد که اکثریت جامعه به مخالفت علیه برنامه دولت اتحاد مردمی برخیزند و این جریان مداخله نظامی را مشروعیت بخشد. این طرح مخفی، راهبردی بود برای بی‌ثباتی اقتصادی و نهایتاً بی‌ثباتی سیاسی شیلی.

بعضی ناظران معتقدند که ایالات متحده از این هم جلوتر رفت. آنها اظهار می‌دارند سیا پیکاری ضداطلاعاتی و شاید تروری روانی را که از طریق آن گزارش‌های مخوف برای ایجاد فضای ترس در جامعه، در روزنامه‌ها منتشر می‌شدند، تدارک دیده بود. یقیناً سرتیترهای تهدید کننده روزنامه‌ها در تقبیح کمبود مواد غذایی و فعالیت‌های پارلمانی توسط گروه های چریکی زیرزمینی جناح چپ، زود فاش شد. گزارش‌هایی هم وجود داشت که [روزنامه ها] از سیاستی که هدف آن ایجاد احساس ناآرامی بود فاصله گرفته بودند، اگر چه این تئوری اخیر عمیقاً قابل تامل است، ولی سازمان سیا به انجام عملیات های ضداطلاعات مشهور است[۳۰].

یکی دیگر از ابعاد مداخله ایالات متحده در شیلی مربوط به نقش این کشور در طرح کودتای نظامی سال ۱۹۷۳ است. هم ایالات متحده و هم ارتش شیلی منکر هر

---

[1] World Bank

نوع اقدام و همکاری هماهنگ دو طرف در این زمینه‌اند. با ایـن حـال بخـش زیـادی از آمریکایی‌ها از وقوع کودتا از قبل آگاهی داشتند [۳۱]. با این حال هـیچ دلیـل روشـنی مبنی بر اینکه دولت ایالات متحده مستقیماً در طرح ریزی مفـصل یـا اجـرای کودتـای نظامی نقش داشته وجود ندارد. [چرا که عقیده بر این است که] نیروهای شیلی خود به تنهایی و بدون کمک آمریکایی ها قادر به انجام کودتای نظامی بوده‌اند.

اما به راستی اقدامات ایالات متحده چه قدر در انجام کودتای نظامی سـال ۱۹۷۳ مهم بودند. دیدگاههای مناقشه برانگیز زیادی در پاسخ به این سوال وجود دارد. ادبیـات مربوط به مداخله ایالات متحده را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد. در مرحله اول تمام سرزنشها از کودتا به ایالات متحده بر می‌گردد. در مرحلـه دوم اهمیـت مداخلـه ایـالات متحده بسیار تقلیل یافته در عوض خطاهای حزب اتحاد مردمی و نقش دولتهـای دیگـر همچون کوبا به عنوان عامل اصلی کودتا قلمداد مـی‌شـود. گـروه سـوم در ایـن زمینـه، نوشته‌هایی هستند که مدعی‌اند اگر چه اقدامات ایالات متحده عامل قطعی انجام کودتـا نبودند لیکن نقش برجسته‌ای داشتند.

موضع‌گیری من با گروه سوم یکسان است. من معتقدم که رفتار ایالات متحده اگر چه خیلی مهم بود، اما فقط یکی از چندین عامل قطعی وقوع کودتای نظامی بود. نقـش ایالات متحده در ایجاد محیطی مساعد برای مداخله نظامی را نباید دست کم گرفت. در طول سال های متمادی و بخصوص بعد از برملا شدن اسناد طبقـه‌بنـدی شـده پیـشین آمریکا، من شخصاً اهمیت بیشتری به نفوذ این کشور حول فرایندی که به انجـام کودتـا در سالهای قبل ختم شد داده ام. اگر چه اقدامات آمریکا تنها عامل کودتا نبودنـد لـیکن در وقوع آن نقش حیاتی داشتند برای مثال می‌توان حمایت این کشور و مشارکت آن در اقدامات و فعالیـت هـای خرابکارانـه در ماههـای بعـد از پیـروزی انتخابـاتی آلنـده کـه مشروعیت این اقدامات را برای جناح راست تایید کرد اشاره نمـود. ایـن کـشور بـستری برای سازماندهی دیگر اقدامات دسیسه آمیز را فراهم کرد. به علاوه اسـتراتژی بـی‌ثبـات سازی اقتصادی بر اقتصاد شیلی اثر شگرفی گذاشت. از سال ۱۹۷۲ این کشور به واسطه فقدان ارز خارجی لازم برای واردات کالاهای اساسی و لوازم یدکی، ماشین آلات صنعتی و نیز با کمبود مواد غذائی و دیگر اقلام مصرفی مواجه گردید.

از دیگر اقدامات ایالات متحده می‌توان به سرمایه‌گذاری در گروه هـای مخـالف و تلاش شرکت های استخراج مس برای تحریم مس شیلی اشاره کرد که نشانه تمایل این

کشور برای استفاده از طیف وسیعی از ابزارها به جای استفاده صرف از راههای دیپلماتیک و استفاده از همه گزینه‌ها برای بی‌ثباتی سازی یک دولت خارجی است.

نقش اتحاد جماهیر شوروی

یکی دیگر از کشورهایی که احتمالاً نقش بسیار مهمی در اوضاع شیلی داشت، اتحاد جماهیر شوروی بود. شیلی از این کشور درخواست کمکهای اقتصادی نمود. با این حال سیاست تنش زدایی این کشور با ایالات متحده اعطای هرگونه کمک اقتصادی در سطح بالا به شیلی را غیرمحتمل ساخته بود. آیا شوروی روابط بهبود یافته خود با ایالات متحده را به خاطر شیلی به خطر می‌انداخت؟ به نظر می‌رسد که جواب منفی است. به علاوه اتحاد جماهیر شوروی که با وجود مشکلات اقتصادی خودش به کوبا هم کمک اقتصادی می‌کرد دیگر نمی‌خواست زیر بار تعهدات یک انقلاب جهان سومی دیگری قرار گیرد. این مساله در مورد تغییر سوسیالیستی در آمریکای لاتین که زیر نفوذ و حیاط خلوت ایالات متحده بود درست بود. شوروی به شیلی کمک هایی نمود اما این کمک ها لزوماً در حد انتظارات و درخواستهای شیلی نبودند [۳۲].

عوامل چندگانه کودتا

همچنان که در این فصل بیان داشتم، مجموعه‌ای از متغیرهای داخلی و خارجی مسبب کودتای سال ۱۹۷۳ بودند. عوامل داخلی در فرایند فروریزش اجتماعی نقش و مشارکت داشتند. اینها شامل موارد زیر بودند:

۱- اقدامات آشوب برانگیز جناح راست مخصوصاً پیکار تبلیغاتی گزنده این جناح علیه آلنده در کنار فعالیتهای تروریستی و شبه نظامی گروه میهن و آزادی

۲- اقدامات حزب دموکرات مسیحی که بین چپ و راست در نوسان بود، لیکن گرایش ضدکمونیستی و منفعت شخصی برجسته این حزب، آن را در کنار جناح راست قرار داده بود.

۳- انشعابات ایجاد شده در درون ائتلاف اتحاد مردمی که پیامدهای کلی آن توانایی دولت برای زمامداری را کاهش داد و آن را در مقابل انتقادهای مخالفان مبنی بر اینکه دولت مذکور ناکارآمد، ناتوان و بسیار تندرو می‌باشد آسیب پذیر ساخت.

ویژگی های حاصل از رابطه متقابل جناح های راست، میانه و چپ که منجر به ایجاد اختلال در انشعاب سیاسی سه بخش موجود در بستر یک جامعه قطبی شده گردیدند، منجر به ایجاد پیامدی خشونت آمیز گردید. عامل خارجی عمده در وقوع کودتا، سیاست رسمی و پنهانی ایالات متحده در مورد دولت آلنده بود. دولت ایالات متحده فعالیت‌هایی را حمایت، تشویق و ترغیب می‌کرد که برای براندازی فرایند مردم‌سالاری در شیلی و مشروعیت بخشی به اقدامات آشوب برانگیز مخالفان داخلی طرح‌ریزی شده بود. یکی از ایراداتی که به پویائی سیاسی شیلی وارد است این است که اگر چه اکثر رهبران اتحاد مردمی معتقد بودند که این حزب بر طبق قوانین عمل می‌کند، لیکن به همان اندازه، دیگران یعنی جناح راست، ایالات متحده و نهایتاً نیروهای مسلح شیلی غیرقانونی عمل کرده و بر این دولت فشار می‌آوردند. حزب اتحاد مردمی امیدوار بود که ایالات متحده نتواند نسخه شیلیایی خود در مورد فرو نشاندن و خرد کردن این حزب را بیابد. با کمال تأسف با توجه به تاریخ اقدامات ایالات متحده علیه دیگر جنبش های تغییر اجتماعی در آمریکای لاتین همچون تحریک کودتای سال ۱۹۵۴ گواتمالا، حمایت از اشغال نظامی کوبا در سال ۱۹۶۱ و پیاده کردن نیرو در سال ۱۹۵۴ در جمهوری دومینیکن و موارد دیگری از این قبیل. باید گفت شواهد اندکی برای حمایت از یک تفسیر ملایم از سیاست خارجی ایالات متحده در مورد انقلاب سوسیالیستی در این منطقه حتی اگر آن انقلاب از صندوق رای در شیلی بیرون آمده باشد وجود دارد. در مقابل عوامل داخلی باید چه مقدار به عوامل خارجی اهمیت داده شود؟ در سال های پس از کودتای نظامی سال ۱۹۷۳ زمزمه بعضی انتقادها به سیاست‌های ایالات متحده در منطقه آمریکای لاتین در داخل خود این کشور سر بر آوردند. اما این دلیل نمی‌شود که این مقوله را که آلنده و شرکای ائتلافی‌اش در داخل خود حزب بر سر خود بلا وارد کردند کم اهمیت تر از عوامل خارجی تلقی کنیم. اقدامات ایالات متحده نقش اساسی در وقوع کودتا ایفا کردند.

عوامل داخلی و خارجی در به وجود آمدن کودتا دست به دست هم دادند. برای مثال فشار اقتصادی ایالات متحده و کمکهای مالی این کشور به گروههای مخالف یکی از منابع مهم حمایت از ناآرامی‌ها و وقوع کودتا بود. تحریک و تداوم مقاومت گسترده توسط ایالات متحده علیه دولت آلنده منجر به ایجاد محیطی بی‌نظم و فضای سیاسی قطبی شده گردید. با این حال اقناع شیلیائی‌ها برای مخالفت علیه آلنده برای ایالات

متحده کار چندان دشواری نبود. سال های تبلیغات جنگ سرد، آموزش افسران ارتش در طرح های ضد شورش توسط آمریکا و تهدید ملموس دولت آلنده برای منافع اقتصادی طبقات بالا در شیلی همگی دست به دست هم دادند و زمینه اعتراض این گروهها علیه تجربه سوسیالیستی آلنده را پدید آوردند. در اصل ایالات متحده با فعالیت‌های خود به اقدامات براندازانه گروه های مخالف حمایت مالی و روانی می‌رساند و فضای مناسبی را برای اقدام نظامی فراهم آورد. البته این سوال هم منطقی است که بپرسیم که واقعاً دولت اتحاد مردمی در مقابل دشمنی ایالات متحده چه کاری از دستش بر می‌آمد؟ گزینه‌های سیاسی شیلی به عنوان یک کشور کوچک و کمتر توسعه یافته بسیار اندک بود. در نتیجه اقدامات دولت اتحاد مردمی عمدتاً در حد لفاظی‌ها و اتهامات کلی بود. آلنده از برنامه بی‌ثبات‌سازی اقتصادی ایالات متحده با اعلام آنها به سازمان ملل در تاریخ ۴ دسامبر سال ۱۹۷۲، شکایت کرد. همچنین جا دارد بپرسیم که اگر کودتای نظامی اتفاق نمی افتاد تا چه حد سیر حوادث تغییر می کرد. اگر ائتلاف اتحاد مردمی متحدتر می بود به شیوه بهینه تری از پس بخشهای طبقه متوسط بر می آمد و به ویژه بهتر می‌توانست در مورد اندازه طبقه اجتماعی آنان به توافق اصولی دست یابد. برای متحد ساختن حزب اتحاد مردمی تلاش های بسیار اندکی صورت گرفت ولی این تلاش ها با تاخیر زیاد صورت گرفت [۳۳].

حزب اتحاد مردمی چگونه به این وضعیت رسید؟ این حزب می توانست در مورد استراتژی مسیر دوم رسیدن به سوسیالیسم به توافق واحدی برسد اگر که از ابتدا می‌توانست جزئیات و پیامدهای تغییر اجتماعی و ماهیت درازمدت فرایند گذار را مشخص کند و حمایت طبقه متوسط را حیاتی قلمداد می کرد و تبلیغات انقلابی جنجال برانگیز خود را که گروه های طبقه متوسط و ارتش را از این حزب سرخورده کرد، کاهش می‌داد. تحت این شرایط اگر این حزب یک صدا بود می‌توانست با حزب دموکرات مسیحی در سال ۱۹۷۱ در مورد مساله تغییرات ساختاری مشخصی به توافق دست یابد. البته تحقق این امر نیازمند وحدت ایدئولوژیکی بالاتری از آنچه که در میان حزب وجود داشت، و نیز موضع‌گیری قوی و مستقل آلنده در مقام رئیس جمهوری بود. به علاوه تحقق این امر همچنین نیازمند تمایل و مدارای حزب دموکرات مسیحی برای ایجاد توافق با حزب اتحاد مردمی در سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ بود. نقش ایالات متحده همچنین در ارزیابی اینکه حوادث چه قدر می توانستند متفاوت باشند، بسیار مهم است.

موضع‌گیری مثبت‌تر و یا حداقل بی‌طرفانه این کشور می‌توانست انرژی مخالفان آلنده را فرونشاند. در عوض ایالات متحده از رفتار خائنانه‌ای همچون گزارش ظالمانه‌ای که به روزنامه ال مرکوریو فرستاد و نیز فراخوان حزب اتحاد مردمی برای تأسیس دولت جدید در پیکارهای انتخاباتی سال ۱۹۷۳ حمایت کرد. سازمان سیا از توطئه های غیر قا[illegible]ی که توسط اعضای ناراضی اش صورت می گرفت و به شدت فرایند مردم سالاری را در شیلی تخریب می‌کرد، حمایت می‌نمود. چه قدر اقدامات خشونت آمیز نادرست بودند وقتی که ایالات متحده از اقدامی چون ربودن ژنرال رنه اشنایدر در سال ۱۹۷۰ حمایت کرد و به حمایت‌های مالی خود از جناح راست در طول ۳ سال زمامداری دولت آلنده ادامه می‌داد. اگر ایالات متحده در شیلی مداخله نمی‌کرد فرایند [گذار به سوسیالیسم] در این کشور بدون مداخله خارجی پیش می‌رفت و این کشور از ادعاها و احساسات مکرر ایالات متحده در مورد احترام به خود مختاری و حاکمیت ملی شیلی بهره می برد. میدان عمل و قدرت جولان حزب اتحاد مردمی بسیار محدود بود و در این بستر تعامل مجموعه متفاوتی از عوامل داخلی و بین‌المللی همچون دشمنی ایالات متحده با دولت آلنده، تمایل گروههای مخالف به استفاده از تمام ابزارها و امکانات برای کنار زدن آلنده از قدرت به طرق فراقانونی و نیز اختلاف در درون خود حزب اتحاد مردمی منجر به پیامد ناخوشایندی گردید. در فصل بعد، بخش ۳، من دیکتاتوری نظامی را در اثنای سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۸۹ مورد بررسی قرار خواهم داد. در فصل ۵ هم بر نقش ارتش در طول این سالها نظری خواهم انداخت و در فصل ۶ بر الگوی اقتصادی ـ اجتماعی ـ نظامی و پیامدهای آن گذری خواهم زد. در فصل ۷ نیز بر تضعیف جامعه مدنی به عنوان یکی از پیامدهای بحران اقتصادی اوایل دهه ۱۹۸۰ از جمله ضرورت ظهور مجدد احزاب سیاسی و ایجاد یک جنبش اجتماعی قوی در شیلی مبتنی بر سازماندهی توده‌ای تمرکز خواهم کرد.

یادداشت های فصل چهارم

نظام فرو می‌ریزد ـ دلایل کودتای نظامی

۱. دو دسته از اظهارات یادآوری کننده تعدادی نوشته‌های حجیم درباره سال های زمامداری آلنده را مورد ارزیابی قرار می‌دهند. اولین مورد به وسیله آرتوی وجی ساموئل والنزویلا صورت گرفت که کارهای خود را در چندین رویکرد طبقه‌بندی کرد و حاوی طیف ایدئولوژیک از مارکسیسم گرفته تا جناح راست می‌باشد. نک به:

Arturo Valenzuela and J. Samuel Valenzuela, "Visions of Chile", Latin American Research Review 10, no. 3 (1975): 155-175. Lois Hecht Oppenheim, "The Chilean Road to socialism Revisted," Latin American Research Review 24, no. 1 (1989): 155-183.

من خود نیز بر موج دوم تاکید کرده و تاحدودی تحلیلهای متوازنی در مورد دوره آلنده ارائه داده‌ام.

۲. اگرچه این فصل قبل از رده خارج شدن بعضی از اسناد طبقه‌بندی شده ایالات متحده که در ارتباط با روابط شیلی ـ ایالات متحده قرار دارند، نوشته شده‌اند لیکن آزادی این اسناد نتایج بنیادی این فصل را تغییر ندادند. درحقیقت اسناد طبقه‌بندی شده مدارکی را ارائه دادند که نقش مخفی ایالات متحده در حمایت مالی از مخالفان سیاسی دولت اتحاد مردمی و حمایت از گفتار و اعمال آنان که به ایجاد یک محیط مناسب برای وقوع کودتای نظامی کمک می‌کرد را اثبات کرد.

۳. برای مثال نک به:

the interview with Sergio Bitar in Sergio Bitar and crisostomo pizarro, La caida de Allende y la huelga de el teniente: Lecciones de'la historia (Santiago: Ediciones Ornitorrinco, n.d.)

که در این اثر نویسنده در مورد باور عمیق آلنده به مردم‌سالاری و گفتگو بحث می‌کنند.

۴. حزب سوسیالیست برای مدتی طولانی به احتمال انقلاب مسلحانه به عنوان یک راهبرد انقلابی چشم دوخته بود. موفقیت فیدل کاسترو در کوبا مثال خوبی برای این امیدواری بود. سوسیالیست‌ها بعدها در مجلس حزبی خود در سال ۱۹۶۷ این دیدگاه را بار دیگر مورد تاکید قرار دادند.

۵. داده‌ها برگرفته از :

Direccion del registro electoral (Santiago: N.p., n.d.).

۶. موقعیت عمومی مستحکم آلتامیرانو به عنوان دبیرکل حزب سوسیالیست در طول سالهای زمامداری آلنده به او شهرتی به عنوان یک آدم فتنه‌انگیز داده بود. سالها بعد یک روزنامه‌نگاری

شیلیایی به نام پاتریشیا پولیتزر مصاحبه‌ای در اروپا با او ترتیب داد و بر این شهرت او گذری زد. براساس ایده آلتامیرانو او به صورتی غیرعادلانه به عنوان یک فرد رادیکال و مشخص با موضع‌گیری متعادل در داخل حزب اتحاد مردمی معرفی شده بود. در این مورد نک به:

Particia Politzer, Altamirano (Santiago: Ediciones Melquiades, 1990)

۷. برای مثال آنان قادر بودند بهای کالاها را با فروش آنها در بازار سیاه بالا ببرند. اغلب آنها منافع خود را با دلار آمریکا به دست می‌آوردند که بهای آن برخلاف پول ملی یا اسکودو روز به روز افزایش می‌یافت.

۸. برای مثال نک به:

Sergio Bitar, chile: Experiment in Democracy (Philadelphia: Institute for the study of Human Issues, 1986).

۹. نک به:

Bitar and Pizarro, La caida de Allende, pp. 76-78

۱۰. نک به:

Michael Fleet, the Rise and Fall of Christian Democracy (Princeton Princeton University Press, 1985).

برطبق نظر او تا سال ۹۱۷۱ موقعیت حزب دموکرات مسیحی از یک مخالف ساختاری به یک مخالف کارشکن تبدیل شد.

۱۱. برای مثال نک به:

Manuel Garreton and Tomas Moulian, in La Unidad Popular y el conficto politico en chile (Santiago: Ediciones Minga, 1983).

او در این اثر اظهار می‌دارد که حمایت حزب دموکرات مسیحی از تغییرات اجتماعی توافقی را درباره مسایل مشخص در سال ۱۹۷۲ با خود به همراه آورد. مارک فالکوف هم در اثر خود در این باره کمتر خوشبین است. او خاطر نشان می‌سازد که از سال ۱۹۷۲ عناصر محافظه‌کار حزب مذکور را در چنگال خود گرفتند. نک به:

Modern chile: 1970 – 1989 (New Brunswik: Transaction Publishers, 1989.

۱۲. متون ترجمه شده مذکور برگرفته از نامه هفدهم جولای سال ۱۹۷۳ که رادومیرو تومیک برای آیلوین نوشته می‌باشد نک به:

Tomic : Testimonios (Santiago: Editorial Emision, 1988). Pp. 456-457.

13. Ibid, pp. 460-461.

۱۴. در روز کودتا من جلسه یکی از همسایگان طبقه بالای خود در یک آپارتمان طبقه متوسطی را که در آن زندگی می‌کردم به یاد می‌آورم او تعدادی اسلحه که بخشی از اسلحه‌خانه

شخصی خود او بود را به سمت خانه خواهرش که چند بلوک پایین‌تر در خیابان پروویدنسیا قرار داشت و یک خیابان عمومی در سانتیاگو می‌باشد با خود حمل می‌کرد. او برای من شرح داد که قصد دفاع از خواهرش و خانواده او در مقابل گروه های کارگری مسلطی را دارد که قصد داشتند در خیابان مذکور راهپیمایی کنند.

۱۵. برای مثال در طول مباحثات سیاسی تلویزیونی که قبل از پیکارهای انتخاباتی مارس سال ۱۹۷۳ انجام گرفتند به یاد دارم که نامزدهای جناح راست پوست حزب اتحاد مردمی را به خاطر ایجاد یک حکومت توتالیتر کندند. آنها از این نکته غافل شده بودند که در یک رژیم توتالیتر مخالفان سیاسی نمی‌توانند از این وضعیت که در آن راه فعالیت احزاب سیاسی باز بوده و مخالفان به رسانه‌ها دسترسی دارند مورد تقبیح قرار دهند.

۱۶. جک سپنس در اثر خود تلاش های ساکنان نووهابانا برای سازماندهی و ایجاد دادگاههای شهری را مورد ارزیابی قرار داده است. نک به:

Jack Spence, Search for Justice: Neighborhood courts in Allende's chile (Boulder: Westview Press, 1979).

۱۷. فالکون در اثر خود خاطرنشان می‌سازد که به دلیل مساله بودجه، ارتش با ایالات متحده شناخته می‌شد نک به:

Falcoff, Modern Chile, p. 270.

18. Bitar, Chile: Experiment in Democracy.

۱۹. تعدادی از افراد برجسته سال های زمامداری آلنده تجارب خود را به رشته تحریر آورده‌اند. نک به:

Federico Gil, Ricardo Lagos, and Heny Landsberger, eds., chile at the turning point lessons of the socialist Years, 1970-1973 (Philadelphia: Institute for the study of Human Issues, 1979).

Carlos Altamirano, Dialectica de una derrota (Mexico City: siglo XXI, 1977); Joan Garces, Allende y la experincia Chilena (Barcelona: Ariel _ seix Barral, 1976); Jaime Gazmuri, Aprender de las leccioned del pasado para construer el futuro (Santiago: Nueva Democracia, 1974): Pedro vuskovic, Una sola lucha (Mexico: Editorial Nuestro Tiempo, 1978). Various articles in the magazine chile – America, Published by exiles in Italy; Hugo Zemelman et al., "Reflexiones sobre el proceso chileno," pp. 441-612 in Alejandro Witker, ed., chile: sociedad y politica (Mexico City: Universidad Nocional Autonoma de Mexico, 1978); and numerous works by Manuel Antonio Garreton , among others.

که شامل مقالات اعضای حزب اتحاد مردمی و تعدادی از دانشگاهیان است.

۲۰. گزارشات زیادی درباره نفرت نیکسون و کیسینجر و خشم آنان از نتایج انتخابات وجود دارد برای مثال نک به:

Nathaniel Davis (Us ambassador to chile during much of the Allende administration), The Last two Years of salvodor Allende (Ithaca: Comell University Press, 1985): Seymour Hersh, The Price of Power. Kissinger in the Nixon White House (New York: Summit, 1983) victor Marchetti and John Marks, The CIA and the cult of Intelligence (New York: Knopf, 1974); Thomias Powers, The Man who Kept the secrets: Richard Helns and the CIA (New York: Knopf, 1979); and Falcoff, Modern Chile.

۲۱. با استناد به نقل کیسنجر از دیویس نک به:

Last two Years of Allende, p. 6. Davis Cites the Washington Post, September 10, 1974, p. 12.

۲۲. اسناد از رده خارج شده وزارت کشور در مورد این دوره جزئیاتی را درباره وضعیت بی‌رحمانه ضد آلنده‌ای دوره صدارت نیکسون به دست می‌دهند و نگاه کنید به وب سایت آرشیو امنیت ملی و اثر پیتر کورن بلو:

"Chile and the United states: Declassified Documents Relating to the Military Coup, September 11, 1973," National Security Archive Electronic Briefing Book No. 8. Further information on these sources in available at http://www.gwu. edu/~nsarchiv/ NSAEBB/ NSAEBB8/NSAEBB8.htm.

۲۳. نک به:

US Senate, Covert Acion in chile, 1963-1973, Staff Report of the select comcong. 1st sess, 1975 (Washington, D.C.: Government Printing Office, 1975).

۲۴. نک به:

Secretaria General de Gobiemo, ed., Documentos secretos de la ITT (Santiago: Editorial Nacional Quimanu, 1972).

۲۵. به علاوه کمک های مالی عرصه‌های ارتباطی زیادی بین ایالات متحده و بخشهای مختلف نیروهای مسلح شیلی وجود داشت. آرماندو اریب این مساله را که ایالات متحده خواستار ابقای روابط خود با ارتش شیلی بود بیان می‌کند. نک به:

Armando Uribe, The Black Book of American Intevention in Chile (Boston: Beacon Press, 1975), pp. 2-13.

26. Arturo Valenzuela, The Breakdown of Democratic Regimes: Chile (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1978), p. 57.

۲۷. در سال ۱۹۷۳ من با وزیر برنامه‌ریزی شیلی، گنزالو مارتنر مصاحبه‌ای انجام دادم و یک سئوال بنیادی درباره فرایند برنامه‌ریزی از وی پرسیدم. پاسخ او کنار گذاشتن ایده انجام هر نوع برنامه‌ریزی واقعی در زمانی بود که دولت نمی‌داند امروز نسبت به فردا چقدر پول دارد. در اصل او با یک وضعیت بحرانی رو به رو بود.

۲۸. برای مثال من رسوایی فروش "آرد سیاه" را به یاد می‌آورم . شیلیایی‌ها به نان سفید علاقه داشتند لیکن به دلیل کمبود عرضه آرد سفید به دلیل کمبود ارز و مبادله خارجی، دولت انواع دیگر غلات را مورد استفاده قرار داد. عرضه آرد سیاه برای طبقات متوسط و بالای جامعه شیلی به شدت ناخوشایند بود.

29. US Senate, Covert Action in Chile, 1963-1973.

۳۰. یکی از این حوادث گزارش مردی بود که ارائه آن به صورتی ترسناک در روزنامه‌های جناح راستی صورت گرفت نک به:

Donald Freed and Fred Lanids Death in Washington: The Murder of Orlando Letelier (Westport: Lawrence Hill, 1980).

31. Nathaniel Davis Admits to this in his book, Last two years of Allende, chapter 13.

۳۲. تنها سفر آلنده به خارج از کشور در نوامبر ـ دسامبر سال ۱۹۷۲ شامل توقفی در مسکو برای درخواست کمک مالی بود. اگرچه او مقداری کمک دریافت کرد لیکن این مقدار برای اقتصاد شیلی به صورتی رضایت‌بخش کافی نبود.

۳۳. تلاش هایی برای یک حزب منفرد فدراتیو در حزب اتحاد مردمی صورت گرفتند. مانند حزبی که به حزب فدراتیو اتحاد مردمی موسوم بود که جولای سال ۱۹۷۲ ایجاد شد. با این حال این حزب قدرت اندکی داشت. این حزب عمدتاً وسیله‌ای برای ارائه فهرست نامزدهای انتخابات مجلس در سال ۱۹۷۳ بود. آلنده که در موضع خود پافشاری می‌کرد برای خلق یک حزب سیاسی متحد تلاش می‌نمود در اواخر ژوئن سال ۱۹۷۳ کنگره حزب به تعویق افتاد. حزب اتحاد مردمی برای تبادل نظر در مورد ایجاد یک حزب اتحاد مردمی متحدتر که طی نشست های منطقه‌ای در می همان سال به جلوه انداخته شده بود برگزار گردید. متاسفانه این تلاش به وسیله بحران سیاسی روزافزون موجود از جمله کودتای نافرجام ۲۹ ژوئن تحت‌الشعاع قرار گرفته بود.

بخش ۳

شیلی تحت لوای حکومت نظامی ۱۹۸۹-۱۹۷۳

فصل ۵
ارتش در رأس قدرت؛ تولد یک شیلی جدید

کودتای نظامی که دولت سالوادور آلنده را سرنگون ساخت پیامدهای دراز مدت و عمیقی به همراه داشت هر چند بسیاری از شیلیائی‌ها معتقد بودند که نیروهـای مـسلح فقط مدت زمان اندکی قـدرت را در اختیـار خواهنـد داشـت و پـس از مـدتی فراخـوان برگزاری انتخابات خواهند داد، لیکن خیلی زود روشن شد که حکومت نظامیـان خیلـی طولانی خواهد بود. بعد از چند سال اول، یک طرح نظامی کاملاً مجزا از تمام طرحهـای سیاسی در دوره‌های قبلی به وجود آمد. این طرح جدید جامعه و سیاست شیلی را تغییر داد. رویکرد ارتش اصولاً به عنوان واکنشی علیه تاریخ سیاست معاصر شیلی بود و سطح تضاد طبقاتی علیه وجـود یـک چـپ مارکسیـستی در درون دولـت آلنـده و نیـز علیـه تلاش‌های دولت آلنده برای استفاده از دولت به عنوان کارگزار تغییر اجتماعی را افزایش داد. ارتش همچنین معتقد بود که شیلی قبل از سال ۱۹۷۳، بیش از حد دچار سیاسـت زدگی شده است. رفتار سیاسی داخلی و سیاست حزبی که قبلاً وجـود داشـت بـا وقـوع کودتای نظامی از بین رفت.

نیروهای مسلح خواستار ایجاد یک شیلی جدیـد بـر طبـق برنامـه عمـل خـود و ارزشهایی کاملاً متفاوت و جدا از ارزش های سیاستمداران غیرنظامی بودند. آنان معتقـد بودنـد نیروهـای مـسلح بایـد همچـون حافظـان ملـت و ارزشـهای اجتمـاعی در کنـار کاپیتالیسم و ارزش های ضدمارکسیستی عمل کنند. آنان بـا انتـساب خـود بـه عنـوان مدافعان نوع خاصی از نظم اجتماعی برای دفاع از ملت خود را در مقابل دیگـر نیروهـای اجتماعی قرار دادند. دیدگاه آنها که برگرفته از آموزه امنیت ملی بود شامل مجموعـه‌ای از باورهایی بود که بعد از جنگ جهانی دوم به عنوان بخشی از آموزش ضدکمونیـستی- ضد شورشی ایالات متحده به ارتش‌های آمریکای لاتین در مقابـل وقـوع انقـلاب ۱۹۵۹

کوبا در این منطقه به وجود آمده بودند. ارتش همچنین معتقد بود که تضاد طبقاتی علیه رفاه و توسعه ملی به مقابله برخاسته است. آنها مفهوم ذاتی طبقات اجتماعی متخاصم را رد می‌کردند اگر چه دیدگاه خودشان یک دیدگاه طبقه مدار بود. آنان احساس می‌کردند مناقشه سیاسی در شیلی عمدتاً بین نیروهای طبقه‌ای که از تغییرات مورد نظر آلنده و فری دفاع می‌کردند(بخصوص کارگران، دهقانان، و بعضی از بخشهای طبقه متوسط) و آنهایی که خواستار بقای وضع موجود بودند(به ویژه شرکت های مورد حمایت ایالات متحده)، رخ می‌داد. ارتش در نظر داشت نیروهای اجتماعی را که فعالانه از دولت اتحاد مردمی حمایت می‌کردند و رهبران دولت که مبارزه طبقاتی علیه دشمنان را تحریک می‌کردند از سر راه بردارد یا از نظر سیاسی خنثی سازد.

طرح ارتش یک طرح دو مرحله‌ای بود که در مرحله اول قرار بود از طریق یورش و حذف گروههای سیاسی چپ و فعالیتها و نهادهای قدیمی، کشور را سیاست‌زدایی کند و در مرحله بعد نهادهای اقتصادی و سیاسی جدید و ارزش های فرهنگی جدید را جایگزین نهادهای قدیمی کند. ابعاد طرح ارتش در سال ۱۹۷۳ حتی برای خود ارتش هم مشخص نبود. در حقیقت در طول دو ساله اول حکومت نظامیان آنها بر احیای نظم تأکید می‌کردند چرا که هنوز یک طرح کلی نظامی تدوین نشده بود. با این حال در سال ۱۹۷۵ رئوس کلی یک استراتژی تدوین گردید. ارتش یا حداقل بخشی از آن به رهبری آگوستو پینوشه، معتقد به کنترل سیاسی دراز مدت بود. شیلی شانزده سال تحت لوای حکومت نظامیان بود و پینوشه برنامه تغییر اجتماعی مخصوص به خود را به پیش می‌برد.

نسخه شیلیایی الگوی اقتدارگرایی بوروکراتیک

کودتای شیلی یکی از چندین پیروزی نظامی بود که در آمریکای جنوبی در طول دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به وقوع پیوست. تعداد زیادی از دیکتاتوری‌های آمریکای جنوبی در این دوره تحت عنوان رژیمهای دیوانسالار- اقتدارگرا خوانده می‌شدند. آنها در اصل رژیم های غیردموکراتیکی بودند که بخش های عمومی را برای پیشبرد برنامه‌های رشد اقتصادی با استفاده از مکانیسم‌های بازار در همکاری تنگاتنگ با دیوان‌سالاران، سرکوب می‌کردند. عبارت «مدل دیوانسالاری- اقتدارگرایی» اولین بار توسط دانشمند

علوم سیاسی«گیلرمو ادانل»[1] برای بیان این مساله به کار برده شد که چرا کشورهای پیشرفته‌تر از نظر اقتصادی در آمریکای لاتین که بعضی از آنها در جنوب این قاره از دموکراسی‌های قدیمی هم برخوردارند در دام حکومت های نظامی افتادند. الگوی مردم‌سالاری- اقتدارگرایی بر این فرض قرار داشت که استراتژی صنعتی شدن مبتنی بر جانشین واردات، رشد مستقیم اقتصادی و استیلای دولت به آخر خط رسیده است. این امر با مساله ورود گروه های سیاسی به درون عرصه سیاسی که منجر به ایجاد بن بستی سیاسی می‌شوند که از طریق نهادهای مردم‌سالار جاری قابل حل نیست، هم زمان است. پیامد این وضعیت، تحمیل حکومت نظامیان لیکن با وضعیتی متفاوت از قبل بود. در این مدل مداخله سیاسی کوتاه مدت نبوده و به منزله آغاز حکومتی طولانی بود که برای شکستن بن بست سیاسی و اقتصادی طراحی شده بود.

حاکمان نظامی امیدوار بودند بتوانند از طریق الگوی جدی بازار آزادی که بتواند منطقه را برای ورود سرمایه خارجی آماده کند، آمریکای لاتین را به سوی رشد اقتصادی بزرگتر و توسعه بیشتر پیش ببرند. این رویکرد همچنین برای موفقیت، نیازمند کنترل اجتماعی شدید طبقات عامه بود. در اصل الگوی اقتدارگرایی دیوانسالاری، الگویی غیردموکراتیک و انحصار طلبانه بود لیکن براساس همکاری سه جانبه میان سطوح بالای ارتش دیوان‌سالاران داخلی و سرمایه خارجی قرار داشت [۱]. دیکتاتوری شیلی دقیقاً با این الگو همخوانی ندارد، اگر چه بعضی از خصوصیات آن الگوی حکومتی را دارد [۲]. چرا که اولاً براساس سرکوب سیاسی، حکومت نظامی شیلی همچون همتایان خود در آرژانتین و اوروگوئه استفاده گسترده و نظام‌مند از شکنجه و تعقیب مخالفان چپ‌گرای برجسته را برای پاک کردن ملت از وجود آنها در پیش گرفته بود [۳].

ارتش مبارزه بی‌امانی را علیه افرادی که آنان را به عنوان براندازان داخلی قلمداد می‌کرد آغاز کرد. اگر چه تعداد افراد به قتل رسیده ثبت شده در شیلی خیلی زیاد نبود- کمیسیون حقوق بشر شیلی در سالهای ۱۹۹۰-۱۹۹۱ در حدود ۲۳۰۰ مورد مرگ در میان ۱۱ میلیون جمعیت این کشور را به ثبت رساند- لیکن مورد شیلی توجه جهانی گسترده ای را به خود جلب کرد [۴]. خشونت بی‌محابا علیه شهروندان برای شیلیایی‌ها که به حکومت قانون عادت داشتند، شوک روانی عظیمی بود. گذشته از همه اینها شیلی

---

[1] Guillermo O'Donnell

کشوری بود که چپ مارکسیستی در آن تنها چند سال قبل از طریق قانونی به قدرت رسیده بود. اعلان جنگ علیه مارکسیسم به منزله اعلان جنگ علیه ۴۰ درصد جمعیت این کشور بود. برای تعداد زیادی از مردم شیلی این به منزله فرو ریختن ناگهانی دنیایشان بود.

دوماً نظامیان شیلی همچون دیگر نظامیان منطقه به سرمایه‌داری بازار آزاد معتقد بودند. آنان وقتی به قدرت رسیدند الگوهای سفت و سخت پولی را برای پایین نگهداشتن تورم و افزایش سرمایه به کار بردند تا بتوانند آنچه را که به عنوان یک فضای مساعد برای رشد اقتصادی لازم بود فراهم سازند. به رغم فراز و فرودهای اقتصادی شیلی و نابرابری‌های وحشتناکی که توسط این الگوها باز تولید می‌شدند، کاربرد مدل اقتصاد نئولیبرالیستی توسط ارتش شیلی، در مقایسه با سیمای اقتصادی همسایگان دیگرش به عنوان جریانی موفق تلقی می‌شد. مدل شیلی همچنین میانه‌روترین کاربرد مدل اقتصاد نئولیبرالی در منطقه آمریکای لاتین بود. آرژانتین هم تحت زمامداری ژنرال جورج رافایل ویدلا[1]، ژنرال روبرتو ویلا[2] و ژنرال لئوپولدو گالتیری[3] در طول سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳، الگوی اقتصادی بازار آزاد را با تکیه بر اقدامات ریاضت‌کشانه در پیش گرفت لیکن این کشور در احیای اقتصاد خود موفق نشد.

نهایتاً آنان به سازماندهی مجدد رفاه به عنوان وسیله ای برای انحراف افکار عمومی از فجایع اقتصادی اقدام کردند. با این حال مدیریت فاجعه بار آنها در قضیه جنگ مالیونیاس/ فالکند، فقط منجر به مهر و موم کردن سرنوشتشان شد. در این قضیه این سوال برای مردم آرژانتین پیش آمد که اگر ارتش لیاقت پاسداری از تمامیت ارضی کشور را ندارد چرا باید اجازه اداره کشور به آن داده شود؟ برزیل به عنوان کشوری که با تکیه بر برنامه حفظ مالکیت شرکت های بزرگ دولتی همچون پتروبراس و شرکت نفت برزیل در دست دولت، نقش مهمی در مسایل توسعه اقتصادی ایفا می‌کرد، از یک رویکرد سفت و سخت اقتصاد نئولیبرالی پیروی نکرد. از آنجا که الگوی توسعه‌ای رژیم شیلی نه بر حکومت سازمانی ارتش بلکه بر یک دیکتاتوری شخصی مبتنی بود، الگوی این کشور با الگوی مردم سالارانه- اقتدارگرایانه تفاوت فاحشی داشت [۵].

---

[1] Jorge Rafael Videla
[2] Roberto Viola
[3] Leopldo Galtieri

اگر چه جوخه نظامی یازدهم سپتامبر ۱۹۷۳ می‌توانست به عنوان یک گروه متشکل از چهار عضو برابر شروع به کار کند، لیکن از سال ۱۹۷۸ توسط ژنرال پینوشه برای کسب استیلای سیاسی به کار گرفته شد. برخلاف آرژانتین و برزیل، نیروهای مسلح شیلی برای موفقیت سیاسی و چرخش قدرت، هیچ قانون یا روند مشخصی را تدوین نکردند. بنابراین رهبری قدرت سیاسی در طول شانزده سال حکومت آنان تغییر نکرد و به ژنرال دیگری تفویض نشد. به عبارتی دیگر شیلی تحت حاکمیت نظامیان، به معنی شیلی تحت حاکمیت پینوشه بود.

مراحل حکومت نظامی

دوره طولانی حکومت نظامی در شیلی را می‌توان به چند مرحله مجزا تقسیم‌بندی کرد[۶].

مرحله اول دوره سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ است یعنی زمانی که نیروهای مسلح قدرت را تحکیم کردند، جامعه را سیاست‌زدایی کردند و نهادها و اقدامات سیاسی قدیمی را تخریب و نابود کردند. در این مرحله است که آنها یک استراتژی اقتصادی را انتخاب کردند. راهکار اصلی ارتش در این دوره، مکانیسم سرکوب بود. آنها اتحادیه‌های کارگری را مورد آزار و اذیت قرار دادند و به طور رسمی احزاب سیاسی را دچار فروپاشی کردند. اکثریت قتل‌ها و آدم‌ربایی‌ها در این دوره اتفاق افتاد. از سال ۱۹۷۵ پینوشه الگوی بازار آزاد را به عنوان مرحله‌ای مناسب برای توسعه پذیرفت و گروهی از فن‌سالاران داخلی به نام «پسران شیکاگو»[1] را برای طرح‌ریزی برنامه اقتصادی برگزید.

حکومت زمین ها را به مالکان و زمینداران قبلی برگرداند و صنایع دولتی را به معرض فروش گذاشت. در آخر این دوره ژنرال پینوشه به عنوان اصلی‌ترین گرداننده قدرت درآمد. مایه اصلی دوره دوم که از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۱ می‌باشد، نهادینه‌سازی واقعیت‌های سیاسی و اقتصادی جدید بود. پینوشه در این مرحله با سخنرانی خود در«سرو چاکازیلاس»[2] در سانتیاگو در جولای سال ۱۹۷۷، زمام امور را در دست گرفت. در این سخنرانی او برای اولین بار رئوس کلی جدول زمانی گذار به حکومت مدنی را ترسیم کرد. قوانین سیاسی جدید نهایتاً منجر به تولد شکل جدیدی از قانون اساسی

[1] Chicago Boys
[2] Cerro Chacarillas

شدند که بعد از یک همه پرسی جنجالی در سپتامبر سال ۱۹۸۰، بالاخره در اکتبر سال ۱۹۸۱، به اجرا درآمد. قانون اساسی سال ۱۹۸۰، نهادهای سیاسی شیلی را دوباره شکل بخشید. پینوشه دموکراسی فردا را یک دموکراسی حمایتی یا اقتدارگرایانه خواند. قانون اساسی جدید گروه های سازماندهی شده مارکسیستی را از مشارکت در سیاست محروم کرد، به ارتش نقش سیاسی دائمی اعطا کرد و قدرت رئیس جمهور را ارتقاء بخشید. تقریباً در حدود یک دهه قبل این دموکراسی به خواب رفته امروزی، بسیار فعال بود. از بعد اقتصادی الگوی بازار آزاد با چنان موفقیت بنیادی مواجه شد که لقب شکوفایی را به خود گرفت. روحیه بازار به دیگر جنبه‌های زندگی همچون تامین اجتماعی، بهداشت و آموزش و پرورش سرایت کرد.

در مرحله سوم که از اواخر سال ۱۹۸۱ تا سال ۱۹۸۲ است معجزه اقتصادی به صورت کابوسی درآمد که در آن شمار زیادی از شرکت ها از جمله موسسات و مجموعه‌های مالی ورشکست شدند. دولت برخلاف رابطه تنگاتنگی که با الگوی بازار آزاد داشت، مجبور شد برای متوقف ساختن روند تخریب صنایع، در صنعت بانکداری مداخله کند. آنچه که در مورد این وضعیت ممکن است بیشترین اهمیت را داشته باشد، منحصراً کاربرد و انتخاب الگوی اقتصادی که اتفاق افتاد نیست، بلکه پیامد سیاسی این انتخاب نیز باید مد نظر قرار گیرد. بحران ناگهانی اقتصادی، فضای سیاسی برای انتقاد بر دولت در به کارگیری حکومت نظامی را فراهم ساخت. این جریان زمینه ظهور مرحله بعدی را که یک بسیج عمومی علیه دیکتاتوری و درخواست احیای قانون و حکومت دموکراسی بود فراهم ساخت.

در طول مرحله چهارم، از سال ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۶، بسیج عمومی عجیبی علیه دیکتاتوری نظامی به وجود آمد، اعتراض در طول روزهای تاریک اقتصادی سال ۱۹۸۳ شروع شد لیکن تا زمانی که احیای اقتصادی به وقوع پیوست ادامه یافت. شبکه‌ای مردمی از سازمانها در طول دهه گذشته برای حل و فصل جدی مسایل مربوط به زندگی روزمره همچون غذا، مسکن، شغل و حقوق بشر توسعه یافتند بودند.

در طول مرحله بسیج عمومی، این گروه های مردمی، شبکه‌ای از تجمعات و بسیج خیابانی را علیه دیکتاتوری به راه انداختند. مخالفان مردمی برنامه «روزهای اعتراض ملی» را با «روز اعتراض» ماه می سال ۱۹۸۳ به درخواست اتحادیه معدنچیان مس آغاز کردند. به محض اینکه احزاب سیاسی شروع به پوست اندازی کردند، سعی

نمودند ائتلاف‌های سیاسی گسترده را جایگزین حکومت نظامیان کنند. فضای بین‌المللی بسیار مساعد بود. تحت این شرایط بود که دموکراسی‌های جدید در آرژانتین، برزیل، پرو، بولیوی و اوروگوئه گسترش یافتند. الگوهای آنها همچنان که مخالفان سیاسی را برای سرنگونی فردیناند مارکوس[1] در فیلیپین و ژان کلو دووالیه[2] ملقب به دکتر کوچک در هائیتی ترغیب کرده بود، مخالفان سیاسی ژنرال پینوشه را هم تشجیع کرد. برخلاف تلاش های اقشار عامه و نخبگان سیاسی برای اجبار دولت نظامی برای پذیرش گذار سریع به دموکراسی، پینوشه بر جدول زمانی گذار مشخصی که در قانون اساسی سال ۱۹۸۰ معین شده بود اصرار می‌ورزید. این جدول زمانی خواستار برگزاری همه پرسی در سال ۱۹۸۹ برای تعیین سرنوشت رئیس جمهوری بود که توسط جوخه نظامی به سر کار آمده بود. اگر نامزد مذکور که همه فکر می‌کردند پینوشه باشد برنده می‌شد تا سال ۱۹۹۷ می‌توانست در مسند ریاست جمهوری باقی بماند. اگر می‌باخت رقابت های انتخاباتی برای مجلس و ریاست جمهوری باید سال بعد برگزار می‌شد. مخالفت پینوشه منجر به مرحله بعد، [مرحله پنجم] ، از ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۰ شد که اصولاً یک مرحله گذار مسالمت آمیز به دموکراسی رسمی تحت قوانین مصوبه ارتش بود. احزاب سیاسی مخالف به استثنای کمونیست‌ها با هم در ائتلافی گسترده به نام اجماع برای نه[3] یا اقدام هماهنگ، که هدف آن بسیج مردم علیه انتخابات پینوشه در همه پرسی بود، متحد شدند. هر چند که نتیجه همه پرسی به نفع پینوشه بود و به او کنترل قوانین و سازوکارهای انتخاباتی را در کنار قدرت آرای دادگاهها که توسط منابع دولتی برای امور عمومی و پروژه‌های مسکن مورد استفاده قرار می‌گرفت، اعطا می‌کرد، لیکن این نیروهای ائتلاف اجماع برای نه یا [ائتلاف اقدام هماهنگ] بود که پیروز شدند. شکست انتخاباتی پینوشه با بازگشایی یک احتمال واقعی برای گذار به حکومت مدنی، تغییر فاحشی در پویایی سیاسی به وجود آورد. این مرحله پنجم‌گذار به حکومت مدنی با انتخابات مجلس و ریاست جمهوری سال ۱۹۸۹، یعنی زمانی که ائتلاف مخالف اکثریت آراء را کسب کرد، بیش از پیش رنگ واقعیت به خود گرفت. اجازه دهید که به هریک از این مراحل به صورت جزئی‌تر بپردازیم.

[1] Ferdinand Marcos
[2] Jean- Clude Duvalier
[3] Concert, or Consensus for the No

مرحله یک، سالهای ۱۹۷۷-۱۹۷۳، تحکیم قدرت، سیاست‌زدایی از جامعه و انتخاب یک الگوی اقتصادی

پیروزی

ارتش در یازدهم سپتامبر سال ۱۹۷۳، طلایه‌دار یک دوره وحشت شخصی شد که شیلی تا آن زمان به خود ندیده بود. حکومت نظامی دو روز بعد از کودتا به اجرا گذاشته شد. کارگرانی که بعد از کودتا تصمیم گرفته بودند در کارخانه‌ها بمانند خود را در محاصره واحدهای ارتش دیدند، دستگیر شدند و در بعضی موارد حتی کشته شدند. در روزهای بعد از کودتا نیروهای مسلح اعلام وضعیت جنگ داخلی نموده و یک سری مانورهای نظامی را علیه جمعیت‌های شهری به منظور جستجوی مقامات بلند پایه حزب اتحاد مردمی و فعالان سیاسی عادی تدارک دیدند. این جنگ اعلان جنگی یکطرفه بود. علیرغم اینکه مقاومت ها علیه کودتا کاهش یافت لیکن نیروهای مسلح خشم و خشونت بی‌امان خود را علیه شهروندان اعمال می کردند. بعضی از این افراد فوراً تیرباران شدند. تعدادی هم دستگیر و در یک استادیوم فوتبال نگهداری شدند. در اینجا بود که عده‌ای شکنجه و عده‌ای نیز به طرز وحشیانه‌ای کشته شدند.

در اکتبر سال ۱۹۷۳ ژنرال ارلانوو استارک[1] سفری را به جنوب شیلی آغاز کرد که به «کاروان مرگ»[2] مشهور شد. به محض ورودش انبوهی از زندانیان سیاسی اعدام شدند، بعضی نیز بعد از یک محاکمه ساده نظامی تیرباران شدند و عده‌ای نیز حین تلاش برای فرار کشته شدند[۷]. یک کشتی نیروی دریایی به نام «اسمرالدا»[3] به سوی مرکز شکنجه روانه شد. وضعیت مقامات بلند پایه حزب اتحاد مردمی بهتر از حامیان رده پایین این حزب نبود. عده‌ای با کشتی به داوسون آیلند[4] [جزیره داوسون] که یک جزیره منجمد و خالی از سکنه در نوار جنوبی قاره آمریکای جنوبی بود تعبید شدند. علیرغم سن بالا و وضعیت جسمانی به شدت وخیم عده‌ای از زندانیان، آنان را مجبور به انجام کارهای یدی سخت تحت شرایطی که خارج از ظرفیت اردوگاه محل سکونت بود می‌کردند [۸].

---

[1] General Arelano Stark
[2] Caravan of Death
[3] Esmeralda
[4] Dawson Iland

خوزه توها[1] یکی از وزرای سوسیالیست دولت آلنده و یکی از دوستان نزدیک او آن چنان لاغر و مریض شده بود که به بیمارستانی در سانتیاگو منتقل شد و در آنجا بود که در مارس سال ۱۹۷۴ فوت کرد[۹]. نیروهای مسلح با تکیه بر این ادعا که جناح چپ درصدد نبرد علیه ارتش بوده و نیز با خاطر نشان ساختن اظهارات و فصا ت انقلابی جناح تندرو ائتلاف اتحاد مردمی در مورد قدرت عامه، اعمال شنیع خود را توجیه کردند. ارتش معتقد بود تنها راه جلوگیری از یک شورش کارگری کوتاه نیامدن در مقابل مخالفان سیاسی بالقوه است. و به منظور ارائه مدرکی مستدل برای اثبات این عقیده، نیروهای مسلح سریعاً اعلام کردند که یک توطئه شوم جناح چپ با نام«طرح ضد»[2]را که یک طرح مخفی برای خود کودتایی جناح چپ بوده کشف کرده است. به عبارتی دیگر [حزب] آلنده متهم بود که برای براندازی نظام دموکراتیک و جایگزینی آن با یک دیکتاتوری مارکسیستی نقشه می‌ریزد. طرح ادعایی مذکور شامل قتل مسئولان رده بالای ارتش، کارفرمایان بزرگ، تجار، زمینداران و سیاستمداران جناح راست بود. در گیرودار روزهای باور نکردنی بلافاصله بعد از کودتا، با مطبوعات دهان بسته، جت های جنگی مانور دهنده در آسمان، گشت هلیکوپترها در بالای سر و صدای شلیک گلوله‌ها در هر شب، بعضی از شیلیایی‌ها باید تفسیر ارتش از حقیقت را می‌پذیرفتند. در حالی که پاسخ اندک حامیان حزب اتحاد مردمی به این تفسیر از حقیقت دروغ از آب در آمد. هرچه زمان پیش می رفت مهمل بودن حکومتداری نظامیان بیش از پیش روشن‌تر می‌شد. به استثنای مشتی تیرانداز ماهر که در ساختمان‌های پراکنده قرار گرفته بودند و نیز تعدادی کارگر پراکنده که تصمیم به دفاع از کارخانه‌هایشان گرفتند هیچ مقاومت مسلحانه برجسته‌ای علیه کودتا وجود نداشت. یک جوخه نظامی مرکب از سران چهار بخش نیروهای مسلح، ژنرال آگوستو پینوشه فرمانده ارتش، ژنرال لی گوزمان[3]، فرمانده نیروی هوایی، دریادار جوزه توریبیو میر نوکاسترو[4] فرمانده نیروی دریایی، و ژنرال سزار مندوزا دوران[5] فرمانده پلیس ملی بلافاصله بعد از کودتا به قدرت رسیدند.

---

[1] Jose Toha
[2] Plan Z
[3] General Gustavo Leigh Guzman
[4] Admiral Jose Toribio Merino Castro
[5] General Cezar Mendoza

این افراد در یک مصاحبه تلویزیونی در ۱۲ سپتامبر خطاب به ملت اعلام کردند مجلس تعطیل است، احزاب سیاسی تشکیل دهنده ائتلاف اتحاد مردمی غیرقانونی‌اند و فعالیت تمام اینها تا اطلاع ثانویه تعطیل و معلق خواهد بود. پینوشه که آهنگ صدایش موضعگیری کاملاً خصمانه‌ای داشت برای تاکید بر اظهاراتش با مشت بر روی میز می‌کوبید. اولین نگاه شیلی به رهبر جدید سختگیرش، نگاهی عاقلانه بود. اظهار نظرهای قانونی در قالب احکام و فرمان های نظامی جایگزین قوانین مصوبه مجلس ملی شدند. بعدها احکام قانونی که به وسیله جوخه نظامی تصویب می‌شدند وسیله اصلاح قانون اساسی سال ۱۹۲۵ شدند. اگر چه این عنوانِ [قانون اساسی] در میان سران کودتا می‌چرخید ولی عملاً این پینوشه بود که به عنوان فرمانده جوخه نظامی عمل می‌کرد. در حالی که جوخه نظامی وظایف و اعمال قوه‌ی مجریه و مقننه را در دست گرفت، قوه قضائیه قبل از سال ۱۹۷۳ که عمدتاً از قضات ضدآلنده تشکیل شده بود دست نخورده باقی ماند. جوخه نظامی از ابتدا مورد حمایت گسترده بخش های مهم اجتماعی و حیات سازمانی قرار گرفت. سیاستمداران جناح راست عمل ارتش را تحسین کردند. رئیس دیوان عالی[۱] خیلی زود نظر مساعد خود را در مورد جوخه نظامی اعلام داشت. کلیسای کاتولیک هم در ماه های اولیه کودتا کاملاً ساکت بود. اگر چه این کلیسا از محکوم کردن کودتا به طور کلی خودداری کرد، رئیس این کلیسا، کاردینال رائول سیلوا هنریکز[۲] خیلی سریع در حمایت از حقوق بشر صدای اعتراضش را بلند کرد. کمتر از یک ماه بعد از کودتا او برای تشکیل یک سازمان حقوق بشری، معروف به کمیته مشترک برای صلح[۳] به مجامع یهودی و پروتستان پیوست.

بعضی از افراد طبقه متوسط هم به کودتا روی خوش نشان دادند. آلنده رفته بود و زندگی باید روال عادی‌اش را از سر می‌گرفت. عده‌ای بر این باور بودند که اکنون که تازیانه کذایی مارکسیسم از پیکر شیلی رخت بربسته است، ارتش حتماً دولت را به غیرنظامیان پاسخگو باز خواهد گرداند. حزب دموکرات مسیحی هم در واکنش به براندازی آلنده به دو بخش تقسیم شد. روز بعد از کودتا هیئت مدیره ملی[۴] اعلامیه رسمی را منتشر ساخت که در آن از حزب اتحاد ملی به خاطر ایجاد شرایطی که تنها

---

[1] Supreme Court
[2] Cardinal Raul Silver Henri quez
[3] Cooperative Committee for Peace
[4] Natianal Directorate

راه حل آن کودتا بود به شدت انتقاد کرد و گفت به ارتش باید خیلی زود زمام قدرت را به دست غیرنظامیان بسپارد.

هر چند که رهبران حزب دموکرات مسیحی مخالف کودتا توانستند بیانیه خود را در ۱۳ سپتامبر منتشر سازند اما خیلی زود دریافتند که تقریباً غیرممکن است بتوانند این دیدگاه را عمومی سازند[۱۰] .

مخالفان درون این حزب روشنفکران و افراد سرشناس حزبی چون«برناردو لیتون»[1] یکی از بانیان حزب که بعدها نیز از شیلی تبعید و در سال ۱۹۷۵ در تلاشی برای ترورش در رم مجروح شد، «رنان فونتیالبا»[2] رئیس سابق حزب دموکرات مسیحی که او هم اجباراً از شیلی تبعید شد و نیز «رادومیرو تومیک»[3] نامزد ریاست حزب در سال ۱۹۷۰ بودند[۱۱] .

نیروهای مسلح از اینکه با چنان سرعت و سهولتی توانسته بودند قدرت را تصرف کنند در شگفت بودند. ترس آنان از مقاومت مردمی در مقابل کودتا در سطح گسترده خیلی زود فروکش کرد. خیلی از شیلیایی‌ها برای درگیر شدن در جنگ آماده نبودند. با این حال بسیاری از آنان مداخله ارتش را امری غیرمشروع می‌دانستند. تصویب قطعنامه ۲۲ آگوست سال ۱۹۷۳ که بر طبق آن دولت اتحاد مردمی مرتکب انجام اعمال غیرقانونی شده بود، روکشی بود بر مشروعیت براندازی خشونت آمیز این دولت. وقتی ارتش پیروز شد، آنان این مداخله را قانونی و آن را برای نجات دموکراسی شیلی از دست اقتدارگرایان مارکسیست امری ضروری خواندند. اگر چه نیروهای مسلح برنامه مشخص و جدی برای آغاز حکومت خود نداشتند، با این حال می‌دانستند که می‌خواهند کارهای دولت آلنده را خنثی و تخریب کنند. از منظر سیاسی ارتش درصدد بود بر سیاست بی در و پیکر رژیم قبلی که در آن همه گروهها از جمله مارکسیست‌ها توانستند در انتخابات شرکت کنند، نقطه پایان بگذارد. ارتش از رویکرد اقتصادی می‌خواست مالکیت خصوصی را در هر دو بخش کشاورزی و صنعتی به صاحبان قبلی بازگرداند و نظام بازار آزاد را اشاعه دهد. با این حال پینوشه که توجه اندکی به

---

[1] Bernardo Leighton
[2] Renan Fuentealba
[3] Radomiro Tomic

سیاستمداران غیرنظامی و اعتماد فراوانی به توانایی‌های شخصی اش داشت، قدرت را در مقابل دیگر اعضای جوخه نظامی و نیز سیاستمداران غیرنظامی تحکیم بخشید.

شکنجه وسیله تحکیم قدرت

یکی از عناصر مهم کنترل اجتماعی، استفاده ارتش از شکنجه و سرکوب سازماندهی شده بود. بلافاصله بعد از وقوع کودتا یک نیروی پلیس مخفی مشهور به مدیریت اطلاعات ملی[1] یا DINA شروع به کار کرد. این اداره به ریاست سرهنگ «مانویل کنتریراس»[2] در ۱۵ ژوئن سال ۱۹۷۴ رسماً کار خود را آغاز کرد. «دینا» وظیفه داشت کار آژانس های اطلاعات ارتش در بخش های مختلف نیروهای مسلح را سازماندهی و متمرکز کند. در اصل وظیفه این سازمان و دیگر سرویس های امنیتی نظامی، شامل فعالیت های ناخوشایند فراوانی از جمله ربودن افراد از خیابانها یا خانه‌هایشان بود. اگر مخالفان بخت برگشته زود کشته نمی‌شدند به مراکز زیرزمینی شکنجه همچون «ویلا گریمالدی» فرستاده می‌شدند تا در آنجا مورد ضرب و شتم قرار گیرند و به جوخه‌های آتش صوری، شکنجه شوک الکتریکی و دیگر اعمال وحشیانه سپرده شوند. تحت چنین شرایطی هزاران نفر ناپدید و نابود شدند. ناپدید شدن‌ها اختیاری و اتفاقی نبود. دو سال بعد از کودتا، پلیس مخفی ارتش بر حذف شبکه MIR، (جنبش چپ انقلابی)[3] تمرکز کرد. دینا، این بخش را به خاطر باور گروهی چریکی‌اش به مبارزه نظامی برای رسیدن به سوسیالیسم، بسیار خطرناک می‌شمرد. به علاوه جنبش مذکور قبلاً با ارتش وارد مبارزه مسلحانه شده بود[۱۲].

تا سال ۱۹۷۵ شبکه زیرزمینی این جنبش به کلی نابود شد. در این سال دینا بر سوسیالیست‌ها تمرکز کرد. در سال ۱۹۷۶ شکنجه‌گران متوجه اعضای حزب کمونیست شدند. براساس گزارش سال ۱۹۹۱ کمیسیون حقوق بشر شیلی از ۲۲۷۹ نفری که در طول حکومت دیکتاتوری در این کشور کشته شدند، ۱۷/۸ درصد از اعضای حزب سوسیالیست، ۱۶/۹ درصد از اعضای جنبش چپ انقلابی و ۱۵/۵ درصد از مبارزان حزب کمونیست بودند. به علاوه در این روند« دینا» به کمک دیگر ارگانهای نظامی که از

---

[1] Nacional Inteuigence Directorate
[2] Colonel Manuel Contreras
[3] Movement of the Revolutionary Left

جانب زمینداران محلی و اعضای گروه«میهن و آزادی» حمایت می‌شدند، افرادی که برانداز و خرابکار تلقی می‌شدند را مورد تعقیب و شکنجه قرار داد. برای مثال در اولین روزهای بعد از کودتا دهقانانی که در برنامه اصلاحات ارضی، تعاونی‌ها و نیز تصرف زمینها در دولت آلنده شرکت داشتند مورد هدف و تبعید قرار گرفتند.

یکی از موارد مشهور، مورد روستای«پاینه»[1] است، روستایی در شمال شیلی که در روز ۲۴ سپتامبر سال ۱۹۷۳ هجده دهقان این روستا در مزارعشان به محاصره ارتش درآمده و کشته شدند. شانزده سال بعد از این حادثه که مقامات غیرنظامی جدید به سر کار آمدند بازمانده اجساد این دهقانان بخت برگشته با دستها و چشمان بسته در حالی که پارچه‌ای روی سرشان کشیده شده بود از قبر بیرون کشیده شد. هنوز در چهره‌های آنها علائم وحشت از مرگ باقی مانده بود. به طور کلی مبارزان تمام احزاب قانونی ائتلاف اتحاد مردمی در کنار دهقانان و رهبران کارگری مورد هدف قرار گرفتند. بیش از ۶۸۶ تن از ۲۲۷۹ قربانی نامبرده شده در گزارش کمیسیون حقوق بشر شیلی، کارگر یا دهقانان بودند که در مجموع یک سوم شمار قربانیان را به خود اختصاص داده بودند. در بسیاری از موارد که ارتش خبر مرگ یکی از مخالفان را در روزنامه‌ها اعلام می‌کرد برای توجیه مرگش به«قانون فرار»[2] تمسک می‌جست که بر طبق آن شخص مذکور در حین اقدام به فرار مورد هدف قرار گرفته بود. در موارد دیگری آنها اعلام می‌کردند شخص مذکور جسدش در داخل آرژانتین یا مرز آرژانتین و شیلی پیدا شده یا به علت درگیری‌های درون حزبیِ خودِ چپ‌گراها کشته شده است. تمام این اقدامات، تلاش برای پنهان داشتن حقیقت در پشت این مرگها بودند. به علاوه تعداد ۲۲۷۹ مورد مرگ ذکر شده در گزارش کمیسیون حقوق بشر، هزاران تن دیگر نیز شکنجه شدند ولی زنده ماندند. سرکوب همیشه به معنی توقیف و شکنجه بدنی نیست. حکومت نظامیان همچنین به اجبار مخالفان سرشناسی را که بر ضدش حرف می‌زدند به جاهای دور تبعید کرد. بعضی مواقع آنها افراد را در لباس های خوابشان می‌ربودند و آنها را در ارتفاعات آند در مرز آرژانتین و شیلی رها می‌کردند[۱۳]. در بعضی موارد دیگر مخالفان به آنسوی مرزهای خارجی فرستاده می‌شدند. عملاً تنها مقام بلند پایه دولت

[1] Paine
[2] Law of Scape

آلنده که پنهانی از کشور فرار کرد و هیچکس نفهمید، دبیر کل پرشور حزب سوسیالیست، کارلوس آلتامیرانو بود[۱۴].

تنها حامیان ائتلاف اتحاد مردمی نبودند که روانه زندان شدند بلکه آتش بدبینی ارتش دامن دیگر گروه های سیاسی را نیز گرفت. دموکرات مسیحی‌هایی که حتی در یک مراسم تشیع جنازه از دولت آلنده تمجید ساده‌ای می‌کردند یا در مخالفت با دولت کودتا صحبتی می‌کردند، مورد تعقیب قرار می‌گرفتند. آنها همچنین خود سرانه بازداشت می‌شدند، دستگیر و یا تبعید می‌شدند و در مواردی چون مورد «برناردو لیتون»[1] برای قتلشان برنامه‌ریزی می‌شد. در آن سال های اولیه حکومت نظامی تشکیل حتی یک گروه اجتماعی کوچک خطری بسیار بزرگ بود. احزاب سیاسی دچار اغتشاش شده بودند، احزاب تشکیل دهنده ائتلاف عمومی سریعاً غیرقانونی اعلام شدند. بقیه احزاب نیز ابتدا دچار فترت و رکود شدند و سپس به مرور زمان تعطیل شدند و سپس همگی در سال ۱۹۷۷ منحل شدند. اتحادیه‌های کارگری غیرقانونی اعلام شد و رهبران آنها مورد آزار و تعقیب قرار گرفتند، اعتصابها غیرقانونی شد. رسانه‌ها به شدت سانسور شدند. دانشگاهها از دانشجویان و کالجهایی که دارای هر نوع گرایش و افکار چپ گرایانه بودند تصفیه شدند و جای روسای این دانشگاهها را مقامات نظامی پر کردند. به طور کلی خشونت وحشیانه و نقض حقوق بشر در طول مرحله اول حکومت نظامیان گسترده و موفقیت آمیز بود. این برنامه توانست به هدف خود که همانا جلوگیری از وقوع یک شورش گسترده و سراسری و متوقف ساختن هر نوع مخالفت سازمانی علیه حکومت نظامیان بود نایل گردد. یکی از معدود سازمانهایی که توانست در مقابل یورش نظامیان تاب آورد کلیسای کاتولیک بود. کاردنیال رائول سیلوا هنریکز هر چند که کارش سخت بود لیکن توانست در آن روزهای تاریک نقش مهمی ایفا کند. تحت فشارهای متعدد پینوشه، در نوامبر سال ۱۹۷۵ سازمان حقوق بشر شیلی منحل شد. دو ماه بعد کاردینال هنریکز موسسه«قلمرو همسبتگی»[2] را که آژانسی در درون کلیسای کاتولیک بود در کلیسای جامع تشکیل داد. این موسسه به صورت بزرگترین نیروی مبارزه برای پایان دادن به نقض حقوق بشر درآمد. طلایه‌دار این موسسه کمیته حقوق بشر آن بود که

---

[1] Bernardo Leighton
[2] Vicariate of Solidarity

۶۰۰۰ مورد تخلفات حقوق بشر را در طول عمر کوتاه ۲ ساله خود مورد بررسی قرار داد[۱۵] .

قلمرو همبستگی

با وجود آزارهای فراوان دولت دیکتاتوری پینوشه کار خود را با جمع‌آوری هزاران پرونده تخلفات حقوق بشری ادامه و توسعه داد. این موسسه همچنین چتر حمایتی خود را برای گروه های چندگانه سازمان های عمومی و نیز دانشگاهیانی که شغلشان را از دست داده بودند گستراند و مدارس و گروه های فکری خصوصی زیادی را تشکیل و سازمان داد [۱۶] .

از طرفی هم فشارهای بین‌المللی فراوانی بر دولت نظامی برای اصلاح وضعیت حقوق بشر و نیز آزاد کردن چهره‌های سرشناس وارد شد. به تیمهای صلیب سرخ اجازه بازدید از مراکز بازداشتگاهی چون«استادیوم ملی»[1] در سانتیاگو که تبدیل به یک مرکز شکنجه شده بود داده شد.

بعضی از چهره سیاسی سرشناس آزاد شدند. برای مثال رئیس حزب کمونیست «لوئیس کوروالان»[2] که در یک مکان مخفی زندانی بود بعد از فشار عمومی زیاد آزاد شد و به عنوان بخشی از برنامه مبادله بین‌المللی زندانیان سیاسی به او اجازه سفر به شوروی داده شد. سازمان های خارجی به ویژه دانشگاهها، دعوتهای خود از زندانیان سیاسی را گسترش دادند تا بتوانند فرار آنها را از کابوس دیکتاتوری شیلی تسهیل سازند. سناتور«ادوارز کندی»[3]، سلسله دادرسی‌هایی را در مورد وضعیت حقوق بشر در شیلی از طریق کمیته فرعی کمیته قضایی سنای آمریکا[4] ترتیب داد که به چهره رژیم پینوشه و افشاسازی ماهیتش نور اندکی تاباند[۱۷]. به عنوان نتیجه این دادرسی‌ها، کندی سعی نمود جریان پرداخت اعتبارات و وامها را به دولت نظامی پینوشه قطع کند. آمار مرگ و میر رژیم دیکتاتوری آنقدر بالا بود که شیلی لقب یک کشور منفور به خود گرفت. پینوشه برای مهار«دینا» از داخل و خارج از کشور تحت فشارهای فزاینده قرار گرفت[۱۸]. اگر چه حجم خشونت‌ها تا پایان سال ۱۹۷۷ کاهش یافت، لیکن آمار

---

[1] National Statium
[2] Luis Corvalan
[3] Edwars Kennedy
[4] The Sub committee of the committee on the Judiciary

بالای کشته‌ها در سطح بین‌المللی نشان دهنده نقض فاحش حقوق بشر در شیلی بود و این مساله پینوشه را مجبور به اقدام ساخت. در روز ۲۱ سپتامبر سال ۱۹۷۶، یکی از وزرای سابق دولت آلنده به نام«ارلاندو لتلیر»[1] که در ایالات متحده در تبعید بود در خیابانهای واشنگتن دی.سی از طریق یک بمب کنترل از راه دور و انفجار اتومبیلش تکه تکه شد. یکی از همکاران او به نام «رانی کارپن موفیت»[2] که همراهش بود نیز کشته شد. این مورد به خصوص با توجه به این حقیقت که لیتلیر فرد مشهوری بود و در ایالات متحده کشته شده بود و سفیر شیلی در ایالات متحده بود، برای آن کشور بسیار فاجعه آمیز بود چرا که مرگ او حامل این پیغام بود که واشنگتن دی.سی مکان امنی برای دیپلماتهای خارجی تبعید شده نیست. پس از این حادثه بلافاصله جیمی کارتر خواستار تشکیل کمیته تحقیق شد. این کمیته پس از تحقیقات لازم مسئولیت قتل را مستقیماً متوجه رئیس«دینا»، مانویل کانتریراس[3] نمود. اگر چه دادگاه عالی شیلی درخواست ایالات متحده برای استرداد کنتریراس را رد کرد، لیکن مشخص بود نه کنتریراس و نه دینا بلکه این خود شخص پینوشه بود که در راس این ترور قرار داشت. ژنرال پینوشه درصدد رسیدگی به این مساله برآمد. وی در آگوست سال ۱۹۷۷ دینا را منحل کرد و خیلی زود به جای آن«CNI» یا موسسه اطلاعات ملی[4] را جایگزین کرد که بعضی از وظایف سازمان منحل شده دینا را به عهده داشت. چند ماه بعد سرهنگ کنتریراس که به درجه ژنرالی ارتقا یافت جای ژنرال «اولانیرمناس»[5] رئیس CNI را که بازنشسته شده بود گرفت. ارتش بعد از این تصمیم گرفت خود را از مجازات های احتمالی در آینده مصون دارد. در ۱۹ آوریل سال ۱۹۷۸ دولت، حکم قانونی را منتشر ساخت که به ارتش در مقابل هر نوع اعمال جنایی که در طول محاصره و حکومت نظامی از تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ تا ۱۰ مارس ۱۹۷۸ اتفاق افتاده بود مصونیت اعطا می‌کرد. قانون مصونیت مذکور نماد فاحشی از تخلفات گسترده حقوق بشری در این دوره بود.

---

[1] Orlando Letelier
[2] Ronni Kapen Mofitt
[3] Coconel Manuel Contrevas
[4] National Control in formation
[5] Odlanier Menaas

الگوی اقتصادی جدید پینوشه

دولت نظامی سیستم اقتصاد را نیز تغییر داد. یکی از اولین نگرانیهائی که دولت نظامی با آن مواجه شد تورم فزاینده‌ای بود که بر طبق آمار رسمی در سال ۱۹۷۴ به ۵۰۵ درصد رسیده بود [۱۹]. مسیر اقتصادی حکومت نظامی، وقتی که اقتصاددان دانشگاه شیکاگو[1]، میلتون فریدمن[2] در ماه مارس سال ۱۹۷۵ از شیلی دیدن کرد شکل جدیدی به خود گرفت. پیشنهاد فریدمن تبعیت سفت و سخت بخش های خصوصی و دولتی از الگوی بازار آزاد بود. در ماه بعد یعنی در ۲۴ آوریل همان سال دولت پینوشه یک برنامه بازسازی اقتصادی را اعلام کرد که شامل مجموعه‌ای از دستورات اقتصادی مبتنی بر پول‌گرایی سفت و سختی بود که از عقاید فریدمن پیروی می‌کرد. دولت با پذیرش این دیدگاه که تورم قبل از آنکه رشد اقتصادی به وقوع بپیوندد قابل مهار است، به شدت قیمت کالاها را افزایش داد و عمیقاً قدرت خرید مردم را کاهش داد. هدف این طرح کاهش لایه‌های مختلف تورم از طریق سیاست های سختگیرانه به جای ادامه روندی بود که از رویکرد پلکانی آرام و کم اثر تبعیت می‌کرد. این برنامه به طرح«معالجه از طریق شوک»[3] مشهور شد. پیامد این طرح که یکسال طول کشید در آینده خیلی سریع خود را نشان داد. اگر چه تورم تا حدودی کاهش یافت و به ۳۷۵ درصد در سال ۱۹۷۵ و ۲۱۲ درصد در سال ۱۹۷۶ رسید،[۲۰] لیکن میزان تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۷۵ به میزان ۱۶/۶ درصد کاهش یافت. بیکاری که حتی قبل از برنامه«معالجه از طریق شوک» میزان آن بالا بود بعد از این طرح هم به سرعت افزایش یافت [۲۱] .

برخلاف دوره قبل از کودتا در سال ۱۹۷۳، که بیکاری در سطح ۵ درصد متوقف شده بود در سال ۱۹۷۵ این میزان به ۱۴/۵ درصد افزایش یافت. اگر چه دولت یک برنامه حداقل دستمزدها و استخدام عمومی موسوم به«طرح استخدام حداقل»[4](PEM) را که شامل کار نیمه وقت با حقوق ماهیانه ۵۰ دلار آمریکا برای بیش از ۱۵۸ هزار کارگر در سال ۱۹۷۶ بود تدوین کرد لیکن وضعیت استخدام هنوز ناخوشایند بود [۲۲]. تا سال ۱۹۷۶ بیکاری هنوز در سطح ۱۳ درصد بود. اگر کارگران بیکار تحت

---

[1] University of Menaas
[2] Milton Friedman
[3] Shock Treatment
[4] Program for Minimal Employment

پوشش«طرح استخدام حداقل» را هم به حساب بیاوریم این میزان به ۱۸ درصد در کل کشور می‌رسید [۲۳].

در سانتیاگوی بزرگ که یک سوم جمعیت کشور را در خود جای داده بود میزان بیکاری به مراتب بالاتر و در حدود ۲۰ درصد بود[۲۴]. در سال ۱۹۷۶، دولت اعلام کرد «طرح استخدام حداقل» رسماً پایان یافته است. در کنار این اقدامات و شوک های اقتصادی، دولت شروع به خصوصی کردن تعداد زیادی از شرکت های تحت کنترل خود نمود که تعدادی از آنها در طول دوره تصدی آلنده تصرف شده بودند همچنین مزارع و کارخانه‌ها را به صاحبان قبلی برگرداند یا به قیمت های پایه به مزایده عمومی گذاشت. تا آخر سال ۱۹۷۸ تعرفه‌ها به طور یکجانبه به کمتر از ۱۰ درصد کاهش یافته و شیلی را به یک بازار آزاد تبدیل کردند. تا آخر دوره ۱۹۷۷-۱۹۷۳ دولت پینوشه توانست یک الگوی بازار آزاد مبتنی بر اقتصادی پولی را بپذیرد. اگر چه شیلی مرتباً به وسیله سازمان ملل و دیگر سازمانها و کشورها به خاطر نقض حقوق بشر محکوم می‌شد لیکن استراتژی اقتصادی پسران شیکاگو[1] به دولت کمک کرد تا در جامعه مالی و اقتصادی بین‌المللی مشروعیت‌هایی به دست آورد.

تحکیم قدرت پینوشه

آخرین شکل برجسته مرحله حکومت نظامیان در شیلی کوشش موفقیت‌آمیز پینوشه در تحکیم قدرت بود. با توجه به تصویر و اعتبار پینوشه تبدیل شدن او به یک دیکتاتور شخصی امری عجیب است. قبل از همه باید گفت توافقی کلی وجود دارد که پینوشه در آخر وارد بازی شد[۲۵]. او فرماندهی ارتش و ریاست کل نیروهای مسلح را بعد از استعفای ژنرال کارلوس پراتس در ۲۳ آگوست سال ۱۹۷۳ چند هفته قبل از کودتای نظامی به دست گرفت. اگر چه قبلاً به عنوان یک خوش خدمت کار خود را با دیدگاه‌های سیاسی میانه‌روانه شروع کرد لیکن بعدها این موضعگیری خود را به چالش کشید [۲۶]. در حقیقت برای افراد بسیاری قبل از وقوع کودتا تصور پینوشه به عنوان یک فرد خود رای و خشن آن چنان که بعد از کودتا خود را نشان داد امری بسیار سخت بود[۲۷].

---

[1] The Chicago Boys economic Strategy

یکی از راهبردهای پینوشه برای تحکیم قدرتش، حذف رقیبان بالقوه قوی، خواه درون ائتلاف نیروهای مسلح که آلنده را سرنگون کردند و خواه در میان دشمنانش بود. او به طرزی ماهرانه از سرهنگ مانویل کانتریراس و سازمان«دینا» برای حذف رقبایش استفاده می‌کرد. برای مثال در سپتامبر ۱۹۷۴ ژنرال پراتس و همسرش صوفیا در عملیات انفجار بمب در ماشینشان در بوئنوس آیرس کشته شدند. به پراتس اخطار داده شده بود که نقشه مرگش را کشیده‌اند او نیز سرگرم مقدمات خروج از آرژانتین بود. دو سال بعد ارلاندو لیتلیر سفیر سابق دولت آلنده در ایالات متحده، فعال سوسیالیست و فره ایزدی مخالف پینوشه در واشنگتن دی.سی کشته شد. مدارک قاطع وجود دارد که هر دو نفر توسط عملیات«دینا» به دستور پینوشه کشته شدند چرا که وی معتقد بود که این دو قدرتش را تهدید می‌کردند [۲۸].

در مارس سال ۱۹۷۵ یکی از افسران محبوب ارتش، ژنرال اسکابونیلا[1] که وزیر کشور پینوشه بود، در یک حادثه مشکوک سقوط هلی‌کوپتر کشته شد. اگر چه نمی‌توان ثابت کرد که مرگ او با نقشه از قبل طراحی شده صورت گرفته لیکن این حادثه مشکوک بود و با الگوی کلی نقشه پینوشه برای قتل محتمل رقبایش مطابقت دارد. از موارد دیگر می‌توان به مرگ ژنرال گوستاو لی‌گوزمن ژنرال نیروی هوایی و یکی از اعضای جوخه نظامی دولت کودتا، بعد از آنکه خواستار انتقال قدرت به نیروهای غیرنظامی طی ۵ سال شده بود و توسط پینوشه در جولای ۱۹۷۸ از ارتش اخراج شده بود اشاره کرد. پینوشه برای تحکیم قدرتش به اقدام دیگری دست یازید و برخلاف ادعای اولیه‌اش در مورد اینکه قدرت در میان چهار عضو جوخه نظامی به صورت چرخشی اداره خواهد شد، تلاش کرد که بر جوخه نظامی چیره شده و با حمله به ارتش و کنار گذاشتن دیگر رقبای حکومت نظامی، به عنوان رهبر ملت ظاهر شود.

در اوایل ژوئن سال ۱۹۷۴ بر طبق حکم قانونی شماره ۵۲۷ او خود را رئیس عالی ملت و فرمانده جوخه نظامی خواند. شش ماه بعد در شانزدهم دسامبر همان سال طی فرمانی دیگر او به خود عنوان رئیس جمهورِ جمهوری شیلی را اعطا کرد. در یازدهم مارس سال ۱۹۷۷ پیوسته یکی دیگر از موانع سیاسی زمامداری خود یعنی حزب

---

[1] General Oscar Bonilla

دموکرات مسیحی را با لغو فعالیت تمام احزاب سیاسی و مصادره تمام اموال آنان از سر راه برداشت [۲۹].

ایستگاه رادیویی این حزب موسوم به «رادیو بالماسدا»[1] هم تعطیل شد. پینوشه در یک سخنرانی در نهم جولای سال ۱۹۷۷ در«سیرو کاریلاس»[2] در سانتیاگو، نسخه خود در مورد انتقال قدرت از حکومت نظامی را دقیقاً بیان کرد. او در این سخنرانی جدول زمانی انتقال طولانی از حکومت نظامی به یک دموکراسی خیلی محدود را بیان داشت. لیکن تا آن زمان طرح او توسط جوخه نظامی تائید و تصویب نشده بود. طرح‌های سیاسی پینوشه با مقاومت‌هایی روبه‌رو شد. از جمله می‌توان به مخالفت فرمانده نیروهای هوایی ژنرال گوستاو لی گوزمن اشاره کرد. ژنرال لی از تجمع قدرت در دست پینوشه که مانع اعاده قدرت به نیروهای غیرنظامی در شیلی می‌شد بسیار نگران بود. در اوایل سال ۱۹۷۴ ژنرال لی به عنوان یکی از عوامل سرسخت درون جوخه نظامی، تبدیل به یکی از حامیان پروپاقرص بازگشت حکومت مردم‌سالارانه غیرنظامی به کشور شد. او برای تحقق این هدفش به طور آشکار و پنهان تلاش می‌کرد. در این اثنا پینوشه که توسط رای سازمان ملل در محکومیت شیلی به خاطر تخلفات نظام‌مند حقوق بشری مورد سرزنش و اخطار قرار گرفته بود، سعی کرد بار دیگر با تکیه بر سیمای عمومی خود و فراخوان یک همه پرسی یا مشاوره ملی در سطح کشور وجهه خود را ترمیم بخشد. او امیدوار بود با انجام انتخابات بتواند میزان حمایت عمومی از خود را در مقابل موج فزاینده و جنجال آمیز انتقادات بین‌المللی محکمتر کند. همه پرسی در هفتم ژانویه سال ۱۹۷۸، تحت شرایط سرکوب و فشار بدون وجود فهرست های ثبت رای دهندگان برگزار شد. پینوشه با این ادعا که ۷۵ درصد رای دهندگان حکومت او را تایید کرده‌اند، مهر تائیدی بر حکومت خود گذاشت و بیان داشت که شیلی تا ده سال آینده نیازی به انتخابات دیگری نخواهد داشت. هفت ماه بعد او نقشه کنار گذاشتن ژنرال لی از جوخه نظامی را پیاده کرد. اکنون رئیس جمهور پینوشه بعد از تحکیم قدرتش می‌توانست به تکمیل برنامه نهادینه‌سازی طرحهای اقتصادی و سیاسی‌اش بپردازد. از سال ۱۹۷۷ بعضی تلاشها برای خاتمه دادن به وضع اضطراری و حالت ویژه رژیم صورت گرفت. همچنین در این سال پینوشه تمام احزاب سیاسی باقی مانده را

---

[1] Radio Balmaceda
[2] Cerro Chacarillas

منحل کرد، نیروی پلیس مخفی را برای مقبولیت هر چه بیشتر CNI بازسازی کرد و با سخنرانی خود در چاکاریلاس برنامه توجیه ساماندهی جدید را آغاز کرد. اکنون اولین مرحله حکومت نظامی به پایان رسیده بود و دیگر زمان تعمیق فرایند نهادینه‌سازی قدرت بود.

مرحله دوم، ۱۹۸۱-۱۹۷۷: نهادینه کردن واقعیتهای جدید سیاسی و اقتصادی

دومین مرحله حکومت نظامیان با تلاشهای پینوشه به منظور تحکیم آنچه او امیدوار بود که به واقعیت های سیاسی و اقتصادی جدید شیلی تبدیل شود مشخص می‌گردد [۳۰]. در قلمرو اقتصادی، الگوی اقتصادی جدید شامل تحمیل یک نظام بازار آزاد سفت و سخت با حمایت مدرسه اقتصاد دانشگاه شیکاگو[1] می‌شد. اگر چه اجرای این الگو با طرح اقتصادی معالجه با شوک شروع شد. لیکن انتصاب«سرجیو دو کاسترو»[2] به عنوان وزیر دفاع در ۲۸ دسامبر سال ۱۹۷۸ پیروزی بی قید و شرط این الگو را تضمین کرد [۳۱].

دو کاسترو جای«جورج کاوس» معمار برنامه«معالجه برای شوک» را گرفت. از سال ۱۹۷۶ پسران شیکاگو که دلیل تسمیه آنها به این اسم این بود که تعداد زیادی از آنها از مدرسه اقتصاد دانشگاه شیکاگو فارغ‌التحصیل شده بودند، تعداد زیادی از پست‌های اقتصادی در دولت نظامی را کسب کردند. تحت رهبری کاسترو آنها الگوی بازار آزاد را که بر عقب نشینی دولت از مداخله در اقتصاد و جامعه به نفع فعالیت بخش خصوصی تا حد ممکن تاکید می‌کرد، در متون کتاب های درسی کاربردی کردند.

خصوصی سازی تبدیل به ابزار کلیدی این الگو شد. تعداد زیادی از شرکت های تحت کنترل دولت یا به مالکیت بخش خصوصی برگردانده شدند و یا با حداقل قیمت به مزایده عمومی گذاشته و فروخته شدند. برای مثال تمام ۲۵۹ شرکت صنعتی که به وسیله دولت آلنده مصادره شده بود تا سال ۱۹۷۸ به سهامداران آن بازگردانده شدند[۳۲].

---

[1] University of Chicago's School of Economics
[2] Sergio de Castero

۹۹ شرکت دیگری که به وسیله CORFO یا«موسسه ارتقای توسعه»[1] تصاحب شده بودند تا سال ۱۹۷۶ فروخته شدند و این فرایند تا سالهای دهه ۱۹۷۰ و دهه ۱۹۸۰ ادامه داشت. با این حال فقط تعداد اندکی از مجتمعات توانایی خرید این شرکتها را با حداقل قیمت های مورد نظر داشتند. دیگر اقدامات اقتصادی که به وسیله دولت اتحاذ شد، به منظور حذف نظارت دولت از اقتصاد و نیز تشویق تجارت بر طبق مفهوم مزیت رقابتی تدوین شده بودند. سیاست ها شامل کاهش اصولی تعرفه‌ها تا میزان ۱۰ درصد تا سال ۱۹۷۸ و نیز حذف کنترل دولت بر سرمایه ملی بود. به علاوه کاسترو نرخ ثابت ارز دولتی بر حسب پزو را به میزان زیادی کاهش داد. ۳۹ پزو در مقابل یک دلار آمریکا. (پزو جای اسکودو را که ارزش آن بسیار کاهش یافته بود به عنوان پول ملی گرفت).

این اقدامات منجر به کاهش قیمت کالاهای وارداتی و در نتیجه کاهش میزان جهش اقتصادی شد. دولت همچنین سیاست هایی را تدوین کرد که منجر به ایجاد پیشرفت واقعی در مقدار سرمایه گردید. در سال ۱۹۷۹ دولت مرزهای شهرداری سانتیاگوی بزرگ را تغییر داد و محل زندگی بعضی از فقرا را از نواحی مرفه نشین و طبقه متوسط جدا کرد و آنها را در نقاط دورتر از ناحیه متروپول اسکان داد. در همان حال دولت مالیاتهای وارده بر درآمدهای سرمایه را هم حذف کرد. این اقدامات در کنار همدیگر فرایند زمین خواری را تسریع کرد [۳۳]. در این اثنا سرکوب سیاسی نظام‌مند هم از وقوع هر نوع مخالفت عمومی جلوگیری می‌کرد. نتیجه این اعمال این بود که گروه کوچکی از مجتمع ها و فرصت طلبان اقتصادی داخلی همچون«گروپوویلا»[2] و«گروپو گروزات لارین»[3] خیلی زود توانستند کنترل شرکت های صنعتی و تجاری عمده و بانک‌ها را که بعضی از آنها هم از طریق فروشهای دولتی خریداری شده بودند به دست بگیرند. کنترل بانک ها توسط موسسات و مجتمع های اقتصادی در ارتباط مستقیم با رشد این موسسات بود زیرا بانک ها به این موسسات برای بازخرید و تصاحب شرکت‌های مالی دیگر حجم وسیعی وام می‌دادند.

---

[1] Corporation to promote Development
[2] Groupo Vila
[3] Grupo Gruzat- Larrian

بعضی از پسران شیکاگو، طراحان الگوی اقتصادی بازار آزاد هم در این موسسات اقتصادی عضو بودند در نتیجه بین منافع خصوصی و منافع عمومی تضادهایی به وجود آمد. در نتیجه برای چندین سال بعد از اجرای این الگوی اقتصادی، یعنی از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۱ فقط پیشرفت اقتصادی کوتاه مدتی حاصل شد. با این حال رویکرد کاربرد مدل بازار آزاد همچنان ادامه یافت. تا سال ۱۹۷۹ این الگو از طریق سیاست های اقتصادی مرسوم اعمال می‌شد و منجر به باز شدن بازارهای تجاری و مالی گردید. با آغاز سال ۱۹۷۹ فضای روانی حاکم بر بازار به دیگر بخش های اجتماعی نیز سرایت کرده بود. ماهیت فراگیر و سریع تغییرات در یازدهم سپتامبر این سال با سخنرانی پینوشه که در آن مفهوم جامعه بازار آزاد را به عنوان بنیاد رژیم خود پذیرفت، روشن و آشکار گردید. دولت نه تنها در بعد اقتصادی بلکه در همه ابعاد مشتاق به تغییر و انتقال جامعه به طور دائم بود. این برنامه تحت عنوان «نوین سازی های هفتگانه»[1] نام گرفت. این اصلاحات با انتشار مجموعه قوانین کاری تحت هدایت وزیر کار،«چوزه پینرا»[2] و وزارت کار شروع شد. این قوانین درصدد کاربرد رویکرد بازار آزاد در محل کار و نیز عادی کردن شرایط کار بودند. حکومت این قوانین را به منزله یک امتیاز پنداشت چرا که با استناد به آنها می‌توانست اتحادیه‌های کارگری و اعتصاب‌ها را غیرقانونی و ممنوع سازد. اصلاحات ساختاری بازار آزاد مذکور به حوزه‌های تامین اجتماعی، آموزش و پرورش، بهداشت، کشاورزی، امور قضایی و حتی خود مدیریت عمومی کشور سرایت کردند.

در هر مورد اصول راهنما عبارتند بودند از خصوصی سازی، مقررات زدایی و تمرکززدایی. برای مثال در اصلاح نظام تامین اجتماعی، رقابت تامین اجتماعی خصوصی عمدتاً جایگزین آنچه که نظام عمومی فراهم کننده تامین اجتماعی عامه مردم با انتخابی بزرگتر بود، می‌شد. در بحث اصلاح آموزش و پرورش، دولت که قبلاً نقش بزرگی در مدیریت آموزش و پرورش عمومی داشت درصدد وارونه کردن مدیریت مدارس و شهرداری‌ها برآمد. در اصلاح آموزش و پرورش عالی، دو دانشگاه عمده، دانشگاه شیلی و دانشگاه کاتولیک که تحت نفوذ ارتش بودند، خودگردان شدند. بر طبق اصل رقابت دولت می‌توانست دیگر موسسات مدارس عالی را دقیقاً اشاعه و گسترش دهد. پینوشه و مشاورانش فکر می کردند انجام این تغییرات چشمگیر زمان خواهد برد.

---

[1] Seven Modernizations
[2] Jose Pinera

آنها به علاوه قادر بودند استیلای سیاسی نظام‌مند را عقلانی کنند. کاربرد لجوجانه یک الگوی بازار آزاد همچنین تحت شرایط سرکوب سیاسی انجام می‌گرفت که در آن دولت به شدت آزادی‌های سیاسی را محدود کرده بود و بر نظام کار و کارگری کنترل سفت و سختی اعمال می‌کرد. ماهیتاً دولت از قدرتش برای ایجاد محیطی استفاده می‌کرد که در آن یک داروینیسم اجتماعی و اقتصادی که در آن قوی بتواند باقی بماند و ضعیف کنار زده شود قابلیت رشد داشته باشد. راهبرد داروینیسم نیازمند درجه مقتضی از خودگردانی و استقلال از نیروهای اجتماعی از جمله گروه های کارآفرین بزرگ و کوچک که خود را حامیان حکومت تلقی می‌کنند، می‌باشد[۳۴] .

الگوی سیاسی

سخنرانی چاکاریلاس

پینوشه همچنین سعی کرد واقعیت های سیاسی جدیدی تاسیس کند. حذف مسیرهای قدیمی اعمال سیاست کار سختی نبود. از طرفی تاسیس نهادهای سیاسی جدید که با دیدگاه ارتش در مورد نحوه انجام امور سیاسی هماهنگ باشند، امری لازم بود. پینوشه در سخنرانی خود در جولای سال ۱۹۷۷ در چاکاریلاس مراحل سه گانه فرایند گذار سیاسی که از سال ۱۹۷۷ تا سال ۱۹۸۵ طول می‌کشید را تشریح کرد. در طول این ۸ سال قدرت تدریجاً از ارتش و تحت لوای قوانین سیاسی جدید به نیروهای غیرنظامی انتقال می‌یافت. در طول اولین مرحله بازتوانی نهاد سیاست که تا پایان سال ۱۹۸۰ طول می‌کشید بایستی نهادهای قدیمی سال ۱۹۲۵ کنار گذاشته می‌شدند و جای خود را به قوانین سازمانی جوخه نظامی می‌دادند. در مرحله دوم، فرایند گذار از سال ۱۹۸۱ با رهبری نیروهای نظامی و غیرنظامی در کنار هم آغاز می‌گردید.

با این حال حکومت نظامیان قدرت بیشتری را در دست داشت و از طریق شورای دولت و یک مجلس ترکیبی که یک سوم نمایندگان آن را پینوشه انتخاب می‌کرد اعمال قدرت می‌کرد. مرحله سوم از سال ۱۹۸۵ زمانی که آرامش قانونی کذایی مورد نظر پینوشه حاکم می‌شد، آغاز می‌گردید. طبق این برنامه اگر چه دو سوم اعضای مجلس ترکیبی از طریق رای‌گیری مستقیم ۸ سال یکبار انتخاب می‌شدند و یک سوم آنها توسط دولت انتخاب می‌شدند لیکن نهایتاً غیرنظامیان حکومت را در دست می‌گرفتند. با

این حال رئیس جمهور مستقیماً انتخاب نمی‌شد. در عوض مجلس ترکیبی رئیس جمهور بعدی را که طول دوره زمامداری اش ۶ سال می‌بود انتخاب می‌کرد[۳۵].

دیدگاه پینوشه ایجاد یک دموکراسی حمایتی یعنی یک سیستم سیاسی با حداقل مشارکت عمومی بود. جدول زمانی به او اجازه باقی ماندن در مسند ریاست جمهوری را تا سال ۱۹۹۱ می‌داد.

قانون اساسی سال ۱۹۸۰

اگرچه پینوشه در رسیدن به هدف سیاسی کلی خود در مورد یک دموکراسی حمایتی مصمم بود، لیکن او مشخصات جدول زمانی و چارچوب سازمانی طرح خود را که در سخنرانی چاکلاریلاس بیان داشته بود تغییر داد. به علاوه او خواستار ایجاد یک قانون اساسی مکتوب بود که بتواند فرایند طولانی‌تر انتقال قدرت به حکومت غیرنظامیان را به همراه داشته باشد و فعالیت حزب چپ و مشارکت سیاسی را ممنوع ساخته و نیز بتواند باقی ماندن خود در مسند ریاست جمهوری را تا سال ۱۹۹۷ تضمین کند.

ایده نوشتن قانون اساسی جدیدی که بتواند جای قانون اساسی سال ۱۹۲۵ را بگیرد تقریباً از ابتدای شروع حکومت نظامی شکل گرفته بود. از اوایل اکتبر ۱۹۷۳ که جوخه نظامیان کمیسیون قانون اساسی را که مرکب از متخصصین محافظه کار برای تدوین قانون اساسی بود تاسیس کرده بود، هدفش تحقق این امر بود. در آن زمان نه در مورد یادآوری مساله حل نشده نوع سیستم سیاسی جدید [حکومت نظامیان]، و شباهت آن به دیگر حکومتها، بلکه در مورد تغییر و جایگزینی قانون اساسی سال ۱۹۲۵ تردید وجود داشت. زیرا قبلاً چندین سال وقت صرف تحقق آن شده بود ولی تلاشها به نتیجه نرسیده بود. در نوامبر سال ۱۹۷۷ پینوشه از کمیسیون قانون اساسی درخواست کرد قانون اساسی جدیدی تدوین کند. او همچنین برای تحقق این مقصود، اعضای مورد نظر خود به همراه طرح کلی آنچه که مد نظرش بود تعیین کرد. اگر چه تدوین این طرح کلی وظیفه «جیم گوزمن»[1] رئیس کمیسیون قانون اساسی بود ولی این طرح توسط «مونیکا مورداریگا»[2] وزیر دادگستری نوشته شد [۳۶].

---

[1] Jaime Guzman
[2] Monica Modariaga

جیم گوزمن استاد حقوق دانشگاه کاتولیک و رهبر سابق جنبش گریمیو [سندیکایی] یکی از دشمنان کینه‌توز آلنده و حامی حکومت نظامی بود. در روزهای اولیه حکومت نظامی او با فرمانده نیروی هوایی ژنرال لی گوزمن یکی از اعضای جوخه نظامی همکاری نزدیکی داشت. لیکن با کم رنگ شدن قدرت ژنرال لی، او وفاداری خود را به ژنرال پینوشه اعلام کرد. بعد از سالها او تمایلات سندیکایی خود را بروز داد و اشتیاق پسران شیکاگو برای اتخاذ رویکرد بازار آزاد را با آغوش باز پذیرفت. دخالت جیم گوزمن و پینوشه در پیش‌نویس سندی که کمیسیون قانون اساسی برای بازبینی به شورای دولت فرستاد، به خوبی قابل مشاهده بود. در شورای دولت که یکی از سازوکارهایی بود که ارتش ایجاد کرد، تمام روسای جمهور اسبق شیلی حضور داشتند. تنها دو رئیس جمهور در حال حیات از سه رئیس جمهور سابق، جورج آلساندرای و گابریل گوترالس ویدلا، موافقت کردند وارد این شورا شوند. سومین رئیس جمهور، ادواردو فری سالها قبل از مشارکت در این شورا امتناع ورزیده بود. حضور رئیس جمهور اسبق، جورج آلساندرای در شورا خیلی مهم بود زیرا حضور او به شورا مشروعیت بالایی می‌بخشید. به علاوه از آلساندرای به دلایل تاریخی گذشته نه تنها به خاطر دوره ریاست جمهوری خود او از سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۴ بلکه همچنین به خاطر ریاست جمهوری پدرش در دهه ۱۹۲۰ انتظار می‌رفت که در اصلاح قانون اساسی سهم به سزایی داشته باشد. توصیه‌هایی که او ارائه داد عبارت بودند از، تقویت قدرت های اجرائی، [قوه مجریه]، تضعیف امتیازات ویژه مجلس، و نیز محدود کردن مطبوعات.

شورا در طول ارزیابی‌های بیست ماهه‌اش تغییرات بی‌شماری را در پیش‌نویس اولیه ایجاد کرد. با این حال نسخه نهایی قانون اساسی که تصویب شد، تا حدود زیادی نسخه پینوشه را دور زده بود. اما او قصد داشت که راه خود را ادامه دهد. بعد از آن که پیش‌نویس شورای دولت به نزد او فرستاده شد، با گروهی از نظامیان تشکیل جلسه داد و از آنان خواست که دوباره بر روی پیش‌نویس ارسالی کار کرده و برای همخوانی با طرح اولیه او آن را اصلاح کنند. آنان نیز چنین کردند و این نسخه اصلاحی بود که در یازدهم آگوست ۱۹۸۰ به ملت ارائه شد. در همان حال پینوشه در انظار عمومی اعلام کرد یک همه پرسی برای تصویب قانون اساسی جدید، در طول سی روز آینده برگزار خواهد شد. موضع‌گیری او روشن بود. او بیان داشت: «محال است که قانون اساسی مذکور با رای اکثریت مردم رد شود، و [چنین اتفاقی] به منزله بازگشت به وضعیت

سیاسی و قضایی شیلی در دهم سپتامبر ۱۹۷۳، یک روز قبل از کودتـا، و بازگـشت بـه وضعیت پرآشوبی خواهد بود که نیازمند کنترل ارتش خواهد بود». قانون اساسی جدیـد شامل دو ماده بود. یک ماده دائمی و یک ماده اضطراری و موقتی. ماده اضطراری ابتکـار رئیس جمهور اسبق جورج آلساندرای بود. درج مفاد اضطراری، لازم الاجرا شـدن کامل قانون اساسی مذکور را حداقل به مدت هشت سال بـه تـاخیر انـداخت. در طـول دوره موقت، مفاد اضطراری اجرا شدند. تاریخ انتقال قدرت به حکومـت غیرنظـامی، بـه سـال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰ و حتی تا ۱۹۹۷ برمی‌گشت. براساس جدول زمانی‌بندی جدید، پینوشه تا سال ۱۹۸۹ و تا زمان فراخوان همه پرسی برای انتخاب رئیس جمهوری توسط جوخه نظامی در مقام رئیس جمهور باقی می‌ماند. اگر نامزد مذکور که بـه احتمـال زیـاد خـود پینوشه بود برنده می‌شد، برای مدت هشت سال دیگر و تا سال ۱۹۹۷ در مسند قـدرت باقی می‌ماند. به علاوه در طول هشت سـال اول، یعنـی از سـال ۱۹۸۱ تـا ۱۹۸۹ هـیچ مجلس منتخبی وجود نداشت. حکومت نظامی تا زمان گشایش یـک مجلـس جدیـد در سال ۱۹۹۰ وظایف مجلس را به عهده می گرفت فعالیت احزاب سیاسـی هـم در طـول این دوره، حداقل تا زمانی که یک قانون اساسی قدرتمند منتشر نشد، ممنوع گردید.

مفاد دائم قانون اساسی، نظامی سیاسی را اشاعه داد که کاملاً از نظام سیاسی قید شده از قانون اساسی سال ۱۹۲۵ مجزا بود و حاوی اشکال غیر مردم سالارانه فراوان بود. این مفاد روابط میان نظامیان و غیرنظامیان و توازن قدرت میان قوای مجریـه، مقننـه و نیروهای مسلح را تغییر داد. براساس قانون اساسی جدید، یـک«شـورای امنیـت ملـی»[1] یا«NSC» مرکب از روسای سه بخش نیروهای مـسلح و کـارابینروس[2] یـا پلـیس ملـی، رئیس مجلس سنا و رئیس دادگاه عالی و رئیس جمهور تشکیل می‌شد. شـواری مـذکور مشاور رئیس جمهور در موضوعات امنیتْ ملی بود. البته این شـورا مـی‌توانـست بـه هـر مقامی که توسط قانون اساسی تعیین می‌شد، عقیده خود را درباره موضوعی که بنـا بـه تشخیص آن برخلاف بنیاد سازمانی حکومت عمل می‌کرد یا می‌توانست امنیـت ملـی را مخاطره بیندازد صراحتاً بیان کند.

با توجه به اکثریت نظامیان در شورا، ایـن کارکردهـا اشـتباهات ارتـش در حـوزه فعالیتهای غیرنظامی و مدنی را به خوبی توجیه می‌کرد. از طرفی دیگر نیروهـای مـسلح

---

[1] National Security Council
[2] Carabineros

به عنوان حافظان نظم سیاسی جدید عمل می‌کردند. دوم اینکه رئیس جمهور فقط می‌توانست اسامی فرماندهان بخش های نیروهای مسلح را از میان پنج ژنرال ارشد فقط برای یک دوره چهار ساله غیر قابل تجدید انتخاب کند. فرماندهان بخش های نیروهای مسلح و پلیس ملی که رئیس جمهور انتخاب کرده بود، نمی‌توانستند بازنشسته شوند مگر اینکه شورای امنیت ملی تصویب می‌کرد. با توجه به این امر که روسای نیروهای مسلح خود در راس شورای امنیت ملی بودند و اکثریت آرا را در دست داشتند، این امر غیرممکن بود. همچنین قانون اساسی مذکور به سربازان حق رای می‌داد در حالی که قبلاً به دلیل تفکر سیاسی شدن ارتش، آنان از این حق محروم بودند. این قانون همچنین مقام ریاست جمهوری را تحکیم بخشیده بود و دوره آن را از شش سال به هشت سال افزایش داده بود اگر چه رئیس جمهور از انتخاب شدن پیاپی منع شده بود. این سخت‌گیری اخیر دوره انتقال را در بر نمی‌گرفت و بدین معنا بود که پینوشه می‌توانست بیش از شانزده سال و تا سال ۱۹۹۷ در مسند قدرت باقی بماند. همچنین رئیس جمهور می‌توانست در طول زمامداری خود درخواست برگزاری انتخابات جدید در مجلس عوام را بنماید و نیز می‌توانست حالت فوق‌العاده که در آن آزادی‌های مدنی و حکم آزادی متهم بدون دلیل به حالت تعلیق در می‌آمد را در کشور اعلام کند.

قانون اساسی سال ۱۹۸۰ همچنین یک هیئت مقننه دو مجلسه ضعیف را ایجاد کرد. مجلس اعیان، یا مجلس سنا که مرکب از بیست و شش سناتورِ انتخاب شده و حداقل نه سناتور غیرانتخابی بود. مجلس دیگر شامل تمام روسای جمهور سابق که برای شش سال در مسند قدرت بودند، دو وزیر سابق دیوان عالی، بازرس کل سابق، یک رئیس دانشگاه سابق، یک وزیر سابق دولت و سران سابق سه بخش قوای مسلح و فرمانده سابق پلیس ملی بود. قانون اساسی مذکور همچنین به شدت آزادی بیان را محدود کرده بود. شاید فاحش‌ترین مثال این ادعا، ماده هشت بود که آموزه‌های ترویج افکار فردی یا گروهی را که بر خانواده حمله کنند یا خشونت را ترویج کنند یا از مفهومی از اجتماع یا دولت را که اقتدارگرایانه بوده یا براساس تضاد طبقاتی باشد حمایت کنند، غیرقانونی اعلام کرده بود. هر نوع سازمان، جنبش یا حزبی که این دیدگاهها را اتخاذ کند غیرقانونی تلقی شده بود. افرادی هم که چنین عقایدی را ترویج می‌کردند به مجازات‌های سخت محکوم می‌شدند. این افراد از ایجاد هر نوع دفتر عمومی یا کسب هر نوع منصب دانشگاهی یا اجرایی در نهادهای آموزش و پرورش یا رسانه‌های

جمعی یا هر نوع حزب سیاسی یا هر نوع منصب دانشجویی، استادی یا اتحادیه‌ای برای یک مدت ده ساله منع شده بودند. این افراد همچنین از حق رای دادن به مدت ۱۰ سال محروم می‌شدند. افرادی که ازماده ۸ سرپیچی می‌کردند توسط یک دادگاه قانونی که اعضای آن را افراد نظامی تشکیل می‌دادند محاکمه می‌شدند [۳۷].

اگرچه ماده ۸ بسیار ظالمانه و شدید می‌نمود، لیکن تنها ماده صریح و الزامی قانون اساسی مذکور نبود. برای مثال اقدامات فوق‌العاده از جمله خلع حق شهروندی، [تبعید و لغو مزایای اجتماعی]، علیه کسی که اقدام به ترور می‌کرد، اعمال می‌شد. به علاوه بر طبق این قانون مصونیت نمایندگان مجلس هم لغو می‌شد. این امر بدین معنی بود که اگر آنان بر خلاف نظم عمومی یا نظام قانون اساسی عمل یا صحبت می‌کردند یا امنیت و شرافت ملت را به مخاطره می‌انداختند، برکناری آنان از پستشان محتمل بود. در تلاشی دیگر برای محدود ساختن هر چه بیشتر نفوذ احزاب سیاسی، قانون اساسی مقامات اتحادیه را از داشتن وابستگی رسمی به احزاب بر حذر داشته بود. و در پایان باید خاطر نشان سازم که الزامات ضروری برای تصویب اصلاحیه یک قانون اساسی، تحقق آن اصلاحیه را دست یافتنی و ممکن خواهد ساخت. به طور کلی قانون اساسی سال ۱۹۸۰ اساساً یک سند غیرمردم سالارانه بود که هدف آن تداوم حکومت پینوشه، نهادینه سازی تقصیرات ارتش در مورد مساله سیاست‌سازی مدنی، افزایش قدرت رئیس جمهور در مقابل مجلس قانونگذار و تحدید شدید مشارکت عمومی و نیز محروم کردن دائمی احزاب مارکسیست از مشارکت سیاسی بود. علیرغم این حقیقت که پینوشه فقط با یک دوره کوتاه مدت سی روزه بعد از اعلام قانون اساسی مذکور برای همه پرسی موافقت کرده بود، جناح مخالف توانست پیکار عظیمی علیه تصویب آن به راه بیندازد. این اولین مورد عمل واحد یک جناح مخالف از زمانی بود که متلاشی، تضعیف و واپاشی شده بود. اگر چه جناح مخالف اساساً در مورد واکنش به قانون اساسی پیشنهادی بخصوص اینکه آیا باید از رای دادن به آن خودداری کند یا پیکاری برای رای نیاوردن آن آغاز کند، از ابتدا دچار شک و شبهه بود، لیکن تقریباً تمام احزاب مخالف تصمیم گرفتند میخ آخر را برتابوت آن بکوبند. بنابراین پیکار برای رای نیاوردن قانون اساسی و نه گفتن به آن تبدیل به اولین تلاش برجسته برای مبارزه علیه دیکتاتوری شد.

حزب دموکرات مسیحی به عنوان تنها سازمانی که هنوز تا حدودی می توانست آزادانه عمل کند، رهبری پیکار عمومی علیه تصویب قانون اساسی پینوشه را بر عهده

گرفت. دیگر احزاب سیاسی همچون حزب کمونیست کـه در نقطـه بـاز تعریـف موضـع سیاسی واقعی خود در مقابل دیکتاتوری بودند، از فرایند مخالفـت علیـه رفرانـدوم [نـه گفتن به قانون اساسی] خود را کنار کشیدند[۳۸] .

شاید بتوان گفت مهمترین عمل مخالفان در طول آن سی روز تجمع عظیمی بـود که در «کائوپولیکن تئاتر»[1]، که یک مکان تاریخی برای تجمعات عمومی بود، برگزار شد. رئیس جمهور اسبق ادواردو فری بونتالوا که تا آن زمان سکوت کرده بود، از طرف دولت اجازه یافته بود در این مکان سخنرانی کند، هر چند که او حق انتشار سخنرانی از طریق رسانه‌های جمعی را نداشت. حادثه‌ای که در ۲۷ آگوست اتفاق افتاد، تنها پیکـار بزرگـی بود که حکومت نظامی به فری اجازه هدایت آن را داده بود. فعالیت‌های مخالفـان تحـت شرایط سیاسی سخت انجام می‌گرفت. یک وضعیت استثنایی که بـر طبـق آن هـر نـوع تجمع عمومی بدون مجوز رسمی ممنوع بود، در تمـام کـشور اعمـال مـی‌شـد. احـزاب سیاسی قانوناً وجود نداشتند و اردوگاه مخالفان هیچ دسترسـی بـه رسـانه‌هـای جمعـی بخصوص تلویزیون نداشت. در نتیجه فرایند انتخابات به خودی خود مشکوک بود. هـیچ فهرست و دفتر ثبت انتخاباتی وجود نداشت. مردم در هر حوزه انتخابـاتی بـا اسـتفاده از کارت شناسایی ملی به عنوان مدرک واجد شرایط رای می دادند. رای دهندگان انگشت خود را با یک نوع جوهر پاک نشدنی بـه عنـوان تنهـا دلیـل رای دادن و تاییـد متقلـب نبودن، [رای ندادن دوباره]، آغشته می‌کردند. افرادی هـم کـه بـرای نظـارت بـر فراینـد رای‌گیری و شمارش آرای صندوقها در حوزه‌های انتخابیه تعیین شـده بودنـد همگـی از وفاداران پینوشه بودند. در غروب روز یازدهم سپتامبر سال ۱۹۸۰ دولت نتایج انتخابـات را اعلام کرد. آنها اعلام کردند که دو سوم رای دهندگان از قانون اساسی جدید حمایـت نموده‌اند و ۳۰ درصد رای دهندگان به آن «نه» گفته‌اند. شش ماه بعد در یازدهم مارس سال ۱۹۸۱ شاه پینوشه که چند مـاه بعـد خـود را بـه درجـه فرمانـدهی کـل کـشور و نیروهای مسلح ارتقا داد، در دفتر خود برای یک دوره ۸ ساله سوگند ریاست جمهوری را ادا کرد. او همچنین دفاتر اجرایی را به کاخ تعمیر شده موندا انتقال داد. از دید پینوشـه حکومت جدید حقیقت جاودانه زندگی بود.

---

[1] Caupolican Theater

مرحله سوم، سالهای ۱۹۸۲-۱۹۸: بحران اقتصادی

آرزوهای پینوشه برای خلق مجموعه‌ای از نهادهای سیاسی بادوام با اعلام نتایج همه پرسی سال ۱۹۸۰ و نوسانات مداوم اقتصادی، نقش بر آب شدند. شیرینی پیروزی، کوتاه مدت بود. از اواخر سال ۱۹۸۱ اقتصاد کشور با مشکلات زیادی مواجه شد و از سال ۱۹۸۲ شیلی وارد مرحله کاهش سریع رشد اقتصادی شد. آمار ورشکستگی‌ها و بیکاری از مرز ۲۰ درصد بالاتر رفت. بحران اقتصادی به طور بنیادی، راهبرد اقتصادی پسران شیکاگو و طرح ارتش را زیر سوال برد. بحران از اواسط سال ۱۹۸۱ آغاز شد یعنی زمانی که گروه مالی«شرکت تصفیه شکر وینادل مار»[1] یا«CRAV» که بازار معاملات شکر را در دست داشت، ورشکست شد. نرخ بهره شروع به افزایش کرد و شرکتهای کوچکی که عضو هیچ یک از مجتمعات تجاری نبودند همگی ورشکست شدند. سال بعد اوضاع به مراتب بدتر بود. رشد تولید ناخالص داخلی به منفی ۱۴/۱ درصد رسید و میزان بیکاری بالا رفت و بر طبق آمار دولتی به نرخ ۲۰ درصد رسید و اگر افرادی را که مشمول برنامه‌های حداقل دستمزد طرحهای PEM و POJH می‌شدند حساب کنیم این میزان به ۲۶ درصد هم می‌رسید. ورشکستگی‌ها به درجه هشدار رسید [۳۹]. تعداد ۸۱۰ ورشکستگی در سال ۱۹۸۲ دقیقاً دو برابر میزان متوسط پنج سال گذشته بود[۴۰]. به علاوه از سال ۱۹۸۲ بانک‌های خارجی دیگر برای ارائه وام های اضافی به بانکهای شیلی تمایلی از خود نشان نمی‌دادند. امتناع آنها به این معنی بود که منبع عمده اعتبارات برای پرداخت نرخهای بالاتر قطع شده است. بحران سال بعد هم ادامه یافت. بر طبق آمار موسسه ملی آمار[2] یا«INE» نرخ بیکاری در سال ۱۹۸۳ به مرز ۲۸/۵ رسید و تورم از ۹/۹ درصدد سال ۱۹۸۲ به ۲۷ درصد [در سال ۱۹۸۳] رسید [۴۱].

یکی از عوامل اصلی سقوط اقتصادی، نرخ ثابت مبادله پایین ارز [پزو در مقابل] دلار بود که به معنی پایین آمدن ارزش پزو در مقابل دلار بود. این امر به نوبه خود باعث افزایش واردات کالاها در کنار استقراض خارجی بالا گردید. سیاست های دیگر دولت هم این روندها را تشدید کردند. تعرفه‌های پایین انگیزه‌های واردات کالاهای خارجی را افزایش داد و در همان حال بانک مرکزی نمی‌توانست جریان وامگیری بانک های داخلی

---

[1] Sugar Refining Company of Vina del Mar
[2] National Institute of statistics

از بانک های خارجی را کنترل کند چرا که این کار با اصول الگوی اقتصادی بازار آزاد منافات داشت.

بسیاری از موسسات و مجتمع های مالی خصوصی می توانستند به آسانی به وامهای خارجی دسترسی پیدا کنند. چرا که بانک های خارجی از قرض دادن بخش عظیمی از ذخایر دلارهای نفتی خود بسیار شادمان بودند. تا این زمان حجم زیاد پول برای اهداف تولیدی به کار گرفته نشده بود. در عوض برای اهداف و امور احتکاری و واردات مصرفی پول زیادی خرج شده بود. در نتیجه هر اندازه که این فرایند گسترش می‌یافت و به مرز فاجعه می رسید با یک ورشکستگی و انفجار اجتناب ناپذیر همراه می‌شد. بحران مذکور بیش از اندازه به طول انجامید. شاید به این دلیل که پاسخ دولت به آن بیش از یکسال طول کشید. چندین دلیل برای این مساله وجود دارد. اولاً اینکه تیم اقتصادی به رهبری سرجیودوکاسترو بر این باور بودند که تعدیلات اقتصادی خود به خود وارد بازار خواهند شد. برای پسران شیکاگو دخالت امری بی‌مورد بود و این با الگوی اقتصاد بازار که نقش سازوکارهای بازار را [در تنظیم بازار] حقیقتی ماهوی می‌پنداشت در تناقض بود. دوم اینکه دخالت دولت به منزله تایید سقوط و به بن بست خوردن مدل اقتصاد بازار بود. علیرغم اینها از سال ۱۹۸۲ از نظر سیاسی لازم شد که دولت به بحران، واکنش نشان دهد. بحران اقتصادی مشرب سیاسی کشور را تغییر داده و راه ورود اولین جنبش عمومی هماهنگ به رهبری جناح مخالفان به عرصه سیاسی و مخالفت علیه حکومت نظامی را هموار ساخت.

مرحله چهارم، سالهای ۱۹۸۶-۱۹۸۳: بسیج عمومی برای اعاده دموکراسی

از سال ۱۹۸۳ بود که پینوشه به اهمیت فرو نشاندن اثرات بحران اقتصادی پی برده بود. دولت نهایتاً اقداماتی را برای پایان دادن به کسادی و بحران اقتصادی مانند کاهش نرخ پزو و افزایش قیمت ها که دامن شیلی را گرفته بود اتخاذ کرد. شاید برجسته‌ترین کار دولت، پیروزی و خاتمه دادن بر سقوط نظام بانکی بود. در اینجا تناقضی وجود داشت، از یک طرف دولت متعهد به بیرون کشیدن پای خود از اقتصاد بود تا نیروهای بخش خصوص بتوانند سیستم بانکی را در دست بگیرند. از طرف دیگر هم با [دخالت خود] بعضی بانک ها را برچید، بعضی را ملی اعلام کرد و نیز باز پرداخت بعضی از دیون برجسته و پرداخت نشده موسسات مالی ورشکسته را به عهده گرفت.

برخلاف این اقدامات عمده دولت، دوره بازتوانی بسیار کند بود و تا سال ۱۹۸۶ طول کشید.

وضعیت متغیر اقتصادی یکی از بزرگترین شکاف های دولت پینوشه بود که بعدها تبدیل به یک سپر شکست ناپذیر شد. این وضعیت متغیر به مخالفان سیاسی فرصتی داد که ادامه سیاست های اقتصادی دولت و نیز کل نظام سیاسی را که پینوشه علم کرده بود زیر سوال ببرند. از آنجا که دوره فعالیت جناح مخالف را در فصل ۷ به طور مفصل شرح داده‌ام در اینجا به ذکر خلاصه و تحلیل حوادث مهم اکتفا می‌کنم. مشخصه اصلی بسیج عموم در این دوره ماهیت مردمی و توده‌ای بودن آن است. جامعه مدنی سردمدار این حرکت بود. احزاب سیاسی بخصوص در مراحل اولیه در صف بعدی قرار داشتند. دوره بسیج عمومی نشان داد که جامعه مدنی می‌تواند فارغ از احزاب سیاسی و به طور خودمختار، خود را سازماندهی کند. این حرکت همچنین اختلافات و شکافهای بین احزاب [بخصوص نخبگان احزاب] و گروه های توده‌ای و مردمی را به خوبی نمایان ساخت. آنچه در شیلی اتفاق افتاد، شبیه آن چیزی بود که در شماری از کشورهای امریکای لاتین رخ داده بود و منجر به برانداختن یوغ حکومت های نظامی شده بود. اولین گروهی که در مقابل پینوشه ایستاد، اتحادیه معدنچیان مس به رهبری «رودولفو سیگویل»[1] بود. بعد از بررسی یک اعتصاب، سیگویل تصمیم گرفت که روز یازدهم ماه می سال ۱۹۸۳ را«روز اعتراض ملی»[2] اعلام کند. اولین اعتراض، یک دوره آشوب عمومی را که تا سال ۱۹۸۶ شدیداً تشدید شد کلید زد. از این به بعد فراخوان مجموعه‌ای از«روزهای اعتراض» داده شد. احزاب سیاسی که وضعیت موجود ترغیبشان کرده بود، شروع به احیاء و پوست اندازی کرده و از«روزهای اعتراض ملی» حمایت گسترده نمودند. آنها حتی درصدد برآمدند که جریان مذکور را رهبری کنند، لیکن اختلافات سیاسی درون جناح های مخالف دولت مانع انجام اقدام واحد می‌شد. از سپتامبر ۱۹۸۳ پینوشه که با بعضی اقدامات و ژست‌های آشتی‌جویانه به مخالفان پاسخ داده بود، تصمیم گرفت اعتراضات را سرکوب کند. تظاهر کنندگان با ابزار ضد شورش پلیس که میله‌هایی را حائل می‌کرد، به درون جمعیت گاز اشک‌آور پرتاب می‌کرد و دسته دسته معترضین را دستگیر می‌کرد، مواجه شدند. هر اندازه که خشونت خیابانی

---

[1] Rodofo Seguel
[2] Doy of National Protest

افزایش می‌یافت، احزاب بیشتری از بسیج مداوم خیابانی پا پس می‌کشیدند. لیکن بعضی دیگر همچون کمونیست‌ها به فراخوان مردم به تظاهرات خیابانی ادامه می‌دادند. گروههای مردمی برای تداوم بسیج عمومی تا سال ۱۹۸۶ فشار می‌آوردند.

در آوریل سال ۱۹۸۶ گروهی از سازمان ها، اتحادیه‌ها و دیگر اشکال تشکلات توده‌ای همچون «مجمع مدنی»[1] برای یک اعتصاب در ماه جولای فراخوان دادند لیکن حکومت آن را سرکوب کرد. در میان گروههای توده‌ای، سازمان های زنان نقش عمده‌ای ایفا کردند. جوانان بخصوص فقرای حاشیه‌نشین شهری نقش راهبردی بیشتری در اعتراضات خیابانی به دست گرفتند. هر اندازه حکومت بر حملات وحشیانه خود بر معترضان می‌افزود، میزان خشونت‌های خیابانی نیز افزایش می‌یافت. تا پایان سال ۱۹۸۶ تعدادی از معترضین که به مدت سه سال برای احیای مردم سالاری به پا خواسته بودند احساس خستگی کرده و از نفس افتادند. علیرغم تمام تلاشهای آنان به نظر می رسید که پینوشه استوار و تغییر ناپذیر است. اگر چه جنبش توده‌ای در دست یابی به هدف اولیه خود که همانا پایین کشیدن پینوشه از قدرت بود ناکام ماند، لیکن این حرکت عمق مخالفت با حکومت اقتدارگرا در میان طبقه متوسط و کارگر را به خوبی نشان داد. برخلاف تلاش های پینوشه برای فردگرا نمودن و خرد کردن جامعه شیلی، بسیج توده‌ای و سطح هماهنگی آن نشان داد که این جامعه هنوز سنت عمل جمعی را فراموش نکرده است.

تلاش های دیگری توسط نخبگان سیاسی برای چانه‌زنی به منظور اعاده مردم سالاری صورت گرفت. بعضی از مخالفان سیاسی حکومت پینوشه مخالف توسل به خشونت بودند. بعضی نیز نگران بسیج مداوم خیابانی بودند. در عوض پیشنهاد آنها این بود که با عوامل مختلف حکومت پینوشه برای اصلاح یا کنار گذاشتن قانون اساسی سال ۱۹۸۰ وارد مذکر شوند. شماری از ائتلافات و برنامه‌ها برای همکاری با«ائتلاف مردم سالار»[2] در سال ۱۹۸۳ و [ائتلاف] «آشتی ملی»[3] در سال ۱۹۸۵ فراخوانده شدند. پینوشه مانع تمام این تلاشها شد. او در تظاهر به همنوایی با مخالفان در یک حقه حساب شده، یک غیرنظامی قدیمی جناح راستی به نام«سرجیو آنوفره جارپا»[4] را به

---

[1] Civic Assembly
[2] Democratic Alliance
[3] National Accord
[4] Sergio onofre Jarpa

عنوان وزیر کشور منصوب کرد و او را مسئول گشودن باب مذاکره با مخالفانی نمود که رژیم سرکوب کرده بود. اعتراضات سرکوب شد و وسایل قتل و شکنجه پلیس مخفی به کار خود ادامه داد. علیرغم سه سال تهییج عمومی، پینوشه سرسختانه به جدول زمانی قانون اساسی سال ۱۹۸۰ چسبیده بود. اگر جناح مخالف می‌خواست به قدرت برسد، آنان مجبور بودند با قوانین موجود بازی خود را وفق دهند.

مرحله پنجم، سالهای ۱۹۹۰-۱۹۸۷، انتقال قدرت به غیرنظامیان

از اواخر سال ۱۹۸۶، بسیج عمومی کم رنگتر شد. احزاب سیاسی به جای فراخوان مردم به بسیج خیابانی، تلاش خود را بر شکست پینوشه از طریق صندوق های رای متمرکز کردند. هدف آنان برنده شدن در همه پرسی ریاست جمهوری بود که پینوشه برای پنجم اکتبر سال ۱۹۸۸ با نامزدی خودش فراخوان داده بود. اگر این انتخابات برنده‌ای نمی‌داشت، بر طبق قانون اساسی سال ۱۹۸۰ پینوشه مجبور بود انتخابات مجلس یا ریاست جمهوری رقابتی را در سال بعد برگزار کند. اینها اهدافی بودند که اکثر احزاب مخالف سیاسی منفک شده در پی تحقق آن بودند. هزاران کمیته‌ای که برای«نه» گفتن به [انتخابات] تشکیل شده بودند، از اوایل سال ۱۹۸۸، در یک کمیته واحد به نام«اقدام هماهنگ برای نه»[1] برای نه گفتن به انتخابات تجمیع شدند. حزب کمونیست یکی از عمده‌ترین معاندان سیاسی این راهبرد پینوشه بود. این حزب معتقد بود دیکتاتوری پینوشه با پذیرش قوانین بازی او، فرو نخواهد ریخت و هر نوع مذاکره مداوم با حکومت یا پیروی از قوانین خشک و سفت نظامی به شکست خواهد انجامید. و حتی بدتر از این، مشارکت در حکومت منحرف پینوشه فقط منجر به مشروعیت دهی به آن می‌شود. در عوض در سال ۱۹۸۰ حزب کمونیست وضعیت استفاده از «تمام اشکال مقاومت علیه دیکتاتوری» از جمله استفاده از خشونت را پذیرفت. این اتفاق تغییر شگرفی را در موضع‌گیری سیاسی حزب کمونیست نشان داد، چرا که در طول سالهای طولانی رقابت انتخاباتی از دهه ۱۹۳۰ تا آن زمان، این حزب یکی از حامیان پروپاقرص مشارکت در نظام سیاسی و توسعه ائتلاف سیاسی بوده است. اگر چه این حزب مشخصاً مرتکب اعمال خشونت‌آمیز نشده بود، لیکن یک گروه چریکی به نام «جبهه مانویل

[1] Cocertaction porel No

رودریگوز»[1] را تشکیل داده بود. در سپتامبر سال ۱۹۸۶ این جبهه سعی کرد ژنرال پینوشه را در داخل ماشین که از استراحت گاه هفتگی خود به سانتیاگو بر می‌گشت به قتل برساند. همزمان با این انبارهای پنهانی اسلحه که به حزب کمونیست نسبت داده می‌شد، کشف شد. در نتیجه بین این حزب و دیگر احزاب سیاسی مخالفی که آشکارا راه حل سیاسی برای حل مساله دیکتاتوری را به جای راه حل مبارزه نظامی پذیرفته بودند، فاصله افتاد[۴۲].

موضع‌گیری حزب کمونیست، دیگر احزاب سیاسی مخالف را از اتخاذ پیکاری قوی برای نه گفتن به همه پرسی ریاست جمهوری باز نداشت. با همکاری مالی ایالات متحده، [ائتلاف] «اقدام هماهنگ برای نه» ناظران انتخاباتی و یک سیستم انتخاباتی پیچیده‌ای را که به آنان اجازه شمارش همزمان آرا را می‌داد به استخدام خود در آورد. در پنجم اکتبر سال ۱۹۸۸ تلاش های آنها نتیجه داد و این ائتلاف با کسب ۵۵ درصد آرای عمومی پیروز شد. پیروزی آنان به معنی تداوم ائتلاف شانزده حزبی بود که با تغییر این ائتلاف به جبهه جدیدی به نام«اقدام هماهنگ برای مردم سالاری»[2] می‌توانستند بر لیست انتخابات مجلس و ریاست جمهوری برای دموکراسی سال ۱۹۸۹ نظارت کنند. این ائتلاف، پاتریشیو آیلوین رهبر حزب دموکرات مسیحی را به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری خود برگزید. رقیب او«هرنان بوچی»[3] وزیر سابق دارایی بود که از سال ۱۹۸۵ برنامه احیای اقتصادی را طراحی کرده بود. اگر چه بوشی نامزد اصلی رژیم بود لیکن یک کاندیدای دست راستی دیگر به نام«خاویر ارازوریز»[4] با تکیه بر گفتمان عوام گرایانه خود، پیروز شد. به نظر می‌رسید که جنبش سیاسی همراه نیروهای ائتلاف اقدام هماهنگ بود. آنها حتی سعی کردند تغییراتی را در قانون اساسی مورد انزجار سال ۱۹۸۰ مدیریت کنند که در یک رای‌گیری عمومی در جولای ۱۹۸۹ این تغییرات مورد تصویب قرار گرفت. در این طرح سه اصلاحیه اصلی وجود داشت. یکی از آنها کاهش پیامدهای انتصاب سناتورهای غیرانتخابی با افزایش تعداد سناتورهای انتخابی از ۲۶ نماینده به ۳۸ نماینده بود. دومین پیشنهاد اصلاحی، حذف ماده ۸ بود که احزاب کمونیست را از مشارکت سیاسی منع می‌کرد. و سومین پیشنهاد افزایش عضویت

---

[1] Manuel Rodriguez Front
[2] Concert action Para la Democracia
[3] Hernan Buchi
[4] Javier Erazuriz

غیرنظامیان در شورای امنیت ملی با ورود رئیس سنا به این شورا بود. ائتلاف اقدام هماهنگ به سختی برنده شد. پنج ماه بعد آیلوین اکثریت آرای عمومی را کسب کرد و اولین رئیس جمهور غیرنظامی منتخب از سال ۱۹۷۳ تا آن زمان شد. نامزدهای این ائتلاف علیرغم قوانین سفت و سخت انتخاباتی اکثریت کرسی‌های انتخاباتی مجلس نمایندگان و نیز مجلس سنا را کسب کردند. با این حال به دلیل وجود ۹ سناتور غیرانتخابی، [انتصابی]، در سنا نیروهای اقدام هماهنگ فاقد اکثریت کارآمدی در این مجلس بودند. این یکی از ناکامی‌هایی بود که ائتلاف مذکور که سعی داشت مردم‌سالاری را تحت لوای قانون اساسی که برای اهداف دیگری تدوین شده بود به شیلی بیاورد، با آن مواجه بود. همچنان که از طرح شانزده ساله حکومت نظامیان هم می‌توان دریافت بازگشت به حکومت مدنی امری پر التهاب و طولانی بود. در طول این سالها ارتش مجموعه‌ای از نهادها و سیاست هایی را برای دگرگونی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیلی طراحی کرده بود. در فصل بعد ما به ارزیابی راهبرد ارتش برای ایجاد تغییر و ارتقای میزان موفقیت خود در حکومت گذشته و نیز دلایل ماندگاری آن در حکومت غیرنظامی کنونی خواهیم پرداخت.

یادداشت های فصل ۵

ارتش در راس قدرت، ایجاد یک شیلی جدید

۱. برای مثال نک به:

Gullermo O'Donnell's seminal work, Modernization and Bureaucratic – Authoritarianism: studies in south American Politics (Berkeley: University of California Press, 1973): and Guillermo O'Donnel, "Corporatism and the Question of the State", pp. 47-88 in James M. Maloy, ed., Authoritarianism and corporatism in Latin America (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1977). See also David Colleir, "Overview of the Bureaucratic – Authoritarian Model," pp. 19-32 in David Collier, ed., The New Authoritarianism in Latin America (Princeton: Princeton University Press, 1979); and Karen Remmer and Gillbert Merlks, "Bureaucratic – Authoritarianism Revisited," Latin American Research Review 17, no. 2 (1982) : 3-40.

۲. برای مثال نک به:

Karen Remmer, Military Rule in Latin America (Boulder: West View Press, 1991), pp. 174-182, for a comparison of Chile's authoritarian rule with others in South America.

۳. برای مثال نک به:

Carina Perelli, "The Military's Perception of Threat in the Southern Cone of South America, pp. 93- 105 in Louis W. Goodman, Johanna S. R. Mendelson, and Juan Rial, eds., The Military and Democracy (Lexington, Mass: Lexington Books, 1990) for a concise description of the military's mentality.

۴. گزارش کمیسیون حقوق بشر شیلی که در سال ۱۹۹۱ انتشار یافت ارزیابی دقیقی از تمام مرگ‌ها در طول سال های دیکتاتوری به دست داد.

۵. این نکته‌ای است در مورد آن اجماعی کلی وجود دارد. برای مثال نک به:

Genaro Arriagada, Pinochet: The Politics of Power (Boston: Unwin Hyman, 1988); Remmer, Military Rule in Latin America; Arturo Valenzuela, "The Military in Power. The Consolidation of One – Man Rule," pp. 21-72 in Paul Drake and Ivan Jaksic, The Struggle for Democracy in Chile, 1982 – 1990 (Lincoln: University of Nebraska Press, 1991).

۶. دوره‌های حکومت نظامیان که من رئوس کلی آن را خاطرنشان می‌سازم شامل مسیری است که دیکتاتوری دچار انشعاب می‌شود. دوره سازی‌های دیگری نیز وجود دارد که با دوره‌سازی من متفاوتند زیرا آنها بر الگوی اقتصادی تمرکز می‌کنند. برای مثال نک به
Pilar Vergara, Auge y caida del noeliberalismo en chile (Santiago: FLACSO, 1985). Vergara's first phase of ideological un Remmer, Military Rule in Latin America, pp. 153-169.
اولین مرحله ورگاراس در مورد بی‌ثباتی ایدئولوژیک از سپتامبر سال ۱۹۷۳ تا آوریل سال ۱۹۷۵ را به همراه اجرای برنامه شوک اقتصادی دربرمی‌گیرد. مرحله دوم از آوریل سال ۱۹۷۵ تا دسامبر سال ۱۹۷۸ یعنی زمانی که الگوی اقتصادی نئولیبرال حاکم است را دربرمی گیرد. مرحله سوم از ژانویه سال ۱۹۷۹ تا اواسط سال ۱۹۸۱ را دربرمی‌گیرد که شامل تفوق الگوی نئولیبرالیسم بعد از آنکه این الگو وارد بحران شد، می‌باشد. او در مرحله‌بندی‌های خود توجهش را بر الگوی نئولیبرال متمرکز می‌سازد در حالی که من بر معیارهای سیاسی تاکید می‌کنم. کارن رمر هم چهار مرحله را در طول زمامداری پینوشه دربرمی‌گیرد. نگاه کنید به:
Remmer , Military Rule in Latin America , pp. 153 – 169.

۷. ارزیابی دقیق روزنامه نگار شیلیایی پاتریشیا وردوگوس از سفر استارک را می‌توان در اثر زیر مشاهده کرد:
Los zarpazos del puma (The Clawings of the Puma) (Santiago: Ediciones Chile America CESOC, 1989), Samuel Chavkin, The Murder of Chile (New York: Everest House, 1982

۸. گزارش‌های دست اول و دست دومی از طرف مشارکت‌کنندگان وجود دارد. برای مثال نک به: Samuel Chavkin, The Murder of Chile (New York: Everest House, 1982) ، در این اثر او به تجارب جزیره داوسون با تکیه بر مصاحبه‌ای که با بازماندگان این جریان داشته اشاره می کند. سرجیوبیتار وزیر معدن دولت آلنده و یکی از افرادی که به جزیره داوسون فرستاده شد درباره تجارب خود کتابی نوشته که در شیلی به چاپ رسیده است. در طول تابستان سال ۱۹۸۱ من با تعدادی از وزرای سابق دولت اتحاد مردمی که در مکزیک در تبعید به سر می‌بردند از جمله چندین تن از افرادی که به جزیره داوسون تبعید شدند مصاحبه‌ای انجام دادم. مصاحبه با بزرگترین، بارزترین و قدیمی‌ترین وزیر، ادگاردو انریکز، رادیکالی که وزیر آموزش و پرورش آلنده بود قابل توجه بود.

۹. جوخه نظامی ادعا کرد که توها خود را تغییر داده بود لیکن بنابر اظهارات همسرش مرگ او نه مرگ طبیعی بود نه خودزنی. او معتقد است وضعیت بسیار ضعیف بدنی و سلامتی نامطلوب او این عمل را غیرممکن می‌ساخت. به علاوه وضعیت نامطلوب مزاجی و بدنی ایده خودکشی را منتفی می‌سازد.

۱۰. هم اعلامیه رسمی حزب دموکرات مسیحی و هم اظهارات مخالفان در اثر رادومیرو تومیک مورد تاکید قرار گرفته‌اند. نک به :

Tomic Testimonios (Santiago: Ediciones Emision, 1988), pp. 467-469.

۱۱. سیزده نفر از عوامل مشهور حزب دموکرات مسیحی در اعلامیه‌ای کـه براندازی حکومت آلنده را محکوم می‌کرد به این سه نفر پیوستند. برای مثال نک به:

Ignacio Palm, Fernando Sanhueza, Sergio Saavedra, Claudio Huepe, Andres Aylwin. Mariano Ruiz Esquide, Waldemar Carrasco, Jorge Donoso, Belisario Velasco, Ignacio Balbontin, and Florencio Ceballos. See Tomic, Tomic Testimonios, pp. 467-469, and Eugenio Hojman, Memorial de la dictadura, 1973-1989 (Santiago: Editorial Emision, n.d.), P. 11.

۱۲. نظام شکنجه ارتش را قادر می‌ساخت که اطلاعات موردنیاز را از افرادی که دستگیر شده بودند کسب کند. یکی از نمونه‌های این اطلاعات مورد فلاکا الکساندر، یکـی از مطلعـین MIR بود. نک به :

Analisis, no. 386, June 10-16, 1991.

۱۳. یکی از مقامات بلندپایه سابق حزب سوسیالیست و از وزاری سابق دولت آلنده تجارب خـود را در مصاحبه‌ای که در تابستان ۱۹۸۱ در مکزیکوسیتی با او داشتم به من منتقل کرد.

۱۴. نـک بـه Patricia Politzer, Altamirano (Santiago: Ediciones Melquiades, 1990). و نیز به مصاحبه عمیق او با آلتامیرانو که در آن او نحوه فرار خـود را از شیلی را شرح داده است.

15. Hojman, Memorial de la dictadura, p. 29.

۱۶. تعدادی از گروهای دانشگاهی تحت توجهات رسمی انجمن آکادمیادو هیوفسیمو کریستیانو وابسته به کلیسا عمل می‌کردند. که یک منبع عالی در مـورد تـاریخ کلیسـای کاتولیـک شـیلی می‌باشد. فصل ۹ به عملکرد کلیسا در طول حکومت نظامیان می‌پردازد. ویرجینیا ماریه بویر هم به نقش کلیسای کاتولیک در دوره حکومت نظامیان می‌پردازد. نک به:

Brian Smith, The Church and Politics in Chile: Challenges to Modern Catholicism (Princeton: PrincetonUniversity Press, 1982).

Virginia Marie Bouvier, Alliancer or Compromise: Implications of the Chilean Experience for the Catholic Church in Latin America (Syracuse: Maxwell school at Syracuse University, 1983).

17. US Senate, Hearing Before the Subcommittee to Investigate problems Copnnected with Refugees and Escapees of the committee on the Judiciary, pt. 1,93d cong., 1st sess.; pt. 2, 93d Cong., 2d sess.; pt 94th Cong. 1st Sess. (Washington, D.C.: US Government Printing Office, 1973; 1974; 1975).

۱۸. جیم گوزمن ایدئولوگ برجسته رژیم و از حامیان پینوشه یکی از رقبای کنترراس بود. او در متنی که درباره تخلفات حقوقی بشری ارائه داده و در مطبوعات خبری شیلی بعد از مرگش انتشار یافت این افشاسازی بیان شده است. او ادعا کرده بود که کنترراس تمام مفاهیم اخلاقی را فراموش کرده بود. به نقل از:

Guzman's sworn testimony to the police on October 12, 1989, and published in Analisis, no. 389, July 1-7,1991, pp. 23-26.)

19. Berta Teitelboim, ed.,Serie de indicadores economico socials, 1960 – 1989 (Santiago: Programa de Economia del Trabajo, 1990), p. 43.

۲۰. این داده‌ها در مورد تورم براساس شاخص قیمت های مصرفی رسمی بر طبق آمار موسسه آمار شیلی یا INE ارائه شده‌اند. موسسه خصوصی CIEPLAN یکی از عمده‌ترین منابع فکری حزب دمکرات مسیحی ارزیابی‌های اقتصادی خود را ارائه داد. این موسسه تورم را در سال ۱۹۷۵ در حدود ۳۷۹ درصد و در سال ۱۹۷۶ در حدود ۲۳۳ درصد ارزیابی کرده بود. نک به:

From Teitelboim, serie de indicadores economico socials, p. 43.

۲۱. داده‌های مذکور برگرفته از منبع زیر می‌باشند:

Oficina de Planificacion Nacional (National Planning Office, chile; ODEPLAN), Cuentas nacionales de Chile, reprinted in Alegandro Foxley, Latin American Experiments in Neo – Conservative Economics (Berkeley: University of California Press, 1983), p. 120

22. Teitelboim, serie de indicadores economico socials, p. 55. Later, the government

بعدها دولت یک برنامه حداقل دستمزدی دیگری منسوب به برنامه شغلی برای سرپرستان خانواده‌ها یا POJH را برای کسانی که درآمد ماهانه آنها اندکی افزایش یافته بود لیکن هنوز ناکافی بود تدوین کرد.

23. Ibid., p. 51.

24. Hojman, Memorical de la dictadura, p. 69.

۲۵. برای ارزیابی پینوشه که در آن نقش خود را شرح داده نک به:

Augusto Pinochet Ugarte, El dia decisivo: 11 de septiembre de 1973 (Santiago: Editorial Andres Bello, 1979).

در این منبع اظهارات کلی او در میان دانشگاهیانی که شیلی را بـه خـوبی مـورد مطالعـه قـرار داده‌اند و هم در میان بازیگران سیاسی در آخرین لحظه به میدان آورده بود ذکر شده‌اند. بـرای مثال نک به :

Carlos Prats, Memorias, testimonio de un soldado (Santiago: Pehuen, 1985).

۲۶. برگرفته از مصاحبه من با یک وزیـر سوسیالیـست سـابق دولـت UP در مکزیکوسـیتی در تابستان سال ۱۹۸۱.

۲۷. برای مثال نک به :

Moy de Tohas description of General Pinochet in Patricia Politzer, Fear in Chile: Lives Under Pinochet (New York: Pantheon Books, 1989), pp. 214-245, and Semuel Chavkin, The Murder of Chile (New York: Everest House, 1982), chapter 4, "Chile's First Ladies at the Mercy of General Pinochet," pp. 118-130.

۲۸. ارزیابی‌های متفاوتی از قتل لتلیر جود دارند برای مثال نک به :

John Dinges and Saul Landau, Assassination on Embassy Row (New York: Pantheon Press, 1980).

جیمی کارتر که بلافاصله بعد از قتل او به ریاست جمهوری رسـید از طـرف دیـوان دادگـستری برای استرداد رئیس دینا، مانویل کنترراس تحت فشار قرار گرفت. اگرچـه دادگـاه عـالی شـیلی اجازه استرداد را نمی‌داد لیکن مشخص بود که حتی در این صورت محاکمه او به پینوشه خـتم می‌شد. افشاگری‌های بعدی توسط افرادی که در قتل او نقش داشتند، مانند میچلـه تـوونیلی و آرماندو فرناندز لاریوس این ادعا را ثابت کرد. ایالات متحده بر فشار خود بر این مورد ادامـه داد و در سپتامبر سال ۱۹۹۱ رئیس جمهور پاتریشیو آیلوین، کنترراس را دستگیر کرد. بعد از یک دوره تحقیقات گسترده، در سال ۱۹۹۳، کنترراس محاکمه و متهم شناخته شد و عاقبـت روانـه زندان شد.

۲۹. دستور قانونی ۱۹۶۷ که تمام احزاب سیاسی را منحل می‌کرد هنوز هـم وجودداشـت ولـی رسماً در دوره خمود قرار داشت. از آنجا که حزب ملی در جناح راسـت بـه طـور خودسـرانه در روزهای بی‌پروای بعد از کودتا خود را منحل کرد و حزب اتحاد مردمی غیرقانونی اعلام شد ایـن حکم قانونی مستقیماً متوجه حزب دموکرات مسیحی می‌گردید.

۳۰. در میان ائتلاف حاکم گروههای گونـاگون بـا دسـتورالعمل‌هـای متفـاوتی در طـول دوران نهادینه‌سازی وجود داشتند. نئولیبرالها یک گروه تشکیل دادند و ملی‌گراهـا و منفـی‌گراهـا هـم

گروه مختص خود را تشکیل دادند. برای بحث در مورد این گروهها در ارتباط با ساختار سیاست ارزی ارتش نک به:
Pilar Vergara, Auge y caida del neoliberalismo; see also Patricio Silva, "the Military Regime and the Restructuring of Land Tenure," Latin American Perspectives 18, no. 1 (Winter 1991): 15-33.
31. Ascanio Cavallo Castro, Manuel Salazar Salvo, and Oscar Sepulveda Pacheco, La historia oculta del regimen military, Chile 1973-1988 (Santiago: Editorial Antartica, 1990),p. 156.
32. Sebastian Edwards and Alexandra Cox Edwards, Monetarism and Liberalization: The Chilean Experiment (Cambridge: Ballinger, 1987), table 4.1, p. 97.

۳۳. محققان شیلیایی این تغییر شرحی را به خوبی شهر داده‌اند برای مثال نک به:
Jorge Chateau et al., Espacio y poder: Los pobladores (Santiago: FLACSO, 1987)' Pilar Vergara, Politicas hacia la extrema pobreza en chile, 1973-1988 (Santiago: FLACSO, 1990), chapter 6; Joan MacDonald, ed., Vivienda Social: Reflexiones y experiencias (Santiago: Corporacion de Promocion Universitaria, 1983).
موسسه خصوصی SUR تحقیق در مورد شهرسازی و سیاست‌های مربوط به مسکن را به عهده داشت.

۳۴. گلرمو کامپیرو این امر را در اثر زیر شرح داده است:
Los gremios empresariales en el periodo 1970-1983 (Santiago: Insituto Latituto Latinoamericano de Estudios Transnacionales, 1984). Also Guillermo Campero, "Entrepreneurs Under the Military Regime", pp. 128-158, in Paul Drake and Ivan Jaksic, eds., the Struggle for Democracy in Chile, 1982-1990 (Lincoln: University of Nebraska Press, 1991).

۳۵. سخنرانی چاکاریلاس را می‌توان در اثر زیر یافت:
El Mercrio and in Cavallo castrosalazar Salvo, and Sepulveda Pacheco, Historia oculta del regimen militar, pp. 161-163.

۳۶. نقش موداریگاس و گوزمن در این جریان غم انگیز مشهود است. نگاه کنید به همان که به وسیله تیمی از روزنامه‌نگاران نوشته شده و توضیح مفصلی از وقایع را به دست می‌دهد.

۳۷. در جولای ۱۹۸۹ یک رای‌گیری عمومی برگزار شد که بسته‌ای از اصلاحات قانون اساسی را تصویب می‌کرد که توسط دولت نظامیان و احزاب عمده موردمذاکره قرار گرفته بود. در میان

تغییرات تصویب شده شمار سناتورها از ۲۶ سناتور به ۳۸ سناتور افزایش یافته بود و ماده ۸ نیز حذف شده بود.

۳۸. کمونیست‌ها اعلام کردند اگر قانون اساسی تصویب شود. دیکتاتوری نهادینه خواهد شد. در این مورد آنها راهبرد خود را به این صورت که همه اشکال اعتـراض علیـه دیکتـاتوری از جملـه قیام مسلحانه را دربرمی‌گرفت را مشخص کردند.

۳۹. آمار مذکور برگرفته از آمار بانک مرکزی است که در مجله تویتلبویم انتشار یافته‌اند. نک به :Serie de indicadores economico socials, p. 13.

40. Edwards and Cox Edwards, Monetarism and Libralization, p. 78.

۴۱. این آمار برگرفته از INE می‌باشند. نک به:

Teitelboim, serie de indicadores economico socials. (The 1983 statistic includes PEM and POJH workers, who numbered

همچنین آمار سال ۱۹۸۳ شامل کارگران PEM و POJH که به بیش از ۳۴۰ هزار نفر در این سال می‌رسند را دربرمی‌گیرد.

۴۲. نک به:

Lois Oppenheim, "Democracy and social Transformation in Chile: The Debate Within the left, "Latin American Perspectives 12, no. 3 (Summer 1985): 59-76.

فصل ۶
الگوی اقتصادی نئولیبرال و پیامدهای اجتماعی و سیاسی آن

ژنرال آگوستو پینوشه برای تضمین این مساله به سر کار آمده بود که شیلی هرگز دیگر تجربه آلنده در سوسیالیسم را تکرار نخواهد کرد. هدف او تغییر کشور برای همیشه بود و او برای تحقق این باور آمده بود که رویکرد بازار آزاد منجر به ایجاد تغییرات اساسی مورد نظر او در کشور خواهد شد. پسران شیکاگو که مجری الگوی بازار آزاد بودند در تحقق این رویا سهیم شدند [۱]. آنها انقلابی را در شیلی رهبری کردند که سریع تر از انقلابی بود که آلنده قادر به تحقق آن در طول زمامداریش بود.

تغییرات سیستمی

شیلی الگوی توسعه ملی مخصوصی داشت که اکثر دولت های این کشور از زمان تاسیس جبهه مردمی ۱۹۳۸ تا دهه ۱۹۸۰ از آن پیروی کرده بودند. ابتدا سیاست دولتی صنعتی کردن مبتنی برجانشین واردات به عرصه آمد. دولت جبهه مردمی[1] در ۱۹۳۸ فرایند صنعتی کردن دولتی را با تاسیس یک شرکت توسعه با عنوان«موسسه ارتقای تولید» یا CORFO آغاز کرد. تحت زمامداری رئیس جمهور«فری مونتالوا» (۱۹۶۴-۱۹۷۰)، بیشترین نیروی برنامه توسعه دولت صرف فایق آمدن بر تنگناها و مدرنیزه کردن اقتصاد، بخصوص بخش کشاورزی از طریق اصلاحات ارضی گردید. از دوره تصدی آلنده، رویکرد توسعه ساختاری اصلاح شده بود و در آن دولت به عنوان عامل تغییر اجتماعی به کار گرفته شده بود. پسران شیکاگو این الگوی دولت مدار را کاملاً رد کردند. آنها معتقد بودند نیروهای بخش خصوصی باید فعالیت های اقتصادی و سیاسی را رهبری کنند نه دولت. به باور آنها یک اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد و توسعه

---

[1] The 1983 Popular Front Government

صادرات در کنار سرمایه‌گذاری خارجی اساسی بـه معنـی توسـعه اسـت، نـه بـه معنـی وابستگی که در رژیم گذشته وضعیتی ثابت تلقی مـی شـد. آنـان مـدعی بودنـد کـه بـا دستیابی به این هدف قادر خواهند بود که جامعه‌ای مـدرن بیافریننـد. آنچـه پینوشـه و پسران شیکاگو در صدد انجامش بودند، تغییر تصور و ذهنیت شیلیائی‌ها درباره دنیا بود. آنها به الگوی بازار آزاد که معتقد به عمل فردی به جای مسئولیت دولتی برای نفـوذ بـه درون اجتماع بود باور داشتند تا به کمک آن بتوانند فرهنگ حقیقی و درونـی کـشور را تغییر دهند.

الگوی نئولیبرالی و پسران شیکاگو

ظهور پسران شیکاگو

در سپتامبر سال ۱۹۷۳ موفقیت انقلاب پسران شیکاگو بـسیار دور از ذهـن بـود. نیروهای مسلح در مورد مسایل اقتصادی آگاهی انـدکی داشـتند و تعـدادی از آنهـا بـه غیرنظامیان اعتماد نداشتند. ارتش در طول سال اول حکومتش تمام پست‌های وزارتی را تصاحب کرد. به علاوه گروه های دیگـری بودنـد کـه ایـده‌هـای مـشابه ارتـش داشـتند بخصوص آنانی که رویکرد ملی‌گرایانـه داشـتند. در ایـن میـان دو گـروه مخـالف وجـود داشتند که حامیان ایده ارتش بودند. گروه«دروها»[1] و گروه«بلانـدوها»[2]، یـا تنـدورها و میانه‌روها. «دروها» یا تندروها موضع ملی گرایانه نسبتاً جنجالی داشتند که با ایده قوی اعتقاد به دولت اقتدارگرا توامان شده بود. در سال های اولیه آنان بـا رده‌بنـدی‌هـا درون حزبی شناخته می‌شدند. «پابلو رودریگز»[3] رهبـر حـزب آزادی، و«جـیم گـوزمن»[4] کـه بعدها بزرگترین حامی سندیکالیست‌ها، [صنفی‌گرایان] شد از این جمله بودند. جنـبش صنفی‌گرایان مرکب از بازرگانان کوچک که بخش اصلی بدنه مخالفان سیاسـی آلنـده را تشکیل می‌دادند، جزء اولـین گروههـایی بودنـد کـه حکومـت نظامیـان را بـه رسـمیت شناختند و آن را ناجی شیلی قلمداد می‌کرد. آنان معتقـد بودنـد تحـت لـوای حکومـت نظامیان بهتر می‌تواننـد دوام بیاورنـد و در رژیـم جدیـد بهتـر مـی‌تواننـد عـرض انـدام کنند[۲].

---

[1] Duros
[2] Blandos
[3] Pablo Rodriguez
[4] Jaime Guzman

پسران شیکاگو، اعضای اصلی گروه«بلاندوها» یا میانه‌روها بودند. آنان برخلاف تندروها نه به حکومت دراز مدت نظامیان معتقد بودند و نه به ایده دولت اقتدارگری قوی. و عجیبتر اینکه به محض اینکه هزینه انجام برنامه مورد نظرشان بالا رفت به حمایت خود از طرح های پینوشه برای کنترل دراز مدت قدرت، خاتمه دادند. پسران شیکاگو منابع مطمئنی داشتند که منجر به بقای نظام سیاست سازی عمومی غالب آنان می‌شد. اغلب اقتصاددانان حرفه‌ای این گروه طی برنامه مبادله دانشجو بین دانشگاه کاتولیک و دانشگاه شیکاگو در سال ۱۹۵۶ برای آموزش و ادامه تحصیل به این دانشگاه اعزام شده بودند[۳]. به علاوه به منظور مبادله یک تجربه آموزش عمومی، بعضی از این افراد اقدام به مبادلات اجتماعی و همکاري متقابل کردند که آنان را بیش از پیش به همدیگر متصل ساخت. عامل مهم دیگر این بود که این مردان در مکتبی آموزش دیده بودند که با اقتصاد جهاني رابطه تنگاتنگ و منسجمی داشت. مکتب شیکاگو را تفکرات عده‌ای از استادان برجسته اقتصاد برنده جایزه نوبل«میلتون فریدمن»[1] و آرنولدهاربرگر»[2] اداره می‌کرد.

با این حال«فردریک هایک»[3] را احتمالاً می‌توان به عنوان پدر عقلانی مکتب شیکاگو نامید. هایک اثر مشهور خود به نام«مسیر بردگی»[4] را اولین بار در سال ۱۹۴۴ با کمک انتشارات دانشگاه شیکاگو منتشر ساخت که در آن ایده ایجاد یک نظام بازار آزاد به عنوان مهمترین حافظ و ضامن آزادي سیاسی را به تفصیل بیان داشته بود. هایک با الهام از رویکرد لیبرال کلاسیک قرن نوزدهمی، هشدار داد که برنامه اجتماعی که در دموکراسی‌های غربی در حال همه گیر شدن است به شدت با آزادی سیاسی در تضاد است. او در مقدمه کتاب خود که در ایالات متحده ویرایش شده بود بیان می دارد: «نتایج غیرقابل پیش‌بینی و در عین حال اجتناب ناپذیر برنامه اجتماعی وضعیتی را به وجود می آورد که در آن اگر سیاست دنبال شود، نیروهای اقتدارگرا پست های حساس را فتح خواهند کرد» [۴].

جای شگفتی نیست که هایک که اولین بار کتابش را به عنوان هشداری سیاسی به سوسیالیست دموکراتهای اروپایی در مورد خطر فاشیسم آلماني و کمونیسم شوروی

---

[1] Milton Friedman
[2] Arnols Hrberger
[3] Ferdrick Hayek
[4] The Road to Serfdom

مسلک نوشت، می‌بایست کاربرد این ایده را در مـورد حکومـت اقتـدارگرای شـیلی کـه آزادی‌های سیاسی را بی‌رحمانه سرکوب می‌کرد متوقف سازد. این جریان با این حقیقت که آموزه امنیت ملی که ارتش شیلی بر طبق آن عمل می‌کرد، منافع ملی را بـر منـافع فردی ترجیح می‌داد ترکیب شده بود. مکتب شیکاگو با پذیرش اصل مالکیت خـصوصی به این اصل مقدس تفکر خود را جهانی کرد. بر طبق این تفکر دولت نباید به عنوان یک مداخله‌گر عمل می‌کرد و باید به نیروهای بازار اجازه می‌داد که بازار را به دست بگیرنـد. از آنجا که تاکید اصلی بر آزادی عمل بازار تا حد ممکن بود، بنابراین باید حداقل قوانین دولتی و حداکثر خصوصی‌سازی اعمال می‌شد. این رویکرد اقتصادی نبـود زیـرا مفـاهیم خصوصی‌سازی و دخالت حداقلی دولت از طریق مقررات زدایی قابل تعمیم بـه سـازمان اجتماعی هم بودند. به طور خلاصه این امر ایـده‌ای بـود کـه اقتـصاددانان تربیـت شـده مکتب شیکاگوی دانشگاه کاتولیک با خود به شیلی آوردنـد. تجربـه آلنـده بـه بـازتوانی دیدگاه های آنان درباره روابط دولت- جامعه و نقش بازار، خدمت شـایانی کـرد. پـسران شیکاگو مزایای دیگری نیز داشتند آنان مردان جوان بسیار مطمئنی بودنـد. آنـان کـه از نظر فنی خوب آموزش دیده بودند و چنان روحیه تخصصی، دانش و خوداتکایی از خـود بروز دادند که ارتش نتوانست به آنان بی‌توجهی کند.

آنها همچنین متخصص رویکرد اقتصادی بودند کـه در بازارهـای مـالی و تجـاری بین‌المللی بسیار مورد حمایت بودند و بیش از آنکه سیاستمدار باشند فن سـالار بودنـد. اولین بعد وفاداری آنان وفاداری به تخصص‌شان در حرفه‌شان بود نـه وفـاداری بـه یـک حزب سیاسی. این خصوصیت اخیر در جامعه سیاست‌زده شیلی امری بـدیع بـود و ایـن ویژگی بود که پینوشه را مجذوب آنان کرد. زمانی که کودتای نظامی اتفاق افتاد، پسران شیکاگو فوراً برنامه‌ای اقتصادی تدوین کردند. این برنامه با ماه های اولیه وقـوع کودتـا و منازعات ائتلاف احزاب دموکرات مـسیحی و احـزاب ملـی در مخالفـت بـا حـزب اتحـاد مردمی، همزمان بود. این ایده‌ها که به شکل یک سند پیش‌نویس ارائه شد، مسیر آنان را قبل از کودتا برای ارتش مشخص ساخت [۵]. وقتی که جوخه نظـامی تـازه بـه قـدرت رسیده بود احساس کرد به مشاوره غیرنظامیان در امر اقتصاد نیاز دارد، دریافـت کـه دو الگوی جانشین برای میراث آلنده در مورد توسعه ساختاری رادیکـال وجـود دارد و یـک گروه [یعنی پسران شیکاگو] قادر به اجرای آن ست.

در اوایل اکتبر سال ۱۹۷۳ پینوشه،«فرناندو لنیز»[1] را به وزارت اقتصاد منصوب کرد. اگر چه لنیز از گروه پسران شیکاگو نبود لیکن از این گروه، برای خود مشاوری به نام«سرجیو دوکاسترو»[2] برگزید. دیگر پسران شیکاگو در شغل های دولتی منصوب شدند و از اینجا بود که به قله قدرت رسیدند. از سال ۱۹۷۶ بعد از اعمال موفق برنامه «معالجه از طریق شوک» رویکرد پسران شیکاگو تبدیل به رویکرد غالب شد. رقبای بالقوه از جمله بیشتر تجار سنتی همچون «رائول سایز»[3] دولت را ترک کردند. پسران شیکاگو پست‌های مهم اقتصادی را به دست گرفتند، زیرا سرجیو دوکاسترو که وزیر اقتصاد و بعدها وزیر دارایی شد برای [ارتقای] این گروه نقش حیاتی ایفا کرد. تصدی چهار سال و نیمه پسران شیکاگو بر اقتصاد، پیشرفت های اقتصادی زیادی به بار آورد. از سال ۱۹۷۹ آنان به دلیل دلگرمی ناشی از موفقیت اقتصادی، رویکرد بازار را به دیگر ابعاد جامعه شیلی مانند آموزش و پرورش، مراقبت‌های بهداشتی، کار و تامین اجتماعی توسعه دادند. نیاز به گفتن نیست که پسران شیکاگو هیچ مانعی در مقابل دست اندازی روز افزون خود به قدرت نمی‌دیدند.

مناقشه«بلاندو- دورو»، [میانه‌روها- تندروها] ، همچنان ادامه داشت. اگر چه هر دو در مورد لزوم کنترل سیاسی دراز مدت توافق داشتند لیکن در طول مباحث مربوط به قانون اساسی سال ۱۹۸۰ اختلاف عقیده فاحشی بین دو طیف وجود داشت. بلاندوها [میانه روها] خواستار ایجاد یک فضای باز سیاسی و فسخ استثناگرایی دولت، از طریق نهادهای سیاسی بودند، در حالی که دوروها [تندروها] خواستار بقای کنترل سفت و سخت اقتدارگرایی بودند که تضمین کند گذشته تکرار نخواهد شد. با بحران اقتصادی سال های ۱۹۸۱-۱۹۸۲، درخواست های تندروها برای تغییرات سیاست اقتصادی افزایش یافت. عامل مهمی که تداوم مناقشات میان حامیان دولت را تبیین می‌کند این است که پینوشه مایل بود حداقل به عنوان الگوی توجه به درخواست های گروه های سیاسی مجزا بتواند در راس قدرت باقی بماند. زیرا به این طریق فرصت های سیاسی او هرگز با سیاست های هیچ گروهی وابستگی و ارتباط تنگاتنگ پیدا نمی‌کرد و او

---

[1] Fernando Leniz
[2] Sergio de Castro
[3] Raul Saez

می‌توانست منافع متضاد میان حامیان خود را با امیدوار ساختن هر گروه به تحقق اهداف سیاسی‌شان تعدیل سازد.

بحران اقتصادی و پسران شیکاگو

بحران اقتصادی که در اواخر سال ۱۹۸۱ شروع شده بود به دلیل به صحنه آمدن پسران شیکاگو شروع به عقب‌نشینی کرد. پینوشه در آوریل سال ۱۹۸۲ سرجیو دوکاسترو را به وزارت دارایی منصوب کرد. دوره بازسازی الگوی اقتصادی زمانی رخ داد که قیمت ها به میزان ۳۵ درصد افزایش یافت و ارزش پزو سقوط کرد. دولت با به عهده گرفتن و تسویه وام های بانکهای خصوصی، نظام بانکی در معرض خطر را از مهلکه نجات داد. علیرغم شدت بحران اقتصادی، دوره ۱۹۸۲-۱۹۸۱ نه به خاطر ناقوس مرگش بلکه چون در مقابل رویکرد نئولیبرالی عقب‌نشینی کرد تبدیل به یک دوره موقت شد.
هرنان بوچی که به رویکرد تعدیل شده اقتصادی جان تازه بخشید در بقا و تداوم این الگو مهره‌ای کارساز بود. او از دوکاسترو که اصول بازار آزاد را به کاربرد، مصمم‌تر عمل کرد. از اشتباهات دیگر دوکاسترو این بود که او به اصرارهای تجار بخش خصوصی طرفدار پینوشه که از مشکلات ایجاد شده ناشی از طرفداری سرسختانه وی از سیاست‌های نئولیبرال همانند اثر چند بعدی که بر تجارت آنان به دلیل قیمت های پایین و قیمت مبادله پایین پزو در مقابل دلار ایجاد شده بود و موجب ایجاد سیل واردات ارزان شده بود شکایت داشتند، اهمیتی نداد.

دیدگاه دوکاسترو منعکس کننده اختلاف موجود بین فن سالاران در راس قدرت دهه ۱۹۷۰ و گروه های اقتصادی بود که از سیاست های آنان نفع می‌بردند [۶]. بوچی سعی داشت در کاربرد الگوی نئولیبرال منعطف تر عمل کند. برخلاف دوکاسترو، او قادر بود با تجار سنتی بهتر و خوبتر کار کند و توانست روش فعالتری را با تداوم الگوی بنیادی نئولیبرال ترکیب کند [۷]. بوچی که به عنوان وزیر دارایی از فوریه ۱۹۸۵ تا آوریل ۱۹۸۹ خدمت کرد، وقتی که به دلیل پایان یافتن دوره وزارتش استعفا کرد، وضعیت اقتصادی نیز بهبود یافت. همزمان با این جریان دستمزدها و قیمت ها بار دیگر پایین آمد. نرخ های رشد سالیانه برای دوره سال های ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۹ به میانگین ۷/۲ درصد رسید [۸]. بر اساس شاخص‌های اقتصاد کلان، اقتصاد شیلی بهبود یافته بود. بهبودی اقتصادی و توجه بیشتر به منافع اقتصادی که هسته اصلی حمایت رژیم بود با

استفاده سیاسی سرسختانه و مداوم از سرکوب، مانع گذار دموکراتیک شد و بحران اقتصادی نیز این موانع را تشدید کرد.

دوره سال های ۱۹۸۹-۱۹۷۳، را از رویکرد لیبرالیستی می‌توان به دو مرحله عمده تقسیم‌بندی کرد. مرحله اول شامل پیشرفت اقتصادی در سالهای ۱۹۸۱-۱۹۸۷ بود که الگوی نئولیبرال مجدانه اجرا می‌شد. مرحله دوم دوره بعد از بحران اقتصادی بود که از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۹ یعنی زمانی که الگوی مذکور مورد بازبینی قرار گرفت و تغییر اندک اقتصادی حاصل شد. الگوی نئولیبرال اثر عظیمی بر زندگی مردم شیلی به جای گذاشت. اکنون اجازه بدهید که پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی این الگو را مورد ارزیابی قرار دهیم.

پیامدهای الگوی نئولیبرال: تمرکز ثروت

یکی از پیامدهای الگوی نئولیبرال این بود که منجر به افزایش تمرکز ثروت در دست عده اندکی شد و همزمان موجب ایجاد تفاوت طبقاتی شدید بین فقرا و اغنیا شد. اگر چه شیلی همیشه به عنوان جامعه‌ای بوده که در آن ثروت و درآمد به طور نابرابر توزیع شده است، لیکن این وضع در طول سالهای دیکتاتوری بدتر شد. عقاید متفاوتی در مورد اینکه آیا اصلاحات لیبرال دوره سالها ۱۹۸۱-۱۹۷۶ به طور کلی برای شیلی مفید بود یا نه وجود دارد، لیکن واضح است که در این دوره تمرکز اقتصادی افزایش یافت و نابرابری در توزیع درآمد تشدید شد.

تمرکز ثروت در طول مرحله اول کاربرد الگوی نئولیبرالی

در طول اولین مرحله نئولیبرالیسم بخش اعظم ثروت در دستهای شمار اندکی از مجتمع های اقتصادی داخلی بخصوص گروههای«ویال»[1] و«کروزات لارین»[2] مشهور به«پیرانهاس»[3] (ماهی های بومی آمریکای جنوبی) تجمع یافت. از سال ۱۹۸۷ شرکت ویال ۲۵ درصد و کروزات لارین ۳۷ درصد از ۲۵۰ شرکت شیلی را در دست داشتند[۹]. شش مجتمع بزرگ شیلی ۵۰ درصد دارایی‌های این ۲۵۰ شرکت را در

---

[1] Vial
[2] Cruzat Larrain
[3] Piranhas

اختیار داشتند. استیلای آنها طیف وسیعی از شرکتها را در بر می‌گرفت. گروه ویال همچنین هفته نامه خبری محبوب «ارسیلا»[1] را خریداری کرده بود، «سباستین ادواردز»[2] اسناد مهمی در تایید افزایش تمرکز ثروت جمع‌آوری کرده که نشان می‌دهد که از سال ۱۹۷۹ تعداد ۱۳۵ شرکت از ۲۵۰ شرکت بزرگ خصوصی تحت کنترل و مالکیت ۱۰ مجتمع مالی برتر شیلی بوده اند [۱۰] .

مجتمع های اقتصادی بعد از اجرای سیاست اجتماعی خصوصی‌سازی دولت موسوم به «نوین سازی های هفت‌گانه»[3] شروع به رشد کردند. برای مثال دو ماه بعد از آغاز خصوصی سازی امنیت اجتماعی، دو مجتمع اقتصادی بزرگ ۷۵ درصد بازار را به دست گرفتند [۱۱]. اما مجتمع های اقتصادی چگونه انباشت چنین ثروت عظیمی را مدیریت می‌کردند؟ برای این کار چندین راه وجود داشت. بعد از کودتا رژیم نظامی دریافت که به عنوان پیامد سیاست های آلنده صدها شرکت تحت کنترل دولت در آمده بودند. دولت شروع به فروش آنها کرد و با پذیرش پیشنهاد خرید بسیار پایین، صنعت بانکداری را که آلنده ملی اعلام کرده بود به فروش رساند [۱۲]. از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶، CORFO، تعداد ۹۹ شرکت را فروخت [۱۳]. حتی با این قیمت های پایین خریداران اندکی پول نقد کافی یا دسترسی به سرمایه خارجی کافی برای خرید این شرکت ها را داشتند. گروه‌های ویال وکروزات- لارین جزء معدود شرکت هایی بودند که توانستند پیشنهاد خرید بدهند. خصوصی سازی بانک ها تمرکز ثروت را تسهیل کرد چرا که مجتمع های مالی می‌توانستند دیگر شرکت ها را از طریق پیشنهادهای خرید با وامهای اعطائی بانک ها که از بانک های خصوصی خارجی وام گرفته بودند تصاحب کنند. برای مثال ادواردز نشان می‌دهد که درصد بالای وام های بانکی در درون خانواده مجتمع های مذکور گردش می کرده است [۱۴].

نرخ ثابت پایین ارز و مبادله دلار هم به این مجتمع های کمک بسیاری می‌کرد زیرا نرخ پایین ارز، بازپرداخت وامهای خارجی آنان را تسهیل می‌کرد. این پویایی با مشکلاتی هم مواجه بود. در طول دوره اولیه توسعه اقتصادی بخش اعظمی از پول به صورت وام گرفته شده صرف تلاش های مخاطره آمیزی همچون واردات مصرفی، تقویت

[1] Ercilla
[2] Sebastian Edwards
[3] Seven Modernizations

سفته بازی و نیز ارتقای شرکت های پوشالی و تصاحب شرکت های دولتی می‌شد. تداوم نرخ ثابت پایین دلار پیامدهای منفی بی‌شماری داشت. این جریان نه تنها نرخ رشد واردات را بالا برد بلکه کسری موازنه تجاری شدیدی را با خود به همراه آورد. از آنجا که این امر تولیدات شیلی از جمله کالاهای کشاورزی را در بازارهای جهانی گران کرد، مانع رشد صادراتی شد که می بایست سیل واردات را متوازن می‌ساخت. در این اثنا هزینه خدمات بدهی روز افزون خارجی که به وسیله مجتمع های مالی انباشته شده بودند به نسبت غیرقابل کنترلی افزایش یافت. از سال ۱۹۸۲ میزان بدهی خارجی شیلی به ۱۷/۲ میلیارد دلار رسید که براساس نرخ سرانه یکی از بالاترین میزان بدهی‌های جهان بود[۱۵]. برعکس در سال ۱۹۷۳ میزان بدهی خارجی این کشور ۳/۶۷ میلیارد دلار بود[۱۶]. هر اندازه که مجتمع های بزرگ پر رونق‌تر می شدند زندگی برای مشاغل کوچک تر مشقت بارتر می‌گردید. اگر چه صاحبان مشاغل متوسط حامیان پروپاقرص کودتای نظامی بودند، لیکن الگوی بازار آزاد آنها را هم متضرر ساخت. حتی سندیکاها و انجمن‌های مشاغل کوچک که در راس مخالفان دولت آلنده قرار داشتند هم از سیاست‌های نئولیبرال آسیب دیدند [۱۷].

بعد از کودتا این سندیکاها ابتدا با تقاضای مصرف روز افزونی مواجه شدند که چندین برابر از پسرفت ناشی از«برنامه درمان با شوک» شدیدتر بود. بعدها این سندیکاها خیلی زود دریافتند که یارای رقابت با سیل واردات ارزان به داخل کشور را ندارند. پیامد این امر افزایش میزان ورشکستگی‌ها بود. از سال ۱۹۸۲ گروهی از کارآفرینان مشاغل کوچک که از نظر سیاسی به استیصال و بن بست رسیده بودند، علناً وارد مواجهه با رژیم شدند. آنان تظاهرات خیابانی به راه انداختند. چندین اعلامیه نوشتند و سعی کردند کنفرانس ملی کارآفرینان را سازماندهی کنند. پاسخ دولت به این اقدامات بسیار خصمانه بود در نتیجه تلاش های این گروه ها به هیچ ختم شد [۱۸].

در واقع صنعت داخلی شیلی به واسطه برنامه ملی زدایی رو به نابودی رفت. از دوره ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۰، حدود ۱۳۳۸ مورد ورشکستگی به وقوع پیوست. دلیلی که مشاغل کوچک در مورد نابودیشان از جانب دولت توجه و هشدار کمتری دریافت کردند این بود که براساس الگوی نئولیبرال، امری طبیعی بود. براساس این الگو در یک اقتصاد نامنظم، انتظار می‌رود صنایع ضعیف تر از چرخه بازار حذف شوند. سرجیو دوکاسترو وزیر دارایی آن را فرایندی سالم خواند. در نتیجه اگرچه وارد کنندگان و خریداران در

طول دوره معجزه اقتصادی سود بردند، لیکن صنایع داخلی و کوچک و آن دسته از صنایعی که در حوزه مصرف داخلی کار می‌کردند به سختی دچار خسارت شدند. داروینسیم اقتصادی الگوی نئولیبرال، منجر به خلق تعداد اندکی از گروه های اقتصادی قوی گردید که به قیمت نابودی بخش عظیمی از بنیاد صنعت داخلی کشور تمام شد. هنوز جنبه دیگری از راهبرد اقتصادی الگوی نئولیبرال مانده بود که به تبیین پدیده تمرکز بیشتر ثروت کمک می‌کرد. اگر چه الگوی اقتصادی نئولیبرال خواستار دولت بی‌طرف و مداخله حداقلی بود، بعضی از پسران شیکاگو در بعضی از مجتمع های مالی وارد و یا از آن خارج شدند [۱۹]. فاحش‌ترین مثال این ادعا، مورد«رالف لادرس»[1] بود. او قبل از رسیدن به مقام وزارت اقتصاد در سال ۱۹۸۲«بانکو دو شیلی»[2]،(بانک شیلی)، را به زیرمجموعه گروه ویال درآورد در حالی که بعنوان وزیر اقتصاد نیازمند آن بود که روی تصرف این بانک نظارت داشته باشد. بحران اقتصادی ۱۹۸۲-۱۹۸۱ حداقل به طور موقت و با ایجاد محیطی امن برای مجتمع های عظیم اقتصادی به پایان رسید. گروه‌های مالی ویال و کروزات- لارین ورشکسته و برچیده شدند. به علاوه دولت عملکردهای بانکی را ظالمانه ارزیابی کرد و این امر منجر به تعقیب تعدادی از مدیران اجرایی از جمله رالف لودرس گردید. لودرس به خاطر نقشی که در معاملات مالی غیرقانونی مرتبط با بانکو دو شیلی داشت به همراه «خاویر ویال»[3] در گروه ویال به زندان افتادند[۲۰].

تمرکز اقتصادی در طول مرحله دوم اجرای الگوی نئولیبرالیستی

بحران اقتصادی سال ۱۹۸۱ و عواقب آن به این معنی نبود که ثروت به طور تساوی توزیع شده است. تمرکز اقتصادی به آسانی اشکال دیگری به خود گرفت. در حقیقت در طول دوره دوم که از سال ۱۹۸۶ شروع شد تاکید دولت بر امر خصوصی‌سازی به معنی این بود که تعداد زیادی از شرکت های دولتی همچون شرکت‌های خدماتی و منافع عمومی و شرکت های معدنی که از مدتها پیش تحت کنترل دولت بوده‌اند در لیست فروش قرار می‌گرفتند.

---

[1] Rolf Luders
[2] Banco de Chile
[3] Javier Vial

بانک هایی هم که دولت موقتاً به دست آورده بود فروخته شدند. سیاست خصوصی‌سازی سریع فرصت دیگری را برای تمرکز اقتصادی به وجود آورد. در این زمان دولت الگوی متفاوت دیگری مشهور به«سرمایه‌داری مردم» را که از طریق آن سهام این شرکت ها یکجا به مردم فروخته می‌شد پیاده کرد. هدف از این راهکار مبارزه علیه پیدایش دوباره مجتمع های بزرگ جدیدی بود که در مرحله اول، عرصه اقتصاد را تسخیر کردند بودند. فروش سهام منجر به سرمایه‌دار شدن مردم نشد زیرا بسیاری از مردم عادی شیلی توانایی خرید این سهام را نداشتند. درعوض بخش عظیمی از نظامیان توانستند سهام شرکت های فروخته شده دولتی را به آسانی خریداری کنند. برای مثال در پایان سال ۱۹۸۸ حدود ۲۱ درصد از سهام خصوصی«شرکت برق ملی»[1] یا«اندسا» (Endesa)[2] توسط نظامیان تصاحب شد. بر اساس آمار تخمین زده می‌شود از مجموع ۲۵۰ هزار شیلیایی که در امر خرید سهام شرکت داشتند ۳۰ هزار نفر نظامی بودند[۲۱]. یکی دیگر از مشخصه های مرحله دوم نفوذ عظیم سرمایه خارجی در کنار سرمایه داخلی به درون اقتصاد شیلی بود که در کنار هم شمار زیادی از شرکت ها را تصاحب کردند. تمرکز مالکیت در دست تعداد معدودی از شرکت های چند ملیتی قرار گرفت[۲۲]. بعضی از صاحبان سودهای خارجی، پول خود را در شرکت های دولتی که دولت از سال ۱۹۸۶ شروع به فروش آنها کرده بود، از جمله شرکت های صنعتی ارتباطاتی و خدمات عمومی و بخش معدن سرمایه‌گذاری کردند. میزان کنترل این شرکت ها توسط سرمایه خارجی از حداقل ۱۸ درصد تا حداکثر ۹۵/۵ درصد تغییر کرد [۲۳].

شرکت‌های بزرگ چند ملیتی تا حد ممکن شروع به سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی کردند. به محض اینکه این شرکت ها زمین های کشاورزی را خریدند و وارد امر باغداری و جنگلداری و صدور میوه‌ها و محصولات باغی شیلی به بازارهای ایالات متحده شدند صادرات این محصولات رونق یافت. به طور کلی در طول سال های دهه ۱۹۸۰ یک قشر نخبه مالی داخلی و خارجی در کنار هم استیلای گسترده‌ای بر اقتصاد اعمال می‌کردند. همچنین می‌توان مشاهده کرد که در طول مرحله اول، این مجتمع‌های اقتصادی داخلی هستند که بر اقتصاد چنگ انداخته‌اند. برعکس در مرحله

---

[1] National Electric Company

[2] Empresa National de Electricidad SA

دوم این سرمایه خارجی در کنار سرمایه داخلی است که اقتصاد را به تسخیر خود درآورده است.

تمرکز اقتصادی و فقر روزافزون

یک روی دیگر سکه این بود که سیاست های نئولیبرالی شمار وسیعی از شیلیایی‌ها را فقیرتر و فاصله بین داراها و ندارها را بیشتر کرد. در طول سال های اولیه دیکتاتوری دستمزدهای واقعی در سال ۱۹۷۵ نسبت به سال ۱۹۷۰ به ۶۲ درصد مقدار واقعی شان سقوط کرد. حتی در طول احیای اقتصادی سالهای ۱۹۸۸-۱۹۸۶ دستمزدهای واقعی بالا نرفت. در سال ۱۹۸۹ آخرین سال حکومت پینوشه، دستمزدهای واقعی هنوز ۹۰/۸ درصد مقدارشان در طول سال ۱۹۷۰ بود [۲۴]. همچنان که در جدول شماره ۱-۶ نشان داده شده توزیع درآمد به دلیل تمرکز آن در دست ۱۰ درصد جمعیت، بدتر شده است. مطالعه‌ای که در سانتیاگوی بزرگ انجام شده نشان داد که در اواخر سال های دهه ۱۹۸۰ نرخ فقر به طور فاحشی از ۲۸/۵ درصد در سال ۱۹۶۹ به ۴۹ درصد در سال ۱۹۸۷، افزایش یافت [۲۵]. کاهش پتانسیل درآمد ۱۰ تا ۲۰ درصد جمعیت شیلی به میزان ۴۰ درصد چیزی بیشتر از یک آمار ساده است. این تغییرات بر فرصتها و الگوهای زندگی مردم شیلی اثرات عظیمی گذاشت. در این فصل وقتی تغییرات الگوهای زندگی را بررسی کنیم بیشتر به این مسایل خواهیم پرداخت.

جدول ۱-۶، توزیع درآمد شخصی، بر طبق درصد درآمد شخصی کل

میزان تغییر درآمد	(برای تمام شیلی) سال ۱۹۶۹	(برای تمام شیلی) سال ۱۹۷۸	(برای تمام شیلی) سال ۱۹۸۸
پایین‌ترین ۲۰ درصد	۷/۷	۳/۱	۳/۱
۲۰ تا ۴۰ درصد	۱۲/۱	۷/۴	۶/۲
۴۰ تا ۶۰ درصد	۱۶	۱۱/۸	۹/۷
۶۰ تا ۸۰ درصد	۲۱	۱۹/۵	۱۶/۸
بالاترین ۲۰ درصد	۴۳/۲	۵۸/۲	۶۴/۲
مجموع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

منبع: موسسه آمار ملی. تجربه‌های: آمریکای لاتین در اقتصاد محافظه‌کارانه، آلجاندرو فوکسیلی، برکلی، انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، سال ۱۹۸۳، ص ۸۳

نوین‌سازی‌های هفت گانه[1]

کنترل شهرداری و خصوصی سازی

پسران شیکاگو درصدد بودند که الگوی بازار را به دیگر ابعاد جامعه شیلی توسعه دهند. آنها معتقد بودند خصوصی‌سازی و کنترل روزافزون شهرداری اگر به ابعاد دیگر اجتماعی گسترش یابد، پیامدی انقلابی خواهد داشت که نهایتاً منجر به بازسازی بنیادی روابط دولت-جامعه خواهد شد. قبل از این مردم به دولت به عنوان توزیع کننده یا واسطه نگاه می‌کردند. در عوض بخش خصوصی همچون موتور اصلی تغییر با حداقل دخالت عمل می‌کرد. الگوی بازار آزاد دولت را به صورت عامل توزیع کالا و خدمات در جامعه در می‌آورد. علاوه بر این پسران شیکاگو معتقد بودند رویکرد بازار نه تنها رفتار مردم بلکه ارزش های بنیادی شان را هم تغییر خواهد داد. آنها معتقد بودند حکومت‌های دیوان سالار رفتار فردی را تحریف و نابود کرده‌اند. به محض اینکه این حکومت‌ها از بین بروند مردم شیلی با پیروی از محیط بازار آزاد به صورت عقلانی، ارزش‌های فردی و نفع شخصی را پیاده می‌کنند و در کنار آن دستی نامرئی نیز کامیابی و امید بزرگتری برای همگان به ارمغان خواهد آورد. پس آهسته آهسته اندیشه نفع جمعی نیز کنار گذاشته خواهد شد. قبل از این مفهوم طبقات اجتماعی همبسته یا منافع طبقاتی، مرتباً نوسان می‌کرد. درعوض با کاربرد این مدل نفع فردی، جای خیر جمعی و جامعه عرفانی را خواهد گرفت. پینوشه از این ایده حمایت کرد و خواستار تعمیم و کاربرد الگوی بازار آزاد به دیگر ابعاد زندگی اجتماعی و نوین‌سازی‌های هفتگانه گردید. هدف پسران شیکاگو برای ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر رفتار فردی، با آروزهای پینوشه برای ایجاد یک جامعه سیاسی خرد شده همخوانی داشت. با این حال میان اقتصاد و سیاست اجتماعی و اوضاع سیاسی تضاد بنیادی وجود داشت. اگر چه ایده‌آل الگوی اقتصاد لیبرال با حرارت تمام در جامعه شیلی اعمال شده بود، لیکن کاربرد آن تحت اوضاع فاجعه بار سرکوب سیاسی گسترده صورت گرفته بود. حتی میلتون فریدمن یکی از بزرگترین شارحان رویکرد بازار آزاد به این تناقض ذاتی اشاره کرده بود. به دنبال بحران سال ۱۹۸۲ بود فریدمن بیان داشت که حکومت اقتدارگرای شیلی مگر اینکه به آزادی سیاسی اجازه نفس کشیده بدهد در غیر این صورت آزادی اقتصادی را نابود

---

[1] The Seven Modernizations

خواهد کرد. علیرغم این تناقض در آغاز سال ۱۹۷۹ رویکـرد بـازار آزاد بـه هفـت حـوزه عمـده سیاسـتگزاری راه یافـت: کـشاورزی، کـار، آمـوزش و پـرورش، بهداشـت، تـامین اجتماعی، عدالت اجتماعی، عدالت و مدیریت عمومی. این طرح که به نوین سـازی‌هـای هفتگانه مشهور شـد از نظـر بعـضی‌هـا بـه منزلـه فراینـد پوسـت انـدازی دولـت تلقـی می‌شد.[۲۶]

اصلاحات لیبرالی در حوزه کار

یکی از اولین بخش هایی که الگوی بازار آزاد در مورد آن اعمال شد، حوزه روابط کار بود که در آن سال ۱۹۷۹ هم یک قانون کار جدید با تکیه بر این الگـو تـدوین شـد. قانون کار دولتی با سازماندهی کردن مفهوم آزادی کارگر در انتخاب کار برای اولین بـار در سال ۱۹۷۳ به اتحادیه‌های قانونی کارگری اجازه عرض اندام داد. آنهـا اجـازه یافتنـد تحت شرایط همکاری آزاد یا آزادی انتخاب در سطح محلی کار کنند. این بدان معنا بود که در سطح ملی نه هیچ اتحادیه کارگری بزرگی با عضویت اجباری وجـود داشـت و نـه هیچ مغازه بسته‌ای. اگر ۱۰ درصد کـارگران در هـر کارخانـه‌ای کـه حـداقل ۲۵ کـارگر داشت مایل بودند، می‌توانستند یک اتحادیه محلی تشکیل دهنـد. عـضویت در اتحادیـه اختیاری بود و کارگران در هر کارخانه‌ای می‌توانستند هر تعداد که می‌خواستند اتحادیه تشکیل دهند. قانون کار ۱۹۷۹ به دلیل منازعه درونی بین مفهوم آزادی انتخاب و دیگر محدودیت های عمل دچار خدشه شد. حق سازماندهی و تشکیل اتحادیه و اعتصاب، بـه عنوان ابزارهای اساسی طبقه کارگر به شدت ممنوع شد. در سطح سازماندهی هم هـیچ اتحادیه ملی یا حتی یک انجمن متشکل از اتحادیه های کارگری برای مذاکرات کارگری حق نداشت تشکیل شود. سازماندهی و مذاکرات کارگری فقط در سطح کارخانـه واحـد اتفاق می افتاد. به علاوه از لحاظ نظری کارگران نیازی به تشکیل اتحادیه برای مذاکره با کار فرمایشان نداشتند. حق اعتصاب هم به شدت محدود شده بود. اعتصاب ها به شصت روز محدود شده بودند، بعد از آن کارگران باید بـه سـر کـار بـاز مـی‌گـشتند یـا اخـراج می‌شدند. نهایتاً اتحادیه‌های کارگری باید غیرسیاسـی مـی‌بودنـد. براسـاس ایـن قـانون، اتحادیه و عضویت حزبی با هـم ناسـازگار بودنـد [۲۷]. قـانون کـار مـذکور بـر جنـبش کارگری اثری مخربی گذاشت. اتحادیه‌های کوچک در سطح محلی تشکیل شدند. لـیکن انجام اعتصاب بسیار سخت شد و سازماندهی اتحادیه‌ها از هم پاشید این قانون در لباس

اعطای آزادی انتخاب به کارگران سعی داشت از تشکیل اتحادیه‌های قوی کارگری و هر نوع ائتلاف احزاب سیاسی با اتحادیه‌های کارگری جلوگیری به عمل آورد. در اصل این قانون تلاشی بود برای خرد کردن جنبش اتحادیه‌های کارگری. اتحادیه‌های واقعی در خارج از ساختارهای قانونی تعبیه شده به وسیله این قانون تشکیل شدند. اگر قبلاً شکی در مورد تمایلات موکد دولت وجود داشت، قتل خونسردانه یکی از رهبران برجسته کارگری به عنوان یک تذکر غم‌انگیز این شک را تشدید کرد. «توکاپل جیمینز»[1] رئیس «انجمن ملی کارکنان بخش عمومی»[2] در۲۵ فوریه سال ۱۹۸۲ در حالیکه عازم ملاقات با «مانویل بوستوس»[3] «رئیس کمیته هماهنگی کارگران ملی»[4] یا«CNS» بود به ضرب گلوله کشته شد. این دو قصد تشکیل یک اعتصاب غیرقانونی علیه سیاست های اقتصادی دولت را داشتند.

اصلاحات نئولیبرال در حوزه‌های تامین اجتماعی، بهداشت و آموزش و پرورش

قانون کار اولین مورد از نوین‌سازی‌های هفتگانه بود. اصلاحات با اهداف مشابه در حوزه‌های بهداشت، آموزش و پرورش، تامین اجتماعی و مسکن نیز اجرا شد. در تمام این موارد فرایند عقب‌نشینی استیلای دولت و جایگزینی آن با کنترل محلی پیامدهای عظیمی به همراه داشت. تغییر موجود فارغ از هدف تاریخی دولت برای تامین نیازهای بنیادی جامعه در حوزه‌های مذکور بود. در عوض هدف از این اصلاحات تمرکز زدایی از سیاست اجتماعی با دید خصوصی‌سازی کامل آنها در آینده بود. هزینه های دولت برای انجام سیاست اجتماعی در این سالها برای اولین باور از دهه ۱۹۲۰ به این ور سقوط کرده بود [۲۸].

از لحاظ تئوری اعطای اقتدار و کنترل بیشتر به مقامات محلی شاید عملی مردم‌سالارانه تلقی می‌شد، لیکن این امر کار ساده‌ای نبود چرا که در دوره حکومت پینوشه هیچ مردم‌سالاری در سطح محلی وجود نداشت. شهرداران به وسیله پینوشه منصوب می‌شدند و هیچ مقام منتخب محلی وجود نداشت. تنها راه چاره برای کسانی که با سیاست اجتماعی سروکار داشتند، مذاکره مستقیم با قوی‌ترین فرد آن ناحیه یعنی

1 Tucapel Jimenez
2 National association of public sector Employees
3 Manuel Bustos
4 National worker's Coordinating Committee

شهردار بود. سطح سرمایه‌گذاری هم ناکافی بود. به علاوه بعضی از شهرداران که از بودجه‌های کاهش یافته دولت استفاده می‌کردند به شدت با محدودیت منابع در حوزه سرمایه‌گذاری در برنامه‌های اجتماعی مواجه بودند. در سانتیاگوی بزرگ سیاست شهری دولت پینوشه، به وسیله اصلاحات شهری که موجب دو چندان شدن تعداد شهرداری‌ها در ناحیه کلان شهر گردید مشکلی را که در سال ۱۹۷۹ به وجود آمد وخیم‌تر کرد. لیکن از نظر اجتماعی موجب ایجاد شهرهای چند پاره شد. به علاوه اگر چه شهرداری‌های موفق و پولدار در سانتیاگوی بزرگ ممکن بود بودجه کافی برای برنامه‌ریزی اجتماعی در اختیار داشته باشند، لیکن شهرهای فقیر در تنگناهای جانکاهی قرار گرفته بودند. در نتیجه یکی از پیامدهای فوری کنترل روزافزون محلی، نابودی هزاران تن از مردم از جمله معلمان کارکنان بهداشت و مدیران در هر دو سطح ملی و محلی بود. در سطح ملی هزاران کارمند به دلیل فرو ریختن وزارتخانه‌های بهداشت، آموزش و پرورش و مسکن تباه شدند. در سطح محلی نیز حکومت های شهری با سطوح سرمایه‌های پایین در مقایسه با بودجه‌های سابق که از طرف حکومت مرکزی به آنان اعطا می شد مجبور به متوقف ساختن کارگران و ترخیص آنان بودند. اجازه دهید مشخصات بعضی از اصلاحات اجتماعی را ارزیابی کنیم.

تامین اجتماعی

هدف دولت خصوصی سازی نظام تامین اجتماعی از طریق ایجاد صندوق های بیمه خصوصی بود. اصلاحات مذکور بر افزایش نقش بازار در کنار کاهش نقش سنتی که دولت بر عهده داشت تاکید می‌کرد. دلیل این کار همانند طرح قانون کار، افزایش آزادی انتخاب کارگران و کارکنان بود [۲۹]. در این مورد آنان می‌توانستند از میان نظام های بیمه خصوصی رقیب دست به انتخاب بزنند. اصلاح نظام تامین اجتماعی می‌توانست نظام دولت مدار یا نظام پرداخت به شرط تحویل را به صورت یک نظام خصوصی یا سرمایه‌داری با مدیریت شرکت خصوصی انتفاعی مشهور به«مدیران صندوق بازنشستگی»[1] یا(AFPs)، درآورد. سیستم قدیمی مرکب از تعدادی از صندوق های مالی بود. لیکن نخستین صندوق، بزرگترین«سرویس تامین اجتماعی»[2] یا(SSS) بود.

---

[1] Retirement Fund Administrators
[2] Social Security Service

این صندوق ها منافع زیادی همچون منافع بازنشستگی را به همراه داشت. نظام قدیمی بازنشستگی از طریق مشارکت های دو بخش کارگران و کارفرمایان تاسیس شده بود. در سال ۱۹۷۰ این دو گروه با هم در حدود ۶۰ درصد این نظام را تشکیل می‌دادند و سهم دولت نیز از آنان جدا بود [۳۰].

اگر چه نظام پرداختها مبتنی بر فرمول هایی بود و از محاسبه مقدار حقوق مورد نیاز فرد در سنین بازنشستگی به دست می‌آمد، نظام جدید پرداخت یک نظام اساساً خود بیمه‌ای بود که از طریق جمع‌آوری صندوق های بازنشستگی فردی به علاوه هر نوع نفعی که به آنان تعلق می‌گرفت ایجاد شده بود. به علاوه دولت نظامی امیدوار بود مجبور نباشد که به مدت طولانی به نظام بازنشستگی یارانه پرداخت کند. تحت شرایط نظام جدید کارفرما هم مجبور نبود در میزان حقوق بازنشستگی کارگران دخل و تصرف و مشارکت کند. سطح هزینه دولت در مورد مقرری‌های بازنشستگی هم به طور فاحشی افزایش یافت. زیرا حجم عظیمی از مدیریت نظام به«مدیران صندوق بازنشستگی» پیوست. با این حال دوره‌گذاری وجود داشت که از طریق آن هر دو نظام کارایی شان حفظ می‌شد، زیرا کارگران در نظام قدیم می‌توانستند در آن بمانند. در طول این دوره زمانی هنوز دولت مسئول تداوم و حفظ سطوح مقرری‌های بازنشستگی تضمین شده بود.

برنامه اصلاح تامین اجتماعی چندین پیامد عملی آنی به همراه داشت: اولاً اینکه نظام خصوصی نسبت به نظام قدیمی تضمین امنیتی کمتری را در سطح منافع بازنشستگی برای کارگران فراهم می کرد [۳۱] در نتیجه بعضی شیلیایی‌ها تلاش کردند که با گذاشتن پول خود در قالب AFPهایی که با بزرگترین گروههای اقتصادی مانند ویال و کروزات لارین وصل بودند با این فرض که این شرکت ها امن ترند، امنیت خود را تضمین کنند. این رفتار باعث کنترل سریع این منابع توسط دو مجتمع بزرگ در اثنای چندین ماه برنامه خصوصی‌سازی گردید [۳۲]. بعد از بحران اقتصادی سال ۱۹۸۲-۱۹۸۱، شرکت های چند ملیتی بر تعدادی از AFPها تسلط یافتند [۳۳]. بقیه نظام دولتی به دلیل آنکه حق بیمه کارگران به AFPهای خصوصی سرازیر شد بیش از پیش غیرخصوصی باقی ماند.

نظام مراقبت های بهداشتی

نظام مراقبت های بهداشتی دستخوش اصلاحات مشابهی شد. این نظـام یکـی از حوزه‌هایی بود که توسط ایده‌آل خصوصی بیشترین آسیب را دید. قبل از اصلاحات سال ۱۹۸۱ دولت به این نظام برای کارگران یقه آبی یـا«آبریـرو»[1] بـا پرداخـت مابـه‌التفـاوت موجود میان میزان پرداخت‌های کارگران و کارفرمایان به«خدمات بهداشـتی ملـی»[2] یـا SNS و نرخ واقعی هزینه های بهداشتی یارانه پرداخت می کرد. به همین دلیل بیمارانی کـه تحـت پوشـش ایـن طـرح بودنـد بـرای معالجـه بیمـاری هـا هزینـه‌ای پرداخـت نمی‌کردند[۳۴]. نظام SNS اصولاً برای کارگران یقه آبی کـه بخـشی از نظـام«SNS» بودند باز بود. اصلاحات با خصوصی کردن بخش اعظم حوزه بهداشت، همه ایـن طرحهـا را تغییر داد. یکی از پیامدهای این اصلاحات بـه عرصـه آمـدن شـرکتهای خـصوصی بـا نام«موسسات بیمه بهداشت»[3] یا(ISAPRE) بود. یکی از عمده‌ترین تفاوت های موجود میان دو نظام قدیم و جدید این است که در نظـام قـدیم یـک کـارگر ۶ درصـد حقـوق ماهیانه خود را برای مراقبـت هـای بهداشـتی هزینـه مـی‌کـرد. در حـالی کـه در نظـام ISAPRE یا«موسسات بیمه بهداشت» پوشش مراقبتهـای بهداشـتی برطبـق میـزان و درصد مشارکت بیمه شوندگان ارتقا می‌یافت. به عـلاوه کیفیـت پوشـش مراقبـت هـای پزشکی و بهداشتی براساس میزان توانایی پرداختی افراد مبتنی شد. جای تعجبی نـدارد که کارگران مرفه‌تر به سمت ISAPRE ها مـی‌رفتنـد و کـارگران کـم مزدتـر در نظـام دولتی که اکنون«صندوق سلامت ملی»[4] یا «FONASA» خوانده می شـد بـاقی مـی-ماندند.

به علاوه بعضی از کـارگرانی کـه در FONASA (صـندوق سـلامت ملـی) بـاقی ماندند اکنون باید بخشی از هزینه مراقبت های بهداشتی را از ۲۵ تـا ۵۰ درصـد میـزان این هزینه‌ها و بسته به میزان درآمد خود پرداخت می‌کردند. این امر با نظام قدیم که در آن مراقبتهای بهداشتی اصولاً مجانی بود در تناقض بود [۳۵] .

---

[1] Obreeos
[2] National Health Service
[3] Health insurance Institutions
[4] National Health Fund

مورد دیگری که در نظام دولتی تامین اجتماعی می‌توان به آن اشاره کرد این است که این نظام که غیرسرمایه‌ای شده بود، سهامداران آن به ISAPRE ها یا موسسات بیمه بهداشتی نقل مکان کردند [۳۶].

تغییرات دیگری نیز ایجاد شد. بعضی از امکانات و تسهیلات بهداشتی و مراقبت‌ای پزشکی زیر نظر شهرداری ها انتقال یافتند. بودجه‌های بهداشتی در طول سال های حکومت نظامیان مرتباً کاهش یافت و تا سال ۱۹۸۸ به ۵۰ درصد میزان اولیه آن رسید [۳۷]. کاهش مشارکت های کارگری و هزینه‌های دولت در کنار واگذاری بیمارستان ها به شهرداری‌ها منجر به بدتر شدن کیفیت مراقبت های بهداشتی گردیدد که در دسترس طبقه فقرا بود. برای مثال شمار کارگران مراقبت های بهداشتی در«نظام ملی خدمات بهداشتی»[1] یا(INSS) که اخیراً تغییر نام یافته بود به نصف خود نسبت به سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۸ رسید [۳۸].

آموزش و پرورش

روند مشابهی در حوزه آموزش و پرورش هم رخ داد. حتی قبل از اصلاحات سال ۱۹۸۰ تغییرات زیادی در نظام آموزش و پرورش رخ داده بود. ارتش با درک این امر که نظام آموزش و پرورش به عنوان حلقه‌ای بنیادی در ساختار ارزشی یک ملت عمل می‌کند، به سرعت کنترل آن را در دست گرفت. آنها، [نظامیان]، اصلاحات عظیمی را در برنامه آموزشی پیش دانشگاهی پیاده کردند. از جمله اینکه میهن پرستی را با تاکید ویژه بر اعمال قهرمانانه ارتش شیلی با این برنامه عجین کردند. همچنین ارتش مستقیماً وارد نظام مدیریتی و اجرایی دو دانشگاه عمده یعنی«دانشگاه شیلی» و«دانشگاه کاتولیک» گردید. روسای جدید دانشگاه که افسران نظامی بودند به سرپرستی هر دو موسسه مذکور منصوب شدند. نیروهای مسلح با این عقیده که دانشگاه محل مبادله آزاد عقاید است و باید مکانی تکثرگرا باشد به شدت مخالفت کردند. این اولین قدمی بود که ارتش اساساً برای تخریب دانشگاه برداشت. آنها دانشگاه ها را از وجود هر نوع دانشجو، کارمند یا دانشکده و موسسه آموزش که افکار براندازانه داشتند تصفیه نمودند. اگر چه

---

[1] National System of Health Service

جریان تصفیه در مرحله اول متوجه حامیان حزب اتحاد مردمی بود، لیکن بعدها این جریان دامن احزاب دموکرات مسیحی و حامیان آنها را نیز گرفت.

موج دوم تغییرات که همزمان با اصلاحات بازار آزاد اتفاق افتاد در سال ۱۹۸۰ آغاز شد. در سطح پیش‌دانشگاهی این اصلاحات آموزشی حول مساله مدیریت مدارس عمومی و شهرداری بود. اگر چه معلمان با این سیاست به مخالفت برخاستند لیکن این اعتراض ثمری نداشت. در نتیجه حمایت دولت از آموزش و پرور کاهش یافت و هزاران تن از معلمان آسیب دیدند. نظام آموزش عالی هم از این برنامه آسیب دید. به عنوان بخشی از برنامه بازار آزاد دولت، دو دانشگاه بزرگ کشور انحصار خود بر نظام آموزش عالی را بجز در دوازده منطقه مشخص شده از دست دادند. به علاوه همه اینها، هر کس قصد داشت موسسه یا مدرسه دبیرستان یا پیش‌دانشگاهی خصوصی باز کند می توانست هر عنوان یا موضوعی را برای آن در نظر بگیرد. دولت هیچ چشم پوشی در مورد سطوح حداقلی صلاحیت های تدریس یا کیفیت برنامه آموزشی اعمال نمی کرد. در همان حال کمک‌های مالی دولت به دو دانشگاه عمده کشور کاهش یافت زیرا طرح مذکور برای تحقق خود اتکایی مالی این دو موسسه تدوین شده بود. اگر چه این ایده نهایتاً اصلاح گردید لیکن حمایت مالی دولت از بودجه آنان از میزان ۶۸ درصد در سال ۱۹۷۰ به ۴۸ درصد در سال ۱۹۸۷ رسید. شهریه دانشجوئی هم افزایش یافت. ایده دسترسی فراگیر به منافع اجتماعی، در این مورد نظام فراگیر آموزشی، کنار گذاشته شد. در عوض توانایی دستیابی به آموزش و پرورش بهینه مشروط به توانایی مادی و تابعی از ثروت افراد گردید. ارتش همچنین طرحی را برای خارج ساختن نظام آموزش عالی از سیطره دو دانشگاه عمده کشور و انتقال آن به موسسات خصوصی تدوین کرد. در سال ۱۹۸۷ شصت موسسه آموزش خصوصی با سطوح متفاوت کیفیت آموزشی در شیلی کار می‌کردند. همچنان که می‌توانیم به کمک این شرح مختصر در مورد اصلاحات در عرصه سیاست اجتماعی هم مشاهده کنیم، اصول مقررات زدایی دولتی، تمرکززدایی و خصوصی‌سازی به شدت اعمال می‌شدند و نتایج تکان دهنده‌ای را نیز به بار آوردند. دستیابی به امکانات اجتماعی همچون آموزش و پرورش، مراقبت‌های بهداشتی و بیمه اجتماعی اکنون به منابع اقتصادی فرد و میزان دارایی او بستگی پیدا کرده بود. دولت دیگر مسئول تهیه شبکه سالمی از امکانات مذکور برای طبقه فقرا نبود. برنامه‌های

اجتماعی که در دهه ۱۹۲۰ توسط رئیس جمهور جورج آلساندرای شروع شده بودند. اکنون تحت تاثیر فلسفه آزادی انتخاب از رونق افتاده بود.

نئولیبرالیسم و سیاست مناطق شهری

در کنار طرح «نوین سازی‌های هفتگانه»، ذهنیت بازار آزاد به حوزه سیاست شهری نیز نفوذ پیدا کرد. بعضی اصلاحات شهری در مورد سانتیاگوی بزرگ به عنوان پایتخت و محل اسکان یک سوم جمعیت کشور اعمال شد. اصلاحات شهری نقش مهمی را در تحولات اقتصادی سالهای ۱۹۸۱-۱۹۷۷ بازی کرده و با راهبرد پینوشه برای کنترل طبقات پایین جامعه بسیار جور در آمد. همانند طرح«نوین سازی‌های هفتگانه» اصلاحات بنیادی شهری بر طبق عقیده مقررات‌زدایی دولتی و اجازه ورود آزادانه به نیروهای بخش خصوصی به این حوزه بنا شده بود. در سال ۱۹۷۹ دولت پینوشه مرزهای شهری کلان شهر سانتیاگو را که شامل شانزده شهرستان مستقل یا«کوموناس»[1] بود تغییر داد و به جای آنها سی و دو شهرستان جدید ایجاد کرد. بر اساس طرح و برنامه‌ریزی شهری که به«طرح تنظیم»[2] مشهور بود، خطوط مرزی میان«کوموناها» برای این کشیده شده بود که با ایجاد شباهت و هم جنسی اجتماعی بیشتر میان شهرها، کارایی شهرداری‌ها افزایش یابد. در کنار اینها مرزهای کامل ناحیه کلان شهر سانتیاگوی بزرگ برای ایجاد توسعه ارضی بیشتر گسترش یافته بود. خط مرزی مطلوب برای ۱/۴ شمال شرقی شهر سانتیاگو که تا کوههای آند کشیده می‌شد به طور کلی پاک شد در نتیجه زمینهای کشاورزی اطراف شهر را به شدت مستعد توسعه شهری و زمین خواری کرد. دولت برای تکمیل این تغییرات قانونی، برنامه گسترده اسکان موقت اجباری جمعیت طبقه کارگر یا(پوپلادوریس»[3] خارج از کوموناهای (شهرستانها) بسیار مرفه و تغییر مکان آنان از این مناطق را به اجرا درآورد [۴۰]. از ابتدای برنامه اسکان مجدد در سال ۱۹۸۶ حدود ۱۵۰ هزار نفر درمحله‌های دور افتاده فقیرتر اسکان داده شدند. دولت با اعطای اختیارات و کنترل به شهرداری‌ها در مورد

---

[1] Comunas
[2] Plan Regulador
[3] Popladores

تعدادی از خدمات عمومی و نیز با ارائه مقدار ثابت بودجه به آنان، فرایند تمرکززدایی را ادامه داد [۴۱].

پیامدهای اجتماعی سیاست مناطق شهری

اسکان مجدد اجباری

برنامه اسکان اجباری پیامدهائی به همراه داشت. دولت برنامه مذکور را به عنوان راهی برای حل قطعی مسایل مسکن فقرا که بعضی از آنان به طور غیرقانونی زمینهایی را تصاحب کرده بودند، توجیه می‌کرد. منازل مسکونی اصلی فقرای اسکان یافته اغلب تخریب می‌شدند و ساکنین آنها به مناطق دور افتاده ناحیه کلان شهری اغلب در جنوب یا شمال غرب سانتیاگوی بزرگ یعنی جایی که اغلب ساکنان آن طبقات عمده کارگری بودند کوچ داده می‌شدند. در بعضی موارد، به افراد اسکان یافته به عنوان بخشی از برنامه اسکان دولت، مسکن اعطا می‌شد. در موارد دیگر طبقه کارگران فقیر اسکان یافته به صورت بخشی از شمار رو به رشد افراد مجبور بودند با دوستان یا اقوام خود معروف به«آلگادوس»[1] یا مهمانان زندگی کنند. تخمین زده می‌شود که از ۱۲ میلیون نفر جمعیت شیلی، در اواخر دهه ۱۹۸۰ در حدود ۲/۵ میلیون نفر به صورت آلگادوس،(مهمان)، بودند[۴۲].

کنترل شهرداری

فرایند کنترل شهرداری دست به دست با جریان ترسیم مجدد مرزهای شهری پیش می‌رفت. شهرک های جدیدی که تاسیس می‌شدند. اساساً جدایی قانونی طبقه غنی از طبقه فقیر را در لباس همگنی اجتماعی به وجود می آوردند. کنترل گسترده شهری بر خدمات عمومی به سادگی موجب تشدید جدایی اجتماعی فزاینده و سیاست جداسازی طبقه‌ای گردید. برای مثال شکل دهی مجدد خطوط مرزی باعث تغییر«پوبلاسیون»[2] یا شرکت های حاشیه‌ایِ«لوهرمیدا»[3] از شهرک طبقه

---

[1] allegados
[2] Poblacion
[3] Lo Hermida

متوسط«نونوا»[1] و ایجاد شهرک جدیدی به نام«پنالولن»[2] گردید. در سال ۱۹۸۴ درآمد سرانه ساکنین پنالولن کمتر از یک درصد ساکنین نونوا بود. بودجه دهی دولت هم سرچشمه اختلافات میان شهرک ها را تشدید کرد. برای مثال درآمدهای دولت بخصوص درآمدهای ناشی از جوازهای اتومبیل و مالیات های تجاری و شغل ها که سابقاً از طریق دولت های محلی به حکومت مرکزی ارسال می‌شد، اکنون در خود شهرداری‌ها باقی می‌ماند. اگر چه با قرار دادن بخشی از پول در یک صندوق عمومی و سپس توزیع آن در میان فقیرترین شهرک ها تلاش هایی برای حذف نابرابری‌های موجود در منابع صورت گرفت، لیکن تفاوت در منابع هنوز سخت پا برجا بود. در واقع کنترل محلی به معنی ایجاد نواحی مرفه در کنار منابع فراوان برای مدارس، مراقبت های بهداشتی و دیگر خدمات اجتماعی بود. نه تنها فقرا در نواحی دور و خارج از مناطق اقتصادی و متجدد و پویا متمرکز شده بودند بلکه هنوز منابع مالی اندکی برای برآوردن نیازهای اولیهٔ خود در اختیار داشتند.

تحقیقی که در مورد سرمایه‌گذاری شهرداری در نیمه اول دهه ۱۹۸۰ انجام گرفته، همان اختلاف فاحش بین فقیر و غنی در شهرهای حاشیه‌ای سانتیاگوی بزرگ را نشان می‌دهد. شهرستان های مرفه‌تر همچون سانتیاگو،«پراویدنیسا»[3] و«لاس کوندس»[4] با داشتن ۲۱ درصد جمعیت سانتیاگوی بزرگ، ۵۶/۸ درصد سرمایه‌گذاری شهرداری را در دوره سالهای ۱۹۸۴-۱۹۸۰ به خود اختصاص دادند. در حالیکه شهرستان های فقیرنشینِ«لاگرانجا»[5]، «سیسترنا»[6]، «کونچالی»[7] و«پادوهیریل»[8] با داشتن ۳۶ درصد جمعیت، به سختی ۹ درصد سرمایه‌گذاری‌های شهرداری را به خود اختصاص دادند[۴۳]. در مجموع حاصل این فرایند، این بود که شهرداری‌های شهرک‌های فقیرنشین به سختی می‌توانستند خدمات اولیه شهری را برای شهروندانشان تامین کنند. شهرداری‌های مرفه‌نشین با یک گردش ناگهانی پول حاصل از فرایند

---

[1] Nunoa
[2] Penalolen
[3] Provedencia
[4] Los Condes
[5] La Granja
[6] Cisterna
[7] Conchali
[8] Pudahuel

تمرکززدایی قادر به سرمایه‌گذاری در طرح های متنوع جدید بودند. یک نمونه از خدماتی که یک شهرداری با منابع فراوان می‌توانست عرضه کند را می‌توان در شهرستان پروویدنیسا مشاهده کرد. این شهرستان با جمعیت ۱۱۵۵۰۰ نفر قادر به استفاده از پول تخصصی نیافته‌ای بود که از طرف دولت به عنوان بخشی از برنامه تمرکززدایی یا کنترل محلی برای ارائه طیف متنوعی از خدمات به جمعیت محلی به این شهرستان بازگشت داده شده بود [۴۴].

در طول دوره سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۷ از طرف«اداره توسعه شهری شهرداری پراویدنیسا»[1] امکانات متنوعی ساخته شد. طیف گسترده ای از خدمات که بعضی از آنها گوی سبقت را از شهرهای ایالات متحده ربوده بودند، از جمله چندین مرکز برای شهروندان سالمند، یک کلینیک بهداشتی، و دو مرکز جوانان که محیط امن و شورانگیزی را برای دانش‌آموزان مدارس فراهم کرد، ساخته شد. هر یک از جوانان«پراویدنیسا» با پرداخت یک دلار آمریکا برای یکسال می توانست به طور مجانی در یکی از کلاس های بعد از مدرسه را که در مراکز جوانان ارائه می شد مانند کلاسهای رقص باله موسیقی، هنر، نقاشی و تاریخ ثبت نام کنند [۴۵]. در همان حال ساکنان شهرکهای فقیرنشین مجاور همچون«فلوریدا»[2] با جمعیتی بالغ بر ۱۹۱۸۰۰ مجبور بودند برای کسب اجازه تاسیس حتی یک اتاق چوبی مرکز مراقبت روزانه که با حداقل دستمزدهای POJH توسط کارمندان زن به صورت پاره وقت اداره شود، بجنگند [۴۶]. وسایل کار و ابزار سرگرمی توسط ساکنان این شهرکها یا کارگران اجتماعی اعطا می‌شد. در این مورد مخصوص، ساکنین محلی با توصیه آژانسهای خدمات اجتماعی خصوصی مجبور بودند که با سازمان اجتماعی غیردموکراتیک موجود با نام«خونتادو وسینو»[3] یا شورای همسایگی، که کارمندان آن حامیان پینوشه بودند یا با شهردار انتصابی شهر برای کسب خدمات ناچیز کار کنند [۴۷]. ساکنان فقیر بارها و بارها در کنار هم مقامات شهرداری را دور زدند و در قالب گروه های خصوصی خودیار متحد شدند.

---

[1] Provindacia Municipal Department of Urban Development
[2] La Florida
[3] Junta de Vecino

اسلوبهای جدید زندگی

این طرحها اسلوب های جدید زندگی بخصوص برای طبقه غنی به وجود آوردند. الگوهای توسعه عالی خانه‌سازی در مناطق با خانه‌های چوبین متداول شدند و خانه‌های بزرگ خصوصی با محوطه‌های چمن گران قیمت و حیاط خلوت های بزرگ که با حصارها و دروازه های بلند حفاظت می‌شدند ایجاد شدند. در پشت دروازه‌ها علائمی از یک نوع زندگی جدید و شیوه مصرف برجسته که قبلاً در شیلی ناشناخته بود همانند سوناها و جکوزی‌ها و استخرهای شنا سر بر آورد. در کنار تاسیس خانه‌های جدید دفاتر و خدمات جدید مانند مدارس و فروشگاه ها هم به وجود آمدند. امکانات جدیدی که اغلب در همسایگی طبقات کارگر پیشین ساخته شده بودند اکنون از فقرا و زمینهای کشاورزی پاک شده بودند و هیچ اثری از آنها در این مناطق تازه تاسیس نمانده بود. در نتیجه طبقه مرفه بیش از گذشته از طبقه فقیر جدا شد. این طبقه با در اختیار داشتن امکانات فراوان و مراکز خرید و خدمات رفاهی که در مناطق بسیار دور افتاد تجمع یافته بودند توانست بدون نگرانی درباره دیگران به زندگی خود ادامه دهد. افراد این طبقه در مورد سرکوب سیاسی و فقر هیچ نگرانی نداشتند و اکنون می‌توانستند در مورد این مسایل خود را به بیراهه بزنند. امتیاز دیگر این طبقه این بود که مزایایشان هر روز افزوده‌تر می‌شد.

بعضی نتایج حاصله از تاثیر الگوی نئولیبرالیستی

با نگاهی اجمالی بر طرح ارتش نتیجه بنیادی که می‌توان گرفت این است که پینوشه در تغییر شگرف بعضی جنبه‌های جامعه و اقتصاد شیلی از طریق تحمیل الگوی اقتصاد نئولیبرال موفق عمل کرد. الگوی اقتصادی چندین بحران را از خود به جای گذاشت. از جمله در سالهای دهه ۱۹۷۰ که شیلی یکی از مطرودان واقعی حقوق بشر بین‌المللی بود و یا در سالهای دهه ۱۹۸۰ این کشور رکود اقتصادی را سپری کرد، این الگو اثرات ماندگاری از خود بر جای گذاشت.

در نتیجه شیلی دستخوش چندین تغییر بنیادی گردید که به آسانی قابل برگشت نبودند. دقیقاً شیلی در چه مسیری تغییر کرد؟ پینوشه چه مقدار در بازسازی اقتصاد و جامعه و انتقال ارزشهای فرهنگی و سیاسی موفق شد. در شروع کار باید گفت که اقتصاد شیلی به شدت در شبکه اقتصاد جهانی تنیده شده بود. کاهش موانع تعرفه‌ای

به این معنی بود که شیلیایی‌ها قادر بودند که تمام انواع محصولات وارداتی از عروسک‌های باربی و بازی‌های جی‌آی[1] گرفته تا کامپیوتر و دیباک[2] را بخرند. سرمایه‌گذاری و مالکیت خارجی افزایش یافت. شرکت های چند ملیتی در هر دو بخش کشاورزی و غیرکشاورزی اقتصاد به طور گسترده در کشور گسترش یافتند. مقدار حمایتی که صنعت و فرهنگ شیلی از دنیای متجدد بخصوص از ایالات متحده بهره‌برداری می‌کرد از صحنه محو شد. تغییرات در کشاورزی شاید بهتر بتواند اثر الگوی نئولیبرال را متجسم سازد. در دوره قبل از سال ۱۹۷۳، قانون اصلاحات ارضی که بر طبق آن زمین ها باز توزیع شدند هم توانست روابط قدرت رادر روستاها تغییر دهد. همچنان که شماری از محققان خاطر نشان ساختند، فشار اولیه اصلاحات ارضی در دوره ریاست جمهوری فری در واقع بر مدرن‌سازی حوزه کشاورزی بود [۴۸].

رژیم پینوشه درصدد بود که تلاشهای آلنده را برای تغییر روابط قدرت روستایی وارونه سازد. این بدین معنا نبود که ارتش خواهان بازگرداندن مناطق روستایی به وضعیت قبلی باشد. اگر چه در حقیقت بعضی زمینها به صاحبان قبلی برگردانده شدند لیکن بخش زیادی از زمینها هم چنین نشدند. الگوی مالکیت زمین تحت نظر ارتش در واقع نتوانست وضعیت قبل از سال ۱۹۷۰ را تکرار کند [۴۹]. درعوض بخش کشاورزی با تکیه بر مزارع مدرن و تولید کننده میوه صادراتی در افزایش میزان درآمد صادراتی نقش روزافزون پیدا کرد.

برای مثال پینوشه و پسران شیکاگو با مدرنیزه کردن کشاورزی شیلی باعث به وجود آمدن مزارع مفیدتر با سرمایه‌گذاری خارجی برجسته و یک طبقه پرولتار روستائی بزرگ که قبلاً در مزارع زندگی نکرده بودند گردید. در عوض آنها در شهرک های کوچک و معمولاً به صورت پاره وقت در فصل درو کار می‌کردند. روابط خانوادگی به دلیل افزایش استخدام زنان در کار میوه چینی تغییر کرد. تغییراتی که در بخش کشاورزی در طول حکومت نظامیان رخ دادند پیامد تغییراتی بودند که به طور کلی در حوزه نوین سازی اقتصادی رخ می داد. که این نوع تجددسازی را تجربه می‌کرد رخ می‌داد. به علاوه اقتصاد مبتنی بر صادرات محصولات کشاورزی اگر چه عمدتاً با اقتصاد مبتنی بر صادرات مس قبل از دوره کودتا تفاوت داشت لیکن هنوز خود را در مقابل

---

[1] GI Joes
[2] Reeboks

خیال پردازی‌های بازار بین‌المللی همچنان که بحران سم انگور در سال ۱۹۸۹ هم نشان داد، آسیب‌پذیر می‌دید [۵۰].

همچنان که ما می‌بینیم القای الگوی نئولیبرال مرزهای مدیریت اقتصاد را هم درنوردید و از آن فراتر رفت. نظامهای تامین اجتماعی، بهداشت عمومی و آموزش و پرورش و بخش های دیگر تغییر یافتند. در حوزه فرهنگ و شیوه زندگی هم پیامد رویکرد نئولیبرال نمود پیدا کرد. شیلی بر حسب ثروت و درآمد با شکاف گسترده بین فقیر و غنی، شمار فقرای بیشتر و نیز الگوی زندگی وافر برای اغنیاء بیش از پیش قطبی شد. در دوره قبل از سال ۱۹۷۳ اغنیا که به عنوان بخش متفکر فرهنگ که بر رسوم مساوات طلبانه و معیارهای رفاه اجتماعی به عنوان وسیله حصول این هدف تاکید می‌کردند تا حدودی درباره فاش‌سازی ثروتشان محتاط بودند. تحت حاکمیت پینوشه این خشونت‌های فرهنگی بر حسب لذت آشکار ناشی از عواید ثروت از رونق افتاد. تغییرات در ارزشها و آمادگی ایدئولوژیک در درون نخبه سیاسی مخالف هم به وقوع پیوست. اگر چه اجرای سفت و سخت یک الگوی بازار آزاد کاملاً مورد پذیرش قرار نگرفت، لیکن باور کلی به یک اقتصاد بازار پذیرش بیشتری یافت. تغییرات ایدئولوژیک خبر از نوع کاملاً متفاوتی از گفتمان سیاسی برای مدتی طولانی در شیلی می‌داد که در فصل ۸ و ۹ مورد ارزیابی قرار خواهیم داد. بخش زیادی از فرایند مدرن سازی که در دوره حکومت پینوشه رخ داد شاید در طول یک دوره طولانی اجتناب ناپذیر می‌بود [۱] لیکن باید خاطر نشان ساخت که اوضاع سیاسی که تحت آن این مدل عملی شد، وضعیتی حساس بود. تغییرات انقلابی مذکور تحت شرایط رژیمی غیردموکرات و اقتدارگرا به وقع پیوست. دولت هم هیچ مجرای مشروعی برای پاسخ به افکار عمومی در مورد سیاست هایش و حتی اجرای الگویی که هزینه اجتماعی بالائی همچون فقر بیشتر و اختلافات درآمدی به همراه داشت، فراهم نساخت. این اوضاع سیاسی دلیل اصلی بود که پسران شیکاگو توانستند آن چنان مجدانه الگوی نئولیبرال را بخصوص در سالهای دهه ۱۹۷۰ اجرا کنند. آنها برحسب نوع مبحث سیاسی و موضوعی که در سیاست های حکومتی رخ می دهد از هم مجزا می‌شوند. جریان های ایجاد شده در الگوی اولیه تا اندازه‌ای به دلیل تفاوت سیاسی موجب ایجاد بحران فاجعه‌بار اقتصادی شدند. به علاوه من به مراتب توجه خود را بر یک جنبه موضع تغییرات ساختاری که از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۹ در شیلی رخ داد و نیز بر تمایلات و اعمال حکومت متمرکز ساخته ام. در فصل

بعد من بر واکنش های اجتماعی به نئولیبرالیسم بخصوص توسط مخالفـان سیاسـی آن در هر دو سطح توده‌های مردم و نخبگان تمرکز خـواهم کـرد. چـه طبقـات اجتمـاعی، نخبگان سیاسی و سازمان های سیاسی(همچون احزاب سیاسـی) بودنـد کـه بـا برنامـه حکومت نظامی به مخالفت برخاستند؟

یادداشت های فصل ۶

الگوی اقتصادی نئولیبرال و پیامدهای اجتماعی و سیاسی آن

۱. آلکساندرو فوکسلی عبارت "الگوی نئولیبرال" برای شرح سیاست های اقتصادی پولی که توسط حکومت نظامیان در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در آمریکای لاتین تعقیب می‌شد استفاده می‌کند. نک به:

Alejandro Foxley, Latin American Experiments in Neoconservative Economics (Berkeley: University of California Press, 1983).

۲. برای مثال نک به:

David Cusack, Revolution and Reactin: The Internal Dynamics of Conflict and conflict and confrontation in Chile, Monograph series in world Affairs of the University of Denver, vol. 14, book 3 (Denver: University of Denver, 1977); and Guillermo Campero, Los gremios empresariales en el periodo 1970- 1983 (Santiago: Instituto Latinoamericano de Estudios Transnacionales,1984).

۳. برای مثال نک به:

Manuel Delano and Hugo Traslavina, La herencia de los Chicago Boys (Santiago: Ediciones Ornitorinco, 1989).

Auge y caida del neoliberalismo enchile (Santiago: FLACSO, 1985); Patricio Rozas and Gustavo Marin, 1988: El "Mapa de la extrema riqueza' 10 anos despues (Santiago: Ediciones chile- America CESOC, 1989); Ascanio Cavallo Castro, Manuel Salazar Salvo, and Oscar Sepulveda Pacheco, La Historia oculta del regimen military

برای مشاهده ساختار پسران شیکاگو بسیاری از کارهای من از اثر فوق و نیز و اثر پیلارورگا و نیز از مجلات و روزنامه‌های یومیه گرفته شده است از جمله:

El Mercurio, APSI, and Analisis.

4. Frederick A. Hayedk, the Road to Serfdom (Chicago: University of Chicago Press, 1944/1965), p. xvii.

۵. برای مثال نک به:

the description in Phil O'Brien and Jackie Roddick, chile: The Pinochet Decade (London: Latin American Bureau, 1983), pp. 39-40.

۶. گیلرمو کامپرو وضعیت گروه های کارآفرین مختلف را در اثر زیر بررسی کرده است و بخصوص به تفاوت های اقتصادی و سیاسی که گروه های کارآفرین به دلیل سیاست های بازار آزادی حکومت با آنها مواجه شده بودند در اثر زیر پرداخته است:

Campero, Los gremios empresariales en el periodo 1970-1983.

Guillermo Campero, "Entrepreneurs Under the Military Regime," pp. 128-158 in Paul Drake and Ivan Jaksic, eds., The struggle for Democracy in Chile, 1982-1990 (Lincoln: University of Nebraska Press, 1991).

۷. یکی از تغییرات مهم بوشی در مورد الگوی اولیه نئولیبرال کنار گذاشتن ایده تعدیلات خـود به خودی ساز و کار خودتنظیمی بازار بـود. بـرای مثـال سیاسـت نـرخ ثابـت ارز را بـه عنـوان سیاستی تلقی کرده که در طول سالهای متمادی تغییرات کوچکی را با خود به همراه مـی‌آورد. او همچنین نرخ مالیات برای شرکت ها را پایین آورد. برای مشاهده جزئیات بیشتر آرای بوشـی نک به:

Barbara stallings, "Political Economy of Democratic Transition: Chile in the 1980s." pp. 181- 199 in Barbara Stallings and Robert Kaufman, eds., Debt and Democracy in Latin America (Boulder: Westview Press, 1989); Delano and Traslavina, La Herencia de los Chicago Boys; and Alejandra Cox Edwards and Sebastian Edwards, "Markets and Democracy: Lessons from chile,' World Economy 15, no. 2 (March 1992): 203-219.

8. Calculated from data injBerta Teitelboim, ed., Serie de indicadores economico socials, 1960-1989 (Santiago: Programa de Economia del Trabajo [PET], 1990), based on Banco Central data.

9. O'Brien and Roddick, The Pinchet Decade, p. 73; and Alejandro Foxley, "The Neoconservative Economic Experiment in Chile," pp. 45-46 om K/ Sa,ie; Va;emzie;a amd Arturo Valenzuela, eds. Military Rule in chile (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1986).

10. Sebastian Edwards and Alejandra Cox Edwards, Monetarism, and Liberalization: The Chilean Experiment (Chicago: University of Chicago Press, 1987), p. 100.

11. Foxley, Latin American Experiments, p. 106.

۱۲. بسیاری از تحلیلگران معتقدند که دولت نظامی شرکت ها را بـه قیمـت هـای واقعـی آنهـا خریداری نمی‌کرد. فوکسلی معتقد است دولت به طور جدی به دلیل قیمت هـای پـایین بـرای فروش شرکت های دولتی یارانه اختصاص می‌داد. او برآورد می‌کند که مقدار این یارانـه معـادل ۳۰ درصد بهای شبکه شرکت ها و نیز معادل ۴۰ تا ۵۰ درصد ارزش خرید آنها بوده است. نـک به:

E. Dahse, Mapa de la extrema riqueza (Santiago: Editorial Aconcagua, 1979), and Foxley, Latin American Experiments, p. 66.

استالینگ هم این ادعا را می‌پذیرد ادواردس هم سعی دارد قیمت فروش را تعدیل کند. لیکن همگی آنها باور دارند که قیمتها بسیار پایین بودند.

۱۳. آمارها برگرفته از منابع زیرند.
Daniel L. Wisecarver, "Economic Regulation and Deregulation in Chile," p. 151 in Gary Walton, ed., The National Economic Policies of Chile (Grenwich, conn: Jai Press, 1985).

14. Edwards and Cox Edwards, Monetarism and Liberalization, p. 120.

15. Cox Edwards and Edwards, "Markets and Democracy," pp. 210-211.

16. Edwards and Cox Edwards, Monetarism andLiberalization, p. 71.

17. Campero, Los gremios empresariales en el perfodo 1970 – 1983.

18. Campero, "Entrepreneurs Under the Military Regime," pp, 134-138.

19. Karen Remmer makes the same point in Military Rule in Latin America (Boulder: Westview Press, 1991), P. 165.

۲۰ . جریان لودر در مجلات و روزنامه‌های شیلی پوشش داده شد و بعدها در چندین کتاب نیز مورد ارزیابی قرار گرفت. نک به:
O'Brien and Roddick, the Pinochet Decade, Chapter 5,.

21. Delano and Traslavina, La Herencia de los Chicago Boys, P. 127.

۲۲. نک به:
Enrique Errazuriz and Jacqueline Weinstein, "Capitalismo popular y privatizacion de empresas publicas." Decumento del Trabajo no. 53 (Santiago: PET, September 1986), and Rozas and Marin, El "Mapa de la extrema riqueza' 10 anos despues, for a discussion of the multinationals.

23. Rozas and Marin, El "Mapa de la extrema rizueza" 10 anos desues, pp. 69-75.

24. From Teitelboim, Serie de indicadores economico socials, p. 59, drawn from official INE data.

25. Ernesto Tironi, Es possible: Reducir la pobreza enchile (Santiago: Zig – Zag, 1989), p. 26, Citing a study conducted by PREALC.

۲۶. برای مثال نک به:
Jordi Borja, Teresa Valdes, Hernan Pozo, and Eduardo Morales, Descentralization del estado: Movimiento social y gestion local (Santiago: FLACSO, 1987).

27. Taken from Juan Diaz Salas, Reformas laborales, 4th ed. (Santiago: Editorial Juridica de chile, 1983), Which reprinted the decree laws concerning labor. For a good analysis of the labor code see Jaime Ruiz – Tagle, El sindicalismo Chileno despues del plan loboral (Santiago: PET, n.d).
28. Jose Pablo Arellano, Politicas socials y desarrollo : chile, 1924-1984 (Santiago: CIEPLAN, 1985), P. 45.
۲۹. تغییرات مربوط به تامین اجتماعی در چندین منبع متفاوت از جمله منابع زیر تشریح شده‌اند. نک به:

Arellano, politicas socials y desarrollo; Manuel Antonio Garreton, ed., Propuestas politicas y demandas socials, vol. 2)Santiago: FLACSO, 1989); Mariana Schkolnik and Mario Velazquez, Problemas economicos y socials (Santiago: PET, 1986); and Silvia Borzutsky, Vital Connections: Politics, social Security, and Inequality in chile (Notre Dame: university of Notre Dame Press, 2002).
30. Schkolnik and Velazquez, Problemas economicos y socials, p. 87.
۳۱. پیامدهای بلندمدت این تغییرات ساختاری در طول دهه اول قطعی نبودند. فولکسی در اثر خود با عنوان تجارت آمریکای لاتین ص ۱۰۶ معتقد است AFP ها از سیستم نظام تامین اجتماعی قدیمی تضمین کمتری داشت. آرلانو معتقد است که این امر مطرح نبود که نظام جدید مستمری‌ها بهتر یا بدتر از نظام قدیمی بود یا نه، لیکن انتقال عمده بودجه‌ها به AFPها تبعیض علیه آنهایی بود که در سیستم قدیم می‌ماندند. بورزوتذکی در سال ۲۰۰۲ در مجله ویتال کانکشن برنابرابری AFPها برای ارائه بازنشستگی صرف تأکید کرد و خانم مایکل باچلت به عنوان رئیس جمهور ائتلاف اقدام هماهنگ اصلاح نظام مستمری‌ها را به عنوان اولویت اولیه کاری خود قرار داده است.
32. Foxley, Latin American Experiments, pp. 105-106; Edwards and Cox Edwards, Monetarism and Liberalization, pp. 105-106; Garreton, propuestas politicas y demandas socials, section on prevision (pensions), pp. 295-360.
33. Rozas and Marin, El "Mapa de la extrema riqueza" 10 anos despues.
۳۴. کار کتان یقه سفید که قانوناً از کارکنان یقه آبی جدا بودند سیستم متفاوتی داشتند.
35. Arellano, politicas socials y desarrollo, pp. 188-189.
۳۶. هم آرلانو در کتاب خود با عنوان

Politicas socials y desarrollo, and schkolnik and velazques, problemas economics y socials.

و هم اسکولینک و ولاسکویز این تغییرات را مورد بحث قرار داده‌اند. دو نفر آخر جدولی را با سطوح درآمدی که داده‌های آماری آن را از بانک مرکزی گرفته‌اند تهیه کرده‌اند.

36. 37. Herencia de los Chicago Boys, p. 148.

38. Ibid., p. 149.

39. Manuel Antonio Garreton and Javier Martinez, universidades chilenas: Historiareforma e intervencion, vols. 1 and 5 (Santiago: Ediciones sur, n.d.); and Delano and Traslavina, La Herencia de los Chicago Boys, p. 85.

۴۰. متون اساسی در مورد ابعادجابه‌جایی فیزیکی که رخ داده بود و نیز درباره شمار افرادی که تحت تاثیر این برنامه قرار گرفتند و نیز محل اسکان آنان یعنی سانتیاگوی بزرگ وجود دارند. شمار مراکزی که فعالانه برنامه اسکان مجدد از جمله طرحهای UIPA و FLASCO را دنبال می‌کنند متعددند. نک به:

Especially, Borja, valdes, Pozo, and Morales, Descentralizacion delestado, and SUR institute, which in addition to individual studies of the relocation

و نیز نگاه کنید به موسسه SUR به علاوه مطالعات فردی در مورد برنامه اسکان مجدد و نیز ماهنامه مشهور هکوس اربانوز که حوادث و مسایل شهری را پوشش می‌دهد.

۴۱. به نقل از:

data in Sergio Rojas, "Politicas de erradicacion y radicacion de campamentos, 1982 – 1984," Decomento de Trabajo no. 215 (Santiago: FLACSO, August 1984), table 2, p. 17.

۴۲. برگرفته از مصاحبه نویسنده با استاد مطالعات شهری آندره نکوچیا در سانتیاگو ۲۰ جولای ۱۹۸۷.

۴۳. به نقل از آمار موسسه SUR

Sur, Hechos urbanos, no. 49 (Santiago: SUR, January 1986), table 5, p. 9, and Instituto Nacional de Estadisticas, 1982 Official Census of Chile Poblacion XV censo nacional de poblacion y IV de vivienda – Chile (Santiago: Instituto Nacional de Estadisticas, April 1982), pp. 2-3.

44. Instituto Nacional de Estadisticas, 1982 Official Census of Chile.

45. I carried out field research in July 1987 in Providencia.

46. Instituto National de Estadisticas, 1982 Official Census of Chile.

۴۷. اطلاعات مذکور جمع‌آوری شده برگرفته از مصاحبه‌های ما با یک تیم آموزشی محبوب که با پوبلادروس که در همسایگی نو آمانسر در لافلوریدا قرار داشت در مارس ۱۹۸۶ و جولای ۱۹۸۷ و نیز از بازدید من از این مجمع در مارس ۱۹۸۷ گرفته شده‌اند.

۴۸. برای مثال نک به:

Kyle Steenland, Agrarian Reform under Allende (Albuquerque; University of New Mexico Press, 1977).

۴۹. مطالعات عالی در مورد تاثیر الگوی نئولیبرال بر حوزه کشاورزی وجود دارند. برای مثال نک به:

Patricio Silva, "The Military Regime and Restructuring of land Tenure," Latin American Perspectives 18, no. 1 (Winter 1991): 15-32; and Sergio Gomez and Jorge Echenique, La agricultura Chilena: Las dos caras de la modernization (Santiago: FLACSO, 1988).

۵۰. صنعت صادرات انگور خوراکی که یکی از منابع مهم درآمد صادراتی کشور است زمانی که در انبارهای ایالات متحده نمونه و محتوی سم پیدا شد به شدت در معرض تهدید قرار گرفت. دولت ایالات متحده به طور موقت از فروش انگور شیلی ممانعت کرد در حالی که دیگر انبارهای میوه را هم مورد ارزیابی قرار داد و شیلی نگران این بود که کل صادرات غلات فاسد شونده را از دست بدهد. اگرچه فروش میوه در ایالات متحده آزاد اعلام شد ولی این حادثه آسیب‌پذیری متداوم اقتصاد صادراتی شیلی را نشان داد.

۵۱. برای بحث در این مورد و اعمال آن در حوزه کشاورزی نک به:

Cristobal Kay, "Agrarian Policy and Democratic Transition in Chile: Continuity or Change?" Institute of social studies working paper series, no 101 (The Hague, Netherlands: Institute of social studies, 1991), presented at the International Congress of Americanists, New Orleans, July 8, 1991.

فصل ۷
مخالفت سیاسی علیه حکومت نظامی و بیداری مجدد جامعه مدنی

این فصل در صدد بررسی مسیرهایی است که جامعه شیلی از طریق آنها به تغییرات گسترده اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که در دوره حکومت پینوشه اتفاق افتاد، پاسخ داد. فصل حاضر بر سیاست مخالفت که توسط احزاب سیاسی و توده‌های عامه نمود یافته بود تمرکز می‌کند. احزاب مخالف که درصدد پایان دادن به حکومت دیکتاتوری بودند، توانستند از پس سرکوب و آزار برآیند.

به علاوه در کنار تلاش های بی‌شمار برای ایجاد ائتلافهای بزرگ ضد پینوشه‌ای، تغییرات چشمگیری هم در حوزه ایدئولوژی و سازمان حزبی به وقوع پیوست. طبقه کارگر معمولی و افراد طبقه متوسط به تغییرات سیاسی و اقتصادی که حکومت نظامی با تشکیل شبکه‌ای از سازمان های اقتصادی و سیاسی توده‌ای، سازمان های زنان و اتحادیه‌های کارگری بیرون ریخته بود واکنش نشان دادند و هدف نهایی همه آنان یک چیز بود: پایان دادن به دیکتاتوری. سازمان های توده‌ای در قالب یک جنبش عظیم اجتماعی برای دستیابی به دموکراسی شکل گرفتند و در جنبش عمومی سالهای ۱۹۸۶-۱۹۸۳ ثابت کردند که بازیگران برجسته‌ای می‌باشند. ویژگی های جنبش مخالفت علیه پینوشه و فعالیت های حکومت بر فرایندگذار تاثیر وافری گذاشت. یکی از پویایی‌های درونی جنبش مخالفت که به شدت گذار به حکومت مدنی و شکل‌گیری آن را تحت تاثیر قرار داد رابطه‌ای بود که بین سازمانهای توده ای، افراد و طبقه کارگر با قشر نخبه سیاسی که در درون ساختارهای حزبی فعالیت می‌کردند وجود داشت. سال‌های طولانی دیکتاتوری بعضی از روابط موجود بین نخبگان حزبی و پایه‌های

اجتماعی آنان را تشدید کرد. فقدان ارتباط ما بین این دو، اختلافات و چالش های زیادی ایجاد کرد، لیکن فرصت هایی را نیز برای بازسازی و احیای جدی سیاست مردم‌سالارانه به وجود آورد.

من در این فصل این مساله را که چگونه مخالفان سیاسی حکومت، نظامی نهایتا حول یک راهبرد مشترک برای خلع پینوشه از قدرت به اجماع رسیدند بررسی خواهم کرد. آنها برای مواجهه با دیکتاتوری و تاثیر نهادن بر روند گذار قدرت به حکومت مدنی، [واگذاری قدرت به غیرنظامیان]، از مجراهای قانونی در دسترس همچون همه پرسی سال ۱۹۸۸ و ا نتخابات مجلس و ریاست جمهوری دسامبر سال ۱۹۸۹ بهره بردند. این فصل را با طرح سئوالاتی درباره تداوم تغییرات ایجاد شده مابین نیروهای سیاسی مخالف، بخصوص تغییرات ایدئولوژیک فاحش درون جناح چپ و تغییرات ایجاد شده در جامعه مدنی به پایان خواهم برد. سپس دامنه آنچه را که جامعه مدنی احیا شده یا خودمختار باید بر آن پایداری کند و مفاهیم جامعه مدنی و نیز تغییرات احزاب سیاسی برای دستیابی به سیاست مردم‌سالار در شیلی را مورد مداقه قرار خواهم داد.

سیاست مخالف: مروری اجمالی

پیروزی [کودتای] نظامی سال ۱۹۷۳ برای عده‌ای در درون جامعه شیلی ضربه‌ای تکان‌دهنده بود. اصولاً از نظر علمی هیچ مقاومت مشهودی علیه ارتش صورت نگرفت. در طول اولین سال بعد از کودتا دامنه سرکوب آنقدر وسیع بود که امکان شکل‌گیری هر نوع مخالفت سازمانی غیرممکن بود. عده‌ای از مردم به یک نوع شوک عاطفی دچار شدند. هضم این حقیقت که کشورشان با نظام مردم‌سالاری تکثرگرایانه به یکبار در دام یک اقتدارگرایی نظامی افتاده برایشان مشکل بود. به علاوه به دلیل وجود آزار و شکنجه وحشیانه مخالفان، برای سازمانهای چپ‌گرا و حتی میانه‌رو حفظ و تداوم ساختارهایشان برای ارائه واکنش حداقل به اعمال رژیم نظامی در شیوه‌ای هماهنگ، امری بسیار سخت بود. آنچه احتمال واکنش یکپارچه علیه رژیم نظامی را سخت‌تر کرده بود، مانع همیشگی اختلافات درون حزبی میان احزاب مخالف بود.

نهایتاً یک گروه مخالف سربرآورد. هر اندازه که حکومت نظامی به پایان دهه اول خود نزدیکتر می‌شد، تصمیم پینوشه برای اجرای یک قانون اساسی جدید، ظهور اولین مخالفت هماهنگ عمومی علیه رژیم را سریع‌تر کرد. اولین بحران اقتصادی در سال های

دهه ۱۹۸۰ بلافاصله دومین بحران را که ظهور موج مخالفت عمومی قوی‌تر و طولانی‌تر بود با خود به همراه آورد. این جنبش گسترده عمومی خواستار بازگشت فوری به مردم‌سالاری بود. فعالیت ها و تجمعات گسترده خیابانی به معنی این بود که ارتش در طرح خود برای خرد کردن جامعه شیلی موفق نبوده است. علیرغم ده سال حکومت نظامیان شیلیایی‌ها هنوز حسرت بازگشت به حکومت مشروطه را در دل خود داشتند. در کنار بسیج گسترده توده‌ای، احزاب سیاسی هم شروع به تحکیم و تقویت مجدد خود کردند. اعتراضات از شروع دوره حذف ترس خبردادند [۱]. اعتراضات خیابانی با فراخوان اتحادیه معدنچیان مس برای اعلام روز یازدهم ماه می سال ۱۹۸۳ به عنوان "روز اعتراض ملی"[1] آغاز گردید [۲]. این اتحادیه با رهبری جدید به نام "رودلف و سیگول"[2] که یک دموکرات مسیحی و در زمان کودتا یک نوجوان بود پا به عرصه مبارزه گذاشت. روزهای اعتراض ملی تکرار شدند [۳]. ابتدا حکومت پینوشه با انتصاب "سرجیو اونوفره جارپا"[3] به عنوان وزیر کشور در آگوست ۱۹۸۳ با این امید که او بتواند با احزاب مخالف وارد مذاکره شود، سعی کرد چهره‌ای مصالحه‌جو به خود بگیرد. در این بین احزاب سیاسی مخالف به طور غیرقانونی لیکن به صورت عملی نقش رهبری را برای اعلام و فراخوان عمومی روز اعتراض ملی بعدی به عهده گرفتند. به علاوه گروه های توده‌ای بخصوص ساکنان شهرک‌های حاشیه‌ای یا "پوبلادورس"[4]، در پاسخ به روز اعتراض ملی تجمع کردند. برخلاف احزاب سیاسی، آنها به امید مذاکره با رژیم نبودند. آنان فقط می‌خواستند حکومت را به پایین بکشند. حاشیه‌نشینان همیشه سرکوب شده، فضای سیاسی را که به وسیله بحران اقتصادی باز شده بود با فتح فضای عمومی از طریق اعتراضات خیابانی، تصاحب کردند [۴].

خیلی زود آشکار شد که هدف اصلی از انتصاب جارپا به عنوان وزیر کشور، تلاش برای پراکنده‌سازی بسیج عمومی و سرکوب کارآفرینان ناراضی دو جناح چپ و راست بوده نه شروع فرایند گذار دموکراتیک. اگرچه جارپا با رهبران مخالفان ملاقات کرد، لیکن رژیم که پیش‌بینی می‌کرد مخالفتها به این زودی فروکش نخواهد کرد، به فنون سرکوبگرانه متوسل شد. پینوشه وضعیت مذکور را انتخاب بین نظم و هرج و مرج تلقی

---

[1] Day of National Protest
[2] Rodolfo seguel
[3] Sergio Onofre Jarpa
[4] Pobladores

می‌کرد. اصطلاحی که خود او نیز در طول سال های دهه ۱۹۸۰ بارها تکرار کرده بود. اعتراضات سپتامبر سال ۱۹۸۳ به تلخی سرکوب شد. پانزده نفر کشته، چهارصد نفر مجروح و ششصد نفر نیز دستگیر شدند [۵]. اگرچه اعتراضات ادامه یافتند لیکن پینوشه همچنان در مسند قدرت باقی ماند. دوره بسیج عمومی و مذاکره سیاسی، هرچند نمایش مقاومت در مقابل رژیم بود لیکن ضعف های جناح مخالفان را هم برملا ساخت. نیروها متحد نشدند، بین نخبگان سیاسی و گروههای توده‌ای و نیز احزاب سیاسی و بخصوص جناح چپ سنتی شکاف عمیقی وجود داشت. پیامد اختلاف موجود بین احزاب مخالف، ظهور ائتلاف های سیاسی چندگانه لیکن با راهکارهای متفاوت بود. رفتار حزب کمونیست به طور ویژه موجب ایجاد احساسات شدید میان نیروهای مخالف میانه‌رو ـ راستگرا گردید و نهایتاً اینکه تفاوت های رویکردی میان فعالان سیاسی که سالها در تبعید بودند و آنانی که هنوز در شیلی مانده بودند وجود داشت. نتیجه این امر ظهور دو راهبرد متفاوت، ایجاد تغییر میان مخالفان بود. یکی بر مذاکرات مستقیم با رژیم برای بسترسازی گذار سریع تاکید می‌کرد و دیگری بر پایین کشیدن رژیم به وسیله اعتراضات مردمی. سقوط دیکتاتوری درازمدت "دووالیر"[1] در هائیتی و "مارکوس"[2] در فیلیپین به راهبرد دوم امید می‌داد. به دلیل این مجموعه عوامل در کنار استعداد رژیم در فرونشاندن بعضی عناصر در داخل جامعه و سرکوب بعضی دیگر بود که سه سال کشمکش بدون پایین کشیدن پینوشه از قدرت یا اصلاح خشونت بار قانون اساسی سال ۱۹۸۰ از جانب رژیم سپری شد.

بعد از سال ۱۹۸۶ نخبگان سیاسی به سمت سیاست انتخاباتی که توسط پینوشه تبلیغ شده بود میل پیدا کردند. این امر باعث تحکیم بیشتر احزاب سیاسی در مقابل سازمان‌های مردمی و نیز در میان نظام حزبی و نیز باعث تقویت دست احزابی می‌شد که خواستار ادامه کار در قالب نظام موجود بودند. اجازه بدهید بر هرکدام از این رقبای جنبش سیاسی مخالفان نظری بیندازیم.

---

[1] Duvalier
[2] Marcos

احزاب سیاسی در طول دوره دیکتاتوری

احزاب سیاسی در طول حکومت پینوشه تغییراتی را متحمل شدند که نشان‌دهنده وضعیت دیکتاتوری بود. در طول اولین سال حکومت نظامیان، وقتی که فرایند سرکوب هنوز به خوبی شکل نگرفته بود، احزاب سیاسی و موجودیت‌های سازمانی فقط برای بقای خود مبارزه می‌کردند. ترتیبات حزبی اغلب به واسطه توحش رژیم بخصوص به واسطه بازداشت، مرگ یا تبعید بعضی از مبارزانشان به شدت متلاشی شد. وقتی که بسیج عمومی گسترده در سال ۱۹۸۳ شروع شد احزاب سیاسی اگرچه هنوز غیرقانونی بودند، لیکن بار دیگر احیا شده و پوست‌اندازی کردند. آنها سعی نمودند نقش قوی سنتی خود به عنوان سخنگویان مردمی برای نیازهای عمومی و گردانندگان قدرت را بار دیگر اصلاح کنند. تغییر جهت احزاب سیاسی از تظاهرات و عمل خیابانی به اشکال سازمانی مخالفت از طریق نظام انتخاباتی و رای‌گیری، به آنها نقشی بیش از نقش‌های گذشته ارائه داد. شرایط سیاسی برای کل طیف سیاسی تکانهای تازه‌ای ایجاد کرد و احزاب چپ، میانه و راست را تحت تاثیر قرار داد.

احزاب چپ

حکومت نظامی تصمیم داشت تمام احزاب تشکیل‌دهنده ائتلاف اتحاد مردمی به ویژه احزاب کمونیست و سوسیالیست را ریشه‌کن کند. بلافاصله بعد از کودتا، رژیم تمام احزاب چپ را غیرقانونی اعلام کرد. این امر به این معنی بود که آنان مجبور بودند برای تداوم فعالیت هایشان به صورت مخفیانه و زیرزمینی عمل کنند، هرچند تنها کمونیست‌ها تجربه اندکی از فعالیت و زندگی مخفیانه و زیرزمینی داشتند [۶]. احزاب چپ همچنین از کمبود شدید منابع مالی که عامل مهمی برای بقای هرنوع ساختار حزبی یا حمایت مالی از کارگران و رهبران حزب بود رنج می‌بردند. ارتش نیز رهبران حزبی را مورد تعقیب و آزار قرار داد. تعدادی از آنها دستگیر، شکنجه یا کشته شدند. مقامات بلندپایه دولت اتحاد مردمی و مقامات حزبی به "جزیره داوسون"[1] تبعید شدند و در آنجا در وضعیت های متمرکز اردوگاهی زندگی می‌کردند. اگر کسی هم زنده مانده بود به تبعید فرستاده شد. اردوگاه های بزرگ تبعید در کشورهای مکزیک، ونزوئلا،

---

[1] Dawson Island

کانادا و نیز تعدادی از کشورهای اروپای غربی از جمله فرانسه، ایتالیا و سوئد به راه افتاد. برآوردها حاکی از آن است که تعداد افراد تبعیدی در بالاترین حد به یک میلیون نفر یعنی یک دهم کل جمعیت شیلی در سال ۱۹۷۰ می رسید. در بعضی کشورها مانند مکزیک فهرست تبعیدی‌ها فقط برای شناسایی چپ‌گراهای شیلی قرائت می‌شد. زندگی در تبعید پیامد بزرگی بر دیدگاه های ایدئولوژیک احزاب چپ به جای گذاشت و به اختلافات درون حزبی دامن زد. رهبران حزبی تعبیده شده ایده‌ها و اسلوب‌های زندگی جدیدی را از خود بروز دادند. آنها که دموکراسی اجتماعی اروپای غربی را از نزدیک و در عمل مشاهده کرده بودند و آنانی که در کشورهای اروپای شرقی و شوروی مستقر شده بودند فرصت تجربه نسخه سوسیالیسم یا کمونیسم این کشورها به طور شخصی برایشان ایجاد شد. این امر به عنوان یک تجربه روشنگرانه و خالی از اوهام، دیدگاه های این افراد در مورد سیاست و امکان تغییر سیاسی را سخت تحت تاثیر قرار داد. نتیجتاً اینکه دیدگاه های سیاسی رهبران حزبی هم در داخل و هم در خارج شیلی اغلب به دلیل پذیرش دیدگاه های جدید جهانی دچار واگرایی و انشعاب شد. سیاستمداران چپ نیز در ایفای نقش حزبی خود در سال های حکومت آلنده تجدیدنظر کرده و عملکردهای خود را زیر ذره‌بین خود انتقادی و درون نگری قرار دادند. آنها باورهای قبل از سال ۱۹۷۳ خود درباره ارتش، پیامد تئوری انقلاب و ایدئولوژی و باور به طبقات گوناگون اجتماعی و رهبری خود به ویژه در امر اقتصاد را مورد مداقه و بازبینی موشکافانه قرار دادند [۷]. در نتیجه این عوامل، اختلافات ایدئولوژیک عمده به ویژه درخصوص راهکارها و راهبردهای مناسب برای مواجهه با دیکتاتوری به وجود آمدند. در بعضی موارد اختلافات در قالب مباحث قدیمی حزبی جناح چپ بودند از جمله اینکه با چه کسانی باید متحد شد؟ یا فرایند انقلاب چه مراحلی را باید اتخاذ کند؟ و حتی هدف نهایی این فرایند چه باید باشد؟. بعضی از احزاب چپگرا از اختلافات داخلی تلخ‌تری رنج می‌بردند. مبارزه حزبی که بخش زیادی از گفتمان سیاسی قبل از سال ۱۹۷۳ را اتخاذ کرده و ادامه می‌داد منجر به ریشه‌کنی تعدادی از احزاب شد. به راستی تحت این شرایط چگونه می‌توان دیکتاتوری را سرنگون کرد؟ اگرچه در ابتدا به نظر می‌رسید که جناح چپ مجدداً در بازی منازعات ایدئولوژیک دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ گرفتار شده، لیکن آنچه که در شرف اتفاق بود، یک زلزله ایدئولوژیک متفاوت بود [۸].

بخش بزرگی از حزب سوسیالیست از جمله تعدادی از رهبران تبعیدی ناگهان نسبت به حزب کمونیست موضع‌گیری‌های ایدئولوژیک خود را تغییر دادند در حالی که حزب کمونیست برای مبارزه مسلحانه اعلام فراخوان داد تعدادی از سوسیالیست‌ها خود را چپ میانه رو یا سوسیالیست‌های دموکراتیک غیرمارکسیست می‌خواندند [۹]. اگرچه وجود بی‌شمار جنبش‌ها و احزاب چپ در شیلی از جمله سوسیالیست‌ها، کمونسیت‌ها، جنبش برای اقدام یکپارچه مردمی، چپ مسیحی، رادیکالها و جنبش چپ انقلابی احتمال اینکه بتواند جنبش چپ را در طول سالهای دیکتاتوری جهان‌نما کند، امری واقعاً پیچیده بود لیکن موضوعات و گرایشات متنوعی را می‌توان با ردگیری تغییرات حاصله در داخل دو گروه بزرگ جناح چپ یعنی سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها مشاهده کرد.

سوسیالیست‌ها

سوسیالیست ها هنوز به خوبی آمادگی مواجهه با شرارت کودتا، زندگی در تبعید و فرار را نداشتند. سازمان آنها در طول اولین سال های بعد از کودتا به شدت آسیب دید و بازسازی شبکه‌ها و سازماندهی حزبی برای آنان امری خطرناک و دشوار بود. بعضی از رهبران حزب یا بازداشت شدند یا بلافاصله در روزهای بعد از وقوع کودتا درصدد کسب پناهندگی در خارج برآمدند. دبیر کل این حزب، کارلوس آلتامیرانو، درصدد برآمد که به خارج از شیلی گریخته و به آلمان شرقی پناهنده شود. دیپلماتهای آلمان شرقی او را در صندوق عقب یک ماشین جای داده و از مرز خارج کردند [۱۰].

دیگر رهبران حزب همچون "خوزه توها"[1]، "کلودومیرو آلمیدا"[2] و "ارلاندو لتلیر"[3] به جزیه داوسون فرستاده شدند. خیلی زود حزب مذکور به واسطه اختلافات روزافزون بین کسانی که در شیلی زندگی می‌کردند و کسانی که در تبعید بودند، ماهیت نامتجانس ایدئولوژیکی برجسته حزب، کشمکش‌های شخصی و نیز درس های متضادی که از تجربه آلنده برآمده بود دچار اختلافات درونی و فروپاشی شد. شکاف عمده این حزب در سال ۱۹۷۹ رخ داد. ابتدا به نظر می‌رسید که مساله، یک اختلاف شخصی بین

---

[1] Jose Toha
[2] Codomiro Almeyda
[3] Orlamdo letelier

آلمیدا و آلتامیرانو برای به دست گرفتن کنترل حزب است. در یکی از جلسات کمیته مرکزی حزب، در آوریل سال ۱۹۷۹ در شیلی که در آن نه دبیرکل حزب، آلتامیرانو، و نه هیچ یک از نمایندگان او حضور نداشتند، آلتامیرانو از دبیرکلی خلع شد و جای او را کلودومیرو آلمیدا گرفت. آلتامیرانو این تصمیم را به دلیل اینکه به زور از حزب اخراج شده بود، نپذیرفت. در همان حال به نظر می‌رسید که گروه آلمیدا از جانب هیئت مدیره داخلی در شیلی و نیز اکثریت سوسیالیست‌های تبعیدی حمایت قاطع می‌شد [۱۱].

این مناقشه ظاهراً شخصی اولین لرزشی بود که بعدها در جناح چپ تبدیل به زلزله شد. آلتامیرانو به عنوان تجسم عینی جناح تندرو حزب در سال ۱۹۷۳ تا سال ۱۹۷۹ دستخوش یک تغییر و تحول ایدئولوژیک بنیادی در ایده‌هایش شد که با سوسیالیسم مردم‌سالارانه اروپایی همخوانی کامل داشت [۱۲]. او استفاده از خشونت را به طور کلی و نیز به طور ویژه در شیلی یعنی در جایی که هیچ انتخاب واقع‌گرایانه‌ای وجود نداشت رد می‌کرد. او عمیقاً تحت تاثیر خشونت ارتش و نیز ماهیت کمونیسمی که در آلمان شرقی تجربه کرده بود و مشاهده این جامعه به عنوان یک جامعه فاقد آزادی و قهرآمیز، قرار گرفته بود [۱۳].

در همان حال به احزاب سوسیالیست اروپایی نزدیک شده بود و دیدگاه های مردم‌سالارانه اجتماعی آنان را برای موضع‌گیری مارکسیستی جزم‌گرایانه سابق خود، جایگزینی جذاب یافته بود. در سال ۱۹۷۹ او از برلین شرقی به پاریس عزیمت کرد. تجارب شخصی آلتامیرانو به شکل‌بندی رویکرد او در دنیا کمک کرد. او این ایده را که ملت های جهان سوم همچون شیلی بایستی در درون اقتصاد سرمایه‌داری عمل کنند قبول کرد و پذیرفت که راهبرد قدیمی توسعه سوسیالیستی دولتمدار با تکیه بر انقلاب خشونت بار از اعتبار ساقط شده است و این راهبرد بایستی با یک نوع انقلاب مسالمت‌آمیز به سوی یک جامعه مساوات‌گرا که در آن بین مالکیت دولتی و ابتکار خصوصی توازن برقرار شده باشد، جایگزین گردد. دیدگاه های جدید آلتامیرانو عمیقاً او را تغییر داده و به صورت آنچه که یک سوسیالیست در شیلی می‌توان نامید، درآورد[۱۴].

آنچه برای او رخ داد نمونه‌ای از چیزی بود که برای شماری از سوسیالیست ها و سیاستمداران جناح چپ نیز رخ داده بود، لیکن مورد او یک مورد فوق‌العاده و حیرت‌آور بود. دیدگاه آنان در مورد آینده شیلی هم عمیقاً تغییر یافته بود و از رویکرد سوسیالیسم

انقلابی خشونت‌آمیز به یک سوسیالیسم معتدل‌تر و صد البته نامعلوم‌تر و مبهم‌تر تغییر جهت داده بود. این سوسیالیست‌ها مدعی بودند دستخوش فرایند نوآوری شده و از مردم‌سالاری مشروطه‌خواهانه نه تنها برای ایجاد تغییر اجتماعی بلکه به عنوان یک هدف نهایی تبعیت می‌کنند. سوسیالیست‌های بازسازی شده استفاده از خشونت را مطرود دانسته و تمایل داشتند با دیگر نیروهای میانه‌رو برای تحقق‌گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم متحد شوند. یک گروه سوسیالیستی دیگر که شامل رهبری داخلی حزب بود و در این زمان کلودومیرو آلمیدا رهبری آن را به عهده داشت رویکرد سنتی سوسیالیستی یعنی دیدگاه مارکسیتی لنیسیتی را بیشتر قبول داشت. این گروه از کاربرد خشونت برای براندازی حکومت پینوشه در صورت لزوم، حمایت می‌کرد.

به علاوه سوسیالیست‌های طرفدار آلمیدا خواستار تداوم اتحاد سنتی خود با حزب کمونیست و بازگشت به استراتژی جبهه کارگران سوسیالیست بودند. آلمیدا برخلاف سوسیالیست‌های نوساخته، معتقد بود که رهبری حزب در شیلی هنوز هم باید به عهده آنها، باشد اگرچه انتخاب او به عنوان دبیرکلی حزب که هنوز هم در تبعید بود با این ادعا همخوانی نداشت. موضع‌گیری سوسیالیستی آلمیدا به وسیله تغییرات ایدئولوژیکی که در درون حزب کمونیست در این زمان رخ داد تقویت شد، زیرا این دیدگاهها به دیدگاههای گروهی او نزدیک بود. در زمان ایجاد شکاف حزبی در درون حزب سوسیالیست، وقاحت تغییر ایدئولوژیکی چندان معلوم و مشخص نبود. خیلی زود روشن شد که مساله اصلی مساله شخصی یا جستجوی قدرت نبوده بلکه عیب‌یابی یک منازعه ایدئولوژیکی بود که حزب برای چندین دهه در درون خود با آن دست و پنجه نرم کرده بود. این ادعا به کمک این حقیقت که خیلی زود بعد از انشعاب حزب، آلتامیرانو به عنوان دبیرکل حزب استعفا داد و "ریکاردو نونیز"[1] را به جانشینی خود گماشت مورد تأکید و تائید قرار می‌گیرد. این تصمیم آلتامیرانو را انجمن حزب چندین ماه بعد تصویب کرد. در طول دهه ۱۹۷۰ و سال های اولیه دهه ۱۹۸۰ حزب سوسیالیست چندین انشعاب دیگر را به خود دید. شاید بهتر باشد در طول این دوره به جای یک حزب سوسیالیست از چندین حزب سوسیالیست سخن به میان آوریم. لیکن دو گروهی که در بالا از آنها نام بردیم عمده‌ترین فرقه‌های حزب مذکور بودند علیرغم

---

[1] Recardo Nunez

تلاش های صورت گرفته برای اتحاد مجدد حزب وخلق گروه‌بندی بزرگ سوسیالیستی همچون "همگرایی سوسیالیستی"[1] یا "بلوک سوسیالیستی"[2]، دو فرقه بزرگ این حزب برای یک دهه دیگر جدا از هم باقی ماندند و آلمیدا و جناح‌های نوساخته تا بعد از انتخابات دسامبر سال ۱۹۸۹ به هم نپیوستند. سوسیالیست‌ها حتی بعد از اتحاد مجدد هم با اختلافات هویتی مواجه بودند. علیرغم تلاش های صورت گرفته برای ادغام جناح سوسیالیست نوسازی شده بیشتر سوسیالیست‌های سنتی با داشتن رهبران گروهی که مناصب حزبی را بین خود تقسیم کرده بودند، باعث شده بود که اختلافات ایدئولوژیک باز هم تداوم یابد. شکاف درون حزبی در اولین سری انتخاباتی حزبی که بعد از اتحاد مجدد در نوامبر ۱۹۹۰ برگزار شد، یعنی زمانی که چندین فهرست انتخاباتی نامزدها که بین جناح های سنتی و بازسازی شده تقسیم شده بود و احزاب برای کسب مناصب حزبی بیشتر می‌جنگیدند، خود را بیش از پیش نشان داد. وقتی فهرست انتخاباتی جناح سوسیالیست‌های سنتی برنده شده به مبارزه مداوم خود برای باز تعریف حزب ادامه دادند. حزب سوسیالیست که دوباره متحد شده بود با مشکل دوم مواجه شد. زیرا احزاب چپ سنتی معتقد نبودند که به عنوان احزاب قانونی برای انتخابات ۱۹۸۹ مجلس شایستگی لازم را دارند. سوسیالیست‌ها و دیگران یک حزب ابزاری مصنوعی تشکیل دادند و "حزب مردم‌سالاری"[3] (PPD) هم به عنوان وسیله کسب مناصب حزبی برای اعضایش درآمد. علیرغم توقعاتی که حزب مردم‌سالاری بعد از انتخابات سال ۱۹۸۹ برطرف ساخت، حزب جدید به یک برهه زمانی مخصوص به خود وارد شد. اگرچه PPD، به تنهایی خواهان سهم بیشتری نسبت به سوسیالیست‌ها بود، لیکن عده‌ای از مبارزان حزب سوسیالیست عضویت دوگانه در هر دو حزب داشتند. در این ایام دو حزب وجود داشتند که هرکدام آرزوی بخشی از ایده آل سوسیالیستی را داشتند. تلاشهای صورت گرفته برای بازتعریف روابط بین دو حزب و تشکیل یک فدراسیون یا جدایی کامل دو حزب براساس عضویت همگی به بن بست خوردند. اگر سوسیالیست‌های نوساخته یک پیروزی پرسروصدا را در انتخابات داخلی حزب سوسیالیست کسب

---

[1] Convergencia Socialista
[2] El Bloque socialista
[3] party for democracy

می‌کردند، این پیامد فرق می‌کرد. درنتیجه حزب سوسیالیست نه تنها با مشکل هویت درونی بلکه با رقابت دیگر حزب میانه‌رو ـ چپ‌گرا یعنی PPD مواجه شد.

کمونیست‌ها

اگرچه بخش مهمی ازحزب سوسیالیست سعی داشت خود را با وضعیت تاریخی حزب کمونیست هماهنگ سازد لیکن کمونیست‌ها خیلی زود به جانب موضع‌گیری‌هایی که سوسیالیست‌های رادیکال در طول سالهای دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ اتخاذ کرده بودند، تغییر موضع دادند. همانند تحول سوسیالیست‌ها، سالها طول کشید تا تغییر موضع کمونیست‌ها هم ثمر داد. از سال ۱۹۷۹ حزب کمونیست که در معرض حملات شرورانه ارتش قرار گرفته بود، در راهبرد تاریخی مسالمت‌آمیز خود و اتحاد با نیروهای میانه رو تجدیدنظر کرد. کمونیست‌ها دریافتند که قبل از سال ۱۹۷۳ هیچ راهبرد نظامی نداشته‌اند و این یک نقص جدی استثنایی برای یک حزب انقلابی تلقی می‌شد. آنان همچنین از تغییرات ایجاد شده در درون قشر جوان شیلی تاثیر گرفتند. بعضی از کمونیست‌های جوان که در طول حیات سرکوب دیکتاتوری نظامی رشد کرده بودند معتقد به گزینه [تغییر] انقلابی بودند. انقلاب جولای سال ۱۹۷۹ نیکاراگوا که شامل قیام گسترده عمومی علیه دیکتاتوری منفور "آناستازیو سوموزا دیبیلا"[1] بود برای آنها تبدیل به الگوی موفق جنبش انقلابی معاصر در آمریکای لاتین شده بود. این همه پرسی قانون اساسی سال ۱۹۸۰ بود که این مساله را برای حزب مذکور مشخص ساخت. همه پرسی مذکور بر این حقیقت تاکید گذاشت که نه تنها پینوشه برای حاکمیت طولانی مدت، حداقل تا سال ۱۹۸۹ و شاید تا ۱۹۹۷ نقشه ریخته بود بلکه او می‌خواست نظامی سیاسی را در شیلی پیاده کند که در آن کمونیست‌ها حذف می شد. ماده ۸ قانون اساسی جدید فعالیت هر نوع گروهی را که عقیده تضاد طبقاتی را مبنای کار خود قرار می‌داد ممنوع می‌ساخت و به این ترتیب ماده مذکور به طور ویژه حزب کمونیست را برای همیشه غیرقانونی اعلام می‌کرد. به دنبال همه پرسی سپتامبر سال ۱۹۸۰ این حزب موضع‌گیری خود مبنی بر حمایت از کاربرد خشونت برای پایین

---

[1] Anastasio Somoza Debayla

کشیدن پینوشه از قدرت را تغییر داد. زبان دقیق این حزب موافقت با تمام اشکال مقاومت علیه دیکتاتوری بود [۱۵] .

در حقیقت کمونیست‌ها معتقد بودند که تنها چاره معقول علیه تلاش پینوشه برای نهادینه‌سازی یک رژیم غیرمردم‌سالار و انحصارگرایانه، شورش عمومی است. به این منظور آنان بر حق طبقات فقیر برای دفاع از خود در مقابل قساوت‌های ارتکابی توسط رژیم نظامی تاکید می‌کردند. این حزب همچنین با مبهم ساختن مفهوم راهبرد مقاومت مسلحانه و عملی شدن آن به نوعی سعی داشت خود را از نظر سیاسی حفظ کند. در عوض برای هدایت رسمی این فعالیت‌ها، آنان در دسامبر سال ۱۹۸۳ یک سازمان چریکی به نام "جبهه مانویل رودریگوز"[1] یا "FMR" را تشکیل دادند. این جنبش اقدام به انجام فعالیت‌های تروریستی علیه رژیم نظامی نمود. از جمله می‌توان به اقدام متهورانه این جنبش برای قتل پینوشه در سپتامبر سال ۱۹۸۶ زمانی که داشت از تعطیلات آخر هفته در استراحتگاه خود به سمت سانتیاگو می‌آمد، اشاره کرد. کمونیست‌ها همچنین با MIR که عقیده تاریخی به انقلاب مسلحانه داشت، تشکیل ائتلاف دادند. برخلاف این امر که دو گروه مذکور در طول دوره زمامداری پینوشه منازعه آشکاری با هم داشتند، ائتلاف مذکور رشد کرد. اگرچه حزب کمونیست در طول این سالها از اتحاد بیشتری نسبت به سوسیالیست‌ها برخوردار بود لیکن اختلافات درونی هم داشت که بعدها نمود پیدا کرد. بعضی از اعضای حزب مخالف راهبرد خشونت‌آمیز بودند به ویژه اینکه بقیه مخالفان سیاسی هم در مورد یک راهبرد انتخاباتی، متفق‌القول بودند. این گروه معتقد بودند که اصرار کمونیست‌ها بر تداوم سیاست خشونت‌آمیز علیه رژیم فقط منجر به انزوای آنان می شود و حزب را نیز از نظر سیاسی نابود خواهد کرد. به دلیل حمایت کمونیست‌ها از خشونت، آنان خیلی زود از ائتلاف های انتخاباتی میانه‌رو ـ چپ‌گرایانه که برای همه پرسی سال ۱۹۸۸ و انتخابات مجلس و ریاست جمهوری سال ۱۹۸۹ تشکیل شده بودند، کنار گذاشته شدند. مخالفان درون حزب معتقد بودند که حوادث بعد از انتخابات محق بودن دیدگاه های آنان را ثابت کرد. در آگوست سال ۱۹۹۰ وقتی که تعداد زیادی از مخالفان حزب را ترک کردند این حزب دو فرقه شد[۱۶].

---

[1] Manuel Rodriguez

اگرچه این مخالفان اعضای وفادار قدیمی حزب بودند لیکن اختلافات مذکور تلاش های آنان را برای نوسازی حزب با بن بست مواجه کرد. آنان خواستار آن بودند که حزب مذکور در داخل مردم سالارتر شده و به مخالفان عمومی اجازه ورود به سیاستهای حزبی را بدهد. نهایتاً جداشدگان از حزب گروه مخصوص خود را تشکیل دادند که بعدها با دیگر نیروهای چپ برای تشکیل حزب "مشارکت مردم‌سالارانه چپ"[1] یا PDI، ترکیب شد. آنچه که در درون جناح چپ رخ داد یک تغییر تاریخی در سیاست شیلی بود که منجر به این شد که حزب کمونیست بتواند موقعیتی را در حزب چپ تسخیر کند که از نظر تاریخی از سوسیالیست‌های رادیکال، تندروتر گردد. دیگر احزاب کوچکتر یا به یک گروه دیگر پیوستند یا همانند مورد چپ مسیحی سعی کردند نقش واسطه بین دو گروه را بازی کنند. با انفجار اعتراضات عمومی در ماه می سال ۱۹۸۳ احزاب چپ در کنار احزاب دیگر تلاش کردند ائتلافهای سیاسی گسترده‌تری با دیگر احزاب تشکیل دهند. همچنان که خواهیم دید، دو گروه چپ با رویکردهای ایدئولوژیکی متفاوت، راهبردهای متفاوتی را برای حصول به این هدف توصیه کردند.

احزاب میانه‌رو

"هیئت مدیره ملی دموکرات‌های مسیحی"[2]، بزرگترین حزب سیاسی در شیلی، اصولاً موافق مداخله نظامی بود. رئیس جمهور اسبق، ادواردوفری، چهره برجسته این حزب، معتقد بود ارتش برای مدت طولانی حکومت نخواهد کرد و با انتخابات بعدی او رئیس جمهور خواهد شد [۱۷]. این امیدهای اولیه خیلی زود فرو افتادند. بعد از چند سال اول حکومت نظامیان، حزب دموکرات مسیحی دریافت که آزار و شکنجه سیاسیون و دیگر فعالان سیاسی توسط رژیم به حامیان حزب اتحاد مردمی ختم نمی‌شود و دیگران را نیز در برمی‌گیرد. اعضای این حزب هم مورد بازداشت، شکنجه و حتی قتل قرار گرفتند. وضعیت قانونی حزب هم تغییر کرد. از سال ۱۹۷۳ تا سال ۱۹۷۷ حزب دموکرات مسیحی از نظر قانونی در وضعیت فترت و رکود قرار داشت. این به این معنی بود که حزب مذکور هیچ یک از فعالیت ها و عملکردهای معمولی حزبی را انجام نمی‌داد. در ماه مارس سال ۱۹۷۷ جوخه نظامی از طریق دستورالعملی شناسایی قانونی

[1] Democratic participation of the left
[2] The National Directorate of the christion democrats

را از این حزب سلب کرد. در نتیجه این حزب برای ادامه حیات خود تبدیل به یک حزب زیرزمینی شد. از سال ۱۹۷۷ زمانی که این حزب تلاش کرد خود را با رهبران میانه‌رو حکومت نظامی هماهنگ سازد، مشخص شد که تلاش هایش برای تداوم نفوذش در ارتش با شکست مواجه شده است. خیلی زود ثابت شد که روابط سابق حزب با ژنرال‌های رده بالای نظامی هیچ کارآیی ندارد، زیرا بعضی از این افراد یا قادر به حفظ موقعیت های قدرت نبودند یا سعی نمودند از همنوایی خود با حزب دست بکشند[۱۸].

اگرچه حزب دموکرات مسیحی منزل سیاسی برخی از اقتصاددانانی بود که گروه پسران شیکاگو را تشکیل دادند ـ برای مثال "جورج کاواس"[1] ـ لیکن این امر برای حزب هیچ فایده‌ای به همراه نداشت. وقتی کاواس و دیگران به دولت پیوستند و زمانی که رسماً عضویت خود در حزب را کنار گذاشتند وفاداری شان نیز به حزب از بین رفت. حزب نیز از مشاوره سیاسی کنار گذاشته شد و نفوذش هم از بین رفت. درنتیجه حزب دموکرات مسیحی تصمیم به اتخاذ موضع مخالف گسترده‌ای علیه رژیم گرفت، لیکن تحولات سریع اقتصادی اواخر دهه ۱۹۷۰ مخالفت کارآمدتر را مشکل ساخت. اولین نشانه عمده مخالفت در سال ۱۹۸۰ با پیکار انتخاباتی دموکرات مسیحی‌ها علیه قانون اساسی پیشنهادی نمود پیدا کرد. درنتیجه ارتش آنها را به خاطر موضع عمومی‌شان با بیرون انداختن "آندره زالدیوار"[2] دبیرکل این حزب از کشور و ممانعت از بازگشت او به شیلی پس از یک سفر خارجی تنبیه کرد لیکن مرگ ناگهانی و دور از انتظار ادواردو فری در سپتامبر سال ۱۹۸۲ برای حزب، رهبری عمومی دیگری را به صحنه آورد، هرچند که ادواردو فری برای چندین سال بعد از کودتا عنصری بی‌تاثیر و خاموش بود. علیرغم تمام این مشکلات حزب دموکرات مسیحی هنوز بزرگترین حزب شیلی بود و از جانب جناح چپ آزارهای سختی [بر پیکر دولت نظامی] وارد ساخت [۱۹]. زمانی که روز اعتراض ملی در سال ۱۹۸۳ شروع شد این حزب توانست با تشکیل ائتلاف هایی با دیگر احزاب سیاسی نقش عمده‌ای در این جریان ایفا کند.

---

[1] Jorge cauas
[2] Andres Zaldivar

احزاب دست راستی

جناح راست سیاسی به عناوین مختلف تحت تاثیر حکومت نظامی قرار گرفت. این جناح مشتاقانه از کودتا حمایت کرد. در روزهای پرآشوب بعد از کودتا، حزب ملی، سرمست از براندازی حکومت آلنده توسط ارتش، از عملکرد جوخه نظامی در تعطیلی احزاب سیاسی فراتر رفته و داوطلبانه خود را منحل کرد. بعدها عده‌ای از اعضای حزب از این عمل عجولانه اظهار تاسف نمودند. اینان سیاستمداران سنتی بودند دریافته بودند که بی‌اعتمادی ارتش به سیاسیون مدنی عاقبت دامن آنها را نیز خواهد گرفت. این گروه احساس جدایی از قدرت می‌کردند. به علاوه حزب ملی رهبری تجار محلی را که ترس روزافزون کنار زده شدن توسط دولت را با خود داشتند به عهده گرفت. بعضی از افراد اخیر مشکلات اقتصادی پیش رو را نتیجه برنامه "درمان از راه شوک" می‌دانستند و معتقد بودند فضای آنارشیک اقتصاد کشور از طریق کاربرد سفت و سخت الگوی بازار آزاد بازتولید می‌شود. آنها فضای تند و تلخی را علیه پسران شیکاگو که مورد قبول ارتش بودند آغاز کردند [۲۰]. با این حال اعضای دیگر حزب جزء هواداران مشتاق حکومت باقی ماندند. درنتیجه این اختلافات جناح راست متلاشی شد و به جای یک حزب قوی در این جناح، تعداد بی‌شمار احزاب و گروه های دست راستی تشکیل شدند. عده‌ای که از حکومت نظامی حمایت روشن و بی‌چون و چرا می‌کردند، حزب«مترقی ملی»[1] را تشکیل دادند. یکی دیگر از گروههای حامی رژیم که رهبری آن را سندیکالیست مشهور و مشاور رئیس جمهوری سابق، جیمز گوزمن، به عهده داشت، برای تشکیل«اتحادیه مردم سالاری مستقل»[2] یا UDI، به نیروهای حامی پسران شیکاگو پیوست. اگر چه UDI با دیگر نیروهای سیاسی به طور همزمان برای تشکیل حزب«نوسازی ملی»[3] یا RN ادغام شد، لیکن بعدها برای تشکیل حزب سیاسی مخصوص خود برای شرکت در انتخابات سال ۱۹۸۹ انشعاب زدند. حزب نوسازی ملی به عنوان بزرگترین نیروی جناح راست درصدد مطرح ساختن خود به عنوان یک حزب میانه‌رو- چپگرای متجدد برآمد. دیگر گروه های جناح راستی که از دام وابستگی به حکومت نظامی و الگوی پسران شیکاگو رهیده بودند، گروه هایی همچون«حزب

---

[1] National Advance Party
[2] Independent Democratic Union
[3] National Renovation

جمهوری‌خواه»[1] یا PRep، و«طرح توسعه ملی»[2] یا PRODEN، را تشکیل دادند. آنها در اوایل دهه ۱۹۸۰ برای ایجاد فشار به منظور بازگشت نظم قانون سالار به دیگر مخالفان سیاسی پیوستند. اختلافات درون جناح راست به آسانی قابل ترمیم نبودند. حتی انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۹ و انتخابات مجلس انگیزه اندکی برای متحد شدن به همراه آوردند. جناح راست دو نامزد ریاست جمهوری و پنج کرسی مختلف نمایندگی را وارد کارزارهای انتخاباتی کرد. انواع نیروهای سیاسی در صحنه زورآزمایی بودند و RN و UDI، در انتخابات سال ۱۹۸۹، به عنوان دو حزب سیاسی عمده در جناح راست ظاهر شدند.

سوالاتی برای آینده

اگر چه بسیاری از تغییراتی که در سازمان حزبی و ایدئولوژی احزاب که در طول سالهای دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ رخ دادند از نظر سیاسی بسیار مهم و حساس بودند لیکن در همان حال هم برآورد پیامدهای آنها نامعلوم و غیرممکن بود. هیچ سیاست مشخص و انتخابات معمولی وجود نداشت. حتی احزاب هم قانونی نبودند. بحران اقتصادی سالهای ۱۹۸۲-۱۹۸۱ به احزاب سیاسی فرصت داد که جای پای خود را به عنوان بازیگران سیاسی مستحکمتر سازند. به علاوه اینها تغییر در جای دیگری از انشعاب سیاسی سه گانه بین یک حزب محافظه‌کار راستگرا، یک حزب اصلاح طلب میانه‌رو که به وسیله حزب دموکرات مسیحی تسخیر شده بود و یک حزب چپ مارکسیست-لنینیست رخ داده بود. پاسخ به این سوال که چگونه تغییرات حزبی تا آخر ادامه یافت فقط از طریق ارزیابی گذار به سیاست انتخاباتی که رخ داد، ممکن است.

سیاست مخالفان در طول اعتراضات سال های ۱۹۸۶-۱۹۸۳: راهبردهای حزبی و ائتلافهای سیاسی

احزاب سیاسی مخالف قادر بودند از فضای سیاسی ایجاد شده ناشی از بحران اقتصادی در کنار بسیج عمومی در خیابانها امتیازگیری کنند. آنها همچنین انگیزه واقعی

[1] Republican Party
[2] National Development project

برای فیصله دادن به اختلافات درون حزبی و میان حزبی خود به منظور تشکیل یک جبهه متحد که جایگزین معتبری برای حکومت مداوم پینوشه باشد را داشتند.

ائتلاف مردم سالار

اعتراضات خیابانی توده‌های مردمی به نیروهای مخالف جرات بخشید و به آنان قبولاند که می‌توانند راهی سیاسی برای برون رفت از مرداب اقتدارگرایی بیابند. انتصاب سرجیو اونوفره جارپا به سمت وزارت کشور از طرف پینوشه به عنوان مسئول مذاکره با مخالفان به این عقیده مخالفان قوت بخشید. در آگوست سال ۱۹۸۳ آنان یک ائتلاف میانه‌رو- چپگرا به نام«ائتلاف مردم سالار»[1] تشکیل دادند. ائتلاف مذکور مرکب بود از گروههای کوچک جناح راستی مخالف، احزاب لیبرال و جمهوری‌خواه، دموکرات مسیحی‌ها، سوسیالیست‌های نوساخته و دیگر احزاب میانه‌رو- چپگرای کوچک، سوسیال دموکرات‌ها، حزب رادیکال و نیز«حزب اتحادیه سوسیالیست مردمی»[2](USOPO). از آنجا که ائتلاف مردم سالار، AD، قصد داشت خود را به عنوان یک جایگزین مردم سالار بقبولاند، با پیوستن کمونیست‌ها به ائتلاف مخالف بود زیرا این گروه حامی خشونت انقلابی بودند. حزب دموکرات مسیحی بر این امر تاکید داشت، لیکن سوسیالیست‌های نوساخته موضعی ضد موضع حزب کمونیست اتخاذ کردند. طرح ائتلاف مردم سالار برای گذار به مردم سالاری که در فضای شورانگیز آغاز تظاهرات خیابانی نوشته شده بود، در اصل طرحی برای جایگزینی یک نظام سیاسی جدید با رژیم نظامی کنونی بود. طرح مذکور خواستار استعفای پینوشه و پایان دادن به حکومت او بود، تشکیل دولت موقت، انتخاب یک مجلس قانون سالار برای نوشتن قانون اساسی جدید، و نیز تحکیم حکومت جدید با برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و مجلس بود. در ابتدای این طرح، ائتلاف مردم سالار اظهار امیدواری کرده بود که بتواند با وزیر کشور سرجیو انوفره جارپا مذاکره کند. هرچند که این ائتلاف موفق نشد لیکن برای گذار به مردم سالاری با درخواست یک همه پرسی برای اصلاح قانون اساسی سال ۱۹۸۰ به فشار خود ادامه داد [۲۱].

---

[1] Democratic Alliance
[2] Popular Socialism union party

جنبش مردم سالاری مردمی

احزابی که ائتلاف مردم سالار آنها را کنار گذاشته بود، ائتلاف مخصوص به خود با نام«جنبش مردم سالار مردمی»[1]، MDP، را تشکیل دادند. اندکی قبل از تشکیل ائتلاف مردم سالار و نیز به کمک یک ائتلاف میان حزبی به عنوان محرک، احزاب سوسیالیست مختلف، تلاش فراوانی برای اتحاد مجدد حزب از خود بروز دادند [۲۲]. در آوریل سال ۱۹۹۳ اعضای مختلف حزب سوسیالیست با هم ملاقات کردند و برای اندک زمانی به توافق رسیدند لیکن از ماه سپتامبر بخش اعظم اتحاد مذکور در مورد نحوه رفتار با حزب کمونیست و اختلاف نظرهای موجود حول این مساله از بین رفت. این اختلاف ائتلاف مردم سالار را هم تحت‌الشعاع قرار داد. اگر چه سوسیالیست‌های بازسازی شده در درون ائتلاف مردم سالار کاملاً احساس راحتی می‌کردند لیکن سوسیالیست‌های طرفدار آلمیدا بعد از اولین توافق در مورد مشارکت کردن در ائتلاف، خیلی زود عقب نشینی کردند. زیرا نمی‌توانستند مساله کنار گذاشتن حزب کمونیست توسط ائتلاف مذکور را بپذیرند. در سپتامبر سال ۱۹۸۳ سوسیالیست‌های طرفدار آلمیدا جنبش مردم سالار مردمی را با کمونیست‌ها، MIR، دیگر فرقه سوسیالیست، گروه چیپسا و نیز«جنبش اقدام متحد مردمی- کارگری/دهقانی»[2] یا MAPU-O/C، تشکیل دادند. اعلامیه جنبش مردم سالار مردمی، MDP، خواستار عقب نشینی فوری پینوشه از قدرت، پایان حکومت نظامیان و جایگزینی آن با یک دولت موقت، آزادی تمام زندانیان سیاسی، اجازه بازگشت به تمام تبعیدیان سیاسی، احیای مجدد حقوق کارگران و نیز تاسیس یک طرح فوری اقتصادی بود. اگر چه ائتلاف مردم سالار، AD، قاطعانه از ایده مذاکره با وزیر کشور برای پایان دادن به حکومت نظامیان حمایت می‌کرد، لیکن جنبش مردم سالار مردمی به مقاومت مردم در خیابانها به عنوان راهی برای پایان دادن به دیکتاتوری امید بسته بود. در ماه ژوئن سال ۱۹۸۷ این جنبش با گسترش دامنه عضویت خود به فرقه‌های حزب رادیکال و چپ مسیحی تحت عنوان جدید«چپ متحد»[3]، IU، وارد عرصه شد.

---

[1] Popular Democratic Movement
[2] Movement for united popular Action- Worker- Peasant
[3] United left

احزاب مخالف که هنوز بین نیروهای راست میانه و چپ سنتی تر تقسیم شده بودند، بازتابنده اختلافات ایدئولوژیک این گروهها بودند که قبلاً توسط دو حزب سوسیالیست و کمونیست سرباز کرده بودند. سوسیالیست های نوساخته به جای تشکیل ائتلاف با شریک سنتی خود یعنی کمونیست‌ها، در فکر ائتلاف با دیگر نیروهای میانه‌ور اصلاح طلب بودند. برای اینان ائتلاف مردم سالار نمود شکل گیری چنین ائتلافی بود. در ضمن سوسیالیست‌های طرفدار آلمیدا سریعاً به ائتلاف تاریخی سوسیالیستی-کمونیستی که در جنبش چپ متحد و جنبش مردم سالار مردمی نمود یافته بود، پیوستند.

پیمان ملی

اگرچه تلاش های ائتلاف های مردم سالار برای مذاکره با پینوشه با موفقیت مواجه نشدند لیکن احزاب میانه‌رو- چپگرای این جنبش بر ادامه تلاش ها اصرار می‌ورزید. در آگوست سال ۱۹۸۵ یازده حزب میانه‌رو- چپگرا با مشارکت فعالانه کاردینال خوان فرانسیسو فرسنو»[1] یک «پیمان ملی»[2] را نوشته و امضا کردند [۲۳].

این احزاب در پیمان مذکور تلاش کردند خود را به عنوان جایگزین واقع‌گرای حکومت پینوشه جا بیندازند. آنها معتقد بودند طرحشان، طرحی است که امکان دارد پینوشه بپذیرد زیرا این طرح قانون اساسی را کاملاً رد نمی‌کند. در عوض آنها خواستار تغییرات سیاسی در این قانون بودند که منجر به ایجاد نظام سیاسی مردم‌سالار می‌گردید. برای مثال پیمان ملی خواستار آن بود که همه پرسی ریاست جمهوری جای خود را به یک انتخابات رقابتی باز که شامل انتخابات رقابتی مجلس باشد بدهد و به کمک آن امکان اصلاح قانون اساسی به کمک اکثریت ساده آرا به جای اکثریت دو سوم فراهم شود. این پیمان همچنین خواستار لغو تمام حالت های فوق‌العاده و بازگشت فوری تمام تبعیدیان اجباری به کشور، ثبت فهرست های انتخاباتی و تصویب یک قانون[آزادی فعالیت] احزاب سیاسی شده بود. [۲۴] تا آن زمان یک تلاش سومی که کارها را مرتب می‌کرد، در سپتامبر سال ۱۹۸۶ به کمک یک طرح مستند سعی کرد

---

[1] Cardinal Juan Franciso Frenso
[2] National Accord

پیمان ملی را به رژیم بقبولاند. این تلاش تحت نام«اصول بقای یک رژیم مردم سالار»[1] موفقیتی بیش از اسلاف خود که رژیم پینوشه مذاکره با آنها را رد کرده بود، به دست نیاورد.

سازمانهای توده‌ای و اعتراضات سال های ۱۹۸۶-۱۹۸۳

بستر مناسب برای فعالیت سیاسی و ائتلاف‌سازی احزاب سیاسی مخالف علیه رژیم پینوشه به دلیل افزایش مخالفت ها علیه این رژیم که در سال ۱۹۸۳ شروع شده بود، پیش از پیش فراهم شد. زمینه‌ساز اعتراضات ملی، شیلیایی‌های عادی بودند که سازمانهای توده‌ای آنان اولین نشانه‌های بازآفرینی جامعه مدنی بود.

سازمانهای اقتصادی مردمی

فقرای شیلی با بریدن از احزاب سیاسی اقدام به تشکیل شرکت های تعاونی کوچک مردمی بخصوص در دوره‌های بحران اقتصادی گسترده کردند. اقدام همگانی در این زمینه در اوایل دهه ۱۹۷۰ در پاسخ به برنامه معالجه از راه شوک سال ۱۹۷۵ شروع شد. طبقات مردمی از روند افزایش قیمت ها و نرخ بیکاری بیشترین آسیب را متحمل شدند. در سال ۱۹۷۵ میزان بیکاری به ۱۴/۵ درصد رسید [۲۵]. تی در جریان تحول اقتصادی در طول سال های ۱۹۷۷ تا اوایل ۱۹۸۱، میزان بیکاری نسبتاً بالا بود. برای مثال می‌توان به میزان ۱۳/۹ درصد بیکاری در سال ۱۹۷۹ اشاره کرد.[۲۶] در کل میانگین نرخ بیکاری برای دوره ۱۹۸۱-۱۹۷۴ به میزان ۱۷ درصد در مقابل ۵/۲ درصد در مقایسه با دوره ۱۹۷۳-۱۹۶۴ بود [۲۷] .

در ابتدا گروه های توده‌ای حول سازمان های تامین نیازهای روزمره همانند مراکز استخدام، نوانخانه‌ها، تعاونی‌های وسایل خانگی، کارگاه های صنایع دستی و نانوایی‌های همگانی تشکیل شدند. چرا که مردم به آسانی درصدد یافتن راه های بقا و ادامه حیات بودند. تعداد و تنوع این سازمانهای تعاونی سریعاً افزایش یافت و تا سالهای ۱۹۸۲-۱۹۸۱ بخشهای تجاری و اقتصادی شهرها را هم در برگرفت. بر آورد می‌شود تا نیمه دهه ۱۹۸۰ در حدود ۲۰ درصد جمعیت حاشیه‌نشین سانتیاگوی بزرگ به نوعی

---

[1] the Bases for sustaining a Democratic Regime

در این سازمانهای اجتماعی وارد شده بودند [۲۸]. مطالعه‌ای که در باب این «سازمانهای اقتصادی مردمی»[1] OEP صورت گرفته برآورد می‌کند که تعداد این سازمانها از ۴۹۴ شعبه در نوامبر ۱۹۸۲ به ۱۱۰۳ شعبه در جولای ۱۹۸۵ در کلان شهر سانتیاگو رسیده بود [۲۹]. شمار این سازمان ها روز به روز افزایش می‌یافت. با توجه به سطح سرکوب سیاسی و مشکلات اقتصادی که تحت آن شرایط مردم عادی زندگی می‌کردند، می‌توان گفت این سازمانها به شدت در سطح توده‌ها و عوام به خوبی سازماندهی شده بودند[۳۰]. تعدادی از سازمان های توده‌ای تحت پوشش [طرحِ] «حوزه همبستگی»[2] کلیسای کاتولیک قرار گرفتند. کلیسا به عنوان تنها نهادی که ارتش نمی‌توانست به آن یورش برد یا از کار بیندازد با فراهم کردن فضای فیزیکی لازم برای جلسات سازمانی در کنار آشکال دیگر حمایتی و حفاظتی برای این سازمان ها، در تقویت این گروه های محلی نقش عمده‌ای ایفا کرد. به علاوه برای درصد نسبتاً عمده‌ای از مردمی که در این نوع گروه های توده‌ای وارد شده بودند، این سازمان ها توانستند بخش هایی از جمعیت مانند زنان و جوانان را که در طول سال های قبل از ۱۹۷۳ خوب سازماندهی نشده بودند، جذب کنند. تعدادی از سازمان های توده‌ای از سطح گسترده‌ای از مشارکت زنان برخوردار بودند. زنان قبل از همه وارد شدند چرا که نیازمند آن بودند مشکلات سخت اقتصادی شان همچون تهیه غذا برای خانواده‌هایشان، حل و فصل شود. از طرفی دیگران زنان نگران مسایل حقوق بشری هم بودند بر اساس یک مطالعه سطح مشارکت زنان بزرگسال در OEPS یا سازمان های اقتصادی مردمی در سال ۱۹۸۵ در حدود ۴۴ درصد بوده است. به علاوه در کنار اینها سازمان های زنان نیز ظاهر شدند[۳۱].

برای مثال در سال ۱۹۸۳ زنان«جنبش هوادار آزادی زنان شیلی- ۸۳»[3] یا (MEMCH-83) که سازمانی بود که قصد داشت به عنوان یک چتر هماهنگ کننده برای طیف وسیعی از گروه های توده‌ای که تشکیل شده بودند، عمل کند را تشکیل دادند. سازمان مذکور بعد از تشکیل انجمنی که در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ برای کسب حق رای زنان مبارزه می‌کرد، نماد بازسازی یک جنبش قوی زنان بود. یکی دیگر از

---
[1] Popular Economic organization
[2] Vicariate of Solidarity
[3] Pro- Emancipation Movement of chilian Women

گروه های مهم زنان گروه «زنان زندگی»[1] بود که مرکب از ۲۴ تن از زنـان مـشهور بـود که یک طیف سیاسی از حزب دموکرات مسیحی تا حزب کمونیست را در بر می‌گرفـت. سازمان های زنان با یک دستورالعمل زنانه نیز تشکیل شدند. گروه هـای زنـان علیـرغم تنوع در عضویت و اهدافشان خصوصیات مشترک زیادی هم داشتند. گروه«زنان زندگی» و دیگر گروه های زنان را می‌توان مشخصه چند طبقه‌ای بـودن عـضویت شـناخت. ایـن گروه ها همچنین تمایل داشتند به روشی غیر فرقه‌گرایانـه و تکثرگرایانـه عمـل کننـد. سازمان های زنان در تسریع تظاهرات و نمایشات عمومی در حمایت از مردم سالاری به صورت بازیگران سیاسی عمده‌ای درآمدند و تبدیل به الگوهای عمل واحـد شـده بودنـد. تمام این سازمان های متنوع از جمله سازمان های اقتصادی مردمی، گروه هـای حقـوق بشری، گروه های زنان و دیگر گروه ها به محض شروع اعتراضات مردمی، آمادگی بسیج و مشارکت داشتند.

اتحادیه‌های کارگری

اتحادیه‌های کارگری هم نقش حساسی در تسریع و اجرای اعتراضات سال ۱۹۸۳ ایفا نمودند. اگر چه عضویت اتحادیه‌ای از سال ۱۹۷۳ به بعد رفته رفته کم شـد و از ۴۱ درصد نیروی کار در این سال به ۹ درصد در سال ۱۹۸۱ رسید، لیکن این نیرو هنوز یک نیروی بالقوه قوی بود [۳۲]. با وجود تعقیب و آزار رهبران کارگری و تصویب قـانون بـاز دارنده سال ۱۹۷۹ انجمنهای اتحادیه‌ای کارگریِ ملیِ به صورت غیرقانونی شکل گرفتند. در ماه می سال ۱۹۸۳ پنج انجمن اتحادیه‌ای میانه‌رو و چپگرا به همدیگر پیوسته و یک انجمن گسترده ملی با نام«یگان ملی کارگران»[2] یا CNT را تشکیل دادنـد. هـدف ایـن انجمن هماهنگ ساختن گروه‌بندی‌های اتحادیه‌ای متنوعی بود که هدفشان تلاش برای حمایت از کارگران و مبارزه برای بازگشت مردم سالاری بود. بزرگترین گروه اتحادیـه‌ای در درون CNT،«کمیته ملی هماهنگ کننده کارگران»[3] یا CNS، بـه رهبـری«مانویـل بوستوس»[4] از حزب دموکرات مسیحی بود [۳۳].

---

[1] Women for life
[2] National Worker's command
[3] National Worker's coordinating committee
[4] Manuel Bostus

بوستوس از نسل جدید رهبران کارگری بود که در طول سال های حکومت دیکتاتوری پا به عرصه گذاشته بود. علیرغم تمام مشکلات و موانعی که رژیم سر راه CNS گذشته بود، این اتحادیه در ژوئن سال ۱۹۸۱ فهرستی از اصلاحات پیشنهادی برای مردم سالار کردن اقتصاد و جنبش اتحادیه‌ای با نام«درخواست ملی»[1] را به دولت عرضه کرد. بوستوس به خاطر این کار به زندان انداخته شد و در سال بعد از شیلی اخراج گردید. یکی دیگر از اتحادیه‌های مهم،« فدراسیون کارگران مس »[2] یا CTC بود که اتحادیه معدنچیان مس بود و به عنوان نماینده کارگران بزرگترین صنعت صادرات شیلی عمل می‌کرد. رهبر این اتحادیه یک دموکرات مسیحی جوان به نام«رودولفو سگویل»[3] هم از نسل رهبران جدیدی کارگری بود. این اتحادیه بود که دامنه اعتراضات مردمی را با فراخوان روز اعتراض ملی در ماه می سال ۱۹۸۳ توسعه داد.

رشد یک جنبش اجتماعی

زمانی که اعتراضات مردمی شروع شد، این سازمان های متنوع توانستند منافع محدود اصلی خود را برای اشاعه یک شبکه هماهنگ که هدف کلی آن پایان دادن به دیکتاتوری و اشاعه مجدد دموکراسی باشد کسب کنند. به این منظور آنها یک جنبش اجتماعی را تشکیل دادند. در آوریل سال ۱۹۸۶، گروه های توده‌ای به بالاترین سطح اشتیاق خود برای تشکیل «مجمع مدنی»[4] رسیدند. مجمع مدنی ائتلافی از عناصر مختلف اجتماعی، از جمله گروه های ذی‌نفع مانند انجمن کامیون‌داران و انجمن های حرفه‌ای، اتحادیه‌ها، گروه های فقرای حاشیه‌نشین و زنان بود. ترکیب این مجمع یکی دیگر از تلاش های جامعه مدنی برای کسب جایگاه خود به عنوان بازیگری سیاسی به جای اعلام نیازها و آرزوهایش به احزاب سیاسی سنتی بود. ادبیات گسترده‌ای در مورد جنبش های اجتماعی در آمریکای لاتین وجود دارد که بیان می‌دارد این جنبش ها نه تنها در فرایند مبارزه برای گذر به مردم سالاری بازیگران اصلی بودند بلکه آنان هسته‌های اصلی مردم سالاری مشارکتی در منطقه آمریکای لاتین را تشکیل دادند.

---

[1] Civic Assembly
[2] Federation of copper workers
[3] Rodolfo Seguel
[4] Civic Assembly

عده‌ای دیگر دیدگاه خوشبختانه کمتری بخصوص در مورد آثار طولانی مدت چنین جنبشی برای کل جامعه دارند [۳۴].

اگر چه مفهوم قدیمی شبکه سازمان های خودیار هنوز جا نیفتاده بود، لیکن می‌توان به گروه سازمانهای توده‌ای خود مختار نسبتاً کوچکی اشاره کرد که از طریق جنبش اجتماعی در شیلی گسترش یافتند. اینها در واقع شبکه‌ای از سازمان هایی بودند که در کنار هم برای پایان دادن به دیکتاتوری فعالیت می‌کردند.

تکامل یک شبکه قوی سازمانهای توده‌ای برای شیلی یک تغییر حیاتی بود. قبل از دوره حکومت نظامی، احزاب سیاسی ریشه‌های عمیق اجتماعی داشتند و به حوزه‌های زندگی مردم شیلی رسوخ کرده بودند. یک دهه سرکوب حکومت نظامی احزاب سیاسی مخالف را از بنیادهای اجتماعی شان جدا نمود. به علاوه سطح سرکوب آنقدر گسترده بود که عده‌ای از مردم دریافتند که مستقل از احزاب سیاسی عمل کردن بهتر و امن‌تر از خطر تشکیل ائتلاف با یک گروه ممنوعه است. این امر حداقل در مواردی که اعضای سازمان های توده‌ای مشخصاً وفاداری‌های حزبی را حفظ کرده بودند صدق می‌کرد. به علاوه احزاب سیاسی چیز اندکی برای عرضه به طبقه فقرا داشتند. آنها نه منبعی برای اشاعه و نه دسترسی به تصمیم‌سازان داشتند. به علاوه تعدادی از آنها از اختلافات درونی شدیدی رنج می‌بردند و نتوانستند به یک توافق کلی در مورد نحوه شکست پینوشه دست یابند. نهایتاً وقتی بحران اقتصادی ظاهر شد این شبکه اتحادیه‌ای و سازمان های توده‌ای به همراه سازمان های دیگری از طبقه متوسط توانستند تهدید زایدالوصفی بر حکومت پینوشه وارد سازند. در پاسخ به فراخوان CTC برای راهپیمایی روز اعتراض ملی در یازده ماه می سال ۱۹۸۳ موج عظیم اعتراض فوران کرد. در طول ماه های بعد از اولین بسیج خیابانی تعداد اعتراضات افزایش یافت. اعتراضات به عناوین مختلف صورت می‌گرفت. اعتصابات کوچک، راهپیمایی‌های خیابانی، کوبیدن بر قابلمه‌ها و ماهی‌تابه‌ها توسط مردم به عنوان شیوه‌ای اعتراضی به جا مانده از دوره آلنده و نیز اعتصابات غذا و اعتراضات دانشگاهی از جمله این اشکال اعتراضی بودند. تا روز اعتراض ملی جولای سال ۱۹۸۳، اعتراضات غیر از سانتیاگو به شهرهای دیگر سرایت کرد. در مناطق فقیرنشین اعتراضات و راهپیمایی و ساختن سنگربندها در شهرک های حاشیه‌ای و انعکاس و سرایت آن در سانتیاگو افزایش یافت. روزهای اعتراض ملی به

صورت ماهانه برای چندین سال برگزار شد و از طریق مجموعه‌ای از فعالیت ها از جمله اعتصابهای غذایی، راهپیمایی‌ها و گردهمایی‌ها در کل کشور اشاعه یافت.

واکنش پینوشه به بسیج مردمی

پویایی مردمی که در طول سالهای ۱۹۸۶-۱۹۸۳ آشکار شد نتوانست پینوشه را از قدرت پایین بکشد. دولت یک طرح دو بخشی را که یک رویکرد چماق و هویج بود برای پایان دادن به بحران پذیرفت. از یک طرف یک غیرنظامی جناح راستی به نام سرجیو اونوفره جارپا را در آگوست سال ۱۹۸۳ برای مذاکره با جناح مخالف به سمت وزارت کشور منصوب کرد. او همچنین به بعضی از تبعیدی‌ها اجازه داد به کشور بازگردند. از طرفی دیگر پینوشه فرایند سرکوب را تشدید کرد. در همان ماهی که او جارپا را منصوب کرد، ۱۸ هزار سرباز را هم برای سرکوب اعتراضات ماهانه فراخواند[۳۵]. هدف او فرونشاندن مخالفت ملایمی بود که توسط ائتلاف مردم سالار عرضه می‌شد تا بتواند این ائتلاف را راضی کند تا از حمایت از اعتصابها دست کشیده و وارد مذاکره با جارپا گردد[۳۶].

همزمان که جارپا با چهره‌های مختلف مخالفان گفتگو و ملاقات داشت، خشونت دولتی در خیابان ها اعمال می‌شد. حوادث اعتراضی دیگر وجود دارد که بیانگر تمایل حکومت به استفاده از اقدامات خشونت آمیز می‌باشد. یکی از دهشناک‌ترین نمونه‌های استفاده پینوشه از نظام سرکوب، واکنش او به فراخوان برگزاری روز اعتراض ملی در دوم و سوم جولای سال ۱۹۸۶ توسط مجمع مدنی بود. در میان اقدامات سرکوبی که اعتراضات و فعالیت های مردمی مشترک را با شکست مواجه کرد می‌توان به آتش عمدی سربازان به دو جوان شیلیایی اشاره کرد. یکی از این دو جوان «رودریگو روجاس»[1] بود که بر اثر جراحات ناشی از سوختگی مرده بود و دیگری «کارمن گلوریا کوینتانا»[2] بود که چندین بار سوخته و از هیبت افتاده و مرده بود. پینوشه هم به استفاده خود از وسایل مخفی پلیسی برای سرکوب ادامه می‌داد. در ۲۸ مارس سال ۱۹۸۵ سه تن از مبارزان حرفه‌ای که اعضای مخفی حزب کمونیست هم بودند به خارج

---

[1] Rodrigo Rojas
[2] Carrnen Gloria Quintana

شهر برده و به قتل رسیدند. دو تن از این سه نفر «خوزه مانویل پاردا»[1] و«مانویل گوریرو»[2] بودند که از محل کار خود،«مدرسه آمریکای لاتین»[3]، در روز روشن ربوده و کشته شدند. دو روز بعد، جنازه سه مرد مذکور با گلوی بریده شده پیدا شد. پینوشه همچنین دو دوره حکومت نظامی را در فاصله سال های ۱۹۸۶-۱۹۸۳ که اعتراضات مردمی به شدت ممنوع شده بودند برقرار کرد. حکومت نظامی اول که در حدود شش ماه طول کشید بعد از اعتراضات سال ۱۹۸۴ که تبدیل به اعتصاب سراسری شده بود برقرار گردید. دومین مورد در سپتامبر ۱۹۸۶ بعد از تلاش برای قتل پینوشه برقرار شد.

راهبرد پینوشه با موفقیت هایی همراه بود. بارها عناصر میانه‌روتر مخالفان، بخصوص بخش هایی از حزب دموکرات مسیحی و طبقه متوسط تا حدودی از حمایت خود از بسیج و اعتراضات خیابانی کوتاه آمدند. اکراه آنان از حمایت از عمل خیابانی یکی از دلایل برجسته‌ای بود که این خشونت ها خشن‌تر شدند به طوری که طبقات فقیر حاشیه‌نشین و جوانان، اعتراضات را تبدیل به وسیله‌ای برای بیان نفرت و خشم خود از رژیم نظامی کردند و رژیم نیز سبوعانه واکنش نشان داد. مخالفان میانه‌رو که وارد خط مبارزه و اعتراض مسالمت‌آمیز شده بودند نگران آینده مناقشات خشونت‌آمیز خیابانی بودند. لازم به ذکر نیست که ائتلاف مردم‌سالار هم از حمایت از فعالیت های جمعی و توده‌ای دست برداشت. در نوامبر سال ۱۹۸۵ این ائتلاف برای برگزاری تجمعی در«پارک اوهینگیز»[4] سانتیاگو فراخوان داد. صدها هزار تن به این فراخوان جواب مثبت دادند.

ارزیابی راهبرد سیاسی مخالفان، ۱۹۸۶-۱۹۸۳: اهمیت بسیج توده‌ای

تظاهرات و بسیج مردمی سال های ۱۹۸۶-۱۹۸۳ چندین پیامد به همراه داشت. همانند دیگر کشورهای آمریکای لاتین در دوره استیلای حکومت نظامیان، سازمان های توده‌ای شیلی نقش عمده‌ای در فرآیند گذار به حکومت مدنی ایفا کردند. دوره اعتراضات مردمی نشان داد که جامعه مدنی که اکنون تشکیل شده بود در کنار دیگر احزاب سیاسی می‌تواند یک بازیگر سیاسی قوی باشد. به علاوه جامعه مدنی عمق و دامنه نفرت

---

[1] Jose Manuel Parada
[2] Manuel Guerrere
[3] Latin America School
[4] Parque O'Higgins

مردمی از حکومت نظامی را نشان داد. نفرتی که مخالفان سازماندهی شده سیاسی در طول پیکار همه پرسی سال ۱۹۸۸ آن را مهار کردند. اعتراضات توده‌ای به خودی خود نتوانستند دیکتاتوری پینوشه را به پایین بکشند. تحلیلگرانی چون«مانویل آنتونیو گارتن»[1] و«باربارا استالینگس»[2] با بررسی اعتراضات این دوره این سوال را مطرح ساخته‌اند که چرا این اعتراضات منجر به پایین کشیدن پینوشه از قدرت نشد [۳۷]. چندین دلیل برای این امر وجود دارد. برای موفق شدن یک جنبش اعتراضی وجود یک رهبری منسجم الزامی است. چیزی که در مورد اعتراضات شیلی وجود نداشت. به علاوه ارتباط خودجوش بخش های مردمی یا جنبش اعتراضی ممکن است نشان دهنده نارضایتی عمومی باشد لیکن این بخش برنامه منسجمی برای سازماندهی کردن اعتراضات نداشت هر چند که شعار«اکنون دموکراسی» را با بقیه مخالفان سر می‌دادند. در مورد حکومت هم، پینوشه قادر به استفاده از امکانات دولتی هم برای سرکوب جنبش مخالفان و هم بخش های حمایت کننده جمعیت مردمی که به حمایت خود ادامه می‌دادند، بود [۳۸] .

بازیگران اجتماعی جدید

دومین پیامد دوره اعتراضات، خیزش بازیگران اجتماعی جدید بود. زنان و جوانان نقش عمده‌ای در بسیج همگانی داشتند و زنان به طور ویژه به عنوان بازیگرانی جدید ظهور یافتند. آنها توانستند به روشی غیرفرقه‌ای برای رسیدن به هدف عمومی بازسازی دموکراسی در کنار همدیگر مبارزه کنند. در این زمان حتی مردان اعتراف کردند که زنان الگوی رفتار مبارزاتی را عرضه کرده اند که ارزش پیروی کردن داشت. گروه های زنان گردانندگان عمده وقایع توده‌ای بودند. آنان شمار زیادی از اعتراضات کارآمدی را برانگیختند که همگی هم مسالمت آمیز بودند. برای مثال در اواخر ماه می ۱۹۸۶ شماری از سازمان های زنان برای طرح «یک روزِ کاری برای دموکراسی»[3] فراخوان دادند که در آن صندوق‌های رای را در دفاتر کار حتی در خیابانها نصب کرده و از مردم خواستند برای دموکراسی یک رای در آنها بیفکنند. جنبش زنان در فرایند مردم سالاری

---

[1] Manuel Antonio Garreton
[2] Barbara Stallings
[3] Workday for democracy

سازی نقش مستدامی داشت و خواستار اعطای حقوق برابر به زنان بود. علیرغم وجود مشکلات فراوان، مشخص شد که از این به بعد جنبش زنان بخش حیاتی زندگی سیاسی شیلی است. یکی دیگر از ویژگی های برجسته دوره اعتراض، نقشی بود که طبقات متوسط بازی کردند. این گروه هم بخصوص بعد از بحران سال ۱۹۸۱ به شدت تحت فشار اقتصادی دولت نظامی بود [۳۹]. تمایل آنها به مشارکت در راهپیمایی‌ها و دیگر اشکال اعتراض بیانگر یک نقطه چرخش تاریخی بود: همکاری عناصر طبقات پایین و متوسط در فرایندهای اجتماعی و سیاسی بعد از یک دهه تعلیق و ناباوری [۴۰].

اگر چه طبقه متوسط زیرکانه آینده خشونتها را تحت نظر داشت لیکن مجدانه خواستار بازسازی دموکراسی بود. با توجه به بیگانگی بخش اعظم طبقه متوسط و کناره‌گیری آن از دولت آلنده که وقوع کودتای نظامی را از نظر سیاسی تسریع بخشید، این امر، [ورود طبقه متوسط به صحنه سیاسی] ، یک امر شایان توجه است.

اهمیت یک مخالفت تقسیم شده

در عین حال یکی دیگر از جنبه‌های دوره اعتراض، پویائی بسیج همگانی بود که جنبش اعتراضی را هم در سطح توده‌ای و هم در سطح حزبی تحت‌الشعاع قرار داد. همچنان که قبلاً هم متذکر شدم وقتی که بسیج مردمی به بخش های فقیرنشین حاشیه شهرها گسترش یافت، اعتراضات بیش از پیش خشونت‌آمیزتر شدند. افراد جوان بخصوص آنهایی که بدون هیچ امیدی در میان طبقه فقرای حاشیه‌نشین زندگی می‌کردند، در خیابان ها سنگربندی کرده و اقدام به پرتاب سنگ و بطری به سوی پلیس و سربازان می‌کردند. اعمال آنها بازگو کننده احساس عمیق محرومیت در طول بیش از یک و نیم دهه حکومت نظامی بی‌رحم بود. خشونت روزافزون عده‌ای از افراد طبقه متوسط را بیمناک ساخت. اکثر جمعیت وقتی در نظرسنجی‌ها از آنان سوال می‌شد مخالف خشونت بودند. راهبردهای متنوع برای به پایین کشیدن و اخراج پینوشه از قدرت بیانگر فاصله عظیمی بود که بین نخبگان سیاسی از جانب احزاب سیاسی همچون جناح میانه‌رو- چپگرا عمل می‌کردند از یک سو و بخش های بسیج شده طبقات مردمی که از آنان احساس بریدگی می‌کردند از سوی دیگر وجود داشت. در واقع دو نوع اعتراض در کنار هم پیش می‌رفت، یک جنبش اعتراضی که به وسیله نخبگان حزبی ائتلاف مردم سالار و پیمان ملی هدایت می‌شد که به طور ویژه مرکب از یک ائتلاف

سیاسی میانه‌رو گسترده برای مذاکره با نمایندگان رژیم بود. برای آنان بسیج همگانی در بهترین حالت وسیله‌ای برای ایجاد اوضاعی بود که پینوشه را مجبور کند با حسن نیت به مذاکره تن دهد. در بدترین حالت یک راهکار ناکارآمد بود که در درون راهبرد پینوشه، خود را به عنوان نیروی ایجاد کننده نظم و ثبات در مقابل آشوب و هرج و مرج به جامعه معرفی می‌کرد. راهبرد دیگر که برآمده از سازمان مجمع مدنی بود، مبتنی بر این اصل بود که جامعه مدنی نوپا را نیروی رانش و کمکی پشت سر برای فرایند تغییر سیاسی تلقی می‌کرد. بر این اساس بایستی جامعه مدنی با جامعه نخبگان سنتی حزبی برای گذار به مردم سالاری مذاکره می‌کرد. اختلاف راهبردی فقط بین نخبگان سیاسی و توده‌ها نبود بلکه این امر خط اصلی اختلاف میان احزاب سیاسی مخالف هم بود. این راهبرد در طول دوره ۱۹۸۳-۱۹۸۶، MDP بر بسیج خیابانی به عنوان عمده‌ترین ابزار پایان دادن به دیکتاتوری اصرار می‌ورزید لیکن بعضی از احزاب درون ائتلاف مردم سالار به ویژه حزب دموکرات مسیحی سعی در دلسرد کردن و توقف راهپیمایی‌ها و اعتراضات خیابانی و تکیه بر راهبرد مذاکرات داشتند. در سطوح مختلف این دو راهبرد متناقض اجرا می‌شدند. فقدان اتحاد، جنبش مخالفان را تضعیف کرد. بخصوص که آنان با ژنرالی مواجه بودند که قصد داشت برای همیشه در مسند قدرت بماند و به آسانی توسط نمایشهای خیابانی مخالفان عمومی از قدرت به پایین کشیده نمی‌شد. شکاف بین کمونیست‌ها، بخصوص میان اعضای میانه‌روتر مخالفان، بعد از کشف انبارهای مخفی اسلحه و تلاش برای قتل پینوشه در سال ۱۹۸۶ عمیق‌تر گردید [۴۱].

تعدادی از مردم اکنون بر این باور بودند که حزب کمونیست هم به براندازی خشونت‌آمیز رژیم جدید و جایگزینی آن با نوعی از حکومت سوسیالیستی یا کمونیستی تمایل پیدا کرده است. اعضای میانه‌روتر احزاب مخالف از تجمعات و بسیج خیابانی بسیار عصبانی بودند و به آن تنها به چشم یک راهکار و وسیله‌ای برای کشاندن رژیم به پای میز مذاکره نگاه می‌کردند. ادعای پینوشه مبنی بر اینکه دو انتخاب وجود داشت یا قبول نظمی که او تعیین می‌کرد و یا بازگشت به هرج و مرج دوران آلنده، به نظر می‌رسید چندان هم مهمل نیست. سال ۱۹۸۶ پایانی بر متزلزل‌ترین دوره نارضایتی عمومی در شیلی از زمان به قدرت رسیدن ارتش در سال ۱۹۷۳ بود. آنچه که تعقیب می شد تلاش برای استفاده از سازوکارهای دیگر برای به بن بست رساندن دیکتاتوری پینوشه از طریق سیاست و قوانینی بود که خود او ابداع کرده بود و اکنون برای شکست

دادنش باید به کار می‌آمدند. عزم حرکت از ابتدا موقتاً با پینوشه بود. جوخه نظامی به انتشار قوانین تسریع همه پرسی ریاست جمهوری از جمله قانون ثبت اننخاباتی و قانون احزاب سیاسی اقدام نمود. اعضای جناح سیاسی مخالف در ائتلاف مردم سالار و پیمان ملی توجه خود را به همه پرسی انتخاباتی پیش رو معطوف داشتند. برای این سیاسیون مجمع اعتراض قدرت اکنون عرصه انتخاباتی بود.

گذار به حکومت مدنی- همه پرسی ریاست جمهوری سال ۱۹۸۸

احزاب میانه‌رو- چپگرا با تصمیم به مواجهه با پینوشه در عرصه انتخاباتی، اولین پیکار انتخاباتی خود را برای تشویق مردم به ثبت آراء خود درباره همه پرسی آغاز کردند. احزاب مخالف همچنین کمیته‌هایی را برای سازماندهی نه گفتن به همه پرسی تشکیل دادند. قدم دوم ایجاد احزاب سیاسی بود. در وهله اول باید قانون فعالیت احزاب سیاسی تدوین و منتشر می‌شد که معیارها و روندهای شناسایی قانونی احزاب سیاسی در آن اعلان و منتشر می‌شد. احزاب کمونیست همچنان به مخالفت با راهبرد انتخاباتی ادامه می‌دادند. اگر چه بسیاری از متحدان آنها در MDP و بعدها در IU بخصوص سوسیالیست‌های حامی آلمیدا- از ثبت قانونی رای دهندگان حمایت می کردند، لیکن این حزب هرگونه مشارکت در نظام قانونی موجود را رد می‌کرد. نام نویسی انتخاباتی در اوایل سال ۱۹۸۷ با ورود پینوشه به عرصه رقابتها آغاز شد. رژیم امکانات نام نویسی را برای حامیان خود فراهم ساخت لیکن قوانین جاری علیه مخالفان بود [۴۲]. هدف پشت پرده از فرایند دست و پاگیر موجود، ایجاد موانعی برای نام نویسی و مشارکت کمتر انتخاباتی بود. علیرغم این تلاش ها تا پایان سال اول ۳/۳ میلیون نفر واجد شرایط انتخاباتی ثبت شدند [۴۳] که نشان دهندهِ نصف تعداد رای دهندگان قانونی بود. قانون فعالیت احزاب سیاسی که در سال ۱۹۸۷ منتشر شد برای بعضی از احزاب که آرزوی قانونی شدن داشتند، مشکلاتی به بار آورد. یکی از این مشکلات تامین شمار مناسب امضاهای لازم در چارچوب زمانی تعیین شده بود [۴۴].

تمام اسامی و آدرس‌ها جزء اطلاعات عمومی بودند، [مخفی نبودند]. از آنجا که رژیم هنوز مشغول آزار و تعقیب مخالفانش بود حتی امضای یک درخواست در حمایت از یک حزب سیاسی مخالف یک عمل متهورانه بود و به جرات نیاز داشت. به علاوه هیچ حزبی نمی‌توانست از هیچ منبع خارجی مانند دموکرات مسیحی‌ها یا سوسیالیست‌های

اروپایی، کمک مالی دریافت کند. تا آخر سال ۱۹۸۷ فقط دو حزب ملی یعنی«حزب نوسازی ملی»[1] در جناح راست و یک حزب دست‌چپی کوچک به نام«حزب انسان‌گرا»[2] توانستند با موفقیت این دست آهنین را پس بزنند. تعداد دیگری از احزاب همچون PDC، در میانه فرایند قانونی شدن بودند. از آنجا که ماده ۸ فعالیت هر نوع حزبی که معتقد به مبارزه طبقاتی بود را ممنوع کرده بود، به نظر می‌رسید احزاب سنتی چپ هرگز وجهه قانونی نخواهند یافت. در نتیجه شماری از افرادی که به احزاب UP تعلق داشتند حزب جدیدی به نام«حزب دموکراسی»[3] یا PDC را تاسیس کردند تا از طریق آن بتوانند صورت قانونی به خود بگیرند. اعضای این حزب به رهبری«ریکاردو لاگوس»[4] سوسیالیست، مرکب بودند از مبارزان MAPU، چپ مسیحی و همه انواع سوسیالیست‌ها. اگر چه در ابتدا این حزب فقط به عنوان یک ابزار حزبی تاسیس شد، لیکن به نوبه خود تبدیل به یک حزب معتبر گردید. کمونیست‌ها بر سر موضع خود که از فرایند انتخاباتی اتخاذ کرده بودند ماندند و هر عضوی که قصد مشارکت در این حزب را داشت تنبیه می‌کردند. وقتی این فرایند انتخاباتی در سالهای ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ آشکار شد، تغییرات در درون مخالفان به روند خود ادامه داد. شماری از چهره‌های مهم چپ که هنوز در تبعید بودند، با وجود اینکه اسمشان هنوز در لیست افراد ممنوعه بود تصمیم گرفتند خطر کنند و به کشور بازگردند. اولین کسی که به کشور بازگشت کلودومیرو آلمیدا رهبر حزب سوسیالیست که مخفیانه از طریق مرز آرژانتین- شیلی از کشور خارج شده بود در مارس سال ۱۹۸۷ به کشور برگشت و خود را به مقامات تسلیم کرد. دنیا منتظر بود که رژیم او را به زندان بیندازد و بر طبق دادگاه قانون اساسی و خط مشی‌های ماده هشت قانون اساسی حقوق سیاسی‌اش را از او بگیرد. دیگر چهره‌های مشهور سیاسی قبل از دوره ۱۹۷۳ مانند کمونیست هایی چون«میریا بالترا»[5] و«جولیتا کامپوسانو»[6] سریعاً درخواست بازگشت داده و برگشتند. بازگشت آلمیدا باعث تسریع تلاش چپ سنتی برای تشکیل اتحاد بزرگتر گردید، لیکن در این اتحاد کمونیست‌ها

---

[1] National Renovation Party
[2] Humanist Party
[3] Party for Democracy
[4] Ricardo Lagos
[5] Mireya Baltera
[6] Julieta Campusano

نسبت به قبل نقش کمتری ایفا می‌کردند. چارچوب بندی ائتلاف چپ متحد در ماه ژوئن سال ۱۹۸۷ که ائتلافی بزرگتر از MDP بود از محدود شدن دامنه اختلافات بین چپ سنتی‌تر و احزاب مخالف میانه‌رو- چپگرا خبر می داد، چرا که این ائتلاف به استثنای اعضای کمونیست از طرح نام نویسی انتخاباتی حمایت می‌کردند. با این حال ائتلاف چپ متحد، IU، به فراخوان خود برای بسیج مردمی ادامه داد [۴۵] .

در میان کل احزاب مخالف انگیزه فزاینده‌ای برای تشکیل یک پیکار واحد برای نه گفتن به همه پرسی وجود داشت. از اوایل سال ۱۹۸۸ کمیته‌های بی‌شماری برای نه گفتن در قالب یک حزب متحد به نام کنسرتاسیون[1] یا اقدام هماهنگ برای نه[گفتن به همه پرسی]، با همدیگر متحد شدند. طعنه آمیز اینکه همزمان که احزاب مخالف در حال متحد شدن بودند، جناح راست در فرایند انشعاب و فرقه فرقه شدن قرار گرفته بود[۴۶]. در چنین محیطی بود که پینوشه با راهبرد خود برای برگزاری 'نتخابات پیش می‌رفت [۴۷]. در سی‌ام آگوست سال ۱۹۸۰ جوخه نظامی ژنرال آگوستو پینوشه را به عنوان نامزد خود برای انتخابات ریاست جمهوری معرفی و روز پنجم اکتبر همان سال را به عنوان روز همه پرسی اعلام کرد.

جناح مخالف فقط یک ماه فرصت گسترش پیکار خود را داشت.«گروه اقدام هماهنگ برای نه»[2] [نه گفتن به همه پرسی]، یک پیکار سازماندهی شده‌ای را ترتیب داد که حمایت بین‌المللی را به همراه داشت. ایالات متحده از طریق موسسه «موهبت ملی برای دموکراسی»[3] مستقیماً کمک های مالی خود به حزب دموکرات مسیحی را برای استفاده در پیکار انتخاباتی سرازیر کرد. در میان چیزهای دیگر پول وسیله‌ای بود که به نصب سیستم‌های رایانه‌ای برای نشان دادن داده‌های انتخاباتی کمک شایانی کرد. جناح مخالفان همچنین خواستار آن شد که در هر حوزه انتخابی یک نماینده داشته باشد. هر دو دسته این اقدامات فقط به منظور تضمین سلامت و عدالت رای‌گیری و ممانعت از تقلب پینوشه در انتخابات بود. همه‌پرسی اصولاً از نظر پینوشه رای اعتماد دادن به حکومت نظامی بود. شش میلیون شیلیائی در روز پنجم اکتبر سال ۱۹۸۸ برای انداختن رای آری یا نه خود به پای صندوقهای رای رفتند. تا غروب آن روز برآوردهای

---

[1] Concertation
[2] Counteraction por el No
[3] National Endowment for Democracy

مخالفان حاکی از آن بود که رای منفی به قانون اساسی ۵۵ درصد آرا را به خود اختصاص داده بود. جنبش مخالفان در تصویب این آمار با احتیاط پیش می‌رفت. نهایتاً در ساعت ۱۲/۳۰ صبح، سرجیو انوفره جارپا وزیر کشور سابق کلاً نتایجِ کسب شده توسط کنسرتاسیون یا گروه اقدام هماهنگ برای نه را تایید کرد. ژنرال«فرناندو ماتهی»[1] نیم ساعت بعد از اینکه جواز ورود به کاخ موندا را کسب کرد و برنده انتخابات شد با نتایج آرا موافقت کرد. این اظهارات برای پینوشه ادعایی باقی نگذاشت. نهایتاً در ساعت ۲ بامداد نمایندگان پینوشه در کاخ موندا پیروزی گروه اقدام هماهنگ را تائید کردند. نتایج رسمی حاکی از کسب ۴۴ درصد آراء توسط پینوشه بود در حالی که ۵۵ درصد آرای دیگر به او نه گفته بودند.

انتخابات دسامبر سال ۱۹۸۹

با پیروزی ائتلاف اقدام هماهنگ در همه پرسی، راه گذار سریع به حکومت مدنی، [غیرنظامی]، را گشود. پینوشه که با سرسختی به اصول قانون اساسی چسبیده بود اکنون مجبور به پیروی از آنها بود. هر چند که امکان داشت او امتناع کند، لیکن جوخه نظامیان روشن ساخت که به او فرصت مورد نظرش را به عنوان نامزد آنان در همه پرسی داد ولی او انتخابات را باخت. جناح مخالفان اکنون توجه خود را به انتخابات رقابتی برای ریاست جمهوری و مجلس که در ۱۴ دسامبر سال بعد برگزار شد معطوف داشته بود. هر دو طرف سریعاً خود را برای این پیکار آماده کردند. گروه اقدام هماهنگ برای نه عنوان خود را به«اقدام هماهنگ برای دموکراسی»[2]تغییر داد.

این گروه برنامه عمومی را تدوین کرد که حاوی فهرست نامزدهای انتخاباتی معین برای پیکار با پنج فهرست نامزدهای انتخاباتی جناح راست بود و«پاتریشیو آیلوین»[3] را به عنوان نامزد ریاست جمهوری خود معرفی می کرد [۴۸]. در طول ماه‌های اول سال ۱۹۸۹ دولت و مخالفان در مورد مجموعه‌ای از اصلاحات قانون اساسی که در یک انتخابات عمومی در ۳۰ جولای ۱۹۸۹ به تصویب رسیده بود به مذاکره پرداختند. اگر چه بسته شامل پنجاه و چهار مورد اصلاحات، حاوی همه تغییرات مورد

---

[1] Fernando Matthei
[2] Concentration Para la Democracia
[3] Patricio Aylwin

نظر گروه اقدام هماهنگ نبود لیکن بسیاری از اشکال نفرت انگیز قانون اساسی سال ۱۹۸۰ را حذف کرده بود. ماده ۸ یکی از مفادی بود که حذف شد و در نتیجه تعداد نمایندگان انتخابی سنا از ۲۶ نفر به ۳۸ نفر افزایش یافت و روندهای تصویب اصلاح قانون اساسی هم تغییر کردند و بر طبق آن رای دو سوم اعضای مجلس در دو جلسه موفقیت آمیز مجلس برای اصلاح قانون اساسی کافی بود [۴۹].

اگرچه به نظر می‌رسید نیروی محرک اکنون در کف مخالفان بود لیکن حکومت تا واپاشی و قطبی شدن فاصله زیادی داشت. جوخه نظامیان تا فردای روزی که بر سر قدرت بود به تصویب قانون ادامه داد. پینوشه هنوز بعد از آنکه ۴۰ درصد آرا را به دست آورد باورش نشده بود که کاملاً شکست خورده است. حتی با فرض اینکه عده‌ای از مردم از ترس تلافی‌های احتمالی حکومت به قانون اساسی رای مثبت داده باشند، نتایج انتخابات باز حاکی از آن بود که بخش اعظمی از جمعیت از حکومت نظامیان حمایت می‌کرد. با این حال ارتش با توجه به آرای همه پرسی دریافت که نامزد ائتلاف اقدام هماهنگ به احتمال زیاد برنده پیکار انتخاباتی ریاست جمهوری دسامبر ۱۹۸۹ خواهد بود. ارتش سعی کرد که در پانزده ماه باقی مانده برای تصویب مجموعه‌ای از قوانین که درصدد برآید جای نظام اقتصادی و سیاسی ارتش را بگیرد و دست های دولت مدنی آینده را گره بزند مجدداً تلاش کند. قوانین انتخاباتی پیکار سال ۱۹۸۹ به نفع جناح راست تدوین شده بودند. براساس این قوانین یک نظام انتخاباتی دو مرحله‌ای که از هر ناحیه دو نامزد برای هر دو مجلس کشور انتخاب می شدند، پیاده می‌شد. برای آنکه یک فهرست نامزدهای انتخاباتی بتواند هر دو کرسی را به چنگ آورد نیازمند کسب بیش از دو سوم آرای در هر ناحیه بود. به علاوه در پیکار فهرست دوگانه نامزدها [برای هر دو مجلس]، جناح راست توانست نصف کرسی‌ها را در مجلس مقننه فقط با چیزی بیش از یک سوم آرای ماخوذه به دست آورد. لیست جناح راست به ۵ فهرست انتخاباتی متفاوت تقسیم شده بود و این امر به ائتلاف اقدام هماهنگ کمک شایانی کرد. در رقابت ریاست جمهوری، نامزد حزب اقدام هماهنگ، پاتریشیو آیلوین، رهبر سابق حزب دموکرات مسیحی با دو نامزد دیگر مواجه بود. یکی از این رقبا«هرنان بوشی»[1] بود که از سال ۱۹۸۵ تا اوایل سال ۱۹۸۹ وزیر دارایی پینوشه بود و در واقع نامزد بی‌چون و چرای

---

[1] Henrran Buchi

دولت بود. رقیب دیگر«فرانسیسکو خاویر اِرازوریز»[1] علیرغم اینکه یک کارفرمای میلیونر بود، برنده یک پیکار مردم گرایانه بود. نتیجه انتخابات ۱۴ دسامبر سال ۱۹۸۹ کسب پیروزی برای نیروهای ائتلاف اقدام هماهنگ بود. پاتریشیو آیلوین اکثریت مطلق آرا یعنی ۵۵ درصد، بوشی ۲۹ درصد و ارازوریز ۱۵ درصد آرا را کسب کردند. در مجلس هم نامزدهای ائتلاف اقدام هماهنگ از ۱۲۰ کرسی مجلس نمایندگان توانستند ۷۲ کرسی و در مجلس سنا از ۳۸ کرسی، ۲۲ کرسی انتخاباتی را بربایند. پیروزی رقبای دولت زمینه را برای انتصاب یک دولت مدنی، [غیرنظامی] ، برای اولین بار بعد از کودتای سال ۱۹۷۳ فراهم کرد. سه ماه بعد، در ۱۱ مارس سال ۱۹۹۰ در یک مراسم حزبی که کنگره ملی در«والپارایزو»[2] ترتیب داده بود، پینوشه حمایل ریاست جمهوری را به پاتریشیو آیلوین واگذار کرد.

ویژگیها و چالش های جامعه شیلی در گذار به دموکراسی

انتصاب یک غیرنظامی به ریاست جمهوری به این معنی نبود که دموکراسی شیلیایی واقعاً دوباره متولد شده یا تحکیم پیدا کرده است. لیکن انتخاب یک رئیس جمهوری و یک مجلس مدنی، [غیرنظامی]، به منزله آغاز یک فرایند طولانی مدت برای اصلاح نظم نهادی بود. دراین میان ارتش، بخصوص ژنرال پینوشه که مقام خود به عنوان ریاست ارتش و فرمانده نیروهای مسلح را حفظ کرده بود هنوز بخش بزرگی از قدرت را در دست داشت.

ماهیت گذار به نوبه خود به عنوان یک فرایند مسالمت‌آمیز که مشخصه آن مذاکرت نخبگان می‌باشد، می‌تواند آهنگ مراحل و فرایندهای بعدی را مشخص کند. اگر چه جامعه مدنی در طول سالهای ۱۹۸۶-۱۹۸۳ کاملاً فعال بود لیکن معلوم نبود که روابط گروه های توده‌ای با قشر نخبگان سیاسی و ساختارهای حزبی چگونه بود و به طور کلی معلوم نبود چه مقدار مشارکت مردمی بعد از خلع پینوشه در شیلی وجود خواهد داشت. تغییر توجه به جانب سیاست قانونگزاری و انتخاباتی همچنین منجر به تقویت دست احزاب سیاسی و نیز بر کندن سازمان های توده‌ای گردید. آیا سازمان های توده‌ای می‌توانستند در زمان وقوع فرایندِ گذار خود را به عنوان موجودیت‌های نیمه

[1] Frzncisco Javier Errazuriz
[2] Valparaiso

خودمختار در مقابل احزاب سیاسی حفظ کنند؟ آیا آنان می‌توانستند بر روند تصمیم‌سازی سیاسی تاثیر بگذارند؟ آیا این سازمان ها می‌توانستند یک شیلی باز مردم‌سالار را که از دوره ۱۹۷۳ مشارکت جوتر باشد، بسازند؟ و آیا سیاستمداران سنتی بار دیگر صحنه سیاسی را تسخیر می‌کردند؟ با توجه به تاریخ قوی احزاب سیاسی و نیز الگوی دولت مدنیِ در حال ظهور، مشکل بود که سازمان های توده‌ای بتوانند سطح نفوذ خود را حفظ کنند یا منجر به تغییر سیاست گردند. عامل مهم دیگری که بر روند گذار مردم‌سالاری تاثیرات گذاشت دیدگاه جناح راست بود. به طور کلی راست سیاسی احساس پیروزی نمی‌کرد. پینوشه با اعلام پایان دوره ریاست جمهوری‌اش از طرف هیئت اجرایی، از قدرت کناره گرفت. به عبارتی دیگر او و حامیانشان ادعای پیروزی سیاسی داشتند. بعد از همه اینها او و حامیانش همچون ارتش آرژانتین، نه شکست در نبردِ [سیاسی] را قبول کردند و نه از اقتصاد متلاش شده دست کشیدند. نمایندگان احزاب جناح راستی در مجلس، خوب درخشیدند و این احزاب توانستند در کنار هم سناتورهایی را عازم مجلس کنند که مجلس سنا را به کنترل خود درآوردند. اگر چه ائتلاف اقدام هماهنگ ممکن بود از اصلاح قانون اساسی سال ۱۹۸۰ سخن به میان آورد، لیکن جناح راست موافقت نکرد و از نظامی حمایت کرد که پینوشه بنا کرده بود. چارچوب یک ائتلاف اکثریتی میانه‌رو- چپگرا یا همان ائتلاف اقدام هماهنگ، در چشم‌انداز سیاسی شیلی امری تازه بود و ظرفیت بالقوه شگرفی برای تغییر ماهیت سیاست شیلی داشت. این ائتلاف به سه شاخه انتخاباتی تقسیم شد که یادآور دوره قبل از سال ۱۹۷۳ بود که یا به انتخاب روسای جمهور [با رایِ] حداقل و یا تغییر ائتلاف‌های سیاسی در میان سه نیروی سیاسی رقیب منجر شده بود. این ائتلاف همچنین در مقابل تنزلزل حامیان خود که یادآور سیاست مخالفان در دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ بود ایستاد.

رهبران ائتلاف اقدام هماهنگ بیشتر در آرزوی یک ائتلاف انتخاباتی زودگذر بودند و خواهان آن بودند که این ائتلاف تبدیل به یک نیروی قوی برای حکومت گردد. به نظر می‌رسید که یک ائتلاف مرکب از جناح های چپ و میانه‌رو سیاسی، منهای حزب چپ مارکسیست مصمم هستند که با همدیگر کار کنند. آنان به جای ریشه کن کردن میراث پینوشه به منازعه به عنوان پدیده‌ای برای ایجاد مردم سالاری کامل و تغییر طولانی مدت می‌نگریستند. رهبران ائتلاف اقدام هماهنگ درباره الزام بقای ائتلاف در

آینده‌ای نامعلوم، حداقل در دو انتخابات ریاست جمهوری پیش رو در آینده بحث می کردند. با این حال در سال ۱۹۹۰ بسیار بعید بود که بتوان گفت این ائتلاف علامت یک اتحاد سیاسی دائمی وصرفاً یک مصلحت موقتی است. تغییرات چشمگیری وجود داشت که برای زمامداری ائتلاف میانه‌رو- چپگرا زمینه را فراهم کرد و از خود و در درون خود حاوی انشعابات و تقسیمات در فرایند سیاسی در آینده بود. اولین مورد مربوط می شود به تغییرات ایجاد شده در داخل جناح چپ بخصوص ظهور یک سوسیالیسم نوسازی شده که به جای سوسیالیسم شوروی از احزاب سوسیال دموکرات اروپایی الهام گرفته بود که با مردم سالاری مسیحی سازگارتر و یا حداقل مطبوع‌تر بود. هنوز معلوم نبود که دیدگاه سوسیال دموکراسی در همه دوره ها در میان سوسیالیست ها دیدگاه حاکم بوده است. اگر چنین می‌بود این امر که امید مشترک PPD و سوسیالیست‌های نوسازی شده هم بود می‌توانست دورنمای سیاسی را ترسیم کند. وجود یک حزب سوسیالیست مردم سالار به جای یک حزب سوسیالیست مارکسیستی که جناح چپ را تسخیرکرده بتواند انقلاب را اهدا کنداحتمال داشت به اندازه کافی برای پیشبرد و تبدیل آن حزب به یک حزب اکثریتی مانند آنچه در اروپای غربی رخ داده بود جذاب و جالب باشد. این امر راهبرد طولانی مدت بعضی از رهبران این حزب بخصوص در PPD بود. به علاوه کمونیست‌ها به یک نیروی کم اهمیت سیاسی تبدیل شده بودند.

دومین وضعیت سیاسی مربوط به درس هایی بود که از تجربه تحت لوای حاکمیت دیکتاتوری نظامی بر می‌آمد. سیاسیون چپ و راست در وهله اول واقعیتهای تلخ اقتدارگرایی را آموخته بودند و به لزوم تائید عمیق و جدید حکومت قانون سالاری و آزادی‌های مدنی پی برده بودند.

آرزوی دیرینه آنها برای اشاعه مجدد حکومت قانون و پیروزی بر اقتدارگرایی در گذشته به آنان یک هدف کلی و ضروری بخشیده بود: همکاری با هم برای تقویت دموکراسی، علیرغم اختلاف در وفاداری حزبی و ایدئولوژیکی. بعد از شانزده سال حکومت سبوعانه نظامیان، قشر نخبه سیاسی دریافته بود که اگر همانند گذشته به خود اجازه اختلاف و انشعاب بدهد، فرصت ارزشمند احیاء و دست‌یابی مجدد به مردم‌سالاری را از دست خواهد داد. در روز یازدهم ماه مارس سال ۱۹۹۰ پاتریشیو آیلوین با داشتن این تجربیات و با آگاهی از چالش های پیش رو، به عنوان اولین رئیس جمهور غیرنظامی شیلی بعد از بیست سال از زمان سوگند خوردن سالوارده آلنده سوگند یاد

کرد. رئیس جمهور جدید و ائتلاف اقدام هماهنگ در سال ۱۹۹۰ با دو چالش اساسی رو به‌رو بودند، یک چالش سیاسی و یک چالش اقتصادی. در دو فصل بعدی این دو چالش را بررسی خواهیم کرد. در بخش ۴ فصل ۸ من به بررسی و تبیین سیاست اقتصادی ائتلاف اقدام هماهنگ خواهم پرداخت. رویکرد اقتصادی آنان که موفق از آب درآمده باعث شد که در منطقه آمریکای لاتین به شیلی لقب«یوزپلنگ»[1] بدهند. این فصل به ارزیابی دامنه تداوم اقتصادی در تغییر رویکرد نئولیبرال پینوشه و به بررسی دلایل موفقیت الگوی اقتصادی ائتلاف اقدام هماهنگ خواهد پرداخت. این فصل همچنین به ارزیابی مرحله‌ای می‌پردازد که در آن تجربه شیلی را می‌توان به عنوان الگویی برای منطقه اخذ کرد. همچنین در کنار اینها، چالش های اقتصادی را که شیلی با آنها دست و پنجه نرم می‌کند بررسی خواهیم کرد. فصل ۹ با ارزیابی عملکردهای ۴ رئیس جمهور ائتلاف اقدام هماهنگ، پاترشیشو آیلوین (۱۹۹۴-۱۹۹۰)، ادواردو فری رویز تاگل (۲۰۰۰-۱۹۹۴)، ریکاردو لاگوس (۲۰۰۶-۲۰۰۰)، و مایکله باچلت[2] (۲۰۱۰-۲۰۰۶) در ارتباط با چالش‌های احیای حقوق بشر و حکومت قانون، از جمله تبعیّت ارتش از مقامات غیرنظامی و مردم سالار کردن نهادهای بر آمده از دوره پینوشه، بر فرایند گذار به تحکیم مردم سالاری در شیلی تمرکز کرده آن را بررسی خواهد کرد.

دولت های ائتلاف اقدام هماهنگ، حکومت خود را با احتیاط آغاز کردند، تغییر در محیط سیاسی به ویژه در مورد مساله دستگیری ژنرال پینوشه در سال ۱۹۹۸ در لندن برای آنان فرصت‌هایی ایجاد کرد که بتوانند جسورانه پیش بروند. فصل ۸ یادداشتی است بر درجه اعلای تداوم سیاست اقتصادی در حالی که فصل ۹ بر مساله تغییر سیاسی تمرکز خواهد کرد.

---

[1] Jaguar

[2] Michelle Bachelet

یادداشت های فصل ۷

مخالفت‌های سیاسی به حکومت نظامیان و بیداری مجدد جامعه مدنی

۱. همواره در میان مردم شیلی در مورد اینکه چگونه پینوشه قادر به استفاده از این ترس برای تداوم قدرت بوده است مباحث فراوانی وجود داشته است. برای مثال در سطح فردی حتی ترس از حرف زدن، مشارکت در بعضی فعالیت های عمومی، ترس از دستگیر شدن، شکنجه شدن یا کشته شدن وجود داشت. این ترس به طور موازی مانع از آن می‌شد که افراد دست به اقدام بزنند. روزنامه‌نگار شیلیایی پاتریشیا پولیترز در مورد اینکه این ترس چگونه بر مردم تاثیر گذاشته و چگونه عده‌ای سعی داشتند بر این ترس غالب شوند، در کتاب مصاحبه‌های خود تحت عنوان ترس در شیلی به بحث مفصل پرداخته است که برای اولین بار در شیلی و برای بار دوم در ایالات متحده به چاپ رسیده است: نک به (New York: Pam theon Book, 1998) مورد دیگر ترس جمعی، ترس اجتماع از ترور شدن بود. گزارش سال ۱۹۹۰ کمیسیون ریتیگ که توسط آیلوین برای بررسی تخلفات حقوق بشری منصوب شده بود و نیز کمیسیون سال ۲۰۰۴ واش در طول زمامداری لاگوس مهمترین عوامل در پیروزی بر این ترس جمعی که همانا دستگیری پینوشه در لندن در ماه اکتبر سال ۱۹۹۸ بود می‌باشند. فقط با علنی ساختن این عوامل بود که شیلیائی‌ها توانستند بر گذشته خود فایق آیند.

۲. اتحادیه مذکور ابتدا فراخوان یک اعتصاب ملی را داد لیکن بعداً فهمید که این امر موفق از آب در نخواهد آمد. بنابراین ایده یک روز اعتراض ملی به عنوان استراتژی جایگزین به عرصه آمد.

۳. سگویل بخشی از نسل جوانتر رهبران اتحادیه بود که به دلیل مرگ و تبعید شماری از رهبران قدیمی و نیز به دلیل تصویب قانون کار سال ۱۹۷۹ پا به میدان گذاشته بودند. از طریق ممانعت از ورود رهبران قدیمی اتحادیه‌ها به درون روابط سیاسی تا اخراج آنها از دفتر اتحادیه، قانون کار سهواً به ورود افراد به پست‌های اتحادیه کمک شایانی نمود. رود ولفو سکویل یکی از این افراد است.

۴. یک تحلیل عالی از دوره اعتراض را می‌توان در اثر زیر مشاهده کرد:

Gonzalo de la Maza and Mario Garces, La explosion de las mayorias, protesta nacional 1983 – 1984 (Santiago: Editorial ECO, 1985).

5. Ibid., p. 42.

۶. سوسیالیست‌ها علیرغم فحوای انقلابی‌شان برای زندگی زیرزمینی به طور گسترده‌ای مهیا نبودند و از امکانات ناکارآمد رنج می‌بردند. کافی است به مصاحبه پاتریشیا پولتنرر با دبیر کل این حزب کارلوس آلتامیارنو در سال ۱۹۷۳ مراجعه کنید. نک به:

Patricia Politzer, Altamirano (Santiago: Ediciones Melquiades, 1989).

۷. برای مثال نک به:

Federico Gil, Ricardo Lagos, and Henry Landsberger, eds, Chile at the turning Point (Philadelphia: Institute for the study of Human Issues, 1979), which was based on a conference held at the university of North Carolina at Chapel Hill titled "Chile, 1970 – 1973: Lessons of an Experience".

۸. برای مشاهده جزئیات بیشتر از تغییرات مذکور نک به:

for example, Lois Hecht Oppenheim, "Democracy and social Transformation in Chile: The Debate Within the Left," Latin American Perspectives 12, no. 3 (Summer 1985).

۹. شواهد حزبی و اظهارات تاریخی زیادی از بازیگران سیاسی وجود دارد که این تغییرات سیاسی را برجسته می‌سازند. برای مثال می توان به اثر نوربرت لیچنر با عنوان:

Padios y demacracia, (soutiago : FLASCO, 1985)

اشاره کرد که شامل پاسخ به یک سری از مسایل و سئوالاتی است که در طیف موضوعات سیاسی در پیش روی رهبران سیاسی قرار داشت می‌باشد. این آثار حاوی اظهاراتی است که تاریخ، حکومت نظامیان و چشم‌اندازهای آینده شیلی را دربرمی‌گیرند. کارلوس باسکونان ادواردز در اثر خود با نام

La izquierda sin Allende (Santiago: Editorial Planta, 1990), Patricio tupper edited 89/90: Opciones politicas en chile (Santiago: Ediciones Colchagua, 1987).

به ارزیابی وضعیت احزاب سیاسی چپ در آن زمان اشاره کرده و تبینی مفصل درباره مناقشات و انشعابات حزب سوسیالیست ارائه می‌دهد. پاتریشیو تاپردر اثر زیر

Chile – America, nos. 86-89 (May – October 1983).

در مورد تمام و کمال احزاب سیاسی ارزیابی دقیقی ارائه می‌دهد. مجله Cheli – America که توسط تبعیدی‌های این کشور در رم چاپ می‌شد بسیاری از اختلافات را دنبال می‌نمود و اسناد حزب سوسیالیست را چاپ می‌کرد. برای مثال نک به:

Augusto Varas, ed., El Partido comunista en chile (Santiago: CESOC/FLACSO, 1988). And Carmelo Furci, The Chilean Communist Party and the Road to socialism (London: Zed Press, 1984).

دو منبع عالی دیگر درباره حزب کمونیست عبارتند از:

Carlos Altamirano's Dialectica de una derrota (Mexico City: Siglo XXI, 1977).

Jorge Arrate and Paulo Hidalgo, Pasion y razon del socialismo chileno (Santiago: Ediciones Orniorrinco, 1989).

فورسی یک ارزیابی تاریخی درباره حزب دموکرات مسیحی دارد و تغییرات این حزب در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد او همچنین خلاصه‌ای عالی از منازعات موجود در حزب سوسیالیست در جریان انشعاب سال ۱۹۷۹ را به دست می‌دهد. در مورد حزب سوسیالیست هم توسط عوامل برجسته این حزب کتاب‌های زیادی نوشته‌اند. نک به:

La Renovacion SOCIALIST Balance y Perspectivas de un Proceso Vigente (Santiago: Ediciones Valentin Letelier, 1987).

که مدتی بعد از فرار او به اروپا نوشته شده است. در این کتاب او تحلیل‌های واقعی خود از سقوط حزب اتحاد مردمی را ارائه می‌دهد. مصاحبه پاتریشیا پولتیزر با او یک دهه بعد در پاریش نشان می‌دهد که دیدگاه او یک دهه بعد از کودتا به عنوان یک سوسیالیست نوآوری شده تغییر یافته‌اند و نک به "

La Renovacion Socialista: Balance y perspectives de un proceso uigente (Santiago: Ediciones Valentin Letelier, 1987).

این کتاب ارزیابی خوبی از سوسیالیسم نوآورانه به دست داد و مروری تاریخی از تکامل این حزب ارائه می‌دهد. کتاب دیگر درباره سوسیالیسم نوآوری شده کتاب

("El Proceso de Renovacion socialista, 1979- 1986").

می‌باشد که اقداماتی را که در جریان یک سمینار سوسیالیستی در ماه می سال ۱۹۸۶ درباره فرایند سوسیالیسم نوآورانه انجام گرفت برمی‌شمارد . این نشست در موندزا در آرژانتین برگزار شد و در آن بزرگان حزب سوسیالیست، هم کسانی که در شیلی بودند، و هم آنهایی که در تبعید بودند توانستند با هم جمع شده و گفتگو کنند. ریکاردو لاگوس سوسیالیست قدیمی که رهبر حزب دموکراسی (PPD) و نیز از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ رئیس جمهور شیلی شده بود مقالات و کتابهای زیادی نوشته است از جمله می‌توان به:

Hacia la democracia: Los socialistas en el chile de hoy (Santiago: Ediciones Documentas, 1987).

اشاره کرد که در طول دهه ۱۹۸۰ نوشته شده و در آن او به تشریح دیدگاهش در مورد مردم‌سالاری و سوسیالیسم می‌پردازد.

Partido socialista de chile, El tercer pleno clandestine (Mexico: N. p., n.d.).

سندی درباره اردوی کلودو آلمیرای سوسیالیست است که در کنگره ۱۹۸۳ حزب دوباره به چاپ رسید و موضع‌گیری‌های اردوی غیرنوآورانه حزب سوسیالیست را بیان می‌کند.

۱۰. آلتامیرانو در مصاحبه‌اش با پولیتزر این جریان را بازخوانی می‌کند. شایعه‌ای که من در سال‌های اولیه فرار آلتامیرانو شنیدم این بود که او در لباس یک راهبه از کشور خارج شده بود.

اولین اخبار در مورد محل اختفای او این بود که او وارد کوبا شده بود از آنجا نیز به برلین شرقی وارد شد. جایی که سعی کرد سازمان حزب سوسیالیست را از نو بازسازی کند.

۱۱. هیئت مدیره داخلی تنها یک گروه سوسیالیستی نبود که در داخل شیلی عمل می‌کرد، بلکه از سال ۱۹۷۶ تنها گروهی بود که در داخل شیلی در سطح سازمان رسمی مورد پذیرش قرار گرفته بود.

۱۲. موضع‌گیری من در مورد عقاید آلتامیرانو مبتنی بر مصاحبه‌هایی است که من در تابستان سال ۱۹۸۱ با اعضای حزب کمونیست انجام دادم و نیز براساس مصاحبه پولتیزر با آلتامیرانو می‌باشد.

13. Politzer, Altamirano, pp. 150-151.

14. Ibid., pp. 165-182.

۱۵. اظهارات اسوالدو پوسیو، خواکین فرماندوز، توماس مولین و ایزابل تورس که در بخش سوم کتاب EL Partido comunistaen chile آمده‌اند،منابع با ارزشی برای تبیین تغییرات حادث در درون حزب کمونیست می‌باشند.

۱۶. لوئیس گوستاوینو، یک از اعضای برجسته حزب کمونیست از طرف کمیته مرکزی حزب به دلیل آنچه که داشتن مواضع تجدید نظر طلبانه اعلام شد، از حزب کنار گذاشته شد. حزب کمونیست از بیان این امر که گوست وینو را از حزب اخراج کرده محتاط بود. اگرچه دیگران تفاوتی بین این دو حداقل از نظر مفهومی نمی‌دیدند لیکن اعضای حزب خاطرنشان ساختند که انزوا از شدت کمتری از اخراج کردن برخوردار است چرا که گوستاوینو بار دیگر و هنگامی قبول کرد که موضع‌گیری‌اش اشتباه بوده، توانست وارد حزب شود.

۱۷. نک به:

Michael Fleet's excellent analysis of and Fall of the Chilean Christian Democracy (Princeton: Princeton University Press, 1985).

۱۸. عده‌ای چون اسکاربونیلا، وزیر کشور در گذشتند و عده‌ای نیز بازنشستگی پینوشه را به چشم دیدند.

۱۹. حزب دموکرات مسیحی همانند دیگر احزاب شیلی، از واقعیت های درونی رنج می‌برد، برای مثال ملیت در کتاب Rise and Fall of the Chilean Democracy خاطرنشان می‌سازد که وجود یک گروه چپ، علاقه‌مندانی را که یک موضع‌گیری مردم‌سالارانه اجتماعی‌تری را اتخاذ کرده و یک ائتلاف چپ‌گرا ـ میانه‌رو و یک علمکرد توخالی که بیشتر مختص جناح محافظه‌کار حزب بود را خواستار بودند دوچندان کرد. گروه بعدی ایجاد حامیان ادواردو فری بود که هر نوع سوسیالیسم را رد کرده وخواستار ایجاد یک ائتلاف راستگرا ـ میانه‌رو بودند. فلیت در بیان این امر که دو گروه مذکور اختلافات جدی داشتند که مشکلاتی

را برای مثال در عرصه توافق حزبی برای جایگزینی زالدیوار وقتی که اجباراً تبعید شد، ایجاد کرد. فلیت معتقد است اختلافات درونی حزب منجر به تجزیه آن شد، اگرچه این اختلافات در درون حزب همچنان ادامه یافت لیکن حزب دچار انشعاب نشد و هرگز هم تمایلی به انشعاب نیافت. به علاوه تغییرات ایجادی در درون جناح چپ، برای مثال دوری این جناح از ایدئولوژی مارکسیستی ـ لینیستی به جانب یک نوع دموکراسی اجتماعی مبهم با حفظ ائتلاف چپ‌گرای ـ میانه‌رو بسیار آسانتر از نوآوری بود که قبلاً در داخل چپ وجود داشت.

۲۰. برای مثال بسیاری از اظهارات سخنگوی حزب راستگرا را می‌توان در اثر زیر مشاهده کرد:

Tupper, opciones politicas en chile.

همچنین نگاه کنید به

Guillermo Campero, Los gremios empresariales en el periodo 1970-1983 (Santiago: Instituto Latinoamericano de Estudios Transnacionales, 1984),

21. Genaro Arriagada, Pinochet: The politics of Power (Boston: unwin Hyman, 1988), p. 74, and Reinhard Friedmann, 1964 – 1988: La politica chilena de la A a la Z (Santiago: Editorial Melquiades, 1988), pp. 178-179.

۲۲. پیش از این تلاش ها یک بلوک سوسیالیستی مرکب از دو گروه MAPU، چپ مسیحی و کانورجنسیا، (convergencia) تشکیل شود ، گروهی از سوسیالیست‌های مستقل که قبلاً تشکیل شده بود سعی در بازسازی نیروی سوسیالیستی نمودند.

۲۳. یازده حزب مذکور عبارت بودند از، حزب مردم‌سالاری اجتماعی، اتحاد ملی، حزب دموکرات مسیحی، حزب ملی، حزب جمهوری‌خواه، USOPO، حزب رادیکال، حزب لیبرال، حزب سوسیالیست، چپ مسیحی، حزب سوسیالیست تاریخی. MAPU بعدها موافقت کرد که با محتوای آن توافق کند. نک به:

Friedmann, 1964 – 1988: La politica Chilena, p. 177.

24. Arriagada, Pinochet, pp. 75-76.

۲۵. این مقدار به غیر از مقدار حداقل دستمزد کارگران PEM و POJH می‌باشد، اگر یکی از آنها شامل این مقدار شود. بیکاری به نرخ ۱۶/۸ خواهد رسید. نک به:

Berta Teitelboim, ed., serie de indicadores economico socials, 1960-1989 (Santiago: PET, 1990), p. 51.

26. ibid., p. 51.

27. Jaime Ruiz – Tagle, El sindicalismo chilno depues del plan laboral (Santiago: PET, 1985). P. 14.

28. Clarisa Hardy, Los talleres artesanales de conchali (Santiago: PET, 1984), pp. 1-2.

29. Luis Razeto et al., Las organizaciones economicas populares (Santiago: PET, 1985), p. 170.

۳۰. متن اصولی درباره ساختار چنین گروه های تـوده‌ای وجـود دارد. برنامـه PET شـماری از مطالعات مربوط به این سـازمانهای تـوده‌ای را دربرمـی‌گرفـت. خلاصـه‌ای از کارهـای PET را می‌توان در آثار زیر یافت:

Razeto et al., las organizaciones economicas populares; Luis Razeto, Economia de solidaridad y Mercado democratico, libro primero (Santiago: PET, 1984); Luis Razeto, Economia de solidaridad y Mercado democratico, libro seguno (Santiago: PET, 1985); and Hardy, Talleres de conchali.

تحقیقات FLASCO بعضی مطالعات مربوطه را دربرمی‌گرفت نک به:

Chateau et al., Espacio y poder: Los pobladores (Santiago: FLACSO, 1987).

دیگر مراکز مهم تحقیقاتی از جمله SUR در میان کارهای دیگر ماهنامه Hechos urbanes را منتشر می سازد که شامل اطلاعاتی درباره سازمانهای توده‌ای می‌شد.

31. Hardy, Talleres de conchali, p. 44.

32. Ruiz – Tagle, El sindicalismo chileno, pp. 18-19.

33. Ibid., p. 22.

۳۴. برای مثال نک:

David Slater, ed., New social Movements and the state in Latin America (Dordrecht: FORIS, 1985)

که شامل اطلاعات بیشتر درباره جنبش های Poblador از جمله بحثی در مورد فعالیت هـای آنان در مورد مسایلی چون مسکن و حقوق زنان است. ترزا والدز در اثر خود رویکردهـایی را در این مورد اتخاذ می‌کند نک به :

Tilman Evers, "Identity, the Hidden side of New social movements in Latin America," pp. 43-71.

فیلیپ اوکسورن در اثر خود تحلیل خوبی از جنبش Poblader نـشان داده و آن را بـه عنـوان یک بازیگر معرفی می‌کند هرچند که این دیدگاه یک دیدگاه سراسری نیست. نک به :

Jorge Chateau et al., Espacio y poder: Los pobladores,

کتی شنایدر یک تبیین جنبش اجتماعی را برای تبیـین سـطح بـالای فعالیـت Poblader در طول سال های اتخاذ می‌کند. او معتقد است که سطح بسیج در عرصه فرهنگ سیاسی در حوزه Poblacion، [عمومی] و بخصوص در سطح ساختار یک گروه مبارزان توده‌ای بودند که قـادر به هدایت جنبش مقاومت بودند و در بسیاری از موارد این گروه حزب کمونیست بود. نک به :

Teresa Valdes, "El movimiento de pobladores: 1973- 1985. La recomposicion de las solidaridades socials," pp. 263-319. Jordi Borja et al., Decentralizaction del estado: Movimiento social y gestion local (Santiago: FLACSO, 1987)

آریاگادا در کتاب خود با نام پینوشه هم یک رویکرد کم رنگ در مورد جنبش اجتماعی و بحث Poblador اتخاذ می‌کند، او ثابت می‌ند که جنبش Poblader حتی در طول سال های اعتراض شامل مجموعه‌ای از افراد سازماندهی نشده و نیز تعداد اندکی از سازمان های منزوی، ضعیف و بدون پشتوانه مالی مرکب از هزاران تن از شهروندان می‌شد.

جودیث هلمن این مبحث را مورد بازبینی قرار می‌دهد و اعلام می‌دارد که تعدادی از افرادی که جنبش های اجتماعی را مورد بررسی قرار داده‌اند از نقطه‌ای شروع کرده‌اند که در همنوایی با این جنبش ها قرار داشته، بنابراین همواره امیدوار بوده‌اند که سازمان های توده‌ای بتوانند خود را از احزاب سیاسی و دولت مستقل نگهدارند. هر نوع همکاری آنها با دولت نشانه ای از اختیار و انتخاب آنان بود نه نشانه موفقیت‌شان. نک به:

"The Popular sector Response to an Authoritarian Regime: Shantytown Organizations since the Military Coup," Latin American Perspectives 18, no. 1 (Winter 1991): 66-91.

Cathy Schneider, "Mobilization at the Grassroots: Shantytowns and Resistance in Authoritarian Chile," Latin American Perspectives 18, no. 1 (Winter 1991): 92-112.

LASA Forum 21, no. 2 (1990): 7-12.

35. De la Maza and Garces, La explosion de las mayorias, p. 38.

36. Ibid.

37. Manuel Antonio Garreton, "Popular Mobilization and the Military Regime in Chile: The Complexities of the Invisible Transition," pp. 259-277 in Susan Eckstein, ed., Power and popular protest (Berkeley: University of California Press, 1989); and Barbara stallings, "Political Economy of Democratic Transition: Chile in the 1980 s, " pp 181-199 in Barbara stallings and Robert Kaufman, eds., Debt and Democracy in Latin America (Boulder: Westview Press, 1989).

۳۸. برای مثال J, gremois [سندیکاهایی]، که دربرگیرنده خرده بازرگانان و کامیونداران بود توسط سیاستهای اقتصادی نئولیبرال پینوشه آسیب دیدند. هرچند که آنها حامیان پروپاقرص مداخله نظامی علیه آلنده بودند. درنتیجه علیرغم اوضاع وارونه اقتصادی آنها مستعد این بودند که تحت تسلط ارتش درآیند. برای مثال نک به

Campero, Los gremios.

۳۹. یک مطالعه جالب از تغییرات ایجاد شده در ساختار اجتماعی شیلی اثر زیر می‌باشد:

Javier Martinez and Eugenio Tironi, Las clases socials en chile: Cambio y stratification, 1970-1980 (Santiago: Ediciones SUR, 1985).

نویسنده در این اثر گریزهایی به دیدگاه های طبقه متوسط می‌زند. حتی قبل از سال ۱۹۸۱، تغییرات اقتصادی که به عنوان نتیجه راهبرد اقتصادی نئولیبرال به وجود آمدند به طور بنیادی الگوی زندگی طبقه متوسط را تغییر داد. افرادی که در بخش های عمومی کار می‌کردند مجبور بودند به دلیل دستمزدهای ناکافی در بخش خصوصی هم برای خود شغلی دست و پا کنند. درنتیجه به طور کلی طبقه متوسط نمی‌توانست به دولت به عنوان حامی خود بنگرد. با این حال دسترسی طبقه متوسط به کالاهای مادی هم به دلیل تعرفه‌های پایین افزایش یافته بود و یک تغییر فرهنگی از وضعیتی که فقط عامل مصرف آن را تعیین می‌کرد به وجود آمده بود. مارتینز و تیرونی این مجموعه فرایند را نوین‌سازی قلابی نام نهاده‌اند. بحران اقتصادی اوایل دهه ۱۹۸۰ این فرایند را زیر سئوال برد. اگرچه نویسندگان نتوانستند در موضع‌گیری خود پابرجا بمانند هرچند که تغییرات ساختاری عمده‌ای در شیوه زندگی طبقه متوسط رخ داده بود لیکن فقط تعدادی از افرادی که خود من هم جزء آنان بودم توانستند در موضع‌گیری خود در تایید یا رد حکومت نظامی باقی بمانند اکنون پاسخ این سئوالات را می‌دانند.

۴۰. گاریتون در اثر خود با نام "بسیج عمومی و حکومت نظامی در شیلی" تبیینی عالی از اهمیت مشارکت طبقه متوسط در اعتراضات مردمی علیه رژیم پینوشه را بیان می‌کند.

. Popular Mobilization and the Military Regime in chile".

۴۱. جنارو آریاگادا این رویکرد ضد حزب کمونیستی را به خوبی تشریح می‌کند. او حزب کمونیست را به دلیل سخت کردن فرایندگذار از ایده استفاده از خشونت‌شان تقبیح می‌کند. برای مثال نک به :

For example, Arriagada, Pinochet, chapter 8, pp. 67-78, "The Conflict Between the moderate Opposition and the Armed Opposition (1983-1987).

۴۲. ساعاتی که دفاتر ثبت انتخاباتی باز بودند، محدود بود و این امر مردم را مجبور می‌کرد برای رای دادن و ثبت رای خود کار خود را ترک کنند. ثبت انتخاباتی نیازمند کارت هویت ملی جدید و به دست آوردن آن نیازمند از دست دادن یک روز کاری و نیز هزینه اضافی گرفتن عکس و بهای کارت موردنظر بود. کارت هویت جدید برای ثبت انتخاباتی الزامی بود. کارت هویت قدیمی هم برای تمام اهداف دیگر کارایی داشت.

43. Eugenio Hojman, Memorial la dictadura, 197301989. (Santiago: Editorial Antartica, n.d), p. 262.

۴۴. برای مثال به منظور شناخته شدن به عنوان یک حزب ملی با حق به میدان فرستادن نامزدها و نیز اعمال عملکردهای حزبی در هر نقطه از کشور یک حزب سیاسی نیازمند کسب

شمار قابل توجهی از امضاهای واجد شرایط شهروندان در هشت ناحیه از سیزده ناحیه کشور بود. اگر یک حزب می‌توانست این روند قانونی را طی کند در ساختار خود عنوان حزب را کسب می‌کرد. سپس ۲۱۰ روز فرصت داشت که امضاهای لازم و مورد نیاز به منظور شناخته شدن به عنوان یک حزب قانونی را جمع‌آوری کند. نک به:

Francisco Geisse and Rafael Gumucio, eds., Elecciones libres y plebiscite: El desafio democratico (Santiago: CESOC, 1987), pp. 89-120, for a reprint of law no. 18,693, "Ley organica constitucional de los partidos politicos," (March 23, 1987).

۴۵. فقدان سال قطعی MDP در سال ۱۹۸۶ عامل اصلی کاهش وزنه سیاسی حزب دموکرات مسیحی در داخل MDP و جانشین این ائتلاف یعنی JU بود. بازگشت رهبر سوسیالیست، آلمیرا، به داخل شیلی عامل دوم بود.

۴۶. در ماه مارس سال ۱۹۸۸، UDI به رهبری جیم گوزمن از حزب نوآوری اخراج شد. او سریعاً حزب UDI porelsi را تشکیل داد. در آگوست سال ۱۹۸۸ حزب ملی هم دچار انشعاب شد و به دو دسته تقسیم گردید. حامیان تایید قانون اساسی و نامزدی پینوشه در همه پرسی و آنانی که قصد داشتند به نامزد شدن پینوشه جواب منفی بدهند.

۴۷. کار پینوشه آنقدرها هم آسان نبود چرا که در میان خود نیروهای مسلح در برابر مساله تعیین پینوشه به عنوان نامزد این نیروها اختلاف نظراتی وجود داشت. سه عضو جوخه نظامیان یعنی فرمانده نیروی هوایی، ژنرال فرماندوماتئی، فرمانده پلیسی ملی، رودلفو ستانگ، و فرمانده نیروی دریایی دریادار ژوزه توربیو مرینو معتقد بودند که نامزد موردنظر باید یک غیرنظامی باشد. ژنرال فرناندوماتئی در یک مصاحبه مطبوعاتی که در زمان بازنشستگی خود در جولای سال ۱۹۹۱ ارائه داد صریحاً اظهار داشت که مخالف نامزدی پینوشه است. او تنها به این دلیل با نامزدی موافقت کرد که می‌ترسید که مخالفت‌های طولانی باعث ایجاد اختلاف و انشعاب در داخل نیروهای مسلح گردد.

۴۸. در آن یک فهرست انتخاباتی مخالف حزبی درجه دومی به نام PALS هم وجود داشت که مرکب از حزب کمونیست و دیگر گروه های چپی همانند چپ های مسیحی و چندین فراکسیون از حزب رادیکال بود. این گروههای آخری اگرچه به ائتلاف اقدام هماهنگ تعلق داشتند لیکن برایشان مهم بود که ارتباط خود با کمونیست‌ها را حفظ کنند. بعدها PAIS با ائتلاف اقدام هماهنگ در مورد اینکه کجا باید نامزدهای انتخابات پارلمانی سال ۱۹۸۹ را به میدان بفرستد که بتواند شانس پیروزی آنها را به حداکثر برساند وارد مذاکره شد.

49. Francisco Cumplido et al., eds, la Reforma Constitucional (Santiago: CESOC, 1989), Text of the fifty – four reformas constitucionales (Constitutional reforms).

بخش ۴

فصل هشتم

پیوستگی‌ها و تغییر در شیلی بعد از پینوشه؛ مردم سالاری بازار تحت زمامداری کنسرتاسیون

ظهور پلنگ شیلیایی

این فصل سعی دارد بر مسیرهایی که دولت های کنسرتاسیون از طریق آنها به نرخهای بالای رشد نرخ های اقتصادی و کاهش فاحش میزان فقر در شیلی و کاهش نابرابری‌های اقتصادی در سالهای (۲۰۰۶-۱۹۹۰) دست یافتند تمرکز کند. سطح بالای پویایی اقتصادی در دوره دولت های ائتلاف اقدام هماهنگ بعد از سال ۱۹۹۰، در مقایسه بی‌چون و چرا با اقتصادی‌های صادرات‌مدار موفق ببرهای آسیای شرقی: کره جنوبی، سنگاپور، تایوان و هنگ‌کنگ، باعث شد که به شیلی لقب یوزپلنگ اقتصادی آمریکای جنوبی را اعطا کنند. موفقیت اقتصادی شیلی امروزه بازگو کننده موقعیت غیرمعمولی و حتی استثنایی این کشور در منطقه می‌باشد. علیرغم انتقادگرایی و شک‌گرایی رهبران ائتلاف اقدام هماهنگ در مورد اتخاذ الگوی نئولیبرال به عنوان سیاست اقتصادی توسط ارتش، بخصوص هزینه اجتماعی شکاف روز افزون بین فقرا و اغنیا و افزایش فاحش میزان کلی فقر در شیلی، هیچ کدام از دولت های چهارگانه ائتلاف اقدام هماهنگ بعد از سال ۱۹۹۰ دولتهای پاتریشیو آیلوین(۱۹۹۴-۱۹۹۰)، ادواردو فری رویز تاگل(۲۰۰۰-۱۹۹۴)، ریکاردو لاگوس(۲۰۰۶-۲۰۰۰)، و میچله باچلت(۲۰۱۰-۲۰۰۶)، نتوانسته‌اند هسته اصلی سیاست اقتصادی شیلی را تغییر دهند. به عبارتی دیگر سیاست اقتصادی ائتلاف اقدام هماهنگ بیشتر با پیوستگی با راهبرد اقتصادی نئولیبرال دولت نظام پینوشه مشخص می‌شود تا با گسست از گذشته و به کمک این راهبرد کاملاً موفق از آب درآمد. به علاوه با توجه به نرخ های بالای رشد اقتصادی، ۶ تا ۷ درصد برای سالهای دهه ۱۹۹۰ و ۵/۶ درصد برای دوره کامل سالهای

۲۰۰۵-۱۹۹۰، ثبات شیلی در سطح اقتصاد کلان به مساله تورم پایان داد [۱]. علیرغم انتقادهای مداوم در مورد الگوی اقتصادی این دولت ها که در فصل بعد شرح خواهم داد- شیلی برای داشتن رشد اقتصادی طولانی مدت که این کشور را از رده کشورهای کمتر توسعه یافته خارج کرد- در منطقه آمریکای لاتین همچنان بی‌رقیب است.[۲]

این فصل بر مقایسه رویکرد نئولیبرال حکومت نظامی با سیاست های اقتصادی ائتلاف اقدام هماهنگ تمرکز می‌کند. همچنین این فصل پیامدهای میزان شباهت و تفاوت موجود بین این دو رویکرد را ترسیم نموده و به این سوال که آیا الگوی اقتصادی کنونی یک الگوی نئولیبرال است یا نه پاسخ خواهد داد. این فصل همچنین موفقیت اقتصادی فوق العاده شیلی را با ارزیابی راههایی که از طریق آنها خط سیر اقتصادی این کشور به تقویت مجدد مفهوم تاریخ استثنایی آن در مقایسه با دیگر بخشهای آمریکای لاتین کمک کرد، در بستری منطقه‌ای بررسی خواهد کرد. علیرغم تداوم گسترده سیاست اقتصادی در ۴ دولت ائتلاف اقدام هماهنگ، هر رئیس جمهور با توجه به رشد مداوم اقتصادی در ارتباط با مساله برابری، با چالش های مخصوص به خود مواجه بود. هر کدام از آنها اصلاحات و تغییراتی را در الگوی اقتصادی ایجاد کردند. زمانی که پاتریشیو آیلوین در یازدهم مارس سال ۱۹۹۰ جامه رئیس جمهوری را به تن کرد رویکرد نئولیبرالیسم اقتصادی را از حکومت نظامی به ارث برد. او همچنین وارث اقتصادی بود که بعد از سقوط شدید سال های دهه ۱۹۸۰ مجدداً شروع به رشد کرده بود. چالش اصلی او حفظ روند فزاینده رشد اقتصادی در کنار پرداختن به هزینه اجتماعی سیاست های اقتصادی دولت نظامیان بود. رئیس جمهور بعدی، ادواردو فری رویز تاگل، نیروهای اقتصادی دولت خود را بر تضمین دسترسی شیلی به بازارهای بین‌المللی از طریق مذاکره و عقد مجموعه‌ای از قراردادهای دوجانبه و چند جانبه متمرکز ساخت. سیاستی که با دعوت ایالات متحده از این کشور برای پیوستن به نفتا، [توافقنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی[1]] تشدید شد.

اگر چه این فرایند در دوره زمامداری دولت فری ادامه یافت، لیکن در نیمه دوم دوره حاکمیت او بعد از آن که اقتصاد شیلی به دلیل سقوط اقتصادی و بحران مالی سال ۱۹۹۷ آسیا آسیب دید، توجهات به مساله رشد پایدار معطوف گردید. ریکاردو لاگوس

---

[1] North American Free Trade Agreement

سومین رئیس جمهور ائتلاف اقدام هماهنگ، اقتصادی بیمار را از ادواردو فری به ارث برد. علیرغم یک باور اساسی مبنی بر اینکه در زمانی که لاگوس در اوایل سال ۲۰۰۴ پست ریاست جمهوری را به دست گرفت، رشد اقتصادی همچنان بالا می رفت، او مجبور بود در طول نیمه اول دوره ریاست جمهوری‌اش با یک پسرفت اقتصادی دست و پنجه نرم کند که منجر به تردیدهایی در داخل و خارج ائتلاف اقدام هماهنگ درباره اعتبار الگوی اقتصادی شیلی گردیده بود. از سال ۲۰۰۴ موتور اقتصادی با سروصدا کار می‌کرد، طوری که شیلی توانست رشد ۶ درصدی را تجربه کند. دولت لاگوس قادر بود انجام طولانی مدت یک موافقت نامه تجارت آزاد با ایالات متحده را با آغوش باز پذیرفته و نیز در مراقبت‌های بهداشتی از طریق برنامه پیشنهادی لاگوس مرسوم به AUGE یا«طرح سراسری دستیابی به تضمین‌های قطعی[1]» که ابتکاری برای گسترش منافع مراقبت‌های بهداشتی و اصلاحات آموزشی بود پیشرفت های لازم را محقق سازد. چهارمین رئیس جمهور ائتلاف اقدام هماهنگ خانم میکله باچلت نه تنها یک اقتصاد سریع‌الرشد بلکه قیمت بالای محصول صادراتی شیلی یعنی مس را به ارث برد. در نتیجه چالشهای پیش روی او بیش از آنکه مربوط به توسعه اقتصادی باشند مربوط به مسایل عدالت اجتماعی بودند. باچلت در مبارزه خود بر مساله نابرابری اقتصادی تاکید کرد و این مساله را اصل بنیادی دولت خود قرار داد. جالب اینکه او با مساله چگونگی حل و فصل پیامدهای غیرمنتظره اضافه بودجه عظیمی که نتیجه افزایش قیمت مس بود مانند تاثیر آن بر نرخ ارز شیلی، مواجه بود. تمام رئیس جمهوران ائتلاف اقدام هماهنگ هر کدام با توجه به چالش هائی که با آنها مواجه بودند به نوبه خود بر الگوی اقتصادی که به ارث برده بودند اصلاحاتی وارد کردند. و این فرایندها این سوال را پیش آوردند که به راستی دقیقاً الگوی غالب اقتصادی کدام است. آیا این الگو الگویی از سیاست اقتصادی نئولیبرال است که از زمان رژیم پینوشه تاکنون دست نخورده باقی مانده یا تغییرات و اصلاحات ایجاد شده توسط چهار رئیس جمهور مذکور آن را به الگویی دیگر تبدیل کرده است؟

[1] Plan de Acceso Universal con Garantias Explicit as

دلایل اتخاذ الگوی بازار

چرا ائتلاف اقدام هماهنگ از ابتدا تصمیم گرفت که به هیچ طریق بنیادی چارچوب اقتصادی را که از حکومت نظامی به ارث برده تغییر ندهد؟ زمانی که رئیس جمهور آیلوین و تیم اقتصادی او که کنترل قوه مجریه را در مارس سال ۱۹۹۰ به دست گرفتند، اقتصادی را به ارث بردند که به وسیله آزمون نئولیبرال پسران شیکاگویی به آنان انتقال یافته بود. در کنار کنترل تولید مس زیر نظر دولت، تیم اقتصادی اوائل دهه ۱۹۷۰، دقیقاً از خط مشی های نئو لیبرالی که از اساتید پسران شیکاگویی خود همانند «آرنولد هاربرگر»[1] و«میلتون فریدمن»[2] به ارث برده بود پیروی می‌کرد [۳] .

تیم پینوشه که بخش اعظم شرکتهای دولتی را خصوصی کرد، نهایتاً موانع تعرفه‌ای را کاهش داد، از سرمایه‌گذاری خارجی استقبال کرد، و عمیقاً عملکردهای اقتصادی و اجتماعی دولت را کاهش داد. به عنوان یکی از پیامدهای سیاست های نئولیبرالیزه کردن، الگوی تجاری شیلی و طبقه کارآفرین آن به عناوین مختلف و مهم، تغییر یافت. بازیگران اقتصادی جدید از جمله کارآفرینانی که عهده‌دار رشد بخش صادرات بودند مانند صادرکنندگان محصولات کشاورزی، در عرصه اقتصاد ظاهر شدند و منابع جدید سرمایه خارجی مانند سرمایه گذاری کانادائی‌ها در معادن و سرمایه‌گذاری ژاپنی‌ها در صنعت جنگل‌داری را به این عرصه شیلی وارد کردند.

موانع بین‌المللی

رهبران ائتلاف اقدام هماهنگ تصمیم گرفتند هیچ‌گونه واگشت شایان توجهی در سیاست اقتصادی نئولیبرال ایجاد نکنند زیرا معتقد بودند بستر موجود مانع تحقق این امر می‌گردد. در عرصه بین‌المللی تقریباً ۱۷ سال بود که اصلاحات بازار با حمایت از جانب جامعه مالی بین‌المللی و ایالات متحده در شیلی به تصویب رسیده بود.

از دهه ۱۹۹۰ محیط خارجی طالب تجارت آزاد بود. تاچریسم و ریگانیسم در اوایل این دهه آهنگ تقویت سیاست های صندوق بین‌المللی پول[3]، و بانک جهانی[4] را بنا گذاشتند. دیگر عوامل بین‌المللی عبارت بودند از مرگ سوسیالیسم شوروی مسلک،

---

[1] Arnold Harberger
[2] Milton Friedman
[3] International Monetary Fund
[4] World Bank

تغییرات حاصله در مردم سالاری اجتماعی اروپای غربی که سوسیالیست‌ها را در فرانسه، اسپانیا و انگلیس به سمت جناح میانه‌رو سیاسی هدایت کرد، فروپاشی یوگسلاوی و نیز تاکید بر بازار در شیلی، بعد از مرگ مائوتسه تونگ[1] در مجموع این تغییرات بین‌المللی به این معنی بودند که الگوهای اقتصادی قابل اعتمادی بـرای جـایگزینی و انتخـاب بـه جای رویکرد بازار وجود نداشتند [۴].

موانع داخلی

در کنار موانع بین‌المللی تعدادی موانع داخلـی نیـز وجـود داشـتند. ایـن عوامـل عبارت بودند از محدودیتهای قانونی و حقـوقی کـه بـر آزادی عمـل قـوه مجریـه تـاثیر می‌گذاشتند(در فصل ۹ به آنها پرداخته شده است). موفقیت مـداوم، البتـه در وضـعیت حقوقی حداقلی، وجود یک جناح راست مغرور که موفقیت ناکافی طرح اقتصادی ارتـش را اعلام کرد و نیز حضور سیاسی مداوم پینوشه که هنوز رئیس ارتش و فرمانده نیروهای مسلح بود، از جمله این عواملند. به علاوه ادامه ارتباط اقتـصادی بـا گذشـته، عـصبانیت تجار محلی را که نگرانی عمیق خود در مورد سیاسـت هـای اشـتراکی کـردن سـالوادور آلنده را به یاد می‌آوردند، تسکین مـی داد. نیروهـای مـسلح هـم ایـن مـساله را روشـن ساختند که آنها الگوی اقتصادی را مد نظر قرار خواهند داد که یکی از میراث‌های اولیـه آنها در شیلی است و بایستی شاهد تغییر بنیادی در سیاست اقتصادی باشند به طـوری که مداخله نظامی را تسهیل کند. به علاوه در درون جناح چپ ائـتلاف اقـدام هماهنـگ سردرگمی عجیبی در مورد تعریف سوسیالیست بودن، با توجه به تغییرات ایجاد شده در اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی وجود داشت. در این فضای جدیـد فرصـت بـرای مخالفان سوسیالیست به منظور بحث درباره الگوی بازار به مثابه یک نیروی مثبت وجود نداشت. معهذا اگر چه اعضای حزب سوسیالیست نوساخته استفاده از سازوکارهای بـازار را پذیرفتند لیکن سعی کردند بین کاربرد نئولیبرالی سفت و سـخت و الگـوی نابهنجـار سازوکارهای بازار و الگویی که در کشورهای اروپای غربی هم اعمال شده و حاوی منافع اجتماعی باشد، تمایز قایل شوند. و نهایتاً اینکه به این دلیل که تجربه آلنده بـرای گـذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم منجر به یک بحران شدید اقتصادی گردید، رهبران ائـتلاف

---

[1] Masotes- Tung

اقدام هماهنگ معتقد بودند که مشروعیتشان به عنوان رهبران سیاسی تا حدی به توانایی آنان در مدیریت اقتصادی بستگی دارد. در عوض آنان به جای اتخاذ عملی مهیج برای تغییر یک نظام اقتصادی مانند آنچه که به وسیله استانداردهای اقتصاددانان ارتدوکس به طور کامل اجرا می‌شد، نیازمند آن بودند که نشان دهند غیرنظامیان قادر خواهند بود اقتصاد را بهتر از حاکمان نظامی مدیریت کنند. آنان همچنین با در نظر گرفتن آشفتگی اوایل دهه ۱۹۷۰ می‌خواستند که در یک فضای صلح اجتماعی و نظم مدنی باقی بمانند. این عوامل در کنار هم توانایی دولت های ائتلاف اقدام هماهنگ را بخصوص در مورد تغییر تنظیمات و قوانین نهادی یا جهت‌گیری‌های بنیادی سیاست اقتصادی محدود کردند [۵]. به طور خلاصه اوضاع سیاسی مناسب برای تحقق و کاربرد بنیادی الگوهای بازار وجود نداشت. ائتلاف اقدام هماهنگ به جای تاکید بر تغییر عمیق اقتصادی، بر تغییر اقتصادی یعنی تحکیم مردم سالاری در شیلی بعد از ۱۷ سال دیکتاتوری نظامیان تمرکز کرد [۶].

به علاوه، رهبران این ائتلاف با وجود شبهات و بیم های خصوصی‌شان، به الگوی اصلی بازار حمله نکردند در عوض آنان از تصحیح نابرابری‌های اجتماعی برآمده از سیاست‌های مبتنی بر بازار ۱۷ ساله حکومت نظامیان سخن به میان آوردند. همچنین تمام چهار رئیس جمهور ائتلاف اقدام هماهنگ معتقد بودند این وظیفه دولت است که بازار را تنظیم کرده و پیامدهای اجتماعی اقتصاد بازاری را تسکین دهد و این راهی است که به سرمایه‌داری جنبه‌ای انسانی می‌بخشد.

ویژگی ها و پیوستگی‌های سیاست اقتصادی ائتلاف اقدام هماهنگ: پذیرش الگوی بازار توسط ائتلاف اقدام هماهنگ

اصل بنیادی که بر سیاست اقتصادی ائتلاف اقدام هماهنگ تاکید می‌کند، پذیرش نیروهای بازار هم در داخل و هم بر حسب روابط شیلی با اقتصاد جهانی توسط این ائتلاف است. سیاستهای این ائتلاف برای آماده کردن اقتصاد شیلی برای بقای ثبات در سطح کلان و تداوم رشد آن و در همان حال تلاش برای کاهش شکاف بین سطوح درآمدی و استانداردهای زندگی تدوین شده بودند. تجارت صادرات و سرمایه‌گذاری خارجی دو اصلی هستند که نیروهای رشد اقتصادی کشور را پیش می‌برند. در نتیجه ادامه دسترسی به بازارهای خارجی و مزیت رقابتی برای تولیدات شیلی بخصوص با

توجه به اندازه کوچک این کشور اهمیت ویژه‌ای دارد [۷]. ائتلاف اقدام هماهنگ سعی نمود بخش صادرات مدار اقتصاد را از طریق سیاست هایی همچون امضای موافقت‌نامه‌های تجاری دو جانبه و چند جانبه، کاهش تعرف‌های پایین یک شکل به ۶ درصد، و تشویق سرمایه‌گذاری خارجی غیراحتکاری، تحکیم سازد [۸] .

دیگر سیاست های اقتصادی عبارت بودند از خصوصی سازی بخش زیادی از شرکت‌های باقی مانده دولتی در کنار بقای بعضی قوانین دولتی. به علاوه شرکتهای خصوصی که در رژیم پینوشه در پیشرفت اقتصادی شیلی نقشی کلیدی باز می‌کردند، تحت نظر ائتلاف اقدام هماهنگ باقی می‌ماندند. رئیس جمهور آیلوین در اولین پیغام خود به ملت در ماه می سال ۱۹۹۰ به طور صریح خاطر نشان ساخت که موتور رشد اقتصادی شیلی شرکت های خصوصی‌اند. ائتلاف اقدام هماهنگ همچنین دریافت که رشد پایدار اقتصادی مبتنی بر شرکت های خصوصی فقط در یک بستر با ثبات اقتصادی و سیاسی به وقوع خواهد پیوست.

موفقیت در سطح کلان: رشد بالا، تورم پایین و ثبات اقتصادی

یک جنبه اساسی سیاست اقتصادی ائتلاف اقدام هماهنگ، حفظ و تداوم ثبات اقتصادی، با کاهش تورم در کنار حفظ سطوح رشد و بهره‌وری اقتصادی و نرخهای پایین بیکاری بود [۹]. به طور کلی ائتلاف اقدام هماهنگ حتی در مقایسه با رژیم نظامی، به طور قابل ملاحظه‌ای موفق بود. نرخ تورم در طول دوره زمامداری چهار دولت ائتلاف اقدام هماهنگ کاهش یافت. کاهش اولیه تورم بسیار چشمگیر بود. به طوری که از ۲۷/۳ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۶ درصد در سال ۱۹۹۷ رسید. تورم همچنان با میانگین ۲ تا ۴/۵ درصد در هر سال کاهش می‌یافت که این میزان با توجه به پارامترهای کلی تدوین شده به وسیله طراحان سیاست اقتصادی ائتلاف اقدام هماهنگ بسیار پایین است[۱۰]. میزان بیکاری هم نسبت به میزان آن در زمان حکومت نظامیان بسیار پایین‌تر آمد. میانگین بیکاری برای دوره سالهای ۲۰۰۵-۱۹۹۰ به ۷/۸ درصد رسید و برای بیشتر سالهای دهه ۱۹۹۰ از این مقدار هم پایین‌تر آمد [۱۱]. اگر چه میزان بیکاری در دوره زمامداری فری به دلیل بحران و پسرفت اقتصادی افزایش یافت و به ۹/۸ درصد در سال ۱۹۹۹ رسید، لیکن در سال بعد کاهش یافت و تا پایان دوره زمامداری لاگوس به ۸ درصد رسید [۱۲] .

میزان رشد اقتصادی در دوره حکومت ائتلاف اقدام هماهنگ خیلی بالا بود و باعث شد به شیلی لقب پلنگ اقتصادی اعطا شود. برای دوره سالهای ۲۰۰۵-۱۹۹۰، رشد اقتصادی به ۵/۶ درصد در سال رسید که از میزان ۳/۳۸ درصدی آن در سال های ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۹ در دوره حکومت نظامیان بسیار پیشی گرفت [۱۳].

میانگین نرخ رشد اقتصادی در دوره حکومت ائتلاف اقدام هماهنگ در طول بیشتر سال های دهه ۱۹۹۰ در حدود ۷ درصد بود. این میزان رشد از سال ۱۹۸۹ تا سال ۲۰۰۳ به دلیل تاثیر ادغام اقتصاد شیلی با اقتصاد جهانی، بحران مالی آسیا، رکود اقتصادی آرژانتین و کسادی اقتصاد جهانی کندتر شد. لیکن از سال ۲۰۰۴ اقتصاد جانی تازه گرفت و در همان سال به رشد ۶/۲ درصدی و در سال بعد به رشد ۶/۳ درصدی دست یافت [۱۴]. به طور کلی تولید داخلی شیلی از سال ۱۹۹۰ بیش از دو برابر شده بود و مدیریت اقتصاد کلان آن بر اساس«گزارش رقابت جهانی»[1] در سال های ۲۰۰۶-۲۰۰۵، در بین ۱۱۷ کشور بهترین بود [۱۵]. به علاوه در سطح کلان سیاست اقتصادی ائتلاف اقدام هماهنگ یک موفقیت مثال زدنی بود. باید خاطر نشان ساخت که کاهش رشد اقتصادی که به علت بحران مالی سال ۱۹۹۷ آسیا در دوره زمامداری فری شروع شد و تا نیمه اول ریاست جمهوری لاگوس ادامه داشت تردیدها را در مورد رویکرد بازار به طور جدی افزایش داد. رئیس جمهور فری سعی کرد بحران اقتصادی را با تغییر کابینه‌اش، اجرای یارانه‌های ساخت مسکن برای فقرا و اعطای وام به کشاورزان و تجار و تسریع طرحهای اقدامات عمومی حل و فصل کند. این رکود اقتصادی تا وقتی که لاگوس به ریاست جمهوری رسید ادامه داشت. شیلی که به رشد اقتصادی۷ درصدی عادت کرده بود، قبول رشد اقتصادی پایین‌تر از این مقدار برای این کشور سخت بود. برای مثال رشد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۰، ۴/۵ درصد، در سال ۲۰۰۱، ۳/۴ درصد، در سال ۲۰۰۲، ۲/۲ درصد و در سال ۲۰۰۳، ۳/۷ درصد بود [۱۶]. چندین گروه از درون ائتلاف اقدام هماهنگ بیرون آمدند. عده‌ای معتقد بودند که رویکرد بازار نیازمند آن است که مورد ژرف اندیشی قرار گیرد در حالی که دیگران از این الگو انتقاد کرده و خواستار اصلاحاتی بودند که بر برابری تاکید کند [۱۷]. با این حال رئیس جمهور لاگوس تصمیم گرفت که جهت گیری اصلی سیاست اقتصادی خود را تغییر ندهد. زیرا

---

[1] Global Competitiveness Repont

معتقد بود پسرفت اقتصادی شیلی، زمانی که اقتصاد جهانی رشد کند، خاتمه خواهد یافت. او همچنین معتقد بود عقد یک قرارداد تجاری آزاد با ایالات متحده برای رشد اقتصادی شیلی پیامد مثبت داشته و آن را تسریع خواهد کرد. این قرارداد در سال ۲۰۰۳ بسته شد. از سال ۲۰۰۴ رشد اقتصادی سریعتر شروع شد و به مباحث خاتمه داد[۱۸] .

پیوستگی در سیاست تجاری- حمایت از تجارت آزاد

ائتلاف اقدام هماهنگ از ایده یک اقتصاد بازار که اصالتاً توسط ارتش ایجاد شده بود پیروی کرده بود. برای این ائتلاف، تجارت آزاد نقطه اصلی رشد اقتصادی بود و حکومت شیلی قهرمان تجارت آزاد در منطقه و در جامعه بین‌المللی بوده است. این رویکرد، عقیده قبل از کودتا مبنی بر اینکه سرمایه‌گذاری سنگین خارجی و یک اقتصاد صادرات مدار به معنای وابستگی و استعمار است را رد می‌کند. از ابتدا ائتلاف اقدام هماهنگ با این عقیده که یک اقتصاد باز رشد و توسعه اقتصادی را به دنبال خواهد داشت مخالف بود. تیم اقتصادی آیلوین به رهبری وزیر دارایی،«آلجاندرو فوکسلی»[1] دریافت در زمانی که جامعه بین‌المللی از یک سیاست تجارت آزاد پیروی می کند شیلی بتواند با پیروی از آن شرکای تجاری‌اش را تنوع بخشد، اقتصاد آن قوی و سالم می‌شود. فوکسلی در یک سخنرانی در دانشگاه کلمبیا در سپتامبر ۱۹۹۰ بیان داشت «اگر ما بتوانیم بهره‌وری خود را به طریقی پایدار افزایش دهیم و در سرمایه انسانی سرمایه‌گذاری سنگین کنیم، می‌توانیم از دایره خبیثه وابستگی و فقر به دایره خودکفایی تغییر مسیر دهیم» [۱۹].

دیگر وزرای دارایی ائتلاف اقدام هماهنگ از این فلسفه آیلوین پیروی کردند. اقدام هماهنگ به طور یکجانبه اقدام به کاهش تعرفه‌ها نمود زیرا رهبران آن کاهش‌های تعرفه‌ای را به عنوان وسیله تشویق صادرات و بهبود رقابت پذیری اقتصاد شیلی تلقی می‌کردند. زمانی که اقدام هماهنگ در مارس ۱۹۹۰ عهده‌دار حکومت شد، وارث یک سیاست نرخهای تعرفه‌ای پایین، یک شکل و غیرترجیحی از حکومت نظامیان شد که در آن زمان به ۱۵ درصد می‌رسید. این ائتلاف در طول یک سال اول زمامداری‌اش

---

[1] Alejandro Foxley

تعرفه‌ها را تا مرز ۱۱ درصد کاهش داد. ادواردو فری هم در طول ۵ سال زمامداری اش این مقدار را به ۶ درصد رساند. تغییری که درصدد کاهش تعرفه‌ها تا میزان یک درصد در سال بود، تا ژانویه ۲۰۰۳ کامل شد و به علاوه برای تشویق صادرات، مدیریت تعرفه‌های یک شکل آسانتر بوده و از کار چاق‌کنیِ [لابی‌گریِ] کارآفرینان با مقامات دولتی به امید دست یابی به سطوح تعرفه‌ای متفاوت که برای تولیدات و تجارت‌شان مفید باشد ممانعت به عمل می‌آورد [۲۰] .

به علاوه ائتلاف اقدام هماهنگ به منظور استفاده از کاهش‌های تعرفه‌ای به عنوان راهی برای توسعه اقتصاد، راهبرد مذاکره برای عقد قراردادهای تجاری دو جانبه، همه جانبه و چند جانبه را هم پذیرفت. این رویکرد تبدیل به یکی از ستونهای اصلی راهبرد اقتصادی شیلی گردید. چرا که با تضمین دسترسی به بازارهای خارجی و توسعه قوانین ثابت و واضح تجاری باعث تقویت و احیای اقتصاد صادرات مدار شیلی گردیده بود.(این راهبرد به صورت مفصل‌تر در فصل بعد ارزیابی خواهد شد). پیروی ثابت شیلی از رویکرد بازار که در هر دو بخش سیاست اقتصادی داخلی و عرصه بین‌المللی مشهود است- در جایی که شیلی از توسعه جهانی شدن اقتصاد از طریق سازمان های وابسته به سازمان تجارت جهانی[1](WTO) حمایت کرده است- برای منطقه آمریکای لاتین امری غیرعادی است. برخلاف حمایت شیلی از توسعه قوانین تجارت جهانی از طریق WTO، در میان همسایگان این کشور که همچون شیلی از رشد اقتصادی و ثبات اقتصادی در سطح کلان تحت تاثیر قوانین بازار آزاد محروم بوده‌اند، نارضایتی موج می‌زند. به همین منظور این کشورها برای متداول ساختن یک رویکرد اقتصادی جایگزین شروع به همکاری با همدیگر کرده‌اند.

رشد و تنوع تجاری

ائتلاف اقدام هماهنگ به عنوان بخشی از راهبرد تجاری‌اش اقدام به تشویق و تنوع کلی بخش صادرات نمود و در دوره حکومت های غیرنظامی رشد بخش صادرات قابل توجه بوده است. این فرایند تنوع بخش در دوره حکومت نظامیان برای مثال با ایجاد یک صنعت صادرات میوه آغاز گردید. در سال ۱۹۷۵، در آغاز دوره حکومت

---

[1] World Trade Organization

نظامی شیلی در حدود ۲۰۰ محصول به ۵۰ کشور دنیا صادر می‌کرد و در سال ۱۹۸۷ و در اواخر حکومت پینوشه در حدود ۱۴۰۰ محصول به ۱۲۰ کشور صادر می‌شد. در دوره زمامداری دولتهای ائتلاف اقدام هماهنگ این مقدار به صورت گسترده ای افزایش یافت. در سال ۲۰۰۴، بیش از ۵۲۰۰ محصول صادراتی به ۱۷۱ مقصد مختلف در دنیا صادر می‌شد.[۲۱]

شیلی در امر توسعه صنایع صادراتی از جمله صادرات ماهی آزاد پرورشی، ماهی و انواع محصولات دریایی، چوب و صنایع چوبی، میوه و انواع مشروبات بسیار موفق شد. رشد صنعت صادرات ماهی آزاد پرورشی مورد مثال زدنی از موفقیت سیاست جدید صادراتی این کشور است به طوری که در اوایل سال ۱۹۹۷ صنعت ماهی آزاد پرورشی شیلی به رتبه دومین کشور بزرگ تولید کننده این صنعت رسید و تاکنون توانسته این جایگاه را حفظ کند. در سال ۲۰۰۵، تولید ماهی آزاد پرورشی این کشور به ۳۷/۶ درصد کل تولید دنیا رسید این در حال بود که نروژ با ۳۸/۷ درصد رتبه اول را در دنیا دارا است. ارزش صادرات ماهی آزاد که بالغ بر ۱/۵ کل درآمد صادراتی شیلی می‌باشد، با صنعت توسعه یافته صادرات میوه این کشور برابری می‌کند [۲۲]. حجم تجارت هم رشد عظیمی یافت و ارزش صادرات شیلی بین سال های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ به دو برابر افزایش یافت. به‌طور کلی تجارت یکی از مولفه‌های بنیادی کل درآمد ناخالص ملی شیلی می‌باشد [۲۳].

نه تنها حجم تجارت به طور شگفت‌آوری افزایش یافت بلکه توازن تجاری شیلی اکنون توانی مثبت بوده و مازاد آن روبه رشد و مولد است [۲۴]. برای مثال مازاد تجاری این کشور به ۱۰ میلیارد دلار بالغ شده است. این مقدار ۱/۸۳۲ میلیارد دلار بیشتر از سال قبل از آن بوده است [۲۵]. این امر به افزایش زیاد قیمت مس، یکی از کالاهای صادراتی اصلی شیلی، مربوط می شود. تنوع شرکای تجاری نیز یکی از اولویتهای ائتلاف اقدام هماهنگ به منظور کاهش وابستگی شیلی به روابط تجاری با تعداد اندکی از کشورها بوده است. از اواسط دهه ۱۹۹۰ شیلی به یک توازن تجاری نسبی در میان کشورهای نواحی بزرگ آسیا، اروپا و آمریکا دست یافت. موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد[1](FATS)، با چندین کشور مهم آسیایی از جمله چین، سنگاپور، کره جنوبی و نیز

[1] Free Trade Agreements

با ایالات متحده نه تنها راهبرد تنوع بخشی به شرکای تجاری را تحکیم کرد بلکه اثر مثبتی بر اهمیت نسبی این شرکای ثابت بر جای گذاشت.

به دلیل اجرای قراردادهای تجارت آزاد شیلی- ایالات متحده در سال ۲۰۰۴، این کشور تمایل زیادی برای تغییر مسیر تجاری به سوی آسیا و افزایش محصولات صادراتی به ایالات متحده از خود نشان داده است. در سال ۲۰۰۵، ۳۶ درصد کل صادرات شیلی به آسیا، ۲۰ درصد به ایالات متحده و کانادا، ۲۶ درصد به اروپا، ۱۶ درصد به امریکای لاتین و ۲ درصد به بقیه جهان صورت گرفته است [۲۶]. این سطح تنوع تجاری را می‌توان به خوبی با الگوی تجاری متمرکز شیلی در دهه‌های پیشین مقایسه کرد. برای مثال در سال ۱۹۶۰، ایالات متحده به تنهایی در حدود ۳۷ درصد میزان صادرات شیلی و در سال ۱۹۷۰ اروپای غربی در حدود ۶۱ درصد صادرات این کشور را به خود اختصاص داده بودند. سبد وارداتی شیلی از کشورهای دیگر هم مانند گزینه‌های صادراتی آن متنوع شده‌اند. علیرغم تنوع عظیم منطقه‌ای شرکای تجاری، شمار اندکی از کشورها هنوز بازارهای اصلی صادرات محصولات شیلی را تشکیل می‌دهند اگر چه کمتر از قبل شده‌اند. در سال ۲۰۰۴، پنج مقصد بزرگ محصولات صادراتی شیلی ۴۸ درصد میزان صادرات این کشور را به خود اختصاص داده بودند. دو بازار بزرگ ایالات متحده با ۱۴/۸ درصد و ژاپن با ۱۱/۹ درصد به عنوان اولین و دومین شرکای تجاری شیلی مجموعاً ۲۷/۶ درصد میزان صادرات این کشور را به خود اختصاص داده بودند. سه کشور بزرگ دیگر به ترتیب عبارت بودند از چین ۱۰/۴ درصد، کره جنوبی ۵/۸ درصد و هلند با ۵/۴ درصد[۲۷].

پیوستگی‌های موجود در سیاست سرمایه‌گذاری خارجی

ائتلاف اقدام هماهنگ همانند حکومت نظامیان به سرمایه‌گذاری به عنوان بخشی از راهبرد کلی اقتصادی خود نگاه می‌کرد. برخلاف رژیم نظامی، این ائتلاف در جذب سرمایه‌گذاری خارجی بسیار موفق بود. در حقیقت میزان دلارهای خارجی که فقط در سال ۱۹۹۶ وارد شیلی شدند به تنهایی با کل سرمایه‌گذاری خارجی در این کشور در طول حکومت دیکتاتوری نظامیان از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۹، برابری می‌کنند [۲۸]. این آمار دلیل محکمی است از انزوای مجدد این کشور در طول دوره دیکتاتوری پینوشه و موفقیت ائتلاف اقدام هماهنگ در اتصال مجدد به جامعه جهانی و نیز بقای یک محیط

امن و پذیرای سرمایه‌گذاری خارجی. به طور کلی از سال ۱۹۹۰ شاهد افزایش چشمگیری در مقدار سرمایه خارجی وارده به شیلی و نیز تنوع بیشتری از سرمایه‌داران خارجی هستیم. میانگین مجموع سرمایه گذاری خارجی در هر سال، از سال ۱۹۹۶ تا سال ۱۹۹۸در حدود ۶ میلیارد دلار می باشد که این مقدار در سال ۱۹۹۹ به ۹/۹۱۴ میلیارد دلار رسیده است. با چنین سیلانها و جریانهای ورود سرمایه، شیلی تبدیل به یک مکان امن برای سرمایه‌گذاری خارجی خواهد شد. برای مثال براساس آمار بانک جهانی مجموع کل سرمایه‌گذاری خارجی در شیلی در سال ۲۰۰۵ بالغ بر ۷/۲ میلیارد دلار بوده و به این ترتیب این کشور برای جذب سرمایه گذاری خارجی در میان کشورهای در حال توسعه در آن سال در رتبه هفتم قرار داشته است [۲۹]. به علاوه نسبت سرمایه‌گذاری خارجی به تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۴ به ۲۵ درصد رسیده بود که بسیار بیشتر از میزان میانگین آن در زمان حکومت نظامیان حتی در بالاترین دوره رشد اقتصادی بوده است [۳۰] .

همچنین تعداد کشورها و مناطقی که در شیلی سرمایه‌گذاری کرده‌اند دارای تنوع فراوانی بوده‌اند. کانادا با قدرت هر چه تمامتر در دهه ۱۹۹۰ وارد آمریکای لاتین شده و بین سالهای ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۶ در حدود ۱۷/۵ درصد کل سرمایه‌گذاری خارجی در شیلی را بر طبق قانون شماره ۶۰۰ به خود اختصاص داد [۳۱]. کشورهای اروپایی یکی دیگر از منابع مهم و رو به رشد سرمایه‌گذاری خارجی در شیلی را تشکیل می‌دهند. برای مثال بین سال های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۴، پانزده کشور اتحاد اروپایی(قبل از توسعه آن در سال ۲۰۰۴)، در حدود ۲۱/۸ میلیارد دلار در این کشور سرمایه‌گذاری کردند. اسپانیا و انگلیس بزرگترین سرمایه‌گذاران خارجی در این کشور بودند که حجم سرمایه‌گذاری آنان ۹/۸ میلیارد دلار بوده که از مقدار سرمایه‌گذاری ایالات متحده در همان زمان در شیلی بیشتر بوده است. کشورهای عضو اپک(سازمان اقتصادی آسیا- اقیانوس آرام[1]،(APEC)، بجز خود شیلی و ایالات متحده در ردیف بعدی قرار دارند و مجموعاً ۸/۸۱ میلیارد دلار بین سال های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۴ در شیلی سرمایه‌گذاری کرده‌اند. این کشورها با همدیگر مجموعاً ۳۹/۷ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را از

[1] Asian pacific Economic cooperation

۴۹/۶ میلیارد دلار آن در بین سالهای ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۴ در شیلی به خود اختصاص داده‌اند [۳۲].

صنعت مس به عنوان بزرگترین محصول صادراتی سنتی شیلی هنوز اولین دریافت کننده سرمایه‌گذاری خارجی در این کشور می‌باشد، اگر چه سهم آن از سرمایه‌گذاری تنزل نموده است. در حدود نیمی از سرمایه‌گذاری خارجی در سال ۱۹۹۶ به بخش معدن سرازیر شده است، بخش خدمات در جایگاه دوم قرار دارد و بخش صنعت نیز رتبه سوم را دارد [۳۳]. کانادا به طور ویژه بزرگترین سرمایه‌گذار در بخش استخراج مس بوده است. این سرمایه‌گذاری عظیم خارجی در بخش صنعت مس دیدگاه مالکیت را در مورد این بخش در شیلی تغییر داد. اگر چه شرکت معدنی دولتی، کودلکو، یا شرکت ملی مس[1] هنوز هم بزرگترین شرکت منفرد در شیلی است لیکن معادن خصوصی که مالکیت اختصاصی معادن مس و نیمی از تولید مس این کشور را در دست دارند هم به عرصه آمده اند. هر چند سهم صنعت مس از سرمایه‌گذاری خارجی در دهه ۱۹۹۰، تنزل یافت لیکن سرمایه‌ها به جانب صنایع حمل و نقل و ارتباطات از جمله(ارتباطات راه دور)، تسهیلات عمومی مانند برق، گاز و آب سرازیر شد. بخش عظیمی از این سرمایه‌گذاری به دلیل سیاست خصوصی‌سازی دولت های ائتلاف اقدام هماهنگ در این بخش‌ها صورت گرفت. بعد از سال ۱۹۹۵، سرمایه‌گذاری خارجی در بخش ها و پروژه‌های زیربنایی همانند راه ها و فرودگاه‌ها بیشر شد [۳۴].

جالب اینکه این دولت ها بارها در جذب سرمایه‌گذاری خارجی موفقیت اندکی داشته‌اند. در طول سال های دهه ۱۹۹۰، جریان سنگین و سیل آسای سرمایه و دلارهای خارجی به داخل کشور برای شیلی مساله نرخ ارز را به وجود آورد که در آن ارزش دلار در مقابل پزو پایین آمد. بعدها قیمت بالای مس در بازارهای بین‌المللی نیز به همان صورت منجر به پایین آمدن ارزش دلار گردید. این مشکل نرخ ارز، برای بخش صادرات مشکلاتی را به همراه آورد و منجر شد که محصولات این کشور به دلیل نرخ بالای پزو از مزیت رقابتی کمتری در بازارهای جهانی برخورد شده و خریداران کمتری داشته باشند.

---

[1] National copper corporation

ساماندهی سرمایه‌گذاری خارجی توسط ائتلاف اقدام هماهنگ

ائتلاف اقدام هماهنگ اقداماتی را اتخاذ کرد که جریان ورود سرمایه خارجی به شیلی را تحت‌الشعاع قرار دارد. تعدادی از این اقدامات ناشی از ایده یک اقتصاد نامنظم باز برای ورود سرمایه خارجی بود، در حالی که سیاست های دیگر سعی در ساماندهی جریان ورود سرمایه به کشور داشتند. این فرایند در سال ۱۹۹۳ زمانی که دولت آیلوین اقداماتی را برای تشویق ورود جریان سرمایه گذاری خارجی با کاهش شرط لازم بقای سه ساله یک سرمایه‌گذاری خارجی در شیلی برای خروج از کشور به یک سال، اتخاذ کرد، آغاز شد. اگر چه یک دلیل برای اتخاذ تصمیم شرط بقای یک ساله یک سرمایه‌گذاری خارجی در داخل شیلی برای کسب مجوز خروج از کشور از فرار زود هنگام سرمایه جلوگیری می‌کرد، لیکن هدف اصلی تغییر سیاست اقتصادی، تسهیل جریان ورود سرمایه خارجی به کشور بود. تغییر مذکور با اصلاح قانون وضعیت سرمایه‌گذاری خارجی موسوم به قانون ۶۰۰ که قبلاً در سال ۱۹۷۴ توسط جوخه نظامی در مجلس تصویب شده بود، صورت گرفت [۳۵].

جالب آنکه اگر چه ائتلاف اقدام هماهنگ به طور فاحشی دوره زمانی فعالیت سرمایه‌گذاری خارجی مورد نیاز برای ماندن در داخل کشور را کاهش داده بود، لیکن قانون فعالیت یکساله، (به جای سه ساله) هنوز از جانب تجار محلی که مدعی بودند این قانون مانعی برای رشد اقتصادی است، مورد انتقاد قرار می گرفت. مناقشه حول این دوره زمانی در مقیاسی بزرگتر واکنشی بود که به محیط متغیر سرمایه‌گذاری که شیلی در آن عمل می‌کرد، صورت گرفت. رژیم نظامی شیلی اولین دولت در منطقه آمریکای لاتین بود که اقدامات لیبرالیزه کردن تجارت از این دست را انجام داد. بعد از شیلی، همسایگان آن با کنار گذاشتن هر نوع محدودیت زمانی بر فعالیت جریان سرمایه‌گذاری خارجی، رویکرد نئولیبرال را به طور جدی دنبال کردند. در چنین بستری، شرط یکساله شیلی به نظر یک محدودیت می‌آمد [۳۶].

ائتلاف اقدام هماهنگ همچنین محدودیت های اضافی را بر جریان آزاد ورود و خروج سرمایه در شیلی عمدتاً با تلاش در جهت جلوگیری از فرار ناگهانی عظیم سرمایه، مانند آنچه که در سال ۱۹۹۴ در مکزیک رخ داد، تحمیل کرد. حجم سرمایه مالی کوتاه مدت در شیلی، تحت فرمان یک ذخیره قانونی سی درصدی بود. به این معنا که حجم سرمایه گذاری بایستی به ۳۰ درصد کل سرمایه‌گذاری‌های کوتاه مدت در

بانک مرکزی شیلی بالغ می‌شد. این ذخیره‌های بانکی در شیلی به«انساجه»، encaje ، معروف بودند. سرمایه‌ها گذاری‌های طولانی مدت تابع انساجه نبودند بلکه تابع قانون الزام یکساله، (یک سال ماندن در داخل شیلی)، بودند. این مثالی است از اینکه چگونه ائتلاف اقدام هماهنگ از قوانین دولتی برای کنترل اقتصادی حتی با وجود مخالفت های بین‌المللی و داخلی با سیاستش، بهره‌برداری کرد [۳۷].

سرانجام استفاده مداوم از انساجه تبدیل به یک مانع در راه مذاکرات مربوط به تجارت آزاد گردید. این مساله در بحث مذاکرات با دولت کانادا حول یک توافقنامه تجارت آزاد نمود پیدا کرد. شیلی برنده مذاکرات بود و می‌توانست ذخیره قانونی را نگهدارد و یک توافقنامه تجاری آزاد را امضا کند، لیکن در مذاکرات این کشور با ایالات متحده در مورد یک موافقت‌نامه تجارت آزاد قوانین شیلی در مورد جریان سرمایه‌گذاری خارجی، بخصوص قانون انساجه تبدیل به یک مانع برجسته شد. در اصل شیلی مجبور بود از سازوکار انساجه به منظور حصول توافق تجاری با ایالات متحده دست بکشد. از نظر فنی، انساجه فقط در کتاب ها و روی کاغذ وجود داشت، با این حال شرط ذخیره و سرمایه‌گذاری مالی(در داخل شیلی) از یک سال به صفر کاهش یافت و ساز و کار مذکور فقط برای جریان فرار سرمایه کوتاه مدت که قبلاً اتفاق افتاده است، به کار می‌رود. به نظر می‌رسد این عبارات فقط برای ساز و کار مورد بحثی که به منظور جلوگیری از فرار سرمایه خارجی تدوین شده‌اند به کار می‌آیند.

خصوصی‌سازی

یکی دیگر از خصوصیات اصلی الگوی نئولیبرال جلوگیری از دخالت دولت و انحراف نیروهای بازار به سمت اقتصاد داخلی و آزاد گذاشتن بازار از طریق خصوصی کردن صنایع دولتی است. وقتی ائتلاف اقدام هماهنگ در سال ۱۹۹۰ به قدرت رسید، اقتصادی را به ارث برد که دولت نظامیان در دوره‌ای ۱۷ ساله بخش‌های بزرگی از آن را خصوصی کرده بود. فرایند کلی خصوصی سازی ارتش که دارای چندین مرحله بود، در اواسط دهه ۱۹۸۰ با خصوصی‌سازی بخش اعظمی از صنایع باقی مانده در دست دولت که بعضی از آنها امکانات و تسهیلات عمومی از جمله صنایع برق و ارتباطات راه دور بودند، به اوج خود رسید. زمانی که ائتلاف اقدام هماهنگ به قدرت رسید، این آخرین مرحله خصوصی‌سازی تقریباً به پایان رسیده بود [۳۸]. تنها استثنای عمده برنامه

خصوصی‌سازی رژیم نظامی، بقای معادن ملی شده در مس در دستان دولت و تحت حمایت شرکت دولتی«کودلکو» بود. ارتش دلیل خوبی برای دولتی باقی ماندن کودلکو داشت: ۱۰ درصد از فروش مس این شرکت مستقیماً به بودجه ارتش سرازیر می‌شد و این امر علیرغم اعتراضات و شکایات و تلاش هایی برای اصلاح ترتیبات آن، امروز همچنان دست نخورده باقی مانده است. به علاوه ملی شدن صنعت مس، به عنوان بزرگترین منبع درآمد صادراتی شیلی، حاکی از اقتدار حاکمیت و دولت شیلی بود. برای مثال لایحه ملی کردن این صنعت در دوره حکومت آلنده در سال ۱۹۷۱، به اتفاق آرا در مجلس به تصویب رسید. حتی در مورد صنعت مس، دولت نظامی به بخش خصوصی اجازه داد که در عملیا تهای معدن کاوی جدید سرمایه‌گذاری کند. در نتیجه تعدادی معدن جدید از طریق سرمایه‌گذاری خارجی توسعه یافتند. از اواسط دهه ۱۹۹۰، نیمی از تولید مس شیلی از طریق عملیات های معدن کاوی بخش خصوصی صورت می‌گرفت. نه تنها ائتلاف اقدام هماهنگ سعی کرد فرایند خصوصی سازی رژیم نظامی را باطل کند بلکه در حقیقت فرایند خصوصی سازی را به بخش های اندک باقی مانده از صنایع زیربنایی عمده تحت کنترل دولت از جمله صنعت حمل و نقل ریلی، بزرگراه ها، آب آشامیدن و فاضلاب و بندرها و فرودگاه‌ها گسترش داد. اصول بنیادی که ائتلاف اقدام هماهنگ بر طبق آنها عمل کرده است با اصول اعمال شده توسط رژیم نظامی فرق دارند. در نتیجه نوع خصوصی سازی یعنی قواعد بازی این ائتلاف با قواعد اعمال شده توسط رژیم نظامیان تفاوت دارند. یک اصل بنیادی برای ائتلاف اقدام هماهنگ این است که بهره و عواید خصوصی سازی برای رفاه عمومی شهروندان در درجه دوم اهمیت قرار دارد. برای مثال در مورد آب آشامیدنی که یک صنعت انحصاری است که کل جمعیت را تحت الشعاع قرار می‌دهد، دولت خواستار تضمین این مساله بود که یک مالک خصوصی دسترسی به آب آشامیدنی را صرفاً برای کسب سود بیشتر، محدود نخواهد نکرد. برای دولت نیازهای کل جمعیت برای دسترسی به یک نیاز حیاتی همچون آب آشامیدنی به قیمت معقول مهمتر از حقوق مالک خصوصی برای کسب سود در غیاب هر نوع قانون و ساماندهی دولتی بود. این منطق، برای دیگر تسهیلات عمومی همچون برق نیز به کار گرفته شد. در مورد برق، ائتلاف اقدام هماهنگ در سال ۱۹۹۷ با حجم عظیمی از تولیدکنندگان و پیمانکاران خصوصی تولید برق مواجه شد در نتیجه دولت مجبور شد قیمت های خود را کاهش دهد. این ائتلاف همچنین خواستار تضمین این مساله بود که

دولت در فروش شرکتهای خود به بخش خصوصی به جای قیمت پایه و فروش حداقلی، مانند آنچه که در دهه ۱۹۷۰و۱۹۸۰ در حکومت نظامیان اتفاق افتاد، به سود عادلانه‌ای دست خواهد یافت. در مورد صنعت راه آهن، دولت فقط می‌توانست بخش حمل و نقل ریلی سیستم راه آهن را به بخش خصوصی واگذار کند. بخش حمل مسافر در دست خود دولت باقی ماند زیرا سیستم مذکور از مد افتاده بود و نیازمند آنچنان سطح سرمایه‌گذاری برای بازسازی بود که محال بود دولت بتواند خریداری برای آن بیابد. خصوصی کردن شرکت های دولتی همچنین راهی برای نوین سازی سریع زیرساخت‌های اصلی است که احتمالاً به کل جامعه کمک می‌کند که برای مثال اهمیت تضمین تصفیه مناسب و مجدد فاضلاب را دریابند. دولت برای انجام برنامه خصوصی سازی از تکنیک‌های متنوعی استفاده کرد. در چنین مواردی در ارائه پیشنهادات واگذاری امتیاز به بخش خصوصی برای انجام کار همانند مورد بعضی پروژه‌های توسعه بزرگراه‌ها، شرکتهای دولتی تبدیل به شرکتهای کوچکتر و مستقلی شدند که مستعد جذب سرمایه‌گذاری خصوصی شدند. برنامه ائتلاف اقدام هماهنگ برای خصوصی‌سازی سیستم های آب آشامیدنی و فاضلاب و تسهیلات حمل و نقل بندری یکی از نکات برجسته مورد مناقشه بین این ائتلاف و جناح راست بود که از دیدگاه های مناقشه برانگیز دو جناح حول مفهوم و هدف خصوصی سازی یعنی تقابل سود خصوصی در مقابل رفاه عمومی، ناشی می‌شد. در نتیجه سال ها طول کشید تا دو جناح به سازشی قابل قبول در این حوزه رسیدند و مدتها طول کشید قوانینی که برای اجرای این طرحها نیازمند تصویب مجلس بودند، تدوین شدند [۳۹].

با توجه به تسهیلات عمومی در یک منطقه، برای مثال مالک خصوصی اصلی برق سانتیاگو، شرکت«انرسیس»، ENERSIS، نتوانست شرکت آب سانتیاگو را هم تصاحب کند. مصوبه مجلس در مورد فاضلاب، آب آشامیدنی و تسهیلات حمل و نقل هم در اواخر سال ۱۹۹۷ به تصویب رسید. سیستم های آب آشامیدنی، فاضلاب و تسهیلات حمل و نقل و بزرگراه‌ها همگی آماده پذیرش سرمایه‌گذاری خصوصی در حجم عظیم برای نوین سازی و توسعه بخشی بودند. نوین سازی هر دو سیستم آب و حمل نقل نیازمند حجم عظیم سرمایه‌گذاری بود که دولت احساس می‌کرد به تنهایی از عهده بودجه عمومی برنمی‌آید. در مورد سیستم های حمل و نقل بندری دولت دریافت که نوین سازی تسهیلات عمومی، از جمله ایجاد زیر ساخت‌های جدید و بهبود و توسعه

باراندازها و لنگرگاه‌های جدید، بـرای رشـد متـداوم اقتـصادی در شـیلی امـری حیـاتی است[۴۰].

در مورد آب آشامیدنی، بهترین راه بازیافت و تصفیه آبهای مصرف شده در آبیاری غلات بود که هم از منظر بهداشت عمومی و هم از نقطه نظـر اقتـصادی بـسیار سـودآور بود. اگر اقتصاد شیلی نمی توانست استانداردهای بهداشتی مطمئنی را اتخاذ کند مجبور می شد به محصولاتش در بازارهای بین‌المللی چوب حراج بزند. همانند نوسازی و تعمیر تسهیلات حمل و نقل بندری ایجاد امکانات تصفیه مناسب آبهـای مـصرف شـده و نیـز تصفیه آبهای آلوده صنعتی از آبهای مصرف شده شهری نیازمند تزریق حجم عظیمی از سرمایه به درون این سیستم بود. از آنجا که بهای خدماتی که توسط شرکتهای خدماتی خصوصی برای مواردی چون دسترسی به آب آشامیدنی مطالبه می شد، افـزایش یافـت بایستی این امر تعدیل می‌شد. به این منظور ائتلاف اقدام هماهنگ بروشورهایی را ارائـه داد که حاوی قیمت‌های استفاده از تـسهیلات و هزینـه‌هـا و کالاهـای عمـومی بـود. در بخش حمل و نقل چهره سانتیاگو با ساختن بزرگراه‌های جدیـد توسـط سـرمایه بخـش خصوصی، دگرگون شد. در این موارد قیمت‌های مصرف کننده معمولاً با خود مالیات بـه همراه داشت. در یک تحلیل اساسی از برنامه‌های خصوصی سازی شیلی در دوره تصدی پینوشه، ادواردو بیتران[۱] و رائول سائز[۲] بیان می دارند که موفقیت فرایند خصوصی‌سازی در وهله اول بستگی به وجود قوانین شفاف سامان بخـش قبـل از شـروع فراینـد و نیـز تحکیم نهادهای سامان بخش دارد [۴۱].

سیاست خصوصی سازی ائتلاف اقدام هماهنـگ بـرای سیـستم آب و فاضـلاب و حمل نقل بندری و نیز فرودگاه‌ها، به منزله تلاشی برای تحقق و شروع خصوصی سـازی می‌باشد. به علاوه ائتلاف مذکور تلاش نمود که از تکرار اشتباهاتی که در جریان اجـرای طرح های خصوصی توسط حکومت نظامی رخ داد، اجتناب کند. همچنین دولت تـلاش کرد تا آنجا که ممکن است در بعضی از حوزه‌های خصوصی شده سابق یعنی حوزه‌هایی که توسط یک یا دو شرکت بزرگ تسخیر شده بود رقابـت ایجـاد کنـد. بـرای مثـال در صنعت ارتباطات راه دور که در آخرین موج خصوصی سازی رژیـم نظـامی بـرای منـافع خصوصی فروخته شده بود، ائتلاف اقدام هماهنگ از طریـق ایجـاد بـازار تلفـن راه دور،

---
[1] Eduardo Bitran
[2] Raul Saez

رقابت را ترغیب کرد. در فاصله چند سال تعدادی از شغل های مربوط به ارتباطات راه دور به این بازار پیوستند که منجر به کاهش اصولی در قیمت های مکالمات بین‌المللی گردید. به طور کلی با توجه به فرایند خصوصی‌سازی، اگر چه ائتلاف اقدام هماهنگ با روح عمومی الگوی بازار کار می‌کرد، لیکن به همان خط مشی‌های سفت و سخت این الگو که رژیم نظامی از آنها پیروی می‌کرد، پایبند نبود و بجز فعالیت آزاد بازار، معیارهای دیگری را مد نظر قرار داد. زیرا خدمات ارائه شده‌ای هم چون آب آشامیدنی و برق توسط تمام شهروندان مورد استفاده قرار می‌گیرند. به جای استفاده از بازار به عنوان اولین قاعده زیربنایی، ائتلاف اقدام هماهنگ این مساله را مد نظر قرار می‌دهد که دولت نقش مشروعی در حمایت از خیرعامه در مقابل نفع خصوصی می‌تواند بازی کند. به علاوه اگرچه این دولت چندین شرکت اصلی دولتی را خصوصی کرد، بر طبق مجموعه‌ای از قوانین گوناگونی که حکومت نظامی هم به کار برده بود این عمل را انجام داد. ائتلاف اقدام هماهنگ همچنین از فرایند خصوصی سازی به عنوان وسیله‌ای برای تضمین مالی برنامه‌های توسعه‌ای زیربنایی در مقیاس عظیم که خود دولت به تنهایی منابع مالی و امکان انجام آنها را نداشت و معتقد بود که برای تداوم رشد اقتصادی الزامی‌اند، استفاده می‌کرد. باید خاطر نشان ساخت که سرمایه‌گذاران خارجی می‌خواهند مطمئن شوند که همانند قیمتهای استفاده از امکانات حمل ونقل جاده‌ای، سود خواهند برد و استفاده کنندگان هزینه‌ها را پرداخت خواهند کرد.

نوآوری های ائتلاف کنسرتاسیون در سیاست اقتصادی

ائتلاف اقدام هماهنگ همچنین نوآوری‌هایی را در سیاست اقتصادی ایجاد کرد. اگر چه هیچ کدام از این نوآوری‌ها اصول بنیادی رویکرد بازار آزاد را تغییر نمی‌دهند لیکن در کنار همدیگر مجموعاً تغییر فاحشی را به نفع یک رویکرد متباین تشکیل می‌دهند. رشته مشترک هر یک از تغییرات مورد نظر، تایید این اصل است که دولت در اجرای امور اقتصادی یا مذاکره برای عقده قراردادهای تجاری بین‌المللی، یا اعمال کنترل‌هایی بر جریان ورود سرمایه خارجی به شیلی، یا تنظیم و ساماندهی فعالیت‌های اقتصادی داخلی که برای شهروندان حیاتی هستند، مانند تسهیلات خصوصی، یا توسعه برنامه‌های اجتماعی که مستقیماً به فقرزدایی و تعدیل نابرابری‌های اقتصاد مربوط می‌شوند، نقش دارد. اینها نقاط برجسته حرکت به جانب الگوی اقتصادی نئولیبرالی

هستند که ائتلاف اقدام هماهنگ در سال ۱۹۹۰ به ارث برد. لیکن باید این نکته را مد نظر قرار داد که این ائتلاف سیاست هایی را هم به منظور حفاظت یا بهبود کارکرد بازار یا در مورد سیاست اجتماعی، برای تخفیف بسیاری از پیامدهای منفی آن تدوین و توسعه داد. اخیراً هم تغییری به جانب سیاستی که به وسیله آن دولت بتواند ضامن استانداردهای حداقلی در حوزه‌های سیاست اجتماعی مانند مسکن، مراقبت‌های بهداشتی و آموزش و پرورش باشد، ایجاد شده است. یکی از مهمترین نوآوری‌های قابل مشاهده در سیاست اقتصادی این ائتلاف اشاعه یک راهبرد هماهنگ برای مذاکره در مورد موافقت‌نامه‌های دو جانبه و چند جانبه تجاری با کشورهای دنیا بوده که یکی از ستونهای رشد اقتصادی مبتنی بر صادرات شیلی است. این سیاست با تصمیم حکومت نظامی در اتکای صرف به آزاد کردن یک طرفه اقتصاد کشور از طریق ایجاد یک قانون تعرفه یکسان در تباین صریح بود. دومین جنبه مهم سیاست اقتصادی ائتلاف اقدام هماهنگ، نقش سامان بخشی دولت در اقتصاد در هر دو بخش جریان ورود و خروج سرمایه خارجی و نیز بازار داخلی می‌باشد. این ائتلاف برخلاف اسلاف نئولیبرال خود معتقد است که دولت مجاز است در سامان بخشی و تنظیم سرمایه خصوصی در هر دو بخش داخلی و خارجی ایفای نقش کند. به علاوه از آنجا که سیاست های حامی سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی شیلی مفید بوده و شیلی را تبدیل به الگوی موفق آمریکای لاتین کرده، رهبران ائتلاف اقدام هماهنگ احساس کردند که می‌توانند ایده «یوزپلنگ اقتصادی» را برای ارتقای هر چه بیشتر موقعیت شیلی به عنوان پایگاهی برای جذب سرمایه خارجی به کار گیرند. به علاوه تحت حکومت ائتلاف اقدام هماهنگ، شیلی فعالانه بسترهای خود را برای جذب سرمایه گذاری خارجی ارتقا داد و برای بقیه کشورهای آمریکای لاتین تبدیل به الگوی تجاری شد. چنین تلاش هایی در طول دوره حکومت نظامی به دلیل انزوای بین‌المللی رژیم، نتایج ناچیزی به همراه داشت. یکی از جنبه‌های موثر قابل ذکر موفقیت اقتصادی شیلی که یک پیشرفت جدید است، این است که کارآفرینان شیلیایی اکنون در منطقه کشورهای آمریکای لاتین خود تبدیل به سرمایه‌گذاران خارجی شده‌اند. اگر چه من مدعی این نبوده‌ام که این امر یکی از بخش‌های سیاست اقتصادی ائتلاف اقدام هماهنگ بوده، لیکن این امر از جانب دولت جنبه مثبت داشته، اگر چه موقعیت‌هایی برای ایجاد اصطکاک سیاسی با همسایگانش را هم به وجود آورده است. نهایتاً اینکه ائتلاف اقدام هماهنگ تاکید ویژه‌ای بر هزینه

اجتماعی الگوی بازار آزاد، بـه ویـژه در شـکل نئـولیبرال آن در طـول دوره دیکتـاتوری نظامی داشت. به طور ساده، این ائتلاف دریافت که نیاز مبرمی به برنامه‌های دولتی برای کاهش فقر و نابرابری‌هایی که الگوی بازار آزاد بازتولید می کند وجود دارد.

اگرچه تفاوت هایی در مورد اهمیت برنامه های دولتی در بین چهار دولت ائتلاف اقدام هماهنگ وجود داشت که در فـصل بعـد بـه آنهـا خـواهیم پرداخـت، لـیکن الـزام برنامه‌های اجتماعی مربوط به کاهش نابرابری یکـی از بخـش هـای لاینفـک طرحهـای سیاسی تمام چهار دولت مذکور بوده است.

از یک جانبه‌گرایی به سوی سیاست توافقنامه‌های تجاری

یکی از تغییرات بسیار مشهود و دور از دسترس سیاست اقتـصادی ائـتلاف اقـدام هماهنگ، تاکید این ائتلاف بـر مـذاکره بـرای تـدوین قراردادهـای تجـاری بـین‌المللـی دوجانبه با یک کشور دیگر و قراردادهای چند جانبـه بـین بـیش از دو کـشور، از جملـه پیمان‌های تجاری منطقه‌ای در کنار حمایت از اجتماعات تجـاری چنـد جانبـه هماننـد سازمان تجارت جهانی می‌باشد. دلیل این امر سـاده و روشـن اسـت. زیـرا رشـد مـداوم اقتصادی شیلی بستگی به موفقیت بخش صادرات آن دارد و به عقیده این ائـتلاف بـرای تداوم این امر، تضمین دسترسی به بازارهای خارجی امری ضروری اسـت. بـا توجـه بـه اندازه و وزنه کوچک شیلی در عرصه بین‌المللی، توافقنامه‌های تجاری سازوکار مهمی در تضمین دسترسی محصولات این کشور به بازارهای خارجی می‌باشند. پیمان‌های تجاری نه تنها ضامن دسترسی شیلی به بازارهای جهانی‌اند، بلکه قوانین روشـن و سـازوکارهای واضحی را برای حل و فصل منازعات اشاعه می‌دهند. راهبرد مذکور به طور ویـژه زمـانی که شیلی خواستار الحاق به نفتا بود شروع شد و در طول زمان تبدیل بـه سـتون اصـلی سیاست خارجی و سیاست اقتصادی ائتلاف اقدام هماهنگ شد [۴۲].

رویکرد این ائتلاف بـه روابـط تجـاری کـه شـامل توافقنامـه‌هـای آزاد تجـاری و قراردادهای مکمل دو جانبه و چند جانبه می‌باشد نقطه آغازین حیاتی اتکای انحـصاری حکومت نظامیان در اتخاذ رویکرد یکجانبه به سیاست اقتصادی بـود. شـیلی در اجـرای این راهبرد که خیلی کشورها و مناطق دیگر در اروپا، آمریکای لاتین، آمریکای شمالی و آسیا را نیز در بر می گرفت بسیار موفق بود. یکی از نتایج موفقیـت اولیـه ایـن راهبـرد، افزایش تعداد کشورهایی است که شیلی را به عنوان بهترین شریک تجاری و اولویت اول

در عقد قراردادهای آزاد تجاری خود می‌شناسند. تیم اقتصادی شیلی آگاه و حرفه‌ای بوده و اندازه و وزنه کوچک شیلی به این معنی است که این کشور تهدیدی برای اقتصادی کشورهای دیگر نیست. برای مثال شیلی اولین کشوری است که مذاکره برای عقد قراردادهای تجاری آزاد با کره جنوبی و چین را آغاز کرد.

سیاست اقتصادی در دوره ریاست جمهوری آیلوین

یکی از اهداف مهم سیاست خارجی اولین دولت ائتلاف کنسرتاسیون، دولت پاتریشیو آیلوین، برای اشاعه مجدد اعتباری شیلی به عنوان یک کشور مردم سالار در میان ملت های جامعه جهانی، تسهیل فرایند مذاکره تجاری بود، چرا که پذیرش این کشور در درون جامعه بین‌الملل باعث ایجاد یک محیط سیاسی بین‌المللی مساعد برای توسعه روابط تجاری این کشور گردید. این دولت از مزیت وجهه بین‌المللی درخشان شیلی برای امضای تعداد زیادی از توافقنامه‌های دوجانبه از جمله قراردادهای مکمل با مکزیک (۱۹۹۱)، ونزوئلا (۱۹۹۳)، و کلمبیا (۱۹۹۴)، استفاده کرد. به علاوه در اواخر سال ۱۹۹۴، شیلی به سازمان همکاری اقتصادی آسیا، اقیانوس آرام، (اپک)، که یک سازمان تجاری آسیایی بیست و یک عضوی بود پیوست و به صورت یکی از سه کشور آمریکای لاتینی این سازمان (در کنار مکزیک و پرو) درآمد [۴۳].

شاید مهمترین نکته در خود باوری شیلی بخصوص در طول دوره زمامداری آیلوین، دعوت این کشور برای پیوستن به نفتا بود. فرایند ایجاد نفتا در دوره جورج بوش پدر، زمانی که ایالات متحده تمایل شدید خود برای ایجاد یک منطقه آزاد تجاری در آمریکای لاتین را ابراز داشت، آغاز گردید. در دیداری که جرج بوش در سال ۱۹۹۱ از منطقه داشت برنامه «ابتکار خود برای آمریکای لاتین» را که بر تجارت آزاد تاکید داشت ارائه نمود. بوش در مذاکرات اولیه خود با رئیس جمهور آیلوین خاطر نشان ساخت که شیلی در راس کشورهایی قرار دارد که ایالات متحده درصدد امضای قرارداد تجاری با آنان می‌باشد. در ماه می ۱۹۹۲ آیلوین از واشنگتن دی‌سی دیدار کرد. و در آنجا بود که او مطمئن شد آرزوی شیلی برای ایجاد یک توافقنامه آزاد تجاری سریعاً مورد استقبال آمریکا، مکزیک و کانادا قرار گرفته است و این امر نهایتاً به امضای نفتا منجر شد [۴۴]. رئیس جمهور بیل کلینتون، نیز در سال ۱۹۹۴ به محض امضای نفتا بر حمایت کشور خود از شروع مذاکرات آزاد تجاری با شیلی تاکید مجدد کرد. شیلی در«اجلاس روسای

جمهور امریکای لاتین»[1] در دسامبر ۱۹۹۴ در میامی از جانب ایالات متحده، مکزیک و کانادا برای الحاق به نفتا دعوت شد. اگر چه موانع سیاسی از جانب طرف آمریکایی باعث تاخیر امضای یک قرار تجاری آزاد این کشور با شیلی گردید لیکن در سال ۲۰۰۳، این امر با حضور سومین رئیس جمهور ائتلاف اقدام هماهنگ، ریکاردو لاگوس، بین دو کشور تحقق یافت. بعد از آن شیلی با کانادا و مکزیک قرارداد آزاد تجاری امضا کرد. امضای این توافقنامه با ایالات متحده شیلی را به یکی از اعضای موثر نفتا تبدیل کرد.

سیاست تجاری در دوره ریاست جمهوری ادواردو فری رویز تاگل

راهبرد عقد پیمان تجاری از طریق مذاکره در دوره ریاست جمهوری دومین رئیس جمهوری ائتلاف اقدام هماهنگ، ادواردو فری رویز تاگل، در واقع با ایجاد یک تیم تجاری مخصوص مذاکره برای عقد قراردادها، کلید خورد. اگر چه فرایند مذاکره از نظر روند دیوان سالاری به روشی تمرکززدایی شده و منفصل شروع شده بود لیکن از طریق آژانسی به نام«دفتر عمومی روابط اقتصادی بین‌المللی»[2] یا DIRECON، که بخشی از وزارت امور خارجه بود، به صورت فرایندی متمرکز و نظام مند درآمد. ابتکار ایجاد این آژانس و انتخاب وزارت امور خارجه به عنوان متولی آن، حاکی از اهمیت سیاسی و اقتصادی راهبرد مذکور برای شیلی بود [۴۵].

در آغاز دولت فری هدفش امضای قراردادی تجاری با ایالات متحده بود، لیکن همزمان با افزایش موانع در واشنگتن دولت او به جانب مناطق دیگر تغییر تمایل داد. از اواخر دولت فری، شیلی توافقنامه‌های تجاری آزاد را با کانادا (۱۹۹۶)، مکزیک (۱۹۹۸)، و کشورهای آمریکای مرکزی (۱۹۹۹) و موافقت‌نامه‌های همکاری اقتصادی دو جانبه زیادی را با کشورهای دیگر امضا کرد. همچنین دولت فری مذاکراتی را با اتحادیه اروپا، و «بازار مشترک جنوب»[3] یا مرکوسور آغاز کرد و در سال ۱۹۹۶، قراردادهایی را برای توسعه همکاری با مرکوسور به امضا رساند و چارچوب توافقنامه‌ای را با اتحادیه اروپا ایجاد کرد که بعدها از آن یک توافق تجاری سر برآورد [۴۶].

---

[1] Latin America Presidents' Summit Conference
[2] General office for International Economic Relations
[3] Common Market of the south

چهار کشوری که مرکوسور را تاسیس کرده بودند، آرژانتین، اوروگوئه، برزیل و پاراگوئه، بازار بزرگی برای شیلی ایجاد کردند و شیلی به مرکوسور و کل منطقه آمریکای لاتین به عنوان یک کانون مهم برای تجارت و سرمایه‌گذاری روز افزون نگاه می‌کرد[۴۷]. کشورهای مرکوسور جمعیتی بالغ بر ۲۳۰ میلیون نفر یعنی نصف جمعیت آمریکای لاتین را در خود جای داده و نیز نصفی از میزان صادرات و تولید ناخالص داخلی منطقه را به خود اختصاص داده‌اند. در کنار این، کشورهای این اتحادیه از مزیت تکامل تولیدی و مقاربت جغرافیایی نیز برخوردارند. با این حال مشکلات اقتصادی برزیل در اواخر دهه ۱۹۹۰، و به دنبال آن کسادی و رکود اقتصاد آرژانتین، در مورد کارایی مرکوسور تردیدهایی به وجود آورد. اگر چه وضعیت اقتصادی در هر دو کشور مذکور بهبود یافته است، لیکن توجه شیلی به مرکوسور نسبت به زمان دولت ادواردو فری(۲۰۰۰-۱۹۹۴) کمتر شده است. به علاوه اختلافات طولانی درون مرکوسور حول سطوح تعرفه‌ای، مانع پیوستن شیلی به عنوان یک عضو کامل به این سازمان می‌شود.

سیاست تجاری در دوره ریکاردو لاگوس

جای تعجب ندارد که دولت لاگوس (۲۰۰۶-۲۰۰۰)، در سال ۲۰۰۰ به دلیل مقاومت طولانی ایالات متحده برای عقد یک قرارداد آزاد تجاری و نیز ناامنی‌های اقتصادی و سیاسی در آمریکای لاتین، توجه خود را به جانب تجارت با آسیا معطوف داشت. کشورهای آسیایی با اقتصادهای روبه رشد و مهم بازار مناسبی برای صادرات شیلی بودند. دولت لاگوس توانست شماری از موافقتنامه‌های دو جانبه تجاری با کشورهای آسیایی از جمله قراردادهای آزاد تجاری با کره جنوبی (۲۰۰۳) و چین (۲۰۰۶) و نیز یک پیمان اقتصادی با هند(۲۰۰۶)، را به انجام رساند و نیز مذاکرات تجاری با ژاپن و تایلند را آغاز کند. در سطح چند جانبه نیز، شیلی یک پیمان همکاری چهار جانبه‌ای (p-۴) را با سنگاپور، نیوزیلند و برونئی دارالسلام در سال ۲۰۰۵ امضا کرد. این کشور همچنین با امضای یک قرارداد تجاری با «انجمن تجارت آزاد اروپا»[1](EFTA)، در سال ۲۰۰۳ و یک قرارداد همکاری اقتصادی با اتحادیه اروپائی در سال ۲۰۰۲ اقدام به تقویت روابط اقتصادی خود با اروپا نمود [۴۸] .

---

[1] Free Trade Area of the Americas

دولت لاگوس همچنین از طریق اقـدامات فعالانـه در فراینـد توسـعه نیمکـره‌ی غربی در مذاکره برای«ایجاد منطقه آزاد تجـاری آمریکـا) (FTAA)، توجـه خـود را بـه پیشرفت منطقه آمریکای لاتین معطوف نمود هر چند که به نظر می‌رسد این فرایند بـه بن بست خورده است. لاگوس همچنین وجهه برجسته‌ای در مجامع بـین‌المللـی کـسب کرد که توانست در پیشبرد و اجرای سیاسـت تجـاری شـیلی نقـش مثبتـی ایفـا کنـد. بزرگترین موفقیت برای دولت لاگوس تکمیل یک پیمان آزاد تجاری بـا ایـالات متحـده بود که مدتها بلاتکلیف مانده بود و نهایتاً در سال ۲۰۰۳ به انجام رسید. شیلی به منظور جلب رضایت طرف آمریکایی، امتیازات مهمی داد. زیرا ایالات متحده در چندین مـساله مهم انعطاف از خود نشان نمی داد. شیلی همچنین اقدام به حذف سازوکار سـاماندهی و قوانین دولتی مربوط به ورود و خروج سرمایه خارجی کوتاه مدت مشهور به انساجه نمود و ایالات متحده هم از مذاکره در مورد استفاده مداوم خود از سازوکارهای ضد دامپینـگ به عنوان وسیله‌ای برای از رقابت خارج کردن محـصولات خـارجی در بـازار ایـن کـشور سرباز زد. اینها امتیازات مهمی برای شیلی بودند لیکن لازمـه آنهـا موفقیـت در امـضای قرارداد آزاد تجاری با ایالات متحده بود.

توافقنامه‌های تجاری چند جانبه

ائتلاف اقدام هماهنگ از تلاش های سازمان تجارت جهانی بـرای توسـعه قـوانین تجارت جهانی، با این باور که این امر یک شبکه جهانی را فراهم می سـازد و قـوانینی را تعبیه می‌کند که موجب رشد مداوم اقتصاد صادرات مدار شیلی خواهد شد حمایت کرد. شیلی همچنین نقش فعالی را برای تحقق منطقه تجارت آزاد آمریکای(لاتین)، FTAA ایفا کرد. برای مثال در آوریل ۱۹۹۸ میزبانی این اجلاس را در سانتیاگو به عهده گرفت. شیلی در هر دو مورد در مقایسه با دیگر همسایگان آمریکـای لاتـین خـود کـه شـیفته رویکرد بازار آزاد بودند و این عطش آنها در پیمان FTAA نمـود یافتـه بـود و سـازمان تجارت جهانی هم از آن حمایت کرد، خود را مغایر آنان می‌دید.

ارزیابی سیاست اقتصادی ائتلاف اقدام هماهنگ

به طور کلی تلاشهای ائتلاف اقدام هماهنگ برای توسعه تدریجی و نیـز تـصحیح اقتصاد آزادی که از رژیم پینوشه به ارث برده بود از طریق یک رویکرد سه منظوره از راه

پایین نگهداشتن و یکسان سازی تعرفه‌ها، مذاکره برای توافقنامه‌های تجاری و مشارکت در مذاکرات جهانی همانند WTO، با موفقیت همراه بودند. دولتهای این ائتلاف، رشد اقتصادی پایدار طولانی مدتی را که مبتنی بر بخش صادرات اقتصاد و سرمایه‌گذاری خارجی بود، نظارت و هدایت کرده‌اند و ماهرانه مجموعه پیچیده‌ای از موافقتنامه‌های آزاد تجاری دو جانبه، چند جانبه و همه جانبه را مورد مذاکره قرار داده‌اند. این ائتلاف همچنین به وسیله قراردادهای تجاری توانسته است در توسعه روابط تجاری و تضمین دسترسی به بازار موفق عمل کند. حضور روبه رشد دولت های این ائتلاف در آسیا و روابط مستحکم آنها با اتحادیه اروپایی بازتابنده سیاست روبه رشد دسترسی به بازارهای جهانی این کشور است [۴۹].

راهبرد تجاری ائتلاف اقدام هماهنگ در توجه به قراردادهای آزاد تجاری براساس مفهوم منطقه‌گرایی باز، بر این ایده مبتنی است که شیلی می‌تواند یک راهبرد دسترسی به بازار جهانی را با الحاق به پیمان های تجاری منطقه‌ای و توافقنامه‌های تجاری چند جانبه پیش ببرد. شواهد حاکی از آن است که چهارمین رئیس جمهور ائتلاف اقدام هماهنگ مایکل باچلت، نیز خواستار ادامه این مسیر است.

راه های جدید ارتقای سرمایه‌گذاری خارجی: بازاریابی شیلی

همچنان که قبلاً هم ذکر شد، سرمایه‌گذاری خارجی یکی از اجزای مهم پیشبرد رشد اقتصادی شیلی بود. شیلی در دوره زمامداری دولت های ائتلاف اقدام هماهنگ مکان فوق‌العاده جذابی برای سرمایه‌گذاری خارجی بود. این دولت ها برای جذب سرمایه خارجی عناصر جدیدی را در سیاست اقتصادی خود وارد کردند و نتیجه حاصله هم تماشایی بود. جای آن دارد اقرار کنیم که این دولتها در دوره زمامداری خود در امر تبدیل شیلی به عنوان مکانی برای جذب فعالیت سرمایه‌گذاران خارجی بسیار نوآورانه و زیرکانه عمل کردند. در کنار ایجاد DIRECON، به عنوان آژانسی برای نظارت بر امر مذاکرات قراردادهای تجاری، ائتلاف اقدام هماهنگ آژانس‌ها و برنامه‌های دیگری را برای تحقق خود ارتقایی تاسیس کرد. ازجمله این آژانسها می توان به آژانس دولتی«پروشیلی» اشاره کرد که سعی دارد سرمایه‌گذاران بالقوه خارجی را تشویق و

یاری کند و نیز «کمیته سرمایه‌گذاری خارجی»[1] که سرمایه‌گذاری خارجی را رد گیری کرده و این اواخر نیز در پیکاری پیچیده برای تبدیل کردن بازار شیلی به عنوان مکانی مناسب برای سرمایه‌گذاری مشارکت فعالی داشته است. شاید بتوان گفت که دولت لاگوس به دلیل رکود اقتصادی که تا سال ۲۰۰۴ دوام آورد و نیز کاهش همزمان سرمایه خارجی، نیاز مبرم تری به جذب سرمایه‌گذاری خارجی حس می‌کرد و به این منظور اقدامات جدیدی را برای جذب سرمایه‌گذاران خارجی اتخاذ کرد.

شیلی به عنوان سکوی پرش به درون بازارهای جدید

در دوره زمامداری لاگوس پیشرفت شیلی به عنوان نقطه ورود سرمایه گذاران خارجی که خواستار سرمایه‌گذاری در آمریکای لاتین بودند، مساله سرمایه‌گذاری خارجی را بیش از پیش پیچیده‌تر کرد. لاگوس توانست از موفقیت دولت های قبلی ائتلاف اقدام هماهنگ برای تداوم ثبات اقتصاد کلان، ثبات سیاسی و اعتبار شیلی به خاطر شفافیت و نبود اعمال فسادآمیز در اعلام این کشور به عنوان مکانی امن و قابل دسترس برای سرمایه‌گذاری خارجی، از جمله طرحی برای سرمایه‌گذاری خارجی در کار تجارت در سراسر آمریکای لاتین، بهره بگیرد. ارزیابی فراز و فرودهای اقتصادی و سیاسی همسایگان شیلی امری مهم است. برای مشاهده اخبار راهبرد بازار می‌توان به وب سایت کمیته سرمایه‌گذاری خارجی دولت شیلی مراجعه کرد که در آن شعارهایی همچون، «شیلی سکوی پرش به درون بازارهای جدید»، «هدف گرفتن آمریکای لاتین از طریق شیلی» و «چرا از شیلی همچون سکوی سرمایه‌گذاری استفاده کنیم»، را می‌توان دید [۵۰].

دولت لاگوس در یک تلاش برای تسهیل ورود سرمایه به شیلی و تبدیل این کشور به یک بازار جذب سرمایه، بر متن یک لایحه اصلاح مالیاتی در ۲۰۰۲ که درصدد بود با فراهم سازی محرکی مالی برای شرکت هایی که قصد داشتند این کشور را به عنوان یک مکان امن سرمایه‌گذاری انتخاب کنند، بستری فراهم کند، نظارت کرد. همچنین این دولت اقدامات و سرمایه‌گذاری‌های مشترک را تشویق می‌کرد. بخشی از انگیزه‌ای که در پشت این پیکار قرار داشت این بود که دولت لاگوس هنوز درگیر

[1] Foreign investment committee

فعال‌سازی مجدد اقتصاد خموده و کساد شیلی بود. این ابتکار بخش بزرگی از دستور کار رشد اقتصادی را که دولت لاگوس در ۲۰۰۱ شروع کرد، تشکیل می داد. به نظر می‌رسد راهبرد مذکور از دستور کار خارج شده است. از سال ۲۰۰۴ نزدیک به چهل شرکت بزرگ بین‌المللی تصمیم گرفتند بعضی از تسهیلات خود را در شیلی قرار دهند و این کشور را به عنوان صحنه سرمایه‌گذاری و سکوی پرش و صادرات به دیگر بازارهای خارجی انتخاب کنند[۵۱].

کارآفرینان شیلیایی: سرمایه‌گذاران جدید خارجی در آمریکای لاتین

امروزه یکی از دیگر اشکال جدید اقتصاد شیلی این است که این کشور تبدیل به یک صادر کننده سرمایه به ویژه به کشورهای همسایه خود در آمریکای لاتین شده است. آرژانتین یکی از دریافت کنندگان سرمایه خارجی شیلی بخصوص در صنایع تسهیلات عمومی است که توسط«کارلوس منم»[1] در دهه ۱۹۹۰ خصوصی شدند. از دیگر کشورهای جذب کننده سرمایه شیلی می‌توان به برزیل و پرو اشاره کرد.[۵۲] حجم سرمایه‌گذاری شیلی در بولیوی هم قابل توجه است به طوری که میزان این سرمایه‌گذاری در سال ۱۹۹۷ به چهار میلیارد دلار رسید. این وضعیت درست نقطه مقابل وضعیت تحت حاکمیت رژیم نظامی است که مجموع سرمایه‌گذاری‌های خارجی شیلی در آن زمان بین سالهای ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۹ فقط ۱۶۶ میلیون دلار بود.[۵۳] حجم بالای برون ریز سرمایه خارجی از شیلی به خصوص به کشورهای آمریکای لاتین، در کشورهایی چون بولیوی و پرو پیامد شدیدی به همراه داشت. برای مثال موجب به هم ریختن مرزها با شیلی و وقوع جنگ اقیانوس آرام در ۱۸۷۹ با این کشور گردید. یکی از پیامدهای جلوه برجسته حضور شیلی در خارج، ایجاد حساسیت در این کشورهاست. برای مثال سیاست‌های ملی سازی رئیس جمهور بولیوی«ایومورالس»[2] که در سال ۲۰۰۶ شروع شد بر روند سرمایه‌گذاری شیلی اثر مهمی داشته است.

---

[1] Carlos Menem
[2] Evo Morales

نقش سامان بخشی جدید دولت و تاثیر آن در رشد صنعتی و سرمایه‌گذاری

وقتی که ائتلاف اقدام هماهنگ در سال ۱۹۹۰ قدرت را به دست گرفت بر وسایل و امکانات دولتی که سهواً از بخش خصوصی پس گرفته شده بودند، کنترل یافت. این ائتلاف رویکرد متفاوتی را اتخاذ کرد. زیرا معتقد است دولت صاحب یک نقش تنظیم‌گری مشروع است. البته هم در درون ائتلاف مذکور و هم میان دولت و جناح راست عده‌ای این سوال را مطرح کرده‌اند که واقعاً باید مرز بین بازار آزاد و فعالیت های سامان بخشی و تنظیم‌گری دولت مشخص شود. به علاوه دولت های مختلف ائتلاف اقدام هماهنگ مجبور بوده‌اند در مقابل اوضاع متغیر پاسخگو باشند. آنچه که ظهور یافته مجموعه‌ای از سیاست هایی است که به چندین نیاز پاسخ گفته‌اند. اولین مورد این است که فعالیت های سامان بخشی باید تضمین کننده این مساله باشند که آیا بازار به جای افزایش منافع جرگه سالار و انحصارگرایانه از طریق فروش کالا به مصرف کنندگان، می‌تواند موجب گسترش فعالیت های رقابتی در عرصه اقتصاد گردد یا نه؟

دومین مساله، همچنان که قبلاً هم ذکر شد این است که تلاش هایی برای ساماندهی هجوم سرمایه خارجی به داخل شیلی صورت گرفته است. سومین مساله این است که ائتلاف اقدام هماهنگ سعی کرده است که به مشاغل و شرکت های کوچک و متوسطی که در درون مناطق شیلی و خارج از کلان شهر سانتیاگو قرار دارند کمک کند، به طوری که این شرکت ها و مشاغل شانس بهتری برای کسب موفقیت در بازار اقتصادی به دست آورده‌اند. و نهایتاً این که ائتلاف نامبرده سعی کرده است با تشویق نوآوری جهت جریان اقتصادی را به جانب نواحی که دارای ارزش افزوده و فن‌آوری بالا هستند تشویق کند. برای مثال تاسیس «شورای ملی نوآوری برای رقابت»[1] در سال ۲۰۰۵ یکی از این اقدامات است.

نقش جدید CORFO

فرایند تعامل دولت با بازار با تجدید نظر در نقش CORFO آغاز شد. این آژانس در سال ۱۹۳۹ زمانی که ائتلاف جبهه مردمی میانه‌رو- چپگرا به قدرت رسید، تاسیس شده بود. با توجه به حجم بالای خصوصی سازی شرکت های دولتی سابق، نقش

[1] Notional Council on innovation for competitiveness

CORFO هم تغییر کرد. هدف اولیه این سازمان تسهیل ایجاد صنایعی بود که به پیشبرد فرایند صنعتی سازی کمک کنند و در دوره زمامداری آلنده این آژانس مدیریت صدها شرکتی را که به کنترل دولت درآمدند، به عهده گرفت. حکومت نظامیان از این آژانس برای نظارت بر روند از کنترل خارج کردن شرکتها از دست دولت در حجمی عظیم استفاده کرد. با شروع دولت آیلوین ائتلاف اقدام هماهنگ وظیفه CORFO را با تغییر توجه آن به افزایش بهره‌وری بخش خصوصی به منظور رقابتی کردن هر چه بیشتر این بخش در سطح بین‌المللی به ویژه در بخش صنایع کوچک و متوسط، تعریف نمود. مثالی از این برنامه‌ها،«طرحهای CORFO، برای ارتقای بهره‌وری»[1] موسوم به PORFO می‌باشند. این طرحها یک نوع انجمن هستند که در صدد تقویت همکاری بخشهای عمومی و خصوصی بوده و تمرکز آنها بر شرکت های کوچک و متوسط صرف نظر از هر گونه بخش صنعتی ویژه است. هدف اصلی این طرحها کمک به این شرکتهاست تا از طریق ایجاد انجمن‌ها و شبکه‌هایی از شرکت در همان حوزه‌های تولیدی خود برای مثال در صنعت نساجی و نیز در همان منطقه جغرافیائی محل بتوانند هر چه بیشتر وارد عرصه رقابت گردند [۵۴]. این انجمن‌ها از طریق کمک‌های مالی کوتاه مدت دولت خدماتی را برای شرکت ها فراهم می‌کنند که هدفشان بهبود رقابت آنها در سطح بین‌المللی است[۵۵] .

ساماندهی دولتی

همچنان که در بحث فوق بیان شد، امروزه در شیلی مبحث نقش سامان بخشی دولت در اقتصاد بازار آزاد در جریان است. از یک طرف، عده‌ای در جناح راست بخصوص در میان طیف سرسخت کارآفرینان UDI، وجود دارند که ادعا می‌کنند که دولت باید هیچ قانونی تدوین نکند چرا که چنین قوانینی نیروهای بازار را منحرف خواهد ساخت. دیگران خاطرنشان می‌سازند که رویکرد بازار با مفهوم ساماندهی دولتی تضادی ندارد چرا که قانونگذاری دولتی برای عملکرد صحیح بازار آزاد عاملی الزامی است. مشکلات موجود در حوزه برق و گاز مثال هایی هستند که نشان می‌دهند چگونه دولت از وظیفه قانونگذاری خود عدول کرد. یک مورد برجسته مربوط می شود به شرکت ENERSIS

[1] CORFO's Projects to promote productivity

که یک شرکت تولید کننده برق بود که در سال ۱۹۹۷ به دلیل یک رسوایی بزرگ در شیلی مورد توجه قرار گرفت. جریان این شرکت یک داستان طولانی و مساله اساسی است که از رویکرد دولتی سعی داشت از کارایی اقتصاد حمایت کند. در اصل به دلیل وجود توافقنامه‌هایی که موجب ترکیب این شرکت با شرکت برق اسپانیایی، اندسا-اسپانا، می شد ادغام انرسیس به طور بالقوه کارایی صندوق های بازنشستگی خصوصی و در نتیجه ثبات اقتصادی شیلی را با تهدید مواجه ساخت [۵۶].

رهبران ائتلاف اقدام هماهنگ در حمایت از تدوین قوانین دولتی برای جلوگیری از تکرار مجدد حوادثی از این دست در آینده بانگ برآوردند. داستان انرسیس بزرگ،[ادغام شده]، تنها جریان از این نوع نبود. حوادث دیگری از این دست به وجود آمدند که بعضی ناظران در درون دنیای تجارت را واداشت تا خواهان تدوین استانداردهای جدید اخلاق تجاری گردند [۵۷].

موارد اخیر اختلال در عرضه برق و گاز طبیعی در شیلی که به دلیل عوامل داخلی و بین‌المللی ایجاد شده‌اند نقش مهمی را که دولت در سیاست انرژی به عهده دارد بیش از بیش هویدا می‌سازند. در نتیجه، اصلاحات قانونگذاری و سامان بخشی در حوزه تسهیلات و امکانات عمومی فرایندی مداوم و در دست اقدام بوده است. عرصه دیگر مناقشه، نحوه مبارزه با افزایش بهای پزو در مقابل دلار آمریکا است. این افزایش قیمت موجب گرانتر شدن صادرات شیلی و در نتیجه غیررقابتی‌تر شدن آنها در بازار جهانی خواهد شد. در دهه ۱۹۹۰ صادرکنندگان از این مساله شاکی بودند که تلاش‌های دولت برای کنترل افزایش قیمت پزو در مقابل دلار از طریق قوانینی که بر جریان ورود و خروج سرمایه خارجی اعمال می‌دارد، برای مثال استفاده از انساجه، با سرنوشت ناکامی مواجه شده اند. آنان معتقد بودند دولت به جای این کار هزینه‌های عمومی خود را کاهش دهد. و از آنجا که حجم عظیمی از هزینه‌های بودجه‌ای برای برنامه‌های اجتماعی تخصیص یافته‌اند، این امر به معنی کاهش هزینه این برنامه‌ها بود در نتیجه دولت با کاهش هزینه‌ها مخالفت کرد. در اواسط دهه ۱۹۹۰، دولت ادواردو فری راهبرد دیگری را برگزید که شامل استقرار دامنه ۲۰ درصدی ارزی بود که در داخل این حوزه دلار بتواند نوسان کند. این حوزه بعدها به ۲۵ درصد افزایش یافت. اگر دلار می‌توانست در داخل حوزه نوسان کند، بانک مرکزی مجاز بود با استفاده از ذخایر خود و با خرید یا فروش در روند این نوسانات مداخله کند. در نتیجه بحران مالی آسیا

در سالهای ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸، پزو در مقابل دلار سقوط کرد و تا حدودی مساله نرخ ارز تعدیل شد. ولی با شروع سال ۲۰۰۴ دوباره به دلیل سرازیر شدن دلار به درون شیلی که ناشی از افزایش قیمت مهمترین محصول صادراتی این کشور یعنی مس بود، ارزش پزو در برابر دلار افزایش یافت. ائتلاف اقدام هماهنگ بارها مفهوم قانونگذاری را در حوزه سیاست اجتماعی نیز [همچون سیاست اقتصادی] به کار برده است. این امر بخصوص در سال‌های زمامداری لاگوس و دولت باچلت تا به امروز، امری مشهود است. به موارد ویژه در این خصوص در فصل بعد اشاره خواهد شد لیکن به عنوان یک امر مهم باید خاطر نشان ساخت که ائتلاف اقدام هماهنگ به طور فزاینده‌ای از لزوم دخالت دولت و فراهم ساختن تضمین‌های حداقلی از کیفیت و گسترش پوشش آن در حوزه‌های آموزش و پرورش، مراقبتهای بهداشتی، مستمری‌های بازنشستگی و مسکن آگاه است. علیرغم مخالفت جناح راست، این ائتلاف معتقد است که یک کارکرد سامان بخش از جانب دولت، [تنظیم قوانین] ، به منزله یک عملکرد مناسب و مانور قدرت برای آن امری الزامی است.

سرمایه گذاری در آینده شیلی از طریق حمایت از نوآوری

یکی از تازه‌ترین اقدامات ائتلاف اقدام هماهنگ تمرکز آن بر تشویق تحقیقات و توسعه به منظور کمک به اقتصاد شیلی و رفع اتکای شدید آن به صادرات منابع طبیعی و محصولات کشاورزی بوده است. اولین کسی که در این عرصه پیشگام شد، رئیس جمهور لاگوس بود. او از افزایش قیمت مس در بازار بین‌المللی برای کسب یک امتیاز مالیاتی واقعی، [مالیات اضافی]، بر منافع معدن کاوی که بخش معدن کاوی خصوصی به دست می‌آورد، استفاده کرد. این معادن خصوصی باید در توسعه ابتکارات اقتصادی و رهانیدن اقتصاد شیلی از اتکای صرف به فروش محصول مس به کار می آمدند. علیرغم وجود بعضی مخالفت‌های شدید و حتی تند و گزنده هم از جانب جناح راست و هم از طرف گردانندگان معادن بخش خصوصی، لاگوس در کارش ثابت قدم بود. امتیاز مالیاتی در ژوئن ۲۰۰۵ تصویب شد که بر طبق آن «شورای نوآوری ملی»[1] باید اقدامات مربوط به تحقیق و توسعه را به اجرا در می آورد [۵۸]. رئیس جمهور باچلت پافشاری سلف

[1] National Innovation Council

پیشین خود بر امر نوآوری را ادامه داد. لزوم سرمایه‌گذاری در حوزه نوآوری یکی از چهار اولویتی است که با چلت در اولین جلسه «دولت اتحاد»[1]، [جلسه تحلیف و اعلام برنامه‌های ریاست جمهوری] در ۲۱ ماه می سال ۲۰۰۱ در مجلس شیلی اعلام کرد. هم باچلت و هم لاگوس به اهمیت توجه بیشتر به ایجاد انگیزه‌های نوآوری و نیز پرداختن به نیازهای شرکت های کوچک و متوسط پی برده بودند. این امر، نکته دومی بود که باچلت در جلسه معارفه مجلس در می ۲۰۰۶ به آن پرداخت.

عدالت و برنامه‌های فقرزدایی ائتلاف کنسرتاسیون

مرور اصلاحات الگوی نئولیبرال دولت نظامیان کامل نخواهد شد مگر اینکه به مساله عدالت که در برنامه‌های فقرزدایی و در کل سیاست اجتماعی ظاهر شده نگاهی بیندازیم. اگر چه ثبات و رشد اقتصادی برای دولت‌های ائتلاف اقدام هماهنگ امری حیاتی بوده است، لیکن این ائتلاف از ابتدا دریافت که الگوی بازار آزاد که در دوره پینوشه به کار گرفته شد هزینه اجتماعی عظیمی با خود به همراه داشت. الگوی نئولیبرال که در طول سالهای دیکتاتوری به کار گرفته شد برای اکثریت جمعیت هیچ سودی به همراه نداشت. حکومت نظامی بسیاری از مسایل مربوط به فقر را نادیده گرفته بود [۵۹]. نتیجه آن افزایش چشمگیر درصد شمار شیلیایی‌هایی بود که در طول سال‌های دیکتاتوری و تمرکز بیش از حد ثروت در دست عده‌ای معدود، در فقر کامل زندگی می‌کردند. زمانی که آیلوین پست ریاست جمهوری را در ماه مارس سال ۱۹۹۰ به دست گرفت، میزان فقر به مراتب بیشتر از دوره قبل از ظهور حکومت نظامیان بود. در حالی که در سال ۱۹۷۰ فقط ۲۳ درصد جمعیت جزء فقرا یا طبقه تنگدست بودند، در سال ۱۹۸۷ این نسبت به ۴۵ درصد یعنی تقریباً نیمی از جمعیت کشور بالغ شد. در سال ۱۹۹۰، یعنی در اولین سال حکومت ائتلاف اقدام هماهنگ، نزدیک به ۴۰ درصد جمعیت در طبقه فقرا یا تنگدستان قرار می‌گرفتند، در حالی که تقریباً ۱۳ درصد کل جمعیت جز طبقه تنگدست بودند [۶۰].

پس از آن بود که نرخ فقر به طور فاحش کاهش یافت و تا سال ۲۰۰۳ همچنان که در جدول ۱-۸ هم نشان داده شده است به نرخ ۱۸/۸ درصد رسید.

---

[1] State of Union

جدول ۱-۸: درصد تنگدستان و فقرا در درون کل جمعیت شیلی در سالهای(۲۰۰۳-۱۹۸۷)

گروه	۱۹۸۷	۱۹۹۰	۱۹۹۲	۱۹۹۴	۱۹۹۶	۱۹۹۸	۲۰۰۰	۲۰۰۳
تنگدستان	۱۷/۴	۱۲/۹	۸/۸	۷/۵	۵/۷	۵/۶	۵/۷	۴/۷
فقرای دیگر	۲۷/۷	۲۵/۷	۲۳/۸	۲۰/۵	۱۷/۵	۱۶/۱	۱۴/۹	۱۴/۱
کل فقرا	۴۵/۱	۳۸/۶	۳۲/۶	۲۷/۵	۲۳/۲	۲۱/۷	۲۰/۶	۱۸/۸

منبع: مجله کاسن، ۱۹۹۶، سانتیاگو: میدپلان، ۱۹۹۷، ص/۳، کاسن و سانتیاگو میدپلان، ۲۰۰۴، چاپ دوم و سوم ص۸۹

تمام چهار دولت ائتلاف اقدام هماهنگ دریافتند که دولت نقش مهمی در ایجاد برنامه‌های اجتماعی و کاهش فقر ایفا می‌کند. لیکن در رویکرد این ائتلاف برای پیشبرد سیاست اجتماعی در امور تامین اجتماعی، آموزش و پرورش، مراقبت‌های بهداشتی و مستمری‌های بازنشستگی و میزان موفقیت این ائتلاف در انجام وظایفش اختلافاتی وجود دارد. عده ای معتقدند از آنجا که ائتلاف اقدام هماهنگ منطق زیربنایی الگوی بازار آزاد را که از طریق اصلاحات نئولیبرال در طول سال های حکومت نظامیان در مورد برنامه‌های اجتماعی اشاعه یافته بود تغییر نداده است، در نتیجه میزان توانایی برنامه‌های این ائتلاف در فقرزدایی و کاهش نابرابری‌های اجتماعی محدود می‌باشد[۶۱].

همچنین آشکار است که سیاستهای این ائتلاف در مورد کاهش فقر نه تنها از نظر ماهیت و کیفیت با نوع برنامه‌هایی که حکومت نظامیان تعقیب می‌کرد، متفاوت است بلکه، این برنامه‌ها تغییر فاحشی از مفهوم سنتی دولت رفاه اجتماعی ایجاد کرده‌اند. نه تنها تعداد زیادی از برنامه‌های این ائتلاف، حوزه محدود و مشخصی داشته‌اند، بلکه این ائتلاف شانه به شانه موجودیت‌های غیردولتی همچون سازمانهای مردم نهاد، [سمن‌ها]، نهادهای بین‌المللی و نیز سازمان های بخش خصوصی برای انجام طرح هایی که به فقر مربوط می‌شد همکاری می‌کند. در حقیقت بعضی آژانس های

دولتی مانند سازمان ضد فقر FOSIS و نیز آژانس برابری زنان موسوم بـه SERNAM صریحاً از انجام برنامه‌هایشان منع شده‌اند و در عوض آنها را کنار زدند. ادامه چـالش هـا در عرصـه سیاسـت اجتمـاعی بخـصوص در حـوزه آمـوزش و پـرورش و مراقبـت هـای بهداشتی و نیز مقاومت گروههای دارای درآمد بالا را در فصل بعد توضـیح خـواهیم داد. این فصل به ارزیابی موفقیت ائتلاف اقدام هماهنگ در کاهش چشمگیر نـرخ هـای فقـر می‌پردازد.

هزینه اجتماعی و کاهش فقر

ائتلاف اقدام هماهنگ به طور چـشمگیری در کـاهش نـرخ فقـر از ۴۰ درصـد در اواخر رژیم پینوشه به ۱۷ درصد سال ۲۰۰۴ موفقیت‌آمیز عمل کـرده اسـت [۶۲]. بـه علاوه«شاخص توسعه انسانی»[1] سـال ۲۰۰۴، شـیلی را در میـان کـشورهای بـا توسـعه انسانی بالا قرار داد و در میان ۱۷۷ کشور دنیا به ایـن کـشور رتبـه ۴۳ اعطـا کـرد. امـا چگونه ائتلاف اقدام هماهنگ به چنین نتایجی دست یافت؟ طرح های سیاست اجتماعی برای کاهش فقر بخش اصلی برنامه‌های پیکار ریاست جمهوری دولت های ایـن ائـتلاف بوده است، لیکن دولت های این ائتلاف به جای برنامه‌هـای عمـومی رفـاه اجتمـاعی بـر ایجاد برنامه‌های متمرکز فقرزدایی تاکید کرده‌اند. این خود یک شاخص مهم تغییر تفکر در مورد نقش دولت در سیاست اجتماعی محسوب می‌شود. دولت آیلوین در شروع ایـن فرایند تردید به خود راه نداد. قبل از همه دولت مذکور مفهوم حداقل دستمزد را مجدداً تعریف کرد و به طور بنیادی میزان آن را افزایش داد. بعدها این میزان دستمزد هر ساله با توجه به نرخ تورم و بهره‌وری افزایش می‌یافت. با توجه به هزینه‌های اجتماعی در سال مالی ۱۹۹۱ ائتلاف مذکور میزان هزینه‌های اجتماعی را از ۳۰ درصد در دوره‌های زمانی واقعی افزایش داد و ۶۵ درصد از هزینه‌های دولت را به هزینه‌هـای اجتمـاعی تخـصیص داد [۶۳].

آیلوین همچنین صـندوقی را بـا نـام FOSLS یـا«صـندوق همبـستگی و تغییـر اجتماعی»[2]، به منظور انجام طرح های اجتماعی مربوط به کاهش فقر تاسـیس کـرد. در مجموع بین سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۳، هزینـه اجتمـاعی در دوره‌هـای حقیقـی بـه ۴۵

[1] Humman Development Index
[2] Fondo de Solidaridode Inversion Social

درصد افزایش یافت[۶۴]. این برنامه‌ها از طریق اصلاحات مالیاتی که دولت آیلوین به‌طور موفقیت‌آمیزی با«حزب نوآوری ملی»[1] در مورد آنها به توافق رسیده بود و منجر به افزایش مالیات های مشاغل و طبقه اغنیا از طریق افزایش مالیات های درآمدی و شرکتی در کنار افزایش مالیات های جمعیت عمومی از طریق ارزش افزوده مالیاتی یا «IVA»[2] گردیده بود حمایت مالی می‌شدند. دولت ادواردو فری سیاست افزایش مقدار پول اختصاص داده شده به هزینه اجتماعی را ادامه داد و هزینه‌های اجتماعی بین سال‌های ۱۹۹۶-۱۹۹۰ به سه برابر افزایش یافت که میزان آن تا سال ۱۹۹۷۰ به ۷۰ درصد میزان بودجه سالانه رسید [۶۵].

دولت سیاست افزایش دستمزدهای حداقل را ادامه داد که تا سال ۱۹۹۷ به ۶۲ هزار پزو در هر ماه رسید که ارتقای ۱۸ هزار پزویی نسبت به حداقل دستمزدها در سال ۱۹۹۰ را نشان می‌دهد. بین سال های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ دستمزدهای واقعی به میزان ۲۵ درصد افزایش یافت [۶۶].

این تلاش ها این مساله را تا حد زیادی حل کرد و نرخ های فقر و تنگدستی در طول سالهای دهه ۱۹۹۰ مرتباً پایین آمد و تا پایان دوره زمامداری فری به پایین‌تر از ۲۰/۶ درصد رسید. زمانی که ریکاردو لاگوس پست ریاست جمهوری را در سال ۲۰۰۰ به دست گرفت، متعهد به کاهش فقر شد. از زمانی که سالوادور آلنده به عنوان اولین ریاست جمهور سوسیالیست در شیلی به قدرت رسید، لاگوس که میزان انتظارات عمومی را دریافته بود، دیدگاهش درباره نابرابری‌های اجتماعی را در شعار انتخاباتی‌اش با عنوان«توسعه همراه عدالت»[3] انعکاس داده بود[۶۷]. میزان دستمزد حداقلی در زمان لاگوس هم افزایش یافت و تا پایان دوره صدارت او به ۱۲۷۵۰۰ پزو در ماه رسید که دو برابر مقدار آن در سال ۱۹۹۷ بود. در دوره ریاست جمهوری لاگوس نرخ های فقر باز هم کاهش یافت. در نیمه دوره ریاست جمهوری او نرخ فقر همچنان که در جدول ۱-۸ هم مشاهده کردیم به ۱۸/۸ درصد رسید. مساله قابل ملاحظه در اینجا این است که دولت لاگوس با تمرکز بر برنامه‌های فقرزدایی در میان فقیرترین فقرا موسوم به«فقر هسته سخت»[4] [فقر انعطاف ناپذیر]، توانست میزان تنگدستی را به کمتر از ۵ درصد

---

[1] National Renovation Panty
[2] Impuesto al valor agregado
[3] Grow Wile Equity
[4] hard- core poverty

کاهش دهد. که این یک دستاورد ستودنی بود زیرا نرخ های تنگدستی بعد از سال ۱۹۹۶ سرسختانه در برابر کاهش از خود مقاومت نشان داده بود. دولت لاگوس همچنین مجدانه خواستار تصویب بیمه بیکاری بود و عاقبت در سال ۲۰۰۲ آن را به سرانجام رساند. رئیس جمهور مایکل باچلت مساله عدالت را به عنوان اولین اولویت پیکار ریاست جمهوری خود قرار داد. او در برجسته ساختن مساله نابرابری آن چنان موفق عمل کرد که حتی نامزدهای جناح راست هم این مساله را به عنوان یک نگرانی مهم در اولویت کاری خود قرار دادند. باچلت قول داد با کمک به کاهش فقر، تسهیل هر چه بیشتر آموزش و پرورش و مراقبت‌های بهداشتی برابر برای همگان و تضمین و تامین یک حقوق بازنشستگی مناسب برای مردم شیلی، تلاش هایی را صرف ایجاد یک شیلی مساوات‌گرا کند. او در این حوزه‌ها سی و شش اقدام را اعلام کرد که باید در طول یکصد روز اولیه دوره ریاست جمهوری اش تماماً به انجام می‌رسید. باچلت به عنوان اولین قدم در اثبات جدیت خود در ماه اولی که منصب ریاست جمهوری را کسب کرده بود، لایحه‌ای را به مجلس فرستاد که براساس آن ارزش افزوده مالیاتی که برای کاهش فقر به ۱۸ درصد در سال ۲۰۰۷ در نظر گرفته شده بود را باید به میزان ۱۹ درصد می‌رساند، تا از این طریق بتواند با درآمد اضافی مذکور، [هزینه‌های] مالی برنامه‌های اجتماعی خود، بخصوص در مورد حقوق های بازنشستگی را تامین کند.

چالش های سر راه ائتلاف کنسرتاسیون

ائتلاف کنسرتاسیون بعد از شانزده سال که قدرت را در دست گرفته بود، توانست رکورد چشمگیری در افزایش رشد اقتصادی و مدیریت اقتصاد کلان از خود بر جای بگذارد. از نظر بین‌المللی هم شیلی با توجه به نرخ های بالای رشد، تورم پایین، کاهش فاحش تعداد فقرا و تنگدستان، نرخ در حال کاهش بیکاری و استانداردهای رو به رشد زندگی، در منطقه آمریکای لاتین یک الگوی موفق است. با وجود این، ائتلاف مذکور هنوز در حوزه سیاست اجتماعی با چالش های جدی و نیز در حوزه رشد پایدار اقتصادی با مسایل طولانی مدتی مواجه است. بعضی از این چالش ها از مسایل مربوط به پایداری دراز مدت الگوی اقتصادی بازار آزاد و نیز ماهیت اقتصاد صادرات مدار و اقتصاد مبتنی بر تولید مواد اولیه ناشی می شوند و برخی نیز موانع محیطی هستند که از این نوع رشد اقتصادی بر می‌خیزند. به علاوه یک مانع اصلی و به قول عده‌ای لاینحل

که در اینجا باقی می‌ماند مساله برابری است که از توزیع ناقص درآمد در شیلی و پیامدهایِ سیاست اجتماعی بخصوص در حوزه درآمد مستمری‌ها، مراقبت‌های بهداشتی و آموزش و پرورش به وجود آمده است. مسایل مربوط به برابری از ماهیت الگوی اقتصادی که برآمده از اصلاحات اقتصاد نئولیبرال در دوره پینوشه می‌باشند به وجود می‌آیند. علیرغم موفقیت ائتلاف اقدام هماهنگ در کاهش سطوح فقر، این ائتلاف به‌طور گسترده‌ای ثابت کرد که تغییر منطق بنیادی الگوی نئولیبرال که سیاست های اجتماعی مذکور براساس آنها طرح‌ریزی شده‌اند و همانا اولویت دادن به نیروهای بازار از طریق خصوصی‌سازی و رقابت است، بسیار مشکل است. راهبردی که تعدادی از دولت‌های کنسرتاسیون به عنوان راهی برای حل مساله ایجاد برابری در پیش گرفته اند موجب تامین حداقل استانداردها در حوزه‌های مراقبت‌های بهداشتی، آموزش و پرورش و مستمری‌ها گردید. این رویکرد را می‌توان به مسایل زیربنایی و ساخت مسکن هم تعمیم داد. این موانع و راه حل ها را که ائتلاف اقدام هماهنگ برای حل آنها تا به امروز در پیش گرفته در فصل بعد بیان خواهیم کرد.

موانع رشد پیوسته اقتصادی: تداوم الگوی صادرات

اگر چه ائتلاف اقدام هماهنگ در راهبرد تجاری خود موفق بوده است لیکن هنوز افق نامعلومی در پیش رو دارد. رشد اقتصادی طولانی مدت احیاناً به تنوع صادرات در مقایسه با محصولات اولیه بستگی دارد. علیرغم افزایش در میزان صادرات محصولات صنعتی، این بخش از صادرات هنوز درصد اندکی از حجم صادرات را به خود اختصاص می‌دهند و مواد اولیه هنوز سبد صادرات را در تسخیر خود دارند.

جدول ۲-۸، صادرات شیلی بر حسب بخشهای صادراتی- سالهای ۱۹۹۶-۱۹۸۷

بخش صادراتی	۱۹۸۷	۱۹۹۰	۱۹۹۳	۱۹۹۶
منابع طبیعی	۶۸/۴	۶۷	۵۵/۵	۵۷
منابع نیمه طبیعی تغییر یافته	۲۷	۲۵/۱	۳۲/۴	۳۲/۲
محصولات صنعتی	۴/۶	۸	۱۲/۲	۱۰/۸
مجموع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

منبع: ایزابل فیگویرا، وزارت امور خارجه، مجله مسیر عمومی روابط اقتصادی بین‌المللی، می ۱۹۹۷، جدول شماره ۱۷، براساس آمار بانک مرکزی شیلی

در سال ۱۹۹۶، منابع طبیعی هنوز بیش از نیمی از صادرات شیلی را تشکیل می‌دادند در حالی که محصولات صنعتی، کمتر از ۱۱ درصد صادرات را به خود اختصاص داده بودند (به جدول ۲-۸ نگاه کنید). تا سال ۲۰۰۵ این وضعیت اندکی تغییر کرد، همه منابع طبیعی بخصوص مس، هنوز درصد بالایی از درآمدهای صادراتی را به خود اختصاص می‌دادند. به علاوه علیرغم تلاشهای صورت گرفته برای تنوع بخشی محصولات صادراتی، اتکای کشور هنوز بر صادرات محصولات اولیه است. بر اساس کل تنوع تولید، شمار اندکی از تولیدات هنوز مجموعه صادرات شیلی را تشکیل می‌دهند. در سال ۲۰۰۴، برای مثال ده محصول اصلی در حدود ۶۸/۸ درصد سبد صادراتی شیلی را تشکیل می‌دادند. این محصولات شامل مواد اولیه یا محصولات کشاورزی نیمه صنعتی بخصوص ماهی و تولیدات دریائی، میوه‌ها، محصولات جنگلی و شراب بودند. صنعت ماهی آزاد شیلی به نقطه‌ای رسیده است که شیلی را در میان کشورهای تولید کننده این محصول در رتبه دوم جهان قرار داده است. مس همچنان صادرات شیلی را قبضه کرده است به طوری که ۴۶/۴ درصد کل درآمد صادرات سال ۲۰۰۴ و ۳۶/۹ درصد درآمدهای صادراتی این کشور در سال ۲۰۰۳ را به خود اختصاص داده است [۶۸].

اخیراً اهمیت این محصول به دلیل افزایش قیمت آن در بازارهای بین‌المللی افزایش یافته است. این افزایش قیمت که منجر به افزایش درآمد پیش‌بینی نشده اضافی برای دولت شیلی گردید همچنین نشان دهنده اتکای روز افزون این کشور به یک محصول صادراتی است که دارای آسیب پذیری بالقوه‌ای است. قیمت مس می‌تواند سریعاً بالا برود، یا پایین بیاید مانند آنچه که در اواخر سال ۱۹۹۷ اتفاق افتاد. همچنان که قبلاً ذکر شد، رئیس جمهور لاگوس به خطر وابستگی شیلی به مس پی برده بود و تلاش کرد این مساله را تا تصویبِ [لایحه] امتیاز مالیاتی وارده بر منافع معدن کاوی بخش خصوصی که البته بدون دردسر هم نبود، که عواید آن برای تامین بودجه نوآوری‌های فنی پیشرفت اقتصاد شیلی به کار آید، حل کند. این مساله که شیلی چه چیزی را باید تولید کند، مواد اولیه یا کالاهای با ارزش افزود، از سال ۱۹۹۰ در شیلی یک موضوع جنجال برانگیز بوده است. اگر چه در طول این سالها اهمیت این موضوع نوسان داشته است. برای مدتی ائتلاف اقدام هماهنگ و مشاوران اقتصادی آن در مورد راه انداختن«مرحله دوم صادرات» که شامل کالاهای نیمه طبیعی، نیمه صنعتی و کالاهای با ارزش افزوده یا کالاهای تمام صنعتی بود حرف زدند. از آنجا که تعدادی از

کشورها ازجمله ایالات متحده بر کالاهای با ارزش افزوده تعرفه‌های سنگینی بسته‌اند، عقد قراردادهای آزاد تجاری، بخصوص ورود به نفتا، برای این مساله و نیز برای ائتلاف اقدام هماهنگ برای ترسیم آینده اقتصادی کشور اهمیت زیادی داشته است. بعد از اینکه مشخص گردید شیلی قادر نیست به آسانی وارد «مرحله دوم صادرات» گردد، مباحثی میان مقامات دولتی و دانشگاهی بر سر آینده اقتصادی کشور که عمدتاً بر ایده تشویق نوع دیگری از توسعه اقتصادی یعنی افزایش خدمات بود، صورت گرفت. این مرحله که به«مرحله سوم» مشهور است به معنی پرش شیلی از مرحله دوم هم بود. خدمات در کنار تداوم صادرات مواد اولیه، ستون فقرات صادرات شیلی را تشکیل می‌دادند. تلاش‌های اخیر به منظور تبدیل شیلی به یک بازار و سکوی پرش سرمایه می‌توانست این سناریوی رشد را کامل تر کند. من باید خاطر نشان سازم که عده‌ای بیان می‌دارند که این بحث بی‌ربط است، آنان مدعی‌اند که هیچ مهم نیست که شیلی چه نوع محصولی تولید کند، مواد اولیه، محصولات نیمه طبیعی، نیمه مصنوعی یا کالاهای صنعتی، فقط باید جریان صادرات ادامه یابد. مساله تداوم یک رویکرد تولید مواد اولیه یا رویکرد صادرات مدار برای رشد اقتصادی به بحث کسانی که این دیدگاه را مورد بحث قرار می‌دهند اهمیت بیشتری می‌دهد. یکی دیگر از مسایل مربوط به راهبرد تجاری ائتلاف اقدام هماهنگ این است که آنجا که موانع تجاری در سطح پایین قرار دارند، کشورها سازوکارهای دیگری را برای حمایت از صنایع داخلی‌اشان در پیش می‌گیرند. برای مثال ایالات متحده از قوانین ضد دامپینگ خود علیه تعداد زیادی از تولیدات شیلی از جمله ماهی آزاد و انواع قارچ استفاده کرده است. قوانین زیست محیطی و کارگری را هم می‌توان به عنوان عامل جلوگیری از ورود محصولات و تولیدات خارجی به داخل کشور به کار برد، چنانکه چنین امری هم اتفاق افتاده است. نهایتاً اینکه همچنان که قبلاً نیز ذکر شد نرخ های بالای سرمایه‌گذاری خارجی در شیلی در سال های دهه ۱۹۹۰ و اخیراً قیمت بالای مس، برای بخش صادرات مشکل دیگری را به وجود آورده‌است و آن افزایش بهای پزو در برابر دلار آمریکا و نیز افزایش همزمان قیمت محصولات صادراتی شیلی در بازار بین‌المللی است که باعث شده این محصولات غیررقابتی‌تر گردند. مساله نرخ ارز هم توانست برای شرکت های مهم صادراتی شیلی

مشکلاتی را به بار آورد. خانم باچلت به خوبی از این مساله آگاه است. تیم اقتصادی او به سرپرستی وزیر دارایی اش «آندره ولاسکو»[1] راهبردی را به منظور کاهش پیامد قیمت بالای مس پیشنهاد کردند که مبتنی بود بر سرمایه‌گذاری بخش اعظم درآمدهای پیش‌بینی نشده در یک صندوق ثبات اقتصادی جنبی بود. در اصل هر نوع درآمدی که به وسیله افزایش قیمت مس حاصل می‌شود اگر از بودجه معمولی مالی دولت ائتلاف اقدام هماهنگ که همانا یک درصد تولید ناخالص داخلی است و در دوره صدارت لاگوس اشاعه یافت، تجاوز نکند، باید غیرعادی تلقی کرد. واریز کردن پول به صندوق جنبی، سیاستی است که موجب سرازیر شدن حجم دلار وارداتی به شیلی و کاهش احتمال سقوط دلار در مقابل پزوی این کشور خواهد شد. پول واریز شده به صندوق جنبی موجب ایجاد بودجه اضافی برای روز مبادا برای دولت شیلی خواهد شد. برای مثال وزیر دارایی، ولاسکو، خواستار استفاده بخشی از این پولها برای تحقق برنامه افزایش مستمری‌ها که در دولت باچلت پیشنهاد شده بودند، گردید.

مسایل زیست محیطی

هر نوع تحلیل سیاست اقتصادی شیلی بدون بررسی مسایل زیست محیطی چندگانه جدی که پیامد رشد اقتصادی شیلی براساس منطق بازار آزاد بود، ناقص خواهد بود. رشد اقتصادی جاری شیلی در مقیاسی بزرگ مبتنی است بر صادرات منابع طبیعی محدود و پایان پذیر مانند مس، چوب و ماهی‌های اقیانوسی. استخراج بی‌رویه آنها منجر به آلوده شدن و تخریب جنگل های بومی، آب و هوا شد و تردیدهایی را درباره تداوم دراز مدت این نوع رشد اقتصادی به وجود خواهد آورد. به علاوه نگرانی‌های فزاینده‌ای درباره پیامد زیست محیطی صنعت پرورش ماهی آزاد وجود دارند. اگر چه ائتلاف اقدام هماهنگ یک قانون کنترل زیست محیطی را به تصویب مجلس رسانده که در کنار چیزهای دیگر نیازمند گزارش‌های ارزیابی کننده اثر فعالیت‌های اقتصادی بر محیط زیست قبل از تصویب طرح های عمده بازسازی می‌باشد لیکن دیگر حوزه های حفاظت و احیای زیست محیطی هنوز به طور برجسته در دستور کار این ائتلاف قرار نگرفته‌اند[۶۹].

---

[1] Anderes Veladco

جنگل‌زدایی، بخصوص در مورد درختان سخت چوب با ارزش شیلی نگرانی فزاینده ای ایجاد کرده است. علیرغم تلاشهای صورت گرفته توسط ائتلاف اقدام هماهنگ برای جایگزینی اتوبوس های قدیمی با فن‌آوری نوین‌تر، آلودگی هوا در سانتیاگو هنوز یک مساله جدی تلقی می‌شود. مساله زیست محیطی دیگر که در طول سال های زمامداری ادواردو فری بروز کرد، ساخت یک سد عظیم آبی برقی بر روی «رودخانه بیوبیو»[1] در «راکلو»[2] در شرق شیلی بود. علیرغم مخالفت‌های گروهی از افراد بومی موسوم به، پیهونشه ماپوشه،[3] که عاقبت زمین های خود را هم ترک کردند و نیز علیرغم هشدارهای پزشکان که معتقد بودند سد مذکور برای جمعیت بومی زیان‌بخش خواهد بود، دولت این سد را ساخت. برای مدتی دولت با منافع خارجی که سعی در حفاظت از بعضی از مناطق جنگلی با ارزش شیلی داشتند مبارزه کرد. «داگلاس تامپکینس»[4] مالک شرکت البسه«اسپریت»[5] به دلیل تلاش برای خریدن کامل قطعه‌ای از زمین های شرق شیلی و تبدیل آن به یک پارک ملی نبرد طولانی را با دولت ادواردو فری آغاز کرد. اگر چه دولت نهایتاً تصمیم گرفت با تامپکینس وارد مذاکره شود، ولی سا لهای متمادی علیه او به عنوان بیگانه‌ای که سعی در خرید تمام و کمال ارث پدری شیلی داشت مخالفت ملی‌گرایانه عظیمی به راه انداخت. بخش عظیمی از مخالفت دولت ناشی از این امر بود که می‌ترسید این منطقه از توسعه دور مانده و برنامه خریدهای زمین تامپیکنس کشور را به دو بخش تقسیم کند. بنابراین بعد از این بود که تامپکینس و همسرش بخشی از زمین شیلی را به پارک ملی تبدیل کردند به امید اینکه این کار تبدیل به الگوی جایگزینی برای توسعه گردد. دیگر مسایل زیست محیطی شامل کمبودهای زیربنایی چون فقدان تدابیر کنترل طوفان که منجر به ایجاد سیل و خرابی در مقیاس وسیع هم در مناطق فقیرنشین و هم در مناطق مرفه‌نشین می‌گردید می‌باشد. سیل یکی از پیامدهای کاربرد الگوی بازار آزاد بود زیرا ذهنیت نبود قانون در طول سال های حکومت نظامیان زمانی که یک موجودیت خصوصی هیچ دلیل عقلانی برای ساختن و بقای موانع کنترل طوفان نمی‌یافت، متداول بود. همچنان که قبلاً هم

---

[1] Bio- Bio River
[2] Raclo
[3] Pehuenche Mapuches
[4] Douglas Thompkins
[5] Esprit

ذکر شد گستردگی دامنه نواقص زیربنایی منجر به این شد کـه دولتهـای کنـسرتاسیون پروژه‌های گرانی را برای بهبود زیرساخت ها به منظور جذب بیـشتر سـرمایه خـصوصی آغاز کنند. آینده خواهد توانست توجه فراوان ائتلاف اقدام هماهنگ بـه مـسایل زیـست محیطی را بر ملا سازد. رئیس جمهور خانم میچل باچلت حفاظت از محیط زیست را در دستور کار پیکار ریاست جمهوری خود قرار داد. در آوریل سال ۲۰۰۶، یک مـاه بعـد از کـسب پـست ریاسـت جمهـوری، او طـرح ایجـاد پـستی در سـطح کابینـه وزرا را بـا ارتقای«کمیسیون ملی محیط زیست»[1] یا (CONAMA) به سطح وزارت خارجه ارائـه داد. این امر به عنوان یک گام اصلی به سوی تبدیل مسایل زیست محیطی بـه اولـویتی دولتی مورد استقبال قرار گرفت و خانم باچلت را تبـدیل بـه پزشـکی نمـود کـه نگـران سلامت محیط زیست است [۷۰].

با توجه به اولویت‌های موکد در حوزه سیاست اجتماعی می‌توان فقط امیدوار بـود که دولت باچلت بتواند محیط زیست را در کانون توجه قرار دهد.

چالش دستیابی به برابری بیشتر در بستر دموکراسی بازار

شاید مهمترین چالشی که ائتلاف اقدام هماهنگ هنوز با آن مواجه است، مـساله عدالت باشد. اگر چه نرخ های فقر به طور چشمگیری کاهش یافته‌اند. لیکن شیلی هنوز با توزیع گسترده و نابرابر درآمد مواجـه اسـت [۷۱]. خیلـی سـاده مـی‌تـوان گفـت کـه نابرابری درآمد در شیلی که سومین کشور در آمریکای لاتین از ایـن لحـاظ اسـت یـک فاجعه است [۷۲].

جدول ۳-۸ نابرابری گسترده توزیع درآمدها را نشان می‌دهد. ده درصد از ساکنان شیلی به خصوص در سال ۱۹۸۷ یعنی در دوره نزدیک به پایان حکومت پینوشه، بـیش از ۴۱ درصد کل درآمد کشور را به خود اختصاص داده‌اند.

---

[1] Nation environmental commission

جدول ۳-۸، توزیع درآمد شیلی بر اساس دهک توزیع(۲۰۰۳-۱۹۸۷)

دهک توزیع	۱۹۸۷	۱۹۹۰	۱۹۹۲	۱۹۹۴	۱۹۹۶	۲۰۰۳
۱	۱/۵	۱/۶	۱/۷	۱/۵	۱/۴	۱/۲
۲	۲/۸	۲/۸	۲/۹	۲/۸	۲/۷	۲/۷
۳	۳/۶	۳/۷	۳/۸	۳/۶	۳/۶	۳/۶
۴	۴/۳	۴/۵	۴/۷	۴/۶	۴/۶	۴/۷
۵	۵/۵	۵/۴	۵/۶	۵/۶	۵/۵	۵/۵
۶	۶/۳	۶/۹	۶/۶	۶/۴	۶/۴	۶/۶
۷	۸/۱	۷/۸	۸	۸	۸/۱	۸/۳
۸	۱۰/۹	۱۰/۳	۱۵/۴	۱۰/۵	۱۱	۱۰/۸
۹	۱۵/۹	۱۵/۱	۱۴/۷	۱۵/۳	۱۵/۴	۱۵/۳
۱۰	۴۱/۳	۴۱/۸	۴۱/۶	۴۱/۶	۴۱/۳	۴۱/۲
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

منبع: مجله کاسن، میزان توزیع درآمد در شیلی، ۱۹۹۶، سانتیاگو، ص ۹، همان ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴، ص۱۶

حقیقت آزار دهنده این است که الگوی بسیار نابرابر توزیع درآمد هنوز کمابیش ثابت مانده است.(جدول ۳-۸ و ۴-۸ را ببینید). جدول ۴-۸ نشان می‌دهد از زمانی که ائتلاف اقدام هماهنگ قدرت را در سال ۱۹۹۰ به دست گرفت، علیرغم برنامه‌های اجتماعی‌اش و این امر که این مقیاس درآمدی درحد غیرقابل قبول ۰/۵۷ باقی مانده با این فرض که صفر را به منزله برابری کامل و یک به منزله نابرابری کامل است، شاخص جینی نابرابری اصلاً بهبود نیافته است. شکاف درآمدی بزرگ را می‌توان با مقایسه میزان درآمد در سال ۱۹۸۷، در طول حکومت نظامیان زمانی که ۱۰ درصد ثروتمند جمعیت با احتساب ۳۵ درصد تمام درآمد خانگی و نیز در سال ۲۰۰۳، که ۱۰ درصد ثروتمندترین قشر جمعیت با احتساب همان درآمد خانگی به ۴۱/۲ درصد رسید، مشاهده کرد.[۷۳]

جدول ۴-۸،ضریب جینی نابرابری در شیلی

۱۹۹۰	۰/۵۸
۱۹۹۲	۰/۵۷
۱۹۹۴	۰/۵۸
۱۹۹۶	۰/۵۷
۱۹۹۸	۰/۵۸
۲۰۰۰	۰/۵۸
۲۰۰۳	۰/۵۷

منبع: مجله کاسن، ۲۰۰۳،(سایشاگو، میدپلان)، ص، ۲۹.

در اصل، علیرغم دستاوردهای عظیم ائتلاف اقدام هماهنگ در کاهش میزان مطلق فقر و افزایش استاندارد زندگی، هنوز اختلافات شکاف برانگیز زیادی در مورد درآمد وجود دارند که برخلاف آرزوی شیلی برای تبدیل شدن به یک کشور کاملاً توسعه یافته عمل می‌کنند. در حقیقت یک پیمایش اقتصادی «سازمان توسعه و همکاری اقتصادی»[1](OECD) در مورد شیلی مشخص ساخت که سطوح درآمدی این کشور و نیز توزیع درآمدی آن بر طبق استانداردهای OECD بسیار پایین بوده اند. براساس معیارهای OECD، میزان درآمد سرانه شیلی از میزان ۴۰ درصد متوسط درآمد این سازمان و ۳۰ درصد متوسط درآمد ایالات متحده پایین‌تر است که حوزه گسترده‌ای برای جبران عقب ماندگی در استانداردهای نسبی زندگی را از خود به جای می‌گذارند. انتظار می‌رود که توسعه و تجمع سرمایه انسانی، منافع و دستاوردهای طولانی مدت عظیمی با خود به همراه بیاورد ولی این امر در شیلی با تاخیر همراه است [۷۴].

وجود نابرابری‌ها در شیلی را می‌توان با کمک دو عامل دیگر نیز اثبات کرد: وجود همیشگی گروه های اقتصادی ذی‌نفع از یک طرف و جنبش ضعیف کارگری از طرفی دیگر. وجود منافع اقتصادی عمده، به عنوان یکی از اشکال اقتصادی دوره دیکتاتوری

---

[1] Organization for Economic Co- Operation and Development

پینوشه، امروزه هم تداوم دارد.«هوگو فازیو»[1] در مطالعه‌ای که در مورد تمرکز اقتصادی در شیلی انجام داده است، پنج گروه بزرگ اقتصادی را در کنار یک دو جین گروه ذی‌نفع متوسط و نیز حجم زیادی از سرمایه خارجی و فراملی در بخش معدن، نفت و گاز و صنایع میوه و کشاورزی بر می‌شمارد. او همچنین تمرکز قدرت اقتصادی در بخش صنایع ارتباطات، تلویزیون، روزنامه، رادیو و تلفن را خاطر نشان می‌سازد. «ادواردو بیترن»[2] در مطالعه خود در مورد خصوصی‌سازی و سامان بخشی در شیلی، تمرکز قدرت اقتصادی را بیان کرده و بخش سرمایه مستمری بگیری را که در آن سه صندوق مستمری بگیر در حدود ۵۸ درصد سرمایه تمام صندوق های مستمری بگیر را به خود اختصاص داده‌اند مورد بحث قرار می‌دهد [۷۵].

دولت ائتلاف اقدام هماهنگ در دوره آیلوین، فری و لاگوس با اعتقاد به این امر که اعتماد شرکت های خصوصی به دولت برای ثبات تداوم رشد اقتصادی امری ضروری است رویکرد آشتی جویانه و رضایتی را با مجموعه‌های تجاری پیش گرفته و گفتگو با بخش تجاری را نهادینه کرده است. اتحادیه‌های کارگری در شیلی به عنوان بخشی از میراث دیکتاتوری نظامی نسبتاً ضعیف هستند. در یک مصاحبه در ژوئن سال ۲۰۰۴، دبیر کل اتحادیه ملی کار اعلام کرد « کنفدراسیون مرکزی کارگران »[3](CUT) تنها ۱۷ درصد عضویت کل نیروی کارگری را به خود اختصاص داده که از این میان هم ۱۰ درصد آنها اعضای CUT بودند. این تعداد در حدود نصف تعداد آنها در دوره قبل از کودتای نظامی سال ۱۹۷۳ می‌باشد [۷۶]. وقتی مسایل بالا گرفتند، جنبش کارگری در گفتگوهای سه جانبه‌ای با دولت و بخش تجاری شرکت کرد.

موانع سیاست اجتماعی در حوزه‌های آموزش و پرورش، مراقبت‌های بهداشتی و مستمری‌ها

دولت ائتلاف اقدام هماهنگ در عرصه اصلاحات در حوزه‌های آموزش و پرورش، مراقبت‌های بهداشتی و مستمری‌بگیری با موانع و چالش‌های ویژه‌ای مواجه شد. در هر دو مورد ائتلاف حاکم با مجموعه‌ای از نهادها و شبکه‌های قانونی مواجه می‌شد که

[1] Hugo Fazio
[2] Edvardo Bitran
[3] Central Workers' Confederation

میراث سیاست های طرح«نوین سازی‌های هفتگانه» دوره دیکتاتوری پینوشه بودند. در اصل این نهادها و قوانین براساس منطق نئولیبرال ساخته شده بودند و به منظور همنوایی با نیروهای بازار، خصوصی سازی گردیده و از کنترل قوانین دولتی خارج شده بودند. به علاوه اصلاحات دوره پینوشه برای کوچک کردن دولت تدوین شده بودند. این امر که به معنی کاهش نقش دولت- که گاهی بسیار شدید هم بود- در بودجه دهی و حمایت مالی از حوزه‌های آموزش و پرورش، بهداشت و مستمری‌ها، بود، نهایتاً منجر به کاهش اختصاص بودجه دولتی به این حوزه‌ها شد. ائتلاف اقدام هماهنگ، تلاش کرد این مشکلات را عمدتاً از طریق افزایش بودجه دولتی حل کند، لیکن این اقدام ثابت کرد که ایجاد تغییر در منطق اصلی مبتنی بر بازار آزاد این حوزه‌ها، بسیار مشکل است. روسای مختلف این ائتلاف هر کدام بر حوزه‌های متفاوتی تاکید می‌کردند. آیلوین و فری در حوزه آموزش و پرورش تغییر ایجاد کردند، اگر چه تعدادی از سیاست های فری از منطق بازار پیروی می‌کردند. لاگوس هم با طرح خود موسوم به طرح AUGE یا«طرح دسترسی همگانی [به مراقبت های بهداشتی] با تضمینهای روشن»[1] که درصدد تضمین پوشش سراسری پنجاه و شش شرط بنیادی بهداشتی در کشور بود، تلاش خود را صرف بهبود و تغییر در حوزه مراقبت های بهداشتی نمود. او همچنین با تضمین اعطای بودجه و کمک مالی برای ارتقای آموزش دانش آموزان طبقه فقیر، فرصت آموزش عالی را توسعه داد. خانم باچلت در پیکار انتخابی خود، اصلاح حقوق بازنشستگی و مستمری بگیری را مهمترین اولویت کاری خود اعلام کرد، لیکن شرایط او را مجبور کرد که توجه خود را بر حوزه‌های دیگر مانند آموزش و پرورش، مراقبتهای بهداشتی و مسکن متمرکز سازد. یکی از موضوعات مشترک برخی از برنامه‌های ائتلاف اقدام هماهنگ بخصوص برنامه‌های لاگوس و باچلت تا به امروز تضمین استانداردهای حداقلی در این حوزه‌ها بوده است.

آموزش و پرورش

ائتلاف اقدام هماهنگ بر اصلاحات آموزشی تاکید ویژه‌ای داشت. چرا که بهبود ظام آموزشی نه تنها به زدون علت های فقر و نابرابری در شیلی کمک می‌کند بلکه یک

---

[1] Plan for Universal Access with Explicit Guarantees

جمعیت تحصیلکرده می‌تواند به عنوان عنصر بنیادی تضمین رشد اقتصادی پایدار عمل کند. به عبارتی دیگر بدون وجود توده تحصیلکرده برای شیلی، دوام در اقتصاد قابتی بسیار مشکل خواهد بود. آیلوین و ریکاردو لاگوس که وزیر آموزش و پرورش آیلوین هم بود، درصدد برآمدند آموزش عمومی پیش‌دانشگاهی و آموزش عالی را نظام مند کنند. وزارت آموزش و پرورش او وضعیت تعدادی از نهادهای مدارس پیش دانشگاهی خصوصی را که در طول سال های دیکتاتوری براساس الگوی بازار آزاد تاسیس شده بودند و اغلب از حیطه قوانین دولتی خارجی شده بودند را بار دیگر ساماندهی و قانونمند کرد. کیفیت آموزش در بعضی از این موسسات مورد شک و تردید بود. یکی از مهمترین دستاوردهای دولت آیلوین تعیین استانداردها و معیارهایی برای تمام نهادهای مدارس پیش دانشگاهی و سپس ارزیابی کارایی آنها برطبق این معیارها بود. لاگوس همچنین اصلاحات در نظام عمومی پیش دانشگاهی را که در دوره دیکتاتوری به صورتی ناشایست مورد بی‌توجهی قرار گرفته بود آغاز کرد. در ابتدای سال ۱۹۹۶ رئیس جمهور ادواردو فری اصلاحات آموزشی در مدارس متوسطه را به عنوان یکی از نکات مرکزی زمامداری خود قرار داد. فری با تغییر جهت توجه خود از تاکید اولیه‌اش مبنی بر اجرای برنامه‌های فقرزدایی به ایجاد اصلاحات در آموزش و پرورش، یک برنامه اصلاحات ۶ ساله‌ای که شامل افزایش طول روز کلاس های مدرسه به میزان ۸ ساعت در هفته، افزایش دوره تحصیلی برای این ساعت‌های اضافی، تدوین برنامه‌های آموزش معلمان، و اختصاص بودجه اضافی برای برنامه‌های نوآوری مخصوص که با تکیه بر اصل رقابت بود را تدوین کرد. دولت با حفظ مالیات ارزش افزوده به میزان ۱۸ درصد به روال سابق، به پیشبرد این اصلاحات کمک مالی نمود [۷۷].

دولت لاگوس همچنین آموزش و پرورش را تبدیل به اولویت عالی خود کرد و این امر جای تعجب ندارد cdvh لاگوس خود سابقاً مربی و نیز وزیر آموزش و پرورش دولت آیلوین بوده و بر آماده سازی شیلی برای رقابت در عرصه اقتصاد بین‌المللی نیز تاکید وافر داشت. در طول دوره زمامداری او بود که برنامه افزایش طول روز کلاس های درسی به میزان ۸ ساعت در هفته برطبق برنامه «تکمیل روز تحصیلی»[1] یا(JEC) به اجرا درآمد. همچنین بورسیه‌های تحصیلی افزایشی برای تحصیل در خارج و نیز افزایش

---

[1] Jornada Escolar Completa

سرمایه‌گذاری‌های مهم زیربنایی به دولت ظرفیت بهتری برای عرضه آموزش و پرورش عمومی در سراسر کشور اعطا کرد [۷۸]. لاگوس همچنین با ایجاد طرحی موسوم به«شیلی پیشرفت می‌کند»[1]، برای بزرگسالانی که دوره دبیرستان را تمام نکرده بودند، مساله آموزش بزرگسالان را مورد توجه قرار داد [۷۹]. وی همچنین بر دسترسی همگان به آموزش عالی تاکید نمود. او در طول یکسال آخر صدارتش توانست قانونی را که فرصت حضور دانش آموزان فقیر در دانشگاهها و دیگر موسسات تخصصی آموزشی را به طور گسترده افزایش می داد، از تصویب بگذراند. این قانون که اختصاص بودجه برای مصرف هزینه های آموزش عالی به دانش آموزان مستعد فقیر را تضمین می‌کرد، در سال تحصیلی ۲۰۰۷-۲۰۰۶ به اجرا درآمد. در مراسم امضای این لایحه، لاگوس خاطر نشان ساخت. « که هر دانش آموز مستعد و شایسته به آموزش عالی دسترسی خواهد داشت. این دسترسی از زمان گذار به مردم سالاری در نوع خود بی‌نظیر بوده است»[۸۰].

رئیس جمهور باچلت هم بهبود نظام آموزش و پرورش را سرلوحه برنامه پیکار ریاست جمهوری خود قرار داد، اگر چه توجه اصلی او بر ایجاد یک نظام اجرایی پیش مدرسه‌ای برای طبقه فقرا متمرکز شده بود او در اولین کنفرانس مطبوعاتی با ذکر این مطلب که اجرای این طرح بخش مهمی از برنامه‌اش برای کاهش نابرابری‌ها در شیلی می‌باشد بار دیگر بر پیشبرد این هدف تاکید کرد. وقتی او برنامه‌اش را شروع کرد نابرابری‌ها سر بر آوردند [۸۱].

آموزش و پرورش نیز یکی از چهار حوزه‌ای بود که رئیس جمهور در پیام خود به مجلس بر آنها دست گذاشته بود. باچلت در سخنرانی خود [در مجلس] بار دیگر ایجاد یک نظام سراسری پیش مدرسه‌ای و مهد کودکی تا پایان دوره ریاست جمهوری‌اش تاکید کرد. او همچنین یک نظامی ملی یارانه دانش آموزی را پیشنهاد کرد که خواستار ایجاد یک طرح منافع یکپارچه برای کمک به تضمین این امر بود که دانش آموزان مدارس پیش دانشگاهی بتوانند تحصیلات دانشگاهی خود را ادامه دهند. علیرغم این تلاش های متنوع هنوز نظام آموزش و پرورش عمومی با مشکلات بزرگی دست و پنجه نرم می‌کند. مشکلاتی که خیلی زود بعد از آنکه خانم باچلت پست ریاست جمهوری را به دست گرفت خود را نشان دادند. در ماه ژوئن ۲۰۰۶، باچلت تقریباً بعد از سه ماه که

---

[1] Chile qualifies

وارد کاخ ریاست جمهوری شد با اعتراض بزرگ دانشجوئی، از جمله گردهم‌آیی‌های خیابانی، اعتصاب های نشسته و تسخیر مدارس مواجه شد. دلیل اصلی اعتراضات، قانون آموزشی موسوم به«قانون جامعه آموزش و پرورش بنیادی»[1] یا LOCE، بود که از دوره دیکتاتوری نظامی به جای مانده بود. این قانون که از نظر زمانی کارایی خود را از دست داده بود، حاوی مجموعه‌ای از تغییرات در نظام آموزش و پرورش براساس فلسفه نئولیبرال حکومت نظامیان بود. قانون مذکور در ۱۰ مارس ۱۹۹۰ یک روز قبل از آنکه حکومت نظامیان قدرت را به ائتلاف اقدام هماهنگ واگذار کند، تصویب شده بود. دانش‌آموزان ممتاز مدارس عمومی خواستار ایجاد تغییرات متنوع از کمک مالی گرفته تا تغییرات ساختاری در مقیاس عمده در نظام آموزشی و بعدها ایجاد اصلاحات در LOCE، شدند. برای مثال دانش آموزان خواهان تغییر مسئولیت در آموزش و پرورش عمومی و بازگشت آن به سطح ملی و خارج شدن از دست مقامات شهرداری شدند. این اصلاحات زمان پینوشه بخشی از تلاش رژیم نظامی برای عقب کشیدن دولت و کاهش بودجه دولتی بود. قرار دادن آموزش و پرورش در دست شهرداری‌ها با محدود ساختن منابع در دسترس اقشار فقیر حاشیه شهرها باعث تشدید نابرابری‌ها گردید و تعدادی از مدارس عمومی را در وادی ناامیدی قرار داد. دانش‌آموزان همچنین از دولت می‌خواستند که با پرداخت هزینه ورودی دانشگاه که برای تمام دانش‌آموزانی که خواهان ورود به دانشگاه در شیلی بودند اجباری بود و نیز پرداخت هزینه‌های حمل و نقل به دانش‌آموزان کم بضاعت کمک کند. دولت باچلت اقداماتی را انجام داد که بر اعتراضات خیابانی نقطه پایان گذاشت. از جمله این اقدامات می‌توان به ارسال لایحه‌ای به مجلس برای اصلاح قانون آموزش و پرورش به جا مانده از دوره پینوشه و موافقت با پرداخت ۸۰ درصد هزینه‌های امتحان ورودی دانشگاه و حمل و نقل اشاره کرد. باچلت همچنین یک شورای مشورتی ویژه را برای بازبینی کل نظام آموزش و پرورش تاسیس کرد و تعداد نمایندگان دانش‌آموزی را به هفتاد و چهار عضو رساند. و در کل رئیس جمهور قول داد یک بودجه دویست میلیون دلاری در سال را برای پوشش هزینه‌های حمل و نقل و ایجاد اصلاحات زیربنایی اختصاص دهد. او همچنین در یک مصاحبه تلویزیونی برای مردم، وضعیت دولت را تشریح کرد و بر حمایت خود از راهپیمائی‌های توده‌ای

---

[1] Organic continual Education law

مسالمت‌آمیز مجدداً تاکید کرد. شاید بتوان گفت جالب ترین جنبه اعتراضات خیابانی دانش‌آموزان که با تجمعات شان کار مدارس عمومی را عقیم گذاشته بودند این بود که توسط هیچ گروهی سیاسی سازماندهی یا هدایت نشده بودند. به علاوه این تجمعات باعث به خیابان کشیده شدن ۶۰۰ هزار دانش‌آموز در یک زمان شد که بزرگترین تجمع خیابانی از زمان حکومت سالوادور آلنده در سی سال قبل محسوب می‌شود. اعتراضات دانش آموزی همچنین بر تداوم نابرابری‌های طبقه‌ای که هنوز در شیلی به شدت احساس می‌شوند و روز به روز حجیم‌تر می‌شوند مهره تایید گذاشت.

مراقبت های بهداشتی

حوزه مراقبت های بهداشتی یکی دیگر از حوزه‌هایی است که در آن هنوز نابرابری‌ها و شکاف های جدی وجود دارد. خصوصی‌سازی مراقبت های بهداشتی تحت لوای برنامه «نوین سازی‌های هفتگانه» منجر به پیدایش فراهم کنندگان خدمات بهداشتی خصوصی موسوم به ISAPRE یا«موسسات بیمه بهداشتی»[1] از یک طرف و پیدایش یک طرح بهداشت مراقبت عمومی چشمگیر بدون پشتوانه مالی موسوم به FONASA یا«صندوق سلامت ملی»[2] از طرف دیگر گردید. فراهم کنندگان مراقبت‌های بهداشتی بخش خصوصی در حدود ۲۶ درصد جمعیت را پوشش می‌دادند در حالی که نظام خدمات بهداشتی عمومی ۶۲ درصد جمعیت، از جمله شمار نامتناسبی از فقرا را پوشش می‌داد [۸۲].

یکی از مهمترین مشکلات پیش روی ائتلاف اقدام هماهنگ وقتی که در سال ۱۹۹۰ به قدرت رسید، لزوم حل و فصل بحران مراقبت های بهداشتی عمومی بود. اگر چه دولت های آیلوین و فری تلاش‌هایی برای بهبود بحران این حوزه عمدتاً با افزایش بودجه دولتی در این بخش از خود نشان دادند لیکن هنوز مشکلات زیادی نه تنها در بخش عمومی بلکه در کل نظام بهداشت کشور وجود دارند. وقتی که ریکاردو لاگوس رئیس جمهور شد، تصمیم گرفت یک ابتکار بهداشتی موسوم به طرح AUGE را برای حل بعضی از مسایل حوزه بهداشت انجام دهد. خانم باچلت که یک پزشک است به

---

[1] Health Insurance Institutes
[2] National Health Fund

شدت از کمبودهای این حوزه آگاه بود. او در طول پیکارهای انتخاباتی سال ۲۰۰۵ قول ایجاد اصلاحات و پیشرفت های اضافی در این حوزه را داد.

وضعیت نظام مراقبت های بهداشتی زمانی که ائتلاف اقدام هماهنگ به قدرت رسید کاملاً در مرحله نگران کننده‌ای قرار داشت. زمانی که آیلوین به قدرت رسید، بیمارستان های عمومی اغلب از تجهیزات اولیه‌ای چون ملافه و بانداژ محروم بودند. کارکنان این بخش اغلب حقوق بسیار کمی دریافت می‌کردند. نظام کارمندگیری و تامین بودجه یکی دیگر از مشکلات این بخش بود. ارائه خدمات به فقرا در نظام بهداشت عمومی یا FONASA صورت می‌گرفت. برای مثال در حالی که ۸۵ درصد گروه جمعیتی بسیار کم درآمد تحت پوشش این نظامند، فقط ۲/۸ درصد از افراد بسیار فقیر تحت پوشش ارائه دهندگان مراقبت بهداشت خصوصی یا ISAPRES قرار دادند. در کل هم ۳۰ درصد ارباب رجوع FONASA را می‌توان به سه گروه درآمدی کوچک تقسیم کرد که هر گروه سطوح متفاوتی از منافع مراقبت های بهداشتی را دریافت می‌کنند. مشکلات بزرگی سر راه اعضای تحت پوشش هر دو بخش خصوصی و عمومی مراقبت های بهداشتی در دسترسی به خدمات بهداشتی وجود دارد. بعضی از ارائه‌دهندگان خدمات بهداشتی خصوصی یا ISAPRES، مراقبت‌های پیشگیرانه را تحت پوشش خود قرار نمی‌دهند و برای ارائه این بخش خواستار پرداخت وجه اضافی می‌باشند. لزوم پرداخت وجه اضافی اغلب خانواده‌های فقیر را از دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی محروم ساخته است. در یک مورد فاحش در اواخر سال ۱۹۹۷، یک خانواده نسبتاً فقیر که تحت پوشش نظام بهداشت خصوصی بود نتوانست به موقع برای کودکشان که به عارضه آپاندیست مبتلا بود وجه لازم را پرداخت کند زیرا قادر نبود برای ضمانت پرداخت عمل او به بیمارستان چک سفید ارائه دهد. این خانواده برای انجام عمل به چندین بیمارستان مراجعه کردند و اگر چه کودک نهایتاً تحت عمل جراحی قرار گرفت ولی بعد از چند روز مرد. مسئولیت هدایت کلینیک‌های بهداشت عمومی به عنوان دروازه ورود به نظام خدمات بهداشتی در رژیم پینوشه به عنوان بخشی از برنامه تمرکززدایی به شهرداری‌ها واگذار شده بود. متاسفانه همانند بخش آموزش و پرورش به شهرداری‌ها برای هدایت کارمندان و کلینیک‌های بخش مراقبت های ویژه، بودجه لازم و کافی پرداخت نمی شد. اگرچه دولت های آلوین وادواردو فری بودجه کلینیک ها را افزایش دادند لیکن این مقدار بودجه برای هدایت ۱۲ ماهه کلینیک‌ها

کافی نبود.«شورای ملی مبارزه با فقر[1]» در یک گزارش خود در سال ۱۹۹۷ با بیان این مساله که بخش اعظم هزینه‌های مراقبت های بهداشتی عمومی از محل پرداخت ۷ درصد حق بیمه اضافی کارگران فراهم می‌شود به شدت این نظام را مورد انتقاد قرار داد[۸۳]. در این گزارش همچنین قید شده که مراقبت های بهداشتی عالی فقط برای کسانی فراهم است که بتوانند هزینه‌های آن را پرداخت کنند در حالی که بقیه مردم خدمات ناقص و تبعیض آمیز را دریافت می‌کنند. این گزارش همچنین دولت را به علت نداشتن یک سیاست بهداشتی منسجم به باد انتقاد گرفته بود [۸۴] .

دولت فری به منظور حل و فصل مشکل فقدان بودجه نظام عمومی مراقبت‌های بهداشتی، FONASA، خواستار اصلاح این نظام گردید. این دولت لاگوس بود که تحت لوای برنامه لاگوس موسوم به طرح AUGE بر اصلاح نظام مراقبت های بهداشتی نظارت کرد. لاگوس طرح تضمین پوشش درمانی برای تمام شیلیایی‌ها که حاوی ۵۶ بخش از وضعیت‌های درمانی و پزشکی بود را ارائه داد و هم او بود که در نظام بودجه‌دهی کل نظام مراقبتهای بهداشتی تغییرات اساسی ایجاد کرد. ابتکار اصلی، ایجاد یک نظام مراقبت بهداشتی یکپارچه‌تر و عادلانه‌تر بود. لاگوس در طرح خود از جانب جناح راست، بخش خصوصی مراقبت های بهداشتی، ISAPRES، و انجمن پزشکان حرفه‌ای با مخالفت های جدی روبه رو شد. انجمن پزشکی حرفه‌ای از این مساله ترس داشت که طرح لاگوس منجر به توجه کمتر به اوضاع درمانی کسانی که تحت پوشش طرح AUGE نبودند و نیز به دلیل وجود پروتوکل های درمانی سفت و سختی که در این طرح موجودند، موجب دیوان سالار شدن حرفه پزشکی گردد. اگر چه نهایتاً دولت لاگوس موفق شد طرح مذکور را به تصویب قانونی برساند لیکن با شرایطی که مجلس اعمال کرد از جمله ایجاد تعدادی اصلاحات مهم در طرح اولیه شامل کاهش تعداد وضعیت‌های پنجاه و شش گانه و تغییر بخش مالی طرح مذکور، این موفقیت به دست آمد. طرح AUGE نمی‌تواند تمام مشکلات نظام مراقبت های بهداشتی شیلی را حل و فصل کند. هنوز مساله بودجه به عنوان مهمترین مشکل ساختاری نظام خصوصی [و دولتی] باقی مانده لیکن طرح مذکور نشان دهنده موفقیت در مناقشه برای دستیابی به یک نظامی درمانی عادلانه برای تمام ساکنان شیلی بخصوص با توجه به این مفهوم که

---

[1] National Council to Overcome Poverty

دولت می‌تواند حداقل استانداردهای مراقبت بهداشتی را برای همه فراهم کند می‌باشد. جانشین لاگوس، مایکل باچلت که یک پزشک بود قول داد که اگر انتخاب شود مراقبت‌های بهداشتی را بهبود بخشد. یکی از اولین اقدامات رسمی او در هفته اول ریاست جمهوری‌اش، توسعه خدمات درمانی در بیمارستان های عمومی برای سالخوردگان نیازمند بود که حاوی این پیام قوی بود که او در مبارزه با نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی در شیلی بسیار مصمم است.

مستمری‌ها

یکی دیگر از مسایل حوزه سیاست اجتماعی، مساله قدیمی مستمری‌هاست. اظهار این جمله برای خوانندگانی که از نظام شیلی برای دیگر کشورها بخصوص ایالات متحده به عنوان نظامی قابل ستایش و الگوی قابل تقلید شنیده‌اند، امری شگفت‌آور است. با این حال ساختار کنونی نظام مستمری‌ها از مشکلات جدی رنج می‌برد. در شیلی دولت موظف به پر کردن شکاف بین حداقل دستمزد قانونی و آن دستمزدهایی است که حقیقتاً پرداخت می‌شوند.

همانند نظام آموزش و پرورش و نظام مراقبت های بهداشتی، نظام مستمری‌ها هم، تحت تاثیر برنامه نوین سازی‌های هفتگانه دولت پینوشه، خصوصی شد. طرح های خصوصی مستمری بگیر موسوم به «مدیران صندوق بازنشستگی»[1] یا AFPs ایجاد شدند. این طرح ها اغلب برنامه‌های خود بیمه‌ای کارمندی هستند چرا که فقط وجود کارمندان برای مشارکت مورد نیاز است. زیرا پرداخت مقدار متوسطی از حداقل مستمری، پرداخت سطح پایینی از مستمری که مردم شیلی قادر به پس انداز کردن آن برای زمان بازنشستگی باشند، به این معنی است که برای دولت این کشور یک تعهد مالی سر برآورده است. بخشی از دلیل این امر این است که فقط کارگران شیلیائی در حسابهای بازنشستگی خود مشارکت می‌کنند، نه کارفرمایان و مدیران صندوقهای بازنشستگی خصوصی که در واقع قیمت‌های مدیریتی بالایی تا میزان ۲۰ درصد پرداخت می کنند. این امر به معنی کاهش مقدار بودجه مورد نیاز برای مستمری‌های واقعی بازنشستگی است. به علاوه تعدادی از صندوق های بازنشستگی خصوصی که

[1] Retirement Fund Admistrators

بخش عظیمی از بازار مستمری‌بگیری خصوصی را تسخیر می‌کنند، منجر به بروز این انتقاد می شوند که این صندوقهای خصوصی با هم رقابت ندارند. خانم باچلت اصلاح نظام مستمری بگیری را جزء اولویت‌های اول پیکارهای انتخابات ریاست جمهوری خود قرار داد. به محض رسیدن به قدرت او سریعاً با حکم افزایش ۱۰ درصدی حقوق کسانی که حداقل مستمری‌ها را دریافت می‌کردند به این مساله پرداخت، که در زمان ورود او به کاخ ریاست جمهوری این میزان افزایش در حدود ۱۰۰ هزار پزو یا چیزی در حدود ۲۰۰ دلار آمریکا در ماه بود. خانم باچلت همچنین یک شورای مشاور ریاست جمهوری عالی را برای این مساله تاسیس کرد و آن را مسئول مطالعه نظام مستمری بگیری خصوصی شیلی و ارائه راه حل هایی برای مسایل ساختاری نمود.

تغییرات فرهنگی

تغییرات اقتصادی در طول چند دهه گذشته فرهنگ شیلی را همانند سیمای طبیعی این کشور تغییر دادند. در کنار اینها عمارت‌ها و آپارتمانهای بزرگی به وجود آمدند که بیانگر این امر بودند که چهره شهری سانتیاگو وارد یک الگوی زندگی مدرن شده است. در کنار آن با یک شیلی دیگر مواجهیم. هر چند که این کشور هنوز کشوری فقیر و حاشیه‌ای است و این دو چهره از شیلی در کنار هم در یک کشور همزیستی دارند لیکن هرگز به دلیل میزان بالای تبعیض فضایی که بین این دو وجود دارد آنها نمی‌توانند با هم تعامل کنند. شیلی مرفه، از منافع شهری مدرن بهره می‌برد و تبدیل به بخشی از فرهنگ هدفمند بزرگی شده است که در حال تغییر چهره کشور است. امروزه شیلیایی‌ها می‌توانند در فروشگاه های مک دونالد و بورگر کینگ غذا مصرف کنند، تصاویر و فیلمهای ویدئویی خود را از شرکت بلاک پوستر تهیه کنند، شلوار و کفش‌های ژیمناستیک آمریکایی بخرند و به موسیقی آمریکایی از رادیو گوش بدهند. در این کشور شور و وسواس عجیبی برای پیوستن به جهان مدرن وجود دارد. توماس مولین[1] جامعه‌شناس مشهور شیلیایی، کتابی انتقاد آمیز درباره تغییرات ایجاد شده در شیلی ازجمله آن نوع تغییرات فرهنگی که در این کشور به وقوع پیوسته‌اند، نوشته است[۸۵].

---

[1] Tomas Moulian

بعضی‌ها معتقدند مدرنیته‌ای که الگوی بازار آزاد برای شیلی به ارمغان آورد، یک مدرنیته سطحی است که در مصرف‌گرایی و فرهنگ موسیقی غربی ، فیلم و پوشش انعکاس یافته لیکن نتوانسته است محافظه کاری زیربنایی جامعه شیلی را تغییر دهد. در این دیدگاه حقایقی نهفته است، منصفانه است بگوییم که در انتخابات ۲۰۰۶ مایکل باچلت به عنوان رئیس جمهور و مادر مجردی بود که تعدادی از مفروضات محافظه‌کاری و تبعیض جنسی درونی اجتماعی شیلی را زیر سوال برد. آنچه مبرهن است این است که ریاست جمهوری او رفته رفته بر فرهنگ شیلی نه تنها در مسایل مربوط به جنس بلکه در تفاوتهای نسلی و شاید هم در روابط طبقاتی اثر می‌گذارد.

بازبینی الگوی شیلیایی بازار آزاد

چه نتایجی را می‌توانیم از بررسی سیاست های اقتصادی و اجتماعی ائتلاف اقدام هماهنگ به دست آوریم؟ در سطوح کلان، دولت ائتلاف اقدام هماهنگ در مدیریت اقتصاد شیلی موفق عمل کرد. نرخ های رشد در دوره زمامداری این ائتلاف نسبت به سال‌های حکومت پینوشه افزایش یافته و تثبیت شدند و میزان تورم و بیکاری نیز به طور چشمگیری نسبت به آن دوره کاهش یافت. سرمایه‌گذاری‌های خارجی در شیلی حتی زمانی که دولت جریان ورود و خروج سرمایه‌گذاری‌های خارجی کوتاه مدت را به منظور جلوگیری از تکرار بحران اقتصادی ۱۹۹۵-۱۹۹۴ مکزیک در این کشور تنظیم و ساماندهی کرد، باز هم به طور برجسته‌ای رشد کرد. دولت همچنین یک راهبرد چند بخشی را در حمایت از اقتصاد صادرات مدارش با نهادینه کردن فرایند گفتگو در مورد عقد قراردادهای تجاری با دیگر کشورهای جهان گسترش داد. موفقیت این راهبرد به این معنی بود که شیلی به طور گسترده‌ای حجم تجاری خود را افزایش داده و شرکای تجاری خود را تنوع بخشیده است. میزان فقر در دوره زمامداری ائتلاف اقدام هماهنگ کاهش یافت و از ۴۰ درصد جمعیت به کمتر از ۲۰ درصد رسید، با این حال هنوز مسایل اجتماعی برجسته‌ای از جمله الگوی برجسته نابرابر و مهار نشدنی توزیع درآمد، مسایل زیست محیطی و نیز مشکلات حوزه‌ای مراقبت‌های بهداشتی، مستمری‌ها و آموزش و پرورش عمومی وجود دارند. به علاوه بخش متزلزل صادرات اقتصاد شیلی هنوز متکی به منابع اولیه و مواد طبیعی بخصوص مس، ماهی، چوب و محصولات کشاورزی است که همگی پایان پذیرند. با توجه به این موارد آیا می‌توان گفت تجربه اقتصادی شیلی می‌تواند تبدیل به الگوی اقتصادی برای دیگر

کشورهای آمریکای لاتین گردد؟ و نهایتاً اینکه چه عنوانی را می‌توان به راهبرد اقتصادی ائتلاف اقدام هماهنگ اعطا کرد؟

مدلی برای منطقه؟

موفقیت اقتصادی شیلی چه مفاهیمی برای منطقه آمریکای لاتین با خود به ارمغان خواهد آورد؟ آیا الگوی این کشور قابل صدور به دیگر کشورهاست؟ چگونه وضعیت اقتصادی این کشور بر روابط آن با کشورهای همسایه تاثیر می‌گذارد؟ من در چاپ دوم کتابم بیان داشته‌ام که الگوی اقتصادی شیلی قابلیت صدور به دیگر کشورها را ندارد و در نتیجه‌گیری‌هایم هنوز بر این مساله پافشاری دارم. تجربه تاریخی شیلی شامل مجموعه‌ای از وضعیت‌هایی است که در میان کشورهای آمریکای لاتین منحصر به فرد است. در آغاز شیلی بازسازی اقتصادی را در سال ۱۹۷۴ قبل از دیگر کشورهای این منطقه شروع کرد. این کشور سخت‌ترین مراحل تغییر نئولیبرالی از جمله دو بحران اقتصادی را در زمان حکومت اقتدارگرای نظامیان درست در زمانی که اعتراض سازمانی واقعاً غیرممکن بود بخصوص در طول اولین دهه حاکمیت این رژیم، پشت سر گذاشت[۸۶].

در نتیجه اگرچه این کشور تحت لوای حکومت غیرنظامی توانسته است بعضی از مزایای اصلاحات اقتصادی را درو کند لیکن زمانبندی و توالی این فرایند لزوماً قابلیت کپی‌برداری در آمریکای لاتین را ندارد. به علاوه شیلی به دلیل موفقیت ذاتی‌اش که این کشور را تبدیل به الگوی مطلوب توافقنامه‌ها تجاری آزاد کرده، ائتلاف اقدام هماهنگ را قادر به اخذ مزیت از وضعیت کلان اقتصادی مطلوب این کشور و نیز امضای توافقنامه‌های تجاری دو جانبه و همه جانبه با دیگر کشورها ساخت. این مساله را هم باید مد نظر داشت که دستاوردهای اقتصادی شیلی بدون هزینه به دست نیامده‌اند. ازجمله می‌توان به مواردی چون شکاف روزافزون درآمدی میان فقرا و اغنیا و نیز تخریب محیط زیست اشاره کرد. مشکلات زیست محیطی که رشد اقتصادی به بار آورد، خود موجب ایجاد نگرانی‌های جدی در مورد آینده این رشد شدند. بر این اساس شیلی نمی‌تواند به عنوان یک الگوی بهینه و مخصوص برای منطقه آمریکای لاتین که از نظر تاریخی از نابرابری‌های اقتصادی فاحش رنج برده، اعمال گردد. سطح اجماع در مورد الگوی بازار آزاد مبتنی بر صادرات شیلی بخصوص با توجه به گذشته سیاسی آن بسیار بالاست. همچنان که قبلاً هم ذکر شد بخشی از این امر به گذشته این کشور یعنی به

دوران سرکوب، مجازات و نیز ریشه کنی احزاب مارکسیست برمی‌گردد. این تجربه قابل کپی‌برداری نبوده و در تضاد کامل با تجربه همسایه‌های شیلی قرار دارد. موفقیت اقتصادی شیلی و تصمیم این کشور برای کار در چارچوب اقتصاد بازار آزاد به شدت با وضعیت عمومی منطقه آمریکای لاتین در تناقض است. بیشتر همسایگان آمریکای جنوبی شیلی که موفقیت اندکی از الگوی بازار به دست آورده‌اند، اکنون به الگوهای اقتصادی دیگری روی آورده‌اند. شماری از نظام های سیاسی آنان دستخوش دوره‌های بزرگ آشفتگی همچون نارضایتی عمومی از سیاست های اقتصادی و بحران های اقتصادی شده‌اند که خود منجر به بحران های سیاسی شده‌اند. مجموعه‌ای از رهبرانی به سر کار آمدند که اندیشه‌های عوام گرایانه و ملی گرایانه داشتند. مجموعه‌ای از تناقضات با ثبات سیاسی شیلی در دهه ۱۹۹۰ و نیز با وفاداری شدید این کشور به الگوی اقتصاد بازار آزاد که محدودیت اقتصادی سطح کلان این کشور هم آنها را تشدید می‌کرد، همزاد بودند. اگر چه من از ارائه این فرمول ساده که آمریکای لاتین«به سوی ایدئولوژی چپ گرایش یافته» خودداری می‌کنم لیکن واضح است که فقدان موفقیت اقتصادی با تکیه بر رویکرد ارتدوکسی اقتصاد بازار در میان تعدادی از همسایگان شیلی منجر به ایجاد نارضایتی سیاسی و جستجو برای رویکرد جایگزینی شده است که بتواند کامیابی اقتصادی را که با خط سیر اقتصادی شیلی متفاوت باشد برای این کشورها به ارمغان بیاورد. جالب است خاطر نشان سازیم که رئیس جمهور پرو، آلن گارسیا[1]، بلافاصله بعد از پیروزی‌اش در انتخابات ژوئن سال ۲۰۰۶، شیلی را به عنوان الگویی برای پرو خواند. او خاطر نشان ساخت که رشد بالای اقتصادی شیلی و موفقیت این کشور در کاهش میزان فقر تحت حاکمیت یک دولت چپ‌گرای میانه‌رو مسیری است که او برای پرو انتخاب خواهد کرد. اما باید یک چیز را وقتی که می‌خواهیم شیلی را به عنوان الگویی موفقیت اقتصادی بپذیریم یا بخواهیم خط سیر این کشور را به عنوان برنامه تقلیدی مورد نظر قرار دهیم، مد نظر داشته باشیم. [و آن این است که] تاریخ سیاسی و اقتصادی پرو، وضعیت اجتماعی و پیکره‌بندی سیاسی که برای مجموعه‌ای از شرایط متفاوت -شرایطی که یک نفر می‌تواند تصور کند- ایجاد می‌شوند، نیازمند راهبردی متفاوتی برای تحقق توسعه و رشد می‌باشند. به علاوه در پاسخ به سوال اول باید گفت

---

[1] Alan Garcia

که تجربه اقتصادی شیلی قابل صدور به دیگر کشورها نیست، با این حال ما هنوز با سوالات دیگری مواجهیم، از جمله اینکه ما چگونه توسعه شیلی و استراتژی اقتصادی جاری این کشور را ارزیابی کنیم؟ یا اینکه الگوی اقتصادی که اکنون حکومت نظامی پیش گرفته همان الگوی نئولیبرال سابق است یا الگوی دیگری است؟

الگوی اقتصاد بازار شیلی از چه نوعی است؟

در مورد نحوه تقسیم‌بندی رویکرد اقتصادی معاصر شیلی بحث‌های طولانی صورت گرفته‌است. آیا این استراتژی همان استراتژی نئولیبرال حکومت نظامی است یا الگوی متفاوتی است؟ و اگر متفاوت است چه نوع الگویی است؟ شیلی هنوز در میان قطب های اقتصادی و حتی می‌توان گفت بین تجربه‌های اقتصادی متفاوت از سوسیالیسم دموکراتیک گرفته تا نئولیبرالیسم اقتدارگرایانه در نوسان است به طوری که می‌توان گفت الگوها، این کشور را به آزمایشگاه طرحهای اقتصادی مناقشه برانگیز تبدیل کرده‌اند. با وجود این تاریخ آشفته، وضعیت فعلی کشور وضعیتی موفقیت‌آمیز هم در بعد ملی و هم در بعد بین‌المللی است. آنچه مایه تعجب است این است که بخشی از این تاریخ بر پایه‌های رژیم بی‌رحم اقتدارگرایی قرار داد که شرایطی را ایجاد کرده بود که برای سالها برای تحلیلگران از جمله نگارنده پردازش آن بسیار مشکل بود. یک دیدگاه در مورد پینوشه معتقد است که مسلماً انقلاب اقتصادی او آثار عمیقی در شیلی به جای گذاشت و در واقع او توانسته بود شیلی را به شیوه‌های عمیق و حتی ابدی متحول سازد. بازسازی اقتصادی که به وسیله حکومت نظامی انجام گرفت و برگرفته از منطق بازار آزاد بود هنوز هم چارچوب اصلی و بستری را فراهم می‌کند که عملکرد بسیاری از نهادهای اقتصاد شیلی در درون آن صورت می‌گیرد و چه خوب یا بد، ایده رقابت بازار عمیقاً درون فرهنگ شیلی نفوذ کرده و ریشه دوانیده است. در همان حال بخشی از اقتصاد که میراث سالودادور آلنده بود به منزله عقب نشینی از تجارب بزرگی است که به خاطر احتیاط های بیشتر و رویکرد عملی به سیاست سازی اقتصادی اتخاذ شده است. این امر در سایه بحران اقتصادی که حکومت کوتاه مدت آلنده را غرق کرد و نیز روح جستجو و نوآوری که در میان بعضی پیروان سوسیالیست در فردای کودتای نظامی سال ۱۹۷۳ به وقوع پیوست، جای تعجب ندارد. بنابراین من چه ارزیابی می‌توانم درباره رویکرد اقتصادی متداول شیلی داشته باشم؟ امروز شیلی دیگر دارای الگوی

اقتصادی نئولیبرالی مانند آنچه که در سال های حکومت پینوشه اعمال می داشت، نیست. ائتلاف اقدام هماهنگ در دوره ای نزدیک به دو دهه تغییرات بنیادی را در ساختارها و کاربردهای الگوی نئولیبرالی که در دهه ۱۹۹۰ به ارث برده بود، ایجاد کرد. شیلی رویکردی را در توسعه اقتصادی ایجاد کرد که با پارامترهای یک رویکرد بازار با رفاه اقتصادی منطبق بود لیکن این در حالی است که دولت چندین عملکرد مهم را هم به عهده گرفته است. اولین این عملکردها نقش تنظیم‌گری دولت برای تضمین منصفانه و آزادانه عملکردهای بازار است. عملکرد دوم که دولت به عهده گرفته تضمین این امر است که رشد کلان اقتصادی بخشی از جمعیت را نادیده نخواهد گرفت. ائتلاف اقدام هماهنگ توجه دولت را به کاهش نابرابری‌های اجتماعی که رویکرد بازار به سیاست اقتصادی طی دهه‌های متمادی باز تولید کرده است معطوف داشته است. این مسایل اجتماعی بخشی از پروژه سیاسی متفاوتی هستند که امروزه در شیلی اعمال می‌شود. تمرکز ما منحصراً بر نرخ‌های رشد اقتصادی نیست اگر چه این نرخ ها به منزله معیارهای مهم ارزیابی موفقیت دولت در سیاست اقتصادی است، بلکه تمرکز ما بر شیوه زندگی است که مردم شیلی از هر طبقه‌ای که باشند در پیش گرفته‌اند.

این آن چیزی است که من مورد بحث قرار خواهم داد: یک پروژه توسعه متفاوت. این استراتژی است که عدالت را با رشد هم ارز می‌داند. کاهش فاحش درصد جمعیت فقیر شیلی شاهدی بر موفقیت این پروژه است. به علاوه چهارمین رئیس جمهور ائتلاف اقدام هماهنگ، خانم مایکل باچلت، نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را تبدیل به اولویت اول دوره زمامداری خود کرده و منابع عمده دولتی را در حوزه‌هایی که نشان دهنده نابرابری‌های جدی در میان شهروندان ملت هستند مانند سطوح مستمری‌های بازنشستگی و دسترسی به بهداشت مناسب و آموزش و پرورش با کیفیت، مصرف می‌کند. ریاست جمهوری او ابزار مناسبی برای ایجاد تغییرات بنیادی بیشتر در این حوزه و دلیل روشنی از مرحله‌ای است که شیلی به آن دست یافته است. به منظور تحقق این امر من گفتگویی را که چند سال قبل با یکی از دوستانم در شیلی داشتم به خاطر می‌آورم. یک روز ما درباره توسعه کشور و نحوه فهم این امر بحث کردیم. او به من گفت اگر چه مسیری که شیلی برای رسیدن به جایگاه کنونی پیموده چیزی نبوده که او و دوستانش خوابش را دیده و سال ها قبل برای آن مبارزه کرده بودند لیکن الان به نقطه مطلوبی رسیده‌اند. من با اظهارات او موافق بودم، من با توجه به تمام چیزهایی که

باید تکمیل می‌شدند و تغییراتی که فکر می‌کنم اوضاع را بدتر کردند مانند فردگرایی بی‌حد و حصر، سطوح بالای نابرابری و درآمد و ثروت، فقدان فرهنگ سنتی شیلی و مانند اینها، می‌توانستم موضع انتقادی‌تر به وضعیت امروزی شیلی اتخاذ کنم لیکن باز دوباره اظهارات دوستم را تایید می‌کنم. به علاوه من معتقدم با توجه به محدودیت های سیاسی، اقتصادی و بین‌المللی که ائتلاف اقدام هماهنگ مجبور بود با آنها دست و پنجه نرم کند، این محدودیتها تا حد انتظار به خوبی حل و فصل شدند. واقعاً چنین بود؟ البته که نه. آیا بعضی از روسای جمهور از بعضی دیگر عملکردشان بهتر بود؟ بله. آیا هنوز مسایل حل نشده وجود دارند؟ بله. الگوی بازار آزاد توسط خود شیلیایی‌ها از جمله بعضی از افراد درون ائتلاف اقدام هماهنگ مورد انتقاد قرار گرفت. شیلیائی‌ها از نواقص این الگو از جمله افزایش فردگرایی، رقابت و مصرف‌گرایی و مشکلات مراقبت‌های بهداشتی، آموزش و پرورش عمومی، صندوق های بازنشستگی که همگی به دلیل منطق بازار آزاد بودند به خوبی آگاهند. با این حال علیرغم این مشکلات من معتقدم که در کل سیاست اقتصادی ائتلاف اقدام هماهنگ موثر و کارآمد از آب درآمد. همچنین در سال‌های اخیر تغییرات شگرف محیط سیاسی فرصتی را برای شیلی تحت رهبری خانم باچلت به وجود آوردند که این کشور در عرصه زدودن نابرابری در یک الگوی متفاوت کیفی نسبت به گذشته به موقعیت امروزی برسد. من در فصل بعد به جزئیات این مساله خواهم پرداخت. آیا او و ائتلاف اقدام هماهنگ موفق خواهند شد؟ این یک طرح دراز مدت چهار ساله برای دولت است و من امیدوارم در این مدت چنین اتفاقی بیفتد. لیکن آنچه باید رخ بدهد این است که شیلی نیازمند زمان زیادی برای پشت سر گذاشتن این موقعیت های آشفته است که مناقشات سیاسی آنها را تشدید کرده‌اند. برای این مقصود باید گروه های سیاسی در کنار هم و با اجماع و در مسیری واحد برای حل مشکلات برجسته اقتصادی و اجتماعی همکاری کنند. در فصل بعد من مساله توسعه سیاسی شیلی در دوره دولت های ائتلاف اقدام هماهنگ را مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهم داد. در این جاست که مشاهده می‌کنیم این ائتلاف چگونه به خوبی می‌توانست در حین چالش بزرگ خود یعنی چالش سیاسی، بازآفرینی یک نظام مردم سالار و مشارکتی را حل و فصل کند. فرایند اعاده نظام مردم سالاری شیلی با پایمردی ائتلاف اقدام هماهنگ که با رهبری محتاطانه و عملگرایانه آغاز گردید، تغییرات پله‌ای ایجاد کرد، لیکن این تغییرات و فرایندها در دوره زمامداری این ائتلاف جسورانه‌تر پیش می‌روند.

یادداشت های فصل ۸

شیلی به عنوان یک پلنگ اقتصادی، ارزیابی سیاست اقتصادی ائـتلاف اقـدام هماهنگ

۱. آمارها برگرفته از منبع زیر می‌باشند:

Fundamentals of the Chilean Economy (Santiago: Central Bank of Chile), March 2006.
http://www.bcentral.cl/eng/infoeconomic/reports/bccheconnomy.

همچنین باید خاطرنشان ساخت که پیشرفت اقتصادی حقیقتاً در سالهای میانی دهه ۱۹۸۰ به محض اینکه اقتصاد شیلی از یک بحران اقتصادی عمیق (۱۹۸۲ – ۱۹۸۱) جان سالم به دربـرد شروع شد. دومین ترقی اقتصادی در دوره حکومت نظامیان تجربه شد. از سال ۱۹۸۵ تـا ۱۹۹۷ میانگین رشد سالانه اقتصادی در حدود ۶ درصد بود.

۲. یک گزارش خبرگزاری رویتر در تـاریخ ۷ مـارس ۲۰۰۶ کـه از چـاپ بـازبینی شـده کتـاب مروری بر سرمایه‌گذاری خارجی به نقل از کمیسیون سرمایه‌گذاری خارجی دولت شیلی گرفتـه شده‌اند شیلی را در آستانه دنیای در حال توسعه قرار داده است.

۳. به عنوان نتیجه بحران اقتصادی اواخر سال ۱۹۸۱ و سال ۱۹۸۲، پینوشه تیم اقتصادی خود را تغییر داد. هرنـان بوشـی کـه بـرای بـازبینی مـدیریت اقتـصادی کـشور منـصوب شـده بـود انعطاف‌پذیرتر و کمتر جزم‌گرا بود.

۴. نزدیکترین چیز به عنوان یک جایگزین، مفهوم ساختارگرایی نوین یا ردش همراه بـا برابـری بود که شعار کمیسیون اقتصادی آمریکای لاتین، اکلا، یا سپال (CEPAL) بود، بود.

۵. این بدین معنی نیست که هیچ تغییری صورت نگرفته است. همچنـان کـه در فـصل ۹ هـم شرح دادیم، در دوره زمامداری آیلوین و فری مالیات های مهم، اصلاحات قـضایی، مـردم‌سـالار کردن شهرداری‌ها و نیز تلاش‌های مستمری بـرای تغییـر قـانون اساسـی سـال ۱۹۸۰ صـورت گرفت.

۶. به نقل از مشاهده میدانی و مصاحبه‌های آگوست، جولای سال ۱۹۸۹ از جمله مـصاحبه بـا سرجیوبیتار. همان وضعیت بار دیگر توسط رئیس جمهور فـری در پیـام مجلـسی خـود کـه در میانه دوره ۶ ساله ریاست جمهوری‌اش بیان داشته بود، تکرار شد. به نقل از:

Chilean News service, CHIP, March 12, 1997.

۷. توافقنامه‌های تجاری چندجانبه، توافقنامه‌هائی هستند که بیش از دو کشور در آنها مشارکت می‌کنند مانند NAFTA و MERCOSUR در حالی که عبارت همه جانبه به قطعنامه‌هایی همچون GATT اطلاق می‌شود.

۸. ده درصد سطح تعرفه سال های دهه ۱۹۷۰ در سال ۱۹۸۲ به دلیل بحران اقتصادی افزایش یافت و در طول سال های دهه ۱۹۸۰ به ۱۵ درصد تنزل یافت. سیاست اقتصادی دولت ائتلاف اقدام هماهنگ مبتنی بر یکسان‌سازی تعرفه‌ها و کاهش آنها بود. این فرایند با شروع زمامداری آیلوین آغاز شد که تعرفه‌ها تا ژانویه ۱۹۹۱ به ۱۱ درصد کاهش یافت. دولت ادوارد و فری هم تصمیم گرفت تعرفه ها را حتی تا میزان ۶ درصد کاهش دهد و این امر را به طور مرتب در یک دوره ۵ ساله از سال ۱۹۹۹ تا سال ۲۰۰۳ به انجام رساند.

۹. El mercurio, international edition, April 1-7 1993, pp. 1-2.

بخشی از دلیل موفقیت سیاست اقتصاد کلان شیلی مبتنی بر سیاست مالی ائتلاف اقدام هماهنگ مبنی بر تداوم یک بودجه اضافی برابر با یک درصد تولید ناخالص داخلی (GDP)، بود که سیاست‌سازان را از اتخاذ انواع تصمیمات کاهش بودجه‌ای که در گذشته منجر به افزایش تورم و متعاقب آن بی‌ثباتی های اقتصادی می‌شد، بازمی‌داشت. به دلیل افزایش چشمگیر قیمت مس به عنوان اصلی‌ترین محصول صادراتی شیلی، نرخ بودجه اضافی تا سال ۲۰۰۵ به ۳ درصد رسید. این امر بر نرخ مبادله ارزی شیلی و نیز بخش صادرات این کشور اثر شگرفی گذاشت.

10. preliminary overview of the Economies of Latin America and the Caribbean, 2005 (Santiago: Economic commission for Latin America and the Caribbean, 2005 (Santiago: Economic Commission for Latin America and the Caribbean, 2005), p. 108.

11. Fundamentals of the Chilean Economy.

12. Preliminary overview of the Economies of Latin America and the Caribbean, p. 180.

13. Fundamentals of the Chilean Economy.

14. Chile Investment Review (Santiago: Foreign Investment committee, April 2006), p. 1.

15. world Economic Forum, the Global competiticeness Report, Chile investment Review, April 2006, p. 7.

گزارش مذکور همچنین در رقابت اقتصاد جهانی شیلی را در ردیف بیست و هفتم جهان و قبل از دیگر کشورهای آمریکای لاتین و نیز قبل از سیزده کشور اتحادیه اروپایی قرار داده است.

16. Chile investment Review, p. 1.

۱۷. برای مشاهده بحث مفصل تری درباره مذکرات میان اقتصاددانان ائتلاف اقدام هماهنگ و دیگران نک به:

Lois Hecht oppenheim, "Chilean Economic Policy Under the concertacion: The Triumph of the Market," in silvia Borzutzky and Lois Hecht oppenheim, eds., After Pinochet: The Chelean Road to

یادداشت های فصل ۸

شیلی به عنوان یک پلنگ اقتصادی، ارزیابی سیاست اقتصادی ائتلاف اقدام هماهنگ

۱. آمارها برگرفته از منبع زیر می‌باشند:

Fundamentals of the Chilean Economy (Santiago: Central Bank of Chile), March 2006.
http://www.bcentral.cl/eng/infoeconomic/reports/bccheconnomy.

همچنین باید خاطرنشان ساخت که پیشرفت اقتصادی حقیقتاً در سالهای میانی دهه ۱۹۸۰ به محض اینکه اقتصاد شیلی از یک بحران اقتصادی عمیق (۱۹۸۲ – ۱۹۸۱) جان سالم به دربرد شروع شد. دومین ترقی اقتصادی در دوره حکومت نظامیان تجربه شد. از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۷ میانگین رشد سالانه اقتصادی در حدود ۶ درصد بود.

۲. یک گزارش خبرگزاری رویتر در تاریخ ۷ مارس ۲۰۰۶ که از چاپ بازبینی شده کتاب مروری بر سرمایه‌گذاری خارجی به نقل از کمیسیون سرمایه‌گذاری خارجی دولت شیلی گرفته شده‌اند شیلی را در آستانه دنیای در حال توسعه قرار داده است.

۳. به عنوان نتیجه بحران اقتصادی اواخر سال ۱۹۸۱ و سال ۱۹۸۲، پینوشه تیم اقتصادی خود را تغییر داد. هرنان بوشی که برای بازبینی مدیریت اقتصادی کشور منصوب شده بود انعطاف‌پذیرتر و کمتر جزم‌گرا بود.

۴. نزدیکترین چیز به عنوان یک جایگزین، مفهوم ساختارگرایی نوین یا ردش همراه با برابری بود که شعار کمیسیون اقتصادی آمریکای لاتین، اکلا، یا سپال (CEPAL) بود، بود.

۵. این بدین معنی نیست که هیچ تغییری صورت نگرفته است. همچنان که در فصل ۹ هم شرح دادیم، در دوره زمامداری آیلوین و فری مالیات های مهم، اصلاحات قضایی، مردم‌سالار کردن شهرداری‌ها و نیز تلاش‌های مستمری برای تغییر قانون اساسی سال ۱۹۸۰ صورت گرفت.

۶. به نقل از مشاهده میدانی و مصاحبه‌های آگوست، جولای سال ۱۹۸۹ از جمله مصاحبه با سرجیوبیتار. همان وضعیت بار دیگر توسط رئیس جمهور فری در پیام مجلسی خود که در میانه دوره ۶ ساله ریاست جمهوری‌اش بیان داشته بود، تکرار شد. به نقل از:

Chilean News service, CHIP, March 12, 1997.

۷. توافقنامه‌های تجاری چندجانبه، توافقنامه‌هائی هستند که بیش از دو کشور در آنها مشارکت می‌کنند مانند NAFTA و MERCOSUR در حالی که عبارت همه جانبه به قطعنامه‌هایی همچون GATT اطلاق می‌شود.

۸. ده درصد سطح تعرفه سال های دهه ۱۹۷۰ در سال ۱۹۸۲ به دلیل بحران اقتصادی افزایش یافت و در طول سال های دهه ۱۹۸۰ به ۱۵ درصد تنزل یافت. سیاست اقتصادی دولت ائتلاف اقدام هماهنگ مبتنی بر یکسان‌سازی تعرفه‌ها و کاهش آنها بود. این فرایند با شروع زمامداری آیلوین آغاز شد که تعرفه‌ها تا ژانویه ۱۹۹۱ به ۱۱ درصد کاهش یافت. دولت ادوارد و فری هم تصمیم گرفت تعرفه ها را حتی تا میزان ۶ درصد کاهش دهد و این امر را به طور مرتب در یک دوره ۵ ساله از سال ۱۹۹۹ تا سال ۲۰۰۳ به انجام رساند.

۹. El mercurio, international edition, April 1-7 1993, pp. 1-2.

بخشی از دلیل موفقیت سیاست اقتصاد کلان شیلی مبتنی بر سیاست مالی ائتلاف اقدام هماهنگ مبنی بر تداوم یک بودجه اضافی برابر با یک درصد تولید ناخالص داخلی (GDP)، بود که سیاست‌سازان را از اتخاذ انواع تصمیمات کاهش بودجه‌ای که در گذشته منجر به افزایش تورم و متعاقب آن بی‌ثباتی های اقتصادی می‌شد، بازمی‌داشت. به دلیل افزایش چشمگیر قیمت مس به عنوان اصلی‌ترین محصول صادراتی شیلی، نرخ بودجه اضافی تا سال ۲۰۰۵ به ۳ درصد رسید. این امر بر نرخ مبادله ارزی شیلی و نیز بخش صادرات این کشور اثر شگرفی گذاشت.

10. preliminary overview of the Economies of Latin America and the Caribbean, 2005 (Santiago: Economic commission for Latin America and the Caribbean, 2005 (Santiago: Economic Commission for Latin America and the Caribbean, 2005), p. 108.

11. Fundamentals of the Chilean Economy.

12. Preliminary overview of the Economies of Latin America and the Caribbean, p. 180.

13. Fundamentals of the Chilean Economy.

14. Chile Investment Review (Santiago: Foreign Investment committee, April 2006), p. 1.

15. world Economic Forum, the Global competiticeness Report, Chile investment Review, April 2006, p. 7.

گزارش مذکور همچنین در رقابت اقتصاد جهانی شیلی را در ردیف بیست و هفتم جهان و قبل از دیگر کشورهای آمریکای لاتین و نیز قبل از سیزده کشور اتحادیه اروپایی قرار داده است.

16. Chile investment Review, p. 1.

۱۷. برای مشاهده بحث مفصل تری درباره مذکرات میان اقتصاددانان ائتلاف اقدام هماهنگ و دیگران نک به:

Lois Hecht oppenheim, "Chilean Economic Policy Under the concertacion: The Triumph of the Market," in silvia Borzutzky and Lois Hecht oppenheim, eds., After Pinochet: The Chelean Road to

Democracy and the Market (Gainesville: University Press of Florida, 2006), Chapter 5.

۱۸. حکومت لاگوس همچنین با مدیریت هوشمند اقتصاد کلان شیلی و با نهادینه سازی آن در سال ۲۰۰۰ با اختصاص یک بودجه ساختاری اضافی که سطح آن در حدود یک درصد تولید ناخالص داخلی بود، اقتصاد این کشور را دوباره احیا کرد. این امر برای دولت یک اقدام مالی غیر رسمی به شمار می‌رفت.

۱۹. فوکسلی همچنین این موضع‌گیری را در یک سخنرانی در دانشگاه نوتردام در سپتامبر سال ۱۹۹۱ اعلام داشت. برای بحث بیشتر در این مورد نک به

El mercurio, international edition, September 12-18, 1991. pp. 1-2 The evaluation of Alejandra cox Edwards and Sebastian Edwards, "Markets and Democracy: Lessons from chile," World Economy 15, no. 2 (March 1992).

در این منبع آمده است که نگرانی ائتلاف اقدام هماهنگ هم همین سال است. آنها به همنوایی در سطح بالا در کنار توجه به نقش بازار در فرایند اقتصادی اعتقاد دارند.

20. El mercurio, November 26, 1997, p. B1; and interviews with Alicia Frohmann, investigator, FLACSO, November 1997, Santiago, and Veronica Silva of CEPAL, December 4, 1997.

۲۱. آمارها برگرفته از منبع زیر می‌باشند :

Gobierno de Chile, Direccion General de Relaciones Economicas internacionales (General Directorate for International Economic Affairs), "Export Products, Destinations and Firms" (table) available on – line at the DIRECON – Prochile (Export Promotion Bureau) website, www.chileinfo.com/index.php?accion=info-comercial.

22. Santiago Times, June 21, 2006.

23. Gobierno de chile, DIRECON/ Prochile, Analisis de las exportaciones chilenas, 2005, "Evolucion de las exportaciones totales por region" (table) , available on – line at www.direcon – prochile.cl/index-php?accion=documentos.

۲۴. در گزارشی که به وسیله آلاسیدیر تامپسون در نشست APEC در سال ۲۰۰۵ منتشر شد تجارت در حدود ۷۰ درصد درآمد ناخالص ملی شیلی را تشکیل می‌داد.

http://subs.nzherald.co.nz/event/story.cfm?c_id=544&objectID=10357821.

25. calculated from Banco Central de chile trade data in the table "Balanza Comercial y Balanza de Pagos, 2002-2006".

۲۶. آمارها برگرفته از منبع زیرند: Fundamentals of the Chilean Economy.

۲۷. به نقل از اثر زیر :
Gobierno de chile, DIRECON/ProChile, "Leading Trading Partners" (table), available on – line at
www.chileinfo.com/index.php?accion=info-comercial.

۲۸. تحت قانون سرمایه‌گذاری خارجی شماره ۶۰۰ از سال ۱۹۷۴ تا سال ۱۹۸۹ در حدود ۴۹۸۶۰۷۸۰۰۰ دلار آمریکا سرمایه‌گذاری خارجی در شیلی صورت گرفت. در حالی که تنها در سال ۱۹۹۶ این مقدار به ۴۸۲۳۹۰۰۰۰۰ دلار بالغ شد. آمارها برگرفته از منبع زیرند:
from 1974 to 1989 total foreign investment under comite de inversions extranjeras, Ministerio de Relaciones Exteriores.

29. Santiago, Times, June 1, 2006, citing La Tercera, http://www.tcgnews.com/santiagotimes/idex.php?nav=story&story.

30. Organization for Economic Co – operation and Development , Economic survey of chile, 2005, policy brief, p. 3.

۳۱. آمارها به نقل از منبع زیرند:
Comite de Inversiones Extranjeras, Ministerio de Relaciones Exteriores and the Banco Central de chile, reported in Isabel Figueroa C., Principales rasgos de la insercion de chile en la economia mundial, ano 1996 (Santiago: Ministerio de Relaciones Exteriores, Direccion General de Relaciones Economias Internacionales, May 1997), p. 8, table 7.

۳۲. آمارها به نقل از منبع زیرند :
the Foreign Investment Committee , FDI Statistics, "Statistical Trends between 1974 and 2004."

33. From Isabel Figueroa, Principales rasgos, p.8, table 8

34. Ibid.

۳۵. برای بحث در مورد قانون‌گذاری که هدایت سرمایه‌گذاری خارجی را به عهده دارد نک به :
Roberto Mayong and Luis Montt, foreign investment in chile (Dordrecht: Marinus Nijhoff publishers, 1995), part 2.

۳۶. من از آلیشیا فورمن به خاطر این نکته تشکر می‌کنم: (interview, Santiago, December 1, 1997).

۳۷. برای مثال نک به :
Carlos Ominami, "La legislacion chilena y el control de capitals externos", in II reunion regional de economias emergentes de America Latina y el caribe: Encuentro legislative, 18 y 19 marzo (n.p.: ALADI, 1996), pp. 43-52.

۳۸. برای بحث بیشتر در مورد برنامه خصوصی‌سازی ارتش برای مثال نک به :

Eduardo Bitran and Raul E. Saez, "Privatization and Regulation in chile," in Barry P. Bosworth, Rudiger Dornbusch, and Raul Laban, eds., The Chilean Economy (Washington, D.C.: Brookings Institution, 1993), pp. 329-378.

۳۹. برای مثال در مورد خصوصی‌سازی سیستم فاضلاب و آب آشامیدنی، جناح راست موافقت کرد به دولت اجازه دهد که ۳۵ درصد کنترل شرکت های خصوصی شده را در دست گرفته و اعمالی را که ممکن بود به اموال عمومی آسیب برسانند وتو کند. دولت هم وضعیتی را قبول کرده بود که سهم کنترل ۳۵ درصدی دولتی که در آن به محض اینکه سرمایه خصوصی اضافی در این شرکتها سرمایه‌گذاری شود از موضع خود کوتاه بیاید.

۴۰. قانون مذکور حاوی اقدامات زیر بود. آژانسی دولتی برای بنادر موسوم بـه EMPORCHI به دوازده شرکت مستقل تقسیم می‌شد که بتواند سرمایه خصوصی را به کار بگیرد. نک به:

(La epoca, October 16, 1997, p. B 3).

راهبرد مشابهی در سیستم های فاضلاب و آب آشامیدنی و فرودگاهها هم در پیش گرفته شد که راه ورود سرمایه‌گذاری خصوصی را هموار کرد. در مورد سیستم های فاضلاب و آب آشامیدنی سیزده شرکت آب و فاضلاب داخلی برای سرمایه‌گذاری در این بخش تاسیس شدند که بیش از ۶۵ درصد مالکیت این حوزه را در دست گرفتند در حالی که دولت ۳۵ درصد منفعت اقتصادی و نیز به همین میزان اقتدار تصمیم‌گیری آنها را در دست گرفت. نک به:

El mercurio, November 1997)

41. Bitran and saez, "Privatization and Regulation in Chile", pp. 329-378, especially pp. 355-356.

۴۲. برای توضیح بیشتر در مورد تکمیل این سیاست و پیامد آن بر مسایل خارجی نک به :

Lois Hecht Oppenheim, "Chilean Economic Policy under the concertacion: The Triumph of the Market," and Joaquin Fermandois, "Peace at Home, Turbulence Abroad: The Foreign Policy of the Lagos Administration," in Borzutzky and Oppenheim, After Pinochet, Chapters 5 and 6.

۴۳. بلافاصله به دلیل عضویت مکزیک در نفتا، با عضویت این این کشور در این سازمان نیز موافقت شد. این در حالی است که عضویت شیلی به دلیل پشتوانه اقتصاد قوی‌اش بود. پرو یکی از سه کشوری بود که در سال ۱۹۹۷، APEC موقتاً مهلت قانونی عضویت جدید را کنار گذاشت و عضویتش پذیرفته شد.

44. El mercurio, international edition, May 14-20, 1992, p.1.

۴۵. برای توضیح بیشتر در مورد تکامل این سیاست و پیامد آن بر امور خارجی نک به:

Lois Hecht Oppenheim, "Chilean Economic Policy under the concertacion: The triumph of the Market," and Fermandois, "Peace at Home, turbulence abroad".

۴۶. توافقنامه مذکور در ۲۵ ژوئن سال ۱۹۹۶ به امضا رسید و پس از بحث و مذاکره اندکی توسط مجلس به تصویب رسیدو در اول اکتبر همان سال لازم‌الاجرا شد.

۴۷. در مورد اتحادیه اروپا شیلی یک توافقنامه شبکه‌ای امضا کرد که بعدها در سال ۲۰۰۳ تبدیل به یک توافقنامه مشترک تجاری شد.

۴۸. افتا (EFTA) مرکب است از کشورهای : ایسلند، لیختن اشتاین، نروژ و سوئیس.

۴۹. مفهوم منطقه‌گرایی باز در دهه ۱۹۶۰ توسط نخست وزیر ژاپن که درصدد ایجاد همکاری باز در سطح منطقه‌ای و براساس عصر اجتماع جهانی به منظور فایق آمدن بر اختلافات و تفاو تهای اقتصادی و سیاسی در میان کشورهای حوزه اقیانوس آرام آسیا گسترش یافت. از سال ۱۹۸۰ که این ابتکار در قالب کنفرانس همکاری اقتصادی اقیانوس آرام که هدف آن تداوم همکاری منطقه‌ای و مبادله تجاری آزاد و نیز پذیرش اصول و ارتقای توسعه اقتصادی براساس اصول برابری و احترام به تنوع کشورها بود شکل سازمانی به خود گرفت (ترجمه نویسنده)، نک به :

Panorama de la insercion internacional ()Santiago: CEPAL, 1996), p. 100.

۵۰. نک به :

Foreign Investment committee,
http:///www.foreignivestment.cl/index/asp

51. seee ibid.

۵۲. سرمایه‌گذاری‌های شیلی در منطقه اساسی و چشمگیرند. براساس گفته پرزیدنت کاردوسو، رئیس جمهور برزیل، و به نقل از روزنامه‌های شیلی، در سال ۱۹۹۷ شیلی سومین سرمایه‌گذار خارجی در برزیل بوده است. این حجم سرمایه‌گذاری در میان دیگر کشورهای سرمایه‌گذاری کننده در برزیل بسیار قابل توجه و چشمگیر است. نک به:

Chilean invest Banco central de chile, informe dconomico y financiero, April 15, 1997.

53. Banco central de chile, informe economico y funanciero, May 15, 1997.

۵۴. در اصل یک آژانس دولتی به نام "آژانس همکاری فنی شیلی" یا SERCOTEC که در همکاری مستقیم با CORFO بود مسئول ایجاد PROFOها بود. دیگر آژانس‌های بخش خصوصی بعد از چند سال مشمول این طرح شدند. از جمله می‌توان به آژانس همکاری صادرکنندگان محصولات کارخانه‌ای یا AEXEMA یا موسسه نساجی اشاره کرد. نک به:

Oscar Munoz, "Los proyectos de fomento productivo,: pp. 7-14 and 27 – 60 in Oscar Munoz, ed., Estado, empresarios, instituciones (Santiago: CEPAL/CLEPLAN, 1996).

۵۵. همان - این اقدامات شامل برنامه‌های طراحی شده برای بهبود و ارتقای سطح حرفه‌ای‌گرایی تجار، بهبود طرح تولید و توسعه محصولات جدید یا بهبود دسترسی به منابع مالی و مانند اینها می‌شدند. در این طرح مشارکت مالی دولت به سه سال محدود بود در حالی که بخش دولتی سهم عظیمی از این مشارکت را به خود اختصاص داده بود.

۵۶. صندوق‌های بازنشستگی خصوصی بخش اصلی سرمایه‌های خود را در ENERSIS سرمایه‌گذاری کردند. اگر ارزش آنها سریعاً کاهش می‌یافت، استانداردهای زندگی بسیاری از مستمری‌بگیران به مخاطره می‌افتاد. دولت مجبور بود مداخله کند لیکن روشن نبود که منابع مالی کافی برای پر کردن جای خالی نظام مستمری‌بگیری بخش خصوصی را در اختیار داشته باشد.

۵۷. برای مثال در یک مصاحبه تلویزیونی با عنوان Mira awen Habla در ۲۸ نوامبر سال ۱۹۹۷ ، رابرت زالاکویت دبیرکل جنراسیون امپرساریال، یک سازمان متشکل از تجار جوان، از فقدان اخلاق تجاری و فقدان این باور که تجار استاندارد اخلاقی متفاوتی در بازار نسبت به خانه دارند در میان تجار انتقاد کرد.

۵۸. وقتی که اولین بار رئیس جمهور لاگوس مالیات اضافی را تدوین کرد در شیلی بودم و کاملاً از زبان به کار گرفته شده توسط CEOهای معترض شرکت های معدنکاری که یادآور ادبیات و زبان مورد استفاده در سال های زمامداری آلنده بود به تعجب افتادم نهایتاً بخش خصوصی مجبور شد از سیاست‌های دولت تبعیت کند.

۵۹. این به این معنی نیست که دیکتاتوری نظامی مسایل مربوط به فقرا را کاملاً نادیده گرفته بود. همچنان که در فصلهای قبل نیزخاطرنشان ساختم، در آغاز دوره بحران اقتصادی در طول دهه ۱۹۸۰ ارتش برنامه دستمزدهای حداقلی یا PEM و POJH را برای ایجاد فرصت استخدامی لازم برای فقرا تدوین کرد. به علاوه ارتش یک طرح مسکن عمومی موسوم به Vivinda basica را که شمار زیادی از طرح های مسکن را طراحی کرده بود و شانه به شانه برنامه اسکان مجدد شهری دولت قرار داشت، حفظ کرد.

60. MIDEPLAN (Ministerio de planifacion y cooperacion), CASEN (Caracterizacion Socioeconomica Nacional), Encuestas CASEN, Resultados de la Encuesta de Caracterzacion Socioeconomica Nacional as reported in COnsejo Natcional para la Superacion de la Pobreza, La pobreza en chile: Un desafto de equidad e integracion social (Santiago: Editorial Despertar , 1996) volume, 1 chapter 3, p.

133 and from CEPAL , data in PANORAMA SOCIAL DE America Latin en 1995(Santiago: CEPAL , 1996), CHAPTER 10, P. 145.

۶۱. برای مثال نک به:

Silvia Borzutzky, Cooperation or Confrontation Between State and Market? Social Security and Health Policies, in Borzutzky and Oppenheim , eds., After Pinochet, chapte 7.

۶۲. داده برگرفته از منبع زیر می‌باشند:

2004 Human Development Report: CESAN 2003, Caracerization Socioeconomica Ntional (Santiago: Gobierno de Chile, Ministerio de Planificacion Cooperacion, August 2004)

که نرخ فقر را ۱۸,۸ درصد بیان کرده است.

63. El mercurio, edicion international , September 12-18, 1993, pp. 1-2.

64. Consejo Natcional para la Superacion de la Pobreza, La Pobreza en Chile: Un desafio de equidad e integracion social (Santiago: Editorial Despertar, 1996).

65. Clarisa Hrdy, La reforma social pendiente (Santiago: Las Edicioes de Chile 21, 1997), p. 37.

۶۶. برگرفته از :

Consejo Nacional Para LAA Superacion de la Pobereza, La pebreza en Chile, volume 1, chapter 3, p. 133.

۶۷. لاگوس اجباراً به یک انتخاب نهایی دست زد و به عنوان بخشی از یک وضعیت مجدد که به وقوع پیوسته، شعار انتخاباتی‌اش را به یک شعار مترقیانه‌تر با عنوان "شیلی بهتر از همیشه" تغییر داد.

۶۸. برگرفته از منبع زیر :

Gobierno de Chile, DIRECON- ProChile, LEADING Exports (table), available at www.chileinfo.com/index.php?accion=info_comercial.

۶۹. در ژانویه ۱۹۹۶ یک مقام دولتی به نام مارسل کلاود از بانک مرکزی شیلی در اعتراض به سرکوب دولتی در مقابل گزارشی درباره پروژه جنگل‌زدایی از مقامش کناره‌گیری کنار گذاشته شد. گزارش مذکور اعلام داشته بود که اگر روندها و اعمال کنونی در مورد قطع جنگلها همین طور ادامه یابند در عرض ۲۵ سال تمام جنگلها از بین خواهند رفت. در پاسخ به این گزارش دولت سمیناری را که به این منظور به راه افتاده بود لغو کرد. به نقل از نشریه El Mercunio، ژانویه ۱۹۹۶ و مصاحبه با سارا لاریان، فعال محیط زیستی، ژانویه ۱۹۹۶. کلاود هم یک کتاب در مورد مسایل محیط زیستی و توسعه پایدار در شیلی با نام:

Una vez mas la miseria: Es Chile un pais sustenable?(Santiago: LOM Edicions, 1997) به رشته تحریر درآورده است و یک NGO به نام "ترا" را هم برای حمایت از فعالیت‌های حفظ جنگل به راه انداخته است. او در کتابش یک رویکرد توسعه پایدار در شیلی را اتخاذ کرده و بهره‌برداری و صادرات گسترده از منابع طبیعی را رد می‌کند چرا که منجر به ایجاد شغل و کسب منافع برای تعداد اندکی خواهد شد. او به جای صادرات قطعات چوب در سطح گسترده و قطع درختان بومی پیشنهاد حفاظت از جنگل های بومی، از طریق تشویق فعالیت هایی همچون توریسم طبیعی و تولید محصولات و اثاثیه چوبی را ارائه می‌دهد.

۷۰. روزنامه El Mercurio دهم آوریل سال ۲۰۰۶، یک ماه بعد از آن خانم باچلت یک قانون ضد استعمال دخانیات را امضا کرد. نک به:

The Santiago Times, on- line edition, May 3, 2006.

۷۱. براساس منبع زیر :

2004 Human Development Report (New York: Un Develeopment Program), p. 147, table 3, Human and Income Poverty Developing Countries

نرخ فقر در سال ۲۰۰۴ در حدود ۱۷ درصد بوده است. بررسی سال ۲۰۰۳ موسسه CASEN سطح فقر در کشور را نزدیک به ۱۸/۸ درصد برآورد کرده است. نک به:

Serie CASEN 2003 (Santiago: Gobierno de Chile, Ministerio de Planification y Cooperacion, Audust 2004).

۷۲. ضریب جینی که یک معیار نابرابری اقتصادی است، برای شیلی در حدود ۰/۵۷۱ بوده است. که در میان بدترین‌ها در آمریکای لاتین در رده سوم قرار داشت. نک به:

2004 Human Development Report (New York: UN Develeopment Program), p. 189, table 14, Inequality in income and consumption.

۷۳. نک به :

Hugo Fazio, Mapa actual de la extrema riqueza en Chile (Santiago: Editorial ARTCIS, 1997), p.97 (National Institute os Statistics data).

74. Policy Brife: Economic Survey of Chile , 2005, October2005.

75. Bitran and Saez, Privatization and Regulation in Chile , p. 341.

76. Santiago Times, March 23, 2006

77. Sergio Molina, Educacion, pobreza y equidad, in Las reformas socials en accion: Experiencias ministeriales, Social Policy Series, no. 17 (Santiago: CEPAL, 1997), PP. 17- 22.

78. El Mostrador (subscription on-line newspaper), interview with Joseph Antonio Gomez, May 28, 2003.

۷۹. رئیس جمهور باچلت در سخنرانی خود در ماه می سال ۲۰۰۶ در مجلس با بیـان ایـن امـر که در سال ۱۹۹۰ وقتی که ائتلاف اقدام هماهنگ زمام امور را به دست گرفت نیمی از ساکنان شیلی دوره دبیرستان را تمام نکرده بودند اهمیت برنامه‌اش را خاطرنشان ساخت.

۸۰. به نقل از گزارش منبع زیر :

Santiago Times, on-line newspaper, September 15, 2005, p. 1 : www.santiagotimes.cl.

۸۱. بر اساس گزارش.Santiago Times, on-line newspaper, March 14, 2006

82. Consejo Nacional para la Superacion de la Pobreza< la pobreza en Chile, volume 2, p. 17, and Revista hoy, December 8-14, 1997, pp. 26-28.

تقریباً ۱۰ سال بعد این داده‌ها تغییر چندانی نکرده بودند. براساس ادعای سیلیو بـورزوتزکی در کتاب ارتباطات حیاتی، سیستم عمومی ۶۲ درصد، ISAPREهـا ۲۶ درصـد و طـرح درمـانی نیروهای مسلح و پلیس هم ۳درصد باقی مانده جمعیت را تحت پوشش قرار داده بودند.

83. Consejo Nacional para la Superacion de la Pobreza< la pobreza en Chile, volume 2, p. 17.

84.Ibid.

۸۵. نک به:

Tomas Moulian, Chile actual: Anatomia de un mito (Santiago: Editorial ARCIS, 1997).

بخصوص بخش یک فصل ۱۱-۵ آن

۸۶. اولین مورد بحران سال ۱۹۷۶ و دومی بحران سال ۱۹۸۲ بود. آنهـایی کـه بـه سـال هـای نئولیبرال حکومت پینوشه به عنوان یک موفقیت لجام گسیخته اشاره می‌کنند اغلب این بحرانها را نادیده می‌گیرند. به علاوه نرخ‌های رشد برای این دوره به ۳/۷ درصد بـود کـه از دوره کـاربرد جانشینی واردات یعنی سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۷۳، که به ۳/۸ درصد می‌رسد پایین‌تر بود. نک به:

Patricio Meller, Un siglo de economica politica chilena, 1980-1990 (Santiago: Editorial Andres Bello, 1997). P. 295.

که در این اثر میلر یک رویکرد انتقادی را در مورد موفقیت اقتصادی ارتش اتخاذ می کند.

فصل ۹

پایان گذار طولانی، تحکیم دموکراسی: ارزیابی کلی فرایند گذار در دوره حاکمیت ائتلاف کنسرتاسیون

زمانی که پاتریشیلو آیلوین در شانزده سال قبل به عنوان اولین رئیس جمهور غیرنظامی شیلی سوگند یاد کرد، فرایند طولانی گذار از حکومت اقتدارگرا به دموکراسی با ثبات را آغاز نمود. در جریان مراسم ادای سوگند ساختمان جدید مجلس ملی در بندر والپاریزو در ۱۱ مارس سال ۱۹۹۰، رئیس جمهور مخلوع آگوستو پینوشه با جمعیت متخاصمی مواجه شد که با خواری و فحش او را آدمکش می‌خواندند. سخنرانی پر احساس آیلوین خطاب به مردم شیلی در غروب آن روز در استادیوم ملی، در زمین فوتبالی که شاهد شکنجه و قتل مخالفان حکومت نظامی در ماههای بعد از کودتای ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۷۳ بود، برای آنان همچو عملی نمادین پاک کردن دامن ملت از جنایات پینوشه بود. بعد از شانزده سال و نیم حکومت نظامیان، مردم سالاری در آستانه نوزایی بود. بنیان نهادن مردم سالاری بسی پیچیده‌تر از انتخاب ساده یک رئیس جمهور غیرنظامی در مجلس بود. فرایند گذار به مردم سالاری کامل فوق‌العاده طولانی بود که سه پست ریاست جمهوری و موانع متعددی را پشت سر گذاشته بود. در اینجا انتقادهایی بر این مساله وارد است که چرا ائتلاف اقدام هماهنگ برای اصلاحات سیاسی نهادهای دوره پینوشه بیشتر از اصلاحات اقتصادی چشمگیر الگوی نئولیبرال اهمیت قایل می شد. نظام سیاسی که پاتریشیو آیلوین (۱۹۹۴-۱۹۹۰)، ادواردو فری (۲۰۰۰-۱۹۹۴) و ریکاردو لاگوس (۲۰۰۶-۲۰۰۰) به وفاداری به آن قسم خوردند، حاوی تعدادی چهره غیرمردم سالار بود که حذف آنها بسیار مشکل بود [۱].

پینوشه تا سال ۱۹۹۸ در مسند فرمانده نیروهای مسلح و ریاست ارتش باقی ماند و ائتلاف اقدام هماهنگ در میان موانعی از قوانین سیاسی اعمال حاکمیت می‌کرد که

پینوشه به واسطه قانون اساسی سال ۱۹۸۰ خود ایجاد کرده بود. ائتلاف چپگرا- میانه‌رو اقدام هماهنگ که حاوی بیشتر احزاب سیاسی بود که مخالف حکومت نظامی پینوشه بودند، وضعیت عملگرایانه، سلسله مراتبی و محتاطانه‌ای به خود گرفته بود. از زمانی که مایکل باچلت (۲۰۱۰-۲۰۰۶)، به عنوان اولین رئیس جمهور زن حمایل رئیس جمهوری را در ۱۱ مارس سال ۲۰۰۶ به کمر بست، نظام سیاسی و فرهنگ سیاسی شیلی دستخوش تغییرات چشمگیری شد. تقریباً تمام اشکال غیر مردم سالارانه قانون اساسی سال ۱۹۸۰ از بین رفته بود، نیروهای مسلح شیلی مشارکت خود در تخلفات حقوق بشری را تایید کردند و قول دادند هرگز چنین چیزی تکرار نشود و ژنرال پینوشه به جای آنکه تبدیل به یک عامل سیاسی گردد به صورت یک چهره سیاسی بی‌اعتبار درآمده بود. در نتیجه رسوایی پینوشه، احزاب سیاسی جناح راست برای اولین بار مجبور به اعتراف به وحشیگری در زمینه حقوق بشر در گذشته شدند. در کل بعد از یک دهه و نیم کشمکش ائتلاف اقدام هماهنگ توانست مدعی شود که یک مردم سالاری تمام و کمال را اجرا می‌کند. شیلی صاحب یک مردم سالاری هنجارمند یا با ثبات شده بود. باید خاطرنشان سازیم که این بحث همواره وجود داشت که چه وقت گذار شیلی به دموکراسی به نقطه پایان رسید و دقیقاً این عبارت، [گذار به مردم]، به چه معناست [۲].

من در چاپ دوم کتابم، چه خوب یا بد، مدعی شده‌ام که با سرکار آمدن یک نظام سیاسی فعال، البته نه کاملاً مردم سالار، از دهه ۱۹۹۰، دوران گذار شیلی به مردم‌سالاری به سر آمده است. اگر چه حوادث بعدی هسته اصلی دیدگاه مرا تغییر نداد، لیکن واضح است که تغییرات اضافی و کاملاً بنیادی در نهادهای سیاسی و فرهنگ سیاسی شیلی از سال ۱۹۹۸، رخ داده‌اند که مرحله دوم فرایند گذار به مردم سالاری را تشکیل می‌دهند.

با وجود این تغییرات دیگر جای هیچ پرسش بنیادی درباره تحکیم مردم سالاری در شیلی باقی نمی‌ماند. همچنین می‌توان ادعا کرد که ائتلاف اقدام هماهنگ اصولاً بر دستیابی به مردم سالاری روندی که تضمین کننده اجرای فرایندها و روندهای مردم‌سالاری، بر طبق اصول مردم سالاری واقعی است تاکید کرده است. با این حال حتی دستیابی به مردم سالاری روندی بی‌نهایت مشکل بود و شیلیایی‌ها پس از گذشت ۱۶ سال می‌توانند چنین ادعایی داشته باشند. درست به همین دلیل است که می‌توان

ادعا کرد به دلیل این موفقیت است که خانم باچلت می‌تواند بیش از پیش با تاکید بر مشارکت شهروندی بر دستیابی به مردم سالاری واقعی تاکید کند. من در این فصل جریان وقوع چگونگی این روند گذار به مردم سالاری با ثبات و طولانی را شرح خواهم داد. همچنین من طیف چالشها و موانع سیاسی که ائتلاف اقدام هماهنگ در بازسازی دموکراسی بعد از ۱۷ سال حکومت نظامیان با آن مواجه بوده است را بررسی خواهم کرد. دوره‌ای که آیلوین پست ریاست جمهوری را به دست گرفت و بازگشایی یک مجلس ملی در مارس ۱۹۹۰ تا آغاز دوره ریاست جمهوری مایکل باچلت در سال ۲۰۰۶ و بازگشایی یک مجلس ملی کاملاً انتخاباتی را می‌توان به چندین مرحله تقسیم بندی کرد. به عقیده من نقطه تقسیم اصلی که سرمنشاء فرایند گذار را مشخص می کند، دستگیری پینوشه در اکتبر سال ۱۹۹۸ در لندن با استناد به حکم یک قاضی اسپانیایی است. مساله پینوشه در درون جامعه و سیاست شیلی پیامدهای گسترده‌ای داشت. اگر چه ممکن است اثرات کامل آن بعدها خود را نشان دهند. دستگیری پینوشه برای همیشه انگاره بی‌کیفری ارتش در شیلی را نقض کرد و درهای فراوانی را برای تحقیقات و محاکمات حقوق بشری در این کشور گشود. این موج حتی حامیان نفوذ ناپذیر پینوشه را هم در برگرفت. بعد از یک سری حمایت های اولیه از ژنرال، این حامیان با واقعیت تخلفات حقوق بشری که در رژیم او رخ داده بودند، مواجه شدند. بعد از آن رسوایيِ ریگس بانک فاش شد که مدیران این بانک مجبور شدند این حقیقیت را بپذیرند که پینوشه به طور غیرقانونی ثروت خود و خانواده‌اش را با سرمایه‌گذاری در این بانک افزایش داده است. نهایتاً امواج سیاسی این حادثه منجر به اصلاح قانون اساسی سال ۱۹۸۰ و حذف تمامی اشکال و آثار غیرمردم سالارانه بازمانده از این قانون گردید. این فصل درصدد ارزیابی این مساله است که چگونه هر یک از دولت های ائتلاف اقدام هماهنگ- پاتریشیو آیلوین، ادورادو فری، ریکاردو لاگوس و مایکل باچلت- در کنار موانع و محدودیتهایی که هر یک از آنها با آن مواجه بودند توانستند چالش های سیاسی تثبیت مردم سالاری در شیلی را پشت سر بگذارند.

این فصل همچنین با تمرکز ویژه بر سه چالش به هم پیوسته، که سر راه ائتلاف اقدام هماهنگ وجود داشت، تلاش های این ائتلاف برای احیای شیلی و باز گرداندن این کشور به صف ملتهای کاملاً مردم سالار را مورد بررسی قرار خواهد داد. اولین مانع، احیایِ حکومتِ قانون در این کشور بود که با مساله آزادی‌های مدنی و تخلفات حقوق

بشری سروکار دارد. دومین مانع، چالشِ مردم سالار کردنِ نهادهای سیاسی شیلی بود که شامل حذف آثار و اشکال غیر مردم سالارانه از قانون اساسی سال ۱۹۸۰ و دیگر جنبه‌های غیرمردم سالارانه نهادها و عملکردهای سیاسی این کشور بود. چالش سوم که شکل زمامداری و دوره حکومت ائتلاف اقدام هماهنگ را به غلبه خود در آورده بود، تضمین ایجاد یک نظام سیاسی کاملاً مشارکتی بوده است. تحقق این امر پس از ۱۷ سال سرکوب سیاسی و با اجماع و اسلوبی نخبه گرایانه که مشخصه اصلی حکومتداری ائتلاف اقدام هماهنگ بود، امری ساده نبود. در ابتدا ایجاد تغییرات سیاسی فرایند دشواری بود که از جانب جناح راست سیاسی با مقاومت مواجه شد. هم آیلوین و هم فری در تلاشهای مداوم خود برای اصلاح نهادها و عملکردهای سیاسی به ارث مانده از رژیم نظامی موفقیت اندکی داشتند. آنها در حوزه حقوق بشر پیشرفت‌هایی داشتند اگر چه با مقاومت هایی از جانب نیروهای مسلح مواجه شدند. هر چند هر دو رئیس جمهور بر لزوم تداوم پیشبرد اصلاحات سیاسی تاکید داشتند لیکن زمانی که ادواردو فری قدرت را به دست گرفت در این مورد تصمیمش را تغییر داد. فری با استناد به این امر که تعدادی از مسایل اصلی حقوق بشر و روابط نظامیان و غیرنظامیان توسط آیلوین حل و مفصل شده‌اند، بیان داشت که دولت متبوعش بر اصلاح یا نوین‌سازی دولت به عنوان عامل لازم در ارزیابی فرایند نوین سازی اقتصادی که صورت گرفته، تاکید خواهد کرد. رئیس جمهور لاگوس دوره صدارت خود را بلافاصله بعد از بازگشت پینوشه به شیلی بعد از یک سال دستگیری خانگی او در لندن آغاز کرد. لاگوس بالاخره توانست تصور مخربی را که پینوشه در مورد دستیابی به اصلاحات دوردست قانون اساسی در جامعه شیلی ایجاد کرده بود بهبود بخشید. چهارمین رئیس جمهور ائتلاف اقدام هماهنگ خانم باچلت اولین اولویت کاری خود را به آخرین مسایل بازمانده مربوط به تحکیم دموکراسی که همانا حذف نظام دوگانه انتخاباتی و تشویق و ترغیب مشارکت سیاسی توده‌ای و عمومی بود اختصاص داد. این فصل در کنار ارزیابی این مساله که هر رئیس جمهور چگونه با چالش های سیاسی مذکور کنار آمد، اولویت‌های سیاسی و اسلوب های ریاست جمهوری آنان را نیز مورد بررسی قرار خواهد داد. این امر با ذکر این مساله که در نیمه اول دهه ۱۹۹۰ حمایت انتخاباتی از ائتلاف اقدام هماهنگ از میزان تقریبی ۵۵ درصد به حدود ۵۰ درصد سقوط کرد، اهمیت بیشتری خواهد یافت. در نتیجه پیکارهای ریاست جمهوری بیش از پیش رقابتی‌تر شده و در هر دو دوره سال های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۶ به دور

دوم و انتخابات نهایی کشیده شد. دلیل پیدایش این امر و مفهوم آن برای مردم سالاری شیلی هم در این فصل مورد بررسی قرار خواهد گرفت. زیرا این امر یکی از بخشهای جدایی ناپذیر فرایند گذار شیلی از حکومت اقتدارگرایانه به مردم سالاری با ثبات می‌باشد. این فصل شامل ارزیابی جایگاه سیاسی فعلی شیلی و نتایج این موقعیت برای آینده خواهد بود.

بستر گذار: میراث های گذشته

آیلوین اولین رئیس جمهور بعد از پینوشه با محیطی ناآرام مواجه بود. تا سال ۱۹۹۸ که پینوشه دستگیر شد، تغییرات سیاسی که ائتلاف اقدام هماهنگ سعی در انجام آنها داشت، در درون بستر سیاسی باید رخ می‌دادند که به عناوین مختلف با تحولات گذشته، با ماهیت رژیم قبلی، با مراحل پیشین فرایند گذار و نیز با بیم های مداوم مردم از باز آفرینی شرایط دوره قبل از سال ۱۹۷۳ تعریف و مشخص می‌شدند. اگر چه این ائتلاف یک هدف سیاسی بنیادی داشت و آن همانا بازسازی و تحکیم مردم‌سالاری و تضمین حکومت قانون بود، لیکن هنوز هیچ اجماعی در مورد مفهوم مردم سالاری زمانی که آیلوین در سال ۱۹۹۰ به قدرت رسید، وجود نداشت. نیروهای جناح راست مدعی بودند نهادهای سیاسی که به دست پینوشه خلق شده‌اند، مردم سالار هستند در حالی که ائتلاف اقدام هماهنگ ساختار قانونی مذکور را مورد انتقاد قرار داده و مدعی بود که از بیخ و بن غیرمردم سالارند. اجازه دهید قبل از آنکه فعالیت‌های ائتلاف اقدام هماهنگ را ارزیابی کنیم، شاخص و مفاهیم این بستر سیاسی را مورد بررسی قرار دهیم.

میراث رژیم پینوشه

میراث ترس

اگرچه میراث های جدی از رژیم پینوشه باقی ماند، لیکن یکی از بارزترین آنها بعد روانشناختی داشت. این امر روانشناختی میراث ترس از گذشته بود. شیلیایی‌ها روزهای پرآشوب و متلاطمی قبل از سقوط آلنده و خشونت پس از سقوط او را خوب به خاطر داشتند. کشور به شدت از یک آسیب روانی جمعی رنج می‌برد. در نتیجه مردم شیلی به شدت نسبت به اوضاعی که فکر می‌کردند ممکن است بحران های گذشته را بازآفرینی

کند، حساس بودند. برای مثال از آنجا که تعدادی از شیلیایی‌ها تورم و بی‌ثباتی را به دولت آلنده نسبت می‌دادند: در نتیجه دولت های اقدام هماهنگ یک مدیریت روزانه و برنامه ثبات اقتصادی را به عنوان سر لوحه و اولویت اصلی زمامداری خود قرار دادند. ترس از گذشته همچنین در میان کسانی که از انجام اقدامات نظامی از ترس اینکه مبادا این اقدامات موجب بیداری اشکال سابق افراط‌گرایی سیاسی و سرکوب نظامی گردد اجتناب می‌کردند، خود را بروز داد. سال های سرکوب پینوشه همچنین میراث سنگینی از ترس روانشناختی را با خود به همراه داشت. به دلیل این فضای آکنده از ترس و سرکوب رژیم اقتدارگرا، تعدادی از مردم شیلی برخی از رفتارهای حفاظتی و راهبردهای بقا را در پیش گرفتند که موجب پیدایش آن چیزی شد که«نوربرت لچنر»[1] فرهنگ ترس می‌نامد [۳].

مردم از بیان آشکار افکارشان بیم داشتند و یاد گرفته بودند خود سانسوری بالایی حتی در رسانه‌ها از خود بروز دهند. آنها همچنین از مشارکت در نهادهای موجود مانند انجمن‌های مجاورت و دوستی یا اتحادیه‌های کارگری رویگردان بودند. این ترس‌ها در کل بر محدود ساختن مشارکت عمومی و در نتیجه بر درون مایه های پیشرفت مردم‌سالاری تاثیر فراوان داشت. نتیجه فرعی این میراث، تخلفات حقوق بشری بود. تعدادی از مردم شیلی در طول سال های حکومت نظامی، از تخلفات حقوق بشری به طور وحشتناکی آسیب دیدند. این مردم خواستار تحقق عدالت و ظهور یک دولت پاسخگو بود. در نتیجه این آسیب‌های روانی برآمده از سالهای قبل، به صورت بستر تحقق و ایجاد مردم سالاری با ثبات درآمدند. بدون تحقق این امر ممکن بود جامعه شیلی در افتراق باقی بماند و از تلخکامی گذشته رنج ببرد.

میراث‌های سیاسی داخلی

میراث‌های حکومت پینوشه صرفاً روانشناختی نبودند. همچنان که قبلاً هم ذکر شد نهادهای سیاسی که ائتلاف اقدام هماهنگ از حکومت پینوشه به ارث برده بود حاوی تعدادی اشکال غیر مردم سالار بود که از انجام وظایف و عملکردهای رئیس جمهوری ممانعت به عمل می‌آوردند. تقریباً ۲۰ درصد از نمایندگان سنا، نمایندگان

---

[1] Norbert Lechner

انتصابی بودند که در طول حکومت پینوشه منصوب شده بودند. تمام شهرداران هم انتصابی بودند و عموماً منتخب شوراهای شهری نبودند. نظام انتخاباتی دو مجلسی از طریق خنثی کردن قانون رای اکثریت و کاهش آن به یک سوم آرا، وزن سیاسی خود را در مقابل رای اقلیت کاهش داد. در نتیجه اقلیت مدعی نصف کرسی‌های انتخابی شد. تضمینی برای آزادی‌های اساسی مدنی بخصوص آزادی بیان وجود نداشت و در حقیقت در مقابل سخنرانی‌های سیاسی که از سیاستمداران و نیروهای مسلح انتقاد می‌کرد، محدودیت‌های قانونی زیادی وجود داشت. نهادهای دیگر به منظور بی‌اثرسازی اراده عمومی تاسیس و سازماندهی شده بودند. بخش عظیمی از نظام قضایی به مدت ۱۶ سال در خدمت منویات ارتش بود و نظام دیوانسالاری را کارمندانی پر کرده بودند که منصوب پینوشه بودند و رئیس جمهور منتخب ائتلاف اقدام هماهنگ برای جایگزینی آنها با مانع مواجه بود. رئیس جمهور نمی‌توانست روسای چهارگانه نیروهای مسلح و پلیس ملی را که همگی در خدمت پینوشه بودند، تعویض کند. به علاوه نیروهای مسلح در قالب یک نهاد به عنوان بازیگران سیاسی عمل کرده و در شورای عالی امنیت ملی یا NSC و نمایندگی رسمی در مجلس سنا رای اکثریتی داشتند. مجموعاً این وضعیتها به معنی این بود که جناح راست هنوز از قدرت فراوانی برخوردار بود. پینوشه هنوز در مقام ریاست کل نیروهای مسلح و فرمانده ارتش باقی مانده بود. جناح راست هنوز در مجلس سنا در اکثریت بود و به لطف نظام انتخاباتی و سناتورهای انتخابی بود که نیروهای ائتلاف اقدام هماهنگ توانستند اکثریت قطعی آرای عمومی را کسب کنند.

از آنجا که ائتلاف اقدام هماهنگ صاحب یک اکثریت کارا در مجلس سنا نبود، برای تصویب هر قانونی نیازمند حمایت بخشی از جناح راست بود. یکی از ابعاد دیگری که رژیم گذشته از طریق آن بر وضعیت کنونی تاثیر گذاشت، فرایند گذار دهه ۱۹۸۰ بود. در آغاز، فرایند گذار به حکومت مدنی بسیار طولانی بود و پینوشه ابعاد و فضای آن را به شدت کنترل می‌کرد. علیرغم شروع اعتراضات شدید علیه رژیم پینوشه در سال ۱۹۸۳، هفت سال طول کشید تا مقامات غیرنظامی تحت قوانین حکومت نظامیان توانستند انتخاب شده و حکومت را به دست بگیرند. دوماً این فرایند که یک فرایند مسالمت‌آمیز و قانونی بود هدف اصلی‌اش جستجوی راه حلی سیاسی برای پایان دادن به حکومت نظامیان بود. وقتی احزاب کمونیست با حمایت از مفهوم شورش عمومی به جای ادامه حمایت از گروه های پارلمانی، از پذیرش این راهبرد سرباز زدند، به وسیله

دیگر احزاب سیاسی به حاشیه رانده شدند و از ائـتلاف اقـدام هماهنـگ کنـار گذاشـته شدند. در نتیجه در سال ۱۹۸۹، هیچ عضو کمونیستی به انتخاب مجلس در نیامـد [۴]. شکل دیگری از فرایند گذار این بود که جنـاح راسـت سیاسـی هنـوز بـاور نداشـت کـه اعتبارش ساقط شده است. پینوشه مدعی بود وظیفه خود را کـه همانـا تغییـر شـیلی از ابعاد سیاسی و اقتصادی بوده به خوبی انجام داده است. بخشی از ایـن انتقـال در قـانون اساسی سال ۱۹۸۰ که پینوشـه و حامیـانش آن را بـه عنـوان یـک سـند معتبـر تلقـی می‌کردند تجسم یافتـه بـود در حـالی کـه بخـش دیگـر آن موفقیـت اقتـصادی الگـوی نئولیبرال بود که یکی دیگر از میراثهای بزرگ حکومت نظامیان بود [۵].

میراث سیاسی بین‌المللی

محیط بین‌المللی که در طول سالهای حکومت نظامیان تغییر یافتـه بـود در برابـر فعالیت‌های ائتلاف اقدام هماهنگ هم موانعی ایجاد کرد. به نظر می‌رسید ایالات متحـده با فروپاشی شوروی برنده نبرد ایدئولوژیک شده است. در اوایل دهـه ۱۹۸۰ تاچریـسم و ریگانیسم به مشروعیت بخشی الگوی نئولیبرال سرمایه‌داری کمک شایانی کردند. اتحـاد جماهیر شوروی و امپراطوری آن فروریخته بود و اعتبـار کمونیـسم در ابعـاد سیاسـی و اقتصادی از بین رفته بود. از سال ۱۹۹۰ نئولیبرالیسم در همه جـای جهـان رفتـه رفتـه تفوق می‌یافت. حتی با وجود اقدامات رژیم پینوشه که در طول سال های دهه ۱۹۷۰ به دلیل تخلفات حقوق بشری مورد انزجار بود، جامعه مالی بین‌المللی شـیلی را بـه عنـوان الگویی برای تقلید و مثالی از یک گذار موفقیت آمیز به اقتـصاد بـازار آزاد مـی‌شـناخت. تغییر الگوی اقتصادی نه تنها با مخالفت های داخلی بلکه با نارضایتی‌های بین‌المللی نیز همراه بود. ایالات متحده نیز اراده و توانایی خود برای مقابله علیه هرگونه تلاش انقلابـی در نیمکره غربی را آشکارا اعلام کرد. شـاهد آن هـم حملـه ایـن کـشور علیـه گرانـادا و اقدامات نظامی و اقتصادی این کشور علیه ساندنیست‌های نیکاراگوا اسـت. پیـام ایـالات متحده بخصوص به کشورهایی که از دشمنی این کشور با حکومت آلنده رنج مـی‌بردنـد کاملاً واضح بود: ایالات متحده تمام تلاش خود را برای نابودی هر حکومتی که با منـافع این کشور دشمنی کند صرف خواهد کرد. تمام این میراث‌ها، اوضـاع سیاسـی داخلـی و بین‌المللی و نیز وضعیت روانی مـردم شـیلی از ابتـدا همچـون عـواملی بازدارنـده علیـه گزینه‌های پیش روی ائتلاف اقدام هماهنگ عمل کردند.

سال های آیلوین: اولین قدم های بازسازی مردم سالاری

دولت آیلوین به عنوان اولین دولت منتخب مردم سالار، که در یک فضای قانون اساسی دست نخورده و بازمانده از حکومت پینوشه عمل می‌کرد، با چالش ویژه‌ای مواجه شد. دستور کار این دولت بسیار جاه طلبانه بود: ایجاد تغییرات قانون اساسی رسمی به منظور دستیابی به مردم سالاری بزرگتر، جبران تخلفات جدی حقوق بشری که در طول حکومت پینوشه رخ داده بود و تضمین حکومت قانون و نهایتاً تضمین بازگشت نظامیان به درون پادگان ها و ماندن در آنجا. با این حال این اقدامات باید در چارچوب سازمانی که میراث حکومت پینوشه بود صورت می‌گرفت. این در حالی بود که ائتلاف اقدام هماهنگ که حتی در مجلس سنا صاحب یک اکثریت ساده هم نبود برای ایجاد اصلاحات در قانون اساسی نیازمند کسب اکثریت مطلق بود. وضعیت بعدی پیامد کنار گذاشتن سناتورهای انتصابی بود چرا که حتی در نظام انتخاباتی دو مجلسی به خودی خود ائتلاف اقدام هماهنگ توانست اکثریتی از کرسی‌های انتخابی سنا را برباید. دستور کار چند بخشی نظام انتخاباتی در سال ۱۹۹۰ چالش بزرگی سر راه رئیس جمهور آینده بود. بخصوص با توجه به این مساله که او باید عهده‌دار یک نظام سیاسی ناآزموده بازمانده از حکومت نظامیان می‌شد و فقط چهار سال برای دستیابی به اهدافش فرصت داشت. دولت آیلوین در اولین قدم، اولویت های خود را در میان این نیازهای اساسی مشخص ساخت. در ماه های اولیه در جبهه حقوق بشر حرکت کرد و چندین حادثه از دوران جنگ طلبی حکومت نظامیان را مورد مداقه و حل و فصل قرار داد. در اصل رویکرد دولت آیلوین در ایجاد اصلاحات در نهادهای سیاسی شیلی، اتخاذ یک رویکرد پلکانی و مرحله به مرحله بود. حکومت در طول دو ساله اول بر اصلاح قانون اساسی اصرار نکرد چرا که دریافته بود اوضاع سیاسی برای این کار مساعده نبوده و ائتلاف اقدام هماهنگ هم در مجلس سنا از قدرت کافی برای پیروزی برخوردار نیست. قصد دولت ایجاد اصلاحات برای مردم سالار کردن حوزه مسئولیت شهرداری‌ها، تصویب اصلاحات مالیاتی به منظور ایجاد صندوق مبارزه علیه فقرا و اصلاح قوانین کیفری و کارگری بود. این اصلاحات از طریق انجام یک سری مذاکرات با جناح راست به اجرا درآمد. رئیس جمهور آیلوین در طول دو ساله دوم حکومتش یک بسته جامع اصلاح قانون اساسی پارلمانی را ارائه داد. هر چند که این طرح ناموفق بود لیکن مساله اصلاح قانون اساسی ۱۹۸۰ را در دستور کار سیاسی قرار داد. اجازه بدهید ابتدا این مساله را بررسی کنیم که

دولت آیلوین چگونه توانست مساله تخلفات حقوق بشری را حل و فصل کند و نیز اثر این اقدام بر روابط نظامیان- غیرنظامیان را قبل از پرداختن به اصلاحاتی که هدفشان مردم سالار کردن نهادهای سیاسی شیلی بود، ارزیابی کنیم.

سیاست‌های حقوق بشری دولت آیلوین

در سال ۱۹۹۰ حل و فصل و رسیدگی کردن به تخلفات حقوق بشری که در طول حکومت نظامیان رخ داده بود نه تنها یک امر حساس سیاسی و از مسایل عاطفی در شیلی بود بلکه مستقیماً مساله تحکیم مردم سالاری را هم تحت‌الشعاع قرار می‌داد. کنار آمدن با شرایط تخلفات حقوق بشری و حل و فصل آنها به ترمیم این احساس که شیلی کشوری بوده که به حقوق شهروندی احترام گذاشته و تحت لوای قانون عمل کرده، کمک می‌کرد. از طرفی تلاش برای جبران تخلفات حقوق بشری به وقوع پیوسته در طول حکومت نظامیان، نتایج جدی برای بهبود روابط نظامیان - غیرنظامیان به بار می آورد، چرا که ارتش اولین ناقض حقوق بشر بوده است. هر نوع تلاشی برای به محکمه کشاندن افسران نظامی موجب رویارویی نیروهای نظامی و غیرنظامی و به مخاطره افتادن مردم سالاری نوپای شیلی می‌شد. این امر آیلوین را به عنوان اولین رئیس جمهور غیرنظامی بعد از دیکتاتوری برای برداشتن اولین گام و شروع بررسی‌های حقوق بشری ترغیب کرد.

کمیسیون حقیقت یابی و آشتی جویی

دولت آیلوین سریعاً بر سر مساله حقوق بشر رفت. به این منظور آیلوین یک ماه بعد از به دست گرفتن مقام ریاست جمهوری یک«کمیسیون ملی حقیقیت یابی و آشتی‌جویی»[1] را تاسیس کرد. و به دلیل نام رئیس آن«رائول رتیگ»[2] آن را«کمیسیون رتیگ»[3] نامید. رئیس جمهور این کمیسیون ۹ نفری را مامور تحقیق و بررسی تمام تخلفات حقوق بشری نمود که در فاصله یازدهم سپتامبر سال ۱۹۷۳ تا یازدهم مارس سال ۱۹۹۰ منجر به مرگ یا ناپدید شدن افراد گردیده بودند. او همچنین از کمیسیون

---

[1] National Commission of Truth and Reconciliation
[2] Raul Rettig
[3] Rettig Commission

مذکور خواست نظامی را برای پرداخت غرامت‌ها به این افراد و بازماندگان آن تدوین کند و پیشنهادهایی را برای ممانعت از تکرار چنین فجایعی در آینده ارائه دهد. این کمیسیون که در کمتر از یک سال تحقیقاتش را به اتمام رساند، شواهدی را از خانواده‌ها و افرادی که ناپدیده شده بودند و نیز مدارک مستندی را از بنیاد «قلمرو همبستگی»[1] و کسان دیگری که بر روی پرونده‌های انفرادی کارکرده بودند، به دست آورد. کمیسیون مذکور از ارتش هم درخواست ارائه همکاری و اطلاعات نمود. به محض اینکه کمیسیون کارش را تمام کرد، تمام اطلاعات و مدارک به دادگاه های شیلی گسیل شد.

رئیس جمهور آیلوین در یک اعلام ملی خطاب به مردم شیلی در چهارم مارس سال ۱۹۹۱ رسماً یافته‌های کمیسیون حقیقت یاب را اعلام کرد. براساس یافته‌های این کمیسیون مجموعاً ۲۲۷۹ نفر کشته شده بودند. نیمی از این افراد بین ۱۶ تا ۳۰ سال بودند و ۴۶ درصد هیچ وابستگی حزبی شناخته شده‌ای نداشتند [۶].

اگرچه کمیسیون رتیگ به طور ویژه مسئول اعلام مواردی بود که به مرگ ختم شده بودند، لیکن شواهد و اطلاعات موجود درباره شکنجه‌های صورت گرفته در آن سالها آنقدر تکان‌دهنده بودند که کمیسیون را وادار کرد بخش ویژه‌ای را برای بررسی این شکنجه‌ها در نظر بگیرد. گزارش کمیسیون همچنین حاوی پیشنهاد یک برنامه پرداخت خسارت از جمله پرداخت مساعدت مالی و ارائه خدمات روانشناختی و پزشکی به وابستگان و بازماندگان افراد کشته و ناپدیده شده بود. آیلوین با توجه به گزارش این کمیسیون بی‌پرده اعلام کرد علیرغم ادعای ارتش که مدعی است شیلی در آن زمان در وضعیت جنگ داخلی قرار داشته است، هیچ توجیهی برای تخلفات حقوق بشری وجود ندارد. او خاطر نشان ساخت حتی در وضعیت جنگی هم قوانینی درباره نحوه رفتار با اسرا و زندانیان وجود دارد. او گفت که هیچ چیز نمی‌تواند شکنجه و اعدام زندانیان را توجیه کند یا اینکه مرتکبین این جرائم اجساد اسرا را ناپدید سازند. آیلوین سپس از خانواده‌های قربانیان و رنج‌دیدگان این حوادث خواست که به نام ملت شیلی مرتکبین این جنایات را ببخشند. او سپس از ارتش خواست که اقداماتی را برای شناسایی عوامل بروز این فجایع در پیش گرفته و برای کاهش اثرات این درد همکاری لازم را ارائه دهد[۷].

---

[1] Vicariate of Solidarity

قانون عفو سال ۱۹۷۸

ارتش به این تقاضا پاسخ نداد و دولت در انجام اعمالی که منجر به دستیابی به حس عدالت شود با محدودیت همراه بود. یکی از مهمترین نکاتی که در تلاش برای حل و فصل مساله حقوق بشر باید مورد توجه قرار داد، قانون عفو است که جوخه نظامی در سال ۱۹۷۸ از تصویب گذراند. این قانون به تمام افرادی که بین سال های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸ یعنی دوره‌ای که بیشترین تخلفات حقوق بشری صورت گرفت، مرتکب چنین اعمالی شده بودند عفو اعطا می‌کرد. به علاوه دیوان عالی در موردی که قبل از رئیس جمهور شدن آیلوین به آن رجوع شده بود، اعلام کرد که نه تنها قانون عفو مذکور طرحی قانونی است بلکه با استناد به این قانون هیچ نوعی تحقیقات قضایی مربوط به پرونده‌های تخلفات حقوق بشری هم نباید صورت گیرد. ملت و بخصوص رئیس جمهور با این تصمیم به رسوایی کشیده شدند. آیلوین اعلام کرد که در مورد تمام پرونده‌ها می‌توان و بایستی تحقیقات قضایی انجام گیرد. و فقط باید پس از جمع‌آوری تمام اطلاعات مربوطه عفو اعطا گردد. موضع‌گیری او به دکترین آیلوین مشهور گشت.

کشف اجساد

کشف اجساد در داخل گورهای دسته جمعی مربوط به دوره بعد از کودتای سال ۱۹۷۳ مساله حقوق بشر را تبدیل به جنجالی‌ترین موضوع مطبوعات شیلی در ماه های قبل از اعلام یافته‌های کمیسیون رتیگ نمود. تماس های تلفنی و اغلب به صورت ناشناس، مقامات را از وجود گورهای دسته جمعی که محل دفن هزاران تن از افرادی بودند که در فردای کودتای نظامی کشته شده بودند، آگاه می‌ساخت [8] .

احتمالاً تکان‌دهنده‌ترین مورد، کشف اجساد در پیساگوا[1] در شمال شیلی بود، هوای خشک آنجا اجساد را همانند اجساد مومیائی شده حفظ کرده بود. نشانه‌های وحشت بر روی صورت‌های قربانیان خبر از وضعیت هیجانی آنان در لحظه مرگ می‌داد. در پیساگوا، همانند مکان های بی‌شمار دیگر، قربانیان آشکارا اعدام شده بودند. چشمان آنان را بسته بودند، کلاهی بر سرشان انداخته بودند، دستها و پاهایشان را بسته بودند و

[1] Pisagua

به آنان شلیک کرده بودند. این کشفیات برای کل کشور دردناک بود ولی به طور ویژه دو بخش از جامعه را تکان داد: خانواده‌های قربانیان و نیروهای مسلح.

خانواده‌های ناپدیدشدگان که سالها در رنج و عذاب بودند، نهایتاً فهمیدند که چه بلایی سر عزیزانشان آمده است. آنان خواستار اجرای عدالت بودند. ارتش از احتمال محاکمه سران نظامی به خاطر تخلفات حقوق بشری به شدت عصبانی بود. پینوشه که از حمایت ارتش و بخشی از جناح راست برخوردار بود، با ادعای این که بحث تخلفات حقوق بشری صرفاً پیکاری برای بی‌اعتبار ساختن ارتش است، مبارزه تبلیغاتی شدیدی را علیه آن به راه انداخت. او در حالی این ادعا را بیان می‌داشت که از صحرای شمال تا جنوب بارانی کشور در نبش قبرهای صورت گرفته، اجساد قربانیان بیرون کشیده می‌شد. در دسامبر سال ۱۹۹۰ ارتش به سربازانش که در درون پادگانها مستقر بودند، اعلام روز عقب‌نشینی کرد. دولت آیلوین این امر را به منزله اعلام قدرت‌نمایی و یک عمل تحریک‌آمیز تلقی نموده و سریعاً از پینوشه خواست مخالفت خود را با این عمل اعلام دارد. این حادثه یک نکته را ثابت کرد و آن اینکه ارتش برای دفاع از منافعش آماده بود. دومین عرض اندام ارتش در ۲۸ می ۱۹۹۳، به نحوی ناشی از ادامه تحقیقات قضایی در مورد تخلفات حقوق بشری بود که مردان نظامی را در بر می گرفت.

اقدامات دولتی

دولت آیلوین برای حل مساله حقوق بشر در وضعیت دشواری قرار گرفته بود، زیرا از یک طرف باید طوری عمل می‌کرد که رضایت خانواده‌های قربانیان را در اجرای عدالت تامین می‌کرد و از طرفی دیگر عملکردهایش باید در چارچوب قانون عفو سال ۱۹۷۸ منحصر می‌شدند. رئیس جمهور احساس کرد درعرصه حقوق بشر پیشرفتهای چشم‌گیری حاصل کرده است زیرا کمیسیون رتیگ در زمینه تخلفات حقوق بشری حقایق را کشف کرده بود و یک توافق عمومی نیز وجود داشت که خشونت‌های غیرقابل قبولی در این دوره اتفاق افتاده بود. با این حال آیلوین نتوانست تضمین کند که عدالت اجرا خواهد شد. او اقدامات دیگری را در این زمینه اتخاذ کرد. او قانونی را امضا کرد که برطبق آن آژانس جبران خسارتی تشکیل می‌شد که به خانواده‌ها و بازماندگان قربانیان خسارت مادی پرداخت می‌کرد. تا پایان سال ۱۹۹۲ این کمیسیون جدید، موسوم به

"موسسه ملی غرامت و آشتی"[1] به بیش از ۴۵۰۰ نفر از بستگان قربانیان به مقدار ۷ میلیارد پزو غرامت پرداخت کرد و به آنان کمک‌های دارویی و مشاوره روانشناختی اعطا نمود [۹].

در آگوست سال ۱۹۹۰ موسسه‌ای به نام "دفتر ملی جبران مافات"[2] تأسیس شد که به تبعیدشدگان برای بازگشت و اسکان مجدد در شیلی یاری می‌رساند. قانون جزایی دوره پینوشه هم اصلاح شد و به این ترتیب به زندانیان سیاسی آزادی اعطا شد. آیلوین همچنین تصمیم دیوان عالی در مورد قانون عفو را نپذیرفت. او به قوه قضاییه یادداشتی فرستاد که در آن خواستار بررسی پرونده‌ها و موارد تخلفات حقوق بشری شده بود که کمیسیون رتیگ آنها را کشف کرده بود و اعلام کرد قانون عفو مذکور که دولت به آن احترام می‌گذارد نباید مانع تکمیل تحقیقات قضایی گردد که عوامل جنایات را بخصوص در مورد ناپدیدشدگان مشخص و معلوم می‌سازد [۱۰].

موضع‌گیری آیلوین که به دکترین آیلوین مشهور شد، بعدها توسط نظام قضایی از جمله دیوان عالی شیلی پذیرفته شد. این امر موجب شد تا صدها پرونده تخلفات حقوق بشری برای بازبینی قضایی گشوده شوند. رئیس جمهور شخصاً خواستار آن شد که سران بخش‌های نیروهای مسلح در جستجو برای یافتن افرادی که هنوز پیدا نشده بودند همکاری کنند. علیرغم تلاش های دولت، خانواده‌های ناپدیدشدگان که در انجمن خانواده‌های بازداشت‌شدگان و ناپدیدشدگان[3] یا AFDD سازماندهی شده بودند، از نتیجه تلاشها ناامید و سرخورده شدند. آنان معتقد بودند کمیسیون رتیگ باید اسامی شکنجه‌گران و نیز بازداشت‌شدگان را در گزارش خود و اطلاعات اعلام شده کمیسیون قید کند. دولت آیلوین همچنین باتلاش برای حل تعدادی از قتل های فجیع و آشکار که در طول حکومت نظامیان رخ داده بودند و مشمول قانون عفو نمی‌شدند، در زمینه حقوق بشر به پیشرفت هایی نایل شد. این طرح قتل رئیس سابق ارتش، ژنرال کارلوس پراتس و همسرش صوفیا در آرژانتین در سپتامبر سال ۱۹۷۴، قتل برناردو لیتون و همسرش در رم در سپتامبر سال ۱۹۷۵، قتل فجیع ارلاندو لتلیر و همکارش با بمب کنترل از راه دوری که در یک ماشین تعبیه شده بود، در خیابانهای واشنگتن دی سی

---

[1] National Corporation for Reparation and Reconciliation
[2] National Office Of Return
[3] Association of the families of the Detained and Disappeared

در سپتامبر ۱۹۷۶ و قتل سه عضو حزب کمونیست در شیلی در مارس ۱۹۸۵ مشهور به پرونده گلوبریدگان را دربرمی‌گرفت. در مورد پرونده قتل ارلاندولتلیر، دولت قاضی ویژه‌ای را برای بررسی اتهامات برجسته‌ای که خانواده لتلیر به راه انداخته بودند منصوب کرد. در روزهای نزدیک به سپتامبر سال ۱۹۹۱ قاضی مذکور حکم دستگیری دو تن از افسران پلیس به نام های ژنرال مانویل کنترراس سوپولودا[1] رئیس سابق پلیس مخفی پینوشه، سازمان دینا، و سرتیپ ژنرال پدرو اسپینوزا[2] را که برای کنترراس کار می‌کرد به جرم دست داشتن در قتل لتلیر صادر کرد. کنترراس به عنوان همکار نزدیک پینوشه تا آن زمان از محاکمه مصون مانده بود. این دو نفر هم از مدتها پیش از طرف ایالات متحده به عنوان عوامل قتل لتلیر مورد تعقیب بودند. نهایتاً کنترراس در یک بیمارستان نظامی بستری شد ولی عاقبت آزاد شد. محاکمه با تاخیر طولانی در اوایل سال ۱۹۹۳ برگزار شد. در پایان این محاکمه کنترراس گناهکار شناخته شد. اسپینوزا هم در یک دادگاه جداگانه گناهکار شناخته شد. دادگاه در مورد پرونده لتلیر و خانواده‌های مافیت[3] خیلی زود به تسویه حساب مالی رسید [۱۱].

اسپینوزا و کنترراس به ترتیب به ۶ و ۷ سال زندان محکوم شدند. با این حال اعلام گناهکار بودن کنترراس یک چیز بود و به زندان فرستادنش یک چیز دیگر. کنترراس دوره محکومیتش را تا سال ۱۹۹۵ یعنی تا شروع دوره ریاست جمهوری ادواردو فری شروع نکرد. با تشویق دولت شیلی، ایتالیا هم پرونده لیتون را بازگشایی کرد. امیدهای مردم شیلی برای بازگشایی پرونده قتل پراتس و همسرش از طرف دولت آرژانتین، زمانی که دختران پراتس دادخواستی را برای بازگشایی پرونده به دولت آرژانتین ارائه دادند، به ثمر نشست. پرونده سال ۱۹۸۵ مشهور به پرونده دگولادوس، که توجه بین‌المللی را برانگیخته بود هم تحت صلاحیت قضایی یک قاضی ویژه به نام میلتون جوسیا[4] که مجدانه پرونده را دنبال می‌کرد، بازگشایی شد. او اتهامات را متوجه چندین تن از افسران پلیس ملی نمود که ظاهراً در سازمان پلیس ملی یا دیکومار[5] کار می‌کردند [۱۲].

---

[1] Carlos Contreras Sepulveda
[2] Pedro Espinoza
[3] Moffit families
[4] Milton Jucia
[5] Dicomar

این پرونده‌های تخلفات حقوق بشری نه تنها مساله لزوم دستیابی به عدالت بلکه لزوم ایجاد اصلاحات در سیستم قضایی را نیز پیش کشید. گزارش کمیسیون رتیگ در انتقاد از شاخه قضایی کشور به جرم همدستی با نیروهای مسلح در مخفی نگهداشتن یا فاش نکردن تخلفات حقوق بشی صورت گرفته در طول سالهای حکومت پینوشه، بحث لزوم ایجاد اصلاحات در سیستم قضایی را پیش کشید. یک احساس فزاینده و گسترده مبنی بر این که سیستم قضایی چه از لحاظ ساختاری و چه از لحاظ پرسنلی باید از نو ساخته شود به وجود آمد. بعضی از سیاستمداران علیه روند دادرسی و قضاوت دیوان عالی، اعلام جرم کردند و از اوایل سال ۱۹۹۳ یکی از قضات این دیوان به نام هرنال سرسدا[1] پس از آنکه مجلس سنا اتهام قانونی را علیه او به تصویب رساند از دیوان اخراج شد. اگر چه لایحه اصلاح قضایی آوریل سال ۱۹۹۲ دولت آیلوین کامل و موفقیت‌آمیز نبود لیکن بنای طرح اصلاح قضایی دیوان عالی کشور در دوره صدارت ادواردو فری را پایه‌گذاری کرد. از سال های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ اختلافات در مورد چگونگی برخورد با تخلفات حقوق بشری و قانون عفو، برجسته‌تر شد. در حالی که در درون ائتلاف اقدام هماهنگ پیکاری برای سالیانه کردن قانون عفو سال ۱۹۷۸ شروع شده بود، اعضای جناح راست برای توسعه و تعمیم این قانون تا سال ۱۹۹۰ بسیج شده بودند. بخش اعظم اختلافات پیرامون سرنوشت صدها تحقیق قضایی در مورد تخلفات حقوق بشری و وضعیت احتمالی آنها بود. سیاستمداران جناح راست و ارتش که مخالف تحقق دکترین آیلوین بودند، لایحه‌ای را ارائه دادند که دامنه عفو را تا سال ۱۹۹۰ گسترش می‌داد و بر تحقیقات قضایی در مورد تخلفات حقوق بشری نقطه پایان می‌گذاشت. نیروهای مسلح امیدوار بودند این مساله تا ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۹۳ یعنی بیستمین سالگرد کودتای نظامی حل و فصل گردد. بعضی از رهبران ائتلاف اقدام هماهنگ خواستار تسریع فرایند قانونی و حل و فصل تمام پرونده‌ها تا پایان دوره ریاست جمهوری آیلوین بودند. آنها مخالف هر نوع گسترش و تعمیم قانون عفو بوده و بر یافتن محل دفن و بازیابی اجساد تمام ناپدیدشدگان تاکید می‌کردند. گروه سوم که شامل خانواده‌های قربانیان و ناپدیدشدگان، نیروهای سیاسی سنتی‌تر جناح چپ و نیز تعدادی از اعضای حزب سوسیالیست بودند، کمتر بخشنده بوده و معتقد بودند که متخلفان حقوق بشری دوره

---

[1] Hernan Cereceda

حکومت نظامیان نباید تحت حمایت قانون عفو سال ۱۹۷۸ از مجازات معاف شوند. در این رابطه نمایندگان مجلس لایحه‌ای را به منظور سالیانه کردن قانون عفو سال ۱۹۷۸ تقدیم مجلس کردند. موضع‌گیری آنان این بود که تحمیل ضرب‌الاجلی برای فرایند قانونی امری محال بوده و قانون عفو عمومی باید لغو گردد زیرا مخالف معاهدات بین‌المللی حقوق بشری است که دولت آیلوین امضا کرده است. این اختلافات در دوره ریاست جمهوری فری و حتی تا دوره دولت لاگوس هم ادامه یافت. هرچند که دولت آیلوین به طور کامل نتوانست مساله حقوق بشری را حل و فصل کند، لیکن در این زمینه قدم های بلندی برداشت.

روابط نظامیان ـ غیرنظامیان

در دوره حکومت آیلوین در بعضی موارد، مساله روابط نظامیان ـ غیرنظامیان عنصر کلیدی دستیابی به مردم سالاری در شیلی بود. بعد از این مساله تبعیت ارتش از مقامات غیرنظامی برای مردم سالاری امری حیاتی بود، و هیچ کشوری نمی‌تواند ادعای مردم‌سالاری کامل داشته باشد در حالی که شانه‌هایش زیر بار ترس از مداخله بالقوه نظامیان خم شده است. مساله تبعیت ارتش از مقامات مدنی به طور ویژه برای دولت اقدام هماهنگ از دوره پیروزی آیلوین و زمانی آغاز گردید که او به عنوان ژنرالی که قدرت نهایی را بعد از شانزده سال شروع و اداره کرده بود و هیچ اظهار ندامتی درباره حذف کسانی که به عنوان تهدید تلقی می‌کرد نمی نمود [۱۳] .

دولت آیلوین به عناوین متخلف سعی کرد نیروهای مسلح را از عرصه سیاست بیرون بکشد. او قانونی را برای تغییر توازن قدرت موجود بین دو جناح سیاسیون و نظامیان همانند لوایح پیشنهادی برای اصلاح ترکیب شورای امنیت ملی و بازگشت آن به زیر نظر رئیس جمهور به عنوان مقامی که اختیار بازنشستگی و ارتقای مقام سران بخش های سه گانه ارتش و افسران نظامی را دارد، ارائه داد. دولت بعضی از اقداماتی را برای کسب امتیاز از از کانال عمومی برنامه ریزی کرد و به بعضی از سران ارتش برای پا بیرون کشیدن از سیاست و اتخاذ موضع غیرسیاسی وظایف و دستورالعمل هایی را محول نمود. دو مورد برجسته از قدرت‌نمایی ارتش که دولت آیلوین مجبور به

پاسخگویی به آنها بود، یکی مورد عقب‌نشینی دسامبر سال ۱۹۹۰ و دیگری پرونده بوینازو[1] در ماه می سال ۱۹۹۳ است.

بوینازو

شکی نیست که تحقیقات در مورد تخلفات حقوق بشری باعث تشدید تنشها با نیروهای مسلح به ویژه ارتش گردید. روزعقب‌نشینی پینوشه در دسامبر سال ۱۹۹۰ و عمل نظامی ماه می سال ۱۹۹۳ مشهور به بوینازو، دلیل این مدعا می‌باشند. در مرحله بعدی ارتش با زمان بندی یک عملیات نظامی در ۲۸ می سال ۱۹۹۳، در زمانی که رئیس جمهور آیلوین در سفر خارج کشور بود، عمق نارضایتی خود از روابط نظامیان ـ غیرنظامیان را نشان داد. این عمل ارتش به دلیل مشارکت نیروهای نخبه با کلاه بره ای سیاه ویژه‌ای که بر سر داشتند و خارج از ساختمان نیروهای مسلح در پایین شهر سانتیاگو تجمع کرده بودند و ژنرال های ارتش هم در داخل ساختمان تشکیل جلسه داده بودند به بوینازو [تجمع کلاه بره‌ای‌ها] مشهور شد. در پاسخ به این دومین عرض اندام نیروهای ارتش، دولت آیلوین مذاکرات مخفی را با مقامات ارتش در مورد نگرانی‌های نیروهای مسلح پیرامون تحقیق از ناقضان حقوق بشری و فساد ارتش و اعطای اختیار ریاست جمهوری به منظور ارتقای مقام و نیز بازنشستگی نیروهای ارتش انجام داد. جریان بوینازو افرادی را که معتقد بودند از سال ۱۹۹۳ یعنی سه سال بعد از خاتمه حکومت نظامیان، روابط نظامیان ـ غیرنظامیان تثبیت شده و خطر مداخله ارتش برطرف گردیده است را دچار شوک نمود. بعد از جریان بوینازو دولت آیلوین تایید کرد که فرایند گذار به مردم‌سالاری با شکست سختی مواجه شده است. اختلافات، فراتر از سازمان ارتشی که پینوشه تربیت کرده بود گسترش یافت. براساس گزارش کمیسیون رتیگ بیش از ۵۰ درصد تخلفات حقوق بشری را که به مرگ منجر شده بودند پلیس ملی شیلی "کارابینروس" مرتکب شده بود. دولت آیلوین سعی کرد با جداسازی تحقیقات و روند قضاوت افرادی که منجر به محکوم کردن نهاد ارتش گردد، اوضاع را تا حدی فرونشاند [۱۴] .

---

[1] Bionazo

پرونده بریوس[1]

یکی دیگر از علائم نگران‌کننده تداوم دخالت ارتش در امور سیاسی در ژوئن سال ۱۹۹۳ با ناپدید شدن ایگنو بریوس[2]، زیست‌شناسی که یکی از عوامل سابق پلیس مخفی پینوشه بود، بروز یافت. حادثه مذکور در اواخر سال ۱۹۹۱، هنگامی به وقوع پیوست که بریوس که در آرژانتین و اروگوئه مخفی شده بود و سابقاً معاونت اعضای نیروهای مسلح سه گانه کشور را به عهده داشت، توسط دادگاهی که در مورد پرونده قتل لتلیر تحقیق می‌کرد، احضار شد [۱۵].

پرونده بریوس معلوم کرد که شبکه‌ای از همکاری نظامی مخفی که در جنوب کشور در طول سال های دیکتاتوری تحت نام "اپراسیون کندور" [عملیات کرکس]، فعالیت می‌کردند هنوز زنده است. به علاوه میزان کنترل مقامات غیرنظامی بر نیروهای ارتش و تمایل ارتش برای اطاعت از آنان در این مساله به شدت زیر سئوال رفت. ناپدید شدن بریوس اولین فصل یک جریان طولانی و کثیف که پینوشه و قتل احتمالی رئیس جمهور سابق ادواردو فری مونتالوا در سال ۱۹۸۲ را در برمی‌گرفت، خود را نشان داد. بریوس قبل از آنکه بتواند به شیلی برگردد و در مورد عملی که برای پلیس مخفی حکومت سابق انجام داده و نیز فعالیت هایی که با مرگ فری مرتبط بودند توضیحی دهد، به قتل رسید. یک سری مسایل دیگر تاثیر جدی بر روابط نظامیان ـ غیرنظامیان گذاشت. تحقیقاتی هم در مورد رسوایی‌های مالی صورت گرفت که در آنها عده‌ای از افسران ارتش و نیز دو دختر پینوشه متهم ردیف اول بودند. در حقیقت یکی از دلایلی که پینوشه به اقدام روز عقب نشینی دسامبر سال ۱۹۹۰ و جریان بوینازو در ماه می سال ۱۹۹۳ متوسل شد این بود که می‌خواست دولت را مرعوب سازد تا تحقیقاتش را در مورد فعالیت های مالی خانواده او به حالت تعلیق درآورد. گرچه این تحقیقات اولیه به جایی ختم نشد، لیکن در دوره رئیس جمهوری لاگوس تحت شرایط سیاسی کاملاً متفاوتی دوباره از سر گرفته شد.

---

[1] The Berriose case
[2] Eguenio Berriose

استراق سمع ارتش

مدارک مستدلی در پیرامون جاسوسی نظام‌مند الکترونیکی ارتش در مورد سیاسیون غیرنظامی وجود دارد که در یک مورد سیاسی عجیب، دو تن از چهره‌های برجسته حزب نوآوری ملی را شامل می‌شد. اسناد موجود از جاسوسی خبر می‌داد که حاصل آشکارسازی یک نوار مخفی مکالمه تلفنی از سباستیان پینرا[1] یکی از سیاستمداران حزب نوآوری ملی بود که برای نامزدی ریاست جمهوری حزبش رقابت می‌کرد. به محض اینکه این جریان آشکار شد، مشخص گردید که نوار مذکور برای رقیب اصلی او، اِولین ماتئی[2]، معاون مجلس که دختر یکی از اعضای سابق جوخه نظامی و ژنرال نیروی هوایی، ژنرال فرناندو ماتئی[3] هم بود، توسط شخصی که در ارتش به طرز حرفه‌ای مسئول استراق سمع الکترونیکی مکالمات سیاسیون هم بود فرستاده شده است. درنتیجه آشکار شدن این رسوایی در اواخر ماه می سال ۱۹۹۳ دولت شیلی ارتش را متهم ساخت که یک نوار مکالمات تلفنی را در دفتر وزارت خارجه واقع در کاخ مونِدا جاسازی کرده است. چیزی که به اندازه جاسوسی الکترونیک بدیمن بود، ترس از این بود که ارتش مخفیانه در فرایند سیاسی مداخله کرده بود. با این حال اقدامات نیروهای مسلح در طول دوره زمامداری آیلوین شکنندگی مردم‌سالاری شیلی را بیش از پیش آشکار کرد. موارد کاربرد زور توسط ارتش آسیب‌پذیری مداوم نظام مردم‌سالاری در مقابل تهدیدات ارتش را به اثبات رساند. به علاوه جاسوسی الکترونیک در مورد شهروندان و بقای شبکه نظامی بین‌المللی سازمان مخفی اپراسیون کندور، [عملیات کرکس] ، نشان‌دهنده درجه بالای خودمختاری ارتش بود. ائتلاف اقدام هماهنگ معتقد بود که در احیای مفهوم تابعیت ارتش و دیگر بخش های نیروهای مسلح از حکومت غیرنظامی پیشرفت شگرفی حاصل کرده است. از نظر سیاستمداران این ائتلاف، هسته اصلی مشکل ارتش و غیرنظامیان بر سر این حقیقت بود که پینوشه هنوز در سمت فرمانده ارتش که مهمترین و بزرگترین بخش از بخش های چهارگانه نیروهای مسلح بود، باقی مانده بود. پینوشه علیرغم تصورات ذهنی ناشی از تخلفات حقوق بشری و رسوایی مالی و دیگر رسوایی‌های آشکار شده در مقابل تلاش هایی که سعی داشتند او

---

[1] Sebastian Pinera
[2] Evelyn Matthei
[3] Fernando Matthei

را قبل از اتمام شدن دوره صدارتش در ماه مارس ۱۹۹۸ از مقام ریاست ارتش پایین
کشند، مقاومت می‌کرد. حتی اظهارات تحقیرآمیز همکار سابقش، ژنرال فرناندو ماتئی
که سرسختی هایی را درمورد مراکز سیاسی ـ نظامی متنوع ارائه داد و نیز عملیات ماه
ی ۱۹۹۲ برای جایگزین ساختن یک نفر صلح طلب [به جای او]، دیدگاه پینوشه را
ض نکرد [۱۶].

وین و مردم سالار کردن نظام سیاسی

دولت آیلوین با مساله اصلاح یک نظامی سیاسی به روشی سنجیده، مدرج و
له به مرحله مواجه شد که فهرست طولانی از اصلاحات مورد نیاز را می‌طلبید. در
خصوصیات بسیار برجسته نظام موجود، فقدان مردم‌سالاری داخلی مشهود بود.
شهرداران منصوب می‌شدند و بجز تعداد اندکی که آیلوین آنها را انتخاب کرده بود
هرداران را پینوشه قبل از برکناری‌اش از قدرت برگزیده بود. شورای امنیت ملی،
که اختیار ارائه مشاوره به رئیس جمهور را داشت، زیر نظر نیروهای مسلح قرار
زیرا آنان [نظامیان] اکثریت کرسی‌ها را در اختیار داشتند. به علاوه اگر شورای
لی به ملاقات با رئیس جمهور رای می‌داد، او مجبور بود اطاعت کند. ترکیب
ش مجلس به طور ناعادلانه‌ای به دلیل نظام انتخابات دو وجهی [انتصابی -
به نفع جناح راست بود. این مجلس آن چنان دوگانه عمل می‌کرد که جناح
همانا جناح راست بود توانست فقط با در اختیار داشتن یک سوم آراء عمومی
رسی‌های قانونی را تصاحب کند [۱۷].
ندگی دموکراتیک در مجلس نیز به وسیله شرط قانونی که یک حداقل ۹
گان انتصابی را با خود داشت با مانع جدی مواجه شده بود. از این ۹ نفر باید
سران بازنشسته ارتش به عنوان نمایندگان بخش های ۴گانه نیروهای مسلح
مثال گویایی بود از اینکه چگونه قانون اساسی سال ۱۹۸۰، به یک نهاد غیر
قش سیاسی گسترده اعطا کرده بود. مجموعاً، سناتورهای انتصابی مذکور
م پینوشه تعیین می‌شدند، یک پنجم کل نمایندگان سنا را تشکیل
قدرت بی‌حد و حصر این نمایندگان را نشان می‌داد. مجلس همچنین به
ک سری امتیازات ویژه سنتی اش بیش از پیش تضعیف شده بود. محل
مجلس از سانتیاگو به شهر بندری والپارایزو، چندین فرسخ دورتر از

پایتخت انتقال یافت. این تغییر جغرافیایی حاکی از وزن نسبی سنا بود. همچنان کـه در قانون اساسی سال ۱۹۸۰ هم بیان شده این مجلس چیزی کمتر از یک شاخه هم عرض دولت بود. نهایتاً اینکه تشکیل قوه قضاییه و دیوان عالی از اول خطا بود چرا که تعـدادی از قضات را پینوشه انتخاب می‌کرد. ائتلاف اقـدام هماهنـگ در کنـار قـول جـدی بـرای حذف این اشکال قانونی غیرمردم‌سالار، وعده داد که شماری از اقدامات را که ارتـش در طول دوره همه پرسی عمومی اکتبر سال ۱۹۸۸ تـا مراسـم تحلیـف ریاست جمهوری آیلوین در ۱۹۹۰ تصویب کرده بود را ناکارآمد سازد. در طول این دوره جوخه نظامی ک قدرت قانونگذاری داشت، تلاش کـرد بـه کمـک نظـام اقتـصادی نئـولیبرال و نهادهـا سیاسی با ایجاد موانعی در برابر هر نوع اصلاحاتی که قوانین بازی سیاسی درصدد انج آنها بود، موقعیت خود را تحکیم بخشد. نظامیان در میان چیزهای دیگـر مجموعـه‌ای قوانینی را تدوین کردند که دولت آینده را از جایگزین کردن بخش اعظـم دیوانـسالا فدرال، تعویض روسای دیوان عالی، دادگاه قانون اساسی و تغییر در نیروهای سیاسی می‌داشت. دیگر قوانین و احکام تدوینی، بخش های دیگر دولـت ماننـد بانـک مرک ایستگاه تلویزیون ملی، شرکت مس و مانند اینها را به صورت واحدهایی درمـی‌آور کلاً از اختیار دولت مرکزی خارج می‌شدند. ارتش همچنین سعی کرد با تـصویب پویایی نیروهای مسلح[1]، خود را از کنترل مقامات غیرنظامی خارج سازد و در هما این پینوشه بود که نیروهای مسلح را در کنترل خود داشت و بـر طبـق بعـضی نیروهای مسلح قدرتی هم عرض با رئیس جمهور و وزیر دفاع داشتند [۱۸].

قوانینی که برای خصوصی کردن صنایع پیشنهاد شـده بودنـد خیلـی س تصویب رسیدند. این قوانین و دیگر احکام قانونی به قـوانینی مـشهور شـدند ک عامل بعدی را می‌بندند، چرا که برای بستن دست های دولت بعدی تدوین ش اقـداماتی کـه جوخـه نظـامی در حـال احتـضار اتخـاذ کـرد فهرسـت طـولا غیرمردم‌سالار به جا مانده از نظام سیاسی که ائتلاف اقدام هماهنگ قـول تغ داده بود را بیش از پیش طولانی‌تر کرد، زیرا اصلاح تمام آنها نیازمنـد تـصو بود. راهکارهای دولت آیلوین بر دستیابی بـه لـوایح مخـصوص بـا تکیـه بـر بخش‌های مخالفان سیاسی تمرکز داشت. این رویکرد مرحله به مرحله‌ای م

---

y of the Armed Forces

حاصل کرد ولی رویکردی زمانمند بود. طرح هایی که به مجلس فرستاده شدند شامل اصلاحات در حوزه کار، مالیات و قوانین کیفری، اصلاحات حذف سانسور مطبوعات و نیز اصلاحات شهری و ناحیه‌ای بودند. حتی میزان موفقیت این دستور کار اصلاحی، نسبی و مغشوش بود. یکی از این اصلاحات، اصلاح نظام مالیاتی بود که توسط مجلس در طول اولین سال حکومت آیلوین بعد از مصالحه با مخالفان جناح راست به تصویب رسید. مشارکت و درآمدهای مالیاتی به میزان ۱۵ درصد افزایش یافت که تجار و ثروتمندان را تحت تاثیر قرار داد. بخش زیادی از جمعیت هم تحت تاثیر افزایش مالیات بر درآمد اضافی که از ۱۶ درصد به ۱۸ درصد رسیده بود، قرار گرفت. دولت آیلوین بعداً توانست از طریق مذاکره با جناح مخالف حزب نوآوری ملی افزایش‌های مالیاتی را تا سال ۱۹۹۵ ادامه دهد و بعد از آن توانست میزان IVA را تعدیل کرده و بسته به شرایط اقتصادی از ۱۶ درصد به ۱۸ درصد برساند. اصلاحات قوانین مالیاتی برای دولت سازوکار مهمی را برای افزایش درآمدها به وجود آورد و نهایتاً دولت توانست از این طریق میزان بودجه برنامه‌های اجتماعی را افزایش دهد. ائتلاف اقدام هماهنگ قادر بود حمایت مجلس را برای تصویب اصلاحیه مالیاتی به دست آورد، زیرا این امر باعث تقسیم بار مالی دولت در میان طبقات اجتماعی می‌شد. دومین موفقیت دولت افزایش زود هنگام حداقل دستمزدها از ۱۸ هزار پزو، در یک ماه به ۲۶ هزار پزو در ماه بعد از انجام مذاکرات بین بزرگترین کنفدراسیون کارگری، CUT یا کنفدراسیون مرکزی کارگران[1] و گروه های تجاری بود[۱۹]. دولت همچنین تلاش نمود که جریان مذاکرات مابین CUT و انجمن مشاغل را حول اصلاحات قانون کار پینوشه هماهنگ کند. بعد از مذاکرات زیاد در مورد منافع تجاری و کارگری، یک بسته اصلاحات کار توسط مجلس در سال ۱۹۹۱ تصویب شد. در اصل این اصلاحات، اصلاحات ملایمی بودند که بسیاری از بخشهای قانون کار قبلی مصوبه سال ۱۹۷۹ را دست نخورده باقی گذاشته بودند. اصلاحات مذکور موجب شناسایی قانونی کنفدراسیون مرکزی کارگران، شناسایی اتحادیه ملی کار و لغو شرط ۶۰ روزه بودن اعتصابات گردید [۲۰].

فرایند تصویب این سه دسته اقدامات، تغییر قانون مالیاتها، تغییر حداقل دستمزدها و تغییر قانون کار، بیانگر رویکرد دولت در تلاش برای دست بردن به

[1] Central workers confederation

بخشهای مختلف اجتماع چه منافع اقتصادی و چه احزاب سیاسی، به منظور موفقیت در اجرای طرح هایش می‌باشد. علیرغم تلاشهای دولت، هنوز در مورد اصلاحات مهم مورد حمایت آن اختلافات سیاسی مهمی وجود داشتند. یکی از بخش های بسیار جنجال‌برانگیز، بحث اصلاحات در قانون کیفری بود. اصلاحات مذکور در نشست قانونگذاری سال ۱۹۹۱ و تنها بعد از حل و فصل مشاجره سیاسی و با تغییر فراوان به تصویب رسید. قانون اصلاحات که به نام وزیر دادگستری، فرانسیسکو کامپلیدو[1] به قانون کامپلیدو مشهور بود برای اصلاح قانون مجازات از طریق کاهش مجازات طیف متنوعی از جرائم و لغو مجازات مرگ تدوین شده بود. یکی از پیامدهای اصلاح این قانون آزادی زندانیان سیاسی دوره حکومت نظامی بود که هنوز بعد از مارس سال ۱۹۹۰، در زندان باقی مانده بودند. تصویب این لایحه به آیلوین اجازه می‌داد که به تعهدات خود در مورد آزادی زندانیان سیاسی دوران پینوشه عمل کند. اصلاحات قانون مجازات، همچنین موجب تغییر قوانین کنترل نیروهای مسلح و رفتار تروریستی[2] می‌شد. بعد از طی شدن مراسم قانون‌گذاری قانون کامپلیدو، جناح راست ذهنیتش را درباره بعضی از اَشکال آن تغییر داد و خواستار تغییرات بنیادی بخصوص در حوزه اصلاحات پیشنهادی که مجازات اقدامات تروریستی و نیز زندانیان سیاسی را دربرمی‌گرفت گردید. یکی از دلایل تغییر عقیده سیاسی جناح راست، قتل جیم گوزمن از عوامل برجسته حزب اتحادیه مردم‌سالار مستقل یا UDI، در آوریل سال ۱۹۹۱ بود. گوزمن یک چهره برجسته سیاسی و نظریه‌پرداز جناح راست بود. او همچنین به عنوان مشاور سابق پینوشه و یکی از نویسندگان قانون اساسی سال ۱۹۸۰، یکی از موسسین حزب نوآوری ملی RN و احزاب UDI هم بود. او در زمان قتلش یکی از سناتورهای سنا بود و قتلش جناح راست را بسیار خشمگین کرد.

در طول این دوره فعالیت های تروریستی دیگری توسط چندین گروه دست چپی صورت گرفت. دولت به سهم خود مشتاق تصویب این قانون بود زیرا به زندانیان سیاسی قول داده بود تا دسامبر سال ۱۹۹۱ آزاد خواهند شد. قوانین مذکور اصلاح گردیده و نهایتاًتصویب شدند. ا گرچه یک وضعیت اسفناکی در حوزه سانسور مطبوعات وجود داشت ولی ایجاد اصلاحات در این حوزه بسیار دشوار می‌نمود. بر طبق بخش ۴ ماده ۱۹

---

[1] Fransisco cumplido
[2] Arms contra and terrorist Acts

انتصابی بودند که در طول حکومت پینوشه منصوب شده بودند. تمام شهرداران هم انتصابی بودند و عموماً منتخب شوراهای شهری نبودند. نظام انتخاباتی دو مجلسی از طریق خنثی کردن قانون رای اکثریت و کاهش آن به یک سوم آرا، وزن سیاسی خود را در مقابل رای اقلیت کاهش داد. در نتیجه اقلیت مدعی نصف کرسی‌های انتخابی شد. تضمینی برای آزادی‌های اساسی مدنی بخصوص آزادی بیان وجود نداشت و در حقیقت در مقابل سخنرانی‌های سیاسی که از سیاستمداران و نیروهای مسلح انتقاد می‌کرد، محدودیت‌های قانونی زیادی وجود داشت. نهادهای دیگر به منظور بی‌اثرسازی اراده عمومی تاسیس و سازماندهی شده بودند. بخش عظیمی از نظام قضایی به مدت ۱۶ سال در خدمت منویات ارتش بود و نظام دیوانسالاری را کارمندانی پر کرده بودند که منصوب پینوشه بودند و رئیس جمهور منتخب ائتلاف اقدام هماهنگ برای جایگزینی آنها با مانع مواجه بود. رئیس جمهور نمی‌توانست روسای چهارگانه نیروهای مسلح و پلیس ملی را که همگی در خدمت پینوشه بودند، تعویض کند. به علاوه نیروهای مسلح در قالب یک نهاد به عنوان بازیگران سیاسی عمل کرده و در شورای عالی امنیت ملی یا NSC و نمایندگی رسمی در مجلس سنا رای اکثریتی داشتند. مجموعاً این وضعیتها به معنی این بود که جناح راست هنوز از قدرت فراوانی برخوردار بود. پینوشه هنوز در مقام ریاست کل نیروهای مسلح و فرمانده ارتش باقی مانده بود. جناح راست هنوز در مجلس سنا در اکثریت بود و به لطف نظام انتخاباتی و سناتورهای انتخابی بود که نیروهای ائتلاف اقدام هماهنگ توانستند اکثریت قطعی آرای عمومی را کسب کنند.

از آنجا که ائتلاف اقدام هماهنگ صاحب یک اکثریت کارا در مجلس سنا نبود، برای تصویب هر قانونی نیازمند حمایت بخشی از جناح راست بود. یکی از ابعاد دیگری که رژیم گذشته از طریق آن بر وضعیت کنونی تاثیر گذاشت، فرایند گذار دهه ۱۹۸۰ بود. در آغاز، فرایند گذار به حکومت مدنی بسیار طولانی بود و پینوشه ابعاد و فضای آن را به شدت کنترل می‌کرد. علیرغم شروع اعتراضات شدید علیه رژیم پینوشه در سال ۱۹۸۳، هفت سال طول کشید تا مقامات غیرنظامی تحت قوانین حکومت نظامیان توانستند انتخاب شده و حکومت را به دست بگیرند. دوماً این فرایند که یک فرایند مسالمت‌آمیز و قانونی بود هدف اصلی‌اش جستجوی راه حلی سیاسی برای پایان دادن به حکومت نظامیان بود. وقتی احزاب کمونیست با حمایت از مفهوم شورش عمومی به جای ادامه حمایت از گروه های پارلمانی، از پذیرش این راهبرد سرباز زدند، به وسیله

دیگر احزاب سیاسی به حاشیه رانده شدند و از ائتلاف اقدام هماهنگ کنار گذاشته شدند. در نتیجه در سال ۱۹۸۹، هیچ عضو کمونیستی به انتخاب مجلس در نیامد [۴]. شکل دیگری از فرایند گذار این بود که جناح راست سیاسی هنوز باور نداشت که اعتبارش ساقط شده است. پینوشه مدعی بود وظیفه خود را که همانا تغییر شیلی از ابعاد سیاسی و اقتصادی بوده به خوبی انجام داده است. بخشی از این انتقال در قانون اساسی سال ۱۹۸۰ که پینوشه و حامیانش آن را به عنوان یک سند معتبر تلقی می‌کردند تجسم یافته بود در حالی که بخش دیگر آن موفقیت اقتصادی الگوی نئولیبرال بود که یکی دیگر از میراثهای بزرگ حکومت نظامیان بود [۵].

میراث سیاسی بین‌المللی

محیط بین‌المللی که در طول سالهای حکومت نظامیان تغییر یافته بود در برابر فعالیت‌های ائتلاف اقدام هماهنگ هم موانعی ایجاد کرد. به نظر می‌رسید ایالات متحده با فروپاشی شوروی برنده نبرد ایدئولوژیک شده است. در اوایل دهه ۱۹۸۰ تاچریسم و ریگانیسم به مشروعیت بخشی الگوی نئولیبرال سرمایه‌داری کمک شایانی کردند. اتحاد جماهیر شوروی و امپراطوری آن فروریخته بود و اعتبار کمونیسم در ابعاد سیاسی و اقتصادی از بین رفته بود. از سال ۱۹۹۰ نئولیبرالیسم در همه جای جهان رفته رفته تفوق می‌یافت. حتی با وجود اقدامات رژیم پینوشه که در طول سال های دهه ۱۹۷۰ به دلیل تخلفات حقوق بشری مورد انزجار بود، جامعه مالی بین‌المللی شیلی را به عنوان الگویی برای تقلید و مثالی از یک گذار موفقیت آمیز به اقتصاد بازار آزاد می‌شناخت. تغییر الگوی اقتصادی نه تنها با مخالفت های داخلی بلکه با نارضایتی‌های بین‌المللی نیز همراه بود. ایالات متحده نیز اراده و توانایی خود برای مقابله علیه هرگونه تلاش انقلابی در نیمکره غربی را آشکارا اعلام کرد. شاهد آن هم حمله این کشور علیه گراناداد و اقدامات نظامی و اقتصادی این کشور علیه ساندنیست‌های نیکاراگوا است. پیام ایالات متحده بخصوص به کشورهایی که از دشمنی این کشور با حکومت آلنده رنج می‌بردند کاملاً واضح بود: ایالات متحده تمام تلاش خود را برای نابودی هر حکومتی که با منافع این کشور دشمنی کند صرف خواهد کرد. تمام این میراث‌ها، اوضاع سیاسی داخلی و بین‌المللی و نیز وضعیت روانی مردم شیلی از ابتدا همچون عواملی بازدارنده علیه گزینه‌های پیش روی ائتلاف اقدام هماهنگ عمل کردند.

سال های آیلوین: اولین قدم های بازسازی مردم سالاری

دولت آیلوین به عنوان اولین دولت منتخب مردم سالار، که در یک فضای قانون اساسی دست نخورده و بازمانده از حکومت پینوشه عمل می‌کرد، با چالش ویژه‌ای مواجه شد. دستور کار این دولت بسیار جاه طلبانه بود: ایجاد تغییرات قانون اساسی رسمی به منظور دستیابی به مردم سالاری بزرگتر، جبران تخلفات جدی حقوق بشری که در طول حکومت پینوشه رخ داده بود و تضمین حکومت قانون و نهایتاً تضمین بازگشت نظامیان به درون پادگان ها و ماندن در آنجا. با این حال این اقدامات باید در چارچوب سازمانی که میراث حکومت پینوشه بود صورت می‌گرفت. این در حالی بود که ائتلاف اقدام هماهنگ که حتی در مجلس سنا صاحب یک اکثریت ساده هم نبود برای ایجاد اصلاحات در قانون اساسی نیازمند کسب اکثریت مطلق بود. وضعیت بعدی پیامد کنار گذاشتن سناتورهای انتصابی بود چرا که حتی در نظام انتخاباتی دو مجلسی به خودی خود ائتلاف اقدام هماهنگ توانست اکثریتی از کرسی‌های انتخابی سنا را برباید. دستور کار چند بخشی نظام انتخاباتی در سال ۱۹۹۰ چالش بزرگی سر راه رئیس جمهور آینده بود. بخصوص با توجه به این مساله که او باید عهده‌دار یک نظام سیاسی ناآزموده بازمانده از حکومت نظامیان می‌شد و فقط چهار سال برای دستیابی به اهدافش فرصت داشت. دولت آیلوین در اولین قدم، اولویت های خود را در میان این نیازهای اساسی مشخص ساخت. در ماه های اولیه در جبهه حقوق بشر حرکت کرد و چندین حادثه از دوران جنگ طلبی حکومت نظامیان را مورد مداقه و حل و فصل قرار داد. در اصل رویکرد دولت آیلوین در ایجاد اصلاحات در نهادهای سیاسی شیلی، اتخاذ یک رویکرد پلکانی و مرحله به مرحله بود. حکومت در طول دو ساله اول بر اصلاح قانون اساسی اصرار نکرد چرا که دریافته بود اوضاع سیاسی برای این کار مساعده نبوده و ائتلاف اقدام هماهنگ هم در مجلس سنا از قدرت کافی برای پیروزی برخوردار نیست. قصد دولت ایجاد اصلاحات برای مردم سالار کردن حوزه مسئولیت شهرداری‌ها، تصویب اصلاحات مالیاتی به منظور ایجاد صندوق مبارزه علیه فقرا و اصلاح قوانین کیفری و کارگری بود. این اصلاحات از طریق انجام یک سری مذاکرات با جناح راست به اجرا درآمد. رئیس جمهور آیلوین در طول دو ساله دوم حکومتش یک بسته جامع اصلاح قانون اساسی پارلمانی را ارائه داد. هر چند که این طرح ناموفق بود لیکن مساله اصلاح قانون اساسی ۱۹۸۰ را در دستور کار سیاسی قرار داد. اجازه بدهید ابتدا این مساله را بررسی کنیم که

دولت آیلوین چگونه توانست مساله تخلفات حقوق بشری را حل و فصل کند و نیز اثر این اقدام بر روابط نظامیان- غیرنظامیان را قبل از پرداختن به اصلاحاتی که هدفشان مردم سالار کردن نهادهای سیاسی شیلی بود، ارزیابی کنیم.

سیاست‌های حقوق بشری دولت آیلوین

در سال ۱۹۹۰ حل و فصل و رسیدگی کردن به تخلفات حقوق بشری که در طول حکومت نظامیان رخ داده بود نه تنها یک امر حساس سیاسی و از مسایل عاطفی در شیلی بود بلکه مستقیماً مساله تحکیم مردم سالاری را هم تحت‌الشعاع قرار می‌داد. کنار آمدن با شرایط تخلفات حقوق بشری و حل و فصل آنها به ترمیم این احساس که شیلی کشوری بوده که به حقوق شهروندی احترام گذاشته و تحت لوای قانون عمل کرده، کمک می‌کرد. از طرفی تلاش برای جبران تخلفات حقوق بشری به وقوع پیوسته در طول حکومت نظامیان، نتایج جدی برای بهبود روابط نظامیان - غیرنظامیان به بار می آورد، چرا که ارتش اولین ناقض حقوق بشر بوده است. هر نوع تلاشی برای به محکمه کشاندن افسران نظامی موجب رویارویی نیروهای نظامی و غیرنظامی و به مخاطره افتادن مردم سالاری نوپای شیلی می‌شد. این امر آیلوین را به عنوان اولین رئیس جمهور غیرنظامی بعد از دیکتاتوری برای برداشتن اولین گام و شروع بررسی‌های حقوق بشری ترغیب کرد.

کمیسیون حقیقت یابی و آشتی جویی

دولت آیلوین سریعاً بر سر مساله حقوق بشر رفت. به این منظور آیلوین یک ماه بعد از به دست گرفتن مقام ریاست جمهوری یک«کمیسیون ملی حقیقیت یابی و آشتی‌جویی»[1] را تاسیس کرد. و به دلیل نام رئیس آن«رائول رتیگ»[2] آن را«کمیسیون رتیگ»[3] نامید. رئیس جمهور این کمیسیون ۹ نفری را مامور تحقیق و بررسی تمام تخلفات حقوق بشری نمود که در فاصله یازدهم سپتامبر سال ۱۹۷۳ تا یازدهم مارس سال ۱۹۹۰ منجر به مرگ یا ناپدید شدن افراد گردیده بودند. او همچنین از کمیسیون

---

[1] National Commission of Truth and Reconciliation
[2] Raul Rettig
[3] Rettig Commission

مذکور خواست نظامی را برای پرداخت غرامت‌ها به این افراد و بازماندگان آن تدوین کند و پیشنهادهایی را برای ممانعت از تکرار چنین فجایعی در آینده ارائه دهد. این کمیسیون که در کمتر از یک سال تحقیقاتش را به اتمام رساند، شواهدی را از خانواده‌ها و افرادی که ناپدیده شده بودند و نیز مدارک مستندی را از بنیاد «قلمرو همبستگی»[1] و کسان دیگری که بر روی پرونده‌های انفرادی کارکرده بودند، به دست آورد. کمیسیون مذکور از ارتش هم درخواست ارائه همکاری و اطلاعات نمود. به محض اینکه کمیسیون کارش را تمام کرد، تمام اطلاعات و مدارک به دادگاه های شیلی گسیل شد.

رئیس جمهور آیلوین در یک اعلام ملی خطاب به مردم شیلی در چهارم مارس سال ۱۹۹۱ رسماً یافته‌های کمیسیون حقیقت یاب را اعلام کرد. براساس یافته‌های این کمیسیون مجموعاً ۲۲۷۹ نفر کشته شده بودند. نیمی از این افراد بین ۱۶ تا ۳۰ سال بودند و ۴۶ درصد هیچ وابستگی حزبی شناخته شده‌ای نداشتند [۶].

اگرچه کمیسیون رتیگ به طور ویژه مسئول اعلام مواردی بود که به مرگ ختم شده بودند، لیکن شواهد و اطلاعات موجود درباره شکنجه‌های صورت گرفته در آن سالها آنقدر تکان‌دهنده بودند که کمیسیون را وادار کرد بخش ویژه‌ای را برای بررسی این شکنجه‌ها در نظر بگیرد. گزارش کمیسیون همچنین حاوی پیشنهاد یک برنامه پرداخت خسارت از جمله پرداخت مساعدت مالی و ارائه خدمات روانشناختی و پزشکی به وابستگان و بازماندگان افراد کشته و ناپدیده شده بود. آیلوین با توجه به گزارش این کمیسیون بی‌پرده اعلام کرد علیرغم ادعای ارتش که مدعی است شیلی در آن زمان در وضعیت جنگ داخلی قرار داشته است، هیچ توجیهی برای تخلفات حقوق بشری وجود ندارد. او خاطر نشان ساخت حتی در وضعیت جنگی هم قوانینی درباره نحوه رفتار با اسرا و زندانیان وجود دارد. او گفت که هیچ چیز نمی‌تواند شکنجه و اعدام زندانیان را توجیه کند یا اینکه مرتکبین این جرائم اجساد اسرا را ناپدید سازند. آیلوین سپس از خانواده‌های قربانیان و رنج‌دیدگان این حوادث خواست که به نام ملت شیلی مرتکبین این جنایات را ببخشند. او سپس از ارتش خواست که اقداماتی را برای شناسایی عوامل بروز این فجایع در پیش گرفته و برای کاهش اثرات این درد همکاری لازم را ارائه دهد[۷].

[1] Vicariate of Solidarity

قانون عفو سال ۱۹۷۸

ارتش به این تقاضا پاسخ نداد و دولت در انجام اعمالی که منجر به دستیابی به حس عدالت شود با محدودیت همراه بود. یکی از مهمترین نکاتی که در تلاش برای حل و فصل مساله حقوق بشر باید مورد توجه قرار داد، قانون عفو است که جوخه نظامی در سال ۱۹۷۸ از تصویب گذراند. این قانون به تمام افرادی که بین سال های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸ یعنی دوره‌ای که بیشترین تخلفات حقوق بشری صورت گرفت، مرتکب چنین اعمالی شده بودند عفو اعطا می‌کرد. به علاوه دیوان عالی در موردی که قبل از رئیس جمهور شدن آیلوین به آن رجوع شده بود، اعلام کرد که نه تنها قانون عفو مذکور طرحی قانونی است بلکه با استناد به این قانون هیچ نوعی تحقیقات قضایی مربوط به پرونده‌های تخلفات حقوق بشری هم نباید صورت گیرد. ملت و بخصوص رئیس جمهور با این تصمیم به رسوایی کشیده شدند. آیلوین اعلام کرد که در مورد تمام پرونده‌ها می‌توان و بایستی تحقیقات قضایی انجام گیرد. و فقط باید پس از جمع‌آوری تمام اطلاعات مربوطه عفو اعطا گردد. موضع‌گیری او به دکترین آیلوین مشهور گشت.

کشف اجساد

کشف اجساد در داخل گورهای دسته جمعی مربوط به دوره بعد از کودتای سال ۱۹۷۳ مساله حقوق بشر را تبدیل به جنجالی‌ترین موضوع مطبوعات شیلی در ماه های قبل از اعلام یافته‌های کمیسیون رتیگ نمود. تماس های تلفنی و اغلب به صورت ناشناس، مقامات را از وجود گورهای دسته جمعی که محل دفن هزاران تن از افرادی بودند که در فردای کودتای نظامی کشته شده بودند، آگاه می‌ساخت [۸] .

احتمالاً تکان‌دهنده‌ترین مورد، کشف اجساد در پیساگوا[1] در شمال شیلی بود، هوای خشک آنجا اجساد را همانند اجساد مومیائی شده حفظ کرده بود. نشانه‌های وحشت بر روی صورت‌های قربانیان خبر از وضعیت هیجانی آنان در لحظه مرگ می‌داد. در پیساگوا، همانند مکان های بی‌شمار دیگر، قربانیان آشکارا اعدام شده بودند. چشمان آنان را بسته بودند، کلاهی بر سرشان انداخته بودند، دستها و پاهایشان را بسته بودند و

---

[1] Pisagua

به آنان شلیک کرده بودند. این کشفیات برای کل کشور دردناک بود ولی به طور ویژه دو بخش از جامعه را تکان داد: خانواده‌های قربانیان و نیروهای مسلح.

خانواده‌های ناپدیدشدگان که سالها در رنج و عذاب بودند، نهایتاً فهمیدند که چه بلایی سر عزیزانشان آمده است. آنان خواستار اجرای عدالت بودند. ارتش از احتمال محاکمه سران نظامی به خاطر تخلفات حقوق بشری به شدت عصبانی بود. پینوشه که از حمایت ارتش و بخشی از جناح راست برخوردار بود، با ادعای این که بحث تخلفات حقوق بشری صرفاً پیکاری برای بی‌اعتبار ساختن ارتش است، مبارزه تبلیغاتی شدیدی را علیه آن به راه انداخت. او در حالی این ادعا را بیان می‌داشت که از صحرای شمال تا جنوب بارانی کشور در نبش قبرهای صورت گرفته، اجساد قربانیان بیرون کشیده می‌شد. در دسامبر سال ۱۹۹۰ ارتش به سربازانش که در درون پادگانها مستقر بودند، اعلام روز عقب‌نشینی کرد. دولت آیلوین این امر را به منزله اعلام قدرت‌نمایی و یک عمل تحریک‌آمیز تلقی نموده و سریعاً از پینوشه خواست مخالفت خود را با این عمل اعلام دارد. این حادثه یک نکته را ثابت کرد و آن اینکه ارتش برای دفاع از منافعش آماده بود. دومین عرض اندام ارتش در ۲۸ می ۱۹۹۳، به نحوی ناشی از ادامه تحقیقات قضایی در مورد تخلفات حقوق بشری بود که مردان نظامی را در بر می گرفت.

اقدامات دولتی

دولت آیلوین برای حل مساله حقوق بشر در وضعیت دشواری قرار گرفته بود، زیرا از یک طرف باید طوری عمل می‌کرد که رضایت خانواده‌های قربانیان را در اجرای عدالت تامین می‌کرد و از طرفی دیگر عملکردهایش باید در چارچوب قانون عفو سال ۱۹۷۸ منحصر می‌شدند. رئیس جمهور احساس کرد درعرصه حقوق بشر پیشرفتهای چشم‌گیری حاصل کرده است زیرا کمیسیون رتیگ در زمینه تخلفات حقوق بشری حقایق را کشف کرده بود و یک توافق عمومی نیز وجود داشت که خشونت‌های غیرقابل قبولی در این دوره اتفاق افتاده بود. با این حال آیلوین نتوانست تضمین کند که عدالت اجرا خواهد شد. او اقدامات دیگری را در این زمینه اتخاذ کرد. او قانونی را امضا کرد که برطبق آن آژانس جبران خسارتی تشکیل می‌شد که به خانواده‌ها و بازماندگان قربانیان خسارت مادی پرداخت می‌کرد. تا پایان سال ۱۹۹۲ این کمیسیون جدید، موسوم به

"موسسه ملی غرامت و آشتی"[1] به بیش از ۴۵۰۰ نفر از بستگان قربانیان به مقدار ۷ میلیارد پزو غرامت پرداخت کرد و به آنان کمک‌های دارویی و مشاوره روانشناختی اعطا نمود [۹].

در آگوست سال ۱۹۹۰ موسسه‌ای به نام "دفتر ملی جبران مافات"[2] تأسیس شد که به تبعیدشدگان برای بازگشت و اسکان مجدد در شیلی یاری می‌رساند. قانون جزایی دوره پینوشه هم اصلاح شد و به این ترتیب به زندانیان سیاسی آزادی اعطا شد. آیلوین همچنین تصمیم دیوان عالی در مورد قانون عفو را نپذیرفت. او به قوه قضاییه یادداشتی فرستاد که در آن خواستار بررسی پرونده‌ها و موارد تخلفات حقوق بشری شده بود که کمیسیون رتیگ آنها را کشف کرده بود و اعلام کرد قانون عفو مذکور که دولت به آن احترام می‌گذارد نباید مانع تکمیل تحقیقات قضایی گردد که عوامل جنایات را بخصوص در مورد ناپدیدشدگان مشخص و معلوم می‌سازد [۱۰].

موضع‌گیری آیلوین که به دکترین آیلوین مشهور شد، بعدها توسط نظام قضایی از جمله دیوان عالی شیلی پذیرفته شد. این امر موجب شد تا صدها پرونده تخلفات حقوق بشری برای بازبینی قضایی گشوده شوند. رئیس جمهور شخصاً خواستار آن شد که سران بخش‌های نیروهای مسلح در جستجو برای یافتن افرادی که هنوز پیدا نشده بودند همکاری کنند. علیرغم تلاش های دولت، خانواده‌های ناپدیدشدگان که در انجمن خانواده‌های بازداشت‌شدگان و ناپدیدشدگان[3] یا AFDD سازماندهی شده بودند، از نتیجه تلاشها ناامید و سرخورده شدند. آنان معتقد بودند کمیسیون رتیگ باید اسامی شکنجه‌گران و نیز بازداشت‌شدگان را در گزارش خود و اطلاعات اعلام شده کمیسیون قید کند. دولت آیلوین همچنین باتلاش برای حل تعدادی از قتل های فجیع و آشکار که در طول حکومت نظامیان رخ داده بودند و مشمول قانون عفو نمی‌شدند، در زمینه حقوق بشر به پیشرفت هایی نایل شد. این طرح قتل رئیس سابق ارتش، ژنرال کارلوس پراتس و همسرش صوفیا در آرژانتین در سپتامبر سال ۱۹۷۴، قتل برناردو لیتون و همسرش در رم در سپتامبر سال ۱۹۷۵، قتل فجیع ارلاندو لتلیر و همکارش با بمب کنترل از راه دوری که در یک ماشین تعبیه شده بود، در خیابانهای واشنگتن دی سی

[1] National Corporation for Reparation and Reconciliation
[2] National Office Of Return
[3] Association of the families of the Detained and Disappeared

در سپتامبر ۱۹۷۶ و قتل سه عضو حزب کمونیست در شیلی در مارس ۱۹۸۵ مشهور به پرونده گلوبریدگان را دربرمی‌گرفت. در مورد پرونده قتل ارلاندولتلیر، دولت قاضی ویژه‌ای را برای بررسی اتهامات برجسته‌ای که خانواده لتلیر به راه انداخته بودند منصوب کرد. در روزهای نزدیک به سپتامبر سال ۱۹۹۱ قاضی مذکور حکم دستگیری دو تن از افسران پلیس به نام های ژنرال مانویل کنترراس سوپولودا[1] رئیس سابق پلیس مخفی پینوشه، سازمان دینا، و سرتیپ ژنرال پدرو اسپینوزا[2] را که برای کنترراس کار می‌کرد به جرم دست داشتن در قتل لتلیر صادر کرد. کنترراس به عنوان همکار نزدیک پینوشه تا آن زمان از محاکمه مصون مانده بود. این دو نفر هم از مدتها پیش از طرف ایالات متحده به عنوان عوامل قتل لتلیر مورد تعقیب بودند. نهایتاً کنترراس در یک بیمارستان نظامی بستری شد ولی عاقبت آزاد شد. محاکمه با تاخیر طولانی در اوایل سال ۱۹۹۳ برگزار شد. در پایان این محاکمه کنترراس گناهکار شناخته شد. اسپینوزا هم در یک دادگاه جداگانه گناهکار شناخته شد. دادگاه در مورد پرونده لتلیر و خانواده‌های مافیت[3] خیلی زود به تسویه حساب مالی رسید [۱۱].

اسپینوزا و کنترراس به ترتیب به ۶ و ۷ سال زندان محکوم شدند. با این حال اعلام گناهکار بودن کنترراس یک چیز بود و به زندان فرستادنش یک چیز دیگر. کنترراس دوره محکومیتش را تا سال ۱۹۹۵ یعنی تا شروع دوره ریاست جمهوری ادواردو فری شروع نکرد. با تشویق دولت شیلی، ایتالیا هم پرونده لیتون را بازگشایی کرد. امیدهای مردم شیلی برای بازگشایی پرونده قتل پراتس و همسرش از طرف دولت آرژانتین، زمانی که دختران پراتس دادخواستی را برای بازگشایی پرونده به دولت آرژانتین ارائه دادند، به ثمر نشست. پرونده سال ۱۹۸۵ مشهور به پرونده دگولادوس، که توجه بین‌المللی را برانگیخته بود هم تحت صلاحیت قضایی یک قاضی ویژه به نام میلتون جوسیا[4] که مجدانه پرونده را دنبال می‌کرد، بازگشایی شد. او اتهامات را متوجه چندین تن از افسران پلیس ملی نمود که ظاهراً در سازمان پلیس ملی یا دیکومار[5] کار می‌کردند [۱۲].

---

[1] Carlos Contreras Sepulveda
[2] Pedro Espinoza
[3] Moffit families
[4] Milton Jucia
[5] Dicomar

این پرونده‌های تخلفات حقوق بشری نه تنها مساله لزوم دستیابی به عدالت بلکه لزوم ایجاد اصلاحات در سیستم قضایی را نیز پیش کشید. گزارش کمیسیون رتیگ در انتقاد از شاخه قضایی کشور به جرم همدستی با نیروهای مسلح در مخفی نگهداشتن یا فاش نکردن تخلفات حقوق بشی صورت گرفته در طول سالهای حکومت پینوشه، بحث لزوم ایجاد اصلاحات در سیستم قضایی را پیش کشید. یک احساس فزاینده و گسترده مبنی بر این که سیستم قضایی چه از لحاظ ساختاری و چه از لحاظ پرسنلی باید از نو ساخته شود به وجود آمد. بعضی از سیاستمداران علیه روند دادرسی و قضاوت دیوان عالی، اعلام جرم کردند و از اوایل سال ۱۹۹۳ یکی از قضات این دیوان به نام هرنال سرسدا[1] پس از آنکه مجلس سنا اتهام قانونی را علیه او به تصویب رساند از دیوان اخراج شد. اگر چه لایحه اصلاح قضایی آوریل سال ۱۹۹۲ دولت آیلوین کامل و موفقیت‌آمیز نبود لیکن بنای طرح اصلاح قضایی دیوان عالی کشور در دوره صدارت ادواردو فری را پایه‌گذاری کرد. از سال های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ اختلافات در مورد چگونگی برخورد با تخلفات حقوق بشری و قانون عفو، برجسته‌تر شد. در حالی که در درون ائتلاف اقدام هماهنگ پیکاری برای سالیانه کردن قانون عفو سال ۱۹۷۸ شروع شده بود، اعضای جناح راست برای توسعه و تعمیم این قانون تا سال ۱۹۹۰ بسیج شده بودند. بخش اعظم اختلافات پیرامون سرنوشت صدها تحقیق قضایی در مورد تخلفات حقوق بشری و وضعیت احتمالی آنها بود. سیاستمداران جناح راست و ارتش که مخالف تحقق دکترین آیلوین بودند، لایحه‌ای را ارائه دادند که دامنه عفو را تا سال ۱۹۹۰ گسترش می‌داد و بر تحقیقات قضایی در مورد تخلفات حقوق بشری نقطه پایان می‌گذاشت. نیروهای مسلح امیدوار بودند این مساله تا ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۹۳ یعنی بیستمین سالگرد کودتای نظامی حل و فصل گردد. بعضی از رهبران ائتلاف اقدام هماهنگ خواستار تسریع فرایند قانونی و حل و فصل تمام پرونده‌ها تا پایان دوره ریاست جمهوری آیلوین بودند. آنها مخالف هر نوع گسترش و تعمیم قانون عفو بوده و بر یافتن محل دفن و بازیابی اجساد تمام ناپدیدشدگان تاکید می‌کردند. گروه سوم که شامل خانواده‌های قربانیان و ناپدیدشدگان، نیروهای سیاسی سنتی‌تر جناح چپ و نیز تعدادی از اعضای حزب سوسیالیست بودند، کمتر بخشنده بوده و معتقد بودند که متخلفان حقوق بشری دوره

---

[1] Hernan Cereceda

حکومت نظامیان نباید تحت حمایت قانون عفو سال ۱۹۷۸ از مجازات معاف شوند. در این رابطه نمایندگان مجلس لایحه‌ای را به منظور سالیانه کردن قانون عفو سال ۱۹۷۸ تقدیم مجلس کردند. موضع‌گیری آنان این بود که تحمیل ضرب‌الاجلی برای فرایند قانونی امری محال بوده و قانون عفو عمومی باید لغو گردد زیرا مخالف معاهدات بین‌المللی حقوق بشری است که دولت آیلوین امضا کرده است. این اختلافات در دوره ریاست جمهوری فری و حتی تا دوره دولت لاگوس هم ادامه یافت. هرچند که دولت آیلوین به طور کامل نتوانست مساله حقوق بشری را حل و فصل کند، لیکن در این زمینه قدم های بلندی برداشت.

روابط نظامیان ـ غیرنظامیان

در دوره حکومت آیلوین در بعضی موارد، مساله روابط نظامیان ـ غیرنظامیان عنصر کلیدی دستیابی به مردم سالاری در شیلی بود. بعد از این مساله تبعیت ارتش از مقامات غیرنظامی برای مردم سالاری امری حیاتی بود، و هیچ کشوری نمی‌تواند ادعای مردم‌سالاری کامل داشته باشد در حالی که شانه‌هایش زیر بار ترس از مداخله بالقوه نظامیان خم شده است. مساله تبعیت ارتش از مقامات مدنی به طور ویژه برای دولت اقدام هماهنگ از دوره پیروزی آیلوین و زمانی آغاز گردید که او به عنوان ژنرالی که قدرت نهایی را بعد از شانزده سال شروع و اداره کرده بود و هیچ اظهار ندامتی درباره حذف کسانی که به عنوان تهدید تلقی می‌کرد نمی نمود [۱۳] .

دولت آیلوین به عناوین متخلف سعی کرد نیروهای مسلح را از عرصه سیاست بیرون بکشد. او قانونی را برای تغییر توازن قدرت موجود بین دو جناح سیاسیون و نظامیان همانند لوایح پیشنهادی برای اصلاح ترکیب شورای امنیت ملی و بازگشت آن به زیر نظر رئیس جمهور به عنوان مقامی که اختیار بازنشستگی و ارتقای مقام سران بخش های سه گانه ارتش و افسران نظامی را دارد، ارائه داد. دولت بعضی از اقداماتی را برای کسب امتیاز از از کانال عمومی برنامه ریزی کرد و به بعضی از سران ارتش برای پا بیرون کشیدن از سیاست و اتخاذ موضع غیرسیاسی وظایف و دستورالعمل هایی را محول نمود. دو مورد برجسته از قدرت‌نمایی ارتش که دولت آیلوین مجبور به

پاسخگویی به آنها بود، یکی مورد عقب‌نشینی دسامبر سال ۱۹۹۰ و دیگری پرونده بوینازو[1] در ماه می سال ۱۹۹۳ است.

بوینازو

شکی نیست که تحقیقات در مورد تخلفات حقوق بشری باعث تشدید تنشها با نیروهای مسلح به ویژه ارتش گردید. روزعقب‌نشینی پینوشه در دسامبر سال ۱۹۹۰ و عمل نظامی ماه می سال ۱۹۹۳ مشهور به بوینازو، دلیل این مدعا می‌باشند. در مرحله بعدی ارتش با زمان بندی یک عملیات نظامی در ۲۸ می سال ۱۹۹۳، در زمانی که رئیس جمهور آیلوین در سفر خارج کشور بود، عمق نارضایتی خود از روابط نظامیان ـ غیرنظامیان را نشان داد. این عمل ارتش به دلیل مشارکت نیروهای نخبه با کلاه بره ای سیاه ویژه‌ای که بر سر داشتند و خارج از ساختمان نیروهای مسلح در پایین شهر سانتیاگو تجمع کرده بودند و ژنرال های ارتش هم در داخل ساختمان تشکیل جلسه داده بودند به بوینازو [تجمع کلاه بره‌ای‌ها] مشهور شد. در پاسخ به این دومین عرض اندام نیروهای ارتش، دولت آیلوین مذاکرات مخفی را با مقامات ارتش در مورد نگرانی‌های نیروهای مسلح پیرامون تحقیق از ناقضان حقوق بشری و فساد ارتش و اعطای اختیار ریاست جمهوری به منظور ارتقای مقام و نیز بازنشستگی نیروهای ارتش انجام داد. جریان بوینازو افرادی را که معتقد بودند از سال ۱۹۹۳ یعنی سه سال بعد از خاتمه حکومت نظامیان، روابط نظامیان ـ غیرنظامیان تثبیت شده و خطر مداخله ارتش برطرف گردیده است را دچار شوک نمود. بعد از جریان بوینازو دولت آیلوین تایید کرد که فرایند گذار به مردم‌سالاری با شکست سختی مواجه شده است. اختلافات، فراتر از سازمان ارتشی که پینوشه تربیت کرده بود گسترش یافت. براساس گزارش کمیسیون رتیگ بیش از ۵۰ درصد تخلفات حقوق بشری را که به مرگ منجر شده بودند پلیس ملی شیلی "کارابینروس" مرتکب شده بود. دولت آیلوین سعی کرد با جداسازی تحقیقات و روند قضاوت افرادی که منجر به محکوم کردن نهاد ارتش گردد، اوضاع را تا حدی فرونشاند [۱۴] .

---

[1] Bionazo

پرونده بریوس[1]

یکی دیگر از علائم نگران‌کننده تداوم دخالت ارتش در امور سیاسی در ژوئن سال ۱۹۹۳ با ناپدید شدن ایگنو بریوس[2]، زیست‌شناسی که یکی از عوامل سابق پلیس مخفی پینوشه بود، بروز یافت. حادثه مذکور در اواخر سال ۱۹۹۱، هنگامی به وقوع پیوست که بریوس که در آرژانتین و اروگوئه مخفی شده بود و سابقاً معاونت اعضای نیروهای مسلح سه گانه کشور را به عهده داشت، توسط دادگاهی که در مورد پرونده قتل لتلیر تحقیق می‌کرد، احضار شد [۱۵].

پرونده بریوس معلوم کرد که شبکه‌ای از همکاری نظامی مخفی که در جنوب کشور در طول سال های دیکتاتوری تحت نام "اپراسیون کندور" [عملیات کرکس]، فعالیت می‌کردند هنوز زنده است. به علاوه میزان کنترل مقامات غیرنظامی بر نیروهای ارتش و تمایل ارتش برای اطاعت از آنان در این مساله به شدت زیر سئوال رفت. ناپدید شدن بریوس اولین فصل یک جریان طولانی و کثیف که پینوشه و قتل احتمالی رئیس جمهور سابق ادواردو فری مونتالوا در سال ۱۹۸۲ را در برمی‌گرفت، خود را نشان داد. بریوس قبل از آنکه بتواند به شیلی برگردد و در مورد عملی که برای پلیس مخفی حکومت سابق انجام داده و نیز فعالیت هایی که با مرگ فری مرتبط بودند توضیحی دهد، به قتل رسید. یک سری مسایل دیگر تاثیر جدی بر روابط نظامیان ـ غیرنظامیان گذاشت. تحقیقاتی هم در مورد رسوایی‌های مالی صورت گرفت که در آنها عده‌ای از افسران ارتش و نیز دو دختر پینوشه متهم ردیف اول بودند. در حقیقت یکی از دلایلی که پینوشه به اقدام روز عقب نشینی دسامبر سال ۱۹۹۰ و جریان بوینازو در ماه می سال ۱۹۹۳ متوسل شد این بود که می‌خواست دولت را مرعوب سازد تا تحقیقاتش را در مورد فعالیت های مالی خانواده او به حالت تعلیق درآورد. گرچه این تحقیقات اولیه به جایی ختم نشد، لیکن در دوره رئیس جمهوری لاگوس تحت شرایط سیاسی کاملاً متفاوتی دوباره از سر گرفته شد.

---

[1] The Berriose case
[2] Eguenio Berriose

استراق سمع ارتش

مدارک مستدلی در پیرامـون جاسوسـی نظـام‌منـد الکترونیکـی ارتـش در مـورد سیاسیون غیرنظامی وجود دارد که در یک مورد سیاسی عجیـب، دو تـن از چهـره‌هـای برجسته حزب نوآوری ملی را شامل می‌شد. اسناد موجود از جاسوسی خبـر مـی‌داد کـه حاصـل آشکارسـازی یـک نـوار مخفـی مکالمـه تلفنـی از سباسـتیان پینـرا[1] یکـی از سیاستمداران حزب نوآوری ملی بود که برای نامزدی ریاست جمهـوری حـزبش رقابـت می‌کرد. به محض اینکه این جریان آشکار شد، مشخص گردیـد کـه نـوار مـذکور بـرای رقیب اصلی او، اِولین ماتئی[2]، معاون مجلس که دختر یکی از اعضای سابق جوخه نظامی و ژنرال نیروی هوایی، ژنرال فرناندو ماتئی[3] هم بود، توسط شخصی که در ارتش به طـرز حرفه‌ای مسئول استراق سمع الکترونیکی مکالمات سیاسـیون هـم بـود فرسـتاده شـده است. درنتیجه آشکار شدن این رسوایی در اواخر ماه می سال ۱۹۹۳ دولت شیلی ارتش را متهم ساخت که یک نوار مکالمات تلفنی را در دفتر وزارت خارجه واقع در کاخ مونـدا جاسازی کرده است. چیزی که به اندازه جاسوسی الکترونیک بدیمن بـود، تـرس از ایـن بود که ارتش مخفیانه در فرایند سیاسی مداخله کرده بود. با این حال اقدامات نیروهـای مسلح در طول دوره زمامداری آیلوین شکنندگی مردم‌سالاری شـیلی را بـیش از پـیش آشکار کرد. موارد کاربرد زور توسط ارتش آسیب‌پـذیری مـداوم نظـام مـردم‌سـالاری در مقابل تهدیدات ارتـش را بـه اثبـات رسـاند. بـه عـلاوه جاسوسـی الکترونیـک در مـورد شهروندان و بقای شبکه نظامی بین‌المللی سازمان مخفـی اپراسـیون کنـدور، [عملیـات کرکس] ، نشان‌دهنده درجه بالای خودمختاری ارتش بود. ائتلاف اقدام هماهنگ معتقد بود که در احیای مفهوم تابعیت ارتش و دیگر بخش هـای نیروهـای مـسلح از حکومـت غیرنظامی پیشرفت شگرفی حاصل کرده است. از نظر سیاستمداران این ائـتلاف، هـسته اصلی مشکل ارتش و غیرنظامیان بر سر این حقیقت بـود کـه پینوشـه هنـوز در سـمت فرمانده ارتش که مهمترین و بزرگترین بخش از بخش های چهارگانـه نیروهـای مـسلح بود، باقی مانده بود. پینوشه علیرغم تصورات ذهنـی ناشـی از تخلفـات حقـوق بـشری و رسوایی مالی و دیگر رسوایی‌های آشکار شده در مقابل تلاش هایی که سعی داشـتند او

---

[1] Sebastian Pinera
[2] Evelyn Matthei
[3] Fernando Matthei

را قبل از اتمام شدن دوره صدارتش در ماه مارس ۱۹۹۸ از مقام ریاست ارتش پایین بکشند، مقاومت می‌کرد. حتی اظهارات تحقیرآمیز همکار سابقش، ژنرال فرناندو ماتئی که سرسختی هایی را درمورد مراکز سیاسی ـ نظامی متنوع ارائه داد و نیز عملیات ماه می ۱۹۹۲ برای جایگزین ساختن یک نفر صلح طلب [به جای او]، دیدگاه پینوشه را عوض نکرد [۱۶].

آیلوین و مردم سالار کردن نظام سیاسی

دولت آیلوین با مساله اصلاح یک نظامی سیاسی به روشی سنجیده، مدرج و مرحله به مرحله مواجه شد که فهرست طولانی از اصلاحات مورد نیاز را می‌طلبید. در میان خصوصیات بسیار برجسته نظام موجود، فقدان مردم‌سالاری داخلی مشهود بود. تمام شهرداران منصوب می‌شدند و بجز تعداد اندکی که آیلوین آنها را انتخاب کرده بود بقیه شهرداران را پینوشه قبل از برکناری‌اش از قدرت برگزیده بود. شورای امنیت ملی، NSC، که اختیار ارائه مشاوره به رئیس جمهور را داشت، زیر نظر نیروهای مسلح قرار داشت، زیرا آنان [نظامیان] اکثریت کرسی‌ها را در اختیار داشتند. به علاوه اگر شورای امنیت ملی به ملاقات با رئیس جمهور رای می‌داد، او مجبور بود اطاعت کند. ترکیب هردو بخش مجلس به طور ناعادلانه‌ای به دلیل نظام انتخابات دو وجهی [انتصابی ـ انتخابی] به نفع جناح راست بود. این مجلس آن چنان دوگانه عمل می‌کرد که جناح اقلیت که همانا جناح راست بود توانست فقط با در اختیار داشتن یک سوم آراء عمومی نصفی از کرسی‌های قانونی را تصاحب کند [۱۷].

نمایندگی دموکراتیک در مجلس نیز به وسیله شرط قانونی که یک حداقل ۹ نفری نمایندگان انتصابی را با خود داشت با مانع جدی مواجه شده بود. از این ۹ نفر باید ۴ نفرشان افسران بازنشسته ارتش به عنوان نمایندگان بخش های ۴گانه نیروهای مسلح می‌بودند که مثال گویایی بود از اینکه چگونه قانون اساسی سال ۱۹۸۰، به یک نهاد غیر سیاسی یک نقش سیاسی گسترده اعطا کرده بود. مجموعاً، سناتورهای انتصابی مذکور که توسط رژیم پینوشه تعیین می‌شدند، یک پنجم کل نمایندگان سنا را تشکیل می‌دادند و این قدرت بی‌حد و حصر این نمایندگان را نشان می‌داد. مجلس همچنین به وسیله اعطای یک سری امتیازات ویژه سنتی اش بیش از پیش تضعیف شده بود. محل نشست های این مجلس از سانتیاگو به شهر بندری والپارایزو، چندین فرسخ دورتر از

پایتخت انتقال یافت. این تغییر جغرافیایی حاکی از وزن نسبی سنا بود. همچنان که در قانون اساسی سال ۱۹۸۰ هم بیان شده این مجلس چیزی کمتر از یک شاخه هم عرض دولت بود. نهایتاً اینکه تشکیل قوه قضاییه و دیوان عالی از اول خطا بود چرا که تعدادی از قضات را پینوشه انتخاب می‌کرد. ائتلاف اقدام هماهنگ در کنار قول جدی برای حذف این اَشکال قانونی غیرمردم‌سالار، وعده داد که شماری از اقدامات را که ارتش در طول دوره همه پرسی عمومی اکتبر سال ۱۹۸۸ تا مراسم تحلیف ریاست جمهوری آیلوین در ۱۹۹۰ تصویب کرده بود را ناکارآمد سازد. در طول این دوره جوخه نظامی که قدرت قانونگذاری داشت، تلاش کرد به کمک نظام اقتصادی نئولیبرال و نهادهای سیاسی با ایجاد موانعی در برابر هر نوع اصلاحاتی که قوانین بازی سیاسی درصدد انجام آنها بود، موقعیت خود را تحکیم بخشد. نظامیان در میان چیزهای دیگر مجموعه‌ای از قوانینی را تدوین کردند که دولت آینده را از جایگزین کردن بخش اعظم دیوانسالاری فدرال، تعویض روسای دیوان عالی، دادگاه قانون اساسی و تغییر در نیروهای سیاسی باز می‌داشت. دیگر قوانین و احکام تدوینی، بخش های دیگر دولت مانند بانک مرکزی، ایستگاه تلویزیون ملی، شرکت مس و مانند اینها را به صورت واحدهایی درمی‌آورد که کلاً از اختیار دولت مرکزی خارج می‌شدند. ارتش همچنین سعی کرد با تصویب قانون پویایی نیروهای مسلح[1]، خود را از کنترل مقامات غیرنظامی خارج سازد و در همان حال این پینوشه بود که نیروهای مسلح را در کنترل خود داشت و بر طبق بعضی ادعاها، نیروهای مسلح قدرتی هم عرض با رئیس جمهور و وزیر دفاع داشتند [۱۸].

قوانینی که برای خصوصی کردن صنایع پیشنهاد شده بودند خیلی سریع به تصویب رسیدند. این قوانین و دیگر احکام قانونی به قوانینی مشهور شدند که دست عامل بعدی را می‌بندند، چرا که برای بستن دست های دولت بعدی تدوین شده بودند. اقداماتی که جوخه نظامی در حال احتضار اتخاذ کرد فهرست طولانی اشکال غیرمردم‌سالار به جا مانده از نظام سیاسی که ائتلاف اقدام هماهنگ قول تغییر آنها را داده بود را بیش از پیش طولانی‌تر کرد، زیرا اصلاح تمام آنها نیازمند تصویب مجلس بود. راهکارهای دولت آیلوین بر دستیابی به لوایح مخصوص با تکیه بر مذاکره با بخش‌های مخالفان سیاسی تمرکز داشت. این رویکرد مرحله به مرحله‌ای موفقیت‌هایی

---

[1] Organic Law of the Armed Forces

حاصل کرد ولی رویکردی زمانمند بود. طرح هایی که به مجلس فرستاده شدند شامل اصلاحات در حوزه کار، مالیات و قوانین کیفری، اصلاحات حذف سانسور مطبوعات و نیز اصلاحات شهری و ناحیه‌ای بودند. حتی میزان موفقیت این دستور کار اصلاحی، نسبی و مغشوش بود. یکی از این اصلاحات، اصلاح نظام مالیاتی بود که توسط مجلس در طول اولین سال حکومت آیلوین بعد از مصالحه با مخالفان جناح راست به تصویب رسید. مشارکت و درآمدهای مالیاتی به میزان ۱۵ درصد افزایش یافت که تجار و ثروتمندان را تحت تاثیر قرار داد. بخش زیادی از جمعیت هم تحت تاثیر افزایش مالیات بر درآمد اضافی که از ۱۶ درصد به ۱۸ درصد رسیده بود، قرار گرفت. دولت آیلوین بعداً توانست از طریق مذاکره با جناح مخالف حزب نوآوری ملی افزایش‌های مالیاتی را تا سال ۱۹۹۵ ادامه دهد و بعد از آن توانست میزان IVA را تعدیل کرده و بسته به شرایط اقتصادی از ۱۶ درصد به ۱۸ درصد برساند. اصلاحات قوانین مالیاتی برای دولت سازوکار مهمی را برای افزایش درآمدها به وجود آورد و نهایتاً دولت توانست از این طریق میزان بودجه برنامه‌های اجتماعی را افزایش دهد. ائتلاف اقدام هماهنگ قادر بود حمایت مجلس را برای تصویب اصلاحیه مالیاتی به دست آورد، زیرا این امر باعث تقسیم بار مالی دولت در میان طبقات اجتماعی می‌شد. دومین موفقیت دولت افزایش زود هنگام حداقل دستمزدها از ۱۸ هزار پزو، در یک ماه به ۲۶ هزار پزو در ماه بعد از انجام مذاکرات بین بزرگترین کنفدراسیون کارگری، CUT یا کنفدراسیون مرکزی کارگران[1] و گروه های تجاری بود[۱۹]. دولت همچنین تلاش نمود که جریان مذاکرات مابین CUT و انجمن مشاغل را حول اصلاحات قانون کار پینوشه هماهنگ کند. بعد از مذاکرات زیاد در مورد منافع تجاری و کارگری، یک بسته اصلاحات کار توسط مجلس در سال ۱۹۹۱ تصویب شد. در اصل این اصلاحات، اصلاحات ملایمی بودند که بسیاری از بخشهای قانون کار قبلی مصوبه سال ۱۹۷۹ را دست نخورده باقی گذاشته بودند. اصلاحات مذکور موجب شناسایی قانونی کنفدراسیون مرکزی کارگران، شناسایی اتحادیه ملی کار و لغو شرط ۶۰ روزه بودن اعتصابات گردید [۲۰] .

فرایند تصویب این سه دسته اقدامات، تغییر قانون مالیاتها، تغییر حداقل دستمزدها و تغییر قانون کار، بیانگر رویکرد دولت در تلاش برای دست بردن به

---

[1] Central workers confederation

بخشهای مختلف اجتماع چه منافع اقتصادی و چه احزاب سیاسی، به منظور موفقیت در اجرای طرح هایش می‌باشد. علیرغم تلاشهای دولت، هنوز در مورد اصلاحات مهم مورد حمایت آن اختلافات سیاسی مهمی وجود داشتند. یکی از بخش های بسیار جنجال‌برانگیز، بحث اصلاحات در قانون کیفری بود. اصلاحات مذکور در نشست قانونگذاری سال ۱۹۹۱ و تنها بعد از حل و فصل مشاجره سیاسی و با تغییر فراوان به تصویب رسید. قانون اصلاحات که به نام وزیر دادگستری، فرانسیسکو کامپلیدو[1] به قانون کامپلیدو مشهور بود برای اصلاح قانون مجازات از طریق کاهش مجازات طیف متنوعی از جرائم و لغو مجازات مرگ تدوین شده بود. یکی از پیامدهای اصلاح این قانون آزادی زندانیان سیاسی دوره حکومت نظامی بود که هنوز بعد از مارس سال ۱۹۹۰، در زندان باقی مانده بودند. تصویب این لایحه به آیلوین اجازه می‌داد که به تعهدات خود در مورد آزادی زندانیان سیاسی دوران پینوشه عمل کند. اصلاحات قانون مجازات، همچنین موجب تغییر قوانین کنترل نیروهای مسلح و رفتار تروریستی[2] می‌شد. بعد از طی شدن مراسم قانون‌گذاری قانون کامپلیدو، جناح راست ذهنیتش را درباره بعضی از أشکال آن تغییر داد و خواستار تغییرات بنیادی بخصوص در حوزه اصلاحات پیشنهادی که مجازات اقدامات تروریستی و نیز زندانیان سیاسی را دربرمی‌گرفت گردید. یکی از دلایل تغییر عقیده سیاسی جناح راست، قتل جیم گوزمن از عوامل برجسته حزب اتحادیه مردم‌سالار مستقل یا UDI، در آوریل سال ۱۹۹۱ بود. گوزمن یک چهره برجسته سیاسی و نظریه‌پرداز جناح راست بود. او همچنین به عنوان مشاور سابق پینوشه و یکی از نویسندگان قانون اساسی سال ۱۹۸۰، یکی از موسسین حزب نوآوری ملی RN و احزاب UDI هم بود. او در زمان قتلش یکی از سناتورهای سنا بود و قتلش جناح راست را بسیار خشمگین کرد.

در طول این دوره فعالیت های تروریستی دیگری توسط چندین گروه دست چپی صورت گرفت. دولت به سهم خود مشتاق تصویب این قانون بود زیرا به زندانیان سیاسی قول داده بود تا دسامبر سال ۱۹۹۱ آزاد خواهند شد. قوانین مذکور اصلاح گردیده و نهایتاًتصویب شدند. ا گرچه یک وضعیت اسفناکی در حوزه سانسور مطبوعات وجود داشت ولی ایجاد اصلاحات در این حوزه بسیار دشوار می‌نمود. بر طبق بخش ۴ ماده ۱۹

---

[1] Fransisco cumplido
[2] Arms contra and terrorist Acts

قانون اساسی، روزنامه‌نگاران به خاطر اظهارات افترا آمیز باید در دادگاه نظامی محاکمه می‌شدند و قانون امنیت داخلی سنا به ارتش حق تعقیب و مجازات کسانی را که آشکارا افراد و دولت از جمله اعضای نیروهای مسلح را بدنام می‌کردند، می‌داد [۲۱]. برطبق این قانون همه افراد قابل مجازات بودند حتی اعضای مجلس. نیروهای مسلح از این قانون به منظور ارعاب و فشار بر مخالفان و مطبوعات استفاده می‌کردند. برای مثال در سپتامبر سال ۱۹۹۰ ارتش تعدادی از روزنامه‌نگاران از جمله خوان پابلو کاردیناس[1] سردبیر هفته نامه بسار مشهور آنالیسس[2] را به خاطر اظهارات افترا آمیز کذایی در مورد نیروهای مسلح در ارتباط با تخلفات حقوق بشری آنها، دستگیر کرد. دولت به طرز اسفباری از این اقدام حمایت کرد هرچند با قانون مذکور هم مخالف بود. یک وضعیت قانونی عجیبی به وجود آمده بود زیرا ائتلاف اقدام هماهنگ که با پینوشه مخالف بود برای حمایت از قانونی بودن آنچه که فشار ارتش بر مطبوعات تلقی می‌شد تحت فشار قرار داشت و مجبور بود که از اقدامات ارتش تحت لوای قانونی که توسط خود نیروهای مسلح در طول دوره دیکتاتوری نوشته شده بود حمایت کند [۲۲].

نهایتاً در ماه ژوئن سال ۱۹۹۳ دیوان عالی فرایند قانونی را علیه کاردیناس سالیانه کرد. در کنار مساله رابطه بین ارتش و مقامات غیرنظامی این وضعیت تردیدهایی را درباره مفهوم مردم سالاری با وجود چنین شرایطی به وجود آورد. لایحه‌ای که برای خاتمه دادن به این وضعیت رسوایی‌آور تدوین شده بود به طور کامل در مجلس به بن‌بست خورد هرچند که هم جناح راست و هم ائتلاف اقدام هماهنگ مصمم به تصویب آن بودند. لایحه‌ای که به تصویب رسید صلاحیت ارتش بر دادگاه و مسایل مربوط به مطبوعات را محدود کرد. با این حال هنوز بخش ۴ ماده ۱۹ قانون اساسی و قانون امنیت داخلی قدرت اجرایی خود را از دست نداده بودند.

برنامه ائتلاف اقدام هماهنگ درصدد نوین‌سازی دولت از طریق فرایندی که تمرکززدایی مردم‌سالارانه می‌خواندند، بود. دولت آیلوین بر مردم‌سالار کردن پست‌های شهری که همانا انتخاب مقامات در کنار تمرکززدایی از طریق ایجاد دولت‌های محلی بود تاکید می‌کرد. اقدام به مردم‌سالاری‌سازی در سطح محلی یکی از موضوعات اصلی ائتلاف اقدام هماهنگ در طول پیکارهای انتخاباتی سال ۱۹۹۰ بوده است. UDI و RN،

---

[1] Juan Pablo Cardenas
[2] Analisis

به عنوان دو حزب عمده دست راستی که هیچ کدام از آنها در طول پیکارهای انتخاباتی مایل نبودند از طرف ائتلاف اقدام هماهنگ به عنوان حزبی غیرمردم‌سالاری خوانده شوند نیز خواستار ایجاد مردم‌سالاری در سطح محلی بودند. یک بار که این احزاب وارد مجلس شدند، نمایندگان جناح راست ذهنیتشان تغییر کرد زیرا بخش عظیمی از شهرداران را پینوشه منصوب کرده بود. در سال ۱۹۹۰ آنها لایحه دولت در مجلس سنا را با اکثریت آرا رد کردند [۲۳]. آیلوین بار دیگر لایحه مذکور را در جلسه قانونگذاری سال ۱۹۹۱ به سنا معرفی کرد و بعد از مشاجرات طولانی مجلس یک لایحه اصلاح شهری را از تصویب گذراند [۲۴]. لیکن لایحه مذکور مساله انتخاب مستقیم شهرداران را در خود جای نداده بود [۲۵].

در عوض باید در هر شهر یک شورای محلی که بر طبق اندازه هر شهر شامل ۶ تا ۱۰ عضو بود ایجاد می شد [۲۶]. انتخابات شهرداری‌ها نهایتاً در ۲۸ ژوئن سال ۱۹۹۲ برگزار شدند. نتایج از محبوبیت بالای نیروهای ائتلاف اقدام هماهنگ خبر می دادند. نامزدهای این حزب بیش از ۵۳ درصد آرا را کسب کردند [۲۷].

دولت آیلوین همچنین در تلاش های خود برای ایجاد دولت های محلی به عنوان وسیله‌ای برای توسعه فرایند نوین‌سازی دولت از طریق تمرکززدایی مردم‌سالارانه عملکرد موفقیت‌آمیزی داشت. قانون تقسیمات محلی دولت[1] که در طول دو ساله اول ریاست جمهوری آیلوین توسط مجلس به تصویب رسیده بود یک زیربنای سیاسی را برای شوراهای محلی در سیزده منطقه شیلی ایجاد کرد. موفقیت آیلوین در فرایند تمرکززدایی مردم‌سالارانه را می‌توان به عنوان یکی از دستاوردهای عمده دولت او برشمرد. به طور کلی راهبرد ائتلاف اقدام هماهنگ در دوسال اول صدارتش، راهبردی محتاطانه بود. این ائتلاف یک فرایند گذار دقیق و قدم به قدم را که به وسیله بخش‌های جداگانه روند قانونگذاری، همانند اصلاحات در حوزه کار، دستمزدها و مالیات‌دهی بعد از مذاکره با احزاب سیاسی دست راستی و نخبگان تجاری به دست آمده بود در پیش گرفت. این تصمیم راهبردی در حوزه روابط دولت و جامعه اختلافات مهمی ایجاد کرد. جامعه مدنی که در گروه های مردمی و توده‌ای به خوبی سازماندهی شده بود هنوز خود را به عنوان یک شریک واقعی در فرایند تصمیم‌سازی حس نکرده بود. در عوض دولت

---

[1] Regional Administration of Government

بعد از مذاکره با یکی دو تا از گروه های دست راستی تعدادی توافقنامه قانونی امضا کرد. از آنجا که آیلوین و مشاورانش درصدد دوری از سیاست مواجهه بودند، درصدد بر آمدند به طور زیرکانه از بسیج عمومی به عنوان راهی برای فشار بر جناح راست استفاده کنند، لیکن این رویکرد مساله چگونگی تضمین مشارکت عمومی در تصمیمات سیاسی را لاینحل باقی می‌گذاشت. برای بعضی‌ها هنوز مساله سیاست امری غیرمشارکتی و نخبه‌گرایانه بود. آیلوین در نیمه دوره صدارت خود در صدد بر آمد این روند را تغییر دهد و بستر جامعی از اصلاحات قانونی که منجر به حذف بسیاری از اشکال غیرمردم‌سالار باقی مانده از قانون اساسی سال ۱۹۸۰ می شد را به اجرا بگذارد. اگرچه آیلوین [در این کار] موفق نشد لیکن این ایده در دوره صدارت ادواردو فری تبدیل به راهبرد ائتلاف اقدام هماهنگ شد. یکی از دلایل این تغییر راهبردی، مفهوم ناکارآمد شدن این ائتلاف در مورد فرایند قدم به قدم و بسیار کند مردم‌سالاری سازی بود. اگرچه دولت آیلوین احتمال تصویب بسته پیشنهادی خود توسط مجلس را نمی‌داد، لیکن راهی را برای عملی کردن دستور کار ائتلاف اقدام هماهنگ برای جلب حمایت از ائتلاف در پیکارهای انتخاباتی مجلس و ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۳ پیش پای مجلس گذاشت.

شیوه حکومتداری آیلوین

شیوه حکومتداری آیلوین هم موضوع جالب و قابل توجهی است. آیلوین به عنوان اولین رئیس جمهور بعد از پینوشه و اولین رئیس جمهور غیرنظامی بعد از ۱۷ سال و نیز کسی که نظام جدید و ناآزموده سیاسی را رهبری می‌کرد با چالشها و امتیازات متعددی مواجه بود. دولت او از ماه عسل انتخابات لذت می‌برد. درنتیجه آیلوین از تساهلی که جمعیت نسبت به مشکلاتی که او به عنوان رئیس جمهوری با آنها مواجه بود نشان می دادند، مانند روند کند اصلاحات سیاسی و بازتوانی اجتماعی سود برد. او به عنوان یک سیاستمدار کهنه‌کار که در راس حزبش به عنوان یک دموکرات مسیحی ضد آلنده قد برافراشت، تبدیل به الگوی تساهل زمامداری در کشور شد [۲۸]. دولت آیلوین به دلیل وجود این عوامل در کنار الگوی شخصی خود او بازتر از دولت بعد از خود به رهبری ادواردو فری بود. هرچند که شیوه مدیریت عمومی آیلوین نخبه‌گرایانه و مبتنی بر اجماع بود.

بازسازی مردم‌سالاری در طول دوره زمامداری ادواردو فری

در دسامبر سال ۱۹۹۳ انتخابات دیگر برگزار شد و بار دیگر ائتلاف اقدام هماهنگ به آسانی پیروز شد. نتیجه استاندارد این دوره پیروزی ادواردو فری رویز تاگل فرزند ادواردو فری مونتالوا رئیس جمهور سابق کشور (۱۹۷۰-۱۹۶۴) بود. بستر حکومتی ادواردو فری کاملاً با بستر حکومتی پدرش و نیز آیلوین تفاوت داشت. او هم مانند آنها یک دموکرات مسیحی بود. لیکن برخلاف آیلوین و پدرش، فری یک سیاستمدار حرفه‌ای نبود. اگرچه او در یک خانواده سیاسی سطح بالا رشد یافته بود لیکن زمینه مطالعاتی او مهندسی و تجارت بود. او فقط در دهه ۱۹۸۰ به درخواست حزبش بعد از مرگ پدرش وارد عرصه سیاست شد. فری نسبت به بعضی از سیاستمداران دیگر شخصیت آرامتری داشت و به عنوان رئیس جمهور بر مسایلی مانند نوین‌سازی دولت که ماهیتاً اوامری فنی بودند تاکید می‌کرد. فری همانند سلف خود، [آیلوین] ، با مشکلات متعددی مواجه بود و به طور کلی از یک رویکرد نخبه‌گرایانه، محتاطانه و مبتنی بر اجماع برای زمامداری پیروی می‌کرد. همچنین بین این دو دولت در مورد مساله تاکید بر فرایند مردم‌سالاری سازی تفاوتهایی وجود داشت. اگرچه آیلوین نتوانست تمام مسایل مربوط به تخلفات حقوق بشری در دوره حکومت نظامی را حل کند لیکن سطح بالای تنشی که از این مساله ناشی می‌شد در دوره ادواردو فری به شدت کاهش یافت. این مساله تا سال آخر دوره صدارت [آیلوین] باقی ماند. رئیس جمهور جدید توجه خود را بر مساله نوین‌سازی دولت و اصلاحات قضایی متمرکز ساخت. او همچنین تلاش ناموفقی را برای اصلاح قانون اساسی از خود نشان داد. فری همچنین مجبور به حل و فصل شماری از مشکلات سخت و غیرمنتظره سیاسی و اقتصادی بود. او در طول سال اول حکومتداری اش با مخالفت ارتش برای بازداشت و حبس ژنرال مانویل کنتررراس فرمانده پلیس مخفی زمان پینوشه، DINA، مواجه شد. سال بعد او سعی کرد ژنرال رودولفو ستانج[1] فرمانده پلیس ملی، کارابینروس، را مجبور به استعفا کند ولی موفق نشد. این دو مورد سطح بالای خودمختاری ارتش از نفوذ حکومت غیرنظامی را به اثبات رساندند. در سال ۱۹۹۷ ائتلاف اقدام هماهنگ با کاهش محبوبیت در انتخابات مجلس مواجه شد زیرا فقط توانست ۵۰ درصد آراء را به دست آورد و این امر برای ائتلاف

---

[1] Rodolfo stange

مذکور یک علامت هشدار بود. الگوی فن‌سالارانه و سحرآمیز فری احتمالاً به او کمک زیادی نکرد. او در دو سال آخر حکومتش با چالش‌های دیگری مواجه شد. از یک طرف او فرصت سرازیر شدن قدرت به نفع ائتلاف در مارس سال ۱۹۹۸ را در مجلس به دست آورد یعنی زمانی که یک دوره ۸ ساله زمامداری برای اولین گروه سناتورهای انتصابی که در طول حکومت پینوشه منصوب شده بودند، پایان یافت . در همان حال او همانند یک سناتور مجبور بود مواظب ژنرال پینوشه به عنوان سناتور مادام‌العمر باشد. در سال بعد، در اکتبر سال ۱۹۹۸، او مجبور شد مساله اثرات سیاسی دستگیری غیرمنتظره ژنرال پینوشه در لندن و بازداشت طولانی مدت او را که می‌رفت به پایان دوره ریاست جمهوری‌اش بیانجامد، حل و فصل کند. شیلی همچنین از رکود اقتصادی خود در دوره حکومت ائتلاف اقدام هماهنگ که از سال ۱۹۹۸ شروع شده بود و پیامد بحران مالی آسیا در سال ۱۹۹۷ بود رنج می‌برد. اوضاع اقتصادی در سال ۱۹۹۹ به طور ویژه بد بود چرا که رشد اقتصادی در این سال منفی بود و میزان بیکاری با سرعت سرسام‌آوری بالا رفت و این عوامل محبوبیت ادواردو فری را تحت تاثیر قرار داد. در کل دوره صدارت فری ائتلاف اقدام هماهنگ را با چالش هایی مواجه ساخت. اگرچه در این دوره پیشرفت‌هایی در زمینه بازسازی مردم سالاری حاصل شد لیکن اصلاحات کند و مرحله به مرحله‌ای هم از بسیاری ابعاد با ناکارآمدی مواجه شدند. این عوامل باعث شدند که عده‌ای این سئوال را مطرح سازند که ائتلاف چند حزبی مذکور چه مدت دیگر دوام خواهد آورد.

سیاست حقوق بشری در دوره حکومت ادواردو فری

علیرغم امیدواری رئیس جمهوری آیلوین برای حل مساله حقوق بشر تا آخر دوره زمامداری اش، این امر محقق نشد. هیچ طرفی نتوانست قانون عفو را در مجلس تغییر یا توسعه دهد و یا حذف کند. در عوض با تداوم تحقیقات قضایی پرونده‌های حقوق بشری خانواده‌های ناپدیدشدگان خواستار اجرای عدالت می‌شدند در حالی که نیروهای مسلح خواستار پایان یافتن این تحقیقات بودند [۲۹] .

در سال ۱۹۹۶ مساله حقوق بشر با مساله اصلاحات ائتلاف اقدام هماهنگ گره خورده بود. فری مشتاق بود در ائتلاف اقدام هماهنگ اصلاحاتی ایجاد کند، به این منظور با حزب نوآوری ملی برای جلب حمایت آنان در سنا از بسته حاوی اصلاحات

سیاسی در عوض حمایت ائتلاف اقدام هماهنگ از لایحه‌ای که در ارتباط نزدیک با انتشار کتاب‌هایی در مورد تحقیقات حقوق بشری بود، وارد مذاکره شد. این معامله به دلیل مخالفت یک جناح حزب سوسیالیست موسوم به جناح حزب برای مردم سالاری از جناح‌های ائتلاف اقدام هماهنگ و ناتوانی رهبر حزب نوآوری ملی، آندره آلاماند، برای عرضه حمایت حزبش، با شکست مواجه شد.

مساله کنترراس

اگرچه سطح کلی تنش درباره مساله حقوق بشر از شروع دوره زمامداری فری کاهش یافته بود، لیکن در طول یکسال اول حکومت او، توجهات بر مورد مشهور کنترراس متمرکز شدند. ژنرال مانویل کنترراس، رئیس سابق سازمان دینا، به اتهام مشارکتش در پروژه قتل ارلاندو لتلیر در سال ۱۹۷۶، مجرم شناخته شده بود، با این حال او بلافاصله بعد از محکومیت زندانی نشد. در عوض پیامد این محکومیت بازی موش و گربه‌ای بود که ماهها بین کنترراس و دولت انجام گرفت و نهایتاً منجر به دستگیری کنتریراس در استراحتگاه خود در جنوب و سپس در یک بیمارستان نظامی با تبانی ارتش گردید. در طول این دوره او علناً اعلام کرد که یک روز را در زندان نخواهد گذراند. ولی علیرغم این اظهارات شجاعانه به زندان افتاد و در اوایل سال ۱۹۹۵ به زندان پونتوپیکو[1] فرستاده شد. این زندان در دوره صدارت فری به عنوان مکانی برای حبس زندانیان رده بالای ارتش که به خاطر تخلفات حقوق بشری محکوم شده بودند، ساخته شده بود [۳۰].

پرونده قتل اسپینوزا هم که به خاطر آن محکوم شده بود به محکومیتش افزود. خانواده لتلیر آنچه را که احتمالاً احساسات بخشی زیادی از حامیان ائتلاف اقدام هماهنگ نیز بود بیان داشتند هنگامی که گفتند هر چند که ۷ سال محکومیت سبک برای یک قتل از پیش تعیین شده بسیار مضحک است لیکن اقدماتی در زمینه تحقق عدالت صورت گرفته است. به عناوین مختلف سرنوشت کنترراس تبدیل به الگویی برای تمام قاتلین و شکنجه‌گران در شیلی شد. زندانی شدن او نشان داد که دولت قدرت

---

[1] Carmelo Soria Espinoza

مجازات ناقضان حقوق بشر حتی اگر از مقامات بلندپایه دولتی باشند، را دارد. هرچند که مقاومت طولانی مدت دولت برای زندانی کردن این افراد بیانگر محدودیت هایی در مورد تبعیت ارتش از مقامات غیرنظامی بود. البته مواردی هم وجود دارند که ناکارآمدی نظام قضایی شیلی را اثبات کردند و باعث شرمندگی دولت ائتلاف اقدام هماهنگ شدند که می‌خواست به جهانیان ثابت کند که دولتی مردم‌سالار است. یکی دیگر از موارد، مورد کارملو سوریا اسپینوزا، دیپلمات سازمان ملل بود که از نظر بین‌المللی بسیار حساس بود. سوریا یک اسپانیایی بود که در کمیسیون اقتصادی آمریکای لاتین[1]، اکلا، موسسه‌ای که سازمان ملل در سانتیاگو تاسیس کرده بود، کار می‌کرد. او در ۱۴ جولای سال ۱۹۷۶ به وسیله پلیس مخفی پینوشه، دینا، دستگیر و به طور وحشیانه شکنجه شد و سپس به قتل رسید و دو روز بعد از ناپدید شدن او، جسدش در یک ماشین پیدا شد. پرونده سوریا یکی از مواردی بود که بعد از به قدرت رسیدن ائتلاف اقدام هماهنگ مورد تحقیق قرار گرفت. بعد از یک روند قضایی طولانی دو نفر از اعضای پلیس مخفی دینا در مورد قتل او مجرم شناخته شدند هرچند که در ژوئن سال ۱۹۹۶، دیوان عالی شیلی اعلام کرد سوریا تحت حمایت حقوق بین‌المللی در مورد دیپلماتها قرار نداشت، این به معنای این بود که قانون عفو در مورد او قابل اعمال بود. درنتیجه پرونده او بسته شد و دو عضو پلیس مخفی آزاد شدند. دولت اسپانیا، از این امر بسیار خشمگین شد. این کشور مدعی شد از آنجا که سوریا یکی از مقامات سازمان ملل بوده حقوق بین‌الملل باید بر حقوق داخلی تقدم یابد. در پاسخ به این امر، دولت اسپانیا در آگوست سال ۱۹۹۶ اجازه داد انجمن تعقیب‌کنندگان عمومی اسپانیا[2] در مورد این مساله اقامه دعوی کند. انگشت اتهام این اقامه دعوی علیه تعدادی از افرادی بود که مسئول ناپدید شدن و مرگ ۶ تن از شهروندان این کشور از جمله اسپینوزا بودند. ژنرال پینوشه هم به عنوان متهم در میان شش افسر رده بالای حکومتی مسئول این پرونده قرار داشت. از آنجا که تحقیقات این پرونده تا سال ۱۹۹۷ در دادگاه عالی اسپانیا، اودینیسا[3]، ادامه یافت تعدادی از فعالان حقوق بشری شیلی در کنار افراد دیگر برای ادای شهادت در مورد این پرونده راهی اسپانیا شدند. دولت فری بر ضد این پرونده با این استناد که دولت اسپانیا

---

[1] Economic Commission of Latin America
[2] Spanish public prosecuters' Association
[3] Audiencia

صلاحیت قضایی رسیدگی به آن را ندارد اعتراض کرد. ترس مقامات این دولت از این بود که ادامه روند پرونده در اسپانیا تلاشهای ائتلاف اقدام هماهنگ برای تطهیر تصویر شیلی در انظار جهانیان را با بن‌بست مواجه کند [۳۱]. این ائتلاف سال بعد هم از این منطق برای مخالفت با دستگیری پینوشه توسط اسپانیا استفاده کرد.

دستگیری پینوشه

سال ۱۹۹۸ نقطه اساسی تحول در منازعه حقوق بشر بود و تغییر را در سرنوشت حاکم پیشین شیلی به جریان انداخت. سال ۱۹۹۸ با بازنشستگی پینوشه به عنوان رئیس ارتش و فرمانده کل نیروهای مسلح در مارس همان سال، با وجود تصورش به عنوان یک سناتور دائمی که همگی در قانون اساسی سال ۱۹۸۰ قید شده بودند آغاز گردید. خبر بازداشت پینوشه در لندن اندکی کمتر از ۷ ماه بعد از بازنشستگی‌اش ـ در ۱۶ اکتبر ۱۹۹۸ ـ با استناد به حکم دستگیری صادره از طرف یک قاضی اسپانیایی به نام بالتازار گارزون[1]، مانند صاعقه بر شیلی فرود آمد. اگرچه یک قاضی اسپانیایی مسئول صدور حکم دستگیری او بود، لیکن بریتانیا به عنوان یکی از اعضای مشترک اتحادیه اروپا متعهد به رعایت این حکم بود. دستگیری پینوشه بار دیگر مساله تخلفات حقوق بشری در شیلی را پیش کشید [۳۲].

دولت فری در یک وضعیت مشکل و متناقض قرار گرفته بود. قاضی اسپانیایی از بریتانیا درخواست استرداد پینوشه به اتهام نسل‌کشی، شکنجه و وحشت‌آفرینی به اسپانیا را نمود. دولت فری با درخواست استرداد مخالفت کرد و خواهان استرداد پینوشه به شیلی و محاکمه او در آنجا شد. در غیر این صورت ناکارآمدی نهادهای شیلی در انتقال و جبران عدالت به نفع شهروندانش ثابت می‌شد. از طرفی دیگر واقعیت این بود که شیلی تا آن زمان نتوانسته بود پینوشه را به دلیل ارتکاب جنایات حقوق بشری تحت تعقیب قرار دهد و در واقع پینوشه در این وضعیت یک سناتور مادام‌العمر بود. علیرغم همه اینها دولت فری بر استرداد پینوشه به شیلی پافشاری می‌کرد و قول داد که شیلی مسیرهای قانونی را برای محاکمه او طی کند. دستگیری پینوشه پویایی تحقیقات حقوق بشری در شیلی را دگرگون کرد. در طول سال بعد، آخرین سال زمامداری فری، در

---

[1] Baltazar Garzon

حدود چهل اتهام تنها علیه پینوشه زمینه‌سازی شد. دیگر افسران بلندپایه ارتش همچون ژنرال آرلانو استانک[1] به علت مشارکتش در کاروان مرگ[2] سال ۱۹۷۳ و نیز ژنرال هامبرتو گوردون[3] و رابرتو اشمید[4] به خاطر قتل رهبر حزب کارگر، توکاپل جیمنز[5]، مورد تعقیب قانونی قرار گرفتند [۳۳].

در یک تلاش برای حل و فصل مسایل مهم حقوق بشری، وزیر دفاع دولت فری، ادموندو پرزیوما[6] سلسله نشست‌های چهره به چهره‌ای را بین نمایندگان نیروهای مسلح و قربانیان سرکوب از جمله وکلای حقوق بشری، کشیشان و روانشناسان ترتیب داد. هدف از برگزاری این نشست‌ها که به گفتگوی میزگردی[7] مشهور بود ارائه اطلاعات در مورد هویت و محل یک هزار نفری بود که هنوز ناپدید بوده و سرنوشتشان نامشخص بود. عده‌ای معتقد بود تا نشست‌های این محفل برای اولین بار فرصتی را فراهم کردند که نمایندگان نیروهای مسلح و رقبای آنان چهره به چهره در مورد مساله مهم حقوق بشر با هم بحث و گفتگو کنند، لیکن همگی اینان معتقد نبودند که این راهبرد بتواند مسایل حساس و برجسته حقوق بشری را حل و فصل کند. خانواده‌های ناپدیدشدگان که در انجمن خانواده‌های ناپدیدشدگان و بازداشت‌شدگان[8] گرد هم آمده بودند به این گفتگوها اعتراض کردند، چرا که به باور آنها این امر به معنی مصالحه و خارج شدن از مسیر جستجو برای عدالت بود. اگرچه ارتش در این گفتگوها شرکت کرد، لیکن معتقد بود که این افراد بودند که مرتکب و مسئول تخلفات حقوق بشری شده بودند نه ارتش به عنوان یک نهاد. این نشست‌ها به مدت یکسال ادامه یافت و گزارش نهایی در دولت فری در ژانویه سال ۲۰۰۱ ارائه شد.

---

[1] Arellano Stank
[2] 1973 Caravan of Death
[3] Humberto Gordon
[4] Roberto schmied
[5] Tucapel Jimenez
[6] Edmundo Perez Yoma
[7] Roundtable Dialog
[8] Agrupacion de familiares de Detendios – Disaparecidos

روابط نظامیان و غیرنظامیان در دوره زمامداری فری

روابط نظامیان ـ غیرنظامیان در طول سالهای زمامداری فری کم تحرک‌تر از دوره صدارت آیلوین بود، اگرچه ائتلاف اقدام هماهنگ دریافته بود که نیروهای مسلح همچنان قدرت قابل ملاحظه‌ای را در دست دارند. برای اثبات این امر کافی است بدانیم که ارتش دیگر فعالیت‌های قدرت‌نمایی زیادی از خود نشان نمی‌داد و پرزیوما، وزیر دفاع روابط نزدیکی با پینوشه داشت. از گفتگوهای انجام شده در مورد ارتقای مساله حقوق بشر در طول دوره زمامداری فری چنین استناد شده که حوادث و تخلفات مربوط به حوزه حقوق بشر بر روابط نظامیان ـ غیرنظامیان اثر منفی گذاشته است. این مشکلات از آغاز دوره زمامداری فری، زمانی شروع شد که رئیس جمهوری خود را در مقابل تلاش‌های ارتش برای جلوگیری از اجرای محکومیت ۷ ساله رئیس سابق سازمان پلیس مخفی، دینا، ژنرال مانویل کنترراس سپولودا، که توسط دیوان عالی شیلی حکمش صادر شده بود، ناتوان دید. در مورد دیگری رئیس جمهور فری در اوایل صدارتش در بحرانی که رئیس پلیس ملی ژنرال رودولف استانج در راس آن قرار داشت درگیر شد. استانج که یک نیروی حامی مردم سالاری و میانه‌رو در میان نیروهای مسلح تلقی می‌شد، وقتی که مدارکی برملا شدند که ثابت کردند او از فرمانده سابق پلیس ملی سزار مندوزا در مورد تخلفات حقوق بشری حمایت کرده، در وضعیتی متناقض گرفتار شد. در سال ۱۹۹۵ فری با استفاده از نیروی روانی مقام خود ـ چرا که اقتدار و توانایی دستگیری استانج را نداشت ـ از او خواست که استعفا دهد. استانج نپذیرفت و این امر ضعف سازمانی قوه مجریه در مقابل ارتش را به اثبات رساند. استانج برای یک سال و نیم دیگر در مقام خود باقی ماند و نهایتاً بازنشسته شد. حتی در اواخر سال ۱۹۹۷ ارتش بار دیگر ا ستقلال خود را از مقامات غیرنظامی در مورد مساله حقوق بشری با اعتراضش به تصمیم فری به افزودن نام سرتیپ جیم لیپ[1] در فهرست همدستان پینوشه، نشان داد. فری سرتیپ جیم لیپ را به دلیل سهل‌انگاری اش و مسئولیتش در قضیه دیپلمات سازمان ملل، کارملو سوریا، در فهرست همدستان پینوشه قرار داد. علیرغم اینکه فری در انجام این کار از امتیاز قانونی خود استفاده کرده بود با ارتشی مواجه شد که تصمیم او را در یک کنفرانس مطبوعاتی به منازعه و چالش کشید [۳۴].

---

[1] Jame Lepe

منصفانه است اقرار کنیم زمانی که فری از مقام ریاست جمهوری خداحافظی کرد، هردو طرف [نظامیان و غیرنظامیان] تنگنای سیاسی موجود در روابط خود را شناختند. پینوشه حکومت غیرنظامی را که مخالف او بود پذیرفته بود و ائتلاف اقدام هماهنگ فرمانده پیشین ارتش را تا مارس سال ۱۹۹۸ همچنان به عنوان فرمانده پذیرفت. در روابط دو طرف پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای صورت گرفت. نیروهای مسلح برنامه نوین‌سازی که منجر به تجدیدنظر و ارزیابی مجدد در عملکرد ملی این نیروها می‌شد را پذیرفت. به عنوان بخشی از برنامه، گفتگوهای هماهنگ شده بیشتری بین ارتش و رهبران حکومت غیرنظامی به وقوع پیوست. دولت فری امیدوار بود این فرایند به نیروهای نظامی بخصوص به ارتش کمک کند که بر گذشته اقتدارگرایانه خود فایق آمده و بهتر بتواند خود را بعد از بازنشسته شدن پینوشه به عنوان یک نهاد غیرسیاسی از نو طرح‌ریزی کند. به علاوه در اواخر سال ۱۹۹۷ فری توانست جانشین‌های سران تمام چهار بخش نیروهای مسلح را طبق اصول تدوین شده در قانون اساسی سال ۱۹۸۰ مشخص کند [۳۵].

این مجموع وقایع تاریخی شامل تعیین یک جانشین برای پینوشه بود که مجبور بود طبق قانون اساسی از دهم مارس سال ۱۹۹۸ از ارتش کناره‌گیری کند. ائتلاف اقدام هماهنگ با انتخاب ژنرال ریکاردو ایزوریت کافارینا[1] به جانشینی پینوشه به عنوان فرمانده ارتش، قوت قلب گرفت. ریکاردو که پنجمین دهه عمرش را می‌گذراند از نسل جوانتری بود که بازنشستگی چهار ژنرال دیگر که از خود او ارشدتر بودند را دیده بود. به علاوه پس زمینه نظامی ایزوریتا بیشتر حرفه‌ای بود تا سیاسی و این امیدی بود که او به روشی حرفه‌ای‌تر و غیرسیاسی‌تر از گذشته‌اش عمل کند. رئیس جدید نیروی دریایی، دریادار جورج آرانسیبیا ریس[2]، بلافاصله بعد از دریافت حکم فرماندهی در یک مصاحبه مطبوعاتی، اطاعت خود از مقامات غیرنظامی را اعلام داشت.[۳۶]

تا اکتبر سال ۱۹۹۸ حضور مداوم آگوستو پینوشه به عنوان سناتور مادام‌العمر تبدیل به وزنه تعادل و خنثی‌کننده این تغییرات مثبت شده بود. طبق اظهارات عمومی، پینوشه با توسل به حربه دفاع از مردمش سعی داشت در سنا نقش فعال ایفا کند. در این محیط آشفته جای تعجب نداشت که دستگیری پینوشه چنان پیامدی در جامعه

---

[1] Ricardo Izurieta caffarena
[2] Jorge Arancibia Reyes

شیلی به راه بیندازد. این اتفاق نه تنها جامعه حقوق بشری را به همه شناساند بلکه جناح راست را هم بسیج کرد و به خود آورد و بر روابط نظامیان ـ غیرنظامیان اثر شگرفی گذاشت. برای مثال تحت فشار ارتش، شورای امنیت ملی، به ابتکار نیروهای مسلح، در طول پانزده ماهی که از بازداشت پینوشه در انگلیس می‌گذشت تشکیل جلسه داد[۳۷]. به علاوه، همچنان که قبلاً ذکر شد، طرح گفتگوهای میزگردی تحت حمایت وزیر دفاع، پرزیوما، در طول این دوره شروع شدد. در این مسیر دولت فری امیدوار بود بتواند دو مشکل همزاد را حل کند: مساله حقوق بشر را حل و فصل کرده و کنار بگذارد و نیز بتواند روابط بین نظامیان ـ غیرنظامیان را بهبود بخشد. با این حال این مسائل تا پایان دوره تصدی فری به سرانجام نرسید و حل و فصل این مسایل برجسته به دوره زمامداری لاگوس واگذار شد.

دولت فری و اصلاحات سیاسی

دولت فری تلاش‌های ائتلاف اقدام هماهنگ برای ایجاد تغییرات مردم‌سالار در ترتیبات سازمانی کشور را ادامه داد. در همان حال فری بر اصلاح و نوین‌سازی دولت به عنوان هدف کلیدی دولت خود تاکید کرد و اصلاحات منطقه‌ای و شهری را که در دوره آیلوین شروع شده بود به سرانجام رساند. اصلاحات قانونی که مسایل مربوط به نظام انتخاباتی دوگانه انتخابی ـ انتصابی را در دستور کار اولیه خود قرار داده بود، سناتورهایی را تعیین کرده و مساله ترمیم اقتدار ریاست جمهوری برای انتخاب سران نیروهای مسلح را در اولویت قرار داد [۳۸].

در کمال تعجب، در ماه های آخر منجر به انتخابات مجلس در دسامبر سال ۱۹۹۷، مساله سناتورهای انتصابی برجسته شد. بخش بزرگی از این امر به دلیل بازنشستگی قریب‌الوقوع پینوشه از مقام فرماندهی ارتش و اظهارات او مبنی بر پیوستنش به سنا به عنوان سناتور مادام‌العمر و پذیرش او از جانب جناح راست قانونی به عنوان رئیس جمهور سابق که حداقل شانزده سال در مسند قدرت قرار داشته برمی‌گردد. رهبران ائتلاف اقدام هماهنگ به پیامدهای ماندن پینوشه در مجلس سنا بخصوص با در نظر داشتن این مساله که او به عنوان رئیس این ارگان هم انتخاب شده بود، واکنش نشان دادند [۳۹]. عده‌ای از رهبران این ائتلاف بخصوص در میان حزب سوسیالیست با نگرانی از سناریوی ایجاد یک فراکسیون نظامی در سنا به رهبری

پینوشه سخن می‌گفتند [۴۰]. علیرغم تلاش های مداوم برای حصول توافق در مورد بسته اصلاحی قانون اساسی در مجلس، تلاش های فری از سلف خود [آیلوین] در دستیابی به یک بسته جامع اصلاحی موفقیت‌آمیزتر نبودند [۴۱].

به علاوه ارتش هنوز هم از محدودیت های قانونی وارده بر آزادی بیان برای ترساندن رقبا از جمله سیاستمداران ائتلاف اقدام هماهنگ استفاده می‌کرد. در یک مورد رهبر حزب کمونیست، گلادیس مارین[1]، در روز روشن در خیابان دستگیر شد و با زور به درون یک ماشین هل داده شد که یادآور خاطرات روزهای اولیه رژیم دیکتاتوری بود. این کار واکنشی بود به سخنرانی او درباره مسئولیت های پینوشه در مورد مرگ افراد و نقض حقوق بشر که برای مارین یک مساله شخصی تلقی می‌شد زیرا شوهرش در میان ناپدیدشدگان بود. مورد دیگر در سال ۱۹۹۷ به معاون حزب کمونیست، خوزه آنتونیو ویرا گالو[2] برمی‌گردد که از پینوشه به دلیل دست بردن در مسایل حوزه عمومی در زمان قدرت انتقاد کرده بود. ویرا گالو در این مورد در یک مصاحبه سیاسی طی یک برنامه تلویزیونی در پاسخ به ادعای وفور فساد در ائتلاف اقدام هماهنگ، با شور و حرارت اظهاراتی را بیان داشته بود. ارتش سریعاً پاسخ داد. فرمانده عالی رتبه ارتش در یک جلسه اعلام داشت که ارتش تدابیر قانونی را علیه ویرا اتخاذ خواهد کرد. اگرچه چند روز بعد این مورد توسط وزیر دفاع پرزیوما حل و فصل شد، لیکن در مقایسه با ویرا هیچ اقدامی علیه مصاحبه‌کننده‌ای که احتمالاً به دولت افترا زده بود اتخاذ نشد [۴۲]. فری در دو عرصه اصلاح قانون اساسی یعنی توسعه اصلاحات محلی و شهرداری‌ها و نیز تدوین اصلاحات مهم قضایی موفق عمل کرد.

اصلاحات شهرداری

در اکتبر سال ۱۹۹۷، مجلس یک سری اصلاحات اجرایی شهری را تصویب کرد که به دولت‌های محلی یک سری امتیازات ویژه‌ای که مانند نظارت بر ایجاد شغل و استخدام پرسنل را که تا آن زمان توسط دولت مرکزی اعمال می‌شدند دوباره بازگرداند[۴۳]. بسته اصلاحی دیگر حاوی اقداماتی بود که برای ایجاد فرایند تمرکززدایی در سطح محلی تصویب و تدوین شده بود [۴۴]. علیرغم این پیشرفت های

---

[1] Gladys Marin
[2] Jose Antonio Viera Gallo

مهم، فری در حوزه تمرکززدایی و زمامداری محلی با مشکلات فراوانی مواجه شد که از سطوح منابع ناکافی در عرصه‌های آموزش و پرورش و بهداشت و فقدان آزادی عمل اعطایی به شهرداری‌ها در مورد هزینه کردن بودجه‌های اختصاص یافته از جانب حکومت مرکزی ناشی می‌شد [۴۵].

اصلاحات قضایی

دومین عرصه اصلاحات، عرصه قضایی، موضوعی بود که سالها در شیلی مورد بحث بود. نظام قضایی این کشور به دلیل ناکارآمدی، در دسترس نبودن برای طبقه فقرا، مطیع بی‌چون و چرا بودن دیکتاتوری نظامی و نیز آمادگی فراوان آن برای انجام فساد بخصوص در عرصه رو به رشد کسب پول از طریق قاچاق مواد مخدر، مورد انتقاد شدید قرار داشت. در سال ۱۹۹۷ ، فری با کسب امتیازاتی از انتقادهای مذکور از نظام قضایی هم از طرف جناح راست و هم از طرف ائتلاف اقدام هماهنگ برای تسریع انجام اصلاحات قضایی از حمایت گسترده سیاسی برخوردار گردید [۴۶].

یک برنامه اصلاحی گسترده هم قانون کیفری را به روز کرد و یک وزارتخانه عمومی و یک دفتر دادستانی عمومی را تاسیس نمود. این امر باعث ایجاد تفکیک مراحل تحقیق و محاکمه که تا آن زمان در دست قضات متمرکز شده بود گردید. وزارتخانه جدید، متهمان را مورد تحقیق و بررسی قرار می‌داد. بعد از آن، این پرونده‌ها برای صدور حکم به قضات واگذار می‌شدند. دومین برنامه اصلاحات قانونی پیشنهادی بر اصلاح ساختار دیوان عالی تمرکز داشت و مراحل خود در دو مجلس کشور را در عرض دو ماه طی نمود. اصلاحات مذکور به طور چشمگیری ترکیب دیوان را تقریباً خیلی زود و تا آخر سال ۱۹۹۷ تغییر داد. این اصلاحات منجر به افزایش تعداد اعضای دیوان از هفده نفر به بیست و یک نفر شد که در میان آنها چهار وکیل که شغل قضاوت را انجام نداده باشند وجود داشتند. همچنین این اصلاحات سن قانونی بازنشستگی برای دیوان را هفتاد و پنج سال تعیین کرد که بلافاصله شش قاضی را دربرگرفت. سرعتی که این اصلاحات دوم در مسیر مجلس برای تصویب طی کرد، شاهدی است بر توافق میانبری که این نهاد سیاسی بر دولت درمانده زد [۴۷] .

نوین‌سازی دولت

یکی دیگر از جنبه‌های اصلاح نهادهای سیاسی، نوین‌سازی روندها و نهادهای دولتی بود. اگرچه ایده نوین‌سازی دولت یکی از بخش های اصلی برنامه اصلاحات ائتلاف اقدام هماهنگ بود، لیکن آیلوین برنامه دیگری را در نظر داشت و آن قشار فوری برای حل مسایل در طول دوره چهارساله ریاست جمهوری‌اش بود. دومین دولت ائتلاف اقدام هماهنگ مصمم به ایجاد اصلاحات در ساختار دولت بود. نوین‌سازی ساختارهای دولت با هدف ایجاد یک دولت کارآمدتر، موثرتر و نتیجه‌بخش‌تر، تبدیل به شعار حزبی دولت ادواردو فری شده بود [۴۸].

اولین مرحله نوین‌سازی دولت در دوره تصدی ادواردو فری، بر پاسخگوتر و کارآمدتر شدن دولت با تکیه بر اجرای استانداردها و تعقیب ارزیابی‌های کارمندان عمومی دولت تاکید می‌کرد. دولت فری به اصلاحات قضایی، شهرداری ها و تمرکززدایی منطقه‌ای به منزله اجزای مکمل فراینده گسترده‌تر مدرن‌سازی دولت نگاه می‌کرد.

ارزیابی بازسازی مردم‌سالارانه در اواخر دهه ۱۹۹۰

با پایان یافتن دوره تصدی ادواردو فری، [در پایان دهه ۱۹۹۰]، شیلی در موقعیتی متفاوت‌تر از آغاز این دهه قرار داشت. خطر مداخله مستقیم ارتش دیگر به اندازه دوره زمامداری آیلوین جامعه شیلی را تهدید نمی‌کرد. عده‌ای از افراد هنجارمندی را به منزله مردم‌سالاری پذیرفته بودند. دو دسته انتخابات ریاست جمهوری و شهرداری‌ها و سه مرحله انتخابات مجلس برگزار شده بود. از یک طرف ائتلاف اقدام هماهنگ با توجه به مقوله زدودن و حذف جنبه‌های غیرمردم‌سالارانه نظام سیاسی و ایجاد یک مردم سالاری کاملاً مشارکتی موفقیت اندکی کسب کرده بود. مردم‌سالار کردن دولت‌های محلی و اصلاحات قضایی تا آن زمان بزرگترین دستاوردهای دولت بودند. اصلاح دیوان عالی کشور در دوره زمامداری ادروادو فری یک دستاورد بسیار بزرگ بود و اثرات آن نباید نادیده گرفته شود. درنتیجه اصلاحات تغییر فاحشی در ترکیب پرسنل دادگاه ایجاد شد که این خود منجر به ایجاد تغییر فاحشی در برخی موضع گیری‌های قضایی درازمدت در حوزه حقوق بشری گردید. برای مثال در جولای سال ۱۹۹۹ دیوان عالی در تفسیر مجدد قانون عفو حکم کرد که این قانون برای نوزده مورد از افراد ناپدید شده‌ای که در جریان برنامه کاروان مرگ ناپدید شده بودند نباید

اعمال شود. در عوض موارد و پرونده‌های قابل ملاحظه آدم‌ربایی هم وجود دارند که در شیلی جرم دائمی تلقی می‌شوند و به عبارتی دیگر مواردی هستند که هیچ وقت خاتمه نمی‌یابند و مفتوح باقی می‌مانند [۴۹].

در حوزه‌های دیگر مانند اصرار بر بقای سناتورهای انتصابی که به طور فاحشی جناح راست را به اکثریت می‌رساند، سیستم دوگانه انتخابی - انتصابی سناتورها، و نیز میزان قدرت ارتش در شورای عالی امنیت ملی برای نصب تعدادی از غیرمردم‌سالارترین اصول، تغییرات بسیار اندکی صورت گرفت. درنتیجه یک احساس فزاینده ناکارآمدی و ناتوانی برای تغییر قانون اساسی، سراسر ائتلاف اقدام هماهنگ را دربرگرفته بود. این ناتوانی یکی از دلایلی بود که دو حزب سیاسی کوچک یعنی حزب انسان‌گرای سبز[1] و MAPU در اواسط سال ۱۹۹۳ از این ائتلاف روی برگرداندند. با خروج آنها از این ائتلاف، تعداد احزاب آن به چهار حزب به اسامی زیر تقلیل یافت: حزب دموکرات مسیحی (PDC)، حزب سوسیالیست‌ها (PS)، حزب مردم سالاری (PPD)، و حزب سوسیال دمکراتیک رادیکال (PRSD).

در جبهه حقوق بشر اگرچه آیلوین و فری پیشرفتهایی به دست آوردند، لیکن آنان نتوانستند مساله حقوق بشر را به طور واضح برای دولتهای بعدی حل و فصل کنند. این مساله عواطف قوی را از قربانیان خود که احساس می‌کردند اقدامات کافی و مفیدی صورت نگرفته‌اند و به شدت از ارتش و نیروهای مسلح دلخور بودند، بیرون کشید. گزارش کمیسیون رتیگ و محاکمه و زندانی کردن ژنرال کنترراس احساس اجرای عدالت را تا حدودی بهبود بخشید و باعث شد تعدادی از قضات شیلی مساله حقوق بشر را به شدت دنبال کنند. با این حال مساله قانون عفو، محدودیت های عظیمی بر روند قضایی و تحقق عدالت وارد کرد. دستگیری پینوشه هم مساله حقوق بشر را بیشتر باز کرد، لیکن در اواخر سال ۱۹۹۹ معلوم نبود که عاقبت این فرایند به کجا خواهد انجامید، همچنان که معلوم نبود بحثهای مربوط به طرح موسوم به گفتگوی میزگردی با ارتش به نتیجه برسد. در یک کلام این مقوله تا رسیدن به نتیجه راه درازی در پیش داشت.

---

[1] Humanist – Green Party

سالهای حکومت لاگوس: تحکیم مردم‌سالاری

دولت ریکاردو لاگوس اسکوبار (۲۰۰۶-۲۰۰۰)، مرحله دیگری را در منازعه شیلی برای استرداد مجدد عملکردها و ساختارهای کاملاً مردم‌سالار عرضه می‌کنند. در حوزه‌های حقوق بشر و تدوین اصلاحات قانون اساسی سال ۱۹۸۰ پیشرفتها و موفقیت‌های قابل ملاحظه‌ای صورت گرفت. تا پایان دوره زمامداری لاگوس منصفانه است اگر بگوییم شیلی به کشور هنجارمندی که اکنون هست، کشوری با یک مردم‌سالاری باثبات، تبدیل شد. این به آن معنا نیست که مسایلی پیش روی این کشور وجود ندارند، بلکه به این معنی است که شیلی مسیری طولانی را برای گذار به مردم‌سالاری کامل طی نموده است.برای درک فضایی که این تغییرات مهم در آن رخ داد، لازم است به پیکارهای انتخاباتی سال ۱۹۹۹ نگاهی بیندازیم. فضای این پیکارها، فضایی متفاوت بود که پیامدهای متفاوتی برای زمامداری ائتلاف اقدام هماهنگ با خود به همراه آورد.

پیکارهای انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۰-۱۹۹۹

چندین عامل سیاسی در طول دوره انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۰-۱۹۹۹، وجود داشت. یکی از این عوامل تغییراتی بود که در بختهای انتخاباتی دو ائتلاف بزرگ انتخاباتی یعنی ائتلاف اقدام هماهنگ که قدرت را در دست داشت و جناح راست مخالف، ائتلاف برای شیلی[1]، و دیگری تغییر کلی بود که در حضور انتخاباتی رای‌دهندگان رخ داد [۵۰].

دومین عامل الگوی متفاوت پیکار انتخاباتی نامزد جناح راست بود. یکی از پیامدهای طبیعی عامل دوم برنده شدن نامزد انتخاباتی ائتلاف اقدام هماهنگ بود. عامل سوم به جریان طولانی دستگیری پینوشه در لندن و بازداشت او مربوط می شد. تغییرات ایجاد شده در توازن قدرت انتخاباتی برای اولین بار در سال ۱۹۹۷ محسوس گردید. تا آن زمان حمایت انتخاباتی از ائتلاف اقدام هماهنگ نسبتاً ثابت بود و تا سال ۱۹۹۶ بین ۵۴ تا ۵۶ درصد کل آرا در پیکارهای انتخاباتی ریاست جمهوری، مجلس و شهرداری را در برمی گرفت. لیکن در رقابت‌های انتخاباتی سال ۱۹۹۷ مجلس این مقدار

---

[1] The Alianza por chile

افت پیدا کرده و به ۵۰/۵۱ درصد رسید. برای این کاهش محبوبیت چندین دلیل وجود داشت. اولاً اینکه ائتلاف اقدام هماهنگ که تقریباً بـرای یـک دهـه قـدرت را در دسـت داشت، احساس فزاینده‌ای از ناکارآمـدی ایـن ائـتلاف و فقـدان پیـشرفت آن در فراینـد مردم‌سالار کردن نهادهای دوره پینوشه به وجود آمـده بـود. دوماً تـداوم نـابرابری‌هـای اقتصادی باعث سرخوردگی مردم شده بود. سـوما اینکـه رونـد بـسیج‌زدایـی تـوده‌هـا و احساس ایجاد اسلوب حکومتی نخبه‌گرایانه توسط این ائتلاف باعث نارضایتی مردم شده بود و نهایتاً اینکه بخش اعظم کاهش درصـد آراء انتخابـاتی و محبوبیـت ائـتلاف اقـدام هماهنگ را می‌توان به کاهش آرای احزاب دموکرات مسیحی نسبت داد [۵۱].

درنتیجه ائتلاف مذکور خیلـی بـه برنـده شـدن در انتخابـات ریاسـت جمهـوری امیدوار نبود. در درون ائتلاف جناح راست هم تغییراتی ایجاد شد. به نظر می‌رسـد آرای عمومی جناح تندرو این حزب، جناح UDI طرفدار پینوشه را در مقابل دیگـر بخـشهای باز سیاسی حزب نوآوری ملی (RN)، بیشتر تقویت کرده بود. بخشی از این امر به دلیل راهبرد طولانی مدت UDI در تمسک به طبقه کارگر شیلی بـود. جالـب اینکـه افـزایش نارضایتی‌ها درباره پیامدهای اجتماعی رویکرد بازار در میان این طبقـه اجتمـاعی، آن را نسبت به ادعاهای UDI بدبین‌تر کرد. به علاوه انتخابات سال ۱۹۹۷ هشدار صریحی بود به تمام احزاب سیاسی. در مقایسه با ۵ درصد آرای باطله انتخابات سـال ۱۹۹۳ در ایـن دوره بیش از ۱۳ درصد رای‌دهندگان بـه درون صـندوقها، رای باطلـه انداختـه بودنـد و همین مقدار هم از رای دادن امتناع کردند که برای برنده شـدن یـک نـامزد ثبـت آنهـا امری الزامی است. البته یک میلیون رای‌دهنده جوان دیگر حتی برای انتخابات ثبت نـام نکرده بودند. بر طبق بعضی اظهارات، یـک سـوم رای‌دهنگـان رای معتبـر بـه صـندوقها سرازیر نکردند. به علاوه حزب کمونیست مدعی بود کـه بـا کـسب ۱۵ درصد آرا بـرای نامزد سنای خود ،گلادیس مارین، هنوز هم با وجـود نارضـایتی از وضـع موجـود دارای محبوبیت بوده و انتقادهای این حزب از الگوی اقتصادی بایستی از جانـب ائـتلاف اقـدام هماهنگ مورد توجه قرار گیرد. در کل سقوط آرای انتخاباتی سال ۱۹۹۷ زنـگ بیـداری بود بخصوص برای ائتلاف اقدام هماهنگ که در ابتدا بـه آن اعتنـا نکـرده بـود. دومـین مساله انتخاباتی مساله سیاسی‌تری بود: چه کسی نامزد ائتلاف اقـدام هماهنـگ خواهـد شد؟ و آیا ائتلاف مذکور اگر بر روی نامزدی یـک نفر بـه توافـق نرسـد از هـم پاشـیده نخواهد شد؟ دو نامزد برای این ائتلاف به رقابت پرداختند. یکی از آنها ریکاردو لاگـوس،

عضو حزب سوسیالیست و یکی از بانیان حزب مردم‌سالاری بود. لاگوس در دولت های آیلوین و فری به عنوان وزیر آموزش و پرورش و وزیر امور عمومی خدمت کرده بود. رقیب او آندره زالدیوار[1] ازحزب دمکرات مسیحی بود. نبرد بین این دو سخت تر و تلخ‌تر بود. ائتلاف PS – PPD مدعی بود نوبت این ائتلاف است که بعد از دو رئیس جمهور دمکرات مسیحی سکان زمامداری را در دست بگیرد. این منازعه ابتدا منجر به تهدید ائتلاف مذکور شد لیکن بعدها به وسیله یک پیکار انتخاباتی اولیه در سال ۱۹۹۹ فرونشست. لاگوس توانست زالدیوار را با کسب ۷۱/۳ درصد آراء در مقابل ۲۸/۷ درصد آراء از میدان به در کند. شکست دردناک زالدیوار در حزب دمکرات مسیحی شوک عظیمی ایجاد کرد و ائتلاف چهار حزبی مذکور با هم متحدتر شدند.

لاگوس همچنین در انتخابات عمومی با یک رقیب متفاوت جناح راستی مواجه شد. رقیب دیگر او که از حزب ائتلاف برای شیلی سر برآورده بود، خواکین لاوین[2] از بخش افراطی جناح راست طرفدار پینوشه، UDI، بود. لاوین به خود لقب سیاستمدار توانا داد و شهرداری بود که به شهر توانگرنشین، لاس کوندس[3] در درون کلان شهر سانتیاگو خدمات ارائه می‌داد. با توجه به حزبی که لاوین به آن تعلق داشت، به عنوان یک نامزد غیرایدئولوژیک در انتخابات شرکت کرد. او از معرفی خود به عنوان یک سیاستمدار سنتی با ارتباطات نزدیک حزبی خودداری می‌کرد. در عوض خود را به عنوان شخص سیاسی واقع‌بینی که می‌داند چگونه کارها را به انجام برساند، معرفی می‌کرد. لوین همچنین بر کاتولیک‌گرایی خود در طول پیکارهای انتخاباتی تاکید می‌کرد یا برای مثال سعی می‌کرد هنگامی که به درون توده‌ها می‌رود یا توسط اعضای حزب و فامیلش احاطه می‌شود، در معرض دوربین‌های عکاسان و خبرنگاران قرار گیرد. او همچنین در پیکارهای انتخاباتی‌اش نقش برجسته و فعالی را به همسرش واگذار کرد. امری که در سیاست سنتی شیلی پدیده‌ای استثنایی بود. نهایتاً اینکه الگوی پیکار انتخاباتی او روشی غیرعادی بود. برخلاف سیاستمداران سنتی شیلی، او بیشتر اوقات به جای پوشیدن کت و شلوار و کراوات، در لباسی غیرمعمولی، برای مثال با پیراهن یقه باز در انظار عمومی ظاهر می شد. او به عناوین مختلف از فنون پیکارهای انتخاباتی

---

[1] Andres Zaldivar
[2] Joaquin Lavin
[3] Las Condes

آمریکایی بهره می‌برد و حمایت انتخاباتی خود را در میان رای دهندگان افراد طبقه کارگر، زنان و نیز همانند سابق در میان جوانان غیرسیاسی جستجو می‌کرد [۵۲].

لوین آنچنان پیکار انتخاباتی کارآمد و نوآورانه‌ای را اجرا کرد که با کسب ۴۷/۵ درصدی دور از انتظار آراء ائتلاف اقدام هماهنگ را به پیکار نهائی انتخاباتی در ماه ژانویه کشاند و لاگوس را در اولین انتخابات از کسب اکثریت آرا که برای کشیده نشدن به دور دوم الزامی بود محروم داشت و لاگوس به دور دوم کشیده شد. مجموع آرای نهایی لوین صعود تاریخی را برای جناح راست نشان داد چرا که در بهترین حالت این جناح در همه پرسی عمومی سال ۱۹۸۸ پینوشه فقط توانسته بود ۴۳ درصد آرا را کسب کند در حالی که کسب ۴۸ درصد آرا توسط لوین چیزی فراتر از کسب نصف آراء ماخوذه بود. نامزدهای سه حزب دیگر بخصوص نامزد حزب کمونیست ،گلادیس مارین، هم باقی مانده آرا را کسب کردند. برای اولین بار از زمانی که پینوشه در نظرسنجی‌های اکتبر سال ۱۹۸۸ شکست خورده بود، جناح راست احساس کرد شانس واقعی برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری را دارد. نتایج انتخابات دسامبر، ائتلاف اقدام هماهنگ را عصبانی کرد و در پاسخ به این امر، لاگوس و مقامات بالای حزبی راهبرد انتخاباتی خود را تغییر دادند و حتی پیکارهای انتخابات نهایی تنها یک ماه طول کشید. لاگوس از سولداد آلویر[1] دموکرات مسیحی درخواست کرد مدیریت پیکار انتخاباتی او را در دور دوم به عهده بگیرد و آن دو با هم بار دیگر برای نشان دادن اینکه شانس لاگوس در انتخابات در مقابل نامزد معمولی چون لاوین بیشتر است، پیکار انتخاباتی گسترده‌ای به راه انداختند. پیکار انتخاباتی لاگوس از طریق تلویزیون برای افزایش شانس انتخاباتی، او را فردی خودمانی و با پوشش عادی نشان داد تا بتواند او را به عنوان یک سیاستمدار توانا به مردم بقبولاند. او همچنین شعار انتخاباتی خود را که قبلاً«رشد همراه با برابری» بود به شعار«شیلی بهتر» تغییر داد. شعار اولی به عنوان تائید کننده ناتوانی دولت ائتلاف اقدام هماهنگ در دستیابی به اهدافش در طول یک دهه مورد انتقاد قرار گرفته بود. به علاوه [آهنگ شعار جدید] در پیکار انتخاباتی دور دوم بسیار شبیه صدای موزیکی بود که در همه پرسی عمومی سال ۱۹۸۸ برای نه گفتن به پینوشه برگزار شد

---

[1] Soledad Alvear

و بر حاکمیت نظامیان نقطه پایان گذاشت. انتخاب شعار جدید راه زیرکانه‌ای بود که گذشته مثبت لاگوس و ائتلاف اقدام هماهنگ را به یاد رای دهندگان می‌آورد.

یکی دیگر از ویژگی های برجسته پیکار انتخاباتی سال (۲۰۰۰-۱۹۹۹)، این بود که هر دو نامزد تصمیم گرفته بودند که پینوشه را نادیده بگیرند. بازداشت طولانی مدت ژنرال به عنوان راهبردی که به نفع هر دو نامزد بود در پیکارهای انتخاباتی نادیده گرفته شد. لاوین که به طور کلی مجبور نبود و تعهدی هم نداشت که از دیکتاتوری سابق دوری بگزینند، امکان داشت آرای خود را از دست بدهد. لاگوس که اختیارات و موضع‌گیری‌های ضد پینوشه‌ای‌اش مشهور بودند با اتخاذ موضعش چیزی به دست نیاورد. می‌توان ادعا کرد دو نامزد مذکور تصمیم گرفته بودند که پیکارهای انتخاباتی پیشروانه‌ای ارائه دهند، لیکن سکوت درباره پینوشه هم بازتابی از محیط متغیر سیاسی بود که در آن دیکتاتور کهنه کار کمتر از گذشته اهمیت و مسئولیت داشت. نهایتاً لاگوس با کسب ۳/۵۱ درصد آرا در مقابل ۴۸/۷ درصد لاوین، برنده پیکار نهایی ماه ژانویه شد. هر چند لاگوس برنده انتخابات شد لیکن برای ائتلاف اقدام هماهنگ این یک انتخابات با نتیجه بسیار نزدیک تمام شد. نتایج این انتخابات تصور همه را در مورد اینکه در پیکارهای انتخاباتی سال ۲۰۰۶ چه اتفاقی خواهد افتاد، تغییر داد. آنان به ائتلاف اقدام هماهنگ یادآور شدند که اگر می‌خواهد پس از انتخابات سال ۲۰۰۶ هم در راس قدرت باقی بماند احتمالاً باید هم از نظر روشی و هم از نظر ماهوی تغییراتی ایجاد کرده و نتایج جدیدی به دست آورد. کسب نتایج قوی به جناح راست برای کسب ریاست جمهوری قوت قلب و امید تازه‌ای داد. کسب نتایج تاریخی توسط لاوین او را به نامزد منطقی ائتلاف، [ائتلاف برای شیلی] ، و امید این ائتلاف در پیکارهای انتخاباتی سال ۲۰۰۶، تبدیل کرده بود. به این منظور و برای حفظ وجهه و اعتبار خود در انظار عمومی، او در انتخابات شهرداری‌ها در اکتبر سال ۲۰۰۰ شرکت کرد و به آسانی توانست نامزد ائتلاف اقدام هماهنگ که همسر رئیس جمهور سابق ادواردو فری بود را شکست داده و شهردار سانتیاگو شود. او امیدوار بود در این مقام وجهه خوبی کسب کند.

مروری بر چالشها و فرصتهای دوره زمامداری لاگوس

ریکاردو لاگوس برنده یک پیکار انتخاباتی تنگاتنگ شده بود و زمانی که در ماه مارس سال ۲۰۰۰ سوگند ریاست جمهوری را ادا کرد، انتظارات جامعه از او آن چنان

بالا گرفت که در مقام ریاست جمهوری قادر به تامین آنهـا نبـود. بـه منظـور حـل ایـن مشکل لاگوس و ائتلاف اقدام هماهنگ دریافتند که باید به حل و فصل مسایل سیاسـی و اجتماعی بپردازند. لاگوس به خوبی از نارضایتی موجود در بین حامیان ائـتلاف اقـدام هماهنگ آگاه بود، چرا که اولین شعار انتخاباتی او،«رشد به همراه برابری»، که بر مساله عدالت تاکید می‌کرد به خوبی نشان دهنده این آگاهی او بود. به عـلاوه لاگـوس بعـد از انتخاب سالوادور آلنده در سی سال قبل، اولین رئیس جمهور سوسیالیست شـیلی بـود. اگر چه او به عنوان نامزد ائتلاف بزرگتر چپگرا- میانه‌رو و با یک برنامه سیاسـی تعـدیل شده به صحنه آمده بود، لیکن هنوز انتظارات و امیدهایی در دوره او وجود داشت که بـا انتظارات اسلاف ماقبل او متفاوت بود. به علاوه زندگی‌نامه لاگوس انتظاراتی ایجاد کـرده بود. اگر چه او بخش زیادی از زندگی خود را صرف تحصیلات دانـشگاهی کـرده بـود،(او دکترای اقتصاد و دکترای حقوق داشت)، تاریخ سیاسی طولانی هم با خود داشت که بـا مشارکت سیاسی او در دولت آیلوین شروع شده بود، بعد از سپری شدن یک دوره تبعید بعد از کودتا برای همکاری با جناح مخالفان سیاسی به کـشور بازگـشت. در اوایـل دهـه ۱۹۸۰ او رهبری ائتلاف دموکراتیک را که یک ائتلاف چند حزبی ضد پینوشه‌ای بود بـر عهده داشت و در سال ۱۹۸۷ در تاسیس حزب مردم سالاری(PPD) همکـاری کـرد. او همچنین با انجام یک مواجهه تلویزیونی در طول پیکار همه پرسی عمومی سـال ۱۹۸۸ با پینوشه، هنگامی که در مقابل دوربین انگشت خـود را بـرای انجـام شـکنجه و اعمـال خلاف دیگر به سوی او نشانه رفت، در میان عموم مردم برای خود اسم و رسمی درآورد. در همان حال به لاگوس به چشم یک روشنفکر و به عنوان کـسی کـه پیچیـدگی‌هـای محیط بین‌المللی را شناخته و ظرفیت های دولتمداری را در خود دارد، نگاه می‌کردنـد. دولت لاگوس همچنین با چالش های زیادی مواجه شد. اقتصاد شیلی در سال ۲۰۰۰ در رکود به سر می‌برد. این رکود سه سال دوام آورد کـه نیمـی از دوره زمامـداری او را پـر کرد. با توجه به مساله رکود اقتصادی و موفقیت سیاسی جناح راست می‌توان گفت ایـن جناح به رهبری لاوین، بیشتر از قبل مورد اعتماد بود و شاید کمتر از گذشته متمایل به مصالحه سیاسی بود. دستگیری پینوشه برای دولت لاگوس هم فرصتها و هم تهدیـدها و چالش‌ها را به وجود آورد. حاکم سابق بنا به دلایـل پزشـکی و انـسان دوسـتانه توسـط دولت انگلیس آزاد شده بود. او یک هفته قبل از ادای سوگند ریاسـت جمهـوری توسـط لاگوس در سوم ماه مارس به شیلی بازگـشت. قبـل از ارزیـابی اقـدامات دولـت لاگـوس

شایسته است مورد پینوشه را که بر تلاشهای دولت او در زمینه‌های حقوق بشر، روابط نظامیان- غیرنظامیان و اصلاح قانون اساسی اثرات شگرفی به جای گذاشت، ارزیابی کنیم.

عامل پینوشه

هر چند که به قدرت رسیدن ریکاردو لاگوس اسکوبار باعث رسوایی و خفت بیش از پیش پینوشه گردید لیکن این امر در سال ۲۰۰۰ چندان واضح نبود. دستگیری ژنرال آگوستو پینوشه در لندن و بازداشت طولانی مدت او در آنجا موجی از حوادث را در شیلی ایجاد کرد که موجب تغییر عمیق محیط سیاسی به عناوین مختلف گردید. اسطوره مجازات ناپذیری ارتش شکست، اعتبار پینوشه نهایتاً تخریب شد و دیگر کشور هرگز به وضعیت سابق بر نخواهد گشت. بستر لازم برای ایجاد تغییرات عمیق در مورد ارزیابی چگونگی به وقوع پیوستن تخلفات حقوق بشری و نیز پیشرفت طرح حذف مناطق و اصول غیر مردم‌سالاری و ثبات مردم‌سالاری مورد نظر ائتلاف اقدام هماهنگ، فراهم شده بود. این مسیر به وسیله یک عامل منفرد هموار شده بود و آن دستگیری پینوشه در روز شانزدهم اکتبر سال ۱۹۸۸ در لندن، هزاران مایل دورتر از شیلی بود، اگر چه بسیاری از مردم پیامد کامل این حادثه را در آن زمان نمی‌دانستند.

داستان منازعات و نبردهای حقوقی پینوشه در لندن، و تعقیب دعاوی حقوقی پرونده او در شیلی یک داستان طولانی است. در حقیقت وکلای مدافع او در کنار ادعای مصونیتش از تعقیب، و این حقیقت که او بیمارتر از آن است که برای محاکمه به اسپانیا فرستاده شود با دستگیری و محاکمه او مخالفت کردند. در خواست استیناف به سیستم قضایی بریتانیا و بالاتر از آن به مجلس لردها فرستاده شد. اگر چه نمایندگان این مجلس تصویب کردند که دستور استرداد باید اجرا شود، لیکن وزیر خارجه انگلیس، جک استراو،[1] پرونده را دوباره بررسی کرد و بنابه دلیل بشر دوستانه و به دلایل جسمی پینوشه، به او اجازه بازگشت به شیلی را داد. در کل پینوشه به مدت شانزده ماه در انگلیس به حکم قانون تحت بازداشت بود. پینوشه تحت شرایط جدید به خانه بازگشت.

---

[1] Jack Straw

هواپیمای او درست پس از ۱۷ سال اتهام سازی که خود او علیه خودش به وجـود آورده بود، به زمین نشست [۵۳].

اگر چه او هنوز سناتور مادام‌العمر بود که به او مصونیت از تعقیب می‌داد لیکن بنا به شرایط آن زمان، مجبور شد در سال ۲۰۰۲ از مجلس سنا استعفا دهد. در کنار همـه اینها به سختی می‌توان ادعا داشت که تخریب روحی و عملکرد همزمان آن بـر پینوشـه به عنوان یک سناتور تاثیر گذاشته بود. در سال بعد پینوشه با اتهامات بیشتری در مورد تخلفات حقوق بشری از جمله پرونده‌های مـشهور کـاروان مـرگ، و سـازمان اپراسـیون کاندور، [سازمان عمل کرکس] ، و سازمان اپراسـیون کلمبـو،[سـازمان عمـل کلمبـو]، مواجه شد. برای هر یک از موارد فوق، مصونیت او به عنوان رئیس دولت، قبل از جریـان انداختن پرونده بایستی لغو می‌شـد. چـرا کـه مجموعـه دیگـری از تحقیقـات قـضایی و آزمایشات پزشکی برای تعیین وضعیت روحی و مزاجی او وجود داشت. در یک مـورد در سال ۲۰۰۴، پینوشه ادعای وکلای خود مبنی بر اینکه او از نظر روحـی توانـایی تحمـل محاکمه ندارد را با یک حضور تلویزیونی و مصاحبه شسته و رفته‌ای که از یـک ایـستگاه تلویزیونی میامی پخش می شد، به زیر سوال برد. علیرغم این، در بعضی موارد همچـون پرونده اپراسیون کاندور، دادگاه حکم کـرد او توانـایی تحمـل محاکمـه را نـدارد. شـیوه رسوایی دیگر در اواخر سال ۲۰۰۴ که اعتبار پینوشه را بیش از پیش لکه‌دار کرد، بـرای آنانی که خواستار ادامه محاکمه او بودند دستاویز دیگری فراهم ساخت. این بار، پای یک رسوایی مالی در میان بود. در جولای سال ۲۰۰۴، یک کمیته سنا که مسئول تحقیق از ریگس بانک[1]، بانک تجاری زیر نظر واشنگتن دی.سی، بود به عنـوان بخـشی از وظیفـه ضد ترورش، کشف کرد که بانک مذکور بـا پینوشـه در مخفـی کـردن میلیونهـا دلار در حساب های مخفی، تبانی کرده اسـت. گـزارش اول مقـدار ایـن پـول‌هـا را در حـدود ۶ میلیون دلار آمریکا برآورد کرد، اما بعد از افـشای اطلاعـات بیـشتر در ایـن زمینـه و رو شدن تعدادی از اسامی قلابی در میان حساب هـای بـانکی، مجمـوع ایـن پولهـا بـه ۲۷ میلیون دلار بالغ شد. بازرسان شیلیائی تخلفات دیگری را کشف کردند. از جمله استفاده پینوشه از گذرنامه های چندگانه با اسامی قلابی. هر اندازه که دامنه رسـوایی‌هـا بیـشتر می‌شد حس خیانت‌ورزی پینوشه در انظار مردم شیلی بیشتر می‌شد. او مـتهم بـه شـانه

---

[1] Riggs Bank

خالی کردن از زیر بار مالیات دهی و مسئول جعل و پرداخت میلیونها دلار برای جبران خسارت شناخته شد. خانواده پینوشه نیز در رسوایی مالی شریک جرم بود. در یک مورد یکی از دخترانش سریعاً به آمریکا پرواز کرد و برای فرار از دستگیری تقاضای پناهندگی کرد. در کل رسوایی بانک یک منظره رقت‌بار بود و برای همیشه تصور خود ساخته پینوشه را به عنوان یک سرباز صادق که فکر می‌کرد آنچه را که برای نجات کشورش الزامی است انجام می‌دهد، تخریب کرد.

لاگوس و سیاست حقوق بشری

دولت لاگوس با کسب امتیاز از بعضی اقدامات دولتهای پیشین ائتلاف اقدام هماهنگ و نیز محیط متغییر سیاسی، در جبهه حقوق بشر پیشرفت حاصل کرد.

برنامه گفتگوی میزگردی

یکی از مهمترین رویدادهای [دوره زمامداری لاگوس] ، امضای یک اعلامیه رسمی در ژوئن سال ۲۰۰۰ توسط تمام شرکت کنندگان در برنامه گفتگوی میزگردی بود. این برنامه در اواخر دوره زمامداری ادواردو فری تشکیل شده بود و متشکل از نمایندگان نیروهای مسلح و پلیس ملی، وکلای حقوق بشری، نمایندگان جامعه مدنی و روحانیون مذهبی بود. ائتلاف اقدام هماهنگ امیدوار بود که مساله سرنوشت ناپدید شدگانی که هنوز تکلیف شان مشخص نشده بود و تبدیل به مانع بزرگی در برابر آشتی ملی شده بود، نهایتاً حل و فصل شود [۵۴]. در اعلامیه مذکور که در ۲۱ ژوئن سال ۲۰۰۰ توسط مجلس هم تصویب شد، نیروهای مسلح تایید کردند که در طول دوره حکومت نظامیان، تخلفات حقوق بشری زیادی صورت گرفته بود. آنان همچنین اعلام کردند ارتش از سرنوشت کسانی که در فهرست ناپدید شدگان قرار داشتند اطلاعی ندارد، لیکن مساعی جمیله و تلاش همراه با حسن نیت خود را برای ارائه اطلاعات لازم در این زمینه در طول ۶ ماه، ارائه خواهند داد. به منظور تسهیل جمع‌آوری اطلاعات در این زمینه در ماه جولای قانونی تصویب شد که براساس آن افرادی که چنین اطلاعاتی را ارائه می‌دادند گمنام می‌ماندند. در ژانویه سال ۲۰۰۱، از طرف نیروهای مسلح گزارشی به رئیس جمهور لاگوس ارائه شد که مدعی بود حاوی اطلاعاتی در مورد سرنوشت صدها تن از ناپدید شدگان است. از جمله اطلاعیه‌ای که مدعی بود اجساد

تعدادی از افراد مذکور به اقیانوس انداخته شده است. این گزارش که در آن برای اولـین بار نیروهای مسلح زیر بار مسئولیت تخلفات حقوق بشری رفته بودند، به نوبه خود تغییر جهتی اساسی در دیدگاه ارتش محسوب می‌شـد. بـا ایـن حـال در مـورد بعـضی افـراد مشخص اطلاعات غلط ارائه شده بود، که این خود، بر تمایل ارتش برای پرداخت جـدی به مساله آشتی ملی، تردیدهایی وارد می‌ساخت. در همان زمان هم مصونیت پینوشه در پرونده‌ی کاروان مرگ لغو گردید و در ژانویه سال ۲۰۰۱ تحـت بازداشـت خـانگی قـرار گرفت. لیکن در سال ۲۰۰۲ اتهامات علیه او ناوارد شناخته و رفع شدند. اتهامات علیه او در پرونده‌ها و موارد دیگر مانند پرونده ۹ نفری که در واقعه موسوم به عملیات کلمبو در سال ۱۹۷۵ ناپدید شدند همچنان باقی ماند [۵۵]. محتمل‌ترین انتظـاری کـه مـی‌رود این است که پینوشه در باقی مانده عمرش رقص قانونی خود را ادامه خواهد داد.

کمیسیون والش[1]

رئیس جمهور لاگوس همچنین توجه خود را به یک مـساله مهـم حقـوق بـشری دیگری که همانا قربانیان شکنجه بودند، معطوف ساخت. در آگوست سال ۲۰۰۳ انـدکی قبل از سی‌امین سالگرد کودتای نظامی، لاگوس شماری از اقداماتی که بـرای کمـک بـه قربانیان تخلفات حقوق بشری در نظر داشت از جمله پرداخت خسارت منصفانه به آنهـا را اعلام کرد. او همچنین یک کمیسیون ۸ نفره موسوم به کمیسیون ملی حبس سیاسی و شکنجه[2]، را تاسیس کرد که وظیفه آن گردآوری فهرست جامعی از قربانیان شکنجه و ترور و نیز تمام موارد شکنجه‌ای بود که در فاصـله ۱۱ سـپتامبر سـال ۱۹۷۳ تـا اعـاده حکومت غیرنظامی در مارس سال ۱۹۹۰ رخ داده بود.

لاگوس با اتخاذ این اقدامات همچنین به درخواست های فعالین حقـوق بـشر و خانواده‌های قربانیان که مدتها بود معتقد بودند که مساله شکنجه نیازمند آن اسـت کـه مستقیماً به آن پرداخته شود، پاسخ داد. کمیسیون والش کـه بـه دلیـل نـام رئـیس آن، بیشاپ سرجیو والش آلدوناته[3] که یک فعال حقوق بشری بود به این نام خوانده می‌شـد بدون وقفه به مدت یک سال فعالیت کرد. بعد از مصاحبه با دهها هزار تن از افـراد، ایـن

[1] The Valech Commission
[2] National Commission on political Imprisonment and Torure
[3] Bishop Sergio Valesh Aldunate

کمیسیون گزارش خود را به رئیس جمهور لاگوس ارائه داد. او نیز عمده‌ترین دستاوردهای این کمیسیون را در اوایل نوامبر سال ۲۰۰۴ از طریق یک گزارش تلویزیونی به مردم ارائه داد. در این گزارش شکنجه ۲۸ هزار نفر از مردم شیلی در طول حکومت دیکتاتوری پینوشه به اثبات رسیده بود و حاوی اسلوب‌های اعمال شده‌ای بود که چند دهه فاصله زمانی از آثار تکان دهنده آنها کم نکرده بود [۵۶] .

یافته‌های رسمی اسناد شگفت‌آوری بودند که حاوی حقایق ناخوشایندی درباره دیکتاتوری نظامی بودند از جمله اینکه هیچ کسی نمی‌تواند انکار کند که در طول دوره زمامداری پینوشه یک نظام نهادینه سرکوب و شکنجه وجود داشته است. مجلس با استناد به گزارش کمیسیون شکنجه، قانونی را در دسامبر سال ۲۰۰۴ از تصویب گذراند که حاوی پرداخت غرامت منصفانه به افرادی بود که در طول حکومت دیکتاتوری شکنجه شده یا زندانی شده بودند. گزارش کمیسیون والش و سیاست پرداخت غرامت‌های آن، گام های مهمی را در فرایند التیام زخمهای هزاران شیلیایی که قربانی سرکوب حکومت نظامیان شده بودند، برداشت. تا آخر سال ۲۰۰۴ اثر جمعی گزارش والش و رسوایی مالی ریگس تصور حقوق بشری بسیار متفاوتی را در شیلی به وجود آورد. در وهله اول این دو مورد حوادثی را پدید آورد که موجب مرگ حزن انگیز باقی مانده اعتبار پینوشه شدند به طوری که حامیان سابق جناح راست هم او را محکوم کردند. نامزد رهبری سابق ائتلاف برای شیلی، خواکوین لاوین تا آنجا پیش رفت که آشکارا اعلام کرد که او از ابعاد و دامنه خشونت اعمال شده توسط ارتش در طول سال‌های حکومت پینوشه آگاه بوده به همین دلیل در همه پرسی عمومی سال ۱۹۸۸ به پینوشه «نه» گفته است. رسوایی‌های پیاپی و شمار روزافزون اتهامات حقوق بشری و نیز جرائم مالی پینوشه، همسر و فرزندانش، تعقیب و محکوم کردن آنها را از نظر سیاسی آسانتر ساخته بود. علیرغم رسوایی‌ها و اتهامات برجسته بی‌شمار علیه پینوشه مانند اتهامات مربوط به تقلب های مالیاتی و تخلفات حقوق بشری، هنوز در زمان این نوشته معلوم نیست که پینوشه به پای میز محاکمه کشیده خواهد شد یا نه. آنچه واضح است این است که از اواخر سال ۲۰۰۴ پینوشه به صورت یک مهره سوخته در حیات سیاسی شیلی درآمده بود. دوماً اینکه صدها مورد تعقیب حقوق بشری هنوز آغاز نگردیده‌اند. یکی از این موارد، ژنرال مانویل کنترراس رئیس سابق پلیس مخفی شیلی، دینا، است. او پس از تکمیل پرونده محکومیتش در مورد قتل ارلاندو لتلیر، به چندین

جنایت حقوق بشری دیگر از جمله قتل کارلوس پراتس، فرمانده سابق ارتش و همسرش در بوئنوس آیرس محکوم شد. کنترراس در سال ۲۰۰۵ برای سپری نمودن محکومیت ۱۵ ساله‌اش به خاطر قتل کارلوس ساندووال[1] یکی از اعضای MIR، به زندان برگردانده شد. تعقیب‌های قضایی در شیلی به کمک یک نظام قضایی که مجدانه مایل به تعقیب مجرمین بوده و به تجدید نظر و تفسیر مجدد قانون عفو سال ۱۹۸۷ پشتگرم باشد تداوم خواهد یافت. تا پایان دوره زمامداری لاگوس تغییرات گسترده در مورد اعلام و پرداختن به تخلفات حقوق بشری صورت گرفته در دوره حکومت نظامیان انجام گرفت. البته تعقیب قضایی مجرمین فرایند مداومی است که در دوره زمامداری مایکل باچلت هم ادامه داشته و شاید بعد از آن هم ادامه یابد. این تغییرات در حوزه حقوق بشر همچنین پیامد چشمگیری بر روابط میان نظامیان و غیرنظامیان و نیز بر فرایند مردم‌سالار کردن نهادهای شیلی برجای گذاشت. محیط سیاسی یعنی توازن قدرت میان ائتلاف اقدام هماهنگ مرکب از احزاب چپ‌گرا- میانه‌رو با جناح راست هم دچار تحول شد.

لاگوس و اصلاح قانون اساسی

رئیس جمهور لاگوس که نمی‌خواست هیچ فرصتی را برای اخذ امتیاز از فضای سیاسی جدیدی که گزارش والش در مورد مساله شکنجه و رسوایی ریگس بانک فراهم کرده بود از دست بدهد خواستار تصویب بسته جامعی از اصلاحات قانون اساسی شد. او قبلاً در دوره صدارتش سعی کرده بود این اصلاحات را به تصویب برساند لیکن موفق نشده بود. او حتی در اواسط سال ۲۰۰۲ تهدید کرده بود که در مورد مسایل برجسته قانون اساسی اعلام همه پرسی خواهد کرد که سودی نبخشیده بود لیکن شرایط کنونی با گذشته فرق داشت. اصلاحات قانون اساسی که تمام اشکال غیر مردم‌سالار باقی مانده از قانون اساسی سال ۱۹۸۰ را از بین می‌برد در یک جلسه مشترک در ۱۶ آگوست سال ۲۰۰۵ قاطعانه به تصویب رسید. قانون اساسی جدید در ۱۷ سپتامبر سال ۲۰۰۵، یعنی ۳۲ سال بعد از کودتای نظامی منتشر شد. در میان بیش از ۵۰ تغییری که در قانون اساسی سال ۱۹۸۰ به وجود آمده بودند، اصلاحات قانونی وجود داشتند که ائتلاف اقدام

---

[1] Carlos Sandoval

هماهنگ در طول پانزده سال زمامداری خود یافته بود و آنها را برای بازسازی شیلی به عنوان یک کشور کاملاً مردم‌سالار اصولی بنیادی و حیاتی می‌پنداشت. این اصلاحات شامل حذف تمام سناتورهای غیرانتخابی، چه سناتورهای انتصابی و چه روسای سابق نهادها و مجالس بود که منجر به حذف کنترل ارتش بر شورای امنیت ملی یا NSC می‌گردید و کارکرد آن را تغییر داده و آن را به صورت یک نهاد کاملاً مشورتی در می آورد. همچنین این اصلاحات اختیار ویژه رئیس جمهوری برای انتصاب یا کنار گذاشتن روسای بخشهای چهارگانه نیروهای مسلح و پلیس ملی را دوباره احیا می‌کرد. بسته اصلاحی مذکور همچنین دوره ریاست جمهوری را به ۴ سال کاهش می‌داد و انتخاب پیاپی رئیس جمهور را ممنوع می‌ساخت، بنابراین انتخابات رئیس جمهوری با انتخابات مجلس همزمان می‌شد. تنها اصل غیرمردم‌سالاری که هنوز از متن قانون اساسی حذف نشده بود، سیستم دوگانه انتخابی- انتصابی بود، لیکن یک قانون انتخاباتی اندام‌وار به آن اضافه شد که تغییر آن را در آینده آسانتر می‌ساخت. تصویب این اصلاحات برای لاگوس نهایت دستاورد و برای شیلی نقطه پایان بر فرایند طولانی مدتِ‌گذار به مردم‌سالاری بود. مساله این بود که آیا فرایند گذار شیلی اکنون واقعاً به پایان رسیده است یا خیر. کشور اکنون می‌توانست مدعی شود که نهادهای سیاسی‌اش هنجارمند شده‌اند.

لاگوس و روابط نظامیان- غیرنظامیان

در طول دوره زمامداری لاگوس در روابط نظامیان- غیرنظامیان هم تغییرات و پیشرفت های فاحشی ایجاد شد. قبل از همه بسته اصلاحی قانون اساسی حاوی پیامدها و دلایل واضحی برای ایجاد توازن قدرت در میان دولت غیرنظامی و نیروهای مسلح بود. برطبق این اصلاحات ارتش دیگر به عنوان یک بازیگر سیاسی در صحنه سیاسی مقدس شمرده نمی‌شد، هیچ کرسی در سنا نخواهد داشت، و بر شورای امنیت ملی که نقش آن در هر واقعه‌ای به یک نهاد مشاورتی صرف برای ارائه مشاوره به رئیس جمهور تقلیل یافته بود، هیچ کنترلی اعمال نخواهد داشت. لاگوس همچنین در دوره زمامداری اش برای تغییر پویایی روابط غیرنظامیان با ارتش از طریق توجه بیش از حد به مسایل ساختاری و دیوان سالارانه و بیشتر از اسلاف پیشین خود، تلاش وافر نمود. او در سال ۲۰۰۲ خانم مایکل باچلت را به سمت وزارت دفاع انتخاب کرد که این کار او با توجه به جنسیت او و زمینه و پیشینه شخصی‌اش، عملی متهورانه بود. این انتصاب حرکتی

نبوغ‌آمیز بود. باچلت که پدرش یک ژنرال قانونگذار نیروی هوایی بود و بعـد از کودتـای نظامی توسط ارتش شکنجه شده و در زندان مرده بود، در میان نظامیان بزرگ شده بود و فرهنگ ارتش را می‌فهمید. او تصمیم داشت کـه روابـط بـین مقامـات غیـر نظـامی و نظامی را که در دوره ریاست جمهوری آیلوین و ادواردو فری آشـفته شـده بـود، بهبـود بخشیده و حرفه‌ای گرایی ارتش را ارتقا دهد [۵۷] .

او در طول دوره تصدی‌گری‌اش به عنوان وزیر دفاع در این زمینه‌ها پیشرفت های شـایانی حاصـل کـرد. نـشانه‌هـای مهمـی از ایجـاد تغییـر در روابـط میـان نظامیـان و غیرنظامیان دیده می‌شد. در سال ۲۰۰۳، در سی‌امین سالگرد کودتـای نظـامی، رئیـس ارتش ژنرال خوان امیلیو چییره اسپینوزا[1] (۲۰۰۶-۲۰۰۳)، که جانشین ژنـرال ریکـاردو ایزوریتا[2] (۲۰۰-۱۹۹۸) شده بود در یـک سـخنرانی عمـومی نقـش دلخـراش نیروهـای مسلح در طول حکومت دیکتاتوری نظامی را تایید کرد و قول داد که دیگر هـیچ وقـت، دوباره، نیروهای مسلح مردم‌سالاری شیلی را سـرنگون نخواهنـد کـرد. دو سـال بعـد در نوامبر سال ۲۰۰۵ اندکی قبل از علنی شدن گزارش کمیسیون والش، ژنرال چییره برای بار دوم تصدیق کرد که نیروهای مسلح مسئولیت سازمانی تخلفات حقوق بشری صورت گرفته در دوره حکومت نظامیان را بر عهده دارند. قبل از این زمان ارتش بـر مـسئولیت افراد در انجام تخلفات تاکید می‌کردند نه بر مسئولیت ارتش به عنوان یک نهاد [۵۸].

با وجود این حقیقت که دیگر بخش های نیروهای مسلح لزوماً دیدگاه مـسئولیت نهادی مورد نظر چییره را قبول نداشتند، این اظهارات آشکار علائم برجسته‌ای از ایجـاد تغییر مداوم در درون نیروهای مسلح بود. در مـورد تغییـرات مـداوم در درون نیروهـای مسلح، اظهارات مشابهی توسط فرمانده بعدی ارتش، اسکار ایزوریتا فریر[3] در مارس سال ۲۰۰۶ در اواخر ریاست جمهوری لاگوس هم بیان شـد. ایزوریتـا حتـی از اسـلاف خـود جلوتر رفت. او در یک سخنرانی که در بزرگداشت روسای مشروطه خواه ارتش، از جمله ژنرال رنه اشنایدر، که در سال ۱۹۷۰ توسط عناصر جناح راسـت بـه منظـور بازداشـتن آلنده از کسب قدرت کشته شد و نیز ژنرال کارلوس پراتس مشروطه خواهی که توسـط پلیس مخفی شیلی، دینا، در سال ۱۹۷۴ در بوئنوس آیرس کشته شد، برگزار گردید بار

---

[1] Juan Emilio Cheyre Espinosa
[2] Ricardo Izurieta
[3] Oscar Izurieta Ferrer

دیگر بر مسئولیت ارتش در تخلفات حقوق بشری صورت گرفته در دوره حکومت نظامیان تاکید کرد. او دو ژنرال نام برده را ژنرالهای واقعی نامید در حالی که سعی داشت هر نوع خاطره‌ای از دوران زمامداری دیکتاتوری پینوشه را از ذهن بزداید. به طور خلاصه در دوره لاگوس تحول عظیمی در زمینه هنجارمند ساختن روابط نظامیان-غیرنظامیان بخصوص در حوزه‌های مسئولیت حقوق بشری و پیروی ارتش از مقامات غیرنظامی صورت گرفت. دستگیری پینوشه در لندن تبدیل به عامل گسترش دهنده روابط نظامیان- غیرنظامیان شد. اگر چه نسل قدیمی نظامیان بخصوص افسران بازنشسته هنوز به پینوشه به چشم یک سرباز وفادار نظامی نگاه می‌کردند، لیکن نسل جدیدی از افسران جای این نسل را گرفت، که تحت شرایط متفاوتی تربیت شده بودند. یکی از مسایل عمده موجود در روابط میان نظامیان و غیرنظامیان که تاکنون هم به آن پرداخته نشده است، مساله تخصیص ۱۰ درصد درآمد ناخالص شرکت ملی مس شیلی CODELCO، به عنوان یک شرکتی دولتی، به بودجه ارتش است که بودجه سالیانه آن را تضمین می‌کند. این مساله حتی به صورت جزئی در دستور کار سیاسی جاری دولت شیلی قرار نگرفته و هنوز مشخص نیست کی و چگونه این مساله مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

کارکردهای سامان بخشی و رفاه اجتماعی دولت

دولت لاگوس تداوم یافت و وجهه ائتلاف اقدام هماهنگ را با توجه به کارکردهای نظامی و سامان بخشی دولت بهبود و توسعه بخشید. این عملکردها شامل سیاست های اجتماعی مانند طرح AUGE [1] یا [طرح دسترسی همگانی به تضمین های روشن بهداشتی]، که پوشش بهداشت همگانی را برای مجموعه‌ای از بیماری‌های عمومی، تصویب بیمه بیکاری و نیز برنامه جدید فقرزدایی را در خود داشت، بودند. در کنار این دولت لاگوس به اجرای برنامه‌هایی که به نظر می‌رسید برای سامان بخشی بنیادی الزامی‌اند پرداخت. برای مثال می‌توان به تصویب تغییرات در قانون مصرف کننده در سال ۲۰۰۴ از طریق سامانمند کردن میزان سوددهی، اشاره کرد. دولت او همچنین بر نوآوری تکنولوژیکی و بهبود نظام آموزش و پرورش به عنوان اصول تداوم رشد اقتصادی

---

[1] Paln de Acceso Universal

با ثبات شیلی و کاهش نابرابری‌ها در این کشور نگاه می‌کرد. به علاوه دولت لاگوس برنامه‌های زیربنائی عمده‌ای را آغاز کرد. از جمله می‌توان به پروژه‌های جاده‌ای و بزرگراهی در کلان شهر سانتیاگو، جایی که یک سوم جمعیت کشور زندگی می‌کردند، اشاره کرد. لاگوس به عنوان یک وزیر امور عمومی سابق با نیازهای زیربنایی به خوبی آشنا بود. در این حوزه او از راهبرد ائتلاف اقدام هماهنگ در انجام این پروژه‌ها در خارج از سیطره نهادهای خصوصی پیروی می‌کرد.

انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۶-۲۰۰۵

بستر انتخابات

به محض اینکه ائتلاف اقدام هماهنگ بر انتخابات دسامبر سال ۲۰۰۵ سرمایه-گذاری کرد بعضی عوامل، بقای این ائتلاف را در راس قدرت تقویت کردند در حالیکه بعضی عوامل دیگر به ضرر آن بودند. از طرفی دیگر لاگوس که دوره ریاست جمهوری خود را با رقابتی نزدیک آغاز کرده بود، دوره زمامداری خود را در حالی به پایان می‌رساند که به صورت یکی از محبوب ترین سیاستمداران شیلی درآمده بود و از حمایت ۶۰ درصدی آراء برخوردار بود. از مشخصات بارز دوره ریاست جمهوری او می‌توان به کسب موفقیت‌های مهم در عرصه‌های برجسته از جمله حل و فصل بعضی مسایل حقوق بشری و امید طولانی مدت برای اصلاح قانون اساسی سال ۱۹۸۰ اشاره کرد. لاگوس را می‌توان سیاستمداری برشمرد که هم در عرصه داخلی و هم در عرصه بین‌المللی موفق عمل کرده است، در حالی که پینوشه چهره‌ای بود که از عرصه سیاسی محو شده بود. به علاوه، اقتصاد که در زمانی که او زمام ریاست جمهوری را به دست گرفت با رکود مواجه بود، اکنون به واسطه تلاش‌های او دوباره جانی تازه گرفت و با رشد ۶/۳ درصدی در سال ۲۰۰۵ مواجه شد.

رسوایی‌های سیاسی

اوضاع آنقدرها هم خوش‌بینانه نبود. اگر چه لاگوس خودش در میان مردم بی‌نهایت محبوب بود لیکن تردیدهایی در مورد اعتبار ائتلاف اقدام هماهنگ وجود داشت. الگوی زمامداری این ائتلاف به جای الگویی مردم‌گرایانه الگویی نخبه‌گرایانه بود. به علاوه تعدادی رسوایی سیاسی هم به وجود آمد که سیاستمداران این ائتلاف را تحت

تاثیر قرار داد. همچنان که رسوایی‌های جنسی سیاستمداران جناح راست را گرفتار کرد[۵۹].

این رسوایی‌ها تصویر عمومی از آنها را تخریب کرد لیکن به طور ویژه تصویر ائتلاف اقدام هماهنگ را هم تخریب کرد. این رسوایی‌ها همچنین یک مساله قدیمی را هم دوباره به صحنه آورد: و آن اینکه اگر فرایند گذار به مردم سالاری کما بیش کامل شده بود، دیگر ائتلاف اقدام هماهنگ چه چیزی می‌خواست؟ از اینها گذشته ائتلاف اقدام هماهنگ در جریان مبارزات ضد پینوشه‌ای متولد شده بود و برنامه‌های انتخاباتی آن از سال ۱۹۸۹ نیاز بازگشت به مردم‌سالاری کامل را برجسته‌تر ساخته بود. اکنون که آن نهاد سیاسی شیلی و روابط نظامیان- غیرنظامیان هنجارمند شده و فرایند گذار به مردم‌سالاری کامل شده بود، دیگر دلیل وجودی و بقای این ائتلاف چه بود؟ رسوایی‌های سیاسی، این سوال را به وجود آوردند که آیا سیاستمداران این ائتلاف از روی سرخوشی می‌خواهند در راس قدرت بمانند؟ اگر این طور بود و فساد هم روز به روز افزایش می‌یافت، آنگاه شاید این ائتلاف می‌توانست برای مدت زیادی در راس قدرت باقی بماند. جریان سریع و گسترده این رسوایی‌ها کم‌کم موجب ایجاد یک احساس ضدسیاستمدارانه همگانی می‌شد. این مسایل در ذهن مردمی که بی‌صبرانه منتظر شرکت در انتخابات بودند جای گرفته بود.

جامعه مدنی و مشارکت سیاسی

سوالات آزار دهنده دیگری درباره الگوی زمامداری ائتلاف اقدام هماهنگ وجود دارد که به نظر می‌رسد بیشتر در حوزه بحث‌های موجود در میان نخبگان هم در درون ائتلاف و هم در میان این ائتلاف و جناح راست سیاسی حتی در دوره زمامداری لاگوس به وجود آمده‌اند. آیا شیلی می‌تواند برای ایجاد یک نظام کاملاً مشارکتی در آن سوی مردم‌سالاری واقعی دست یابد؟ اگر چه جامعه مدنی در طول سال های دهه ۱۹۸۰ مبارزه علیه دیکتاتوری را در خیابان ها هدایت می‌کرد، لیکن نقش آن به عنوان یک عنصر سیاسی و ظهور آن در عرصه سیاسی بعد از سال ۱۹۹۰ به طور فاحش کم رنگ شده بود. دولت های ائتلاف اقدام هماهنگ انرژی خود را صرف کار دولتی و حل و فصل مسایل عمومی مشخص کرده بودند. نهایتاً کانون توجه این دولتها به جانب نهادهای دولتی تغییر یافته بود و از توجه به اقدامات و مسایل عمومی دور گشته بود. تمرکز بر

تصمیم سازی سازمانی که به وسیله الگوی مذاکراتی موجود میان بازیگران سیاسی و اقتصادی در درون این ائتلاف احیا و تقویت شده بود، به این معنی بود که بخش اعظمی از سیاست ملی در درون نخبگان سیاسی رخ می‌داد. چهره های سیاسی برجسته که سابقه برخی از آنها به دوره قبل از سال ۱۹۷۳ برمی‌گشت تصمیمات عمده سیاسی را در بستر یک فرایند بسیج زدایی سیاسی عمومی از جامعه مدنی، می گرفتند. به علاوه، این الگوی حکومتداری منجر به قطع ارتباط بین توده‌های مردم و احزاب و نخبگان سیاسی شد. اگر چه رهبران حزبی حداقل از نظر رسمی و قانونی دریافته بودند که روابط حزبی نیازمند تقویت بوده و اینکه یک جامعه مدنی قوی و سازماندهی شده می‌تواند نقش مثبتی در بقای مردم‌سالاری ایفا کند لیکن در بعضی موارد در مواجهه با فعالیت های مستقل توده‌ای و مردمی مشکل داشتند و به خوبی می‌توانستند آنها را بپذیرند.

تغییرات فرهنگی: فرهنگ عامه و مصرف‌گرایی

در طول یک و نیم دهه زمامداری ائتلاف اقدام هماهنگ، اقتصاد شیلی به سرعت رشد نمود و با خود تغییرات فرهنگی را به همراه آورد که پیامدهائی را برای مشارکت مردم‌سالارانه به همراه داشت. از جمله این پیامدها رشد فردگرایی مصرفی بود. به لطف بازار آزاد شیلی، یک نفر در این کشور می‌تواند به راحتی هر نوع محصول خارجی، از کفش‌های کتابی نایک و شلوارهای لوبی گرفته تا کامپیوترهای آی.بی.ام را خریداری کند. شیلیایی‌ها در دام فرهنگ جهانی افتاده‌اند آنها بر امواج اینترنت سوار شده و تلویزیون کابلی نگاه می کنند. شهرهای حاشیه‌ای خوش گذران دور از پایین شهر سانتیاگو سر برآوردند که شکل جدید دیگری از فرهنگ عامه یعنی بازارچه‌های خرید آنها را حمایت می‌کردند [۶۰].

این الگوی جدید زندگی که همانا الگوی مصرف‌گرایی بود، به دلیل رشد در دسترس بودن کارت‌های اعتباری و سطوح روزافزون وام های شخصی ایجاد شده بود. این تغییرات فرهنگی، پیامدهای سیاسی زیادی برای انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۵ به همراه داشت زیرا موجب تقویت و احیای بی‌تفاوتی سیاسی روبه رشدی شد که در طول دوره حکومت دیکتاتوری سراسر جامعه را درنوردیده بود. حکومت نظامیان موجب بی‌اعتباری سیاستمداران و سیاست سنتی گردیده بود. به علاوه در آن روزها

مشغولیت سیاسی امری خطرناک بود، به طوری که والدین جرات نمی‌کردند با فرزندانشان درباره سیاست حرف بزنند. فقدان مباحث سیاسی در جامعه، موجب فقدان آگاهی و علاقه سیاسی در میان جوانان شده بود. از روزنه مصرف‌گرایی هم می‌توان انقطاع زندگی و علایق روزمره به مساله سیاست را مورد ارزیابی قرار داد. و این جدایی از سیاست به واسطه مصرف زدگی را می‌توان به خوبی در میان قشر جوان مشاهده کرد. نتایج این پدیده کاملاً واضح بود. از سال ۱۹۷۷ بیش از یک میلیون نفر از جوانان شیلی در انتخابات شرکت نکرده بودند. در نتیجه برای اولین بار در این سال تعداد افراد زیر سی سالی که در انتخابات شرکت کرده بودند، در حداقل میزان خود قرار داشت.

طلاق مدنی

یکی دیگر از نتایج کاملاً متفاوت تغییر فرهنگی تصویب قانون طلاق مدنی در شیلی در سال ۲۰۰۴، در طول دوره زمامداری لاگوس بود. تعدادی از شیلیایی‌ها فقدان طلاق مدنی را به عنوان الگویی از محافظه کاری اجتماعی لاینفک شیلی می‌پنداشتند. تا زمان تصویب قانون مذکور، زوج هایی که می‌خواستند زندگی مشترک خود را خاتمه دهند، شامل مانور حقوقی فسخ ازدواج می‌شدند. ابطال ازدواجها، فقط با اعلام این امر که اشتباهاتی در ازدواج مدنی اولیه صورت گرفته و ذکر این اشتباهات امکان‌پذیر بود. فرایند فسخ ازدواج عموماً به این معنی بود که زوجها به هم دروغ گفته‌اند. با توجه به هزینه‌های بالای گرفتن وکیل، فسخ ازدواج برای فقرا گزینه‌ای مقدور نبود. به هر حال شیلی تنها کشور در نیمکره غربی و جزء معدود کشورهای دنیا بود که طلاق مدنی را با تصویب قانونی که با مقاومت گسترده‌ای هم مواجه بود، ممنوع ساخته بود. کلیسای کاتولیک شیلی با ادعای این امر که این طرح خطری برای بقای خانواده و نقش های مناسب جنسی می‌باشد پیکاری را علیه طرح مذکور به راه انداخت. مخالفان این طرح از نظر سیاسی تفکیک شدند. برای مثال آنهایی که به این لایحه مشکوک بودند، هم تعدادی از دموکرات مسیحی‌ها در درون ائتلاف اقدام هماهنگ و هم سیاستمدارانی از احزاب جناح راست را شامل می‌شدند. اگر چه این گروهها درصدد اصلاح لایحه مذکور برآمدند تا طلاق را سخت‌تر کنند، با این حال، تصویب این قانون به نوبه خود به منزله ظهور تغییرات فرهنگی و اجتماعی بود. تصویب این قانون این ادعای مکرر را که شیلی

کشوری محافظه کار است زیر سوال برد. این فروپاشی سخت‌گیری فرهنگی را هم می‌توان در انتخاب نامزدهای ریاست جمهوری سال ۲۰۰۵ مشاهده کرد.

نامزدها و برنامه‌های آنان

همانند پیکار انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰-۱۹۹۹، که با حضور یک نامزد استثنایی، خواکین لاوین، مشخص شده بود، پیکارهای انتخاباتی سال ۲۰۰۶-۲۰۰۵ هم یک نامزد استثنایی داشت. در این زمان یک نامزد غیر منتظره از ائتلاف اقدام هماهنگ به صحنه آمد که به نوبه خود تحول و گسستگی در شیوه سیاسی نخبه‌گرایانه و محتاطانه این ائتلاف بود. به علاوه لاوین، وارث مسلم جناح راست، دریافت که او وظیفه رقابت برای نامزد ائتلافش را به عهده دارد.

لاوین و پاینرا

خواکین لاوین، کاندیدای احتمالی ائتلاف برای شیلی خیلی زود به اهمیت تعدادی از تغییرات سیاسی و اقتصادی در حال وقوع در شیلی پی برد. همچنان که قبلاً ذکر شد در سال ۱۹۹۹ او این تغییرات را زمانی که راهبرد پیکار انتخاباتی ضد سنتی سیاستمدارانه خود را آغاز کرد، در نظر گرفت. در سال ۲۰۰۵ لوین دوباره سعی کرد با راهبردی مشابه به پیروزی دست یابد. در این زمان بود که او از جانب ائتلاف برای شیلی وارد پیکارهای انتخاباتی شد. سباستین پینرا[1]، یک میلیونر حزب میانه رو نوآوری ملی ، RN ، در بهار سال ۲۰۰۵ وارد پیکارهای انتخاباتی شد. او با دادن رای علیه پینوشه در همه پرسی سال ۱۹۸۸ در میان جناح راست خود را مشهور ساخت. او امیدوار بود که این زندگی‌نامه در درون بخش های میانه‌رو تر رای دهندگان گیرایی داشته و احتمالاً آرا میانه‌روها را از ائتلاف اقدام هماهنگ برمی‌گرداند. گذشته پینرا او را از لوین متمایز ساخته بود و هر دو در پیکاری تنگاتنگ قرار گرفتند. در نهایت این دو نامزد به جای عقد یک معاهده یا اتخاذ شیوه‌ای واحد برای انتخاب یک نامزد واحد، هر دوی آنها با این توافق که هر کدام بیشترین رای به دست آورد در انتخابات نهایی ماه ژانویه، نامزد ائتلاف اتحاد برای شیلی خواهد بود، در انتخابات عمومی ماه دسامبر شرکت کردند. پینرا

---

[1] Sebastian Pinera

به سختی توانست لوین را در انتخابات با کسب ۲۵ درصد در مقابل ۲۳ درصد کنار گذاشته و به عنوان نامزد ائتلاف اتحاد برای شیلی وارد پیکارهای انتخاباتی ماه ژانویه شود.

باچلت و آلویار

ائتلاف اقدام هماهنگ همچنین تحت تاثیر محیط سیاسی قرار داشت. رسوایی‌هایی که شمار زیادی از سیاستمداران این ائتلاف را درگیر کرده بودند هم تاثیر شگرفی بر احساسات عمومی در مورد این سیاستمداران گذاشته بودند. به عنوان مثال یکی از پیامدهای دور از انتظار این رسوایی‌ها این بود که دو تن از سیاستمداران محبوب این ائتلاف در همه پرسی سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ برخلاف معمول زن بودند. این حقیقت قشر نخبه سیاسی را که علیرغم سیاست های عمومی برابری جنسی از سال ۱۹۹۰ هنوز در تسخیر مردان بود، پریشان کرد. یکی از این زنان سولداد آلویار والنزولا[1] یک دموکرات مسیحی بود که در طول زمامداری سه دولت ائتلاف اقدام هماهنگ خدمت کرده بود. از جمله به عنوان اولین وزیر SERNAM یا [وزیر خدمات ملی در امور زنان[2]] در طول حکومت آیلوین، به عنوان وزیر دادگستری دولت ادواردو فری که بر اصلاحات قضایی مهم نظارت داشت و نیز به عنوان وزیر امور خارجه دولت لاگوس. در بین این دو، آلویار از نظر سیاسی میانه‌روتر بود و از نظر روش عمل، سنتی تر از باچلت بود. دیگر نامزد قبل از انتخابات خانم مایکل باچلت جریا[3] بود که از اعضای حزب سوسیالیست و نیز یک پزشک بود. سابقه سیاسی باچلت از سابقه آلویار بسیار کمتر بود. اولین سمت سیاسی او تصدی وزارت بهداشت در اولین کابینه لاگوس بود و سپس در اوایل سال ۲۰۰۲، پست وزارت دفاع را به دست گرفت. باچلت به دلیل سابقه سیاسی کوتاه مدتش چه از نظر الگوی شخصی و چه از بعد زندگی‌نامه شخصی‌اش، از نظر سیاسی ساخته و پرداخته شده بود. پس زمینه او یک پس زمینه نظامی بود. او دختر فرمانده نیروی هوایی ژنرال آلبرتو باچلت مارتینز[4]، مشروطه خواهی که در فردای روز کودتا شکنجه شده و در زندان به قتل رسید، بود. باچلت و مادرش هم سال بعد

---

[1] Soledad Alvear Valenzulea
[2] Servicio National de La Mujer
[3] Michelle Bachelet Jeria
[4] Alberto Bachlet Martienz

بازداشت شده بودند و او را در طول دوره بازداشت شکنجه کرده بودند. باچلت علیرغم تاریخ زندگی‌اش، یک شخص خوش‌بین و متعهد بوده و آمادگی تغییر و انتقاد را داشت. او در مورد مساله احترام به حقوق بشر و رعایت آن و احترام به جامعه مدنی شیلی به منظور احیای مجدد در ریشه‌های توده‌ای آن به شدت حساس بود. پس زمینه نظامی او که بعدها با مطالعه رسمی راهبرد نظامی در کنار تحصیلات پزشکی‌اش قوی‌تر شد به او وزنه یک نامزد انتخاباتی را اعطا کرد. باچلت همچنین یک نامزد استثنایی بود چرا که مادر سه فرزند هم بود که از شوهرش جدا شده بود و یک شخص بی‌دین با وجهه سیاسی بود که تا آن زمان شیلی مانند او را به خود ندیده بود. عده‌ای معتقد بودند که کشور هنوز محافظه‌کارتر از آن بود که بتواند زنی همانند باچلت را به ریاست جمهوری بپذیرد. سرگذشت شخصی باچلت با الگوی خود انگیخته و غیر رسمی کاری او توام شده بود این خصوصیات او را برای بسیاری از شیلیایی‌ها عزیز کرده بود که محبوبیت او در نظرسنجی‌های سیاسی به سرعت اوج گرفت. زمانی که سولداد آلویار تصمیم گرفت که از رقابتهای سال ۲۰۰۵ عقب بکشد، چرا که [محبوبیت او] در آمار نظرسنجی‌ها، بعد از ورود پینزا به این رقابتها سقوط کرده بود، باچلت با عنوان نامزد ریاست جمهوری مورد نظر ائتلاف اقدام هماهنگ وارد پیکارها شد. او اولین نامزد این ائتلاف بود که محبوبیتش در نظرسنجی‌ها بیش از وفاداری حزبی به اثبات رسیده بود، و با اراده عمومی انتخاب شده بود.

پیکار انتخاباتی

هر دو نامزد جناح راست سعی کردند با تکیه بر سابقه تاریخی شخصی باچلت و القای او به عنوان شخص نامناسب برای نامزد ریاست جمهوری، برای خود کسب امتیاز کنند. آنها بر تجربه سیاسی رسمی محدود او تمرکز کرده بودند. آنها همچنین از این مساله می‌ترسیدند که او به عنوان یک زن، یک مادر مطلقه و یک فرد بی‌دین، ظرفیت عقلانی و بار روانی لازم برای رئیس جمهور شدن را نداشته باشد. باچلت به نوبه خود بر این حقیقت تاکید می‌کرد که خصوصیاتی که او را به عنوان یک نامزد استثنایی درآورده بود، خصوصیاتی مثبت می باشد. او تاکید می‌کرد اگر به عنوان رئیس جمهور انتخاب شود، دولت او دولتی باز، مشارکتی و مردم‌مدار بوده و بر مسایل حقوق بشر و برابری و عدالت تمرکز خواهد کرد. یکی از شاخص‌هایی که ادعای او را تقویت می‌کرد این بود که

نامزدهای جناح راست هم مساله برابری را به عنوان یک اولویت برجسته در سرلوحه کار خود قرار داده بودند. با توجه به نظر سنجی‌های اولیه، باچلت امیدهایی را برای کسب اکثریت مطلق در دور اول انتخابات و پایان رقابت‌ها، به دست آورده بود. این امر محقق نشد زیرا او در انتخابات ماه دسامبر ۴۶ درصد آرا را کسب کرد در حالی که ائتلاف لاوین ـ پینرا ۴۸ درصد آرا را به دست آورد. در جناح چپ توماس هیرش[1] از ائتلاف «با هم می‌توانیم»[2] از طرف کمونیست‌ها، سبزها و انسان‌گراها فقط توانست ۵ درصد آرا را کسب کند. کشیده شدن رقابت‌ها به دور دوم، سوالاتی را پیش کشید، از جمله اینکه آیا پینرا می‌تواند تمام آرای لاوین را برای خود برباید و رای دهندگان میانه‌رو طرفدار ائتلاف اقدام هماهنگ را از باچلت رویگردان ساخته و خود برنده شود؟ برای ائتلاف اقدام هماهنگ هم سوالاتی از این قبیل ایجاد شد: آیا باچلت می‌تواند آراء ۵ درصدی هیرش را جذب کند و آرای زنان طبقه کارگر را که طرفدار لاوین بودند به سوی خود برگرداند؟ در پایان ثابت شد که باچلت نامزدی به مراتب محبوبتر از دیگران است. زیرا جذبه او هم به طرفداران ائتلاف «با هم می‌توانیم» و هم طرفداران لاوین سرایت کرد و توانست آرای آنان را برای خود برباید. در پایان انتخابات ۱۵ ژانویه او توانست ۵۳/۵ درصد آرا را در مقابل ۴۵/۵ درصد پینرا کسب کند. باچلت در سال ۲۰۰۰ آرای انتخاباتی لاگوس را بالا برده بود، در حالیکه پینرا نتوانسته بود با نمایش انتخاباتی لاوین در سال ۲۰۰۰ برابری کند.

تحکیم مردم‌سالاری در دوره زمامداری باچلت :اولویت‌بندی عدالت و مشارکت

اهمیت ریاست جمهوری باچلت

رئیس جمهور باچلت مرحله دیگری از تکامل سیاسی را در ائتلاف اقدام هماهنگ و نیز به طور کلی در سیاست شیلی ارائه می‌دهد. نامزدی او به عناوینی، پاسخ درستی بود به واقعیت های جدید در جامعه شیلی. همچنین حضور او در صحنه به ائتلاف اقدام هماهنگ فرصتی برای بازتوانی و یافتن هدفی جدید اعطا کرد. باچلت تجسم تغییر

---

[1] Tomas Hirsch
[2] Together We Can

نسلی در میان این ائتلاف و جوانه زدن نوع جدیدی از سیاست باز و شفاف در شیلی است. او همچنین اولین رئیس جمهور زن در تاریخ این کشور است و به عنوان یک فمنیست کاملاً از اهمیت این امر آگاه است. در حقیقت او در طول پیکارهای انتخاباتی قول داد که به اصل برابری دو جنس در فرصت های وزارتی و پایین‌تر از وزارت در دولت وفادار خواهد ماند. او همچنین به ملت قول ایجاد تغییرات نسلی و فرصت ورود چهره‌های جدید به قدرت را به جای تکرار همان چهره‌های ائتلاف کنسرتاسیون در پست‌های کابینه‌ای مختلف داد. علیرغم شک‌گرایی موجود، او با انتخاب کابینه‌اش به قول هایش عمل کرد. تفاوت بین زندگی‌نامه مایکل باچلت و پاتریشیو آیلوین، اولین رئیس جمهور ائتلاف کنسرتاسیون پس از ریاست جمهوری پینوشه، شاهد برجسته‌ای است از تکامل سیاست شیلی در طول شانزده سال زمامداری این ائتلاف. چرا که تفاوتهای فاحش نسلی و روشی در کنار اولویت ها و مسیرهای سیاسی متفاوت این دو دوره ریاست جمهوری وجود دارد. دوره زمامداری باچلت فرصت مناسبی را برای تحقق تلاش‌های ائتلاف اقدام هماهنگ در طول سه دولت قبلی که فضای سیاسی را تغییر داده بودند در اختیار این ائتلاف قرار داد. باچلت بر یک شیلی هنجارمند حکومت می‌کرد که در آن ارتش مطیع حکومت و مقامات غیرنظامی است و به حکومت قانون احترام می‌گذارد. جایی که یک نظام مردم سالار اعمال حکومت می‌کند اصلاحات قانون اساسی که ائتلاف اقدام هماهنگ مدت های مدیدی در صدد اجرای آنها بود نقطه پرشی برای موقعیت سیاسی باچلت بود و به او آزادی تمرکز بر جنبه‌های مردم سالاری سازی از جمله الگوی حکومتداری مردم سالار را داده بود. در جبهه اقتصادی، باچلت در دوره ریاست جمهوری‌اش بر خلاف اقتصاد راکدی که لاگوس به ارث برده بود از وضعیت اقتصادی قوی که شیلی در سال ۲۰۰۶ خود را در آن یافته بود بهره برد. قیمت های بسیار بالای مس و اجازه ایجاد صندوقی برای کمک به نوآوری و ایجاد یک سری شرایط در کنار اقتصاد پر طراوت شیلی به باچلت کمک کرد که مجموعه طرح هایی را برای اصلاح وضعیت مراقبت های بهداشتی، منافع بازنشستگی و آموزش و پرورش عمومی تدوین کند. لاگوس در بودجه پیشنهادی خود برای سال ۲۰۰۶ افزایش صد در صدی بودجه بخش بهداشت و آموزش و پرورش را در نظر گرفته بود[۶۱] .

به علاوه دولت او درآمدهای اضافه دیگری را برای استفاده باچلت در سال اول ریاست جمهوری‌اش مد نظر قرار داده بود. در کنار اینها، رشد بالای اقتصادی شیلی که

بار دیگر رخ داده بود به این معنی بود که دولت باچلت می‌تواند پارامترهای اقتصادی الگوی بازار آزاد را در عرصه‌های اقتصاد کلان و سیاست تجاری ادامه داده و حتی به جانب مسایل برابری و ایجاد عدالت اجتماعی نیز توجه نشان دهد.

دستور کار باچلت برای ایجاد برابری و مشارکت سیاسی

پیکار انتخاباتی خانم باچلت با قول ایجاد پیشرفت در کاهش نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی با تمرکز بر کاهش فقر، اصلاح نظام مراقبت‌های بهداشتی و مستمری‌ها، توسعه مراقبت‌های روزمره و حقوق زنان آغاز گردیده بود. موضوع دوم پیکار انتخاباتی او توسعه الگوی متفاوتی از سیاست و مشارکت هر چه بیشتر توده‌ها در امور سیاسی بود. باچلت در طول یکصد روز اول صدارت دولت خود کابینه‌اش را برای اجرای کامل طرح موسوم به اولین سی‌وشش اقدام[1] که برای تحقق این اهداف بلند مدت در نظر گرفته شده بود، سوق داد. اولین اقدامات او در زمینه اصلاح نظام مراقبت های بهداشتی و مستمری‌ها بود. او چند روز بعد از ورود به کاخ ریاست جمهوری، ماریو مارسل[2]، کارشناس سابق تدوین بودجه در وزارت دارایی را به ریاست یک گروه تحقیق برای ارائه راهکار در زمینه بهبود نظام مستمری‌بگیری که یکی از قول های اصلی او در پیکارهای انتخاباتی‌اش بود، منصوب کرد. او همچنین با اعطای امتیاز ویژه به شورای مشورتی ریاست جمهوری[3]، مسئولیت مطالعه نظام مستمری‌بگیری خصوصی شیلی و ارائه راه حل های لازم برای حل و فصل مشکلات ساختاری این نظام را به این شورا واگذار کرد. در این اثنا باچلت با صدور فرمان افزایش ۱۰ درصدی در حقوق کم درآمدترین افراد بازنشسته، که با احتساب و کمک مالی صندوق مالیات بر ارزش افزوده به ۱۹ درصد می‌رسید، به فقیرترین افراد بازنشسته کمک کرد [۶۲].

در حوزه مراقبت های بهداشتی، باچلت طی فرمانی در ۱۴ مارس سال ۲۰۰۶ اعلام کرد که باید تمام شیلیای‌هایی که سن آنها بیش از ۶۰ سال است در کلینیک‌های مراقبت بهداشتی به طور رایگان معالجه شوند [۶۳]. اقدامات اقتصادی اجتماعی سی‌وشش گانه همچنین بر مساله آموزش و پرورش و مراقبت‌های روزمره تاکید داشت.

---

[1] Thirty- six (First) Measures
[2] Mario Marcel
[3] Presidential advisory Council

او در اولین برنامه "دولت اتحاد"[1] خود در یک جلسه مشترک با مجلس به تاریخ ۲۱ ماه می سال ۲۰۰۶، چهار حوزه ای را که سیاست تغییر یا به اصطلاح خود او دگرگون‌سازی در آنها اولویت های اول دولتش را تشکیل می‌داد، برشمرد. این حوزه‌ها شامل اصلاحات در نظام مستمری‌بگیری و بازنشستگی، آموزش و پرورش، نوآوری در توسعه آینده کشور و بهبود وضعیت زندگی شهری و مسکن مردم بود. هنوز زود است بگوئیم باچلت در دستیابی به این اهداف تا چه حد موفق خواهد بود. این برنامه‌ها برای یک دوره چهار ساله زمامداری بسیار جاه طلبانه بوده و تاکید او بر امر عدالت و برابری ممکن است انتظارات عمومی را از آنچه که هست بالاتر ببرد. اعتراضات دانش آموزی اخیر به دلیل کیفیت پایین آموزش عمومی مدارس که در فصل ۸ به آنها پرداخته شد را می‌توان به عنوان شاخص اولیه تقاضاهای اجتماعی پایمال شده مذکور تلقی کرد. یکی دیگر از دلایل مهم تاکید باچلت بر کاهش نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی در شیلی این است که حصول این امر می تواند بخشی از کارکرد دولت برای نصب استانداردهای حداقلی زندگی محقق سازد. این استانداردها عبارتند از مسکن مطمئن و زیبا، آموزش و پرورش با کیفیت، دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی و روزمره و تضمین سطح درآمد مطمئن برای بعد از بازنشستگی. به عبارتی دیگر بازار نباید داور نهایی نظام توزیع مزایا باشد زیرا دولت نقش حیاتی در تضمین دسترسی مردم به کالاهای عمومی بازی می‌کند.

نظام انتخاباتی دو بخشی

باچلت همچنین هیچ فرصتی را در تلاش برای انسداد یک مساله سیاسی که به مدت‌های طولانی در دستور کار ائتلاف اقدام هماهنگ قرار داشت، یعنی حذف نظام انتخاباتی دو بخشی، (انتخابی- انتصابی)، از دست نداد. تغییر نظام انتخاباتی دو بخش آخرین کار باقی مانده در فهرست کارهای ائتلاف اقدام هماهنگ برای ایجاد تغییرات الزامی در چارچوب سازمانی نظام بازمانده از حکومت پینوشه است. باچلت یک کمیسیون عالی به ریاست ادگاردو بوینینگر[2] از حزب دموکرات مسیحی را مامور مطالعه و ارزیابی این موضوع و تدوین نظام های انتخاباتی جایگزین برای آن نمود. بوینینگر در اوایل ژوئن سال ۲۰۰۶ در سومین ماه زمامداری باچلت گزارش خود را ارائه داد. این

---

[1] State of Union
[2] Edgcwdo Boeningear

گزارش حاوی چندین جایگزین برای نظام انتخاباتی دو بخشی بود. برطبق این گزارش هنوز معلوم نیست که چه نظام انتخاباتی قرار است جایگزین این نظام گردد. توصیه‌های کمیسیون بوینینگر از طرف جناح راست علیرغم اظهارات اولیه این جناح در حمایت از تغییر این نظام، مورد انتقاد شدید قرار گرفت. در میان خود ائتلاف کنسرتاسیون هم مانند دیگر جناحها، اعتراضاتی در مورد چگونگی تاثیر طرحهای جایگزین بر شانس انتخاباتی حزبی آنها به وجود آمد. فرایند از کار انداختن نظام انتخاباتی دو بخشی نیاز به گذشت زمان دارد.

حقوق بشر

باچلت که قبل از رسیدن به مقام ریاست جمهوری یک فعال حقوق بشری بود، کاملاً از اهمیت نمادین مساله حقوق بشر که با توجه به عبارت«مصالحه» آن را«مواجهه مجدد اجتماعی» می‌نامد، آگاه است [۶۴] .

التیام جراحت های قدیمی به جای مانده از دوران دیکتاتوری در دستور کار سیاسی او جایگاه والایی دارد و در معرفی استفاده از خود به عنوان نماد این دوران باکی ندارد. او در یک سخنرانی در ماه اول ریاست جمهوری خود بیان داشت:«من خوب می‌دانم که در رویارویی با شیلیایی‌ها قرار دارم». او با توجه به گذشته ادامه داد: «اکنون آنچه که به طور فاحش شیلی را از هم پاشیده بود، پشت سر می‌گذاریم» [۶۵] .

با توجه به جریان زندگی باچلت جای تعجب ندارد که او آشکارا از گروه های حقوق بشری شیلی حمایت کرده و به تحقیق در مورد تخلفات حقوق بشری در دوره پینوشه ادامه داده است. چند مثال کافی است که این نکته را روشن سازد. باچلت در ماه می سال ۲۰۰۶ تقریباً دو ماه پس از به قدرت رسیدن، با انجمن خانواده‌های ناپدیدشدگان و بازداشت شدگان[1]، AFDD، دیدار کرد و یک دیدار ویژه با زنان بیوه افراد ناپدید شده ترتیب داد.

باچلت در اولین سفر خود به ایالات متحده در اوایل ژوئن سال ۲۰۰۶ در یک یادبود در میدان شریدان[2]، محل قتل لتلیر در سال ۱۹۷۶ توسط عمال سازمان پلیس مخفی پینوشه، دینا، که با یک تاج گل مزین شده بود به ایراد سخنرانی پرداخت. در

---

[1] Association of the Families of the Disappeared and Detained
[2] Sheridan Circle

همان ماه پائولینا ولوزو[1] که به عنوان نماینده شیلی در شورای حقوق بشر سازمان ملل[2] خدمت می‌کرد، در کنار طیف دیگری از اعضای کمیته مذکور برای تصویب یک کنوانسیون مرتبط با ناپدید شدگان اجباری تلاش فراوانی از خود نشان داد[۶۶]. اینها دلایل زود هنگامی هستند که از نظر خانم باچلت اهمیت و لزوم رعایت حقوق بشر و التیام اجتماعی را به اثبات می‌رساند. واضح است که در دوره زمامداری باچلت در خواست تحقق عدالت دنبال خواهد شد. همچنان که خود او می‌گوید:«کشوری همانند شیلی که چنان ضربه عمیقی را تجربه کرده است هرگز به طور کامل التیام نخواهد یافت. من یک پزشکم، پس اجازه دهید برای بیان مساله از یک قیاس پزشکی بهره بگیرم: فقط زخم های تمیز قابلیت التیام دارند، با وجود این همین زخمها هستند که زود سرباز می‌کنند، دوباره دچار عفونت می‌شوند و دوباره شروع به ترمیم می‌کنند. برای من پر واضح است که حقیقت باید روشن شود » [۶۷] .

نگاهی به آینده: مسایل و چالش‌های پیش روی ائتلاف کنسرتاسیون و جناح راست

ائتلاف کنسرتاسیون

نامزدی باچلت و برگزاری انتخابات روح تازه‌ای به کالبد ائتلاف کنسرتاسیون دمید و ثابت کرد که این ائتلاف حیات و هویت تازه‌ای به خود گرفته است. ائتلاف مردم سالار مذکور برای احزاب سیاسی[3]، در طول دوره دیکتاتوری پینوشه تبدیل به یک ائتلاف ابزاری شده بود و اکنون عاملی است که احزاب سیاسی ضد نظامی‌گری می‌توانند از طریق آن در یک جبهه واحد برضد حکومت نظامیان با هم متحد شوند. پس از کسب موفقیت در پیکار «رای دادن برای نه» در همه پرسی اکتبر سال ۱۹۸۸ و نیز با توجه به خصوصیات منحصر به فرد قوانین انتخاباتی دو بخشی این ائتلاف خود را به صورت یک عامل انتخاباتی درآورد. بعد از گذشت سالها از این جریان، مباحث دوره‌ای زیادی در مورد اینکه این ائتلاف چه قدر دوام خواهد آورد صورت گرفته‌است. آیا این ائتلاف یک موجودیت معتبر بود یا یک سازوکار مصنوعی که برای حل و فصل قوانین کج و معجوج

---

[1] Paulina Veloso
[2] United Nations Human Rights Council
[3] Concentration Democratic a de los partides politisoc

نظام انتخاباتی دو بخشی و نیز حل و فصل بی‌اعتمادی‌های سیاسی موجود در دوره پس از حکومت پینوشه ساخته شده بود؟ همچنین در مورد این مساله که آیا نظام انتخاباتی دو بخشی صرفاً بین جناح‌های راست، چپ و میانه‌رو به وجود آمده است یا نه تحلیل‌های فراوانی صورت گرفته‌است [۶۸].

در طول سال های اولیه زمامداری لاگوس یعنی هنگامی که به نظر می رسید ائتلاف کنسرتاسیون، به دلیل تاثیر مجموعه عواملی همچون رقابتهای فشرده انتخابات ریاست جمهوری، رکود برآمده از چندین سال رشد اقتصادی کم بنیه و نیز مجموعه‌ای از رسوایی‌هایی که سیاستمداران بالای این ائتلاف را هدف قرار داده بود تضعیف شده، در همان زمان احساس فزاینده ای به وجود آمد که این ائتلاف هدف و شاید آینده سیاسی خود را گم کرده است. به نظر می‌رسد این موضوعات جای خود را به یک واقعیت جدید بخشیده باشند. ائتلاف کنسرتاسیون با داشتن چهار رئیس جمهور متوالی در راس قدرت، پر واضح است که واجد حیات و هویت جدید منحصر به خود شده است. در طول دوره زمامداری دولت های چهارگانه این ائتلاف، یک هویت و وفاداری واحد سراسر این ائتلاف را در برگرفته بود که از ائتلاف انتخاباتی موجود بین احزاب ضدپینوشه برآمده بود. شیلیایی‌هایی وجود دارند که از این ائتلاف حمایت می‌کنند، لیکن نه احزاب تشکیل دهنده آن را می‌شناسند و نه با آنها آشنایی دارند. چنین وضعیتی در عبارت زیر بیان می‌گردد:(yo soy Concertacionista). (من یک کنسرتاسیونیست هستم).

با وجود اختلافات داخلی که بیش از پیش مشتعل می‌شد، ائتلاف اقدام هماهنگ بار دیگر ثابت کرد که توانایی فایق شدن بر این اختلافات را برای رسیدن به هدف جمعی دارد. این توانایی یکبار دیگر در اوایل دوره ریاست جمهوری باچلت در نشست ائتلاف مذکور در نیمه ژوئن سال ۲۰۰۶، خود را نشان داد. این نشست که بنا به درخواست رئیس جمهور برگزار شده بود، شامل تمام چهره‌های سیاسی عمده ائتلاف اقدام هماهنگ از جمله قانونگذاران، رهبران حزبی و وزرای دولتی بود. نشست مذکور بعد از گذشت یکصد روز از ریاست جمهوری خانم باچلت برگزار شد و از ابتدا با حجم زیادی از انتقادات این دوره مواجه شد. در حقیقت اندکی قبل از شروع جلسه محرمانه ائتلاف اقدام هماهنگ، باچلت کابینه‌اش را با یادآوری این مساله که آنان باید به شیوه‌ای هماهنگ و موثر عمل کنند تنبیه کرده و آنها را به دلیل ارجحیت دادن اولویت های

سیاسی فردی به دستور کار کلی ائتلاف مـورد سـرزنش قـرار داده بـود. عـده‌ای انتظـار فضای مشابهی را در گردهمایی رهبری ائتلاف داشتند و منتظر بودند مشاجرات سیاسی فراوانی به راه بیفتد لیکن چنین نشد و در عوض نشست محرمانه مـذکور همچنـان کـه خانم باچلت هم از ابتدا اعلام کرده بود، تبدیل به فرصتی بـرای تاکیـد بـر اتحـاد درون ائتلاف گردید[۶۹].

شواهد زیادی وجود دارد که چهار حزب تشکیل دهنده ائـتلاف اقـدام هماهنـگ، حزب دموکرات مسیحی، حزب سوسیالیـست، حـزب مـردم سـالاری و حـزب سوسـیال دموکراتیک رادیکال، تمایل زیادی برای حفظ وضع موجود دارند. لازم به ذکر نیست که آنان تمایل به تداوم اختلافـات درونـی در مـورد یـک سـری سیاسـت هـای مـشخص و رقابت‌های سیاسی نامزدها در آینده را ندارند و صد البته که چنین می‌خواهنـد. بـا ایـن حال کسب چهار موفقیت در انتخابات ریاست جمهوری و پنج بار پیـروزی در انتخابـات مجلس درس‌های بزرگی را در مورد فواید کار جمعی برای نیل به مجموعه مـشترکی از اهداف به این ائتلاف آموخت. همچنین رهبران ائتلاف اقدام هماهنگ اکنون کـه هـدف بنیادی این ائتلاف که همانا احیای مردم سالاری و حکومت قانون بود به انجـام رسـیده بود، در مورد علت وجودی و بقای ائتلاف با مشکل مواجه شده بودند. در زمان زمامداری لاگوس، رهبران این ائتلاف برای تشریح و ارائه دیدگاه جدید ائتلاف با همدیگر همکاری تنگاتنگ داشتند و دیدگاه های خانم باچلت هم با این دیدگاه جدید همخوانی داشـته و آن را تقویت کردند [۷۰]. او در این زمان به عناوین مختلف نامزد مناسبی در تاریخ این ائتلاف بود. وی به عنوان یک زن فاقد وجهـه سیاسـی آرمـانی، توانـست مـساله برابـری جنسی را به مساله کانونی ائتلاف تبدیل کرده و زنان را جذب آن کنـد. او همچنـین بـا تاکید بر مسیر مشارکت سیاسی جدید و تمرکز بر رفع نابرابری اجتمـاعی بخـصوص در عرصه نظام مراقبتهای بهداشتی، آموزش و پرورش، و مستمری‌بگیری که هنوز در شیلی وجود داشت و نیز با توجه به نابرابری‌های جنسی و درآمدی، احیا و شروع به کار مجـدد ائتلاف از نظر مفهومی و دلیل وجودی آن را تسهیل و توجیه کرد. می‌توان ادعا کرد کـه بازسازی ائتلاف اقدام هماهنگ از طریق معرفی و ارائه یک طـرح سیاسی جدیـد بـرای ائتلاف، یکی دیگر از علائم هنجارمنـد شدن سیاست شـیلی اسـت. هماننـد دیگـر مـردم سالاری‌های نهادینه شده و با ثبات در دنیـا، دیگـر توجـه چنـدانی بـه مـسایل بنیـادی همچون روابط نظامیان ـ غیرنظامیان نمی شود، بلکه در عوض بر مسایلی چـون تعـدیل

سیاست عمومی به منظور ارائه بهینه خدمات و نیازها به مردم و نیز با تاکید بر مشارکت شهروندی، به بهبود کیفیت مردم سالاری تاکید می‌شود. به علاوه اگر چه ائتلاف اقدام هماهنگ به عنوان یک ائتلاف ابزاری شروع به کار کرده بود لیکن از سال های ۲۰۰۶، این ائتلاف ظرفیت خود را برای همنوایی با شرایط متغیر و دگرگونی کامل خود و نیز عرضه ثبات سیاسی، رشد اقتصادی مداوم و ثبات مردم سالارانه به شیلی به همگان نشان داده بود.

جناح راست

جناح راست در شیلی با یک چالش مواجه بود. اگر چه دو حزب عمده جناح راست یعنی RN و UDI از رقابتهای انتخاباتی سال ۱۹۸۹ به این سو در ائتلاف انتخاباتی همواره حضور داشته‌اند، لیکن آنها از زمان آغاز فرایند باز مردم سالاری و از زمانی که ائتلاف مذکور در موقعیت یک اقلیت دائمی قرار گرفت، نتوانستند برنده هیچ یک از پیکارهای انتخاباتی ریاست جمهوری گردند. دو رقابت انتخاباتی آخری، دو شاهد خوب برای اثبات این ادعا هستند. این ائتلاف علیرغم داشتن کاندیداهای محبوبی چون خواکین لاوین از حزب UDI و سباستین پینرا از حزب RN که خود را نه در ارتباط با گذشته پینوشه بلکه به عنوان چهره‌های جدید و دارای رویکردهای جدید برای حل مشکلات و مسایل شیلی معرفی کرده و به صحنه آمدند، جناح راست پیکارهای انتخاباتی را باخت. به علاوه این جناح راست بود که سعی داشت در انتخابات دسامبر سال ۲۰۰۵ به یک نامزد منفرد اکتفا کند، نه ائتلاف اقدام هماهنگ که عده‌ای از این ترس داشتند که در مراحل بعدی حیات سیاسی خود دچار این وضعیت گردد. به نظر می‌رسد این سناریو بار دیگر در سال ۲۰۱۰ تکرار شود. لاوین در یادداشت روز یکشنبه خود در روزنامه مشهور ال مرکوریو در اواسط سال ۲۰۰۶ به ارزیابی مشکلاتی که جناح راست با آنها روبه‌رو بود پرداخت. او در این مقاله خاطرنشان ساخت که جناح راست هنوز به اندازه کافی و زمانی که باچلت زمام ریاست جمهوری را در دست گرفته است در زمینه مسایل سیاست عمومی برجسته نبوده و خود را نشان نداده است. او از جناح راست درخواست کرد که ایجاد یک جایگزین واقعی برای ائتلاف کنسرتاسیون را در کانون توجه مجدد قرار دهد. وی در این مقاله ادامه داده بود که بدون تحقق این امر جناح راست متهم به بی تناسبی سیاسی خواهد شد [۷۱].

هنوز موارد زیادی می‌توانند رخ دهند لیکن به نظر می‌رسد که جناح راست نیازمند آن است که نوع خاصی از بازسازی درونی مخصوص به خود به ویژه در حوزه محیط سیاسی بعد از پینوشه را متحمل شود.

اندیشه‌های نهایی در رابطه با الگوی شیلی و استثناگرایی این کشور

پایان فرایند گذار به مردم سالاری

فرایند گذار در شیلی یک فرایند طولانی مدت بود، لیکن دیگر به پایان خود رسیده است. گذار شیلی به یک مردم سالاری با ثبات در اصل دو مرحله داشت. مرحله اول بازسازی مردم سالاری بود که تا اوایل سال ۱۹۸۸ به تحقق رسید. رئیس جمهور ادواردو فری دومین گروه سناتورهای انتخابی را مشخص کرد. با توجه به موقعیت او به عنوان ریاست ارتش و فرمانده نیروهای مسلح زمان پینوشه، و موقعیت بعدی او به عنوان رئیس جمهور کشور، پر واضح بود که ارتش بیش از این به رویارویی با دولت و مقامات غیرنظامی نخواهد پرداخت. با توجه به این امر می‌توان گفت شیلی دارای یک نظام سیاسی عملگرا بود نه یک نظام کاملاً مردم سالار.

دومین مرحله تحکیم مردم سالاری با پاکسازی تمام عناصر چپ باقی مانده از دوره اقتدارگرایی از طریق تصویب اصلاحات قانون اساسی، و حصول پیشرفت های متوالی در روابط نظامیان ـ غیرنظامیان و خنثی سازی شخصیت و عامل پینوشه، با پایان دوره زمامداری لاگوس به سرانجام خود رسید.

مفهوم سازی از مورد شیلی

تاریخ شیلی آکنده از تضادهای سیاسی شدید در مورد پروژه‌های سیاسی رقابتی است. از جمله این طرحها می‌توان به تلاش برای تحقق یک سوسیالیسم مردم سالار، نئولیبرالیسم اقتدارگرایانه تحت حاکمیت نظامیان و اکنون احیای مردم سالاری تحت لوای رویکرد اقتصادی بازار آزاد که هم برای جناح راست و هم برای ائتلاف چپ‌گرا-میانه‌رو حاکم قابل پذیرش است، نام برد. همچنان که در تاریخ سیاسی شیلی هم می‌توان مشاهده کرد، می‌توان این سوال را مطرح ساخت نبردهای سیاسی را چه کسی برد و چه کسی باخت؟ در نگاه اول به نظر می‌رسد که ارتش برنده این بازی بوده است.

چشم اندازهای اقتصادی و سیاسی امروزی کاملاً با چشم اندازهای دوره قبل از سال ۱۹۷۳ تفاوت دارند. رئوس کلی و خط مشی‌های اصلی الگوی اقتصادی بازار آزاد که توسط رژیم پینوشه تحمیل شده بودند هنوز در جایگاه خود باقی مانده‌اند و جنبش چپ مارکسیستی همیشه انقلابی شیلی اکنون با پدیده‌ای مواجه است که در بهترین حالت می‌توان آن را یک تغییر و دگردیسی دائمی در قالب یک مردم سالاری اجتماعی رام و سر به زیر نامید. علیرغم آنچه که ممکن است برای نظام انتخاباتی دو بخشی رخ دهد، به نظر می‌رسد تقسیم حزبی یا سه بخشی موجود در صحنه سیاسی شیلی، اکنون جای خود را به دو نیروی رقیب یعنی جناح راست و جناح چپ‌گرای میانه‌رو داده است. با این حال به طور گسترده پینوشه و متحدانش نبرد سیاسی را باختند. شیلی امروزه یک کشور مردم سالار است و هدفش ارتقای برابری در زندگی مردمش در تمام سطوح اجتماعی- اقتصادی و برابری زن و مرد می‌باشد. رقبای سیاسی پینوشه که در قالب ائتلاف اقدام هماهنگ متحد شده بودند، اکنون از چهارمین دولت بعد از اخراج پینوشه از قدرت برخوردار شده‌اند در حالی که جناح راست به نظر می‌رسد قادر نخواهد بود که عالی‌ترین مقام قوه مجریه را فتح کند. به علاوه دو رئیس جمهور اخیر شیلی یعنی ریکاردو لاگوس و مایکل باچلت سوسیالیست هستند، هر چند لکه ننگی که احتمالاً در ارتباط تنگاتنگ با این وفاداری به سوسیالیسم به عنوان بازمانده براندازی آلنده قرار دارد، اکنون مرده و به خاک سپرده شده است. نیروهای مسلح شیلی اکنون کاملاً تابع مقامات غیرنظامی بوده و ژنرال پینوشه اکنون پیرمردی است که تاریخ مصرفش گذشته است. تغییرات بسیار دور دست در حال تحقق هستند. محاکمه نظامیانی که مرتکب تخلفات حقوق بشری شده بودند اکنون شاید به پینوشه و قانون عفوی که سالها آنها را تحت حمایت خود قرار داده بود سرایت کند و این قانون مجدداً تفسیر شده و احتمالاً به طور کلی از اعتبار ساقط گردد. نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری جناح راست در طول دو پیکار انتخاباتی سالهای ۲۰۰۰ و ۲۰۰۶ ابتدا پینوشه را نادیده گرفتند و سپس انکار کردند، زیرا او نه تنها تبدیل به مظهر تخلفات حقوق بشری بلکه تبدیل به مظهر فساد شخصی هم شده بود. مایکل باچلت مساله برابری را تبدیل به مساله مرکزی و اولویت اول دوره ریاست جمهوری خود کرده است تغییرات بسیار ماهوی در منطق بازار که سیاست اجتماعی را تسخیر می‌کنند ممکن است به وقوع بپیوندند. شیلی کشوری است متفاوت از دوره قبل از سال ۱۹۷۳. برای عده‌ای از ما که گذشته شیلی را

می‌شناسیم، غم غربت طولانی از آن سالها به جای آنکه بر جدال فردگرایانه آلنده تمرکز کند و ناشی از احساس والای همبستگی هستند، ما را فرا خواهد گرفت. با این حال آن دوران دیگر گذشته است و باید گفت که بعضی از این تغییرات ثمر بخش بوده‌اند. امروز شیلی با وجود استانداردهای بالای زندگی برای بخش اعظم ساکنانش، بیش از هر زمان دیگری امیدوار و کامیاب است. این کشور از مردم سالار بازسازی شده‌ای برخوردار است که در آن ائتلاف بزرگی از نیروهای مردم‌سالار آموخته‌اند که برای نیل به اهداف عمومی دوشادوش همدیگر همکاری کنند. این به این معنا نیست که داستان شیلی به پایان رسیده است علیرغم آنچه که فرانسیس فوکویاما[1] از آن به عنوان پایان تاریخ یاد می‌کند، تاریخ هنوز به نه برای دنیا و نه برای شیلی به پایان نرسیده است.

هنوز مسایل مهم زیادی هستند که باید حل و فصل شوند. تخریب محیط زیست، یکپارچگی فرهنگی وضعیت مردمان بومی شیلی، ماپوچها[2]، برابری جنسی، مشکل همیشگی کاهش درآمد و نابرابری‌های ثروت و نیز مساله تداوم طولانی مدت اقتصاد صادرات‌مدار از جمله این مسایل هستند. بنابراین حکایت شیلی هنوز ادامه دارد لیکن با رنگ و بویی دیگر. احتمالاً دوران سوالات بزرگ سرآمده و جای خود را به یک رویکرد مدیریتی موشکافانه‌تر در حوزه دولتمداری داده است. کشور وارد فاز جدیدی از سیاست هنجارمند با کشمکش های عادی بین احزاب سیاسی، مباحث مربوط به میزان تخصیص منابع به برنامه‌های اجتماعی، میزان اهمیتی که باید به مسایل زیست محیطی داده شود و نیز نحوه دستیابی به برابری جنسی شده است. در دستیابی به این امر، تاریخ معاصر شیلی احتمالاً برای من از تاریخ پر کشمکش و تضادهای قبلی این کشور جاذبه کمتری دارد. لیکن این تاریخ داستان یک مردم سالاری با ثبات است.

استثناگرایی شیلیائی

تاریخ شیلی همچنین به دلیل تاریخ تجربه های متنوع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن و نیز به دلیل پیامد آن که ایجاد یک مردم سالاری با ثبات با اقتصادی روبه رشد است در منطقه آمریکای لاتین یک مورد منحصر به فرد است. چشمان دنیا بعد از انتخاب سالوادور آلنده مارکسیست- سوسیالیست که تلاش کرد از طریق ابزار

[1] Francis Fukayama
[2] Mapueches

مردم‌سالارانه شیلی را وارد گذار سوسیالیسم کند، به این کشور دوخته شده بود. همچنین چشمان جهان به شیلی به عنوان کشوری که نوع دیگری از تغییر همه جانبه را به رهبری پینوشه تجربه می‌کرد و به عنوان اولین کشور در نیمکره غربی که سعی داشت تحت لوای یک حکومت نظامی اقتدار گرایانه الگوی نئولیبرال را تجربه کند، دوخته شده بود.

بعد از تقریباً دو دهه حاکمیت الگوی نئولیبرالیسم اقتدارگرایانه، شیلی نوع دیگری از تغییر را تجربه کرده است که به احیای نهادهای مردم سالار در کنار رشد و کامیابی اقتصادی نامتوازن منجر شده است. همچنین جهان به واسطه تبدیل شدن شیلی به یوزپلنگ اقتصادی آمریکای لاتین و اولین کشور آمریکای جنوبی که یک رئیس جمهور زن را انتخاب کرده، به این کشور چشم دوخته است. شیلی قبل از سال ۱۹۷۳، به دلیل داشتن یک نظام مردم‌سالار با طراوت که در آن برخلاف دیگر کشورهای منطقه آمریکای لاتین، احزاب سیاسی ایدئولوژیک قوی در طول یک طیف سیاسی و با ریشه‌های عمیق اجتماعی آزادانه در سیاست و رقابت های انتخاباتی شرکت می‌کردند، مشهور بود.

امروزه ائتلاف کنسرتاسیون مرکب از احزاب چپ‌گرا و میانه‌رو حاکم بر کشور، که در آن گروه هایی از احزاب در قالب یک ائتلاف گرد آمده‌اند، سطحی از ثبات و تداوم سیاسی را ایجاد کرده‌است که قبل از این در شیلی ناشناخته بود. این سطح از ثبات سیاسی تحت لوای یک ائتلاف حداکثری که به طریق مردم سالارانه انتخاب شده است، شانه به شانه یک سیاست اقتصادی صادرات مدار، شیلی را در مقایسه با دیگر همسایگانش در مسیری منحصر به فرد قرار داده است. شاید عصر تجربه بزرگ در شیلی به سرآمده باشد، لیکن تاریخ این کشور به ارائه درسها و الگوهای جذاب در آینده ادامه خواهد داد.

یادداشت های فصل ۹

پایان‌گذار طولانی، تحکیم دموکراسی

۱. یک دلیل قانونی برای دوره‌های طولانی ریاست جمهوری آیلوین و فری وجود دارد، براساس قانون اساسی سال ۱۹۸۰ دوره زمامداری آیلوین به عنوان اولین رئیس جمهوری منتخب باید ۴ ساله می‌بود. بر این اساس دوره زمامداری فری هم ۸ سال در نظر گرفته شده بود. البته مجلس این دوره را بعد از اینکه وی به حکومت رسید با توجه به کوتاه بودن دوره ۴ ساله و طولانی بودن دوره ۸ ساله به ۶ سال تغییر داد. دوره صدارت یکبار دیگر به عنوان یک بسته اصلاحی قانون اساسی که در سال ۲۰۰۵ در طول دوره زمامداری لاگوس تصویب شد به ۴ سال کاهش یافت. دوره ریاست جمهوری در دوره حکومت نظامی ۶ سال بود.

۲. متون اساسی در این باره وجود دارد. برای مشاهده بحث جذاب در این مورد که توسط یک جامعه‌شناس سیاسی شیلی ارائه شده نک به:

Manuel Antonio Garreton, Incomplete Democracy (Chapel Hill: University of North Carolina Press, 2003).

۳. نک به :

Nobert Lechner, Los patios interiors de la democracia (Santiago: FLACSO, 1998).

بخصوص فصل ۴ اثر زیر: Hay gente que muere de miedo, pp. 93-109.

و نیز Patricia Poitzer, Fear in Chile (New York Panteon Press, 1989).

4. El mercurio, international edition, various issues, 1989.

۵. جناح راست همچنین معتقد بود که قانون اساسی یکبار دیگر اصلاح شده است. مجموعه‌ای از اصلاحات قانون اساسی در انتخابات عمومی جولای سال ۱۹۸۹ مورد بحث و تصویب قرار گرفت.

جناح راست بخصوص حزب UDI که حامی پینوشه هم بود خاطرنشان ساخت که اصلاح و دست بردن در نهادهای جدید غیرعقلانی می‌باشد. آنها اعلام داشتند بهتر است که به نهادهای جدید قبل از تغییر، شانس دیگری برای عرض اندام داده شود.

6. El mercurio, international edition, February 28- March 6, 1991.

۷. براساس ترجمه سخنرانی رئیس جمهور آیلوین توسط نویسنده که در منبع زیر به چاپ رسیده است: El mercurio, international edition, February 28- March 6, 1991, p. 6.

۸. در یک گزارش در سال ۱۹۹۰ که در یک مجله خبری شیلی به نام APSI منتشر شد یک گزارشگر تخمین زد که بیش از دو هزار نفر کشته و مفقود شده‌اند که به آمار دولتی بسیار نزدیک می‌باشد. نک به : APSI, July 4-17, 1990p. 21.

9. El mercurio, international edition, June 24-30, 1993.

۱۰. براساس ترجمه سخنرانی رئیس جمهور توسط نویسنده که در منبع زیر به چاپ رسیده است El mercurio, international edition, February 28- March 6, 1991, p.6. :

۱۱. رانی کارپن موفیت یکی از همکاران لتلیر در موسسه مطالعات سیاسی هم در یک انفجار اتومبیل به قتل رسید.

12. Analasis, no. 418, June 8-21, 1992, pp. 8-10, 12-13; Analisis, no. 419 June 22- July 5, 1992, pp. 18-20.

۱۳. معروف است که پینوشه گفته است هیچ چیز حتی یک مگس در کشور حرکت نمی‌کند مگر با آگاهی او.

14. Analasis, no. 419, June 8-21, 1992, p. 8.

۱۵. حادثه وقتی که چندین افسر پلیس اروگوئه‌ای تصمیم گرفتند گزارش آن را به سیاستمداران کشورشان بدهند آشکار شد.

۱۶. ژنرال مائتی فراتر از علت بازنشستگی‌اش از خدمت فعال در آگوست سال ۱۹۹۱، در مورد فعالیتها و اعمال ارتش دیدگاه مخصوص به خود را داشت و نیز مشارکتش در فرایندهای تصمیم‌گیری جوخه نظامیان اصلاً در راستای تملق گویی از پینوشه نبود.

۱۷. سیستم انتخاباتی شیلی را به نواحی دو عضوی نمایندگی شامل نمایندگی سنا و نمایندگی مجلس نمایندگان تقسیم نمود. در احتساب برندگان انتخابات نماینده‌ای که بالاترین آرای لیست انتخاباتی را کسب کرده بود برنده انتخابات محسوب می‌شد و اولین کرسی را کسب می‌کرد. سپس آرای آن نامزد از مجموع آرای لیست انتخاباتی وی کسر می‌شد. پس لیست انتخاباتی که دومین میزان آرا را کسب کرده بود برنده دوم بود. درنتیجه اگر فقط دو لیست انتخاباتی برنده می‌شد که اغلب هم چنین بود برای آنکه یک لیست انتخاباتی بتواند دو کرسی مذکور را برباید درحقیقت بایستی ۶۷ درصد کل آرای عمومی را می‌ربود. به طور کلی به منظور دستیابی به هردو کرسی منطقه‌ای لازم بود آرای رقبا دو برابر می‌شد. یک نمونه جالب توجه مورد ریکاردو لاگوس رئیس حزب مردم‌سالاری در سال ۱۹۸۹ بود. لاگوس نه تنها یک چهره برجسته حزبی در آن زمان شیلی و یک وزیر سابق آموزش و پرورش بود بلکه او خود را به عنوان نامزد انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۶-۱۹۹۳ اعلام داشته بود. به دلیل قوانین انتخاباتی که نیازمند بیش از دو برابر فهرست انتخاباتی آرای رقبای انتخاباتی برای برنده شدن

هردو کرسی مناطق هستند، لاگوس نتوانست دومین کرسی سناتوری را برباید اگرچه او توانست آرای بسیار بیشتری از نزدیکترین رقیب خود و نفر بعد از خود جیم گوزمن را کسب کند. جیم گوزمن در حدود ۲۲۲ هزار رای کسب کرد و لاگوس ۳۹۹ هزار رای، او ۱۷۵ هزار رای از گوزمن بیشتر کسب کرد. در کل لیست انتخاباتی ائتلاف اقدام هماهنگ که لاگوس در راس آن قرار داشت تقریباً ۶۲ درصد آراء را کسب کرد و لیست گوزمن ۳۲ درصد، با این حال کرسی دوم به گوزمن رسید نه لاگوس زیرا فهرست انتخاباتی لاگوس ۲۴ هزار رای کمتر از ۶۷ درصد آرای لازم برای ربودن هردو کرسی را کسب کرده بود و به این مقدار رای برای کسب هردو کرسی نیاز داشت.

۱۸. برای مثال نک به :

ILCTRI (Instituto Latinoamericano de Cooperacion Tecnologica y Relaciones Internacionales), Chile: Una nacion con ejercito o un ejercito con una nacion? America Latina Cono Sur, no.1 (Buenos Ares: ILCTRI, February 1990): 35.

۱۹. توافقنامه همچنین به حداقل دستمزدها اجازه می‌داد که بسته به میزان تورم سالیانه افزایش یابد. در سال ۱۹۹۲ این میزان به ۳۳ هزار پزو رسید. نک به:

El mercurio, international edition, various issues, 1990; APSI, various issues, 1990; Analisis, various issues, 1990; and authors interview , Santiago, August 1990.

20. Rene Cortazar, Una politica laboral para una nueva realidad, in Crisostomo Pizaro, Dagmar Raczynshi, and Joaquin Vial, eds., Politicas economicas y socials en el Chile democratic (Santiago: CIEPLAN/UNICCEF, 1995), PP. 129-139.

۲۱. بر طبق قانون اساسی سال ۱۹۸۰ ارتش حق داشت هرکس را که به نیروهای مسلح تهمت روا می‌داشت مورد تعقیب و مجازات قرار دهد. بخش ۴ ماده ۱۹ اعلام می‌دارد هر ارگان یا رسانه‌ای که دروغی را به یک شخص یا خانواده او نسبت دهد یا اقدامی تهمت‌زا علیه او انجام دهد یا سبب خسارت بدون رضایت گردد یا شخص یا خانواده‌ای را بی‌آبرو سازد مرتکب جرم شده است. مالکان، سردبیران، مدیران، و دست‌اندرکاران رسانه‌ها و ارتباطات مسئول مستقیم افترا و تهمت علیه ارتش می‌باشند و باید پاسخگو باشند.

22. Analisis, various issues, September-October 1990.

۲۳. دو حزب مذکور دلایل منطقی زیادی برای آرای خود ارائه دادند. حزب نوآوری ملی اگرچه ادعا داشت که مسئول اجرای اصلاحات است لیکن درصدد این بود که در پایان دوره زمامداری جاری ائتلاف اقدام هماهنگ در سال ۱۹۹۳ یعنی زمانی که محبوبیت این ائتلاف احتمالاً در طول چهار سال زمامداری از بین می رفت، اثر اصلاحات را شاهد باشد. UDI هم ادعا می‌کرد

مردم سالاری داخلی یک چیز خوب است و پیشنهاد کرد قبل از تصویب اصلاحات قانون اساسی باید اندکی درنگ کرد چرا که به این طریق به نظام سیاسی جاری یک فرصت منصفانه برای امتحان داده خواهد شد.

24. El mercurio, international edition, various issues, 1990-1991; and analisis, various issues, 1990-1991.

۲۵. یکی از دلایلی که موجب طولانی شدن تصویب یک قانون می‌شد این بود که مذاکرات طولانی میان احزاب سیاسی مختلف در مورد جزئیات این فرایند رخ می‌داد. قبل از بررسی یک وضعیت عمومی هر حزب متعهد بود که ارزیابی‌های خود از شانس های انتخاباتی خود تحت لوای قوانین مختلف را دقیقاً تشریح کند. در پایان بحث مذکور که به صورت مخفی صورت می‌گرفت و احزاب در مورد شمار مشاورانی که باید انتخاب می‌شدند بسته بر وضعیت‌شان و شانس های احتمالی‌شان برای کسب یک اکثریت انتخاباتی به صورت مخفیانه بحث می‌کردند. فرایند مذکور به روشنی با رفتار جانبدارانه حزبی و چانه‌زنی میان نخبگان سیاسی مشخص می‌شد.

۲۶. تخمین های جمعیتی بر این اساس بود که هر ۷۰ هزار نفر ۶ عضو شورا، جمعیت بین ۷۰ هزار تا ۱۵۰ هزار نفر ۸ عضو و بیش از ۱۵۰ هزار نفر جمعیت ۱۰ عضو داشتند. شهردار باید از طریق اعضای شورا انتخاب می‌شد مگر اینکه یک عضو شورا بیش از ۳۵ درصد آرا را کسب کرده باشد. که در این صورت خود او به صورت خود به خود شهردار می‌شد. نک به:

La ley organic constitucional de manicipalidades (Constitutional Organic Law of Manicipalities), discussed in El mercurio, international editional edition, various issues, Spring1992, and in analisis, no. 420 July 1, 1992, pp. 15-16.

27. El mercurio, international edition, June 25- July 1, 1992, pp.1, 7.

۲۸. آیلوین در ماههای منجر به کودتای نظامی سال ۱۹۷۳ دبیر کل حزب دموکرات مسیحی بود و در این وضعیت و در آخرین تلاش خود حزب را برای مذاکره با آلنده به منظور جلوگیری از وقوع کودتا بسیج کرد ولی موفق نشد. متاسفانه رفتار آیلوین در آن وضعیت یک کارشکنی بود و او و نمایندگان حزب منتظر مداخله ارتش برای پایان دادن برنامه "تجربه سوسیالیسم" آلنده بودند.

۲۹. در میان مباحثی که آنان اعمال می‌کردند حقایقی در مورد چهارصد نظامی که برای ادای شهادت در دادگاه در طول این سال مورد نیاز بودند وجود داشتند. نک به :

El mercurio , October 1997.

۳۰. عده‌ای در شیلی معتقدند که ارتش و پینوشه از کنترراس در مقابل زندان رفتن از او حمایت می‌کنند. کنترراس که ادعای بی‌گناهی داشت و قسم می‌خورد که حتی یک روز را در

زندان سپری نخواهد کرد در یک ساختمان بزرگ در جنوب شیلی یعنی جایی که شایعات در مورد فعالیت های نظامی غیرمعمولی جاری بودند خود را پنهان کرده بود. پینوشه در یک کلام گفته بود هرکس باید مطیع قانون باشد بنابراین عده‌ای معتقد بودند که کنترراس را برای خاتمه دادن به این مسئله قربانی خواهد کرد. علیرغم این ارتش در یک فضای هماهنگ و یک کار اصولی کنترراس را خیلی سریع روانه یک بیمارستان نظامی در سانتیاگو نمود. جایی که پزشکانش ادعا می‌کردند حال او بسیار وخیم بوده و به شدت بیمار است و تحت هیچ شرایطی نباید به زندان فرستاده شود. بعد از تلاش های طولانی مدت دولت برای ارزیابی وضعیت حقیقی سلامت کنترراس، او برای سپری نمودن عادلانه دوره محکومیتش در سال ۱۹۹۴ محاکمه شد. در سال ۱۹۹۵ او به زندان فرستاده شد و علیرغم تلاش هایش برای لغو یا کوتاه کردن دوره محکومیتش یا آزادی به قید ضمانت، تمام دوره محکومیتش را در زندان گذراند. این امر هم قابل توجه است که تصمیم دولت برای ساخت زندانی مخصوص برای زندانیان نظامی بدون مخالفت و جنجال‌آفرینی نبود. وزیر امور عمومی ریکاردو لاگوس که وزارتخانه متبوعش مسئول ساخت این زندان بود، در ژانویه ۱۹۹۵ بعد از مطرح شدن قضیه استعفای خود را تقدیم کرد.

۳۱. در یک حرکت که هدفش تسهیل امور برای ائتلاف اقدام هماهنگ بود دبیر اجرایی بازنشسته بنیاد اکلا، گرت روزنتال، در اکتبر سال ۱۹۹۷ اعلام داشت که برای سازمان ملل مساله سوریا با تصمیم دادگاه عالی کشور یعنی اعمال قانون عفو در مورد دو تن از عامل دینا، به پایان رسیده است. او روشن ساخت که اگرچه ترجیح می‌دهد که در مورد سوریا عدالت باید اجرا می‌شد لیکن سازمان ملل به تصمیم دادگاه عالی شیلی احترام گذاشت. به نقل از منبع زیر:

La epoca October 12, 1997, p. 18.

۳۲. در مورد پینوشه متون فزاینده‌ای وجود دارند از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

Medeleine Davis, The Pinochet case: Origins, Progressand Implications (London: Institute of Latin America Studies, 2003), and Peter Kornblu, The Pinochet File: A Declassified Dossier on Atrocity and Accountability (New York: New Press, 2003).

و

The Pinpchet Case in bibliography

34. El mercurio and La epoca, various issues, November 1997.

۳۳. در ماه اکتبر یعنی فقط یک ماه بعد از کودتای نظامی، ژنرال آرلانو ستارک سفری را به شمال شیلی آغاز کرد که به کاروان مرگ مشهور شد. درنتیجه دیدار او با واحدهای مختلف نظامی دسته‌های زندانیان سیاسی به سرعت علام شدند.
۳۵. قانون اساسی سال ۱۹۸۰ تصریح می‌کنند که وقتی فرمانده هان کل نیروهای مسلح چهارگانه دوره خدمتشان به پایان رسید، روسای جدید توسط رئیس جمهور از میان پنج عضو برجسته هریک از شاخه‌های نظامی برای هر یک از بخش های نیروهای مسلح چهارگانه دوره خدمشتان به پایان رسید روسای جدید توسط رئیس جمهور از میان پنج عضو برجسته هر یک از شاخه‌های نظامی برای هر بخش از بخشهای نیروهای مسلح انتخاب می‌شوند. اگر رئیس جمهور کسی را انتخاب می‌کرد که از مقامات ارشد نبود افراد که از این شخص ارشدتر بودند باید استعفا می‌دادند. در مورد ارتش، فری یک مقام ارشد درجه پنجمی را انتخاب کرد که خود به خود به معنی بازنشستگی چهار ژنرال ارشد تر از او بود.
36. El mercurio, November 16, 1997, pp. D2-4.
37. Gregory Weeks , Inching toward Democracy: President Lagos and the Chilean Armed Forces, in Silvia Borzutzky and Lois Hecht Oppenheim, After Pnochet: The Chiealn Road to Democracy and the Market (Ganinseville: Universitry Press of Florida, 2006), p. 34.

۳۸. برای مثال اندکی قبل از انتخابات پارلمانی دسامبر سال ۱۹۹۷ دولت لایحه‌ای را برای تغییر نظام انتخاباتی برای ایجاد یک نمایندگی تناسبی به مجلس فرستاد. دولت اعلام داشت که این اصلاحیه باید بخشی از قانون اساسی باشد که مجلس در طول جلسه فوق‌العاده‌اش که از سی‌ام سپتامبر تا زمان بازگشایی مجلس جدید در ۲۱ می سال بعد برگزار می‌شود مورد ارزیابی قرار می‌دهد.
۳۹. پینوشه تصمیمش را طی یک مصاحبه در یک مجله عمومی ساخت. نک به ...
Cosas, September 26, 1997, pp. 11-6
۴۰. به نقل از روزنامه‌های مشهور، همان:
El mercurio and La epoca, in October 1997,
۴۱. یک دلیل برای این نگرانی این بود که چهار سناتور انتصابی که سابقاً نظامی بودند از پینوشه حمایت می‌کردند. هر سناتور انتصابی تنها با تکیه بر مزیت فرمانده سابق یکی از بخش‌های نیروهای مسلح بودن به این مقام می‌رسید.
۴۲. این مورد بارها و بارها به صورت گسترده در تلویزیون و روزنامه‌های برجسته مانند اِل مرکوریو و لاِپوکا در اکتبر سال ۱۹۹۷ بخصوص از زمانی که فعالیتهای پرزیوماز به طور کلی در داخل ائتلاف اقدام هماهنگ تایید نشدند منعکس شد. در یک مورد جالب در اواخر سال ۱۹۹۷

دیده‌بان حقوق بشر وابسته به سازمان ملل پرونده تخلفات حقوق بشری را علیه دولت شیلی نزد کمیسیون آمریکایی حقوق بشر وابسته به سازمان کشورهای آمریکایی ارائه داد. او مدعی بود فرانسیسکو خاویر کاودرا وزیر سابق حکومت پینوشه قربانی فقدان آزادی بیان در شیلی شده بود چرا که به دلیل تخلف از قانون غیرمردم‌سالارانه قانون امنیت ملی بود محکوم شده بود. دعوای تعقیب کاودرا در سال ۱۹۹۵ به جریان انداخته شد و تعدادی از اعضای کنگره نیز محکوم شدند. اعضای مجالس دو گانه شیلی برای تعقیب کاودرا به قانون امنیت ملی استناد کردند.

۴۳. به نقل از روزنامه‌های داخلی همانند ...

El mercurio and La epoca, dering the week of October 6-13 1997, p. C4.

۴۵. برگرفته از منبع زیر ...

El mercurio and La epoca., September and October 1997.

۴۶. اتهامات چنان جدی بودند که تلاش هایی برای خلع مقام و اعلام جرم علیه دادگاه عالی صورت گرفت. اولین مورد آن اعلام جرم علیه رئیس این دادگاه، سرواندو جوردن بود که از جانب یکی از اعضای حزب سرسخت جناح راستی UDI علیه او صورت گرفت. او ادعا می‌کرد رئیس دادگاه عالی در پرونده قضایی مربوط به قاچاق مواد مخدر مداخله کرده است. رئیس دادگاه عالی هر نوع عمل خلافی را رد کرد لیکن به یک تعطیلات طولانی رفت. اعتراضات جداگانه‌ای هم از جانب نمایندگان PS و PDD صورت گرفت. در کل اتهامات قانونی علیه چهار تن از اعضای دادگاه عالی ساخته و پرداخته شد.

47. ercurio and La epoca, October 1997.

48. Edgardo Boininger and Gnaro Arriagada, La reforma del estado en la adminstracion Aylewin y Fery, in La reforma del estado (Santiago: Instituto Chileano de Estudios Humanisticos, 1995) , pp. 145- 168, and Reflexiones sobre la gobernabilidad: El caso de Chile in Ecuador : Un problema de gobernabilidad (Quito: CORDES-PNUD, 1996), pp.257-300.

49. Lira, Elizabeth, Human Rights in Chile: The Long Road to Truth , Tustice and Reparations, in Burzutzky and Oppenheim, Affter Pinochet, p. 12.

۵۰. ائتلاف جناح راستی از سال ۱۹۸۹ چندین بار نامش را تغییر داد. ابتدا این ائتلاف، در سال ۱۹۸۹ ائتلاف مردم‌سالار پیشرو نام داشت. سپس مشارکت‌جوی پیشرو نام گرفت (سال ۱۹۹۲) و در سال ۱۹۹۳ نام خود را به اتحاد برای پیشرفت شیلی تغییر داد و در سال (۱۹۹۷ -۱۹۹۶)

نام خود را به اتحاد برای شیلی تغییر داد. نام این ائتلاف از سال ۱۹۹۹ تاکنون ائتلاف برای شیلی می‌باشد.

۵۱. حزب دمکرات مسیحی دهه [۱۹۹۰] را به عنوان بزرگترین حزب منفرد در ائتلاف اقدام هماهنگ آغاز کرده بود. از سال ۱۹۹۷ مجموع آرای این حزب به ۲۳ درصد کاهش یافت که این حزب را هم عرض با احزاب PS – PPD قرار می‌داد.

۵۲. برای مشاهده تحلیل های بیشتر درباره پیکار انتخاباتی رئیس جمهوری سال ۲۰۰۰-۱۹۹۹ نک به :

Loise Hecht Oppenheim, The Impact of Globalization and NEOLIBERALISM ON Political Culture in Chile: Political Campaign Images in the 1999-2000 Presidential Elections, Stephan E. Levis and Kristyana p. Demaree eds. Pacific Coast Council on Latin America Studies (pcclas) 2001 Proceedings, Tijuana, Mexico. Vol. 19, pp. 1-15.

۵۳. براساس گزارش عفو بین‌الملل سال ۲۰۰۱، مورد شیلی.

54. Ibid

55. BBC News On-Line, http://news.bbc.co.uk/2/hi/americas/4651478.stm#colombo.

56. Human Rights Watch, http:hrw.org/English/docs/2004/11/29/chile9842.htm and http://hrw.org/backgrounder/americas/chile/.

57. Weeks, Inching Toward Democracy, p. 33.

۵۸. در مقاله ای در یکی از روزنامه های سانتیاگو موسوم به "لاترسیرا" ، چیپیر می‌نویسد که، ارتش شیلی در یک وضعیت مشکل و تصمیم برگشت‌ناپذیر برای پذیرش مسئولیت تمام اعمال قابل مجازات و غیراخلاقی در گذشته که در قالب یک نهاد رخ داده بودند قرار گرفته بود. هیچ کس به هیچ عنوانی نمی‌توانست توجیهی اخلاقی برای تخلفات حقوق بشری پیدا کند. به نقل از گزارش لاری را دربرگرفته از اثر زیر ...

New York Times, November 6, 2004.

۵۹. در آغاز سال ۲۰۰۳ مجموعه‌ای از رسوایی‌های سیاسی بروز یافت که هم جناح راست و هم ائتلاف اقدام هماهنگ را تحت تاثیر قرار داد. یکی از این رسوایی‌ها موسوم به رسوایی Mop یا Mop گیت، مربوط به اتهاماتی بود که شامل پرداخت‌های غیرقانونی و باج سبیل هایی بود که به کارکنان وزارت امور عمومی یا Mop پرداخت شده بود. کارلوس کروز وزیر سابق Mop در دولت لاگوس، در اوایل ژانویه سال ۲۰۰۳ دستگیر شد. این مشکل ریشه‌هایش به تلاش های

دوره پینوشه برای کوچک کردن دولت برمی‌گردد که موجب کاهش گسترده حقوق و مزایا شد که برای استخدام افراد شایسته و کارآمد کافی نبوده است. مورد دیگری که ائتلاف اقدام هماهنگ بخصوص ۵ نماینده این ائتلاف را تحت تاثیر قرار داد اتهام رشوه‌گیری توسط این ۵ نفر بود. ریشه‌های این رسوایی در فقدان قوانین مربوط به بودجه پیکارهای انتخاباتی و نیز فقدان بودجه عمومی پیکارهای انتخاباتی قرار داشت. به طور کلی نامزدهای ائتلاف اقدام هماهنگ همانند نامزدهای جناح راست دسترسی آسان به پول و منابع مالی لازم برای تامین بودجه پیکارهای انتخاباتی خود نداشتند. سومین رسوایی که در سال بعد به وجود آمد یعنی زمانی که یک آزار جنسی کودکان که در آن سیاستمدارانی مورد اتهام بودند که عمدتاً از احزاب جناح راستی بودند.

۶۰. اولین بازار خرید واقعی در شیلی موسوم به پارکو آرازکو در اواسط دهه ۱۹۸۰ افتتاح شد. این بازار خرید که در شهرک های شرقی سانتیاگو قرار داشت برای قشر مرفه در نظر گرفته شده بود. اکنون این مرکز خرید با شمار زیادی از بازارهای دیگر از جمله با بازار بزرگ لافلوریدا که در همسایگی منطقه کارگر نشین سانتیاگو قرار دارد رقابت می‌کند.

۶۱. باید خاطرنشان ساخت که بخش زیادی از هزینه‌ها در حوزه بهداشت برای تامین بودجه طرح AUGE مصرف شده بود. نک به ...

Santiagi Times, September 15, 2005.

۶۲. نک به جداول وزارت دارایی در سایت زیر ...

www.cheliangoverment.cl/index2.php?option=content.

63. El mostrador, electronic newspaper, http://www.elmostrador.cl/modulos/notias/constractor/noticia_impresion.asp?id_noticia=182856.

۶۴. همچنان که رئیس جمهور باچلت در یک مصاحبه تلویزیونی بیان داشت، التیام بخشی و آشتی به معنی آن است که قربانی باید مرتکب جنایت را عفو کند. لیکن هیچ کس قادر نیست که عفو کند. این امر به تجارب افراد توانایی یک شخص برای پیروز شدن بر آنان بستگی دارد و اغلب به این معنی نیست که شما می‌توانید به کسی دستور دهید که عفو کند. لیکن دولت می‌تواند شرایطی را اشاعه دهد که در آن گروههای گوناگون با همدیگر برای پیشبرد طرح‌های مشارکت مواجه شده و کار کنند. به نقل از مصاحبه با چلت در مجله اشپیگل، ۹ مارس ۲۰۰۶، متن ترجمه شده آن لاین آن در تروث آوت و در منبع زیر قرار دارد :

http://www.truthout.org/cgi-in/artman/exec/view.cgi/47/18263.

۶۵. به نقل از روزنامه الکترونیک ال موسترادور و برگرفته از منبع زیر ...

http://www.elmostrador.cl/mpdulos/noticias/constructor/noticia_new.asp?id_noticia=182831.
66. Santiago Times, June 21, 2006.
67. Bachelet, Spiegel interveiw

۶۸. برای مثال نک به ...

Patricio Navia, Threes Company: Old and New Alignments in Chiles Prty Syatem in Borzotzky and Oppenheim, After Pinochet.
69. El mostrado, electronic newspaper, June 2006, and Santiago Times, June 2006.

۷۰. مقامات بلندپایه ائتلاف اقدام هماهنگ کتابی را در اوایل سال ۲۰۰۶ منتشر ساختند که حاوی این دیدگاه ائتلاف اقدام هماهنگ در مورد مشارکت بیشتر گروه های توده‌ای و نیز تمرکز و تاکید شدید آنان بر مساله عدالت و برابری است. این کتاب حاوی آرای چهره‌های درخشان ائتلاف اقدام هماهنگ همچون سولداد آلویر، ریکاردو نونز، ویکتور بارویتو و ریکاردو فرنچ دیویس و نیز با مقدمه‌ای از خانم باچلت می‌باشد. نویسنده که یکی از چهره‌های برجسته سیاسی ائتلاف اقدام هماهنگ می‌باشد درصدد بود که کتاب مذکور را در ژانویه سال ۲۰۰۶ روانه بازار کند. نک به:

Ernesto Agulia Z, ed., Los desafios del progresismo: hacia un Nuevo ciclo de la politica chilena (Santiago: Ccatalonia, 2005).
71. Reportages, El mercurio, June 18, 2006.

SELECTED BIBLIOGRAPHY

Chilean politics and society

Angell, Alan. Politics and the Labour Movement in chile. London: Oxford University Press, 1972.

Barraclough, solon. Reforma agrarian: Historia y perspectives. Santiago: CEREN, 1971.

Barria, Jorge. Historia de la CUT. Santiago: Editorial Presna Latinoamericana, 1971.

Boron, Atilio. Movilizacion polititica y crisis politica en chile, 1920-1970. Santiago: ELACP/FLACSO, 1970.

Borzutzky, Silvia. Vital connections: Politics, social security, and Inequality in chile. Notre Dame: University of Notre Dame Press, 2002.

Cadematori, Jose. La economia chilena. Santiago: Editorial universitaria, 1968.

Castillo, Jaime. Las Fuentes de la Democracia Cristiana. Santiago: Editorial del pacifico, 1963.

Caviedes, Cesar. The politics of chile: A sociogeographical Assesment. Boulder: west view Press, 1979.

Chelen Rojas, Alejandro. Trayectoria del socialismo. Santiago: Editorial Austral, 1966.

Cruz Coke, Ricardo. Geografia electoral de chile. Santiago: Editorial del pacifico, 1952.

Drake, Paul. Socialism and populism in chile, 1932 – 1952. Urbana: University of Illinois Press, 1978.

Echaiz, Rene Leon. Evolucion historica de los partidos politicos chilenos. Santiago: Editorial Francisco de Aguirre, 1971.

Edward Vives, A. La fronda aristocratica. Santiago: Editorial del Pacifico, 1972.

Falcoff, Mark. Modern Chile: 1970-1989. New Brunswick, N.J: Transaction, 1989.

Farrell, Joseph. The National Unifed school in Allende's chile. Vancouver: University of British Columbia Press, 1986.

Faundez, Julio. Marxism and Democracy in chile: From 1932 to the Fall of Allende. New Haven: Yale University Press, 1988.

Fernandois, Joaquin. Abismo y Cimiento: Gustavo Ross y las relaciones entre chile y Estados Unidos 1932-1938. Santiago: Ediciones Universidad catolica de chile, 1997.
Fleet, Michael. The Rise and Fall of Chilean Christian Democracy. Princeton: Princeton university Press, 1985.
Garreton, Manuel Antonil. Incomplete democracy. Chapel Hill: university of North Carolina Press, 2003.
Gil, Federico. The political system of chile, Boston. Houghton Mifflin, 1966.
Jobet, Julio Cesar. El Partido Socialista de Chile. Vols. 1 and 2. Santiago: Ediciones Prensa Latinoamericana, 1971.
Jobet, Julio Cesar, and Alejandro Chelen Rojas, eds. Pensamiento teorico y politico del Partido socialista. Santiago: Editionrial Quimantu, 1972.
Lafertte, Elias. Vida de un comunista. Santiago: Editorial Austral, 1957.
Loveman, Brian. Struggle in the countryside: politics and rural Labor in chile, 1919- 1973. Bloomington: Indiana University Press, 1976.
______ chile: The Legacy of Hispanic capitalism. New York: Oxford University Press, 1988.
Mamalakis, Markos J. The Growth and Structure of the Chilean Economy: From Independence to Allende. New Haven: Yale university Press, 1976.
Mares, David R., and Francisco Rojas Aravena. The united states and Chile: Coming In from the Cold. New York: Routledge, 2001.
Meller, Patricio. Un siglo de economia politica chilena. Santiago: Editorial Andres Bello, 1996.
Monteon, Michael. Chile in the Nitrate Era. Madison: University of Wisconsin Press, 1982.
Nun, Frederick, The Military in Chilean History. Albuquerque: University of New Mexico Press, 1976.
Petras, James. Politics and social Forces in Chilean Development. Berkeley: University of California Press, 1969.
Petras, James and Fernando Ignacio Leiva. Democracy and Poverty in chile: The Limits to Elecgtoral Politics. Boulder: Westview Press, 1994.
Rosemblatt, Karin Alejandra. Genderad compromises: Political cultures and the state in Chile, 1920-1950. Chapel Hill: University of North Carolina Press, 2000.

Smith, Brian H. The Church and Politics in Chile: Challenges to Modern Catholicism. Princeton: Princeton University Press, 1982.
Stallings, Barbara. Class conflict and Economic Development in Chile, 1958-1973. Stanford: Stanford University Press, 1978.
Stevenson, John Reese. The Chilean Popular Front. Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 1942.
Tomic, Radomiro. Tomic: Testimonios. Santago: Editorial Emision, 1988.
Urzaua Valenzuela, German. Los partidos Politicos chilenos: Las Fuerzas Politicas. Santiago: Editorial Juridica de chile, 1968.
Valenzuela, Arturo, and J. Samuel Valenzuela, eds. Chile: Politics and society. New Brunswick, N.J: ?Transaction, 1976.
Vaial, G. Historia de chile, 1891 – 1973. Vol. 1. Santiago: Editorial santillana, 1981.
Zeitlin, Maurice. The civil wars in chile. Princeton: Princeton University press, 1984.

The Allende Period, 1970-1973

Allende, Salvador. Allende: su pensamiento politico. Santiago: Editorial Quimantu, 1972.
Altamirano, carlos. Dialectica de una derrota. Mexico City: Siglo XXI, 1977.
Arellano, Jose Pablo. Politcas socials y desarrollo: Chile, 1924-1984. Santiago: CIEPLAN, 1985.
Baraona, Pablo, et al. chile: A Critical Survey: Santiago: Institute of General studies, 1972.
Birns, Larry, ed. The End of Chilean Democracy: An IDOC Dossier on the Coup and Its Aftermath. New York: Seabury Press, 1973.
Bitar, Sergio. Chile: Experiment in Democracy. Philadelphia: Institute for the study of Human Issues, 1986.
Bitar, Sergio, and Crisostomo Pizarro. La caida de Allende y la huelga de el teniente: Lecciones de al historia. Santiago: Ediciones Ornitorrinco, n. d.
Boorstein, Edward. Allende's chile: An Inside view. New York: International, 1977.
Canihuante, Gustavo. La revolucion chilena. Santiago: Biblioteca popular Nascimento, 1971.
Corvalan, luis. Camino de vicgtoria. Santiago: sociedad Impresa Horizante, 1971.

Cusack, David. Revolution and Reaction: The Internal and International Dynamics of conflict and confrontation in chile. Monograph series in world Affairs, vol. 14, book 3. Denver: University of Denver, 1977.

Davis, Nathaniel. The Last two Years of Salvador Allende. Ithaca: Cornell university Press, 1985.

Debray, Regis. The Chilean Revolution: conversations with Allende. New York: Vintage Press, 1971.

de Vylder, Stefan. Allende's Chile: The Political Economy of the Rise and Fall of the unidad Popular. Combridge: Cambridge university press, 1976.

Espinosa, Juan, and Andrew Zimbalist. Economic Democracy: workers' participation in Chilean Industry, 1970-1973 New York: Academic Press, 1978

Farrell, Joseph. The Natonal unified school in Allende's chile. Vancouver: University of Brithish Columbia Press, 1986.

Bitar, Sergio, and Crisostomo Pizarro. La caida de Allende y la huelga de el teniente: Lecciones de la historia. Santiago: Ediciones ornitorrinco, n.d.

Boorstein, Edward. Allende's chile: An Inside View. New York: International, 1977.

Canihuante, Gustavo. La revolucion chilena. Santiago: Biblioteca popular Nascimento, 1971.

Corvalan, Luis. Camino de Victoria. Santiago: sociedad Imprass Horizante, 1971.

Cusack, David. Revolution and Reaction: The Internal and International Dynamics of conflict and Confrontation in chile. Monograph series in world Affairs, vol. 14, book 3. Denver: University of Denver, 1977.

Davis, Nathaniel. The Last Two Years of Salvador Allende. Ithaca: Cornell university Press, 1985.

Debray, Regis. The Chilean Revolution: Conversations with Allende. New York: vintage Press, 1971.

De vylder, Stefan. Allende's chile: The Political Economy of the Rise and Fall of the Unidad Popular. Cambridge: Cambridge university Press, 1976.

Espinosa, Juan, and Andrew Zimbalist. Economic Democracy: Workers' Participation in Chilean Industry, 1970-1973. New York: Academic Press, 1978.

Farrell, Joseph. The National unified school in Allende's chile. Vancouver: university of British Columbia Press, 1986.
Fernandois, Joaquin. Chile y el mundo, 1970-1973: La politica exterior del gobierno de la unidad popular y el sistema internacional. Santiago: Ediciones Universidad catolica de chile, 1985.
Furci, Carmelo. The Chilean communist Party and the Road to socialism, London: Zed Press, 1984.
Garces, Joan. 1970: La pugna politica por la presidencia en chile. Santiago: Editorial universitaria, 1972.
______ El estado y los problemas tacticas en el gobierno de Allende. Madrid: Siglo XXI, 1974.
_______ Allende y la experiencia chilena. Barcelona: Editorial Ariel, 1976.
Garreton, Manuel Antonio, and Tomas Moulian. La unidad popular y el conflicto politico in chile. Santiago: Ediciones Minga, 1983.
Gazmuri, Jaime. Aprender de las lecciones del pasado para construer el futuro. Santiago: Nueva Democracia, 1974.
Gil, Federico, Ricardo Lagos, and Henry Landsberger, eds. Chile at the turning point.
Lessons of the socialist Years, 1970 – 1973. Philadelphia: Institute for the study of Human Issues. 1979.
Jarpa, Sergio Onofre. Creo en chile. Santiago: sociedad Impresora chile, 1973.
Johnson, Dale. The Chilean Road to Socialism. New York: Anchor Press, 1973.
Junta de Gobierno. Libro blanco del cambio de gobierno en chile. Santiago: Editorial Lord Cochrane, 1973.
Kaufman, Edy. Crisis in Allende's chile: New Perspectives. New York: Praeger, 1988.
Labarca Goddard, Eduardo. Chile al rojo. Santiago: Editorial Quimantu, 1972.
_______ corualan: 27 horas. Santiago: Editorial Quimantu, 1972.
MacEoin, Gary. No Peaceful way: The Chilean Struggle for Dignity. New York: Steen & Ward, 1974.
Maira, Luis. Dos anos de Unidad Popular. Santiago: Editorial Quimantu, 1973.
Medhurst, Kenneth, ed. Allende's chile. New York: St. Martin's Press, 1972.

Millas, Hernan, and Emilio Filippi. Chile 70-73: Cronica de una experienca. Santiago: Empresa Editora Zig – Zag, 1974.
North American Congress on Latin America (NACLA). New Chile. Berkeley: Walton Press, 1972.
O'Brien, Philip. Allende's Chile. New York: Praeger, 1976.
Oppenheim, Lois Hecht. "The Quest for Unity on the Left: Allende's Chile. Berkeley: Walton Press, 1972.
O'Brien, Philip. Allende's Chile. New York: Praeger, 1976.
Oppenheim, Lois Hecht. "The Quest for Unity on the Left: Allende's chile and the socialization of the Economy." Ph.D. diss. St. Louis, Mo.: washington University, 1980.
Orrego Vicuna, Claudio. Chile: The Balanced View. Santiago: Editora Gabriela Mistral, 1975.
Petras, James, and Morris Morley. The united States and Chile: Imperialism and the Overthrow of the Allende Government. New York: Monthly Review Press, 1975.
Pinochet, Augusto. El dia decisivo: 11 de septimber de 1973. Santiago: Editorial Andres Bello, 1979.
Prats, Carlos. Memorias: Testimonio de un soldado. Santiago: Ediciones Pehuen, 1985.
Raptis, Michael. Rovolution and counter – Revolution in Chile: A Dossier on Workers' Participation in a Revolutionary Process. New York: St. Martin's Press, 1974.
Roxborough, Ian, Philip O'Brien, and Jackie Roddick. Chile: The State and Rovolution. Santiago: Holmes & Meier, 1977.
Secretaria General de Gobierno, ed. Documentos secretos de la ITT. Santiago: Editorial Nacional Quimantu, 1972.
Sigmund, Paul. The overthrow of Allende and the Politics of Chile. Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1977.
Spence, Jack. Search for Justice: Neighborhood Courts in Allende's chile. Boulder: west view Press, 1979.
Steenland, kyle. Agrarian Reform under Allende: Peasant Revolt in the south. Albuquerque: University of New Mexico Press, 1977.
Sweezy, Paul, and Harry Magdoff. Revolution and Counter – Revolution in Chile. New York: Monthly Review Press, 1974.
Uribe, Armando. The Black Book of American Intervention in Chile. Boston: Beaçon Press, 1975.
Us Congress. Senate. Selec committeee to study Governmental Operations with Respect to Intelligence Activities (staff report).

Covert Action in chile, 1963 – 1973. 94 th cong., 1st sess. Washington, D.C: U.S. Government Printing office, 1975.
Valenzuela, Arturo. The Breakdown of Democratic Regimes: Chile. Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1987.
Verdugo, Patricia. Allende: Como la Casa Blaca Provoco su Muerte. Santiago: catalonia, 2003.02.05von Brunn, Reinhard. Chile: Con Leyes tradicionales hacia una nueva economia? Santiago: Instituto latinoamericano de Investigaciones sociales. ILDES, 1972.
Vuskovic, Pedro. Una sola lucha. Mexico City: Editorial Nuestro Tiempo, 1978.
Winn, Peter. Weavers of Revolution: The Yarur ?Workers and Chile's Road to Socialism, New York: Oxford University Press, 1986.
Zammit, J. Ann. The Chilean Road to Socialism. Sussex, U. K.: University of sussex, Institute of Development Studies, 1973.

Chile Under Military Rule and the Transition to Democracy

Arancibia Clave, Patricia, and Isabel de la Maza Cave. Mattie: Mi testimonio. Santiago: Tercera Mondadori, 2003.02.05 Arrate, Jorge, and Paulo Hidalgo. Pasion y razon del socialismo chileno. Santiago: Ediciones Ornitorrinco, 1989.
Arriagada, Genaro. The politics of Power: pinochet. New York: Unwin Hyman, 1988.
Bascunan Edwards, Carlos. La izquierda sin Allende. Santiago: Editorial Planeta, 1990.
Boeninger, Edgardo. Democracia en Chile: Lecciones para la governabilidad. Santiago: Editorial Andres Bello, 1997.
Borja, Jordi, Teresa Valdes, Herman Pozo, and Eduardo Morales. Descentralizcion del estado, movimiento social y gestion local. Santiago: FLACSO, 1987.
Bosworth, Barry P., Rudiger Dornbusch, and Raul Laban, eds. The Chilean Economy: Policy Lessons and Challenges. Washington, D.C: Brookings Institution, 1994.
Campero, Guillermo. Los gremios empresariales en el periodo 1970-1983. santiago: instituto latinoamericano de Estudios transnacionales, 1984.
Cavallo castro, Ascanio, Manuel salazar salvo, and Oscar sepulveda pacheco. La historia oculta del regimen militar, chile 1973-1988. santiago: Editorial Antarctica, 1990.

Caviedes, Cesar. Elections in chile: The Road to Redemocratization. Boulder: Lynne Rienner, 1991.
Centro de Estudios Valentin Letelier. La renovacion socialista: Bnalance y perspectivas de un proceso vigente. Santiago: Ediciones valentin letelier, 1987.
Chateau, Jorge, Bernardo Gallardo, Eduardo Morales, Carlos Pina, Hernan Pozo, Sergio Rojas, Daniela sanchez, and Teresa Valdes. Espacio y poder: Los pobladores. Santiago: FLACSO, 1987.
Constable, Pamela, and Arturo Vlenzuela. Chile under pinochet: A nation of Enemies. New York: W.W. Norton, 1991.
De la Maz, Gonzalo, and Mario Garces. La explosion de las mayorias: Protestanacional, 1983-1984. santiago: Editorial ECO, 1985.
Delano, Manuel, and Hugo Traslavin. La herencia de los chicago Boys. Santiago: Ediciones Ornitorrinco, 1989.
Drake, paul, and Ivan Jaksic. The struggle for Democracy in chile, 1982-1990. lincoln: university of Nebraska Prss, 1991.
Edwards, sebastian, and Alexandra Cox Edwards. Moetarism and Liberalization: The Chilean Experiment. Chicago: Univesity of Chicago Press, 1987.
Falcoff, Mark. Modern Chile, 1970-1989. New Brunswick: Transaction, 1989.
Falcoff, Mark, Arturo Valenzuela, and susan Kaufman Purcell. Chile: prospects for Democracy. New York: Concil on foreign Relations, 1988.
Foxley, Alejandro. Latin American Experiments in Neoconservative Economics Berkeley: University of Califonia Press, 1983.
French – Davis, Ricardo. Entre el Noelberalismo y el crecimineto con equidad: Tres decadas de politica economica en chile. Santiago: Dolmen, 1999.
Garreton, Manuel Antonio. El proceso politico chileno. Santiago: FLACSO, 1983.
Garreton, Manuel Antonio. El proceso politico chileno. Santiago: FLACSO, 1983.
______ ed. Propuestas Politicas y demandas sociales. Vols. 1-3. santiago: FLACSO, 1989.
Geisse, Francisco, and Jose Antonio Ramirez Arrayas. La reforma constitucional, santiago: Ediciones ChileAmerica (CESOC), 1989.
Gomez, Sergio, and Jorge Echenique. La agricultura chilena: Las dos caras de la modernizacion. Santiago: FLACSO, 1988.

Hojman, David, ed. Chile After 1973: Elements for the Analysis of Military Rule. Centre for Latin American studies, Monograph series, no. 12. Liverpool: University of Liverpool, 1985.
Hojman, Eugenio. Memorial de la dictadura, 1973 – 1989. Santiago: Editorial Emision, n.d.
Huneeus, Carlos. Chile: Un pais divido: La actualidad del pasado Santiago: catalonia, 2003.
Lagos, Ricardo. Democracia para chile: Proposiciones de un socialista. Santiago: Editores pehuen, 1985.
_______. Hacia la demoracia: Los socialistas en el chile de hoy. Santiago: Ediciones Documentas, 1987.
Lechner, Norbert. Partidos y democracia. Santiago: FLACSO, 1985.
________. Los patios interiors de la democracia. Santiago: FLACSO, 1988.
Martinez, Javier, and Eugenio Tironi. Las clases socials en chile: Cambio y estratificacion, 1970-1980. Santiago: Ediciones SUR, 1985.
O'Brien, Philip, and Jackie Roddick. Chile: The Pinochet Decade. London: Latin American Bureau, 1983.
Oppenheim, Lois Hecht. "Democracy and social transformation in chile: the Debate within the Left". Latin American Perspectives 12, no. 3 (summer 1985): 59-76.
_____ , issue editor."Military Rule and the struggle for Democracy in Chile," Latin American Perspectives 18, no. 1 (Winter 1991).
Polizer, Patricia. Fear in chile: Lives Under Pinochet. New York: Pantheon Books, 1989.
____. Altamirano. Santiago: Ediciones Melquiades, 1990.
Puryear, Jeffrey M. Thinking Politics: Intellectuals and Democracy in chile, 1973-1988. Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1994.
Razeto, Luis, Economia de solidaridad y Mercado democratico, libro primero. Santiago: Programa de Economia del Trabajo (PET), 1984.
_____. Economia de solidaridad y Mercado democratico, libro Segundo. Santiago: programa de Economia del Trabajo (PET), 1985.
Razeto, Luis, Amo Klenner, Apolonia Ramirez, and Roberto Urmenta. Las organizaciones economicas populares. Santiago: Programa de Economia del trabajo (PET), 1985.
Razeto, Luis, Amo Klenner, Apolonia Ramirez, and Roberto urmenenta. Las organizciones economicas populares. Santiago: Programa de Economia del trabajo (PET), 1985.

Remmer, Karen, Military Rule in Latin America, Boulder: Westview Press, 1991.
Rozas, Patricio, and Gustavo Marin. 1988: El "Mapa de la extrema riqueza" 10 anos despues. Santiago: Ediciones chileAmerica (CESOC), 1989.
Ruiz – Tagle, Jaime. El sindicalismo chileno despues del plan laboral Santiago: Programa de Economia del Trabajo (PET), n.d.
Schkolnik, Mariana, and Mario velazquez, problemas economicos y socials. Santiago: Programa de Economia del Trabajo (PET), 1986.
Silva, Eduardo. The state and capital in chile: Business Elites, Technocrats, and Market Economics. Boulder: Westview Press, 1996.
Stallings, Barbara. "Political Economy of Democratic Transition: Chile in the 1980s." In Barbara stallings and Robert Kaufman, eds., Debt and Democracy in Latin America. Boulder: Westview Press, 1989.
Stein, steve. Rememberting pinochet's chile: on the Eve of London. 1998. Durham: Duke University Press, 2004.
Tironi, Ernesto. Es possible: Reducir la pobreza en chile. Santiago: Impresa Editora Zig – Zag , 1989.
Tupper, Patricio. 89/90: Opciones politicas en chile. Santiago: Ediciones colchagua, 1987.
Valdes. Juan Gabriel. La escuela de Chicago: Operacion chile. Buenos Aires: Zeta, 1989.
Valenzuela, J. Samuel, and Arturo Valenzuela, eds. Military Rule in chile: Dictatorship and Opposition. Baltimore: Johns Hopkins university Press, 1986.
Valenzuela, Maria Elena. La mujer en el chile military: Todos ibamos a ser reinas. Santiago: Ediciones chile y America, 1987.
Varas, Augusto, ed. El Partido comunista en chile. Santiago: FLACSO, 1988.
Verdugo, Patricia. Los zarpazos del puma. Santiago: Ediciones chile y America (CESOC), 1989.
Vergara, Pilar. Auge y caida del neoliberalismo en chile. Santiago: FLACSO, 1985.
Walton, Gary. National Economic Policies of chile. Greenwich, Conn: Jai Press, 1985.
Winn, Peter, ed. Victims of the Chilean Miracle: Workers and Neoliberalism in the Pinochet Era, 1973 – 2002. Durham, N.C.: Duke university Press, 2004.

Wright, Thomas C., and Rody onate. Flight from chile. Voices of exile. Albuquerque: University of New Mexico Press, 1998.

The Pinochet Case

Davis, Madeleine, ed. The Pinochet case: Origins, Progress and Implications. London: Institute of Latin American studies, 2003.
Dinges, John. The condor Years: How Pinochet and His Allies Brought Terrorism to Three continents. New York: New Press, 2004.
Kornbluh, Peter. The Pinochet File: A Declassified Dossier on Atrocity and Accountability. New York: New Press, 2003.
O'shaughnessy, Hugh. Pinochet: The Politics of Torture. New York: New York university Press, 2000.
Verdugo, patricio. Chile, Pinochet, and the caravan of Death. Miami: North _ south Center Press, university of Miami, 2001.

The concertacion Governments

Aguila Z., Ernesto. Los desafios del progresismo: Hacia un Nuevo ciclo de la politica chilena. Santiago: Catalonia, 2005.
Arriagada, Genaro, et al. la reforma del estado Santiago: Instituto chileno de Estudios Humanisticos, 1995.
Borzutzky, silvia, and Lois Hecht Oppenheim, eds. After Pinochet: The Chilean Road to Domocracy and the Mraket. Gainesvill: University Press of Florida, 2006.
Claudo, Marcel. Una vez mas la miseria. Santiago: LOM Ediciones, 1997.
Consejo Nacional Para la Superacion de la Pobreza. La Pobreza en Chile: Un desafio de equidad e integracion social. Santiago: Editorial Despertar, 1996.
Fazio R., Hugo. Mapa actual de la extrema riqueza en chile. Santiago: ARCIS Universidad, 1997,
_______. La transnacionalizacion de la economia chilena: Mapa de la Extreme Riqueza al ano 2000. Santiago : LOM, Coleccion sin Norte, 2000.
Fernandois, Joaquin. Mundo y fin del mundo: chile en la palitica mundial, 1900-2004. Santiago: Ediciones Universidad catolica de chile, 2005.
Hardy, Clarisa. La reforma social pendiente. Santiago: Las Ediciones de chile 21, 1997.

Haughney, Diane. Noliberal Economics. Democratic transition, and Mapuche Demands for Rights in chile. Gainesville: University Press of Florida. 2006.
Hojman, David E. chile: the political Economy of Development and Democracy in the 1990 S. Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1993.
Moulian, Tomas. Chile actual: Anatomia de un mito. Santiago: ARCIS Universidad, 1997.
Munoz, Oscar, and sarolina Stefoni, eds. El Periodo del Presidente Frei Ruiz – Tagle. Santiago. Editorial universitaria, 2003.
Navia, Patricio. Las Grandes Alemedas: El chile post Pinochet. Santiago: Tercera Mondodori, 2004.
Politzer Patricia. Chile: De que estamos hablando? Santiago: Editorial sudamericana, 2005.
Petras, James, and Fernando Ignacio Leiva, with Henry Veltmeyer. Democracy and Poverty in chile: The limits to Electoral Politics. Boulder: Westview Press, 1994.
Pizarro, crisostomo, Dagmar Raczynski, and Joaquin vial. Politicas economicas y socials en el chile democratico. Santiago: CIPLAN/UNICEF, 1995.
Rojas Aravena, Francisco, ed. Chile '96: Analisis y opinions. Santiago: Nueva serie, FLACSO, 1997.
Park: The Pennsylvania State University Press, 2000.
Tironi, Eugenio. El cambio esta aqui. Santiago: Tercera Mondadori, 2002.